

جلد چهارم

# حرکت تاریخی گردبہ خراسان

کلیم اللہ توحیدی (کانیمال)



میرزا علی

[www.EllahMezar.ir](http://www.EllahMezar.ir)

# کوچی شہری نورمانجان

روولہ خوراسانی

شہ

کلمہ اللہ توجہ

« شہ غازی »

بہار ۱۳۲۳

## فهرست جلد چهارم کتاب حرکت تاریخی کرد به خراسان

- ۱ جلسه دوم دادگاه [اسیران کرد] - سه شنبه ۱۳ جمادی الاولی [۱۳۲۴]
- ۷ جلسه سوم دادگاه [اسیران کرد] - پنجشنبه ۱۵ جمادالاولی [۱۳۲۴]
- ۱۱ جلسه چهارم دادگاه [اسیران کرد] - سه شنبه ۲۰ جمادالاولی [۱۳۲۴]
- ۱۴ جلسه پنجم دادگاه [اسیران کرد] - چهارشنبه ۲۱ جمادالاولی [۱۳۲۴]
- ۱۵ اعتراض وکلای مجلس شورای ملی به رأی دادگاه اسیران باچیانلو
- ۱۶ مذاکرات سه شنبه ۱۹ جمادی الثانی ۱۳۲۵ مجلس شورای ملی
- ۲۲ مذاکرات روز پنج شنبه ۲۱ جمادی الثانی دارالشورای ملی
- ۲۴ گزارش لطفعلی خان درگزی از طرز کار نخستین دادگاه ایران در مورد اسرای باشکانلو
- ۲۶ جالب ترین گزارش در مورد اسرای باشکانلو
- ۳۰ رای نخستین دادگاه ایران در مورد اسیران باشکانلو
- ۳۳ راهپت وزارت عدلیه در مورد اسرای قوچانی
- ۳۳ تلگراف مردم شیروان به مجلس شورای ملی در مورد اسیران
- ۳۸ انعکاس جنایات آصف الدوله والی خراسان و اسارت دختران کرد در وزارت خارجه بریتانیا
- ۴۰ توقیف شجاع الدوله در تهران
- ۴۴ شجاع الدوله وعید نوروز ۱۳۲۵ در تبعید (و اوضاع اجتماعی تهران)
- ۵۸ اختلافات و روابط شجاع الدوله با امین الضرب و رئیس التجار
- ۷۰ سیزده بدر شجاع الدوله در تهران
- ۷۷ نزاع آردالهای نایب السلطنه با شجاع الدوله و گرو گذاشتن تفنگ و جام نقره
- ۷۹ بی اعتباری رفتار و کردار عبدالرضا خان شجاع الدوله
- ۸۱ ورود هژبر دیوان و مدیر دیوان قوچانی به تهران
- ۸۴ موقعیت شجاع الدوله در تبعید و اوضاع اجتماعی تهران
- ۹۰ پیرمرد قوچانی که یک من روغن زرد خورده و آن کرد سرحدی که آتش می خورد

۹۰	انجمن اتحادیه خراسانیهای تهران
۹۲	نام کسانی که همراهِ شجاع الدوله در تبعید تهران بودند
۹۴	بررسی شکایت مجدد کردن باشکاتلو در مجلس شورای ملی
۱۰۴	اولی وکیل دادگستری ایران برای اسرای کرمانج باشکاتلو
۱۱۳	سند مالیات کردهای جافکاتلو و ورائلو
۱۰۸	خاطرات غم انگیز یک زن اسیر کرمانج
۱۱۴	فعالیت سازمان جاسوسی روس در قوچان و خراسان
۱۲۱	تظلم اهالی قوچان از پسر رکن الدوله در صور اسرافیل
۱۲۳	تظلم مردم سبزوار از برادران رکن الدوله
۱۲۵	اوضاع اجتماعی شیروان در صدر مشروطیت
۱۲۷	اسنادی در مورد درگز و خوانین آن دیار
۱۲۹	فرمان ناصرالدینشاه در مورد غلامحسین خان درگزی
۱۳۱	فرمان مظفرالدین شاه در مورد حشمت الله خان درگزی
۱۳۶	اثر تریاک در حکام خوانین درگز و قوچان
۱۳۸	اسناد و فرمانهای امرای جلایر کلات نادری
۱۴۱	تقدیر رکن الدوله از سرتیپ بهبود خان جلایر
۱۴۲	دستور العمل نیرالدوله والی خراسان به حاکم کلات در مورد علفچرگوسفندان در خاک روسیه
۱۴۴	اسبهای تقدیمی امرای خراسان به دربار تهران
۱۴۵	صورت / سامی سواران کلات
۱۵۱	اسنادی از مردم بجنورد ... صدر مشروطیت
۱۵۲	نامه محمد علیشاه مخلوع در مورد شجاع الدوله زعفرانلو و سردار بجنوردی
۱۵۶	اسنادی از مالیات مردم قوچان در صدر مشروطیت
۱۵۹	حکمی از سوی شجاع الدوله به محمد ابراهیم خان حاکم سرحدات قوچان و شیروان
۱۶۳	در مورد اخذ مالیات ایل سیوکاتلو از محمد حسین خان اوغازی
۱۶۶	اسناد بلوک گردشی شجاع الدوله از نواحی مرزی بیجرانلو و قوشخانه و جیرستان

- ۱۶۹ نامه شجاع الدوله از منطقه مرزی به حاکم شیروان
- ۱۷۱ نامه دیگری است از شجاع الدوله به حاکم شیروان در مورد سردار بجنوردی
- ۱۷۲ نامه شجاع الدوله از بازدید سرحدات ایران و روس
- ۱۷۵ پاسخ شجاع الدوله به عریضه ولیخان قرمانلو
- ۱۷۷ حکومت دوباره‌ی محمد ابراهیم خان در شیروان
- ۱۷۸ تلگرافی از شجاع الدوله به حاکم شیروان در مورد ورود والی خراسان
- ۱۸۱ واگذاری حکومت باجگیران از سوی شجاع الدوله برای چندمین بار
- ۱۸۵ پاسخ شکایت علمای شیروان از والی خراسان
- ۱۸۷ تلگراف ابقای محمد ابراهیم خان در حکومت شیروان
- ۱۸۸ تلگراف روحانیون و تجار شیروان طرفدار تاج محمدخان به وزارت داخله
- ۱۹۱ تلگراف وزیر داخله به شجاع الدوله در مورد محمد ابراهیم خان شیروان
- ۱۹۱ تلگراف وزیر داخله در پاسخ مردم شیروان و آمدن قوام السلطنه به خراسان
- ۱۹۲ تلگراف سردار بجنوردی به وزارت داخله در مورد اختلافات مرزی با شجاع الدوله
- ۱۹۳ پاسخ وزیر داخله به ایلخانی شادلو بجنورد
- ۱۹۴ ایجاد نخستین ثانوی در قوچان به امر شجاع الدوله به مناسبت قحطی ۱۳۳۶
- سندی از شجاع الدوله در مورد ولیخان قرمانلو
- ۱۹۷ تلگرافهایی که در حوادث باجگیران به سلطان بگ مخابره شده است
- ۱۹۹ دستگیری سلطان بگ کیکانلو از تیمان و بینوایان
- ۲۱۵ دستگیری شجاع الدوله به امر قوام السلطنه والی خراسان
- ۲۲۰ اختلافات مالی شجاع الدوله به رئیس التجار
- ۲۲۳ حکم بهادر دیوانی ولیخان قهرمانلو از سوی والی خراسان
- ۲۲۲ موقعیت قوچان و ایل زعفرانلو پس از شجاع الدوله
- ۲۲۷ دخالت روسها در باجگیران و کشتار آنها به دست کردها
- ۲۳۲ قیام کمونیستی خدو سردار کرمانج
- ۲۳۵ خدو سردار را بشناسیم

- ۲۴۷ اسنادی در مورد خدو سردار و اوضاع خراسان
- ۲۵۵ جنگ ولیخان قهرمانلو با خدو سردار در اسفراین
- ۲۵۷ رپوده شدن پست دولتی به وسیله خدو
- ۲۵۸ اسناد دیگری در مورد خدو سردار و اوضاع قوچان و شیروان
- ۲۶۰ تصمیم جدی دولت برای سرکوبی خدو سردار
- ۲۶۲ تلگراف رمزی درگیری خدو سردار با نیروهای انگلیس در باجگیران
- ۲۶۲ استقرار نیروهای مزدور هندی انگلیس در مرز باجگیران
- ۲۶۲ تلگراف رمزی در مورد پناهندگان ترک روسیه به خراسان
- ۲۶۶ تلگراف دولت به والی خراسان از نگرانی پیوستن مردم شیروان به قیام خدو سردار
- ۲۶۶ مشورت وزیر داخله با قوام السلطنه در مورد استرداد خدو از شوروی
- ۲۶۸ تقاضای استرداد خدو از شوروی وسیله ایران
- ۲۶۹ تلگراف قوام السلطنه در مورد جدا شدن ولیخان قرامانلو از خدو
- ۲۷۰ موضوع تأمین خداوری سردار از سوی قوام السلطنه
- ۲۷۱ جنگ خدو با قوام السلطنه و خوانین خراسان در شیروان
- ۲۷۹ پایان کار خدو سردار و اعدام وی به وسیله کننل محمد تقی خان پسبان
- ۲۸۲ گفتگوی خاله جهان بی بی بیچرانلو ۹۵ ساله در مورد خدو
- ۲۸۹ گفتگو با بانو سببگل تویکانلو در مورد خدو سردار
- ۲۹۱ صورت اموال خداویردی سردار
- ۲۸۳ صورت اثاثیه الله ویردی برادر خدو سردار
- ۲۹۴ سیاهه‌ی اسلحه‌ی نوکران اله ویردی سردار
- ۲۹۵ شکایت مردم اردوخان از محمد صادق بگ منشی خدو به مظفر السلطنه
- ۲۹۵ قحطی ۱۳۳۶ و اوضاع زمان خدو سردار در بجنورد
- ۲۹۹ انعکاس قیام خدو سردار در مجله کردی‌ها و کاری ترکیه
- ۳۰۰ موقعیت کردهای قراچورلو پس از مرگ نادر شاه
- ۳۰۲ ترک سپاهیگری اکراد قراچورلو پس از نادر شاه



به نام خداوند جان آفرین  
حکیم سخن بر زبان آفرین

### پیشگفتار

به یاری خداوند دادرس و همکاری و پشتیبانی و ترغیب دوستانی که دل در سینه‌شان به یاد ایران و تاریخ و فرهنگ پرفراز و نشیبش می‌تپد، پس از سالها رنج و مرارت و پریشانی و درددری به دنبال عکس و اسناد و مدارک دویدن، علیرغم گرانی سرسام‌آور کاغذ فیلم و رنگ و چاپ و بازار نامساعد و به استنمار کشیده شدن نو نویسندگان و ناشران متعهد و دلسوز به وسیله‌ی چند نفر بی‌انصاف، که قلم‌ها را شکسته و اهل قلم را به ویرانه‌کشاندانند، باز هم موفق شدم جلد چهارم حرکت تاریخی کرد به خراسان را در معرض دید و دسترس طالبان علم و دانش قرار دهم. چیزی در معرفی کتاب و تهیه عکس و اسناد و مدارک لازم نمی‌گویم، زیرا خود مطالعه‌کنندگان گوهر شناس‌اند و به رمز و رموز کار واقف و خوب می‌دانند که برای هر سند چند بار به شهرها و روستاها و چادر ایلات و عشایر مراجعه کرده و ریش و سبیل گرو گذاشته‌ام که امروز در صفحات کتاب خودنمایی می‌کند و از نابودی نجات یافته و به سرنوشت صدها هزار اسناد خطی این مرز و بوم که در سالهای اخیر به غللی معدوم شدند و از بین رفتند، دچار نشده‌اند.

اما بزرگترین افسوس و دریغم این است که علیرغم اعلام حمایت و برخی کمکهای



جزئی مسئولین اسلامی، از مشکلات عظیم کار تألیف و نشر، آن چنان که شاید و باید کاسته نمی شود و هر روز بر قیمت کاغذ و هزینه چاپ و صحافی افزوده می شود و قیمت پشت جلد کتاب روز به روز بالاتر می رود که عرصه را بر خریداران و طالبان دانش تنگتر می سازد. زیرا مطالعه کنندگان کتاب معمولاً از گروه کم درآمد جامعه یعنی کنارگران و کارمندان می باشند که دسترسی به هیچ نوع وسیله سرگرم کننده ی دیگری ندارند. اغلیاه هم اگر کتابی بخرند به خاطر تزئین دکور منازلشان معمولاً از کتابهای جلد زرکوب و لوکس استفاده می کنند. کارمند و کارگری که نمی تواند یک کیلو گوشت برای زن و فرزندانش به راحتی تهیه کند، بدیهی است که کتاب هم نمی تواند بخرد و خوب پیدا است که نتیجه این روش غیر عادلانه به کجا خواهد انجامید و چه ضرر و زیانی را متوجه فرهنگ این سرزمین خواهد ساخت. در چنین بازار آشفته ای است که دیوانه ای مانند من هم می رود از شهرهای دور و نزدیک از دلایان زمان پول بزرگ می کند با ربح صد هزار تومانی هفت هزار تومان در ماه و در نتیجه جل و پلاشش را هم می فروشد و بر سر این سودا می گذارد و آنگاه کتاب آماده را به دست توزیع کنندگان به امان خدا رها می کند و خدا می داند که چند سال طول می کشد که این پول برگشت کند. اما وقتی برگردد دیگر کار از کار گذشته و سود بزرگ از سرمایه بیشتر شده است. دیگر این آمدن پول دیر شده و به قول استاد شهریار:

آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا      می رفا، حالا که من افتاده ام از پا چرا؟

لا بد می گوید شما که همه چیز را می دانید مگر دیوانه شده اید که دست به چنین کاری می زنید؟ آری من خوب می دانم که کارم دیوانگی است اما ترک دیوانگی هم دیوانگی است. پدر مجنون آدم عاقلی بود و دست فرزند دیوانه اش را گرفت و به زیارت خانعی خدا برد و از او خواست که دست بر حلقه خانه کعبه زده و از عشق لیلی توبه کرده و از خدا بخواهد که دل دیوانه او را شفا داده و اندکی عقل به او عطا فرماید که این دیوانه بازیها را رها کند اما:

جو بشتید این سخن مجنون فغان کرد      به زاری سر به سوی آسمان کرد

خدا یا توبه کردم توبه اولی      ز هر چیزی که غیر از عشق لیلی

آری، اگر ترک دیوانگی موجب خردمندی و وفاداری بود، مجنون از عشق لیلی و

همچنین جعفرقلی آوازی ما هم از عشق ملواری توبه میکردند و ما هم تأسی می نمودیم اما

چنین نشد و نخواهد شد.

پس هر که دیوانه شد، بند نپذیرد و بنا بر این دوستان مهربان این دیوانه هم مرا به حال خود

رها کرده و زحمت بند و اندرز به خود ندهند که بی ثمر خواهد بود. تنها تقاضا و آرزویم از مسئولین بررسی کتاب در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی این است که با ما دیوانگان به نومی و ملائمت رفتار کنند، چرا که به اندازه‌ی کافی رنج و مرارت و بدبختی و منت این و آن کشیدن و خرد و حقیر شدن و در پیش توزیع کننده خم و راست شدن و سرمایه را به امید خدا رها کردن و دیگر گرفتاریها هنوز به دنبال است. اگر می‌دانند ما در این راه هدف مادی داریم بهتر است کتاب چاپ شده و آماده‌ی پخش را خود وزارتخانه توزیع کند و صدی جهل حقوق‌التوزیع را هم بردارد و سرمایه‌ی ما را به افساط پس بدهد که تا دنیا دنیا است دعاگو باشیم. پس ما که همچون شمع می‌سوزیم و می‌سازیم، بدل توجه و تسریع بیشتری در کار ما عنایت فرمایند و کار پخش کتاب را از نظر دور ندارند و چاره‌ای برای آن بیندیشند.

در پایان بر خود لازم می‌دانم از آقای جواد منصوری در جهت نایب و صفحه‌بندی و از آقایان توسلی و صفایی در لیست‌گرافی رضا مشهدی در چاپ و صحافی از آقای جلال واقفی مدیر چاپخانه‌ی سازمان مشهد و برادرانش که نهایت مهربانی و بزرگواری و همراهی با این دیوانه را دارند، سپاسگزاری نمایم. از همسر و فرزندانم نیز که سالهای سال است دیوانگی این حقیر را تحمل کرده پوزش می‌خواهم و همگی با هم به راه افتاده و به دادگاه اسیران کرد خراسان می‌رویم تا بینیم در این اولین دادگاه رسمی ایران چه می‌گذرد و چگونه داد - محکومین را از ستمگزان می‌گیرند؟

مشهد ۲۲ خرداد ماه ۱۳۷۲

کلیم‌الله توحیدی (کانیمال)

مشهد - کوی آب و برق - خیابان لاله - خیابان ۳ - پلاک ۴ - توحیدی تلفن: ؟؟ خدا میداند هفت سال است مخایرات پول گرفته و از تلفن خبری نیست. ضمناً جلد پنجم این کتاب که در رابطه با قیام کشتل محمد تقی خان پسیان و پایان کار او به دست کرده‌های خراسان است، با عکس و اسناد معتبر تا کنون منتشر نشده آماده‌ی چاپ و منتظر سرمایه است.

## جلسه دوم دادگاه سه‌شنبه ۱۳ جمادی الاولی

وزیر: قوجانیها را حاضر کنید.

علی بیگ و یوسف وارد شده نشستند.

وزیر: قرار شد آصف‌الدوله اطلاعات و تحقیقات خود را در این فقره با توضیحات در باب برائت ذمه خود ارائه دهد.

آصف: چیزی نوشته‌ام و نمیدانم، زیرا مأمور مستقیماً از تهران رفته است.

میرزا محمود [کتابفروش]: گویا غیر از اینستکه می‌گویند.

وزیر: ما پنجشنبه گفتیم لازم است آصف‌الدوله وسالار از ابتدای اطلاع به جریان هر اقدامی که کرده‌اند چه به وزارت داخله و چه به وزارت خارجه و به حکومت قوچان و بجنورد و غیره و چه مأمور مخصوص فرستاده‌اند. همه را کتباً ارائه دهند.

آصف: تحقیقات نوشته شده در کایتبه ضبط است با اینکه مأمور مستقیماً از تهران رفته به حیرتم که به من بیطرف چه کار دارند؟

وزیر: خیلی خوب. همینها که گفتید بنویسید بدهید.

آصف: اسباب رحمت حضرت والا می‌شود.

وزیر: وزارت عدلیه باید رحمت بکشد همین حرفها را بشنود و بخواند...

سؤال فرمانفرما وزیر عدلیه: خدمت سرکار والا امیراعظم دام اقباله، متعنی است در باب اسرای قوچان اطلاعات خودتان را چنانکه به بنده فرمودید در همین ورقه مشروحاً مرقوم دارید که از برای محاکمه این کار اطلاع حضرت والا که به دیوانخانه عدلیه فرستاده شود خیلی مفید و اسباب تشکر بنده است.

امیراعظم: چنانچه شفاهاً با حضور حاج غلامحسین استرآبادی به عرض رسانیدم، اسراء قوچان به تحریک سالار مضخم برده شده است، دوبار نعل و میخ از طرف سالار مضخم برای دوه‌چی‌ها آورده‌اند و چند روز متوالی... مشغول استبدان [اجازه گرفتن] بودند، که این سوار

«الامان» از میانه آنها عبور کنند و به قوچان برود و چون رسم است ترکمان سوار دیگری را از میان خودشان راه نمیدهند، به الامان ( غارت کردن ) بروند، ایلات بالا و ذوه چی ها هم از ایلخانی و مفاخرالملک اجازه تحصیل میکنند، دوست نفر اصل سوار دوه چی بوده و حتی در دهات نزدیک بخنورد هم ناهار میخورند و تا آنجا هفتصد نفر سوار بهم پیوسته یکمرتبه با هم به الامان میروند، و بعد از مراجعت هر یک به فراخور حال از اسیر و چپاول سهم می برند و بعداً اسراء را دست به دست میفروشند که الان در چادر تمام طوایف هستند و ۲۲ نفر آن قطعاً در چنپور دوه چی است، ولی هر یک از این اسراء صاحب چند بچه از ترکمان ها شده اند و تراکمه آنها را به آسانی از دست نخواهند داد<sup>۱</sup>، بلکه هر اسیری را به امیری ترجیح میدهند... متحرک و مقوی ( تقویت کننده ) این کار سالار مفخم است و مقوی و مندش | مددکننده ترکمانان | ایلخانی و مفاخرالملک، و الا اگر ایلخانی رضایت نداشت از میان ده تیره سپرده او سوار دوه چی نمیتوانست الامان | شیخون | بیاورد، و مقفلش همان بود که حضوراً عرض شد.

یکی از قوچانیها: ای خدا، ای مسلمانها، این چه وضع است، دختر مرا که به اسیری برده اند الان در دست مراد مرگان خرنونی<sup>۲</sup> است که رعیت همین سالاری انصاف است و الان در

۱ - جای حیدر قلی خان ایلخانی و برادرش جعفر قلی خان کردشادلو حالی که به ضرب شمشیر بگبرند.

۲ - خرنوت از روستاهای ترکمن شین شمال غربی بخنورد است، نگارنده که در روز ۱۳ فروردین ۱۳۷۰ از آنجا دیدن کردم، اشکه از جشمام جاری شد و بی اختیار از به یاد آوردن این فاجعه گریستم. بویزه هنگامی که دیدم ترکمنی هم اسی برکنار آخور بسته و دست بر نیال و سرین او می کشد، انگار که میخواهد خود را برای چپاولی دیگر آماده کند. در خرنوت باید دید که چه جهنم ذره ایست. در بین گوها و تپه ها و ماهورهای سیاه و پوشیده از جنگل

انسان وقتی وارد آنجا میشود، دل در سیه اش به پیش می افتد، وای بر آن دوری که کسی را به آنجا به اسیری هم ببرند. آنجا جایی است که اسان فلک رفته به باد اصلاً دنیای دیگر و جهنم دیگرست، هیچکس گمان نمیکند چنین جایی جزو خاک ایران یا بخنورد باشد. اسیران بهیچوجه نمیتوانند از میان آن جنگلهای پر خار و دره های سیاه و مخوف و خطرناک و برگ آلود فرار کنند. اکنون برخی از کردهای حراسان از قبیل گهنه اوغازیها و توپکائلوها در رستان در انتهای دره ی

بجنورد است، باز می‌گوید من تقصیر ندارم.

اینجا فوجانی مقداری به سر و کله خود زده و صورت خود را خراشید که پیشتر حضار به گریه افتادند.

سالار: این مرد که او می‌گوید، اصلاً گولگان است.

در اینجا التزام نامه‌ای که امیراعظم از مفاخرالملک ایلخانی گرفته است بدین شرح

قرائت میشود:

«بتاریخ ۲۵ صفر ۱۳۲۵ چون در باب اسرای فوجان که تراکمه برده‌اند حکم صریح سخت دولت شرف صدور یافته بود که امیراعظم والی استرآباد باید حتماً قرار قاطعی در استرداد اسیران بدهند، اینست که چاکر درگاه... ملتزم آنست که... هر قدر اسیری که در میان طایفه دوه‌چی از چاروا، و غیره بدون مسامحه و نقص، یا به زور و یا به خریداری تا نفر آخر بگیریم و تسلیم کارگزاران ایالت جلیله نمایم و الا اگر بخواهم از این التزام خود نکول کنم، خونم، مالم مباح است، علی محمد بن آقاخان کنولی، امضاء.»

بعد از قرائت التزام نامه فوق، لایحه سالار مفتح قرائت شد که خلاصه‌اش اینست:

«دو فقره عرض دارم، یکی اینکه خاک بجنورد مثل خاک روسیه قلعه و فراول خانه ندارد و چهل فرسخ خاک بجنورد هم محصور نیست، ششصد نفر سوار بجنوردی است که دو بیست نفر به نوبت سر خدمت حاضر می‌باشند، اگر ترکمان بختاً وارد شوند، این دو بیست نفر سوار چه میتوانند بکشند، باید دولت به حکومت استرآباد قدغن کند که از آنها جلوگیری شود.»

خزوت گله‌داری می‌کند. بهر حال بسیار بدجاست. دلم بسیار برای اسیران آن روز بسوخت، بهر حال از دیدن خزوت و کالی مانی حالت گرفت و دلم بلول شد.

۱ - این مفاخرالملک خود از عوامل تحریک ترکمانان علیه مردم استرآباد بود که با امیر سعیداله خان ایلخانی استرآباد دست به دست هم داده بودند و پنهانی ترکمانان را به تاخت و تار و غارت مردم بیچاره و امیداشتند. نگاه کنید به گزارش سفارت انگلیس در رشت در ۲۸ ماه مارس ۱۹۰۸ در کتاب مخابرات استرآباد - ج ۱ ص ۲۷

عرض دوم: حکومت استرآباد برای مصرف قشون سالی مبلغ زیادی جنس و نقد میگیرد که مانع از شرارت ایل بشود، ایل دوه چی سپرده به علی محمدخان گتولی<sup>۱</sup> مفاخرالملک است، و بدون اطلاع او اقدامی نمیکند، چرا آنها را مسئول ندانسته مرا مسئول دانسته‌اید؟»

وزیر: من حاکم استرآباد را بیشتر مسئول میدانم، زیرا که ترکمن رعیت استرآباد است. تقی زاده: به عقیده من مفاخرالملک تقصیرش بیشتر است، زیرا که ایل بدون اذن ایلخانی حرکت نمیتواند بکند، گویا سالار هم آنها را دعوت کرده بوده است.

وزیر: آخر هفتصد نفر سوار از نقطه‌ای حرکت کنند چطور ممکن است حاکم اطلاع نداشته باشد. فرضاً وقت رفتن بی اطلاع بوده در مراجعت که مسیوق شد، تکلیفش بود که قشون برداشته جلو آنها برفته، اقلاده بیست نفر اسیر را پس بگیرد و بگوید بیش از این زورم نرسید، حق اینست که حاکم بجنورد و ایلخانی و حاکم استرآباد همه مقصرند، حالا باید دید حاکم استرآباد آنوقت کی بوده است. (گفتند آقابالانخان سردار اقتم بوده است و بعد تلگراف ذیل قرائت شد)

« جواب نمره / ۵۲ از مشهد به بجنورد، جواب جناب حاج میرزا حسن سلمه الله تعالی: عرض باشکانتلو صحیح است، تلگراف به تهران و بجنورد کرده‌ام که حتماً حاکم بجنورد اسراء را بدهد، البته از طرف دولت هم حکم به احقاق حق آنها شده و میشود، لازم است خود شما هم به تهران عرض نمائید چه اگر هم ترکمن بوده است به حمایت و راهنمایی شادلو این حرکت را کرده است. به خراسان هم همینطور تلگراف و عریضه داده‌اند، عیناً عرایض قوچانیها را به تهران گفته‌ام. آصف الدوله »

در این تلگراف آصف الدوله دستور میدهد که از سالار مقخم شکایت کنید.

جواب آصف الدوله به رعایای قوچان: « جواب نمره / ۴: از مشهد به سبزوار جواب رعایای باشکانتلو تکمیران تلگراف شما رسید، انتظام دیوان اطلاعات خودش را گفت. سالار

۱ - کتول منطقه است که مرکزش علی آباد کبوی بین شاه پسند و گرگان می باشد.

منضم و رشید نظام مأمور تنبیه بموت و گرفتن اسیرهای شما شدند، از آنطرف هم حاکم  
استرآباد مأمور شده انشاءاله بزودی آنها تنبیه و احقاق حق شماها را خواهند کرد. آصف الدوله  
۲۷ ربیع الأول ۱۳۲۴»

جواب عین الدوله به رعایای قوجان: «جواب نمره ۶/ از تهران به بجنورد:



طایفه باشکاتلویی اظهار داشته‌اند مدتی است  
در بجنورد توقف دارید و سالار منضم با رشید  
نظام تبه و استعداد نموده میخواستند دهم این ماه  
حرکت نمایند، بواسطه اینکه حکومت گوگلان  
جزء خاک استرآباد شده آنها حرکت خود را  
موقوف کرده‌اند اطلاع حاصل شد، به رشید نظام  
حکم شده است اموال شما را از سالار منضم  
گرفته عاید (مسترد) دارد و شما را مقضی المرام  
مراجعت بدهد آورده باشید حق شما به عمل  
خواهد آمد. سلطان عبدالمجید ۲۲ ربیع الأول ۱۳۲۴»

وزیر خطاب به سالار: در مورد این تلگراف صدراعظم چه اقدام کرده‌ای؟

سالار: هنگام اقدام، تلگراف شد که حکومت گوگلان از تو خلع، به سردار افخم لاریجانی  
بپار. یا صد نفر سوار تاچار رفتم، میرزا سعداله خان جمعیت برداشت آمد جلو مانع از من شد  
۲۴ ساعت دفاع کردم ده نفر آدم من کشته شد آخر عاجز شدم و مراجعت کردم.

عدل السلطنه: چرا به دولت خبر ندادید، با این عده کم، اقدام مشکل است؟

سالار: خبر دادم، جواب دادند، عذر قبول نمیشود حتماً باید بروی!

وزیر به قوجانیها: شما اطلاع دارید؟ راست میگوید؟

۱- سالار منضم بجنوردی پس از آزادی از زندان در دوره احمد شاه، برای گرفتن این انتقام به  
استرآباد حمله کرد و تا آق قلعه در شمال گرگان پیش رفت و تعداد زیادی را اسیر و مقتول نمود و  
سواران کرد چند نفر زن و دختر ترکمن هم به اسارت به بجنورد آوردند.

علی بیگ: بلی وقتی که رشید نظام مأمور آصف الدوله در بجنورد بودند بسکه اصرار کردیم چند سوار برداشته رفت، چند روزی خوابید، مراجعت کرد.

یوسف: من از تهران رشید نظام را مأمور گرفتم. رفت در میان ترکمن‌ها و از آنجا رفت بجنورد فوجی خان بیست و چند اسیر آورد با یک اسب خوب.

وکیل التجار: نکته‌ای بگویم، وقت بردن اسراء معلوم است حکومت گوگلان با خود سالار بوده است.

آصف الدوله: حتماً باید از سعداله خان و علیمحمدخان کنولی مذاخرالملک خواست، از اول هم گفتم، حالا هم اسرا در خانه او هستند.

یوسف: خیر، در میان چادرها مستقر هستند.

آقا سید مهدی: من اینقدر اطلاع دارم که اگر رای مذاخرالملک نبود، اگر هزار سوار میخواستند چنین حرکتی بکنند جلوگیری نمیتوانست بکند...

بعد از آن پاره‌ای نوشتجات و تلگرافات که در وزارت خارجه بود قرائت شد.

خلاصه آن راجع به دو فقره بود، یکی آنکه ترکمن‌ها آدم نزد سالار میفرستند و مراوده دارند. دوم اینکه مبلغی مالیات از آنها مطالبه میکند و استدعای تخفیف دارند.

سالار: ترکمن‌ها نزد من نیامده‌اند.

یوسف: من خودم بودم که آنها می‌آمدند، همان وقتی که رشید نظام آنجا بود.

سالار: در موقعی که رشید نظام آمد چون از ایل یموت است دو نفر همراه او بودند رشید نظام که در منزل من بود آن دو نفر هم تبعیت او بودند، ربطی بمن نداشت.

بعد جواب همان عریضه را قرائت کردند.

مفاد جواب عریضه قوجانیا: در باب اسراء اقدامات شده و می‌شود و مالیات دیوان را هم بپردازید.

آصف الدوله: من این مالیات را نگرفته‌ام.

یوسف: بلی، مباشر آصف الدوله گرفت.

وزیر: گوش بدهید اینجا مطلب تازه‌ای دارم.



خطاب به قوچانیها : شما تهران کجا منزل دارید؟

قوچانیها : متصل به توپخانه کاروانسرای است، آنجا منزل داریم.

وزیر : چند وقت است تهران می باشید؟

قوچانیها : پارسال وقت زردجو ( اوائل خرداد ) به تهران آمدیم.

وزیر : خوب خرجتان از کجا میگذرد؟

قوچانیها : تا وقتی شاهزاده عین الدوله صدراعظم بود خودش خرجی بما میداد، بعد از عزل او چون کسی بما خرجی نداد، ملکی در ولایت داشتیم فروختیم خرج کردیم، الان مدتی است هفته ای دو سه روز عملگی کرده در تمام هفته بسختی میگذرانیم.

در اینجا به حاضرین رقت و تأسف دست داد.

وزیر : سالار مخم باید روزی یک تومان باین ها خرجی بدهد تا عمل تمام میشود و فعلاً سی تومان این ماه را باید پیش بدهد.

مطیع السلطنه : باید این پول را امروز از سالار بگیرند تا بشما داده شود، اسراخان هم انشاءاله بهمین زودی پس گرفته میشود، آصف الدوله هم باید خرجی بدهد، لکن فعلاً از سالار بگیرید.

تقی زاده : عالم انسانیت امروز تمام نظرش به این محکمه است که جوری شود که بواسطه آن حقوق آنان محفوظ بماند. ( ختم جلسه )

## جلسه سوم دادگاه پنجشنبه ۱۵ جمادی الاولی

حضرار جلسه همان اشخاص سابقند، بعلاوه سردار افخم و امیرحسین خان حاکم قوچان که پسر آصف الدوله است، و شجاع الدوله قوچانی ( عبدالرضا خان که در غیاب وی در قوچان این فاجعه روی داده بود ) و معزالدوله، امیرالملک، مدیر دیوان ( افشار قوچانی )، هژیر دیوان قوچانی ( در جای دیگر از آمدن مدیر دیوان و هژیر به تهران صحبت می کنیم. )

وزیر : اول از سردار افخم سؤال کنیم : شما در وقت این قضیه کجا بودید؟

سردار افخم: استرآباد [گرگان] حاکم بودم.

وزیر: چه اطلاعی در مورد اسرای قوچان دارید؟

افخم: ... مصائب عمل استرآباد زیر سر چهار نفر سرکرده است که اسباب اختلال حکومت را فراهم میکنند، اما چون دفعه اول حکومت من بود با من همراهی کردند، رفتم چند نفر اسیر که ترکمان در زمان اغتشاش از شهر استرآباد برده بودند با چند قبضه تفنگ پس گرفتم، مقصود را زنجیر کرده معاودت بشهر کردم ...

وزیر: اهل مطلب را بگوئید حاشیه رفتن لازم نیست این خبر به شما رسید یا نه؟

افخم: بلی، رسید ... بعد از مراجعت چپاول اکرم الملک کاغذ نوشت و محمود آقا را فرستاد نزد من که از مراد تپه<sup>۱</sup> نورمحمد قریانو آمده نزد شیخی و ساتلوق، اشرار متفرقه جمع شد، به اتفاق شادلو رفتند قوچان را خراب کرده اسیر زیاد آورده‌اند ...

وزیر: شما برای تحقیق رفته بودید، نتایج کار خود را بگوئید.

افخم: در عرض راه که (رفتم) بعضی این واقعه را از راه دشمنی میدانستند و بعضی به تحریک سالار (مفخم بجنوردی) می‌گفتند.

وزیر: از کدام راه سوار آمد قوچان؟

افخم: از سمرقان (سملقان از نواحی شمال غربی بجنورد است).

وزیر: از آنجا به قوچان چند منزل است؟

افخم: سه منزل تا سمرقان، و سه منزل تا قوچان.

وزیر: نان و آب و نعل و میخ (برای اسبها) که به آنها میداد؟

افخم: بعضی میگفتند سالار و بعضی میگفتند از راه دشمنی بوده.

وزیر: به محل اسراء رفتی؟

افخم: خیر، مأمور نبودم [بروم] ...

۱ - سردار افخم از طرفداران استبداد محمد علیشاه بود و هنگامی که محمد علیشاه مجلس را به

توب بست، نامبرده حاکم گیلان بود. خاطرات سیاسی فرخ - ص ۵۴

۲ - احتمالاً باید مراد تپه باشد.

وزیر: از روی تحقیقات شما، از بجنورد سوار رفته؟

افخم: بلی، جمعیشان هم دویت نفر بوده است.

وزیر: آذوقه از کجا گرفته‌اند؟

افخم: نمیدانم.

وزیر: به جبر غذا و آذوقه بآنها داده‌اند یا به میل؟

افخم: اسم جبری نشنیدم.

وزیر: حشم هم برده‌اند؟

افخم: خیر، خانه و اسباب برده‌اند نه گاو و حشم.

وزیر: آنها که میگفتند سالار کرده زیادتر بودند یا آنها که میگفتند نکرده؟

افخم: آنها که میگفتند سالار کرده ... (زیادتر بودند).

وزیر خطاب به امیر اعظم: اطلاعات شما در این باب چیست؟ ترکمان خودش رفت یا

شادلو آنها را دعوت کرد؟

امیر اعظم: دوه‌چی مفاخرالملک رفتند و از خاک بجنورد گذشتند.

وزیر: شادلو هم بود یا خیر؟

امیر اعظم: در خاک استرآباد که نبودند، اما ملحق شدند، شاید.

وزیر: تو رفتی مأمور شدی چه کردی؟

امیر اعظم: من خیال رفتن میان ترکمن را داشتم، حاجی میرآخور آدم سالار به او تلگراف کرد

که فلانی خیال رفتن میان ترکمان دارد، سالار جواب داد هر طور هست او را بیاورید بجنورد،

لکن من قبول نکردم، رفتم آنجا، حاجی محمد دوه‌چی برای اطلاع از مقصود پیش من آمد،

ملفت شد و رؤسا را جمع کرد آورد پیش من، و همه گفتند سالار فرستاد، ما را دعوت کرد و

اطمینان داد، چون آصف‌الدوله، شجاع‌الدوله (عبدالرضا خان) را عزل کرده بود خیال تلافی

۱ - حاجی میرآخور کیکانلو چند سال بعد از حمله کسانی بود که در مشهد به امر رضاه شاه با

سالار مضخم اعدام شد.

به او داشتند.

اسم این رؤسا: موسی خان، شیرخان، باباخان، قولدرخان است که گفتند به راهنمایی سالار ما رفیق چاییدیم. از آنجا رفیق میان طوایف در منزل قلیچ ایشان که ملای طایفه است، دو شب مرا نگاه داشت و آنهم راهنمایی سالار را تأیید کرد و گفت سوار حرکت کرده، رفت نزدیک ما نه (یکی از دهستانهای بجنورد) اذان صبح ریختند سر طایفه باشقانلو.

وزیر: کدخدا حسن هم همراه بود؟

یوسف: بلی.

باز در اینجا رشید نظام شروع به صحبت میکند و میگوید:

من مانند منزل آن آخوند (منزل قلیچ ایشان<sup>۱</sup>)، سائق شیخی آمدند گفتند ما حاضریم سالار از ما پانزده هزار تومان گرفت پس بدهد ما اسرا را رد می‌کنیم. دو اسیر هم برای من آوردند، من گفتم بردن دو اسیر که صحیح نیست باید اسرا را پس بدهید، پسر حاجی محمد همراه بود مرا آورد نزدیک جادر حاجی محمد، از آنجا خودم رفیق بجنورد.

وزیر: آنجا رفتی چه کردی؟

رشید نظام: با سالار نشستم، اول از من گله کرد که چرا رفتی در میان ترکمن، گفتم از اینجا گذشته، آنچه باید بفهمم، فهمیدم، هرچه کرد برخلاف معلوماتم عمل بکنم، نکردم. واقعه را به شاه و صدراعظم تلگراف کردم، سالار گفت نصف را من میدهم و نصف دیگر را قوچانیها بدهند. جواب از تهران آمد که ربطی به قوچانیها ندارد، از سالار بگیری، بدون سؤال و جواب، باید یک ساعت از او بگیری.

وزیر خطاب به سالار مفتحّم: چه اعتراضی بر این حرفها داری؟

سالار: تلگرافی که به عین الدوله کرده بخواید، خواهید فهمید که مطابق این عرایضی نیست. رشید نظام: من به سالار سخت گرفتم حاضر شد بلفظی پول بدهد به شاهزاده عین الدوله

۱ - ترکمنها به روحانیون خود، ایشان، می‌گویند. روستای قلیچ ایشان در شمال کلاله بین درّه‌ای عمیق بر سر راه مراوه تپه است. امیر جانمحمدخان قاجار چنانکه در جلد ششم خواهد آمد، در کنار قلیچ ایشان اردو زد و بعضی از خانه‌های آنجا را به آتش کشید.

(نخست وزیر وقت) اما شاهزاده قبول نکرد و گفت حتماً باید اسراء پس گرفته شود.

## سه شنبه جلسه چهارم ۲۰ جمادی الاولی

وزیر خطاب به هزیر دیوان: اسم شما چیست؟

هزیر: حسین، لقب هزیر دیوان.

وزیر: کجائی هستی؟

هزیر: فوجانی.

وزیر: در خصوص اسراء باشقاتلو چه اطلاعی دارید؟

هزیر: بنده با مدیر دیوان برای وصول مالیات به شیروان رفته بودم، از آنجا تا به اوبه<sup>۱</sup> باشکاتلو تقریباً دوازده فرسخ است. بعد از سه روز از زمان غارت، چند نفری از آنها، یکنفر کشته خودشان را آورده بودند در یکی از دهات آنجا در امامزاده دفن کنند<sup>۲</sup>، چون مباشر آنها نزد ما بود، یکنفر آمد، به مباشر اطلاع بدهد... گفتیم واری شود که سوارهای مهاجم ترکمن بوده‌اند یا خیر. آدم ما رفته بود سه نفر از سوارها که کشته شده بودند، سر یکی را بریده فوجان فرستاده، دو نفر دیگر را مانع شده بودند. از کریم خان پرسیده بود، گفته بود از فرار معلوم چهل نفر شادلو و همراه آنها بلد هم بوده و کدخداحسن<sup>۳</sup> هم بوده، شبانه آمده چاریده برگشتند، در قدیمش دو نفر از اسراء (زن) خود را از ترک ترکمنها انداخته فرار کرده بودند، یک ملا با فرج الله مباشر آن دو نفر را گرفته دستشان را بسته به ترکمان زد می‌کنند، این معین است که بین زعفرانلو، و شادلو، همیشه عداوت بوده و این کار را عمداً کردند و همراهی نمودند تا ترکمان از تنگه قدیمش رد شده‌اند،

۱ - اوبه یعنی آبادی. آبه. جایی که آب و آبادانی هست و اصطلاحاً به محلی که چادرهای عشایر گردد بر افراشته باشند اطلاق میگردد. واژه‌ی ترکی و ترکمنی مترادف آن «بورت» می‌باشد.

۲ - امامزاده زیارت نزدیک شیروان که به قول عوام فرزند امام موسی کاظم است.

۳ - کدخداحسن بعداً در لشکرکشی جاسمجدخان به فرمان جاسمجدخان کشته شد که در جلد ششم خواهد آمد. او از کردهای سلفان بجنورد بود.

این تحقیقاتی است که کریم خان<sup>۱</sup> پیغام داده بود.

وکیل التجار: کدخداحسن را میشناسید؟

هزبر: بلی سملقانی است.

وکیل التجار: سملقان در کجاست؟

هزبر: در آشخانه. [بجنورد]

وزیر: کدخدا حسن با شما دشمن است؟

هزبر: عداوت شخصی خیر، اما عداوت ایلی، از زمان امیر حسین خان شجاع الدوله تا کنون باقیست.

آقا سید مهدی خطاب به کدخداعلی: شما هم از آن دو نفر که خواستند فرار کنند، آخوند و فرج الله آنها را گرفته به ترکمان دادند اطلاع دارید؟

کدخداعلی: به، قدیمش بکطرفش کمر است و آن طرف دروازه که سوار باید از آنها با احتیاط وارد شود، زنها آنجا خود را انداخته اند، اصغر وکیل مرگان هم همانجا خواسته سوارها را مانع شود، آخوند و فرج الله و دیگران میگویند از سالار می ترسیم، لذا دو نفر زن را گرفته رد می کنند، اصغر وکیل را هم مانع میشوند.

میرزا محمود: از رشید نظام مجدداً استعطاق شود.

وزیر: چه مطلبی میخواهید از او بپرسید؟

میرزا محمود: دو مطلب، یکی آنکه سالار اول پنجهزار و بعد ده هزار ریال میداده خوب بفهمیم چه شد، دوم اینکه سالار گفت دو نفر ترکمان همراه رشید نظام بخانه من آمدند، بپرسم رشید نظام آنها را برای چه آورده بود.

سالار مفتحم: تلگراف رشید نظام را که آن روز عرض کردم، آورده ام. تلگراف قرائت میشود.  
« از بجنورد به طهران، بتوسط جناب وزیر نظام سردار کل<sup>۲</sup>، حضور مبارکی والا اتابکی

۱ - کریم خان زشوانلو حاکم قوشخانه که این اتفاق در حوزه‌ی مأموریت وی روی داده بود از اولین خوانین زعفرانلو بود که اطلاع یافت، و به تعقیب ترکمانان پرداخت.

۲ - وزیر نظام بدر زن خود سالار منجم بجنوردی بود که می‌کوشید دامادش را از این مهلکه نجات

اعظم<sup>۱</sup> چاکر جان نثار از شاهرود میان یموت رفته تمام سرکرده‌های یموت را که بتاخت رفته بودند، دیده و از خارج هم تحقیقات کامل نموده و خود آنها اقرار کرده‌اند ما یکصد و پنجاه سوار بودیم، از گولگان و غیره و کسی با ما نبود، از اول خاک روس و آخر خاک شادلو که مشهور به گولی داغی<sup>۲</sup> و بطری است، رفته از قلعه جات قوشخانه فضای زعفرانلو گذشته، میان امیرآباد و خنجر قلعه، قاضی، شاه تپه، ازخان<sup>۳</sup> باکل شیخی علیا و قلعه در جنب چنگار<sup>۴</sup> سیاه چادرها را غارت و چهل و دو نفر اسیر برده از همان راه مراجعت نمودیم، بغیر از اسیر چیزی به غارت نبردیم و خود چاکر در او به یموت‌های باغی بود و یکنفر سوار که در میان الامان بود همراه برداشته آمدم راهی که الامان رفته و برگردیده بود ملاحظه کرده مراجعت نموده به بخنجر آمدم، سالار راملاقات کردم در تمام اوامر و فرمایشات حضرت والا حاضر عرض میکنند من نوکرم، مطیع و مال و جانی و اختیاری ندارم آنچه امر و الاست اطاعت دارم و الیوم که ۲۱ شهر حال است صاحبان اسراء در منزل چاکر حاضر و رئیس تلگرافی نیز حضور داشت اقرار نمودند که از ما بجز چهل و دو نفر اسیر مالی به غارت نرفته است این است که چاکر از دولتخواهی اینطور صلاح کار را دیده جسارت ورزیده که یکهزار تومان سرکرده‌های شادلو و یکهزار تومان سرکردهگان زعفرانلو بدهند به صاحبان اسراء، بیروند اسرای خود را بخرند... (همین موضوع را) به ایالت خراسان اصف‌الدوله عرض نمودم جواب نرسیده، حالا امر و الا هر طور مقرر فرمایند اطاعت شود... رشید نظام - سه شنبه / ۲۰ جمادی الاولی<sup>۵</sup> وزیر: این تلگراف اگر چه مطابق سخنان رشید نظام نیست لکن اینطور هم که سالار مفخم

دهد.

۱ - شاهزاده، عین‌الدوله نخست وزیر دوره استبداد.

۲ - من: کومه داغی.

۳ - به گمانم باید «ایرمان» باشد که قلعه‌ایست نزدیک جنگاه.

۴ - صحیح آن «جنگاه» است که در آنسوی نکمران در شمال غربی شیروان در میان دره‌ای تنگ و عمیق واقع شده است که جنگ نادر باکرده‌های رشوالو چنانکه در جلد اول گفته شد، در آنها روی داده و به جنگ‌گاه معروف شده است.

میگفت مخالفت ندارد... و براثت سالار را ثابت نمیکند.

کدخدا یوسف: خوب سالار میگوید مال از ما نبرده‌اند، آنوقت تو کجا بودی و چگونه فهمیدی مال نبرده‌اند؟

سالار: رشید نظام از خود آنها شنیده تلگراف کرده و بمن هم گفته است و من چون همجوار بودم اطلاع پیدا کردم و از مردم شنیدم که مال نبرده‌اند.

وزیر: رشید نظام در خصوص این تلگراف چه میگوید؟

رشید نظام: خدا شاهد است من عرضی ندارم... خودم هم ترکمن هستم، چنین تلگرافی نگرده‌ام شاید به اسم من ساخته باشند...

امیراعظم: تلگرافاتی که عین‌الدوله به رشید نظام کرده است بخوانید... معلوم خواهد شد در اینجا قریب بیست تلگراف از عین‌الدوله و و مشیرالدوله قرائت شد که تقریباً مضمون همه آنها راجع بود به تأکید در مأموریت و گرفتن اسراء از سالار مفخم یا آوردن او را بطهران و تشدد دوباره به رشید نظام که چرا اهمال میکنی، آیا با سالار ساخته‌ای؟ و همه دلالت میکرد بر اینکه عین‌الدوله و مشیرالدوله مفخم را در این خصوص مقصر میدانسته‌اند.

امیراعظم: همه کسی میدانند که عین‌الدوله آدمی نبود بدون تحقیق حکم کند...

( سپس از سالار مفخم سؤالیها پرسید و او با طفره رفتن زیر بار نسیروند، آنگاه دبیر مخصوص چند گزارشی که بطور محرمانه از بابت کارگزاری در غیبت کارگزار از بجنورد رسیده است قرائت میکند که همه دلالت دارند بر اینکه سالار شخصاً ترکمن‌ها را برای غارت ایل زعفرانلو دعوت و کمک کرده است و در راهرت آخر نظریه داده شده که تا سالار مفخم را به تهران نبرده و مجازات نکند اسراء پس داده نخواهند شد. ) ( ختم جلسه )

## چهارشنبه ۲۱ جمادی‌الاولی - جلسه پنجم

در وزارت عدلیه جلسه تشکیل و در خصوص اسراء قوچان مذاکرات خاتمه یافته و نتیجه تحقیقات که در چند جلسه بعمل آمد سالار مفخم را مقصر دانسته، حکم حبس او صادر و در



همان روز او را دستگیر و محبوس نمودند که فرار ننماید تا بعداً قرار مجازات او داده شود. و نیز از دو نفر زن که سردار ( افخم ) استرداد و آورده بود، پس از تحقیق از خود زنها معلوم شد از اسرای قوچان نیستند و از اهل بجنورد و از جمله کسانی هستند که دست ظلم آنها را فروخته است. قرار شد کسان و برادران آنها را تلگرافاً خواسته که زنها را ببرند.

« یک پسر هم که امیراعظم آورده بود که از اسرای قوچان است به کدخداعلی و یوسف سپرده شد که به کسان او تحویل دهند و نسبت به اموال تخمین زده شده بود، آصفالدوله و سالار عهده‌دار پرداخت آن گردیدند. »

## اعتراض وکلای مجلس شورای ملی به رأی دادگاه اسیران باچیانلو

پس از مدت‌ها طفره رفتن وزارت داخله و وزارت عدلیه از محاکمه آصفالدوله والی خراسان و سالار مقّم شادلو حاکم بجنورد در خصوص اسرای قوچانی، سرانجام بسبب یافتاری اولین مجلس شورای ملی و تعقیب آیت‌الله حاج میرزا حسن مجتهد سبزواری که ملجأ و پناهگاه کرده‌های باشکانلو بود، سرانجام وزارت عدلیه مجبور شد اقداماتی نسبت به شرایط زمان و مکان در این مورد معمول دارد. از عدلیه‌ای که وزیر آن یکی از شاهزادگان قاجار و دولتی که تمام وزرای آن از خوانین و سردازان و عوامل وابسته به دربار محمدعلیشاه قاجار بودند، انتظاری بیش از این نباید داشت. اما بهر حال چون این اولین دادگاه رسمی ایران و اولین محاکمه رسمی ظالمان تاریخ است، از هر جهت قابل توجه می‌باشد، که وزیر عدلیه قاجار است نتیجه اقدامات خود را به عرض نمایندگان مجلس برساند.

## مذاکرات سه شنبه ۱۹ جمادی الثانی ۱۳۲۵ مجلس شورای ملی

« از طرف وزارت عدلیه لایحه [ثی] در خصوص اسرای قوچان و سالار مفخم و اقداماتی که از طرف وزارت عدلیه شده بود قرائت شد.

وزیر عدلیه [شاهزاده فرمانفرما]: در این باب چند مجلس با وکلانی که برای نظارت حاضر بودند تحقیقات طولانی به عمل آمد و خود عدلیه هم تفتیشاتی کرد بعد از همه آنها یک حکمی به نظر محکمه ابتدائی عدلیه آمد نوشته دادند به کمیسیون در آنجا هم پسندیده تصدیق کردند که ضرر ندارد این بود که شروع شد به اجرای آن یعنی اول سالار مفخم را حبس کردیم<sup>۱</sup> و او میرزا احمدخان را وکیل کرد که دوباره استیناف یا مراجعه شود و این حکم را به مجلس شورای وزراء نشان دادم و گفتم در مجلس خواهم خواند اذن دادند و گفتند باید مراجعه یا استیناف بشود به این طور دو نفر از وکلای علما و هیأت عدلیه منعقد شود و نتیجه آخری گرفته شود.

رای کمیسیون عدلیه را آقا سید محمدتقی قرائت کرد قریب به این مضمون:

[رای وزارت عدلیه اعظم که در بالا ذکر شد.]

وزیر عدلیه: تا امروز هیچ محاکمه عرفیه در این مملکت به این درجه دقت نشده این رحمت را مدتی است کشیده ایم این اشخاص [متهمین] همه اعتراض دارند که بعضی استاد دوباره پیدا کرده و بعضی دلایل دارند بر تیرنه ذمه خود و این ترتیب حکم نالی لازم دارد.

آقا میرزا محمود<sup>۲</sup>: بحمدالله تفسیر سالار مفخم بر تمام مملکت روشن است و تمام ملت هم

۱ - در متن اصلی اشتباهاً «شنبه» چاپ شده است.

۲ - روزنامه محاکمات در شماره ۱۱ روز سه شنبه ۱۲ جمادی الثانی ۱۳۲۵ خود تحت عنوان «توقیف متهم شماره یک»

نوشت: «بعد از آن استطاق، وزارت جلیله عدلیه بملاحظه عدم فرار سالار، مشاوریه را در یکی از هجرات عدلیه توقیف فرمودند.»

۳ - میرزا محمود کتابفروش که یکی از افراد فعال رسیدگی به این جریان بود و از اسراء باشکائلو شدت حمایت می نمود.

چشمشان به این عدلیه است و همچنین در فرنگستان [اروپا] منتظر نتیجه اینجا هستند آیا کسی که شصت و دو نفر اسیر به ترکمان داده هنوز مقصر نیست با این دلایل و شواهد واضحه [؟].

آقا سید حسن تقی زاده: [که خود بعنوان یکی از وکلای ناظر در جریان رسیدگی عدلیه به پیروندی اسراء نظارت داشت] بنده بر سر تا پای این عمل اعتراض دارم و تعامش را باعث اقتضاح می‌پندارم به این ترتیب که رسیدگی شده درست رسیدگی نشده آصف الدوله یا سالار مقخم در یک جانشسته بودند و قوچانیها بیرون می‌رفتند که آنها استنطاق بشوند به این ترتیبات بموجب دوسیه‌های وزارت خارجه مثل آفتاب معلوم شد که ترکمان را سالار مقخم دعوت کرده و دوازده نفر مردم را کشته عین الدوله یا آن حال بار می‌بیم از روی انصاف تلگرافهای متعدد نموده گمان بود که ممکن نیست بیست هزار تومان بدهد و خلاص شود بعد از آمدن در اینجا و زراسی و پنج هزار تومان قرار دادند که بدهند در ایران هرکاری با پول درست میشود ولی در فرنگستان اگر چه پول میگیرند اما جز و جزا و مجازات است ترتیب اصلی از میان تعبیرود حال اگر از او جزای نقدی گرفته شود در فرنگستان می‌گویند که ایرانیها پول گرفتند و اغماص کردند در موقع محاکمه اجزاء عدلیه از همه قسم آمده نشسته و گوش میدادند که اکثریت آراء با آنها باشد بعد از همه اینها وکلا جمع شده گفتند بموجب شرایع آسمانی قتل این شخص [سالار مقخم] واجب است لاقبل شئونات و مواجب او قطع و اسراء استرداد شوند ولی بعد از آنکه من رأی به قتل [او] دادم گفتند نمیشود تمام اجزای عدلیه لرزیدند و گفتند سردارها اینجا هستند بالاخره بعد از گفتگو قرار شد پنجاهال حبس و مواجب او مقطوع و شئونات او سلب شود من آشکارا میگویم که از ۱۴ جمادی الثانی پارسال بعد از دستخط مشروطیت مجازات از این مملکت برداشته شده [زیرا محمدعلیشاه طرفدار مستبدین و مستغران چنین میخواهد] و هر چه هرج و مرج شود بواسطه همین است و امروزه این مسأله که نظر تمام دنیا به آن است و در تمام روزنامه‌ها درج شده با وجود این اگر مجازات صحیح داده نشود اسباب اقتضاح خواهد شد.

آقا سید محمد جعفر: اگر این عملی که کرده است بدع بوده است که کافر است و اگر نه

مفسد فی الارض است جزای دیگر دارد.

آقا سید حسن تقی زاده : تمام کارهای وزارت عدلیه ی شما خراب است هیچ تحقیق و رسیدگی نیست.

حسام الاسلام : بعد از این حکم بشود در روضه خوانیها روضه نخوانند تا ثابت شود که حرمه تیر انداخته است و تقصیر او مدال گردد!

وزیر عدلیه : آیا من چیزی گرفته ام [؟].

آقا سید حسن تقی زاده : ثابت نشده گرفته اید یا نگرفته اید!

وزیر عدلیه : غرضی دارم [؟].

آقا سید حسن تقی زاده : آنهم معلوم نیست.

آقا سید محمد جعفر : باید بر حسب شرع حکمش معین و معلوم شود.

وزیر عدلیه : شش نفر از علما و وکلا و شش نفر از عدلیه معین نمایند تا حکم آنها معین کنند.

آقا سید حسن تقی زاده : این ترتیب بجهت چیست اگر ما را بجهت نظارت میخواهند دیگر اجزاء خودتان در آنجا چه کار می کنند [؟].

آقا میرزا محمود خوانساری : هر وقت در محضر علماء دو نفر شهادت دادند حکم ثابت



فرمانبردار

است بنده عرض میکنم چند نفر که از آن صفحات [قوچان] بودند تمام گفتند آیا باز هم محتاج به استیناف است [؟].

۱ - حرمه در روز عاشورا تیری به گلوی علی اصغر فرزند خردسال امام حسین زد که او را به شهادت رسانید.

۲ - کتابه از این است که اگر از سالار مخم و آصف الدوله و دیگران رشوه نگرفته اید، پس چرا رسیدگی نمی کنید؟

آقا سید حسن تقی زاده: این حکم عدلیه از روی چه مأخذ است یکنفر پسر کدخدای خود را  
گرو گذاشته دو نفر اسرا فرار کرده آدم‌های سالار | مفخم | آنها را گرفته دست بسته به ترکمان  
داده و ترتیبات دیگری که معین شده آیا با وجود اینها یقین نشده است [۹].  
وزیر عدلیه: عُنّ متأخراً به یقین است [۱۱].

آقا سید حسین: (بروجردی) با آن مأموریت رشید نظام و گشتن او چادر به چادر | در اوبه‌های  
ترکمان | و تحقیقات او و تلگرافات عین الدوله | صدراعظم وقت | در این باب و آمدن ترکمان  
با آن جمعیت که همه آذوقه و علوفه میخواستند و در تمام اینها مهمان این شخص | سالار مفخم  
بودند باز هم یقین حاصل نشد [۱۲].

وزیر عدلیه: من که میگویم یابند معین نمایند حکم کنند تا من اجرا نمایم.

آقا سید حسن تقی زاده: شواهد این کار به اندازه‌ی فراوان است که در محکمه هر کدام از وکلا  
می‌گفتند دیگر بس است حالا معلوم شد امیراعظم تمام مطالب را مثل آفتاب روشن کرده است  
اینکه می‌گویند سند تازه بدست آمده بیشتر از آنها بدست ما آمده [که دلالت بر جنایاتشان دارد |  
از روزنامه‌های روسی که ترجمه کردم پیش آقا میرزا محمود است و از کارپرداز عشق آباد و از  
اهالی آن که تمام جزئیات آن را شرح داده‌اند و اسنادی که در دفتر وزارت خارجه و غیره است  
این شخص | سالار مفخم | به حکم شرح مفسد فی الارض است با آن قتل‌هایی که کرده است  
باید به دار زده شود اگر باز هم مسامحه شود ایران از سابق بدتر خواهد شد ...

حاجی میرزا علی آقا: ما حاصل مجلس این شد که قدری شکایت از عدلیه شد و این مطلب  
خوبی ندارد. مطلب دیگر اینکه تقصیر چهار نفر | سالار مفخم - امیر حسین خان پسر  
آصف الدوله - سردار افخم - آصف الدوله | بر حسب ترتیبی که گفته شد ثابت شد که این چهار نفر  
مصدق این چهار مرتبه از حکم هستند که در این آیه مبارکه هست به ترتیب (الذین یحاربون  
الله و رسوله و یسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا) | شخص اولی. (او بصلبوا) | دومی. (او تقطع

۱ - قرآن مجید - سوره‌ی مائده - آیه ۲۷ که میفرماید آنانکه با خدا و پیامبرش به ستیزه‌گری  
می‌خیزند در روی زمین به فساد خوش ادامه میدهند، پاداشی جز کشتن یا به دار زدن یا بریدن  
دست و پا و یا بیرون راندن و تبعید از سرزمینشان ندارند.

ایدیهم و ارجلهم من خلاف) سیمس. (اوینفوا فی الارض) چهارمی که آصف الدوله باشد که لااقل یکسال برود جای دیگر باشد...

[در اینجا وزیر عدلیه اظهار داشت چنانچه به این حکم راضی نیستید آقایان علما رسیدگی و حکم صادر کنند تا اجراء شود.]

آقا میرزا محمود: بنده عرض میکنم از اینکه ظلمی که این شخص کرده است خداوند خواسته است برده را بردارد لازم به وکلای مجلس و حضور علماء هم نیست. وزیر اقبح را پورتنی که نوشته بود و حکم کرده بموجب حکم آقای حاجی میرزا حسن سبزواری [مجتهد] و سایر آقایان بوده که موجود است در اینصورت دیگر محتاج تجدید حکم نیست...

حسام الاسلام: در اینکه آدم کشته شده و اسیر برده شده حرفی نیست لابد هر کشته شده کشته‌ئی دارد باید کشته را پیدا کرد و قصاص نمود.

آقا میرزا محمود: حکم حاجی میرزا حسن [سبزواری] حاضر است بخواهید ببینید [که حکم قتل مسبین را صادر کرده است] با این تفصیل آیا باز محتاج به حکم ثانوی است [؟].  
[در این مورد عده زیادی از وکلا جز و بحث کردند.]

اناسید حسن تقی زاده: دوباره میگویم که اگر در این امر مجازات نشود هیچ چیز برای ما باقی نمانده است اگر صد دفعه استیناف بشود و اهمه‌ئی نیست ولی آقای حاجی میرزا حسن خودش داخل این کار بوده چقدر ننگرافات از او هست. و چقدر ایل باشکانلو رفتند خدمت او [در سبزواری] با آن احکامی که داده است و آن شواهد و دلایل قاطعه که هست دیگر استیناف برای چیست؟

آقا سید محمد جعفر: اگر حمیت و همت باشد تعطیل شرعیه برای چیست؟ [؟]. برادر عثمان در کوفه شرب خمر کرده بعد از ثبوت حضرت امیرالمؤمنین بدست خود او را حد زد اینجا در مملکت اسلام همه گونه کارها میشود هیچکس معترض و متحمل نمیشود و مقام مجازات بر نمی‌آیند.

آقا میرزا محسن: آن اسناد [آقای حاج میرزا حسن سبزواری] را بیاورند ملاحظه کنند هر چه حکم شد اجراء شود.

آقا سید حسن تقی زاده: گفتم رشوه نمی گذارد که هیچ امری در این مملکت صورت بگیرد ولی در این امر غیرت کنند و رشوه نگیرند معیناً پدرزن سالار با این و آن درافتاده و پول میدهد حتی در خانه وکلا هم می رود و خانه رئیس [مجلس] هم شنیدم که رفته است و میداتم که دوهزار تومان به یک شخص داده است.

وزیر عدلیه [شاهزاده فرمانفرما]: آیا به من داده است؟

آقا سید حسن تقی زاده: شما را نمی دانم ولی به یک شخص روزنامه نویسی داده است که او را نگهداری کند.

رئیس [مجلس] اینکه گفتید به خانه من آمده است، نیامده است. یکروزی پسر وزیر آمد در مجلس که مرا ملاقات کند آنهم ملاقات نکرد حالا معلوم شود که اسناد را بیاورند در مجلس یا کمیسیون بشود.

آقا سید حسن تقی زاده: یک شکل دیگر هم می شود به اینکه بیست نفر از وکلا را به انتخاب یا به تعیین خود رئیس که آنها را موثق میدانند معین کنند و یک مجلس علنی تشکیل شود که تمام وکلا باشند بپینند.

رئیس: این یک اشکال دارد که نمیشود صد و بیست نفر [وکلا] مجلس [همه این اسناد را بپینند و رسیدگی کنند].

آقا سید حسن تقی زاده: آن بیست نفر که معین شدند رسیدگی می کنند باقی ساکت می باشند (بعد از مذاکرات زیاد، بالاخره قرار بر این شد که به همین ترتیب در صبح شنبه مجلس علنی حجج اسلام و وزارت عدلیه با بودن تماشاچیان آن اسناد ملاحظه شود که در این باب اطلاعات

- ۱ - پدرزن سالار مخم آقای وزیر نظام یعنی سردار کل افشار بود. مرحوم ایلخانی پسر سردار از همین زن افشار بود که در جای خود معرفی خواهد شد. در این محاکمه چنانچه مرحوم خسرو خان شادلو پسر سالار مخم به نگارنده گفت پول و طلا و فالجچهی زیادی به دست اندرکاران و نمایندگان مجلس و روحانیون و درباریان داده شد تا از کشته شدن ایلخانی بجنورد جلوگیری گردید.
- ۲ - ملاحظه فرمایید که رئیس مجلس چگونه ظفره می رود و می کوشد موضوع را لوٹ کند.

دارند توضیح بدهند آنچه حکم اسلام شد وزارت عدلیه بدون عذر و مسامحه اجرا دارد ...»<sup>۱</sup>

## مذاکرات روز پنجشنبه ۲۱ جمادی الثانی دارالشورای ملی

« خلاصه مذاکرات روز سه‌شنبه ۱۹ را آقا سید محمد و اتقی قرائت کردند.

حاج سید عبدالحسین شهشانی: روز سه‌شنبه بعد از گفتگوی زیاد قرار شد روز شنبه بجهت سالار منجم در مجلس گفتگو شود آنچه به گمان بنده می‌رسد و خود را مکلف می‌دانم این است که اینگونه امورات از وظیفه مجلس خارج است ...»

حاج میرزا علی آقا یکی دیگر از وکلا هم که در مجلس روز سه‌شنبه طبق آیات قرآن احکام اعدام و قطع دست و پای پسر آصف الدوله و تبعید آصف الدوله را از مجلس تقاضا می‌کرد، آن هم امروز در تأیید گفتار آقای شهشانی اظهار داشت که محاکمه و بیعت در مورد سالار منجم و آصف الدوله « تکلیف مجلس نیست ».

چند تن از وکلای دیگر هم با گرفتن وقت مجلس اظهار داشتند که این محاکمه و صدور مجازات از وظایف مجلس نیست.

آنچه انسان را به تعمق و تفکر وامیدارد این است که اگر نمایندگان مجلس یا وزرای مسئول از تقوای سیاسی برخوردار بودند و شب قبل از این هدایا و طلاها و قالیچه‌های سالار و آصف الدوله دم خانه این آقایان نرفته بود و به اصطلاح خرا این حضرات نعل نشده بود، نه تنها امروز نمی‌گفتند تعقیب مجرمین از وظایف مجلس نیست، بلکه آن را از مهمترین تکالیف مجلس می‌دانستند، چنانکه قبلاً دانسته بودند. از این رو مرحوم سید حسن تقی‌زاده وقتی این تغییر رنگ بوقلمون-صفقان مجلس را مشاهده نمود، برآشفته و گفت:

« آقایان می‌گویند وظیفه مجلس نیست گویا پریروز تکلیف مجلس بود و امروز نیست معلوم می‌شود حضار امروز غیر از حضار پریروز باشند. آن روز آراء در این باب فریب به اکثریت بوده،

۱ - براترها از خود من و گروه‌ها از نگارنده می‌باشد. توحیدی



چنانچه تکلیف مجلس نبود، از اول باید اقدام به این کار نکند و چهار ماه داد و فریاد نمی‌کردند و روزنامه‌ها را از این محاکمه پرت نمی‌ساختند البته هر کس در هر باب می‌تواند اظهار بکند، ولی در این مسأله‌ی سالار منجم هر کس بدان تعمق و تأمل حرفی بزند باعث رنجش خاطر و احتراق قلب یک ملت می‌شود. باید اگر یک هفته هم حاجت باشد مجلس فوق العاده تشکیل داده شود و از روی دقت رسیدگی بعمل آید.

سرانجام تمام جر و بحث‌های بیهوده‌ی نمایندگان که تمام وقت مجلس را گرفت بی نتیجه بود آقای تقی زاده روشن کرد که وزیر عدلیه در صدور رأی محکومیت سالار و آصف الدوله خیانت کرده و نمایندگان مجلس را که تقی زاده هم جزو آنها بود و به عنوان ناظر شرکت داشتند فریب داده تا پای رأی را که عیلی ناچیز است امضاء و مهور کنند. لذا تقی زاده رأی صادره‌ی عدلیه را بی اعتبار خواند.

در جلسه روز شنبه ۲۳ جمادی الثانی ۱۳۲۵ - آقای شهبانلی خطاب به وزیر مالیه بیان داشت: «در خصوصی تفاوت عمل ( اخذ مالیات ) قوچان نزدیک است اغتشاش ولایتی بر پا بشود»

رئیس مجلس گفت: «گفتن این مسائل فایده ندارد، باید نوشت و جواب خواست.»  
در جلسه پنجشنبه ۲۸ جمادی الثانی - حاجی سید میرزا بابا وکیل قوچان که گمان میرفت لال بوده باشد این زمان زبان در آورد و خطاب به وزیر مالیه در مورد قوچان گفت:  
«قبل از معیزی میرزا ابوالقاسم خان اصل و فرع مالیات قوچان سی هزار تومان بود بعد از معیزی ایشان پانزده هزار تومان افزوده شد و حال به گفته‌ی آصف الدوله بیست و سه هزار تومان قرار داده شده است فرمودید از آقا میرزا رضا صورت بگیرد بنده رفتم چهل و پنج هزار تومان صورت بود خدمت سرکار آورده امضاء فرمائید تأمل فرمودید که باید بیست و سه هزار تومان آصف الدوله افزوده بشود»

۱ - بخاطر جاینها و ظلم و ستمهایی که امیرحسین خان پسر آصف الدوله در مورد قوچانی‌ها به عمل آورده مردم به تلگرافخانه رفته بست نشستند و از ظلم وی و عمال وی در قوچان شکایتها کردند، سرانجام با دخالت مجلس شورای ملی، پسر آصف الدوله از حکومت قوچان معزول و

رئیس [مجلس] این مذاکرات یک اندازه خارج از وظیفه مجلس است .  
 آقای شیخ حسین : این آقایان آنچه پارسال گرفتند خرج پارک و غیره می‌کردند آیا امسال که  
 باید به درد بی درمان خودمان برسد و یا قبض بگیرند آیا نباید بدهند؟ «  
 در جلسه روز [۳۰] جمادی‌الثانی از سوی حاج ملا محمد حسین از علمای کرد محله  
 مازندران تلگرافی در باب اسرای قوچانی به مجلس رسید که گفته بود یکتن از اسراء را از  
 ترکمانان مسترد داشته و اکنون در منزل ایشان نگهداری میشود. تقاضای کسب تکلیف کرده  
 بود. قرار شد مجلس از ایشان تلگرافی تقدیر کند.

## گزارش لطفعلی خان از طرز کار نخستین دادگاه تاریخی ایران در مورد اسرای باشکانلو

لطفعلی خان سرهنگ پسر الهیارخان سرتیپ درگزی است. در این زمان که عبدالرضا خان  
 شجاع الدوله حاکم قوچان را برای مسأله‌ی دختران باشکانلو به تهران احضار و بازداشت کرده  
 بردند، لطفعلی خان هم از همراهان شجاع الدوله در تهران بود که در این رابطه چنین گزارش  
 داده است:

یوم پنجشنبه ۱۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ : چون امروز بواسطه‌ی اسرای قوچان جمعی از  
 رجال را برای تحقیق به دیوانخانه‌ی عدلیه احضار کرده‌اند و جنابان هزیر دیوان و مدیر دیوان  
 هم که اهل آن سامان هستند، به دیوانخانه خواسته بودند، بنده [لطفعلی] هم محض

---

میرزا ابوالقاسم خان نامی برای رسیدگی به قوچان فرستاده شده آنگاه این بی‌وجدان بلائی به سر  
 مردم درآورد که بار مردم می‌گفتند : «رحمت بر نباش اولی» .

روزنامه جبل‌المتین در این مورد آورده است که : «میرزا ابوالقاسم خان از میرزی به حکومت  
 قوچان نایل شده با شیخ حسین شیخ‌الرئیس [قوچانی] و میرزا بزرگ امام جمعه [قوچان] و مدیر  
 دیوان [افشار از منشیان سابق شجاع‌الدوله] و هزیر دیوان [افشار] ساخته، خانه‌ی مردم را خراب  
 کردند ...» روزنامه جبل‌المتین - چاپ کلکته سال ۱۳۶۰ قمری ص ۱۶

سیاحت آنجا با حضرات همراهی کرده و به درشکه نشسته و به دیوانخانه رفتیم. هنوز حضرت والا | شاهزاده | فرمانفرما | وزیر عدلیه | تشریف نیاورده‌اند، و تقریباً یکصد نفر زن و مرده که عارض هستند، میان اطاقها و حیاط می‌باشند و در حقیقت تزئینات دیوانخانه را از فراری که سابق شنیده و اکنون می‌بینیم، حضرت والا فرمانفرما بطور خیلی منظم داده‌اند. در این دیوانخانه ده اطاق است، که هر کدام برای مطلبی دارای اجزاء هستند و اطاقها نمره دارد که هر کس مطلبی که راجع بهر اطاق است، رفته و گفتگو می‌نماید.

باری، آصف‌الدوله | وزیر داخله کنونی و والی سابق خراسان که یکی از عوامل اصلی اسارت دختران بودند | و امیر | حسین خان | پسر ایشان | که در آنزمان حاکم قوچان بودند | و امیرالملک و معززالدوله اخوی ایشان برحسب دعوت وارد دیوانخانه شدند. حضرت والا آقای امیرخان سردار | حاکم سابق گرگان | و سالار مخم | ایلخانی بجنوره | و شجاع‌الدوله | ایلخانی قوچان | هم حاضر شدند.

وضع این دیوانخانه بطوری است که در اینجاشاه و گدامساری است و کسی ربه کسی حق گفتگو نیست. باری قریب به ظهر حضرت والا فرمانفرما تشریف آوردند و این مرد و زنی که عارض بودند، علی‌الرسم به ترتیب ایستادند. و فرمانفرمالدی الورد تقریباً یکساعت در آفتاب | تابستانی | ایستاده و یکی یکی جواب عارضین را داده و به تالار رفته و مشغول جواب و سؤال تفصیل اسرا شدند. و بنده آمدم به میان حیاط دیوانخانه، سردار یوسف‌خان هراتی<sup>۱</sup> صاحب روزنامه قزاق<sup>۲</sup> و پسر مرحوم شاهزاده سهام‌الملک و چند

۱ - در مورد سردار یوسف‌خان هراتی در جلد اول بهنگام زلزله‌ی قوچان و حکومت امیرحسین خان شجاع‌الدوله سخن به میان آمده است. این شخص که در جلد سوم هم در واقعه‌ی بمباران حرم امام رضا و ماجرای جه‌جوخان و قورش آبادی، عکس و گفتگوش به میان آمده سالها در تاریخ خراسان نقش داشته. برای آشنایی بهتر به جلد‌های ۱ و ۲ و ۳ مراجعه فرمائید.

۲ - لطفعلی خان ظاهراً در اینجا هم دچار اشتباه تاریخ روز شده و فقط نوشته است. ( ۱ یوم جمعه ۱۲۰). در صورتیکه ما میدانیم باید جمعه‌ی جمادی‌الاولی باشد و آنهم میشود ۱۶ نه ۲۰، حتی خودش در صفحه‌ی بعد می‌گوید از ماجرای اوقات تلخی‌اش با شجاع‌الدوله ده پانزده روز

نفر دیگر را دیده به اتفاق در سایه درختی نشسته و سیگارها را آتش زده و مشغول صحبت و سیاحت شدیم. یکساعت بعد از ظهر، مجلس بهم خورد و مردم متفرق شدند. ما هم با رفقاً آمدیم به منزل نهار خورده و استراحت کردیم و عصری به منزل شجاع الدوله | در دروازه دولت | رفتیم و موقع مغرب به منزل آمدیم.

## جالبترین گزارش در مورد اسرای باشکانلو

مرحوم لطفعلی خان درگزی فرزند المهیاریخان درگزی که در سالهای تبعید عبدالرضاخان شجاع الدوله به تهران همراه وی بود، در خاطرات خود نوشته است که امروز روزنامه شماره ۱۱۹ مجلس از زیر چاپ خارج شده بود که در آن به موضوع سالارالدوله برادر محمدعلیشاه در کرمانشاه و همدان مطالبی نوشته بود و از سوی مجلس مذاکراتی در این باره معمول گشته بود، سپس می افزاید، مطلب دیگری هم در مورد اسرای باشکانلو تحت عنوان « مکتوب شهری » خطاب به مدیر روزنامه مجلس چنین آمده بود:

« مکتوب شهری : خدمت جناب<sup>۱</sup> ... آقای آقامیرزا محمدصادق مدیر محترم روزنامه مقدس مجلس شورای منی.

باکمال توقیر زحمت می‌دهد، این بنده که یکی از خوانندگان روزنامه مجلس هستم در شماره ۹۰ شرحی دیدم از طرف مجلس مقدس اخطار شده بود که هر که را از اسرای سرحدات خراسان اطلاعی هست، تفصیل را بامضاء و تعیین مکان خود به عرض مجلس برساند.

است می‌گذرد. و آن اوقات تلخی هم در روز سه‌شنبه ۶ جمادی الاول بود. بنابراین این جمعه نمیتواند ۲۰ جمادی الثانی هم باشد زیرا اصلاً در ماه جمادی الثانی چیزی نوشته و هر چه نوشته پس از این تاریخ که خواهد آمد، سه‌شنبه ۸ ربیع الثانی می‌باشد. در صورتیکه در اینجا هم میدانیم اشتباه کرده، چون ربیع الثانی پیش از جمادی الاول است و جمادی الاول پیش از جمادی الثانی. بنابراین آنکه نوشته است ربیع الثانی هم باید جمادی الثانی باشد.

۱ - نقطه چین در خود متن بود.

بنده را از اسرای باشکانتلوی قوچان اطلاع کامل هست ولی چون اهل آن سامان هستم، نمیتوانم اطلاعات خود را با امضاء عرض کنم، زیرا که بعدها تولید زحمتی برای بنده خواهد شد لهذا بدون امضاء واقعه را عرض میکنم که هرگاه صلاح بداند عیناً در روزنامه مبارکه درج نمایند.

(رامانی که عین الدوله<sup>۱</sup> بواسطه تحریکات [علامرضاخان] آصف الدوله، [عبدالرضاخان] شجاع الدوله را از حکومت قوچان عزل و حکومت رابه [امیرحسین خان] شوکت السلطنه پسر آصف الدوله دادند، شجاع الدوله به توسط همشیره خود که عیال شجاع الممالک برادر سالار مخم [شادلو بجنوردی] است، محرمانه کاغذی به سالار مخم نوشت و خواهش کرد که محض اتهام شوکت السلطنه پسر آصف الدوله، تراکمه را محرک شوند تا باینکه طایفه باشکانتلو را اسیر و غارت کنند.

سالار مخم چون از پیچیدگی های آصف الدوله دلگیر بود، این مسئله رامابه حصول مقصود خود و حسن تدبیر دانسته محرمانه در دی خان ترکمان<sup>۲</sup> را که رئیس سوار آقند<sup>۳</sup> و اینچه<sup>۴</sup> بجنورد است، خواسته و دستورالعمل داده که میروی مرادمرگان<sup>۵</sup> نام را که سالها سوار [نگهبانی] سرحد بجنورد بوده و فعلاً در گوگلان است، دیده و او را مطمئن نموده، میفرستی برده اوبه ی طایفه ی ترکمان صائلق<sup>۶</sup> بموت، سواران آنها را برداشته باینکه به راهنمایی [کرد] بجنوردی، طایفه ی باشکانتلوی [کرد] قوچان را اسیر نمایند. و سپرد که فقط زن و بچه ببرند]

۱ - شاهزاده عبدالمجید میرزا عین الدوله صدراعظم دوره ی استداد که چون بازاریان تهران را به چوب بست، موجبات قیام مشروطه را فراهم آورد. *نگریر به صفحه ۵*

۲ - آمند Amand و اینچه Incha دو روستای شمال غربی بجنورداند که ساکنین آن ترکمانان گوگلان می باشند. عکس دردی خان و دیگر همکارانش در این دختر ربائی و ترکسازی در ص ۲۹۰ جلد سوم چاپ شده است. چنانکه در همین جلد سوم ص ۳۲۴ هم آمده است، ترکمانان از همین محل اینچه و آمند به زهری دردی خان به کردها حمله کردند.

۳ - در متن مرگن آمده است. مراد مرگان از ترکمانان هرتوت بود.

۴ - صائلق: یکی از تیره های ترکمانان بموت ساکن در شمال شرقی گنبد کاوس.

نه مال و گوسفند |

دردی خان به گفته و دستورالعمل سالار مفخم، مرادمرگان را دیده و اطمینان داده و سوار بموت را برداشته بهمراهی سوار آمدند که آنها نیز از ترکمانان و جزو بجنورد هستند، رفته در قریه‌ی قتلش که خاک بجنورد و وصل به خاک قوچان است و این طایفه‌ی باشکانلو در چهار فرسنگی قریه‌ی مزبور | بین روستاهای ایزمان و جنگاه | جادر دارند، در ۲۹ رمضان المبارک به اتفاق کدخدای حسن که کدخدای آن قریه | قتلش | است غفلتاً به سر آنها ریخته، تقریباً پنجاه الی شصت زن و بچه از آنها اسیر کرده و بردند. چون راهشان منحصر به قریه‌ی قتلش بود، دو نفر زن خودشان را به میان آن قلعه انداخته و متوسل به اهالی آنجا شده بودند. اهالی از توس سردار مفخم | جرئت حمایت نکرده و ترکمانها آن دو بیچاره را کشید و به زجر برده بودند. کدخدای حسن | قتلش | او سوار بجنوردی که به حکم سالار مفخم راهتمای تراکمه بودند، پس از آنکه اسرا و تراکمه را به خاک بموت داخل کردند، مراجعت نموده و تفصیل را به سالار مفخم اظهار داشتند.

مراتب واقعه به عرض دولت رسید. عین‌الدوله | صدراعظم | پس از تحقیقات که دانست حرکت این کار سالار مفخم بوده، جداً به سالار نوشت: یا باید اسرا را بهر طور هست ولو به خریدن هم باشد پس بگیری یا به طهران بیایی. مشارالیه همه را به امروز، فردا و به طفره گذرانید تا اینکه عین‌الدوله لابد شده، رشید نظام | ترکمن | را مأمور کرد که برود اسرا را از سالار مفخم مطالبه نماید. مشارالیه به بجنورد رفته و از عهده‌ی این خدمت برنیامد.

مجدداً علی‌اکبرخان سرهنگ کشیگخانه مأمور شده و به بجنورد رفته و سالار مفخم را به طهران آورد. الان قریب چهار پنج ماه است سالار مفخم در طهران بوده و به واسطه‌ی دادن رشوه | به روحانیون و درباریان و دولتیان | و حمایت وزیر نظام که سالار داماد اوست، کسی مطالبه‌ی اسرا را از او نکرده و نمی‌کنند. چنانچه دولت جداً دردِی خان و مرادمرگان و کدخدای حسن که هر سه نوکر سالار مفخم است بخواهد و آنها را در طهران حاضر کنند، پس از

استنطاق، صدق عرایض این بنده معلوم خواهد شد.

دیگر بسته به همت غیورانه‌ی اعضای مجلس محترم شورای ملی است...

نیز در یکی از اوراق روزنامه‌ی خاطرات روز شنبه بیستم جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ مرحوم لطفعلی خان پس از برگزاری مراسم جشن سالگرد مشروطیت در مورد شایعه‌ی اعدام سالار مفخم چنین آورده است، که شب را در منزل شجاع‌الدوله بودیم که آقایان هزیردیوان و مدیر دیوان قوچانی هم آمدند، از فراری خیر آوردند گویا از طرف مجلس حکم قتل سالار مفخم حاکم سابق بجنورد شده و گفته‌اند که حتماً بواسطه‌ی اسیرایی که از قوچان برده است، باید کشته شود و این فقره تمام ماها را افسرده کرده و خیلی اسباب کسالت خواهد شد. به هر جهت آنچه با خودمان خیال کردیم، دیدیم چاره‌ای از دست ماها نمی‌آید، جز اینکه از خداوند عالم رفع این بلا را از برای سالار مفخم بنمائیم و قدر آسودگی را که بهیچوجه در ماها نیست بدائیم...

جناب آقای | عبدالرضا خان | شجاع‌الدوله تا سه ساعتی شب در بیرون بودند<sup>۱</sup> و بنده عرض کردم هرگاه به ملاحظه‌ی بنده در اینجا تشریف دارید [که به بنده سخت نگذرد]، بنده استدعا دارم تشریف ببرید [به اندرونی].

فرمودند: میروم، ولی اینجا خوشترم. بهرحال حرکت کرده و رفتند. آقایان محمد رضا خان پسر جناب مستشار دفتر هم بودند... مدتی مشغول نوشتن روزنامه و شبنامه بودم. الساعه که چهار و نیم از شب گذشته بنده روزنامه می‌نویسم و آقای محمد رضا خان [شش] تار را گرفته با کاسه‌ی تار ضرب میزنند و آقا میرزا حسن با شکرالله‌خان تخته بازی می‌کنند

- ۱ - پایان مکتوب شهری که لطفعلی خان درگزی از روزنامه‌ی مجلس نقل کرده و پس از آن وقایع روز بعد را که مربوط به روز جمعه ۹ جمادی‌الاولی [احتمالاً سال ۱۳۲۵] می‌باشد، آورده است. احتمالاً این گزارش جامع را مدیر دیوان افشار قوچانی از مخالفان غیر علنی و منشی سابق شجاع‌الدوله که این زمان در تهران و در منزل شجاع‌الدوله رفت و آمد داشت، نوشته است.
- ۲ - منظور این است که در بیرون بودند در اندرونی و حرم‌سرای خود در تهران و در زمان تبعید از قوچان.

محمدخان هم سیاحت تخته می‌کند و یک گیلان جوهر | مشروب | ریخته و به بنده داده و علیخان پیشخدمت هم صحبت سالار مفخم | و موضوع اعدام او | را می‌کرد که در انجمن اتحادیه رأی داده‌اند که روز بیست و دوم که پس فردا باشد، سالار را مجدداً به مجلس آورده و گفتگویی و جواب و سئوالی بکنند. هرگاه در حضور آقایان این تقصیر بار گردنش بشود، صریحاً حکم بر قتل او صادر نمایند. چه عرض کنم که چه اوضاعی است و چه اغتشاشی است که احدی تکلیف خودش را نمی‌داند... عقلها مات و حیران است که غایت این قیل و قال و داد و بیداد به کجا می‌انجامد. اگر هم آخر این رشته مشروطه مشروعه خوب باشد، باز به ما ها که در این زمان هستیم ابدأ رضی ندارد. فعلاً که بهیچوجه ثرتی در کار احدی نیست.

## رأی نخستین دادگاه ایران

سرانجام پس از مدتی تحقیق در جهت دستیابی به نتایج این دادگاه تاریخی به کتاب استاد نوریافته آقای صفایی دست یافتیم که نوشته بود: این دادرسی دادگری ایران در آغاز مشروطه است اینک متن:

وزارت عدلیه اعظم - به تاریخ ۲۰ شهر جمادی‌الاول سنه ۱۳۲۵ رأی کمیسیون عدلیه در خصوص باشقانلو - بعد از استنطاق (بازجویی) متعدد و مجالس مفصل و خواندن و دیدن اغلب نوشته‌جات با حضور وکلای دارالشورای ملی آرای کمیسیون عدلیه قرار محاکمه و مجازات بر این قسم داده می‌شود.

اولاً مقصر در باب اسراء سالار مفخم است به آرای چند اجزای کمیسیون اعم از عدلیه و مجلس، مقصر دوم سردار الفخم است که حاکم وقت استرآباد بوده است. سوم، امیرحسین پسر آصف‌الدوله است. چهارم، مطاطه آصف‌الدوله (والی



خراسان) است. پنجم، **مفاخرالملک**<sup>۱</sup> و **اکرم‌الملک** می‌باشند که هنوز برای استنطاق حاضر نشده‌اند و احضار آنها منوط به امر مبارک است. عقاید کمیسیون عدلیه در مجازات این اشخاص مطابق نمره تقصیراتشان را از قناری تفصیل ذیل معین می‌کند.

**نمره ۱.** - سالار **مفخم** است باید به کلی سلب شئون نظامی از او بشود، حکومت بجنورد را هم از او خلع نمایند، یکسال هم جیره و مواجب سوار را که در آن سنه به خرج دستورالعمل بجنورد منظور شده است باید به دولت نقد برساند و بتقبل اسراء را علی قدر مقدور بکند چنانچه از عده اسرا چند نفری را نتوانست حاضر بکند هر نفری را سیصد تومان وجه نقد به صاحبان اسراء بدهد، خودشان بروند بخرید و باید توقیف باشد تا مراتب مسطوره به موقع اجرا گذاشته شود.

**نمره ۲.** - سردار که حاکم وقت استرآباد بوده و بایستی در آنموقع مجاهدت و اقدامات فداکارانه نماید، بهیچوجه اقدامی ننموده باید یکدرجه از مرتبه نظامی او کاسته شود و پنجهزار تومان جزای نقدی بدهد و یکسال هم مصدر خدمات دولتی نباشد.

**نمره ۳.** - **امیر حسین خان پسر آصف الدوله** (حاکم قوچان) باید تا دو سال بهیچوجه به مأموریت دولتی مأمور نشود زیرا که پس از شنیدن این خیراقدامات سریع ننموده است و باید سه هزار تومان جزای نقدی بدهند.

**نمره ۴.** - **آصف الدوله** بواسطه تلگرافاتی که از عین الدوله در دست دارد تحقیقات خارجی اظهارات خودش را بعبادی عدلیه کرده است تقریباً تیرنه از این کنار دارد ولی تصویری که عدلیه نسبت به او می‌داند این است که چرا بیشتر از آنچه نوشته و گفته است اقدام ننموده لهذا باید دو هزار تومان جزای تقدیه بدهد.

**نمره ۵.** - **مفاخرالملک** و **اکرم‌الملک**، چون شخصاً حاضر نبودند و محاکمه حضوری

۱ - علیمحمد خان ایلخانی کتول

۲ - در کتاب آینه تاریخ تألیف ابراهیم صفایی ص ۱۴۷ نیز خلاصه مطلب مذکور آمده است.

داشته است. مؤکول به حکم دولت است. کمیسیون عدلیه در این موقع به اقتضای حال امروزی مملکت مجازات را همین قدر کافی میدانند. مهر محکمه ابتدایی حقوق - اصل اجزای کمیسیون عدلیه - مهر - عدالت السلطنه - فتحعلی - باباخان - احتشام الممالک - یا حسین عبدالراجی حسین ۹ محسن الحسین حسینی - انتظام السلطان.

وکلائی که از مجلس دارالشورای ملی در این فقره سمعت نظارت داشتند: جناب تقی زاده - جناب آقا سید حسین بروجردی جناب آقای سید مهدی وکیلالتجار - جناب آقا میرزا محمود (گنابفروش) - جناب حاجی سید بابا وکیل قوچان. این حکم محکمه ابتدایی و اجزای کمیسیون عدلیه که دربارہ مقصر و قاصر نسبت به اسرای باشقاللو مجازات معین کرده اند صحیح است، استنطاقات و تحقیقات همه با حضور شش نفر از وکلای مجلس شده و حکم را اجزای ابتدایی و کمیسیون عدلیه نموده اند باید مجری و معضی و اعلان شود. دیوان خاله عدلیه حکم را تصدیق دارد. عبدالحسین فرمانفرما - مهر وزارت عدلیه - مهر صدور دیوانخانه. ۱

این حکم در مجلس توسط اتابک قرائت شد و سپس بوسیله عدلیه اجرا گردید. آصف الدوله در مشروطه دوم به حکومت گیلان منصوب شد. ۱

۱ - اسناد نویافته - سند ۴۹ ص ۲۴۲ - عین حکم مذکور در ص ۲۴۶ کلیشه شده است.

## راپرت وزرات عدلیه در مورد اسرای قوچانی

نامه وزارت عدلیه ( دادگستری ) به اتابک درباره نتیجه محاکمات آصفالدوله و همکارانش:

« حضور مبارک حضرت مستطاب اشرف ارفع بندگان آقای اتابک اعظم وزیر داخله روحی فدا، قربان حضور مبارک شوم . در مسأله گفتگوی اسرای قوچان که مقرر رفته بود در وزارت عدلیه اعظم با نظارت چند نفر از نمایندگان مجلس شورای ملی رسیدگی به عمل آید، در این باب بر حسب امر مطاع مبارک از وزارت عدلیه اقدامات لازمه شده و در مجالس عدیده با حضور جناب مستطاب اجل اکرم حاج آصفالدوله و جمعی دیگر که طرفیت داشتند به نظارت چند نفر از نمایندگان مجلس شورای ملی استنطاق و تحقیقات کافیه به عمل آمده نتیجه تحقیقات و رأی کمیسیون عدلیه در این خصوص به موجب شرحی است که در لایحه علیحده مندرج شده برای استحضار خاطر انور مبارک حضرت مستطاب اشرف اعظم روحی فدا و هیأت وزرای عظام لفاً تقدیم حضور مبارک داشت همینطور هم اعلان و اعلام شد. امر مبارک مطاع - پشت کاغذ مهر وزارت عدلیه. »<sup>۱</sup>

و اما مسأله دادگاه اسرای کرد در اینجا پایان نمی یابد و اعتراضات مردم شیروان و بجنورد و وکلای مجلس به تجدید نظر در آن منجر میشود که ملاحظه میفرمایید.

## تلگراف مردم شیروان به مجلس شورای ملی در مورد اسیران باشکائلو

موضوع رسیدگی به حال و روز اسیران باچیائلو یا باشکائلو در مجلس داشت فراموش می شده، زیرا زر و زور مانع اجرای عدالت بود. تمام عوامل استبداد و اهل ظلم از خوانین و

سرداران و درباریان و روحانی‌نمایان و شخص محمدعلی شاه می‌کوشیدند آصف‌الدوله پای میز محاکمه کشانده نشود، وکلای مانند تقی‌زاده و میرزا محمود کتابفروش هم که مایل بودند به حقوق اسراء رسیدگی شود از هر طرف مورد تهدید و اصراب قرار می‌گرفتند. رعایای باشکائلو که برای دادخواهی به تهران رفته بودند پس از قریب دو سال سرگردانی و درگیری و بی‌پولی از همه جا مأیوس شدند. در چنین حالی بود که بار دیگر مردم رشید و غیور شهر مرزی شیروان از حرامتان فریاد خویش را سر داده تلگرافی شدید به مجلس شورای ملی مخایر «کردند که ذیلاً ملاحظه می‌فرمایید:

«جلسه روز سه‌شنبه ۳ رجب دارالشورا - (تلگرافی از شیروان به امضای گذخدایان و رئیس سفیدان رسیده بود آقا سید محمدتقی قرائت نمود قریب بدین مضمون) به توسط آقای تقی‌زاده و آقای میرزا محمود خوانساری.

### حضور وکلای محترم دارالشورای ملی

مکرر در خصوص استرداد اسراء و مقتولین باشکائلو عرض شده احقاق حق نشده اگر رعیت هستیم چرا به عرضمان رسیدگی نمی‌شود [۹] اگر نیستیم اجازه بدهید به خاک روسیه برویم. تمام در تلگرافخانه متحصن منتظر تعیین تکلیف هستیم امروز اینجا فردا در روز قیامت مسؤول خدا و رسول خواهید بود.»

رئیس: این مطلب یک روز به میان آمد ولی بواسطه پیش آمدن مطالب ارومیه [و تجاوز ترکان عثمانی به خاک ایران] در عهده تعویق و تأخیر ماند. امروز رأی داده شود که چه باید کرد؟

میرزا فضلعلی آقا: همان رأی که آنروز داده شد در مجلس رسیدگی شود همان را معمول دارند.

رئیس اصنیع‌الدله: پس یک روز را معین نمایم که اقدام شود ...

آقا سید حسن: ... در خصوص آصف‌الدوله هم هیچ اقدامی نشد گویا پای او به کلی خارج شد و حال آنکه اول باید او محاکمه شود.

رئیس: پس مطلب باشد تا وزیر عدلیه تعیین شود.

صدیق حضرت: وزیر تغییر کرده و زارخانه که به جای خود باقیست ...

حاج سید عبدالحسین شهبهانی: این عرایض که از شیروان رسیده ظرف در این مطالب آصف الدوله بود و آن مسأله که در سابق در عدلیه گفتگو شد طرف آن سالار مقخم بود و در ضمن هم از آصف الدوله گفتگو بود گویا آصف الدوله هم برای محاکمه حاضر نیست پس چه باید کرد؟

آقا سید محمد تقی: در این تلگراف | شیروان | که استرداد اموال و قصاص مسئولین | باشکانتلو | را خواسته‌اند در این عوق باید به ثبوت شرعی برسد و حجج اسلام حکم فرمایند پس باید رسیدگی شود ...<sup>۱</sup>

مذاکرات سده شنبه ۸ شعبان ۱۳۲۵: در این زمان که حمله عثمانی به نواحی مرزی کردستان و اطراف خوی و سلماس شروع شده بود و پسر رحیم خان چلبیانلو<sup>۲</sup> در آذربایجان و پسر سبهدار تنکابنی در رشت دست به شجارت و اذیت و آزار مردم زده بودند و به سبب ترور امین السلطان صدراعظم، محمدعلی شاه سخت به مشروطه خواهان طشین و بدبین شده بود<sup>۳</sup> سالار مقخم هم همچنان در زندان بود بدون اینکه آصف الدوله برای محاکمه حاضر

۱ - مذاکرات مجلس - دوره اول ص ۲۴۲

۲ - خود رحیم خان این زمان در کنار سالار مقخم در زندان بود.

۳ - محمدعلی شاه از همان دوران ولیعهدی خود در تبریز تحت تأثیر افکار مستبدانه عوامل روسیه ترار قرار گرفته بود زیرا امپراتور روسیه تزاری هیچگاه مایل نبود در همسایگی وی حکومتی مشروطه روی کار آید که بر جریانهای اجتماعی داخل روسیه تأثیر مستقیم داشته باشد، از این رو پس از به سلطنت رسیدن محمدعلی شاه همواره روسها او را تحریک می کردند که ساط مشروطه را برچیند.

در گزارشی که سایکس کسول انگلیس در مشهد به تهران مخابره نموده و از آنجا به لندن گزارش شده، چنین آمده است:

شماره ۲۲۷ تلگرافی - تهران ۱۷ ژوئیه ۱۹۰۸

از ستر مارلینگک به سرادواردگری

شود. در مذاکرات این روز در چنین اوضاع و احوالی آقا سید عبدالله بهبهانی اظهار داشت: «در باب سالار مفخم هم چون می‌گوید اسباب اشتباه شده در آن باب هم رسیدگی شود به من نوشته است که من می‌روم اسراء را برمی‌گردانم. در این صورت ماندن او فایده ندارد. (بعضی گفته‌اند که سالار مفخم مقصر است باید مجازات شود.)

آقا سید عبدالله مجتهد [بهبهانی]: او تا رود نمی‌تواند اسراء را استرداد نماید. ضامن گرفته شود برای این کار. بعد از این به تقصیراتش هم رسیدگی خواهد شد. «  
رئیس: بلی، این کاغذ را رحیم‌خان نوشته و من مایل نیستم در کار آنها دخالت کرده باشم حال رأی رأی مجلس است ...

آقا سید حسین: [بروجردی] سالار مفخم مدتی استنطاق شد در عدلیه و مجازات او روی کاغذ آمد خود فرمانفرما [وزیر عدلیه اول] به مجلس آمد و رأی کمیسیون مجلس را خواست رأی کمیسیون به اندازه مجازاتی که او معین کرده بود موافق نیامد. مجلس چون مجازات او را کم دانست این بود که خواست تحقیق و رسیدگی شود ...

دبیر رسایل: اگر او ضامن می‌دهد که برود اسراء را برگرداند ماندن او فایده ندارد.  
صدر نظری: بنا بود که او مجازات شود اگر مجازات میشد اسباب عبرت دیگران گردیده و این اتفاقات واقع نمیشد حال هم اگر او مجازات نشود، موجب تحقیر سایرین خواهد شد.  
آقا میرزا محمود خوانساری: فریب ده ماه بود که در اینجا داد و بیداد شد که اسراء ما

---

«ما موران ساکنی | در | کراسوادوسک | در ساحل شمال شرقی بحر خزر | و عشق آباد به وابسته نظامی ما در مشهد گزارش داده‌اند که [محمدعلی] شاه پیش از آنکه به مجلس شورای ملی | حمله کند، ظاهراً با روسیه توافقی نموده است. به علاوه سپاهیان روسی در نواحی مختلف | ایران از جمله آشوراده | در مرز مستقر شده بودند تا در صورت لزوم برای نمایشانی آماده باشند.»

تاریخ استقرار مشروطیت در ایران - حسن معاصر ص ۶۷۰  
البته این نظر بعداً درست از کار درآمد و پس از اینکه محمدعلی شاه از سلطنت خلع و به روسیه متواری شد دوباره روسها از این ناحیه وسیله ترکمنهای بیوت او را یاری داده علیه مشروطیت دوم ایران تجهیز و اعزام نیرو نمودند که دوباره شکست خورد و به روسیه فرار کرد.

برگردند ما با کسی غرض شخصی نداریم... اگر میخواهد اسرا را استرداد کند برادران و اقوام و کسانی دارد آنها اسرا را برگردانند آن وقت امید است ملت از تقصیر او بگذرد و مستخلص شود اما اگر بخواهد برود گمان نمی‌کنم ملت و مجلس چنین اجازه را بدهند.

... شهشانی: یکی از عیب‌های بزرگ مملکت ما این است وقتی که مجازات به اشخاص بزرگ رسید مجازات داده نمیشود و واسطه زیاد میشود سایرین هم میخواهند ناسی به آنها نمایند این چند نفر که پسر آصف الدوله و خود آصف الدوله و سردار افخم و سالار مخم که کارشان راجع به عدلیه شد چون آنها محترم بودند ملاحظه کردند... الکن اگر ضعیف و بدون پول پارتی بودند قانون به شدیدترین وجه در مورد آنها اجرا میشد.

حاج امام جمعه: این شخص شصت نفر زن فروخته... باعث قتل دوازده نفر شده و کسیکه باعث قتل شود باید دائماً حبس باشد آیا حالا میخواهید با آزاد کردن او این زنهایی که اسیر شده اند به ماسرزش کنند که در این مدت با اینهمه فریاد و فغان چه کردید.

آقا میرزا محمود خوانساری: گمانم اینست خود این شخص | سالار مخم | که میگوید میروم اسراء را می‌آورم اقرار حضوری است به فروختن آنها... | در اینجا باز هم تعداد زیادی از نمایندگان بحث و سخنرانی کردند |

حاجی میرزا علی آقا: اشخاصی که رئیس محاربین اند سالار مخم و آصف الدوله و پسرش هستند حکم محارب را خداوند در کتاب الله معین کرده. | در اینجا باز مفصل نمایندگان صحبت کردند |

رئیس: آخر نتیجه چه شد؟

حاجی سید باقر: محبوس باشد تا اسرا استرداد شوند...<sup>۱</sup>

مذاکرات روز یکشنبه ۲۰ شعبان ۱۳۲۵: در این روز نیز مسأله اسرای قوچان بدینگونه مطرح شد:

۱ - اجرای قانون و مجازات دادن فقط برای آدم‌های ضعیف و بی پناه است برای پارتی‌دارها و پولدارهایی قانون لنگ می‌باشد.

۲ - مذاکرات مجلس - دوره اول صفحه ۳۲۲

رئیس [مجلس]: مسأله دیگری که لازم است این است که گویا از طرف یموت بعضی مال التجاره به قوچان برده‌اند. قوچانی‌ها تلگراف کرده‌اند که اگر اجازه داده شود ما این اموال را توقیف کنیم تا اسراء را بدهند. به عقیده من این ترتیب گروکشی صحیح نیست. آقا میرزا سید محمد: گروکشیدن غلط است. حاج سید باقر: کلیه این اسراء را به بیع و شرمی برده‌اند یا به غارت [؟] هر طور برده‌اند همانطور باید گرفت. سید نصرالله: شرع ما اجازه تمیدهد، آنها برای بیع و شرمی [و بازارگانی به قوچان آمده‌اند] اموال آنها را نباید توقیف کرد. اسراء را باید به مردانگی گرفت (گفته شد صحیح است).<sup>۱</sup>

## انعکاس جنایات آصف الدوله و اسارت دختران کرد در وزارت خارجه بریتانیا

آصف الدوله در سال ۱۹۰۴ به ایالت خراسان منصوب شد و هنوز در این مقام باقی است.<sup>۱</sup> از هنگام فرمانروائی خود سوابق بسیار بدی دارد و تا حد افراط از مردم اخاذی میکند با مشیرالدوله [پیرنیا] شریک و سهم است و از وی حمایت می‌نماید. مجلس شورای ملی در جلسات اولیه خود عملیات آصف الدوله را مورد بحث و توجه قرار داد.<sup>۲</sup> و اینک برگزیده‌ای از گزارش اولین مجلس شورای ملی، دوم آوریل ۱۹۰۷ که وسیله اسپرینگ رایس به لندن مخایره شده است:

۱ - روزنامه مذاکرات مجلس - دوره اول صفحه ۳۲۱

۲ - منظور سال ۱۹۰۷ میلادی است.

۳ - نقل از گزارش سر اسپرینگ رایس وزیر مختار انگلیس در ایران به سر ادوارد گری وزیر خارجه بریتانیا در باره معرفی رجال دولت ایران - از تاریخ آذر ۱۲۸۵ تا دیماه ۱۲۸۵ - تاریخ استقرار مشروطیت ایران - تألیف حسن معاصر - صفحه ۱۴۱



« سه شنبه ۲ آوریل ۱۹۰۷ -

... سپس وزیر داخله درباره آصف الدوله والی سابق خراسان که متهم به همدستی در مسأله فروش زنان به ترکمن‌ها می‌باشد مورد سؤال قرار گرفت بدین مناسبت مدارکی به منظور حمایت و دفاع از آصف الدوله و انداختن گناه به گردن حکام بجنورد و قوچان که به ترتیب بیست هزار و پانزده هزار تومان توسط شاه جریمه شده‌اند، از طرف وزیر کشور فرانت شد. در اینموقع فوراً از طرف بعضی نمایندگان مصرانه تقاضا شد که برای رسیدگی به این موضوع یک محکمه رسمی تشکیل داده شود، آقای سید عبدالله مجتهد که در این هنگام وارد مجلس شد از اینکه آصف الدوله در جلسه حضور نداشت اظهار تعجب نموده و او را « سگ ملعون » نامید. وزیر عدلیه آهسته چیزی به مجتهد نامبرده گفت و مشارالیه با شنیدن آن خیلی عصبانی شد و برآشفقت و سرانجام آقای سید محمد طباطبائی (مجتهد ناگزیر به دخالت بین آنها گردید).<sup>۱</sup>

و اینک خلاصه جریان جلسات مجلس شورای ملی از ۲۷ آوریل تا ۲۱ مه ۱۹۰۷ که به لندن مخیره شده است:

« شنبه ۲۷ آوریل (اردی بهشت ۱۲۸۶) وقت جلسه بعد از ظهر به بحث در باره فروش زنان ایران به ترکمن‌ها گذشت و تصمیم بر این گرفته شد که مجلس اقدام خود را به ارسال توصیه‌ای در این زمینه برای وزیر داخله محدود سازد و چنانچه این مقام اقدام جدی بعمل نیاورد مصرأ برکناری او خواسته شود. در جریان مذاکره چندین دفعه به دولت حمله شد و نامه‌ای برای وزیر داخله نوشته و از او خواسته شد که ظرف ۱۵ روز مأموریتی که در فروش زنان دست داشته‌اند بایستی تهیه گردند و زن‌ها هم ظرف ۴۵ روز بازگردانیده شوند.<sup>۲</sup> »

و اینک قسمتی از گزارشات ۲۰ ژوئن تا ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۷ (آخر خرداد تا آخر تیر ۱۲۸۶) که

۱- تاریخ استقرار مشروطیت ایران - حسن معاصر صفحه ۲۰۱

۲- تاریخ استقرار مشروطیت ایران - حسن معاصر صفحه ۲۴۲

وسيله جي بي جرجيل از تهران به لندن مخابره شده است :

« محاکمه اشخاصی که متهم بودند که زنان ایرانی را به ترکمن ها فروخته بودند ، این محاکمه که بکلی بی سابقه است و بر اساس اصول قوانینی کاملاً تازه و بی سابقه برای ایران میباشد ، توسط شخص وزیر عدلیه انجام گرفت. متهمین عبارت بودند از آصف الدوله والی پیشین خراسان و سالار مخم حاکم پیشین بجنورد که هر دو بسیار ثروتمند و غویشاوندی نزدیک با یکدیگر دارند ، بموجب حکمی که در اثر این محاکمه صادر شد، سالار مخم به پرداخت جریمه نقدی هنگفتی و پنجسال زندان محکوم شد و نسبت به این حکم تجدید نظر داده میشود. <sup>۱</sup> اما چنانکه خواهد آمد ، میرزا احمد خان حیدری وکیل سالار مخم و برخی دیگر از مجلسیان و درباریان در صدد آزادی سالار برآمدند.

## توقیف شجاع الدوله در تهران

لطفعلی خان در یکی از خاطرات روزانه اش به تاریخ ۲۶ جمادی الاول ۱۳۲۴ برابر ۲۷ تیر ماه ۱۲۸۵ از بازداشت عبدالرضا خان شجاع الدوله در تهران بخاطر موضوع اسارت دختران قوچانی خبر میدهد و می گوید: «... تا میدان توپخانه پیاده آمدم. از آنجا به درشکه نشسته به اخیانان [دروازه دولت به منزل آقای شجاع الدوله آمدم. واقعاً هیچ خانه ای بی صاحب و هیچ نوکر بی رئیس نشود. خود ایشان [شجاع الدوله] که بدون تقصیر در دربار حبس هستند، نوکران هم بعضی به قوچان رفته اند و بعضی ها هم متفرق شده اند و تقریباً چند نفر دیگر مانده اند و حاجیخان سرتیپ <sup>۲</sup> [قوچانی بر امورات منزل شجاع الدوله] نظارت می کنند و خرج اندرون و بیرون را راه می اندازند. باری از اسبابهای پریشان خودم جستجو کردم، هرچه بود جمع آوری

۱ - تاریخ استقرار مشروطیت ایران - صفحه ۲۹۴

۲ - در جای دیگر در تعریف حاجیخان می گوید: حاجیخان نایب سابق شیروان

کرده در گوشه ای گذاشتم. از تار پرسیدم [این تار را قبلاً آقای مشیر دیوان قوچانی پدر مرحوم کامبوزیا زعفرانلو که آنموقع در تهران بود و سمت منشیگری مشیرالدوله را داشت، به لطفعلی خان داده بود].

گفتند: دیشب جناب مشیر دیوان به توسط حاجیخان تار را به امانت برده‌اند. از این فقره نهایت اوقاتم تلخ شده با خود گفتم دیگر مشکل است که بدهند. این بود که کربلانی حسن [یکی از نسوکران شجاع الدوله] را فرستادند که از منزل جناب مشیر دیوان تار را بیاورد. جواب آورد که تار را به شیرانات برده‌اند. زیاده از حد اوقاتم تلخ شد. باری با حاجیخان تا سه ساعت به غروب مانده در آنجا بوده و عصری را حاجیخان به بنده گفت که برای خرج کارخانه [منظور آبدارخانه و آشپزخانه است] معطیم، اگر پول دارید، قدری تا دو سه روزه به من بدهید.

گفتم الحق از این پولها کلی کلی که [از رئیس شما شجاع الدوله بابت تعهدی که در خراسان کرده بود] به من رسیده [که] خرج طهران و خراسان کرده‌ام و باز هم هست که به شما بدهم. باری بعد از پاره‌ای شوخیها چون پانزده تومان از کسی قرض کرده بودم، حاضر بود، دوازده تومان به حاجیخان دادم و دو ساعت به غروب مانده با آقای محمد رضاخان سیاحت کنان آمدم تا دم سفارت انگلیس که تمام تجار و کسبه و طلبه طهران در سفارت جمع هستند<sup>۱</sup> و چنان جمعیتی است که نمیشود نزدیک رفت بنده هم اوقاتم از هر جهت تلخ بود. از آنجا با محمد رضا خان خداحافظی کرده و بگراست آمدم به منزل خانم. اطلاع داده و وارد منزل شدم. دادم خانم [طلعت السلطنه] تشریف ندارند. خدمت [آقای ضیاء خاقان] شوهر خانم رسیده، در میان حیاط<sup>۲</sup> نشسته و مشغول صحبت شدیم که دو ساعت از شب گذشته، خانم با درشکه از منزل حضرت اقدس والا آقای اتابک اعظم [شاهزاده عین الدوله] تشریف آوردند

۱- قیام مردم پایتخت از روز پنجشنبه ۲۷ تیر ماه ۱۲۸۵ برابر ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۲۴ آغاز شد و سرانجام فرمان مشروطیت روز یکشنبه ۱۲ مرداد ۱۲۸۵ برابر ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ از سوی مظفّرالدین شاه صادر شد.

تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی ص ۱۱۹

ولی به چه هیکل و به چه ترکیب؟ که قلم از تعریفش عاجز است. بهمان شکل آمده روی صندلی نشستند. بنده حرکت کرده سلام نموده و احوالپرسی فرمودند و نشستیم. نور صورت و برق انگشتر الماس و سینه‌ریز الماس خانم حیاط را روشن کرده. یک سیگاری کشیدند و رفته در اطاق چادرشان را برداشته و تغییر لباس کرده و مثل طاووس | سرمست | بهاری تشریف آوردند. شهد الله. بنده که در خلقت این خانم مات و متحیرم و هر چه می‌خواهم از تعریفات این وجود شریفه بنویسم می‌بینم امکان ندارد. خلاصه باز مشغول صحبت و عیش بودیم تا شش هفت شب شام خورده و خوابیدیم.<sup>۱</sup>

لطفعلی در وقایع روز بعدی می‌نویسد، اندکی حال خانم بهم خورده بود که مختصر دوا و داروئی خورده و عصری حالشان بهتر شد. « و فی الجملة آسوده بود و بدون مانع در حضور خانم مشغول کنساک خوردن و تار زدن و صحبتهای خوب شد. اگر چه شوهر خانم مرد معزز و صاحب اسم و رسم است، لکن خانم تسلط فوق‌العاده دارد و هر چه بگویند و حکم کنند همان است.

باری وقت ظهر شوهر خانم | آقای ضیاء خاقان | آمدند. در خدمتشان بودیم. خانم فرمودند که باید پنج شش لوله خالی از فتوگراف از تار لطفعلی خان همین حالا محض یادگاری بر شود... از آنجاییکه اطاعت امرشان واجب است هر طور بود سه لوله از سه دستگاه تار پر کردیم که پسند حضور مبارکشان شد. گفتند خوب بود که یک لوله هم از آواز خودتان پر کنید که به یادگار بماند. گفتم افسوس که آواز ندارم والا میل داشتم که به آواز بیات امیفهان یک شعر خوبی بدم، میخواندم و در فتوگراف ضبط میشد. گفتند آن چه شعری است؟  
گفتم:

تا تو نگاه می‌کنی کنار من آه کرده است ای به فدای چشم تو این چه نگاه کردن است  
گویی اگر نگاه من بر تو نگاه کردن است تا تو بر منی مرآه کنار گناه کردن است

خانم لیخدی و نسیمی بهتر از غنچه‌های گل کرده و گفتند: کسی به شما نگفته است که نگاه کردن به زنان گناه کردن است، وانگهی نگاه شما از روی محرمیت و بی‌غرضی است و تمام اطوار شما خوب است. گفتم نازنین جمله نازنین بیند.

خلاصه ناهار آورده صرف شد، خانم به اطاق رفته خوابیدند. بنده هم خودم را مشغول کردم به سیاحت لوله‌های فنوگراف، مخصوصاً تار میرزا عبدالله<sup>۱</sup> با آواز بسیار خوبی ضبط بود مکرر استماع شد...»

## شجاع‌الدوله و عید نوروز ۱۳۲۵ در تبعید تهران

شجاع‌الدوله به خاطر مسئله اسارت دختران قوجانی، در تهران با تنگدستی و فقر و مشکلات زیادی مواجه شده بود، زندگی بسیار رفت‌واری داشت. اطرافیان و کاسه‌لیسان و بادبجان دورقابچیان و حتی بسیاری از نوکرانش هم تاب و تحمل چنین زندگی را نداشته، هر یک از گوشه‌ای فرارقتند. تنها چهار پنج نفر از نوکران و لطفعلی خان پسر الهیار خان درگزی که نویسنده این خاطرات است و همواره در غمهای شجاع‌الدوله، نه در شادبهای او سهیم بوده، او را تنها نگذاشته‌اند که در این مورد در روز آخر اسفند ماه ۱۳۲۵ قمری چنین می‌نویسد:

«الساعة که دو ساعتی تقریباً به تحویل حمل (سال نو) مانده است، در واقع در کار عالم حیران و نگران و در امورات خودمان مات و متحیر بوده و امشب که شب عید است، هر کسی در خانه خودش با اهل و عیال و اطفال خودش به خیال خود راحت است. ولی جناب شجاع‌الدوله و بنده یا جمعی دیگر غریب و معطل و پریشان و سرگردان بوده، به هیچوجه عاقبت کارمان معلوم نیست، که چه خواهد شد و تاکی باید در تهران بمانیم و آیا باز

۱ - در دوره ناصر الدینشاه که ۵۰ سال طول کشید، سه نفر از تارزنهای مهم به دربار او راه داشتند که برتریب عبارت بودند از آقا علی‌اکبر، آقا غلامحسین و میرزا عبدالله نوازنده تار. (سرگذشت موسیقی ایران روح‌الله خالقی ص ۴۶).

[ میتوانم ] به خراسان برگردم یا نه؟ در هر حال با جناب شجاع‌الدوله غریب‌وار در دم منزل سیاحت مردم را نموده و قدری از غربت خودمان گفتگو کرده و گاهی یکدیگر را تسلی و دلداری داده تا موقع مغرب در در منزل که در واقع دم دروازه [ دولت ] است، نشسته و چایی خوردیم و از هفت سین و هفت شین صحبت کردیم. قدری شیرینی فرستادیم از بازار خریدند آمده در اتاق خودمان نشستیم به امید خدا.

خدمتشان عرض کردم خاطر بیاورید از آن وقتها که مثل امشب و امروز که ایام عید است در قوچان بودید و چقدر اشخاص از داخله قوچان و خارجه در دم دیوانخانه برای شرفیابی معطل و منتظر بودند و آن خدم و حشم را یا وضع حالیه در نظر داشته باشید که الساعه من و شما غریب و تنها و بی‌خانه و لانه در اینجا نشسته‌ایم.

پس اگر انشاءالله باز به همان مقام رسیدید و در عین عزت، ثبات ذلت را فراموش کرد و به طوریکه گفته‌اند :

« در همه حال شکر باید کرد »

و آنگاه در همین روز که پنجشنبه ۶ صفر ۱۳۲۵ می‌باشد نوشته است:

« و تقریباً شب عید نوروز است، مدتی است که در خدمت بوده جناب امیر عبدالرضا خان شجاع‌الدوله پسر مرحوم ابوالحسن خان در تهران و دو جلد کتاب روزنامه نوشته [ ام ] و این سیم است ... »

امشب شب عید است و هر کس به خیال خرید و ساختن مبیل اتاق و عیش و عشرت بوده، ما هم با جناب شجاع‌الدوله نشسته‌ایم و در خیال حال خودمان بوده و در بحر غم و غصه غرق و با این گشتی شکسته امید نجات از گرداب تهران نداشته، معهذالگهی ایشان به بنده دلداری داده و گاهی بنده با دل پر درد محض تسلی خاطر ایشان صحبت می‌کنم. خلاصه غلامحسین خان پیشخدمت و کربلایی نقی میرآخور و دو نفر دیگر که از پنجاه نفر نوکر باقی بوده و خودشان را به وفاداری معرفی کرده [ و با تمام سخنی‌ها و گرسنگی‌ها و

بدبختی‌های غربت و چند سال دوری از اهل و عیال و شهر و دیار ساخته‌اند | حاضر بوده و صحبت از هفت سین شب عید نموده، گفتم ما هم دارای هفت سین هستیم:

« سفر، سرگردانی، سیاحت، سختی‌کار، سستی بدن، سکوت | سرخوردگی |»

باری، با جناب شجاع‌الدوله با کمال پریشانی و افسردگی به حمام رفته و بیرون آمده، در صورتی که چیزی در بساط نیست، پس از تفکرات زیاد یک تکه اسباب باقی مانده بود، برداشته به بازار آمدم. با اینکه پنج تومان قیمت داشت، به هر صراف دادم که دو تومان بدهد، قبول نکرد. در خیابان شمس‌العماره پسر دایی را ملاقات کردم، تفصیل را گفتم ایشان به یک نفر توتون فروش گفتند که دو تومان به فلان کس به قرضیه بده.

دو تومان را گرفته اول مغرب به منزل آمدم، هر چه لازم بود، خریده و شب را گذراندم. امروز که عید نوروز است از خواب غفلت حرکت کرده، با جناب شجاع‌الدوله در میان باغچه قدری گردش کرده، گاهی به حال خودمان و گاهی به بی‌اعتباری دنیا خنده نموده، آمدم در منزل. پاره‌ای از امنای دولت و غیوه با لباس تمام رسمی به سلام می‌رفتند، سیاحت کرده، چون امروز روز جمعه هم می‌باشد، گویا اکثر اهالی تهران به حضرت عبدالعظیم (ع) رفته‌اند.

جناب شجاع‌الدوله گفتند: اگر ما هم [می‌توانستیم] به حضرت عبدالعظیم می‌رفتیم، بد نبود. عرض کردم: اگر چه با این غم و غصه ما نباید از گوشه اتاق خارج شویم ولی به دو ملاحظه باید برویم. یکی این که روی به حضرت می‌رویم شاید به فریادمان برسد. دویم این که سیاحت مردم و تفرج بیابان رفع دلنگی میکند.

فرمودند: برای خرج راه اچه باید کرد؟

عرض کردم: با خرج شب که برگردیم آسوده باشیم، دو سه تومان لازم است و بنده راه می‌اندازم. باری دو سه تومان از یک نفر آشنایان گرفته آمدم در شبکه‌ای در بین راه دیده سوار

شدیم به پای ماشین<sup>۱</sup> از درشکه چی پرسیدیم تا حضرت عبدالعظیم چقدر می‌خواهی [که ما را به آنجا برسانی؟].

گفت: چون امروز عید است کمتر از دو تومان نمی‌شود.

بنده دیدم از هر بابت دارایی ما سه تومان است و شب هم باید با همین وجه در شهر گذران نمایم. این بود که به جناب شجاع‌الدوله گفتم که: تماشا و سیاحت و نشستن در ماشین بهتر از درشکه است. قبول کرده، پیاده شده، بلیط گرفته وارد ماشین شدیم.

دو ساعت به ظهر مانده وارد حضرت عبدالعظیم شده در باغ سراج‌الملک پیاده و راحت شدیم، الحق امروز این باغ حوری آباد است. قریب پنجاه شصت خانم در میان باغ گردش می‌کنند و قهقهه خنده‌شان مثل کبک کوهسار گوشها را پر کرده. با جناب شجاع‌الدوله راه می‌رفتیم خانمی بنده را آواز کرد. بیشتر رفتم، روبند را بالا کرد و احوال پرسید از دیدن جمال چون ماهش مات شدم دیدم همان خانم محترمه است که چندی قبل دیده و در روزنامه جلد دوم نوشته‌ام<sup>۲</sup>. پس از قدری صحبت برگشته آمدم خدمت جناب شجاع‌الدوله زیر درختی نشستیم. آن خانم هم با چهار خانم دیگر آمده کنار حوض در نزدیکی ما نشستند.

باغبان آن باغ را خواستم گفتم اتاقی یاز کرد و پول دادم تا جلوکیاب بگیرد. خانم هم قدری نقل داد، چون کم بود شجاع‌الدوله گفتند: خانم ما دو نفر غریب شهر شما هستیم اگر نقل دارید بیشتر بدهید. خانم صدا کردند رفتم، گفتند شجاع‌الدوله چه می‌گویید؟

گفتم: ایشان و بنده عرض می‌کنیم ما در این شهر غریبیم و در این ملک فقیر. به کمند تو گرفتار و به دام تو اسیر.

گفتند: شما نه اسیرید نه فقیر و نه کسی برای شما دام گذاشته است.

گفتم: مقصودم این بود که قدری نقل بیشتر التفات کنید. در این بین خدمت خانم شیشه و قنجان دادم.

۱ - منظور ماشین دودی یعنی اولین قطار ابرایست که بین تهران و شاه عبدالعظیم در رفت و آمد بود.

۲ - متأسفانه جلد دوم روزنامه از بین رفته است.



گفتم: خانم نقل و می با هم خوش است و البته اشعار قآنی هم در نظر شریفه [سرکار علیه] هست که می‌گوید:

که واجبست نقل و می برای میگسارها

قدری از این صحبت‌ها نموده و با جناب شجاع‌الدوله به اتفاق سر در باغ آمدیم، جلویکباب آوردند، صرف شده، مشغول صرف چایی بودیم که خانم به بالا آمدند. تکلیف بیجایی شده آمدند دم در نشسته یک فنجان چایی خورده و قدری صحبت کرده و در این مدت غیر از دو چشم و دو ابروی خانم چیزی معلوم نیست. یعنی هر کیفیت هم باشد در چشم است. خاصه این چشم و ابرو که در واقع تیر مزگان این خانم مردافکن است. گویا قآنی در همین مورد گفته است:

مژه مگو یک فیله زنگی جنگی      سیر و کمان برکشیده از پی اعداء

در حقیقت از ابتدای این قصیده که می‌گوید: دوش این گرد گرد گنبد مینا، الی آخر. در وصف همین خانم بوده است. شنیدن کی بود مانند دیدن.

باری در این بین اسدالله نام که نوکر خانم بوده گفت: درشکه حاضر است.

خانم گفت: درشکه را ببر در خارج از [باغ] میان صحرا نگاهدار. منم خوش خوش می‌آیم.

گفتم: خانم ممکن است که ما هم [نوکروار] از اینجا تا دم در درشکه در التزام رکاب باشیم؟

گفت: ضرر ندارد، ولی فعلاً شما قدری جلوتر بروید و از خیابان و این جمعیت دور شوید، تا

من به شما برسم.

با جناب شجاع‌الدوله حرکت کرده و در میان بیابان ایستادیم تا خانم مثل طاووس مست با

دو زن دیگر رسیدند. گفتم به خانم که: شیخ سعدی شعری گفته است که مخصوص همین ساعت

است، اگر میفرمایید عرض کنم. (چون این خانم در سواد و خط و فهمیدن شعر، معروفه است)

گفت: بخوانید.

گفتم:

این تویی با من و غوغای رقیبان از پی  
 باور از بخت ندارم که تو مهمان منی  
 وین منم با تو گرفته ره صحرا در پیش  
 خیمه سلطنت آنگاه فضای درویش  
 خانم نحسین کرد و گفت: چرا آن مصراع را نخواندید که می گوید:

چون به دست آمدی ای لقمه از حوصله پیش<sup>۱</sup>

چه عرض کنم که چقدر تعریف و اثر داشت این مصراع از زبان شیرین خانم. خلاصه در میان سبزه‌ها صحبت‌کنان آمدیم تا نزدیک راه که درشکه خانم را نگاه داشته بودند. خانم خداحافظی کرد و به درشکه نشسته و به شهر رفتند.

گفتم:

رفت از بر ما آن که بلا شبه چو جان بود  
 با جناب شجاع‌الدوله با تن افسرده و دلی از کف داده رو به حضرت عبدالعظیم آمدیم. گفتم:  
 حکایت امروز ما همان حکایتی است که نظامی می فرماید:

نشین کرد شهبازی به سروی  
 که صید خود کند عنقا تدروی  
 والی آخر. مخصوصاً این اشعار مناسب است.....

که صیاد دگر، صیاد راهست

۱ - این غزل سعدی چنین شروع می شود:

هر کسی را هوسی در سر و کاری در پیش  
 هرگز آن اندیشه نکردم که تو با من باشی  
 آن تویی با من و غوغای رقیبان در پی  
 همچنان داع جدایی جگرم می سوزد  
 ... ای که گفتمی به هوا دل منه و مهر میند

کلیات سعدی - چاپ سنگی ص ۲۸۷

قسم نهادمی هرگز در این باغ به یاد صید دل را کردمی داغ  
به هر حال از اتاق ماشین بلیط گرفته به ماشین نشسته و دم دروازه شهر پیاده شدیم و یک  
درشکه پیدا کرده به منزل آمدیم.

به هر حال روز شنبه دوم فروردین هم حضرات قوجانی درشکه گرفته و برای گردش به بهجت آباد  
تهران میروند. از آنجا که خدا یار درماندگان است، باز بایستی پولی و آوارگی اسباب عیش و نوششان  
فراهم می شود. چنانکه لطفعلی خان آورده است:

«... دم باغ بهجت آباد پیاده شده ... جمعی از اهالی تهران در زیر درختی مشغول تار زدن و  
خواندن بودند. نغمه سیم ما را به طرف آنها دعوت کرد ... به هر حال قدری گوش به [صدای] تار  
داده و قدری هم [من تار را برداشته و زدم] حضرات گوش دادند و دو فتجان چایی صرف کرده  
حرکت نمودیم. با جناب شجاع الدوله در کنار استخر<sup>۱</sup> بزرگ راهی رفته، قدری به غربت و طول  
سفر خودمان افسرده شده و بنده دلداری داده گفتم امیدوارم که دیگر به همین زودی اسباب  
خلاصی فراهم شده و حضرت اجل عالی را در حکومت قوچان ببینیم.

در این بین چهار نفر خانم از درشکه پیاده شده به استخر آمدند ... یکی از اینها خانم<sup>۲</sup> است و  
دیگری نصفه خانم و دو نفر دیگر هم خدمتکار می باشند. از میان درشکه چند شیشه لیموناد  
برای خانم آوردند. بنده گفتم البته این لیموناتها اصل است و مال تهران نیست. خانم شنید و  
گفت اگر میل دارید بیا بید بپرید. [من که از خدا می خواستم] فوراً حرکت کرده خدمت خانم  
رفتم. خانم یک شیشه لیمونات دادند. گفتم بنده رفیق دارم.

گفت: کیست؟

گفتم: شجاع الدوله.

گفت: شجاع الدوله قوجانی همین شخص است؟

گفتم: بلی. یک شیشه دیگر دادند. به طوری غرق نمایشای صورت این خانم بودم که هیچ از

۱- در متن: اصطوخ آمده است.

۲- منظور این است که خانم از اشراف و نجبا است.

لیمونات یا از برگشتن | نزد شجاع‌الدوله | یا نشستن | در حضور خانم | به خاطر نیامد.  
 لیموناتها در دستم و قریب نیم ساعت بی اغراق ایستاده بودم که هر چه خانم می‌گفت برای باز  
 کردن در شیشه بیج دارید؟ بنده ابداً گوشم نمی‌شنید چه می‌گویند. تمام صورت خانم مثل  
 خورشید می‌درخشید. خدا شاهد است خوشگلی و ملاحظت خاصه نطق این خانم | به هنگام  
 سخن گفتن | خارج از تعریف و تحریز است ... |

شب را شجاع‌الدوله و لطفعلی خان به شهر بازمی‌گردند و شب را با اقا میرزا اسدالله بنا  
 خوردن یک آبگوشت که تهیه کرده بودند و صبح روز سوم فروردین از خواب برخاسته هر یک  
 به طرفی رفتند. شجاع‌الدوله هم دنبال گرفتاری‌های حکومتی و کار خود رفت. لطفعلی خان هم  
 که آوازه و بی‌خرجی بود، بهتر آن دید که برای سیر کردن شکم به خانه دوست وفادار و مهربان و  
 زیبا روی خود طلعت‌السلطنه برود. چنانکه گوید:

« بنده هم مدتی بود از خانم ... خبری نداشتم و خیلی افسرده بودم. چاره‌ای جز رفتن آنجا  
 ندیده و وارد خانه خانم شده، دیدم چند نفر خانم دیگر هم آنجا بوده و عیشی دارند و صدای  
 خنده‌شان تا میان خیابان می‌رود. خانم | طلعت‌السلطنه | از ورود بنده اظهار امتنان و خوشوقتی  
 کرده و یک صندلی که بیرون اتاق بود به بنده دادند و نشستیم. منظوری آنجا دیده سؤال کردم  
 گفتند صاحبش همین جا است، و هر گاه میخواهید بشنوید بیایید به اتاق. مختصر اینکه وارد  
 اتاق شده دیدم در واقع حوری‌آباد | و گلستان | است و مشروباتی چیده‌اند. بساطی مهیبا است که  
 از تعریف خارج است.

خانم معرفی از خانمها کردند و گیلان عرقی یکی از آنها برای بنده آورده، گفتم بنده را معذور  
 بدارید که حالتم خوش نیست، وانگهی موقع خوردن مشروبات هم حالا نیست.

یکی از آن خانمها گفت: الحق که خراسانی هستید.

گفتم: چرا؟

گفت: برای خوردن مشروبات دیگر برای جنابعالی بهتر از حالا اگر بدانید، موقعی پیدا نخواهد شد چرا که مردم در آرزوی یک خانم هستند و فعلاً [در اینجا اینج شش خانم حاضر است. و برای مجلس مشروبات و ساز و آواز هم لازم است که اولاً تار صحیح در گوشه اتاق موجود است و خود شما هم [بهترین تارزن] هستید. ثانیاً این سنطور و سنطورزن. یعنی سنطورزن [زیبارو هم] حاضر است و آوازه‌خوان [فتان و سیه چشم هم] که هست، دیگر در این صورت باز می‌گویید موقع نیست. پس باز باید گفت که خراسانی هستید...

این خانمی که این نطق را کرد از خانمهای نعره اول است که احتیاج به تعریف نیست. به هر حال لطفعلی خان از خر شیطان پیاده شده و یا بهتر بگوییم به خر شیطان سوار شده تار را برمی‌دارد و بساط سرور گسترده می‌شود تا به هنگام شب در آنجا به سر می‌برد چنانکه خود می‌گوید: ... و مجلس گرم و نرم شده و خانمها بواسطه کیف مشروبات و صدای سیم تار و سنطور که با یکدیگر کوک بودند، مشغول رقص و خواندن شدند. از طلوع این خانمها که قلم از تعریفشان عاجز است، خورشید غروب کرده و رفته رفته، نور ماه بر جمال این ماهرویان تابیده ... مختصر این که تا شش هفت ساعتی از شب به خوشی گذرانیده ... روز دیگر سه ساعت از آفتاب رفته، بیدار شده و به یک پولنیکی از دست خانمها خلاص شده آمدم به منزل و با جناب آقای شجاع‌الدوله رفتم به دیدن جناب آقای میرزا بابای مشیر دیوان قوجانی که ایشان از اهل قوجان<sup>۱</sup> و جزو منشی‌های شجاع‌الدوله بود و از قوجان به تهران آمده و مدتی در خدمت آقای

۱ - حاج میرزا بابا مشیر دیوان پدر مرحوم کاموریا زعفرانلو فیلسوف کبیر راهندان است که در جلدهای دوم و سوم درباره ایشان اشاراتی داشته‌ایم. این عسکری در گزارش خود به والی خراسان به هنگام زلزله قوجان در سال ۱۲۱۱ قمری ضمن تعریف و توصیف عظمت دستگاه امیرحسین خان می‌گوید از دیگر رجال دربار امیرحسین خان میرزا بابای منشی مرحوم شجاع‌الدوله است، که این بنده با اینکه منشی و نویسنده بسیار دیده‌ام و صحت معارف و کار این طایفه را ادراک نموده‌ام. شهدالله، همچو اجویه‌ای ندیده‌ام. گذشته از اینکه فاضلی است تحریر، سرآمد نویسندگان خط تحریر است و به نهایت سرعت قلم چیر می‌نویسد و اگر چه سناً جوان، ولی از فضایی زمان است. ... حرکت تاریخی کرد به خراسان ج ۳ ص ۱۲۱

مشیرالدوله<sup>۱</sup> مشغول خدمت بوده و اکنون که ایشان به صدارت ایران برقرار شده‌اند، آقای معظم‌الیه [میرزا بابا] هم عنوانی پیدا کرده و امنای دولت برای اصلاح کار خودشان لابد [و ناچار] از آقای مشیر دیوان دیدن و استعالت می‌نمایند و کار آقای مشیر دیوان بالا گرفته. مثلاً در فوجان در مجلس شجاع‌الدوله بدون تعظیم و بی‌اجازه حق جلوس [در حضور شجاع‌الدوله را] نداشته و حالا فرق و تفاوتها دارد<sup>۲</sup> و از کسی هم تعارف قبول نمی‌کرد و بارها شنیدم پول آوردند و دادند قبول نکرده و پس داد. مثلاً اگر کسی برای اصلاح کاری محرمانه یک مبلغ [هدیه بدهد، آن را هم پس می‌دهد] آ...

به هر حال روز دوشنبه دهم ۱۳۲۵ که برابر چهارم فروردین ماه می‌باشد باز از منزل طلعت‌السلطنه به دنبال لطفعلی خان می‌آیند که به آنجا برود. او هم که برای ظهر نان خوردن نداشته است، می‌گوید: دیدم به هیچ وجه چیزی در بساط نیست عازم منزل خانم شدیم. به حمدالله خوش گذشت و شب را گذرانیدیم.

۱ - مشیرالدوله، میرزا نصرالله خان صدراعظم ایران در اواخر دوره مظفرالدین شاه و آغاز سلطنت محمدعلی شاه و اهل نائین اصفهان بود. وی در زمان میرزا علی‌اصغر خان اتابک به وزارت کشور سپس به وزارت خارجه منصوب شد. و به مصباح الملک ملقب گردید. در سال ۱۳۰۸ قمری به مشیرالملک نامیده شد. پس از قتل ناصرالدین شاه در سال ۱۳۱۳ که محسن خان مشیرالدوله در پاریس درگذشت، اتابک میرزا نصرالله خان را از وزارت لشکر به وزارت خارجه آورد و در سال ۱۳۱۷ به مشیرالدوله ملقب شد. مشیرالدوله در سال ۱۳۲۴ به نخست‌وزیری رسید و در شعبان همین سال درگذشت.

فرهنگ معین ج ۶ ص ۱۹۸۷

۲ - در این رابطه است که شیخ سعدی علیه‌الرحمه فرموده است: هنرمند هر جا رود، قدر بیند و به صدر نشیند. و در رابطه با حال و روزگار شجاع‌الدوله و حاج میرزا بابا منشی باید باز هم به شعر سعدی اشاره کرد که فرموده است:

روشن‌آزادگان دانشمند به وزیری پادشاه رفتند  
پسران وزیر ناقص عقل به گدایی به روستا رفتند

۳ - تأسفانه یک ورق از گزارش لطفعلی خان که شرح حال مشیر دیوان زعفرانلو بوده است از این جا افتاده و گم شده است.

یوم سه شنبه ۱۱ صفر - نیز در منزل خانم توقف کرده، زیاده از حد خوش گذشت.  
 یوم چهارشنبه | ششم فروردین | ... کسی خبر آورد که پس فردا حضرت والا شاهزاده  
 رکن الدوله | علی نقی میرزا برادرزاده ناصرالدین شاه | حرکت می فرمایند. از این خبر خیلی افسرده  
 شدم، چرا که می بینم جناب شجاع الدوله اگر سه چهار هزار تومان نباشد، نمیتواند حرکت کنند و  
 در این دو روزه هم هیچ پولی به در خانه ایشان نخواهد آورد. پس رفتن ایشان هم | به  
 خراسان و حکومت فوجان | امری است محال. در این صورت خیال کردم که اگر خدای نخواست  
 جناب آقای شجاع الدوله بعد از حرکت حضرت والا در این شهر بمانند، ساعت به ساعت  
 بریشان تر خواهند شد | زیرا ایشان از مدتها پیش چشم به انتظار چنین لحظه ای دوخته بود | و  
 بلکه اگر پول هم پیدا شود | دولتیاران و طلبکاران | مانع از رفتن ایشان خواهند شد و با این وضع و  
 حال بنده | هم | خیلی تعاشایی است که محض وجود این مرد از همه جا مانده ام و رانده ام و  
 ایشان هم که وضع و حالشان و سبک رفتارشان معلوم است.

به هر حال با حالت تب و با کمالت دو ساعت از شب رفته حرکت نموده به منزل جناب  
 آقای افضل الملک که منشی باشی و رئیس در خانه والا حضرت | رکن الدوله | است، رفته چون  
 منزلشان خیلی دور بود با زحمت زیادی به آنجا رسیده و دق الباب کردم. یک نفر آمده گفت هنوز  
 از در خانه شاهزاده نیامده اند. خیلی اوقاتم تلخ شده در زیر هشت<sup>۱</sup> نشسته و کاغذی خدمتشان  
 نوشته دادم به نوکر ایشان و از آنجا مراجعت کرده و در خیابان چراغ گماز، دیدم جناب آقای  
 افضل الملک<sup>۲</sup> سواره می آیند سلام کردم جواب داده و قوراً پیاده شدند. دست هم را گرفته خیلی  
 راه آمده و اظهار مطالب خود را کردم و سفارش کردم که به همین نحو باید به حضور مبارک  
 | حضرت والا شاهزاده رکن الدوله والی جدید خراسان | عریض بنده را برسانید ...

یوم پنجشنبه ۱۳ | صفر ۱۳۲۵ برابر با ۷ فروردین ماه ۱۲۸۶ و مرگ مشیر الدوله | ... ( به  
 هنگام عصر ) حرکت کرده و به منزل جناب افضل الملک آمده خدمتشان رسیدیم، فرمودند

۱ - هشتی، سر در ورودی منازل که معمولاً هشت زاویه ای بود.

۲ - مؤلف سفرنامه خراسان و کرمان و آثاری دیگر که در زمان جنگ هرات به مشهد آمد.

حضرت والا نهایت مرحمت را به شما فرمودند و شما را احضار کرده‌اند. پس فردا دوشنبه است به حضور مبارک برسید. از آنجا مراجعت کردم به منزل خودمان خدمت جناب آقای شجاع‌الدوله رسیدم. بواسطه دوشنبی که بنده نبوده‌ام [در منزل خانم طلعت‌السلطنه بوده‌ام] قدری متغیر بودم، تا اینکه کم‌کم رفع [تغیر و عصبانیت] شد.

عرض کردم حضرت والا رکن‌الدوله نهم<sup>۱</sup> این ماه که پنج روز دیگر است حرکت می‌فرمایند و حضرت اجل عالی که متصل معزولی جناب آصف‌الدوله و منصوبی حضرت والا را از خدا می‌خواستید و همیشه می‌گفتید که تمام کارهای من بسته به همین دو مطلب است، و حالا که جناب آصف‌الدوله [از حکومت خراسان] معزول و برپروز هم وارد تهران شده<sup>۲</sup> و حضرت والا شاهزاده رکن‌الدوله هم دو سه روز دیگر [به خراسان] تشریف می‌برند معهداً شما به اشخاصی شبیه هستید که تازه وارد تهران شده‌اید و اقلأ خیال توقف یک سال هم در تهران دارید، زیرا که بنده آنچه فکر می‌کنم می‌بینم حرکت شما یا ایالت امیری است محال. و اگر هم ایالت کسری [رکن‌الدوله] تشریف بردند و شما در تهران ماندید، به طور حتم خودتان را تهرانی بدانید [که نمی‌توانید دیگر یا مشکلاتی که بر سر راهتان وجود دارد، از تهران خارج شوید]. زیرا که از چهار پنج طرف اسباب ممانعت موجود و مهیا است.

باری این مطالب که با دلیل و برهان عرض کردم خیلی اثر کرد و قریب یک ساعت متفکر و پریشان خاطر بودند.

۱ - در اینجا نیز لطفعلی خان ظاهراً دچار حواس برتی شده و تاریخ را اشتباه ذکر کرده است زیرا در این شب که سخن می‌گفته عصر روز ۱۳ صفر بوده که شب چهاردهم ماه می‌شود و پنج روز دیگر می‌گویند باید رکن‌الدوله حرکت کند، باید نوزدهم صفر بوده باشد نه نهم.

۲ - در جلسه مجلس شورای ملی در همین روز ۱۳ صفر ۱۳۲۵ بار دیگر مسأله اسرای قوچانی از سوی سید حسن تقی‌زاده نماینده مجلس بدینگونه مطرح شد که: در مورد اسرا تاکنون دادگاه چه اقداماتی کرده است؟ و الان سه روز است آصف‌الدوله [از خراسان] آمده است، چه کرده‌اند؟



گفتم: خیال و غصه این وقت شب به درد نمی خورد، و حالا را باید خوش بود و حتی المقدور باید عیش و راحت کرد. ولی فردا هنگام طلوع آفتاب باید حرکت کرده، جناب آقای حاجی امین‌الضرب<sup>۱</sup> را جناب رئیس‌التجار<sup>۲</sup> را جناب آقا سید علی<sup>۳</sup> را ملاقات و تحصیل پول نمود و از آنها تکلیف خواست، و به هر زبانی که ممکن است باید گفتم که من آنچه مقروضم از شما دو نفر | امین‌ضرب و رئیس‌التجار | است و آنچه املاک هم دارم آنهم مال شماست بیع شرط یا بیع قطعی به هر طوری که سزاوار می‌دانید، من حاضرم اطاعت کنم، به شرطی که مرا به ایالت کبری حرکت دهید | که به قوچان بروم | چرا که با والی خراسان رفتن، تا تنها رفتن تفاوت از زمین تا آسمان است.

خلاصه قدری از این حرفها که همیشه ورد زبان بنده می‌باشد، بیان کرده و چند گیلان جوهر به یاد وطن و اهل وطن خورده و در ساعت شش شب پس از صرف شام خوابیدیم.

یوم جمعه ۱۴ | صفر ۱۳۲۵ برابر ۸ فروردین ۱۲۸۶ | یک ساعت از آفتاب گذشته، حرکت نموده دیدم آقای جناب شجاع‌الدوله صبح خیلی زود حرکت کرده و به منزل جناب رئیس‌التجار رفته‌اند ...

یوم شنبه ۱۵ | صفر برابر ۹ فروردین ۱۲۸۶ | طلوع آفتاب بیدار شده ... دیدم آقا و نوکر جمعاً خوابیده‌اند. چون به توسط جناب آقای افضل‌الملک به حضور مبارک حضرت والا شاهزاده

۱ - حاجی امین‌الضرب که در ۱۲۸۸ قمری به دنیا آمده بود در ۱۳۵۱ قمری در تهران در گذشت ( ۱۳۱۱ خورشیدی ) . وی فرزند حاج محمد امین‌الضرب اصفهانی مشهور به کمپانی از تجار معروف ایران بود. وی بکار به وکالت مجلس شورای ملی رسید و در اواخر عمر، رئیس اتاق تجارت ایران بود.

#### فرهنگ معین ج ۵

۲ - مهدوی رئیس‌التجار که در خراسان هم نمود زیاد داشت.

۳ - منظور سید علی فی از روحانیون شافعی و صاحب جاه و دستگاه بود که وکالت شجاع‌الدوله در مورد اختلاف با رئیس‌التجار را به عهده داشت در حالی که پنهانی خودش برای دوشیدن شجاع‌الدوله ساخت و پاخت کرد. پس از مرگ امیرحسین خان آصف‌الدوله هم زن او را که خواهر شجاع‌الدوله بود به هسری گرفت که در جلد دوم یا سوم به آن اشاره کرده‌ام.

رکن الدوله عرض حال کرده و بنده را احضار فرموده بودند، به آن جهت حرکت کرده و به منزل حضرت والا رفته و جناب افضل الملک هم آمدند به حضور رفتیم. [شاهزاده اکمال آقایی و مرحمت را درباره بنده فرمودند، و دستخطی حضوراً مرقوم فرموده و التفات فرمودند به این مضمون:

«جناب جلالت‌آب افضل الملک منشی باشی،

معتمدالسلطان لطفعلی خان سرتیب از محترمین و نجیبی درگز است و از ایام قدیم به این دستگاه اختصاص داشته است و اهل خط و ربط و هنر است و کمال مرحمت را به او داریم. یا در دارالانشا او را به نوشتن و تحریر بگمارید و کارهای به قاعده [در خور شأن وی] رجوع خواهد شد، یا جزء اجزاء خلوت او را منسلک دارید و خدمتی که مناسب او باشد، برای او تعیین نمایید که بیگاز نباشد.»

باری، تشکر مراحم ایشان را به عمل آورده و آمدم به منزل. چون معامله جناب آقای شجاع الدوله با جناب آقای رئیس‌التجار مدتها بود مانده بود و به هیچ وجه نمی‌گذشت، زیرا که هر کدام به خیال خود [صورت] حسابی ساخته بودند که به درد طرفین نمی‌خورد و خود جناب آقای شجاع الدوله با جناب آقای سید علی قمی که وکیل ایشان است مکرر بر مکرر گفتگو در باب این حساب کرده‌اند و نگذشته. امروز خدمتشان عرض کردم که اگر چه در این مدت بکدفعه رجوع کاری که دیگران نتوانند از عهده برآیند به بنده نفرمودید، منجمله همین حساب جناب رئیس‌التجار که چهار ماه است [تسویه آن] نمی‌گذرد و بنده هم تا حال مطلع نبوده‌ام و نمی‌دانم چه بوده و هست. ولی چون آسودگی شما را از خود می‌دانم، لهذا نمی‌توانم خودداری کنم و خواهش دارم فعلاً یا بکدیگر برویم به منزل جناب رئیس‌التجار و شاید این عمل بگذرد. این بود دو سه ساعت مانده غروب به منزل ایشان آمده و در خدمتشان چایی صرف نموده و بدون مقدمه عرض کردم امروز جناب شجاع الدوله را اینجا آورده و تعهد کرده‌ام که این حساب طرفین که مدت‌هاست معوق مانده، امروز بگذرد فرمودند: از روز اول هم هرگاه خود شما را [به جای سید علی قمی] وکالت می‌دادند و اطمینان به حرف شما داشته و اینجا می‌آمدید، البته حساب می‌گذشت، حالا هم هر طور که میل شما و آقای شجاع الدوله باشد من حاضریم تا بدانید که از

طرف من کوتاهی نشده و آنچه شده و خواهد شد از طرف خود ایشان بوده است. باری صورتحسابی طرفین بیرون آوردند و آنچه را که هر دو بزرگوار قبول داشتند یک صورت علیحده‌ای نوشتیم و تقریباً یکصد و سی هزار تومان اصل و فرع طلب ایشان معلوم شد. شصت هزار تومان آنرا چند پارچه از املاک قوچان قباله کرده و داده شد و سیزده هزار تومان آن را آقای رئیس‌التجار تخفیف دادند. بعد از رسیدگی به حساب تقریباً پنجاه هزار تومان باقی ماند. او را هم قرار دادیم که فردا قباله بنویسیم و املاک فاسم‌آباد قوچان را سه ساله بیع شرط بدهیم و ایشان هم دو سه هزار تومان تهیه کرده و جناب آقای شجاع‌الدوله را با حضرت والا شاهزاده رکن‌الدوله روانه خراسان نمایند.

چون این عمل به توسط این بنده گذشته و می‌گذرد. در این کتابچه می‌نویسم که شرطمان با جناب آقای رئیس‌التجار در حرکت دادن جناب آقای شجاع‌الدوله است که از رکاب ایالت‌گیری عقب نمانند و اگر چهار پنج روزی هم بعد تر حرکت نمایند ضرر ندارد. والا اگر بناز جناب شجاع‌الدوله در تهران بمانند و نتوانند بروند، این معامله هم باید برگردد و به صورت اول باقی باشد، زیرا که تمام این کارها برای این است که باید جناب رئیس‌التجار ایشان را از تهران به هر شکلی باشد حرکت دهند.

باری از منزل جناب رئیس‌التجار حرکت نموده به منزل آمدیم. بعد از ظهر لطفعلی خان و شجاع‌الدوله برای گردش به خیابان علاء‌الدوله می‌روند. که می‌گویند:

از آنجا برگشتیم به طرف منزل خودمان. بین راه آقای مدیر دیوان و آقای هژیر دیوان را که تازه از قوچان و از راه روسیه وارد شده بودند دیده، جناب آقای شجاع‌الدوله خیلی مهربانی کرده و به اتفاق حضرات آمدیم به منزل به قدر یک ساعتی بودند و رفتند. یک ساعت از شب گذشته جناب آقای شجاع‌الدوله به بنده فرمودند: حرکت کنید برویم به

منزل خانم ...<sup>۱</sup> شاید ساعتی از فکر و خیال آسوده شویم. عرض کردم شما تشریف ببرید و بنده را مرخص کنید همین جا و به حال خود بوده و صورت حساب های جناب رئیس التجار به طور صحیح نوشته و حاضر کنم که فردا صبح زود وعده داده ام که پیش خودشان رفته قطع این عمل بشود.

چون به یک لحاظی دیدم در آنجا اگر با هم باشیم [که رقیب قوی تر است] امشب رایه بنده خوش نمی گذرد. این بود که بنده در منزل ماندم و ایشان رفتند، و [بعداً] خبر فرستاده بودند که من در همین جا شام می خورم و می خوابم و صبح خواهم آمد. بنده هم با غلامحسین خان و محمد خان و دو سه نفر دیگر [از نوکران شجاع الدوله] که در منزل بودند، ساز و آواز و عرق و شراب به حمدالله داریم ...».

## اختلافات و روابط شجاع الدوله با امین الضرب و رئیس التجار

در جلد های پیشین و صفحات گذشته تا حدودی به این موضوع اشاره شده است که انگلیسی ها برای از میان برداشتن خانواده های معروف کرد در خراسان یعنی ایلخانی های زعفرانلو در قوچان و شادلوها در بجنورد که زیر بار امیال پلید آنان نمی رفتند اقدامات و طرح های حساب شده ای را تهیه و اجرا نمودند که اولین غذایان این امر رضاقلی خان زعفرانلو بود که در جنگ با نایب السلطنه از بین رفت و کردهای خراسان ناوان سختی پس دادند.

پس از آن کشتن سام خان ایلخانی زعفرانلو پسر رضاقلی خان و فاتح هرات بود. بعدها هم همین عبدالرضا خان شجاع الدوله که فردی ترسو و بی کفایت بود اسیر برنامه طرح شده انگلیسی ها شد. اعدام سردار معزز بختوزدی نیز به دست رضاشاه دست پرورده ای آبرون سایدو

۱ - لطفعلی خان جای اسم خانم را طبق معمول خالی گذاشته که منظور خانم طلعت السلطنه از دوستان دلسور خوب شجاع الدوله و لطفعلی خان است. این خانم همسر آقای ضیاء خاقان و مادر بنان دیوان، از زیاده رویان و زنان سرشناس و بزم آرای تهران آن روز بود که با صدر اعظم و چند تن از وزراء و با شجاع الدوله رفت و آمد داشت.

انگلیسی‌ها بود. برای کنترل و مهار کردن ایلخانان کرد در خراسان، عده‌ای را که از دست‌پروردگان آنان بودند، از جمله در فوجان برای آنان دفتر شرکت نفت باز کردند و همچنانکه گفته شد در زمان محمدناصر خان شجاع‌الدوله نیز تشکیلات زیرزمینی علیه وی به وجود آورده بودند. امین‌الضرب و رئیس‌التجار که هر دو پسر عموی یکدیگر می‌باشند، اصلاً از یهودیهای اصفهان هستند که در اواخر دوره قاجار پول و اقتصاد ایران را در اختیار داشتند و از این طریق شاه و درباریان و امرای معزولی همچون شجاع‌الدوله را آلت دست قرار داده بودند. رئیس‌التجار در خراسان و امین‌الضرب در تهران. هر چند روزی برنامه‌ای ترتیب داده و از بی‌لیاقتی شجاع‌الدوله بهره‌برداری نموده او را از حکومت برکنار نموده، و دیگری را به جای او به حکومت فوجان برمی‌گماشتند. آنگاه شجاع‌الدوله را دوباره برای چند روزی به فوجان میفرستادند، اما هنوز عرق تن شجاع‌الدوله خشک نشده بود که باز دسیسه‌ای دیگر می‌چیدند و دوباره او را برکنار و دیگری را به جایش برمی‌نشانیدند.

اکنون نیز قریب سه سال بود که شجاع‌الدوله را در تهران ظاهراً به وسیله دولت تحت نظر نگهداشته بودند. زیرا دولت و مجلس شورای ملی و صدراعظم و دادگاه و مشروطه و شاه و همه چیز خود آنها بودند.

حال ببینیم مرحوم لطفعلی خان از اینها و تشکیلاتشان چگونه سخن می‌گوید: «دولت خدادادی (!!) یوم یکشنبه ۱۶ صفرالمظفر ۱۳۲۵ برابر ۱۰ فروردین ۱۲۸۶ | - یک ساعت از آفتاب گذشته بیدار شده یک فنجان چایی خورده آمدم میان باغچه حیاط. باران کم‌کم و نرم می‌آید و درختها پرشکوفه و رنگارنگ شده، خیلی مساحت دارد و جناب شجاع‌الدوله هم هنوز | از منزل طلعت‌السلطنه نیامده‌اند. بنده هم در عین کسالت و شدت باران حرکت کرده و به منزل جناب مستطاب حاجی امین‌الضرب آمدم. جناب رئیس‌التجار حمام بودند و از حمام یک نفر آمده از من جویا شده، گفتم: حاضریم. و جناب مستطاب جناب امین‌الضرب از اندرون بیرون آمدند. قریب سی نفر از هر قبیل اشخاص منتظر بودند، هر کس به قدر خورشان خودش مهربانی کرده و جواب داده و به اتاق خودش رفت. الحق خداوند عالم در این عالم برای این مرد به هیچوجه کم و کسری و جای خالی که موجب افسوس باشد نگذاشته و نعمت را تمام فرموده و

چهار پنج چیز که اسباب زندگانی و خوشی است در این مرد بزرگوار به طور اکمل جمع است. اول عقل و انسانیت و فهم، دوم جوانی و قوت و قدرت و توانایی، سیم عزت و اعتبار و احترام در میان خلق، چهارم دولت زیاد، پنجم زن و اولاد که مطابق میل باشد.

خلاصه این پنج نعمت در هر کس جمع باشد میتواند بهره‌ای از زندگانی ببرد و بالاتر از همه باز همان عقل و کمال و انسانیت است. والا تمام اینها به باد فنا خواهند رفت و جمیع دولت و اشخاص بی عقل و کمال و بی تجربه [مانند آقای شجاع‌الدوله] مبدل به مرارت و ذلت می‌شود، چنانکه مکرر دیده و شنیده‌ایم که بسا اشخاص که صاحب دولت و مکتب و احترام و عزت و اعتبار و زن و فرزند بوده‌اند، چون از عقل و فهم و انسانیت و مردم‌داری و انصاف و عدل بیخبر بوده‌اند به اندک وقتی جمیع آنها بیرون رفته است.

باری مقصود این است جناب حاجی امین‌الضرب با این سن جوانی و این دولت بی حساب و با این احترام و اعتبار دولتی و ملتی چنان متعارف و خوش خلق و خوش زبان است که انسان حیران می‌شود، زیرا که پاره‌ای اشخاص در خراسان ما هستند که تمام دارایی آنها به قدر قهوه‌چی این مرد نمی‌شود. معه‌ذا یک افاده بلکه منت به مردم دارد و در پیش خودشان همچو تصور میکنند که اگر جواب سلام کسی را بدهیم و یک احوالی بپرسیم باید آن شخص تا زنده است بندهٔ ما باشد.

و این مرد عزیز با این شأن و شوکت با هر کسی از بزرگ و کوچک و از دارنده و نادر با کمال مهربانی سکوت و رفتار می‌نماید. باری جناب رئیس‌التجار از حمام بیرون آمده، در میان باغچه قدری با هم [راجع به شجاع‌الدوله] صحبت کردیم و گفتند من میروم به دیدن اصف‌الدوله و زود برمی‌گردم و شما باید همین جا باشید تا من برمی‌گردم. این بود که با آقا میرزا حسین خان قزوینی<sup>۱</sup> نشستیم. پس از دو ساعت جناب رئیس‌التجار آمدند. صورت حساب را مقابله کردیم و

۱ - میدانیم که مثلث شوم رئیس‌التجار، امین‌الضرب، و اصف‌الدوله موجب عزل و سرگردانی و تمام بدبختیهای شجاع‌الدوله بوده است. به اسارت رفتن دختران، از دست رفتن املاک، از هم پاشیده شدن تشکیلات سیاسی و نظامی و ایلخانی قوچان و دیگر امکانات.

۲ - در متن قضیاتی آمده است اما در جای دیگر باز قزوین نوشته.

خدمتها در غیاب آقای شجاع‌الدوله کردم و قرار شد یک نفر محرراً بیاید و قیاله امسلاکی [ شجاع‌الدوله و تحویل آن به رئیس‌التجار ] را بنویسد.

در خدمت ایشان نهار خورده و بعد از نهار خیلی خسته و کسل شدم. گفتم: اگر مرخصی میفرمایید بروم قدری آسوده شوم؟ گفتند: ضرر ندارد. شما بروید به منزل امروز تا فردا قباله‌ها را می‌گویم می‌نویسند و اطلاع میدهم. آن وقت با جناب شجاع‌الدوله بیایید که خدمت یکی از آقایان اقرار کرده [ و امضاء نمایند و ] بروند.

خداحافظی کرده و با آقا میرزا حسین خان آمدیم دم نگارستان رسیدیم. باران شدت کرد. وارد یک قهوه‌خانه بزرگی شدیم و فعلاً باران در نهایت می‌آید. درشکه و کالسکه‌ها در نگارستان که جلو مجلس شورای ملی در گردش است و بنده هم با آقا میرزا حسین خان نشسته‌ایم جایی میخوریم و روزنامه [ خاطرات خود را ] مینویسم تا بعد خدا چه خواهد.

از آنجا به منزل آمده تفصیل را به جناب آقای شجاع‌الدوله اظهار کرده، و بعد از نهار در خدمت خود ایشان به منزل جناب آقای حاجی امین‌الضرب رفته، گفتند هر دو پسر عموها [ امین‌الضرب و رئیس‌التجار ] در مجلس شورا هستند. وارد آبدارخانه شدیم. آقای ابداریاشی که جوانی است معقول و در علم آبداری و قهوه‌چی‌گری در تهران مشهور است، جایی و سیکار آورده و صرف شد. آنچه لازمه آبدارخانه است، در اینجا موجود است و سماورهای تازه زرنگار به کاغذ پیچیده [ دکوربندی شده ] و سر قلیانهای طلا و نقره، از این قبیل اسباب به طوری به ترتیب چیده‌اند که فرقی از مغازه<sup>۱</sup> ندارد.

به هر حال نیم ساعت به غروب مانده آمدیم به میان باغچه [ منزل امین‌الضرب ]. باران می‌آید و آفتاب کمی هم هست و هوا یک رنگ و بویی پیدا کرده است که اندازه ندارد. خاصه در این باغچه که درخت کاج و شمشاد سر به یکدیگر تافته و ذره‌ای از هم تفاوت نداشته و چنان سبز است که شخص حیران می‌شود و اطراف خیابان‌ها از گل و سنبل و بنفشه‌های مختلف و

۱ - محرر = نویسنده، منشی

۲ - در متن: مغازه آمده.

میان باغچه‌ها از هر نوع گل‌های فرنگی پر است و درختهای نارنج و پرتقال‌ها را تازه از گلخانه بیرون آورده و کنار حوض چیده‌اند و فواره‌های حوض را چنان ساخته‌اند که آب هفت هشت ذرع جستن می‌کند.

باری چراغ‌های برق به یکمرتبه روشن شده و عکس چراغها به میان آب افتاده و قناریهای در میان قفس |ها| از هر سمت داد و فریاد دارند. شهدالله، در این باغچه از برای انسان بکثرت فرح و حالت مخصوص رخ میکند ولی چون ماها از خط انسانیت خارجیم، لذا هر جا باشیم بر غم و غصه‌مان می‌افزاید. آنچنان را آنچنان‌تر می‌کند. زیرا وضع حالمان از این قرار است: همیتقدر عرض می‌کنم که دو هزار درد بی‌درمان داریم که هر کدام راجع به کسی و یک جایی است. خاصه دردی که فعلاً از بابت امر جناب رئیس‌التجار داریم و این بنده در این پانزده، شانزده ماه متصل و رفیق و شریکیم به غم و غصه جناب آقای شجاع‌الدوله و غیر از خود و خدا کسی دیگر مطلع نیست که خوشی و منفعت مال دیگران و غم و اندوه و سختی‌های ایشان مال بنده است.

خلاصه، در چهار ماه قبل |یعنی در آذر ماه ۱۲۸۵| جناب شجاع‌الدوله به صدارت عظمی عارض شدند<sup>۱</sup> که جناب رئیس‌التجار باید از خراسان احضار بشوند که در تهران مرافعه می‌کنیم و معلوم می‌کنیم ادعای طلب ایشان و تصرف خواجه جراح<sup>۲</sup> ناحق بوده است.

با آن همراهی که حضرت اجل اشرف آقای مشیرالدوله با استقلال در صدارت از جناب آقای شجاع‌الدوله داشته<sup>۳</sup> جناب رئیس‌التجار را به عجله تمام احضار فرمودند و بعد از ورود و پس از

۱ - بنابراین حالا که فروردین سال ۱۲۸۶ می‌باشد، عبدالرضا خان شجاع‌الدوله در آخر آبان یا اوایل آذر ماه ۱۲۸۴ به تهران رفته است.

۲ - صدراعظم یا بهتر بگوییم نخست‌وزیر در این زمان مرحوم مشیرالدوله نویسنده فرمان مشروطیت بود و پس از عزل عین‌الدوله صدراعظم دوره مشروطیت به مقام نخست‌وزیری رسید و چندی بعد که میرزا علی‌اصغر خان اتابک به دعوت محمدعلی شاه به ایران بازگشت و به صدارت عظمی رسید، مشیرالدوله گوشه‌نشین شد و در شعبان همین سال درگذشت.

۳ - در متن خواجه جراح آمده است که منظور از ملک و روستای خواجه جراح در نزدیکی چازان است که در جلد اول از احوالات محمدناصر خان شجاع‌الدوله ذکر آنجا بیان کردیم.

۴ - این همراهی هم توسط آقای مشیر دیوان قوچانی پدر مرحوم کامبوزیا که قبلاً نامش به میان آمد و



چهار روز بدون گفتگو و جواب و سؤال و ملاقات طرفین، جناب رئیس‌التجار [با نفوذ و تسلطی که داشت] حکم تصرف خواجه جراح را از صدارت صادر و تلگراف [به خراسان] کرده و حاصل آنجا را بردند و چند مجلس هم [بعدها] برای گفتگوی طرفین منعقد شده و فرقی برای رئیس‌التجار نکرده و منفعتی هم برای جناب شجاع‌الدوله نشد. کم‌کم بین عارض و معروض رفت و آمد و گفتگوی اصلاح شده و جناب رئیس‌التجار با جناب آقای شجاع‌الدوله بدون اطلاع بنده [لطفعلی خان] و کسی دیگر قرار داده بودند که تقریباً شصت، هفتاد هزار تومان از املاک قوچان قباله کرده و به بیع قطعی به جناب رئیس‌التجار و قباله را به رسم امانت در خدمت جناب آقای سید علی قمی بگذارند که جناب رئیس‌التجار اسناد آقا ذوالفقار و جناب حاجی معاون را رد کرده و پنجهزار تومان هم نقد بدهند که در تغییر ایالت رفع آلودگی جناب شجاع‌الدوله را نموده و از تهران به خراسان حرکت بدهند، آنوقت قباله را رد کنند [و به رئیس‌التجار بدهند].

**اثر کاری مشورت:** از این تفصیل قباله، اگر چه آقای مستشیر دیوان<sup>۱</sup> و آقا میرزا غلامرضا خان و حاجی خان سرتیپ [قوچانی] و سایرین که از جناب شجاع‌الدوله رنجیده و از این خانه رفته‌اند، خارج [از این بند و بست] اطلاع به هم رسانیده بودند و یک شب [آمده] خدمتشان رسیدیم و علی‌الظاهر اظهار خیرخواهی کرده و عرض کردند که اولاً این معامله و قیحتی که در قباله معین شده، بیست هزار تومان از قیمت آن املاک ضرر است. بعد تا استاد در وجه نقد را از جناب رئیس‌التجار دریافت نکرده‌اید، مبادا این قباله را بدهید. و جناب آقای شجاع‌الدوله جواب دادند که من قباله را به کسی سپرده‌ام که تا مقاصد مرا به عمل نیاورند [قباله را به رئیس‌التجار] نخواهند داد. معیناً بعد از چند روز مطلع شدیم که بدون دادن اسناد و رسیدگی به حساب و پرداختن پنجهزار تومان پول نقد [از سوی رئیس‌التجار به شجاع‌الدوله و دیگر تعهداتش راجع به راهاندازی شجاع‌الدوله به همراه شاهزاده رکن‌الدوله به سوی خراسان] قباله را جناب آقای سید علی قمی [بازد و بلندی که با رئیس‌التجار داشت] برده و به جناب رئیس‌التجار داده‌اند [و کلاه

آن زمانی منشی مشیرالدوله بود، فراهم گشت.

۱ - برادر مشیر دیوان قوچانی.

بزرگی بر سر شجاع الدوله ساده لوح که به مقام روحانیت وی اعتماد کرده بود، گذاشته اند [و بنده که شب و روز با جناب آقای شجاع الدوله بوده و به اعتقاد خودم به هیچ کاری بدون اطلاع بنده نخواهند کرد، ابدأ از نوشتن این قباله و این شرایط چیزی به بنده نفرموده بودند و یک وقتی شنیدم که قباله از دست رفته است.

خلاصه، بعد کم کم با جناب رئیس التجار گفتگو شده و پنج شش مرتبه خود بنده رفته و گفتگو کردم و صورتحساب نوشتم و بعد از این املاک، پنجاه هزار تومان دیگر باقی حساب جناب رئیس التجار می باشد و گفتگو کرده بودند که برای این باقی هم املاک قاسم آباد [اسفراین] را بیع شرط چهار ساله بدهند. به این شرط که همان پنجاه هزار تومان پول نقد را بدهند و جناب آقای شجاع الدوله را با حضرت والا شاهزاده رکن الدوله حکمران خراسان از تهران حرکت بدهند و دیگر اینکه طلبی هم که جناب مستطاب علی آقای حاجی امین الضرب از جناب شجاع الدوله دارند، از آن بابت هم ایشان را آسوده نمایند که موقع حرکت جلوگیری نکنند. پس از همه قسم گفتگو که با خود جناب آقای شجاع الدوله و به وکالت جناب آقای سید علی قمی و دیگران کرده بودند، به اصرار خود جناب رئیس التجار این بنده یکی دو دفعه به منزل جناب رئیس التجار رفته و حرکت کردم و صحبت کردم. چون جناب رئیس التجار از قدیم بکنوج محبت به بنده دارند و هیچوقت حرف صحیح خودشان را و خیالاتشان را از بنده پنهان نمی فرمایند، لهذا محرمانه خدمت جناب ایشان رسیده و گفتم چون محبت شما را درباره خودم به درجه کمال میدانم از آن جهت دوستانه می پرسم که این بنده از طرف جناب آقای شجاع الدوله برای ختم معامله و ملک قاسم آباد با جنابعالی گفتگو می کنم و جناب آقای شجاع الدوله به بنده گفته اند که آقای رئیس التجار بعد از دادن ملک قاسم آباد [به او] پنج هزار تومان باید نقد [بابت هزینه رفتن من به خراسان] بدهند و معامله جناب آقای حاجی امین الضرب را هم خودشان تعهد میکنند که برای من اسباب زحمت نشود [تا بعداً جبران کنم] و حالا بنده استدعا دارم که اگر مطلب را تعهد

۱ - اساد و املاک قاسم آباد که متعلق به آقای محمد ابراهیم خان بود و شجاع الدوله فروخته بود، در جای خود به نظر می رسد.

می فرمایید، البته بنده در زحمت و گفتگوی آن حاضریم و الا محرمانه به بنده بگویید که خودم را کنار بکشم، چرا که برای بنده جز خیرخواهی در این کار نفعی (وجود ندارد ولی چرا باید بدان سبب پیش جناب آقای شجاع الدوله و جنابعالی اسباب خجالت بنده فراهم شود، فرمودند: من از شخص شما مطلبی پنهان ندارم، لهذا به شما می گویم که در باب پنجهزار تومان نمی توانم بدهم. و معامله جناب آقای حاجی امین الضرب هم ابدأ به من ربطی ندارد، خودشان دانند یا جناب آقای شجاع الدوله.

این بود که از یگانگی جناب رئیس التجار که عین خیالشان را گفتند، خیلی ممنون شدم، و به منزل آمده و به جناب شجاع الدوله فوراً به یک زبانی گفتم که خودتان برای این معامله با جناب رئیس التجار شخصاً گفتگو نمایید و قرار عمل جناب آقای امین الضرب را هم بدهید، و ایشان هم خیلی پریشان شده و به منزل جناب ایشان آمده ایم.

باری، آمدیم بر سر مطلب (که در میان باغچه قدم می زدیم) فعلاً که یک ساعت از شب می گذرد، از بعد از ظهر با جناب آقای شجاع الدوله به این منزل آمده و جناب رئیس التجار در مجلس شورای ملی هستند و ما هم گاهی در اتاق و گاهی در آبدارخانه و حال هم در میان باغچه یا شدت باران آمدن و سردی هوا نشسته ایم و منتظر ایشان می باشیم و یک حالتی بنده دارم که خداوند نصیب احدی نفرماید آقایان عظام که این روزنامه ناقابل را ملاحظه می فرمایند مسبوق باشند که خود بنده هیچوقت از آباء و اجداد و عزت و شوکتشان گذشته عرض نکرده ام. ولی شخص جناب آقای شجاع الدوله که پدر بر پدر صاحب عزت و اقتدار و دولت و استقلال بوده اند و حالا از وضع روزگار و کم نچریگی و افتضای سن، املاکی که بعد از مرحوم محمدناصر خان شجاع الدوله و مرحوم خسرو خان و غیره و غیره برای این شخص مانده بود، بدون خلاف تقریباً چهارصد هزار تومان میشد، و آن حکومت بالاستقلال قوچان بدون یک نفر مدعی با آن صندوقخانه و اساس چندین ساله و جواهرات مرحوم محمدناصر خان!

به هر حال | این آقای شجاع‌الدوله | نالایق در مدت شش ماه حکومت، آن ولایت یعنی سلطنت و فرمانفرمایی را باخته | و به این روز سیاه و ذلت و پدیدختی افتاده است | و آن املاک و جواهرات را هرکس برای خودش | غارت کرد و | برد، و املاک قاسم‌آباد و خواجه جراح باقیمانده ولی صد و سی هزار تومان هم فرض در مقابل دارند.

مختصر اینکه الساعه که یک ساعت از شب می‌گذرد، جناب آقای شجاع‌الدوله در منزلشان هیچ چیز نداشته، بلکه به قدر یک قران نفت<sup>۱</sup> برای چراغ ندارند<sup>۲</sup>، و از چهار | ساعت | به غروب مانده، ایشان با بنده در این باران و باد و رعد و برق | بهاری | اما حال مجبوراً ایستاده‌ایم که جناب رئیس‌التجار را ملاقات کرده و شاید پنج شش تومانی برای خرج امشب گرفته و برویم. مقصود این است که ملاحظه فرمایند که این بنده در تهران خدمت و همراهی با این شخص را به حد کمال رسانیده‌ام و چیزها دیده و متحیر شده‌ام که نمی‌توان شرح داد و عجب در اینجا است | که این چیزها | به هیچوجه به خرج ایشان نرفته و تمام هدر رفته، خلاصه ریاضتی کشیدم در صورتی که به قدر خردلی بهره و نمره‌ای نداشته و ندارد، پاری، دو ساعت | گذشته | از شب | جناب رئیس‌التجار با جناب مستطاب حاجی امین‌الضرب از مجلس شورای ملی آمدند... ما هم مال زوار استرآبادی که به متولی باشی آستانه عارض می‌شوید از گوشهٔ عمارت به جلو ایشان تاخته و سلامی کرده و جناب رئیس‌التجار احوالپرسی کرده و به اتاق رفته، خیلی نشسته و گفتگو کردند. کارهایی هم که در این باب بنده و سایرین تا درجه‌ای ساخته بودیم، امشب این دو بزرگوار به هم زده، و جناب آقای شجاع‌الدوله قهر کرده و حرکت کرد و بنده به جناب رئیس‌التجار گفتم شما امشب، هفت هشت تومان برای مخارج التفات نمایید و انشاءالله باز خود

۱ - در متن : فقط.

۲ - با اینکه در آن زمان نفت مانند این زمان ما کوبنی و در حکم کیمیا بوده است، که من که امروز که روز جمعه دهم دیماه ۱۳۶۷ می‌باشد در منزل دارم این مطالب را از روی مطالب کهنه لطفعلی خان استناخ می‌کنم، از شدت سرما هم انگشتان دست و هم پنجه‌های پایم منجمد شده است و سالهاست که با این وضعیت اسفبار داریم به سر می‌بریم، در حالیکه دلخوش هستیم که به ما می‌گویند در روی جاهای نفت نشسته‌ایم!!

بنده خدمتتان میرسم. این بود که ایشان سه تومان دادند و جناب شجاع‌الدوله ابتدا برای آمدن بنده صبر نکرده و با کمال تغییر و عجله به میان باران و گل و آب و تاریکی زده و رفتند. بنده هم از منزل جناب رئیس‌التجار که مثل روز از نور چراغ برق روشن بود، در آمده و در میان کوچه چشم هیچ جا را نمی‌بیند و سه ساعت از شب گذشته و باران به شدت می‌بارد و یکنفر در میان بازار و خیابان به هم نمی‌رسد. بهر جا که بایم را می‌گذارم تا زانو به میان گل و آب فرو می‌رود چه عرض کنم که به چه زحمت از منزل جناب حاجی امین‌الضرب، چهارراه مخبرالدوله که یک فرسنگ راه می‌شود (تا خیابان چراغ‌گاز که منزل ما است) افتان و خیزان آمده‌ام و پنج شش جا به زمین خورده و تمام سرداری و شلواریم غرق گل شده و کفهای کفش بنده که هر دو پاره و سوراخ است. وقتی که (رسیدم) در منزل کفشها را بکندم، به قدر یک من آب از کفش و جوراب بنده ریخته. سرداری و سترو و شلواریم را در بیرون درآورده، چون سرداری و شلوار منحصر به همین‌ها بود، لهذا پوستین (کابلی خودم را) به دوش کشیده و در گوشه‌ای افتاده و در این وقت شب رفته‌اند چند دانه تخم مرغ برای شام طبخ کرده و آورده‌اند، چه عرض کنم و کدام دردهای خودم را بیان کنم. به هر شکلی بود شب را خوابیدم.

یوم دوشنبه ۱۷ شهر صفرالمظفر | ۱۳۲۵ | برابر ۱۱ فروردین ۱۲۸۶ | - صبح زود حرکت نموده حمد و ثنای خداوند را به عمل آورده و یک فنجان چایی خورده و حرکت و با کمال افسردگی، رخوت (ریختها)، لباسهای (ترشده) دیشبی را پوشیده و به منزل جناب حاجی امین‌الضرب رفته، که آقا میرزا حسین خان قزوینی هم بودند، باز با جناب رئیس‌التجار در باب

۱ - خاک بر سر چنین شجاع‌الدوله جان‌الدوله‌ای که یک ایل پنجاه هزار نفری آماده به جنگ پشت سرش ایستاده‌اند ولی به حرف و توهم هر بی‌پدر و مادری تن میدهد. ذلت و سنگ و بی‌عرضگی از این بالاتر نمیشود، نفوس بر نواهی جرح‌گرددون نخواستند به قول مرحوم محمد ابراهیم خان که با التمام از شعر فردوسی نوشته است:

چو خواهد خدا کسوری شوربخت - چو عبدالرضا را نشاند به سخت  
 ۲ - آن زمان در تهران فقط منازل شاه و درباریان برق داشت و خیابانهای تهران بدون برق بودند.

جناب آقای شجاع‌الدوله گفتگو و عجز و التماس کردم باز کار را امروز به جایی رسانیده و در خدمت جناب رئیس‌التجار صرف نهار نموده و جناب آقای امین‌الضرب پسری دارند به سن هشت سالگی که فعلاً حاضر هستند. الحق از معقولیت و انسانیت این طفل تعجب کردم، باری خدا این فرزند را به آن پدر ببخشد.

و بعد از نهار خداحافظی کرده و به منزل آمدیم و تفصیل را به جناب آقای شجاع‌الدوله اظهار داشته و راه و علاج کار را هم به عقل ناقص خودم در خیرخواهی عرض کردم. فرمودند: این طورها که شما گفتگو کرده‌اید صلاح من نیست و باید فکر دیگر کشید. گفتم چه فکری کشیده‌اید. فرمودند: باید بروم و در سراسطبل خاصه همایونی به بست بنشینم (!!).

عرض کردم: دلیل خرابی حضرت تعالی همین بوده است که هر کس در خیرخواهی مطلبی گفته، بر عکس رفتار کرده‌اید، حالا هم مختارید و خود دانید.

باری قدری میان باغچه هم راه رفته و در خدمت ایشان آمدیم به منزل خانم [طلعت‌السلطنه] و تا موقع غروب در آنجا بوده و آمدیم به منزل، شب را هم مثل سایر شبها گذرانیدیم.

یوم سه‌شنبه ۱۸ صفر [۱۳۲۵ برابر ۱۲ فروردین ۱۲۸۶] - صبح زود بحمدالله و العنة به

۱- از آن سر نباید تعجب کرده، از آن پدر باید تعجب کرد که چنین پسری را تربیت نموده، این ثابت شده است که همه انسانها بالفطره خوب و با استعداد هستند، اگر تربیت شوند کرات آسمانی را سکیر می‌کنند و به نهایت فضل و کمال میرسند، و اگر تربیت نشدند، مانند آقای شجاع‌الدوله میشوند.

۲- همین یکی را در تاریخ کرده‌اند ما که این را هم عالیجناب شجاع‌الدوله قصد اجرای آن را داشتند. آدم بست فکر و کارش هم بست است، به جای اینکه یکی به فوجان بفرستد و صدها نفر سواره رنده و صف شکن را احضار کند و طبق قرارداد قبلی خودش بالطفعلی خان سوار بر اسب شده در نزدیکی‌های خوار و رامین به آنها برسد و به سوی فوجان تازد و در آنجا حاکم دست‌نشانده را از شهر بیرون کند و املاک و اموال خودش را از غارت و چاول رئیس‌التجار و دیگران در بیاورد و ایل و مردم خود را از سنگ و ذلت برهاند، تصمیم میگیرد برود در میان طویله شاهی یا اسب و قاطرها هم‌نشین شود !!

سلامتی حرکت کرده و چایی خورده و خانم ... | طلعت السلطنه | برای سیصد تومان وجه‌المصالحه که سند دارند به اندرون | حرم | حضرت اقدس اشرف والا آقای نایب‌السلطنه امیرکبیر و سپهسالار اعظم<sup>۱</sup> رفته بودند و در ضمن صحبت این قبض جناب آقای شجاع‌الدوله را هم نشان داده و مقرر فرموده بودند که دو نفر رفته و این وجه را | از آقای شجاع‌الدوله | گرفته و بیاورند. | به همین جهت | امروز سه نفر ترک تبریزی با کمال تشده تشریف آورده و گفتند حکم آقامست که این وجه را چون با اطلاع جناب محترم السلطنه<sup>۲</sup> مصالحه کرده و قبض داده‌اید، بدون جواب و سؤال بدهید. | هر دم از این باغ ببری می‌رسد ... تازه‌تر از تازه‌تری می‌رسد | مختصر اینکه تا قریب به ظهر همه قسم گفتگو به میان آمده، گاهی قهر و گاهی آشتی و گاهی سختی و گاهی سستی کرده و از آردال سه روزه مهلت گرفته و تشریفات را بردند، و در خدمت جناب آقای شجاع‌الدوله به منزل جناب | میرزا بابای قوجانی | مشیر دیوان رفته و نهار را در آنجا خوردیم | چون در منزل چیزی در بساط نداشتیم |

جناب آقای شجاع‌الدوله با جناب آقای سید علی ( قمی ) طرف گفتگو و نزاع شده و آقای سید علی هم آنچه می‌خواست گفت، حتی تمام ماها از حرفهای زشت ایشان نسبت به جناب آقای شجاع‌الدوله کسل شدیم<sup>۳</sup>.

خلاصه بعد از نیم ساعت دیگر جناب آقای شجاع‌الدوله بی‌جهت و سب با بنده طرف

۱ - منظور منزل کامران میرزا پسر ناصرالدین شاه می‌باشد.

۲ - محترم السلطنه | حاج حسن استقبالی | از رجال سیاسی دوره‌ی مشروطیت که مدتی ریاست مجلس شورای ملی را عهده‌دار بود و در سال ۱۳۲۳ خورشیدی یعنی ۲۷ سال بعد درگذشت.

۳ - این هم یکی دیگر از موارد افتخارآفرین آقای شجاع‌الدوله ۱۱ و همین سید علی قمی است که پس از مرگ امیرحسین خان آصف‌الدوله، خواهر شجاع‌الدوله را که همسر وی بود و از او بچه نمیشد، به ازدواج خویش درآورد و باز هم عقیم ماند. ارث بسیاری از این زن در تهران باقی مانده بود که در یکی دو سال پیش از انقلاب اسلامی ایران، فوت کرده، نواده‌های شجاع‌الدوله از فوجان رفتند و مقدار زیادی از این میراث را صاحب شدند و حق به حقدار رسید هر چند که اینها هم حقداری نبودند.

عتاب و خطاب شده و آنچه آقا سید علی قمی به ایشان حرفهای زشت گفته بودند، در عوض ایشان هم به بنده فرمودند و خیلی بی مزه کردند.

بنده هم همین قدر گفتم بنده ( لطفعلی خان پسر الهیار خان درگزی ) آدم بدی هستم بهتر نیست که مرخص کنید با ابالت گیری به خراسان بروم و پیش از این با حضرت عالی نمی توانم باشم و تحمل فرمایشات بی معنی کرده و متصل تصدیق بلا تصور کنم. یکصد تومان برای شما در عین معطلی نان قرض کرده‌ام و داده‌ام و قریب صد تومان هم خودم مقروضم و یک پول سیاه هم از پرتو شما در این مدت ندارم و اقلأً سیصد، چهارصد تومان هم در این یک سال و نیم مسافرت بنده که در تهران بوده‌ام، در خراسان برای مخارج منزلت البتة قرض دار شده‌ام و حالا هم چیزی نمی خواهم و میروم. در واقع آقای و بزرگی و مردانگی همین بوده است که شما فرموده‌اید. باری مطالب بیش از اینهاست که بتوان مفصلاً شرح داد. امروز و امشب را هم در همانجا بوده و شب را هم به سر بردیم.

## سیزده بدر شجاع الدوله و لطفعلی خان در تهران

یوم چهارشنبه ۱۹ شهر صفرالمظفر | ۱۳۲۵ برابر با ۱۳ فروردین ۱۲۸۶ | امروز سیزده عید نوروز است و دکانین بسته و مرد و زن به صحرا و باغ به تفریح و سیاحت و عیش هستند. | میرزا بابا | مشیر دیوان برای نهار در منزل خودشان مهمان به آش جو بودند، که جناب آقای شجاع الدوله و بنده را هم تکلیف نموده و به اتفاق ایشان و آقای مستشیر دیوان | برادر خود مشیر دیوان زعفرانلو فوجانی | و آقا میرزا غلامرضا خان و محمدرضا خان به درشکه‌ها نشسته و رفیقیم به منزلی رسیدیم که دم دروازه دولاب واقع است و محل تماشا و سیاحت تمام زنهای تهران هم همین جاها است زیرا که سبزیکاری دروازه دولاب را جای دیگر ندارد و حیظه‌های سبز و خرم زیاد است دیگر اینکه امروز قدغن است زنها را به خارج از شهر راه نمیدهند مگر خانمهای خیلی محترمه که با کالسکه و نوکر حرکت نمایند.



خلاصه وارد منزل شدیم. اسباب عیش از هر قبیل در این منزل مهیاست. اسباب مشروبات و تار و سنتور و تنبور و آتش و تخته و شطرنج حاضر است و یک آتش جویی هم پخته بودند که بنده آتش به آن جویی نخورده بودم. بحمدالله خیلی خوش گذشت اگر چه امروزها برای بنده جز خیالات و دلشنگی و افسوس چیز دیگری نیست، معهذا بد نگذاشته و ساعتی مشغول بودیم. باری بعد از نهار از آن منزل تماماً بیرون آمده تالپ خندق قدم زده، این محوطه‌ها را به طوری سبزیکارهای مرتب کرده‌اند که از گلکارهای سایر جاها بهتر است و در هر قدمی دسته دسته زن و مرد نشسته مشغول چایی خوردن و صحبت کردن هستند. به قدری زن در اینجا هست که از روی خندق که نگاه میکردیم این صحرا تماماً مشکی شده [چون چادر و چاقچور زن‌ها سیاه بود و همگی با روپند و نقاب بودند] یعنی این زمین با سعادت امروز، هم مشکی و مشکی شده.

باری خیلی گردش کرده و با زن‌ها که مجبوراً طرف جواب و سؤال شده و خنده‌ها کردیم و بعضی از آقایان رفقا و آشنایان را ملاقات کرده و تا موقع مغرب آنجا بوده و بعد رو به منزل حرکت کردیم و درشکه‌چی جناب مشیر دیوان هم درشکه را از عقب می‌آورد، بسکه عرق خورده بوده از خود و از اسبهای درشکه بی‌خبر بود. میان خیابان اسبها درشکه را برداشته از میان جمعیت رفته و درشکه‌چی عوض این که اسبها را نگهدارد، خودش از آن پایین افتاده و پایش صدمه خورده و مردم ریخته و درشکه را گرفتند. پس از معلوم شدن اینکه هیچکس از این درشکه صدمه نخورده، درشکه را آوردند و جناب آقای شجاع‌الدوله و جناب مشیر دیوان و بنده سوار شده آمدیم دم منزل جناب مشیر دیوان پیاده شده، خواستیم شب را در منزل ایشان به سربریم، بنده دیدم جناب آقای مشیر دیوان هم در پریشانی و دلشنگی و خرابی چندان فرقی با ما ندارد، زیرا که بعد از ده سال<sup>۱</sup> ریاضت و زحمت و خدمت در وزارت خارجه کم‌کم حضرت اشرف آقای

۱ - در سابق پشت دیوارها و برج و باروهای دور شهر را شهر بزرگی حفر کرده آب جاری می‌ساختند و آن را خندق یا کندک می‌گفتند که مانع هجوم دشمن به داخل شهر میشد، تا مدافعان بهتر بتوانند از برج و باروی شهر دفاع نمایند.

۲ - بنابراین آقای میرزا بابا منشی معروف به مشیر دیوان در حدود سال ۱۲۱۵ قمری در زمان حکومت مرحوم محمدناصر خان شجاع‌الدوله از فوجان به تهران آمده بوده و در دستگاه

مشیرالدوله که ارباب ایشان بودند به صدارت و فرمانفرمایی ایران رسیدند و جناب مشیر دیوان هم به آرزوی خودشان رسیده وضع مخارج و منزل را تغییر داده و دستگامی مطابق شأن و اسم و کارشان چیده، منشی و محرر میرآخور و پیشخدمت و آبدارخانه و قهوه‌خانه مشخص کردند و نهار و شامی متحمل شدند و مشغول خدمت به دولت و ملت بوده و هر کسی هم که برای پیشرفت کاری از روی رضا و رغبت تعارضی از کسی گرفته بود، حکماً به صاحبش پس میدادند و آنچه دوستان و رفقا به جناب مشیر دیوان می‌گفتند که چرا از این دخلهای صحیح چشم می‌پوشید، جواب میدادند که نام لیک بهتر از پول است و بعد از تحصیل نام لیک پس از یکسال دیگر همه قسم دخلهای کلی می‌توان کرد. و در واقع راست هم می‌گفتند. ولی غافل از گردش روزگار و بازبهای لیل و نهار بودند. و جناب مشیر دیوان به علاوه فوضهای سابق، یک مبلغ کلی هم در این قلیل مدت مفروض شدند و حالا منزل چهل تومان کرایه و بیست نفر نوکر و مبالغی فرض مانده‌اند بیکار و پریشب یکی از تجار ترک که چهار صد تومان از جناب مشیر دیوان طلبکار بوده‌اند، یک ساعت از شب رفته، قریب ده پانزده نفر ترک با ششلول و قداره وارد اتاق بیرونی شده‌اند، در حالتی جناب مشیر دیوان، با دو سه نفر مهمان در بیرونی تشسته بودند، باری گفتگوی کرده‌اند و بی‌احترامی و بی‌اعتدالی به جناب مشیر دیوان کرده و گذشته‌اند.

خلاصه، با این اوضاع پستندیده ندانستم که ما هم در منزل ایشان بمائیم و اسباب زحمتش بشویم. از آنجا حرکت کرده و آمدیدم به منزل، در صورتیکه جمعی از طلبکارها انتظار ورود ما را [هم] داشتند. مختصر اینکه به هر جان‌کندن بود، جواب یکی یکی آنها را داده [و دست به سرشان کرده] و به اتاق آمده و با هزار گونه درد و غم شب را گذرانیدیم.

یوم پنجشنبه [از بی‌پولی و بی‌چیزی از خانه خارج نشدیم].

یوم جمعه ۲۱ صفر [۱۳۲۵ برابر ۱۵ فروردین ۱۲۸۶] - صبح زود حرکت کرده، چون امروز از تمام زن و مرد این شهر به زیارت حرم عبدالعظیم (ع) رفته و میروند. آنچه دکان است همه را بسته و تمام کالسکه و درشکه شهر تهران امروز در راه حضرت عبدالعظیم در کار است و این

زیارت روز جمعه حضرت عبدالعظیم هم سیاحت دارد و قلم از تحریرش عاجز است. خلاصه، به اعتقاد بنده امروز در این شهر از جناب آقای شجاع الدوله و این بنده افسرده و دلنگ تر کسی نیست، زیرا که از شاه تا گدا و از اشخاص متمول و بی چیز، به هر کس که ملاحظه می‌کنم، یک راهی دارند و به خیالی قدم می‌زنند و تکلیفشان معلوم است، حتی همین چند نفر قوجانی که در اطراف جناب آقای شجاع الدوله بوده، غریب و بی‌کس و بی‌چیز و پریشان می‌باشند، معذرا از ما دو نفر آسوده‌تر هستند. امیدوارم که خداوند عالم گشایشی در کارهای ایشان عنایت فرماید. اگر چه از بخت و طالع بنده اینطور برمی‌آید که در روز گشایش جناب آقای شجاع الدوله هم، بنده را فراموش کرده و باز همان کسانی که ماها را به این روز رسانیده‌اند، صاحب همه چیز بشوند، و بهمین شکل هم راضی هستیم که به سلامتی و اقبال رو به خراسان و مقر حکومتشان بروند و بنده هم به سر خانه و زندگی خود بروم. البته هر کس هم که به جناب آقای شجاع الدوله خلاقی کرده‌اند، باز در حکومت عفو و اغماض کرده، همه طور همراهی و محبت فرمایند.

خلاصه هر چه با جناب آقای شجاع الدوله خیال کردیم که به حضرت عبدالعظیم برویم دیدیم اسبابش فراهم نمیشود و پول و مخارج راه نیست. با کمال افسردگی از منزل آمدیم به دم در، دیدم یک نفر فراض تلگرافخانه پاکتی داد و گفت این تلگراف انعام خوبی دارد و از قوجان برات پولی است که باید به جناب آقای شجاع الدوله برسد.

شکر خدا را کرده و مراجعت نموده و به جناب آقای شجاع الدوله عرض کردم که خداوند عالم ارحم الراحمین است و در فکر پریشانچالان و از پا افتادگان می‌باشد. فرمودند چه خبر است؟

عرض کردم برات پول رسیده و تلگراف را باز کرده و دادم ملاحظه کردند. معلوم شد مبلغ پانصد تومان از قوجان به حواله صراف اسکویی است که به وعده یازده روزه بدهد.

۱ - منظور آقایان مدیر دیوان و وزیر دیوان قوجانی بودند که در دستگاه پدران شجاع الدوله تربیت شدند و به مقام رسیدند، بعد اسباب بدبختی این فلک‌زده را فراهم کردند.

باری فرمودند: بردن برات برای نوشتن قبولی و جواب تلگراف، زحمتش با شماست و انشاءالله باید از این پول پنجاه تومان برای منزل شما به مشهد حواله شود.

در عین گرمی و موقع ظهر برات را گرفته و به زحمتی بسیار و مشقتی بی‌شمار به کاروانسرا و بهمان دکان رفته و برات را داده و قبولی نوشته و از آنجا برای جواب تلگراف به تلگرافخانه رفته و از آنجا آمده، در میدان توپخانه قوت از دست و پا رفته، لابداً با خود خیال کردم که برای رفع خستگی بروم به منزل آقای ضیاء خاقان و فی الجمله استراحت کرده و برگردم. این بود که افتان و خیزان و با زحمت فراوان و مات و حیران و خیالات بسیار آهسته آهسته خودم را به آنجا رسانیده و بی اختیار افتادم. خانم [طلعت السلطنه] تشریف آورده و مضطرب شده و احوال پرسی کردند. عرض کردم هیچ ناخوشی ندارم غیر از نکشیدن تریاک و خستگی و فعلگی بلاعوض و استدها دارم به قدر نیم ساعت یا من تکلم نکنید که فی الجمله راحت شوم. بعداً آنچه می خواهد دل تنگت بگو [بیچاره لطفعلی خان از گرسنگی و فقر و پریشانی‌های به این روز افتاده است].

خلاصه با همان حال بد ملتفت شدم، دیدم این زن بی اختیار گریه میکند و می گویند: خداوند جزای شجاع الدوله را بدهد که این شخص را از مادر و خواهر<sup>۱</sup> جدا کرده و به این حال انداخته. دیدم حالت خانم مانع خوابیدن است، مجبوراً حرکت کرده، گفتم طوری نشده است که شما پریشان می شوید و من از بد حالی و پریشانی‌ها متصل دیده و عادت کرده‌ام و حالا هم نقلی نیست. باری چراغ تریاکی حاضر کردند، قدری کشیده و چند گیلاس عرق خورده و نهار صحیح و خوبی حاضر بود، صرف نموده و خوابیدم. دو ساعت به غروب مانده حرکت کرده، اگر چه رفع آن خستگی و بدحالی شده است، ولی تمام بدنم درد می‌کند. به هر حال خواستم به منزل آقای شجاع الدوله بروم، خانم خیلی اصرار کردند، اولاً با این حال نروید و همین جا راحت کنید و اگر هم می‌روید، چون فردا صبح [پسرم] بنان دیوان یکماهه به شکار می‌رود، امشب را اینجا هستند، شما هم باید باشید. گفتم بسیار خوب و از آنجا آمدم خدمت جناب آقای شجاع الدوله، دیدم

چیزی در بساط نیست و برای شام شب هم معطل هستند.

فرمودند: سی تومان حواله میکنم از قوچان به منزلتان بدهند، به شرطی که ده تومان الساعه برای خرج از هر جا می‌توانید قرض کنید تا موعد این برات برسد، میدهم. عرض کردم: اولاً اعتیاری برای بنده باقی نمانده، زیرا که هر چه از مردم گرفته‌ایم، پس نداده‌ایم و بعد هر گاه این ده تومان مثل پولهای سابق نمیشود و خواهید داد، البته از هر جا باشد قرض می‌کنم.

فرمودند آسوده باشید تمام قرضهای شما را خواهم داد. خلاصه یک فقره تلگراف سی تومان حواله به قوچان کردند [که برای زن و بچه‌هایم به مشهد بفرستند] و به بنده دادند حرکت کردم و آمدم به منزل خانم [طلعت السلطنه]. پرسیدم چقدر پول در بساط دارید؟ گفتند: شش هفت تومان موجود است، و خانم رفت و هفت تومان آورد. دو تومان به خودشان داده و پنج تومان هم جوف پاکت گذاشته خدمت جناب آقای شجاع‌الدوله فرستادم. تلگراف سی تومان را هم به تلگرافخانه فرستادم تا مخابره کنند.

کم‌کم شب شده و چنان باران تند و رعد و برفی می‌آید که در واقع صدای آسمان این عمارت را می‌لرزاند. خلاصه دو ساعت و نیم از شب گذشته در خدمت آقای بنان دیوان نشسته‌ایم. و خانم هم در گوشه اتاق به دست خودشان کباب می‌پزند و جناب آقای شجاع‌الدوله با خودشان خیال کرده‌اند که امشب شاید لطفعلی خان در آنجا عیش و راحت داشته باشد، خوبست که به یک پولیشکی به هم بزنم. مشهدی حسین قاپوچی<sup>۱</sup> پاکتی از ایشان برای بنده آورد. دیدم نوشته‌اند که الساعه تلگرافی از خراسان به اسم شما رسیده، چون دیدم فرستادن آن تلگراف اسباب افسردگی و پریشانی شما خواهم شد فرستادم، ولی این مختصر را می‌نویسم که خیلی زود بیایید و از تفصیل این تلگراف مطلع شوید. و بعد هم در حاشیه کاغذ نوشته بودند که تا بوده دنیا همین طورها بوده، خداوند به شما سلامتی بدهد. پس از ملاحظه کردن این کاغذ مرحمت‌آمیز، خیلی حالتی به هم خورد و اسباب خیال شد، ولی تا یک درجه هم حالت جناب

آقای شجاع‌الدوله در دست بنده بود. دانستم که مطلبی نیست و اگر هم تلگرافی برسد، چرا در سه ساعتی شب بیاورند.

خلاصه، جواب نوشتم: اگر همچو خیالی فرموده‌اید که برای بنده اسباب عیش و عشرت فراهم است، که نیست، زیرا که خود حضرت‌تعالی از هر طرفی در عیش را به روی بنده بسته و قفل کرده‌اید و کلیدش را هم گم کرده‌اید. و بعد هم اگر خدای نخواستہ کسی در خراسان مرحوم شده است که دیگر بر نمی‌گردد و آمدن بنده هیچ فرقی نمی‌کند، و اگر هم امشب به سر الثقات آمده و مایل به صحبت بنده شده‌اید، با وجودی که شتیده‌اید، امشبها در سه ساعتی نباید کسی در تهران حرکت کند و به شدت بازان هم می‌آید و بنده هم نهایت کسالت دارم و در اینجا هم آنچه می‌خواهم حاضر است و آنچه بخواهم بلا ملاحظه می‌گویم و می‌شنوم و هر گاه هزار نفر بمیرد و زنده شود بنده از جای خودم حرکت نخواهم کرد. زیرا که اگر بر حسب مرقومه حضرت‌تعالی رفتار و حرکت کنم، عقلائی که این تفصیل را از روزنامه‌ناقابل بنده مسبوق می‌شوند، خود بنده را هم مثل روزنامه فرض می‌کنند و از روی عقل و انصاف هم صحیح نیست که سه ساعت از شب گذشته که یاده و یار مهیا است و فعلاً مختار و صاحب رأی هستم. زحمتی بر خود فرار داده و این راه مفت را طی کنم. حضرت‌تعالی هم خوش باشید و هر خیر خوب و بدی هم تلگرافاً برای بنده رسیده، این زمان بگذار تا وقت دیگر.

باری این روزنامه را الساعه که چهار ساعت از شب می‌گذرد می‌نویسم. یک خانمی هم در این منزل هست که نمی‌توان اسم برد و شرح حال او را نوشت. و خانم طلعت‌السلطنه را هم که خداوند عالم بی‌جهت و سبب نسبت به بنده مهربان فرموده، حاضر و کمال محبت را به بنده دارند. چند سیخ کباب حاضر کرده و شام هم حاضر خواهد شد و حمد خدای را خوش هستیم. در ساعت هفت از شب گذشته هر کس در جای خود کم‌کم خوابیده، بنده هم در گوشه غربت خوابیدم.

## نزاع آردال‌های نایب‌السلطنه با شجاع‌الدوله و گرو گذاشتن تفنگ و جام نقره

شنبه ۲۲ صفر<sup>۱</sup> | ۱۳۲۵ برابر ۱۶ فروردین ۱۲۸۶ | امروز یک ساعت از روز گذشته، پیدار شده و حمد و ثنای خداوند را به عمل آورده، و چایی خورده و آقای بنان دیوان خیال حرکت سفر | شکار | را داشتند و این مادر | خانم طلعت‌السلطنه | به طوری مواظب این پسر بود که نمی‌توان شرح آن را نوشت. با اینکه یکماهه در کمال خوشی با اقوام خودش به شکار می‌رود، معیناً تقریباً بیست تومان فرستاده که آذوقه از قبیل کنیاک و آجیل<sup>۲</sup> و نقل و چیزهای لازمه حاضر | نموده | و بنان دیوان خداحافظی کرده و رفتند.

بنده هم پس از یک ساعت از آنجا به منزل جناب آقای شجاع‌الدوله آمدم، دیدم ایشان حرکت کرده‌اند و بنده وارد آبدارخانه بی آب و آتش شدم، دیدم کریم خان سرهنگ که مدتی است از طرف حضرت اقدس والا نایب‌السلطنه برای مطالبه سیصد تومان ضیاء خاقان | شوهر خانم طلعت‌السلطنه | به جناب آقای شجاع‌الدوله | به او | مأموریت داده | که آمده و | با دو نفر آردال در آبدارخانه نشسته‌اند. بنده هم رفته با ایشان احوال‌پرسی نموده و مشغول صحبت بودیم، دیدم صدای قیل و قال بلند شد. معلوم کردم که پسر کریم خان سرهنگ آمده دم در و با یک نفر از نوکران جناب آقای شجاع‌الدوله گفتگویی و زد و خوردی کرده‌اند. در این بین آدمهای جناب آقای شجاع‌الدوله با پسر کریم خان سرهنگ وارد شدند و قال و قیل از حد گذشت. با خود گفتم یا بشنو حدیث گریه و خرد<sup>۳</sup>.

کریم خان هم پرسش را با این حال دیده، با آردال‌های خودش چوبها را بلند کرده و | با فوجانیها | ریختند به یکدیگر و نوکرهای جناب شجاع‌الدوله هم به عادت قدیم بر حسب امر

۱ - در متن اشتها ۲۲ شهر ربیع‌الاول نوشته شده است.

۲ - در متن: عاجیل.

۳ - اشاره به شعر عید زاکانی که می‌گوید:

اگر داری نسو عقل و دانش و هوش    یا بشو حدیث گریه و موش

مبارک ارباب [ خود ] دست به چوب کرده و دعوا سرگرفت و از خیابان و بازار هم جمعیتی ریختند و سربازهای قراولخانه [ ی شاهی ] به کمک کریم خان، با رئیس قراولخانه وارد شدند. چه عرض کنم که بی جهت و سببی یک محشری بر پا کردند و افتضاح غریبی شد که تقریباً یک ساعت تمام این جمعیت به هم ریخته و نمی دانستند چه خبر است و با که طرف هستند. باری، بنده که از اتاق آیدارخانه به هیچوجه بیرون نشده و سیاحت ناهمی و خیریت می کردم. به هر حال کم کم گاهی جنگ و گاهی آشتی [ سرانجام ] به صلح انجامید و مردم تماشایی رفته. [ ما هم ] کریم خان سرهنگ را با همراهانش چایی داده و سیصد تومان [ طلب آنها ] را هم دوست تومان قبض جناب حاجب امین الضرب را داده و یکصد تومان هم حواله تاجر اسکویی کرده و پانزده تومان هم خدمتانه [ ی آردال ها ] دادند و راه انداختند و رفتند. هر گاه این کار را دیروز یا پریروز می کردند، ابدأ این دعوا و رسوایی فراهم نمی شد. خلاصه جناب آقای شجاع الدوله از بنده گله می کردند که شما چرا از میان اتاق بیرون نشدید؟ گفتم: به واسطه اینکه میل به کتک خوردن نداشتم و با کسی هم طرف نبودم و در عالم با احدی هم جنگ ندارم.

باری، ایشان قدری از بنده رنجش به هم رسانیدند که چرا اقلأ دو سه چویی در میان دعوا به بنده زده اند. [ آنگاه با اوقات تلخی ] تشریف بردند به منزل جناب آقای سید علی قمی، چون در آخرین دعوا خود آقای ضیاء خاقان [ طلبکار ] هم آمده بودند، بنده هم با ایشان به منزل آنها آمده، دیدم خانم تشریف ندارند. قریب یک ساعت کنار حوض نشسته و میگار کشیدیم و در این بین کم کم آفتاب غروب شده و ماه جمال [ خانم طلعت السلطنه ] طالع گردید [ و وارد شد ]. پس از ورود و رفع خستگی و احوال پرسی جویا شدم کجا تشریف داشتید؟ گفتند: منزل سرورالدوله [ در ] اندرون حضرت اقدس والا نایب السلطنه بودم که کریم خان با پرسش و دو سه نفر آردال به در اندرون آمده شاکمی و منتظلم بودند که قوچانی ها به حکم شجاع الدوله ما را کتک زدند و خود آقا [ نایب السلطنه ] در شهر تشریف نداشتند. [ به همین سبب ] از اندرون به کامرانیه تلفون کردند و جواب رسید که چند نفر قوچانی را بیاورند که تحقیق نمایند.



باری، حاجی مقوم هم در این بین به سراغ بنده و منزل خانم آمده و به خیال خودمان نشسته بودیم که کریم خان با بیست نفر آردال به در منزل آمده گفت که آقای ضیاء خاقان باید با ما بیایند و آن قوجانی‌ها را می‌شناسند که مرتکب این عمل بوده‌اند، [به ما] بنمایاند تا به حضور آقا [کامران میرزا نایب‌السلطنه] ببریم.

بنده و حاجی مقوم به هر زبانی بود اینها را آسوده و ساکت کرده و گفتیم که فعلاً ساعتی از شب می‌گذرد، و با این جمعیت به منزل شجاع‌الدوله صلاح نیست برویم و یک مقصد دیگر خواهد شد [و ممکن است یک عده در این میان کشته شوند] بهتر این است که امشب بروید و فردا اگر مجدداً حکم بشود، یک نفر یا دو نفر برای احضار جناب آقای شجاع‌الدوله کافی است. و یک پول چایی هم به همراهان آردال باشی دادیم و رفتند...

## بی‌اعتباری رفتار و کردار عبدالرضا خان شجاع‌الدوله

یکشنبه ۲۳ صفر<sup>۱</sup> (۱۳۲۵ برابر با ۱۷ فروردین ۱۲۸۶) - از منزل خالم بیرون شده و به منزل جناب آقای شجاع‌الدوله آمده، دیدم اوقانشان تلخ است و با بنده به هیچوجه حرف نمی‌زنند. معهذاً بنده تحمل کرده و با کمال رنجش ایشان از در آتش درآمد و در خدمتشان نشسته و کم‌کم صحبت به میان آمده، عرض کردم که از این پانصد تومانی که تلگرافش را بنده آوردم و بردم که قبولی آن را نوشته و آوردم و چهار ماه است معطل و پریشانیم. استدعا دارم قرضی که برای خودتان کرده‌ام مرحمت بفرمایید که تفنگ و جام نقره [را] که گرو گذاشته شده و قرع [آن] زیاد بر اصل شده، گرفته و بیاورم.

۱ - البته تمام منظور این آردالهای گرسنه هم همین بوده است که هر چه بیشتر شور بدهند، لفت و لیس بیشتری از این و آن نصیبشان می‌شود و سیلی چرب می‌کنند. کار اینها همه روزه در تهران از این قبیل قالتقبازی‌ها بود و از این راه امرار معاش می‌کردند، وگرنه قاجارها به اینها پول درستی نمی‌دادند.

۲ - در متن اشتهاً فقط نوشته شده است: ۲۳ ربیع‌الاولی.

فرمودند: این قرض که کرده‌اید، فرع نباید بگیرید.

گفتم: سی تومان فرع دارد و هفتاد تومان هم اصل [گرو آن دو] است و بنده قوه ندارم که بدهم والا مضایقه نمی‌کردم اوقاتشان تلخ شده و فرمودند: من پول ندارم و تفنگ و جام را هم نمی‌خواهم.

گفتم: تفنگ و جام نفرة شما را شصت تومان قیمت کرده‌اند و پنجاه تومان می‌خرند و بنده یک ساعت طلا و یک انگشتر فیروزه از مال کسی دیگر [خانم طلعت‌السلطنه] با تفنگ و جام گرو گذاشته و شصت تومان گرفته‌ام و ده تومان دیگر هم از خودم داده‌ام و حالا صد تومان شده و صاحب انگشتر و ساعت مطالبه اسپایش را می‌کند و صراف مطالبه پولش را دارد و بنده هم تقصیری نکرده‌ام که پول قرض کرده و آورده‌ام.

جواب دادند که نه من پول دارم و نه تفنگ و جام می‌خواهم.

این بود که بنده حرکت کرده به پیش آن صراف رفته و تفنگ را به پنجاه تومان و جام را هم به ده تومان به تصدیق یراق فروش فروخته و به طرف دادم و برای سی چهل تومان باقی هم انگشتر و ساعت را نگاه داشته که انشاءالله به تفصیل انگشتر و ساعت را عرضه خواهم کرد.

خلاصه، قریب سه سال، بلکه سی سال گذشته، یعنی هر ماهی، سالی بوده است که به بدترین

[نحو] روزگار گذارنیده [ایم].

باری، ایراد به جناب آقای شجاع‌الدوله وارد نیست، بلکه به بنده وارد است و بد کردم و به جزای خود هم رسیدم. به هر حال سی تومانی که تلگرافاً حواله کرده بودند [که از قوچان] به منزل [در مشهد] بدهند، امروز معلوم شد که محرمانه تلگراف کرده‌اند که آن سی تومان را ندهند. امروز جناب آقای شجاع‌الدوله در غیاب بنده [آن تار را] به آقای جلال دیوان [که به تازگی از قوچان آمده] بخشیده‌اند، در صورتیکه آقای جلال دیوان کمال دوستی با بنده دارند و هیچ چیز از بنده مضایقه ندارند و اگر آن تار از جواهر هم باشد و بنده طالب باشم بی مضایقه

۱- و این نهایت نامردی عبدالرضاخان را می‌رساند و شخصیت وی را آشکار می‌سازد که صلاحیت اخلاقی را به عنوان یک ابلخانی کرد نداشته است، زیرا چیزی که انسان بخشد، نباید باز پس بگیرد.

هستند، ولی مقصودم از حالت جناب آقای شجاع‌الدوله است.  
امروز و امشب را با کمال افسردگی گذرانیده و مخصوصاً شب از پریشانی و کسالت روحانی تا طلوع آفتاب خوابم نبرد و خیلی بد گذشت.

## ورود هژبر دیوان و مدیر دیوان قوچانی به تهران و حکایت آقا علی

یوم چهارشنبه ۲۴ ربیع‌الاولی<sup>۱</sup> [۱۳۲۵ برابر اردیبهشت ۱۲۸۶]: جنابان مدیر دیوان و هژبر دیوان و جلال دیوان قوچانی که دو سه سال قبل با جمعی به تلگرافخانه قوچان رفته [و بنا تحریک مردم و بست‌نشستن بر ضد عبدالرضا خان [معزولی همین شجاع‌الدوله را فراهم نمودند] به این امید که بلکه خودشان به حکومت قوچان برسند] پسر جناب آصف‌الدوله [والی خراسان] را که آقای امیرحسین خان [شوکت‌السلطنه کنونی] باشد، از مشهد به حکومت برده [و اسباب اسارت و فروش دختران کرد قوچانی به ترکمنها را که شرح آن گذشت در نبودن شجاع‌الدوله در محل فراهم کردند].

مختصر اینکه جناب آقای شجاع‌الدوله پس از معزولی جناب آصف‌الدوله از حکومت قوچان [به خاطر موضوع اسارت دختران قوچانی] همچو خیال می‌کردند که دولت و ملت ایشان را به حکومت قوچان خواهند فرستاد و بودن این سه نفر را در قوچان اسباب خرابی کار خودشان دیده، تلگرافی از حضرت اجل آقای مشیرالدوله [صدر اعظم وقت] و از حضرت رکن‌الدوله [والی خراسان] صادر کردند که این سه نفر از قوچان به مشهد آمده و منتظر ورود ایالت جدید که رکن‌الدوله است [باشند]. آنها هم از قوچان حرکت کرده و از راه عشق‌آباد [روسیه

۱ - البته صحیح این تاریخ باید دوشنبه ۲۴ صفر باشد اما با ایام هفته فرق می‌کند. اشتباهاً از روز شنبه ۲۲ صفر، ۲۶ شهر ربیع‌الاولی نوشته شده است و ناچاریم طبق تاریخ‌هایی که ذکر کرده آنرا بیاوریم. زیرا نمی‌دانیم در جاهای دیگر هم دچار اشتباه شده است یا غیر و ناجایی که مقدور باشد، اشتباهات را کشف کرده و برطرف می‌نمایم.

و از طریق دریای مازندران [سیاحت‌کنان چند روز قبل وارد تهران شدند. الحق در قوچان این حضرات اشخاص کارآمد و معقولی هستند و در ولایت همه قسم کار به توسط اینها پیشرفت می‌کند.

خلاصه، وضع حال جناب آقای شجاع‌الدوله بر این است که هر کس از هر جا تازه وارد شود [چه دوست و چه دشمن، او را] به همه کس [از نزدیکان و اطرافیان خود] ترجیح می‌دهند و تا زمانی که کهنه نشده، مطیع ایشان میشود و نهایت یک ماه بعد باز منتظر [تازه وارد] دیگر است. باری، امروز در خدمت آقای جناب شجاع‌الدوله هستند و نهایت عزت و احترام را علی‌العجاله دارند. مکرر عرض شده است که مطالبی که نوشته می‌شود، شکایت نبوده و حکایت است. مقصود اینکه خوب و بد و خیانت و زشت و زیبا برای این جوان [هورهوری مزاج] فرقی ندارد. و این مطالب را بلا خلاف و از روی امتحان و تجربه عرض می‌کنم. و حال هم شاهد بر عرایضم اقلاً صد فقره مطلب دارم. لیکن اظهار آن حمل بر غرض و نامحرمی می‌شود. ولی یکی از آنها این است که می‌نویسم:

علی بنا بلکه خشت‌مال که در قوچان فعلگی می‌کرد، و چندی هم پیش آقا غلامرضا خان [از نوکران شجاع‌الدوله] نوکری داشته [اخیراً] به تهران آمده بود. جناب آقای شجاع‌الدوله مشارالیه را پیش خودشان آورده و پیشخدمت مخصوص خودشان قرار داده و حکم کردند او را «آقا علی خان» بگویند. بعد از چندی یک بچه تهرانی را به مسجد برده و بنای پسره را گذاشته<sup>۱</sup> و کتک زیادی [هم] به آن طفل زده بود که تمام بوریای مسجد غرق خون بالا و پایین پسره شده بود. که تفصیل آن را در جلد اول روزنامه عرض کرده‌ام. با وجود اینها از طرف جناب آقای شجاع‌الدوله به هیچوجه تنبیه و سیاستی و تغییری [نسبت به آقا علی خان] نشده است مگر اینکه یک دو روز با مشارالیه [تهر کرده و] حرف نمیزد. و بعد از سه روز، باز آقای علی خان مقرب

۱ - بیچاره جایی امن‌تر از مسجد پیدا نکرده است، به هر حال آن بچه تهرانی هم بعداً مرد میدان شده است.

الخاقان بوده<sup>۱</sup> و مجبوراً سایرین از او تعلق می‌کردند که در ساعت هفت و هشت شب از کسی پیش شجاع‌الدوله بد نگویید [و سخن چینی نکنند].

باری خدمتی هم که می‌کرد این بود که مقدمه‌چینی کرده، به جناب آقای شجاع‌الدوله می‌گفت که در حضرت عبدالعظیم زن فلان‌الدوله سرکار جان<sup>۲</sup> را دیده و عاشق شده و کسی را فرستاده بود نزد من، سرکار جان را از من سراغ می‌کرد [که وقت ملاقات به او بدهم].

باری، پس از چند روز که پیغامات دروغ از دختر موهوم‌الدوله و نبودالسلطنه برای جناب آقای شجاع‌الدوله می‌آورد و مداخله‌ها می‌کرد و کم‌کم از قول آن زن وقت ملاقات می‌خواست و عاقبت بعد از گرفتن ده بیست تومان، آن وقت یک زن ... ای را یکدست رخت فاخر پوشانیده و بعضی نطق‌ها یاد میداد و با دو نفر کلفت عاریه وارد می‌کرد. نتیجه‌ای که برای بیچاره شجاع‌الدوله باقی بود، رسوایی و افتضاح در انظار و مخارج بی‌جهت و کسالت بیخوابی بوده و یادگاری که از آن زن محترمه [!] باقی بود، مرض سوزاک است. خلاصه آقای علی خان بواسطه همین خدمات کم‌کم طرف میل و مقرب درگاه شده و سرداری‌های پراقدار که برای منصب میرپنجی است، می‌پوشید و هر دروغی که به قالب میزد و جناب آقای شجاع‌الدوله قبض این پول را نه به بنده و نه به چهار نفر [نوکر] دیگر اعتبار نکردند که برویم و بیاوریم. لهذا قبض را به علی خان دادند که برود و محرمانه این پول را بیاورد. مشارالیه هم رفته در خانه یکی از زنهای ... تقریباً یک بطری عرق خورده و از آنجا هم رفته از پستخانه یکصد تومان امپریال گرفته و چهار پنج امپریال فوری خرج کرده و به قرضش داده و یک تذکره [بلیط] قزوین هم گرفته و رو به دروازه قزوین رفته، چون گاری قزوین نیمه شب

۱ - دقیقاً اسباب و علل سقوط این سلسله فراهم شده بوده است. همان اوضاعی که در پایان حکومت شاه سلطان حسین صفوی در اصفهان و یاد در روزهای آخر حکومت محمدرضا شاه پهلوی فراهم گردیده بود و موجب سقوط آن دو سلسله شد.

۲ - منظور از سرکار جان، شخص شجاع‌الدوله است که فوجانها به او سرکار شجاع‌الدوله یا سرکار جان می‌گفتند.

میرفته آقا علی خان هم از شدت مستی در همان کاروانسرا در گوشه‌ای خوابیده و دو سه نفر به سراغش فرستادند. اتفاقاً غلامحسین خان قوچانی یکر است به همان کاروانسرا رفته و ایشان را گرفته و خیال داشتند چند چوبی هم به او بزنند. بنده مانع شدم. مقصود این است که گویا هیچ فرقی ندارد، و علی خان از برای دزدی تا پنج شش روز مورد بی‌تفاتی خواهد بود و بعد باز همان علی خان سابق است و خواهد بود و با سایرین به هیچوجه فرقی ندارد، بلکه به ملاحظه همین خلافتش یکدرجه باعث افتخار و اعتبارش خواهد شد، و در جایی هم که خدمت و خیانت فرقی نداشت، گار خراب است. بیاری در خدمت جناب آقای شجاع‌الدوله پس از صرف شام خوابیدیم.

یوم پنجشنبه ۲۵ شهر ربیع‌الاولی [۱۳۲۵] امروز ...<sup>۱</sup>

## موقعیت شجاع‌الدوله در تبعید و اوضاع تهران

در اوراق دیگری از گزارش لطفعلی خان درگزی مربوط به اواخر ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ چنین آمده است:

« از قراری که گفتند، امروز روز سه‌شنبه ۲۸ شهر ربیع‌الثانی می‌باشد.»

و سپس خودش می‌افزاید که چون حال و حواس درستی ندارم، چشم از عیوب گذشته‌هایم پپوشند. و به همین جهت است که خیلی هم نمی‌شود روی تاریخ‌گذاری دقیق بر این نوشته‌ها تکیه کرد در وقایع همین روز می‌نویسد:

« تقریباً سه ساعت به غروب مانده از منزل با جنابان هژیر دیوان و مدیر دیوان و جلال دیوان و آقا محمد خان حرکت کرده و بیرون شده به واگون نشسته و در خیابان لاله‌زار آخر واگون پیاده شده و به منزل آقای شجاع‌الدوله آمدیم، تشریف نداشتند و هر چه برای چایی

۱ - بقیه گزارش لطفعلی خان در اینجا افتاده و گم شده است.

و قلیان داد و فریاد کردند، کسی جواب نداد و گفتند از چهل نفر که از قوچان یا این شخص بیرون شده بودند، یکی یکی همه [از بی پولی گذاشتند و] رفتند. حتی کربلایی نقی میرآخور و غلامحسین شیروانی که از طفولیت خدمتگزار بوده و خویشی هم با ایشان داشتند، آنها هم دو روز است که لایب و ناچار از دست طلبکار و از رفتار و کردار جناب آقای شجاع الدوله به ستوه آمده و رفتند و دو سه نفری باقی مانده‌اند و آنها هم با خود ایشان به بازار رفته‌اند.

باری، توکر مدیر دیوان رفته از قهوه‌خانه‌ای که دم در منزل واقع است چایی آورده و قدری هم نان روسی خوب خریده بودیم یا چایی صرف شده از آنجا برخاسته به منزل مشیر دیوان [قوچانی] رفته و ایشان را هم ملاقات کرده ... خداحافظی کرده و به منزل آقای ضیاء خاقان آمدم. دیدم غیر از «ط» کسی نیست. [منظور خانم طلعت السلطنه است]

یوم چهارشنبه ۲۹ ربیع‌الثانی [۱۳۲۵] - امروز را هم آقای لطفعلی خان در کنار طلعت‌السلطنه دور از چشم اغیار به خوبی و خوشی و صرف کنیاک گذرانده است. اما در پایان کار کلفت خانم از بی‌احتیاطی شیشه کنیاک را شکسته و خانم برای تنبیه او چوب را برداشته و دنبال کلفت کرده، لطفعلی خان میانجیگری می‌کند، در نتیجه شیشه عینک لطفعلی خان چنانکه خود گوید: «به صورت خانم خورد و فی الجمله خراشید و آن دختر را خلاص کردم ولی به طوری اسباب خجالت بنده گردید که اندازه ندارد، زیرا که چرا باید به توسط بنده به همچو صورتی که واقعاً لطیف‌تر از برگ گل است صدمه بخورد...»<sup>۱</sup> لطفعلی در وقایع

۱ - در اینجا لطفعلی به موضوع جالبی اشاره نموده که در بزم آمد آن را وارد تاریخ تنمایم چه ممکن است که این رویداد در کتب تاریخی دوره قاجار نباشد. و می‌گوید در منزل خانم طلعت‌السلطنه بودیم که سید جلیل‌القدری وارد شد و گفتگوهای جالبی می‌نمود. از جمله: «از عزت و دلت دنیا سجت به میان آمده منجمله فرمودند در بیست و پنج سال قبل شاه شهید ناصرالدین شاه طاب‌الله نراه در بین راه [سفر] به ففرا پول می‌داده‌اند یک نفر زن با چادر بسیار کهنه با یک دختر کوچکی عرض کرده است که من دختر کیکاووس میرزا [قاجار] هستم و برای معاش گذران خودم و دخترم به نان خشک قناع بوده و پیدا نمی‌کنم، و شاه شهید ده تومان بدهند.

این روز می‌نویسد که دو ساعت به غروب مانده سه چهار نفر از خانمهای محترمه [ اعیان و اشراف ] به دیدن خانم [ طلعت السلطنه ] آمدند ...

خانم خودشان کباب حضوری می‌پزند و بطری عرق هم در میان لیوان پُریخ حاضر است، بحمدالله خیلی خوش گذشت و شکر خداوند را نموده و اظهار امتنان از محبتهای این خانم محترمه کردم. دم را غنیمت دانسته و خیالات و افسوس را کنار گذاشته و تار را پیش کشیده [ و نواختم ] و ساعتی را به خوشی و به آسودگی گذرانیده و شب گذشت.

**یوم پنجشنبه اول شهر جمادی الاولی: [ ۱۳۲۵ ]** - در وقایع این روز لطفعلی می‌گوید یک خانم بسیار زیبا و محترمه که زیان از توصیف زیبایی و شیرین‌زبانی او عاجز است به دیدن خانم آمد و فرار گذاشتند به حضرت عبدالعظیم بروند. و من با خود گفتم اینکه می‌بینم به بیداریست، یا رب یا به خواب!!

**یوم جمعه دوم جمادی الاولی:** امروز هم لطفعلی در منزل خانم بوده و شب را نیز همانجا گذرانده است.

**یوم شنبه ۳ جمادی الاولی:** امروز هم در این منزل بودم و جایی نرفتم، زیرا قرار است امشب جناب آقای اجلال الملک که رئیس کالسکه‌خانه شاهی است و به آقای بنان [ پسر

عرض می‌کند که از خاکبای مبارک استدعا دارم این دخترم را به یکی از خانم‌ها [ ی دبار ] بپارند که از لقمه نان گدایی آسوده شود. شاه شهید هم مقرر می‌فرمایند که یکتفر آن دختر را به اندرون علیّه عالیّه شکوه السلطنه [ ] می‌برند و پس از دو سال این دختر در حسن و جمال و سلیقه و خدمتگزاری ترفی فوق‌العاده می‌کند، و در این بین مرحوم مظفرالدین شاه در ایام ولیعهدی از تبریز به تهران می‌آید و شکوه السلطنه آن دختر را به ولیعهد برای خدمت می‌دهند و پس از رفتن به تبریز طرف میل [ ولیعهد ] اتفاق افتاد و زن ولیعهد می‌شود و بعد از فوت شاه شهید [ ناصرالدین شاه در سال ۱۳۱۳ قمری ] با شاه مرحوم مظفرالدین شاه [ از تبریز ] به تهران آمده و در حرم سلطنتی قرار گرفته و ملقب به نزهت السلطنه می‌شوند. و خداوند عالم او را هم‌خواه سلطان کرده و صاحب همه نوع عزت می‌نماید که فعلاً صاحب پارک و عمارت عالی و مرسوم و موجب بوده تقریباً دو‌گروز دولت دارد و آن مادر و دختری که به آن پریشانی بودند هر کدام یک دستگاہ علیحده دارند .



خانم ] هم ریاست داده به این منزل به دیدن بنان دیوان می آمدند. علیرغم اصرار و پافشاری خانم که شب را لطفعلی در آنجا بماند و اجلال‌الملک هم مایل بوده است که او را حتماً ببیند، ولی لطفعلی خان به بهانه‌ای در می‌رود و به منزل شجاع‌الدوله می‌رود و می‌بیند که او بیمار و بستری شده و تب می‌کند و جنابان دیوان‌های فوجانی هم بر بالین او هستند لذا او نیز شب را در آنجا می‌ماند و...!

**یوم یکشنبه ۴ جمادی‌الاولی: ۱۳۲۵ برابر خرداد ۱۲۸۶ ]** - روز را در منزل شجاع‌الدوله با حالت سردرد و کسالت گذراندم و یک ساعت به ظهر مانده جنابان هزیر دیوان و مدیر دیوان به احوال‌پرسی جناب آقای شجاع‌الدوله آمدند و شب را به منزل ایشان که در دروازه قزوین است رفتیم و بحمدالله شب به خوشی گذشت.

**یوم دوشنبه ۵ جمادی‌الاولی:** امروز پاکی برای احضار جناب هزیر دیوان و مدیر دیوان از حضرت اجل و اعظم وزیر مالیه رسید و حضرات به آنجا رفتند. بنده هم به واگون نشسته به منزل آقای ضیاء خاقان آمدم. دیدم خانم ط و آ بساط صحیحی چیده و بطری کتیاک با لوازماتش حاضر کرده‌اند و یک خوراک فرنگی حضوراً با بخاری فرنگی طبخ می‌کنند و تنها نشسته‌اند. گفتند خیلی به موقع وارد شدید گفتم خیلی خوش بخت بوده‌ام که در همچو موقعی حضور مبارکه رسیدم الحق همچو موارد خیلی قیمت دارد ...

عصری به میدان توپخانه برای قدم زدن آمدم. سیاحت تشریف فرمایی اصلیحضرت اقدس شاهنشاهی [محمد علی‌شاه قاجار] را کردیم که از دوشان تپه مراجعت میفرمودند، و یکنفر سید عارض بود و این شاه عادل سید را پیش خواسته و ساعتی گوش به عرایض دادند و با کمال مهربانی و ملاحظت جواب دادند.

۱ - در اینجا لطفعلی به موضوعهایی اشاره کرده است که انشاءالله اگر فرصتی پیش آمد و این سفرنامه کامل شد، از همه نکات خوب و بد و زشت و زیبای آن آگاهی خواهید یافت. فعلاً اختصاراً به پاره‌ای نکات اشاره می‌شود.

۲ - منظور خانم طلعت السلطنه زن ضیاء خاقان است.

موقع غروب مراجعت کرده و مجدداً به منزل ضیاء خاقان آمدم ...!

یوم سه‌شنبه ۶ شهر جمادی‌الاولی: یک ساعت به غروب مانده از خانم خداحافظی کرده به منزل جناب شجاع‌الدوله آمدم پس از خدمت رسیدن بدون مقدمه با کمال تغیر مرافعة تفنگی را در نه ماه قبل گرو گذاشته شده چرا اصل و فرع [پول گروی که قبلاً گفته شد] بیشتر از قیمت تفنگ بوده و فروخته پول خودشان را برداشته‌اند، با بنده داشتند و آنچه مطالب سبک و نامربوط که شایسته خودشان بود، گفتند. و بنده هم گوش داده و تحمل کردم. چون دو سال است که [با هم به تهران آمده‌ایم] بنده عادت به همین حرفهای زشت کرده و از ترس آبرو سکوت نموده و حالا هم چندان نقلی ندارد، زیرا که از این لب و دهان کسی جز مزخرف مطلب دیگر نشنیده.

خلاصه، هیچ نگفته و کم‌کم به یک بهانه حرکت کرده و از منزل بیرون شدم. به واگون نشسته و به دروازه قزوین به منزل جناب هزیر دیوان آمدم. بسکه پریشان و دلشنگ بودم، حضرات ملتفت حال شده و جو یا شدند، تفصیل را صحبت کردم. و شب را علی‌الظاهر با رفقا هم‌امی کردم. لیکن غیر از خداوند کسی مسبوق نبود که چه بر بنده گذشته و می‌گذرد.

## پیرمرد قوچانی که یک من روغن خورد و آن کرد سرحدی که آتش میخورد

یوم چهارشنبه ۷: صبح زود جنابان هزیر دیوان و مدیر دیوان کاغذ پست برای قوچان می‌نویسند و بنده هم روزنامه می‌نوشتم و آقای جلال دیوان صحبت غریبی می‌کردند که: دو سال قبل در قوچان یکنفر باغبان پیرمرد هشتاد ساله در بودن شجاع‌الدوله و صد نفر دیگر شرط بستند که یک من روغن زرد خام بخورد. و شجاع‌الدوله هم سفارش کرده بود، که

از یک من<sup>۱</sup> هم قدری علاوه روغن حاضر کنند. یک من و چهارده سیر به سنگ قوچان [بیش از پنج کیلو] روغن آورده بودند در موقع هوای گرم تابستان که می‌گفتند روغن آب شده، و یک طشت را پر کرده بود و آن شخص در مدت نیم ساعت آن روغن را تماماً خورده بود که تقریباً یک من و نیم روغن بوده<sup>۲</sup> بنده [حرف جلال دیوان را] باور نکردم بعد جناب مؤیر دیوان و مدیر دیوان شهادت دادند و گفتند که ما در آن مجلس حاضر بودیم که این اتفاق افتاد. و جناب مدیر دیوان [به موضوع دیگری پرداخته و] گفتند که من در سفر سرحد قوچان در پیش مرحوم محمدناصر خان شجاع‌الدوله [۱۳۲۰ - ۱۳۱۱ قمری] بودم که یک نفر از اهل [سرحد] قوچان ادعا می‌کرد که من آتش می‌خورم. و آتش فراوانی حاضر کردند و یک نفر نوکر آتش‌های تند را با انبر برداشته و پی در پی به دهان آن شخص می‌گذاشتند و آن هم می‌جوید و می‌خورد.

بازی از کسالت و بریشانی چندگیلاس جوهر خورده و قدری مشغول تار و تخته شده و بعد از نهار [ناهار] قدری خوابیده و سه ساعت به غروب مانده بتول<sup>۳</sup> خانم که در تهران معروف است به خواندن، تشریف آوردند و از ورودشان همگی خوشوقت شدیم. یک فنجان جای خورده و کم‌کم مشغول تار و شنیدن آواز بتول خاتم شدیم. الحق آواز بسیار بلند و صافی دارد و خیلی کار کرده و با ساززندهای معروف خوانده و وضع حالیه تهران را خوب بلد است.

بازی یک ساعت به غروب مانده بتول خانم رفتند و وعده داد که امشب اینجا بیاید. ما هم با حضرات [دیوانها] بیرون شده و به واگون نشسته و به خیابان لاله‌زار رسیده و پیاده شده و رسیدیم به در منزل جناب شجاع‌الدوله.

حضرات خواستند بروند احوالی ببینند و به بنده هم هر چه اصرار کردند که همراه ایشان بروم، قبول نکرده و در دکان صرافیه نشستم و آنها رفتند. آقای محمد را جناب

۱ - یک من قوچان که من بوط می‌گفتند عبارت از چهار کیلو بود.

۲ - کسی که نیم کیلو روغن زرد بخورد، اگر نگیرد، حتماً مریض و بستری خواهد شد.

۳ - در متن: بطول

شجاع الدوله فرستاده بودند که بنده هم خدمتشان برسیم، گفتم علی العجاله وقت آمدن خدمتشان را نداشته و حال تحمل استماع فرمایشاتشان را ندارم. هر چه اصرار کرد نرفتم. جنابان هزیر دیوان و مدیر دیوان را هم جناب آصف الدوله احضار کرده بودند، از نزد شجاع الدوله بیرون شده و رفتند. بنده هم با آقای جلال دیوان و محمد خان به واگون نشسته و به منزل [دیوانها] آمدم. بتول خانم هم وارد شد. و حضرات هم از خدمت جناب آقای آصف الدوله مراجعت کرده و آمدند. کم کم اسباب فراهم شده و بتول خانم هم آواز و تصنیفهای قشنگ خوانده، بحمدالله بسیار خوش گذشت و در شش ساعتی شب هر کس در جایی خوابیده و بتول خانم شیرینکاریهای قشنگ نموده و صحبتهای شیرین نموده و خوابیدیم.

یوم پنجشنبه ۸ [جمادی الاولی ۱۳۲۵] یک ساعت از دسته گذشته بیدار شده و چایی خورده و بتول خانم آهسته آهسته میخواند و در این بین برات تلگرافی [پول] از قوچان برای حضرات رسید و تا درجهای خیالشان [از بابت خرجی زندگی] آسوده شد. به مضمون: خدا میرساند ز هر جا که هست.

## انجمن اتحادیه خراسانیهای تهران

یوم جمعه ۹ جمادی الاولی [۱۳۲۵]: لطفعلی در وقایع این روز می نویسد: چون چندی است که مجلس انجمن اتحادیه خراسانیها در تهران منعقد شده [و امور مربوط به مشروطه خواهی را دنبال می کند] و امروز بر حسب دعوتی که کرده بودند باری، صحبتهای خوب به میان آمده و هر کس فراخور حال خود نطق میکرد و کتابچه های مختصری در قانون آن مجلس نوشته بودند، تماماً آن کتابچه را ملاحظه کرده و صححه گذاشته و [اساسنامه آن را] مهر نمودند و قسم یاد کردند که از این ساعت به بعد در هر جا باشیم به همین قانون رفتار کرده و از خیرخواهی بکدیگر خارج نشویم.

بهر حال پاره‌ای نطقها کردند و از آنجا حرکت کرده و به منزل آمده، ناهار خورده و استراحتی نموده و عصری حرکت نموده به بازار و به منزل شجاع‌الدوله آمدیم، تا یک ساعت از شب رفته آنجا بوده و بعد حرکت کرده به دروازه قزوین به منزل [آقایان دیوان‌ها] آمدیم.

یوم شنبه ۱۰ و یکشنبه ۱۱ [جمادی‌الاولی ۱۳۲۵] در منزل بوده و به جایی نرفته، مگر اینکه به حمام رفته و باز مراجعت نمودیم.

یوم دوشنبه ۱۲ - صبح زود برخاسته شکر خدا را به عمل آورده و دو سه نفر خانم وارد شدند. بکثرت از آنها بسیار خوشگل بود و خوب هم میخواندند. اگر چه امروزها از هر گوشه دل بنده هزار جور آواز دردهای بی‌درمان بلند است، معه‌ذا مشغول استماع خواندن و صحبت و بیماری این خانمها که در واقع از عالم و از غمهای عالم بیخبرند، شده و ناهاری صرف نموده، و هر کس در گوشه‌ای به خیال خود استراحت نموده و بنده هم با غم و غصه که انیس و مونس هستند هم آغوش شده، و طرف عصری خانمها تشریف را بردند. ما هم با جنابان هزبر دیوان و مدیر دیوان به بازار آمده و قدری گردش نموده و شب مراجعت به منزل کرده و بحمدالله شب به خوشی گذشت.

یوم سه‌شنبه ۱۳ - ... تفصیل تازه نبود.

یوم چهارشنبه ۱۴ - صبح زود حرکت کرده و حمد خدا را به عمل آورده، هر چه خیال می‌کردم به واسطه درد دلی که دو سه روز است عارض شده، خدمت جناب دکتر زبردست خان بروم. دیدم بهیچوجه طی این همه راه را ندارم. در منزل با حضرات نشسته بودیم که نصرت خانم هم وارد شدند. قدری از صحبت‌های این خانم که تازه شوهر کرده است و تفصیلات نمکین و شیرینی که ادا میکرد، رفع کسالت شده و در منزل بودیم تا شب به میان آمد و هر چه خواستیم خانم را نگاه داریم به واسطه شوهرش نتوانست بماند و تشریف بردند. گفتیم: قربان همچو شوهری که زنش را با مردم تقسیم کرده است. روزها وقف عام است و شبها

هم معلوم نیست که ساعتی به شوهر برسد یا نه<sup>۱</sup>

## نام کسانی که در التزام رکاب شجاع الدوله در تبعید تهران بوده‌اند (۲۵ - ۱۳۲۳ قمری)

بنا بر نوشته لطفعلی خان در مدت سه سال تبعیدی عبدالرضا خان شجاع الدوله در تهران چهل نفر به همراه وی بوده‌اند، لکن به مرور زمان که از سال ۱۳۲۳ قمری تا ۱۳۲۵ به طول انجامید، آنانکه بی وفاتر بودند، تاب سختی‌ها را نیاورده او را ترک کردند. از طرفی هم شجاع الدوله به سبب فقر و پریشانی‌های قادر به تأمین مخارج آنها نبود و برخی از آنان روزها در تهران به دنبال کار و فعلگی و بدبختی می‌رفتند.

کار شجاع الدوله و لطفعلی خان به آنجا رسید که یک روز به امید گرفتن قرض به در خانه سید علی قمی که از روحانیون معروف و برجسته تهران بود که بعدها خواهر شجاع الدوله را به زنی گرفت، رفتند و تا شب آنجا گردن کج ایستادند و کلی فحش و توهین و بد و بیراه از آقا شنیدند، تا توانستند یک تومان از او بگیرند و نان شب خانه را تهیه کنند.

چنین است رسم سرای درشت گهی پشت بر زمین، گهی زمین به پشت به هر حال، آنانکه تا اواخر تبعید با شجاع الدوله ماندند و بدبختی‌های فراوانی را دیدند به قرار زیرند:

- ۱ - لطفعلی خان درگزی فرزند الهیار خان که نویسنده خاطرات است.
- ۲ - علیخان پیشخدمت شجاع الدوله که سابقاً به علی بنا معروف بوده و نوکر میرزا غلامرضا

۱ - اما از آنجا که میدانم این مرد و زنهای این چنینی تهرانی مرد میدان شدند و شما فوجانیهای آن چانی خانه ویران. امروزه اولاد آنها صاحب کاخ و ویلا و مسند و مقام هستند و اولاد شما آواره و در بدر و بی مسکن و بی لانه و کاشانه و در مقابل آنها دست به سینه. حال انصاف بده کدام یک از شما در صحنه تاریخ پیروز شدید، آنکه ... یا آنکه ... ؟

- خان نامی بوده است.
- ۳ - غلامحسین خان پیشخدمت شجاع‌الدوله.
  - ۴ - آقا میرزا (سید) اسدالله.
  - ۵ - میرزا غلامرضا خان قوچانی از منشیان شجاع‌الدوله.
  - ۶ - یاخشی خان از نوکران شجاع‌الدوله.
  - ۷ - حاجیخان مرتیب نایب سابق شیروان.
  - ۸ - آقا علی بگ که همیشه ادعای صوفیگری و درویشی می‌کرد.
  - ۹ - کربلایی اکبر فراش.
  - ۱۰ - کربلایی تقی میر آخور که در نوروز سال ۱۳۲۵ نیز هنوز در نزد شجاع‌الدوله بود.
  - ۱۱ - محمد خان بگ دلخوش.
  - ۱۲ - غلامحسین خان شیروانی که از بستگان و خانه‌زادان دستگاه شجاع‌الدوله بوده است.
  - ۱۳ - سبحان و پردی خان برادر جناب دکتر زبردست خان که از کرمانشاه آمده بودند و همواره با شجاع‌الدوله بودند.
  - ۱۴ - شیخ محمد قوچانی که تا پایان تبعید در سال ۱۳۲۵ همراه شجاع‌الدوله بوده است.
  - ۱۵ - آقا محمد پیشخدمت که شجاع‌الدوله به او یک سرداری خلعت داد.
  - ۱۶ - شکرالله خان که به او هم یک پالتو خلعت داده شد.
  - ۱۷ - میرزا محمدرضا آبدارباشی شجاع‌الدوله.
  - ۱۸ - میرزا محمدحسن خان قوچانی.
  - ۱۹ - کربلایی علی.
  - ۲۰ - کربلایی حسن.
  - ۲۱ - نایب حسن فراش.
  - ۲۲ - مشهدی حسین قاپوچی.

## بررسی شکایت مجدد کردان باشکانلو در مجلس شورای ملی

کردان با شکاللو پس از دوندگی و شکایت و طرح این مسأله در بیشتر مذاکرات مجلس، چون نتیجه‌ای نگرفتند و طرفداران و همپالکی‌های آصف‌الدوله و سالار مفخم در مجلس و دربار و در میان سرداران و گردنکشان کشور، مانع از اجرای حکم عدلیه شده در صدد برآمدند سالار مفخم را از زندان آزاد کنند، باشکانلوه‌ها در این مورد شکایتی به انجمن مرکزی در تهران تسلیم داشتند که انجمن نیز شکایت آنها را جهت رسیدگی به مجلس شورای ملی ارسال داشت.

روز یکشنبه ۲۷ شعبان ۱۳۲۵

عریضه قرائت شد قریب به این مضمون:

به شرف عرض می‌رساند مدت دو سال است دعاگویان کدخدا علی و یوسف صاحبان اسرای قوچان به جهت شصت و دو نفر اسیر و اموال منهبه [در تهران] معطل ماندیم و ثابت نمودیم. چندی در صدد برآمدند و حالا گویا فراموش شده و حالا بعضی در صدد استخلاص سالار مفخم برآمده‌اند که حقوق ما ضایع شود هر گاه چنین باشد مأیوس شده ناچاریم به بلاد خارجه روآوریم چون تشکیل انجمنها برای احقاق حقوق مظلومین است آنها را به حق خدا قسم می‌دهیم که راضی نشوند مشارالیه رها شود و به مجازات نرسد که استرداد حقوق و اسرا نخواهد شد.

آقا میرزا ابوالحسن خان: این عریضه به انجمن نوشته شده نه به مجلس. گفتند فعلاً انجمن جواب می‌خواهد.

آقا میرزا محمود [کتابفروش]: چند روز قبل در این باب مذاکره شد و قرار شد از طرف مجلس به وزرات داخله نوشته شود که تا آخر ماه رمضان اسرا را مسترد نماید حالا از مجلس اقدام شده یا خیر اگر شده که باید آنها صبر نمایند تا موعد آن برسد.

رئیس: هنوز از طرف مجلس اقدام نشده ...

در این روز هم مانند تمام روزهای دیگر حرفها و جر و بحث‌های تکراری نمایندگان که تمام وقت مجلس را گرفت بی‌نتیجه ماند، هر چند که رئیس مجلس در ابتدا اظهار داشت تا امروز



نتیجه نگیریم از مجلس خارج نشویم. اما با اینکه ۷۳ نفر از وکلا [که برخی مثل تقی‌زاده و میرزا محمود و رئیس چند بار تکرار سخن نمودند] به بحث و مذاکره و داد و فریاد پرداختند، نتیجه‌ای حاصل نشد و ما از ذکر این سخنان طولانی و بیهوده و تکراری که حال خوانندگان عزیز را میگیرد و انسان را از خویش منزجر می‌سازد خودداری می‌نماییم و یادآور می‌شویم که در جلسه روز ۱۸ ماه رمضان همین سال آصف‌الدوله در کابینه ناصرالملک به عنوان وزیر داخله به مجلس شورا معرفی شد. حال که باید رسیدگی به حقوق اسرا از طریق وزارت داخله انجام گیرد و وزیر داخله هم که خود فروشنده آن اسرا است وضع دولت و مجلس و برخورد آنها با رعیت ستم‌دیده کاملاً روشن و معلوم است که خود دولت مشروطه است. مجلس مشروطه هم به این انتصاب مبارکیاد می‌گوید!! البته مجلس چاره‌ای غیر از این ندارد، زیرا نه پولی و نه قوه مجریه‌ای در اختیار دارد. قوه در اختیار شاه است و شاه مظهر استبداد و ستم‌پیشگی است.

چند روزی از وزیر کشور شدن آصف‌الدوله نگذشته بود که سیاست شومش آشکار شد و تلگرافی که از شاهرود رسیده بود و روز ۲۳ رمضان وسیله رئیس مجلس قرائت شد حاکی از این بود که:

«سوازان ترکمنان آمدند در قزوین سی هزار گوسفند بردند و پنجاه نفر را کشته‌اند و چند نفر را اسیر کردند اگر علاج نشود باید برویم به ترکمنان اطاعت بکنیم. تلگرافی نیز قریب به همین مضمون رسیده بود قرائت شد.<sup>۱</sup>»

---

۱ - ترکمانها بارها به خود استرآباد (گرگان کنونی) نیز حمله برده و شهر و روستاهای اطراف را غارت کرده و زن و کودک به اسیری بردند. در جلسه پنجمه سلخ رمضان تلگرافی از استرآباد به مجلس شورای ملی رسیده مبنی بر اینکه «یک اندازه از اسرا و حشی [گاو و گوسفندی] که ترکمان غارت برده مسترد شده ...»

روز بیست و سوم [رمضان] دو هزار ترکمان سواره نزدیک شهر آمد. صدای تفنگ گوش را کر ساخت دو قریه را آتش زده کریم‌آبادی و رنگی محله‌ای‌ها با آنها طرف شده آنها را بیم فرسنگ عقب نشانند. معاصرالملک ۱۷ زن را استرداد کرد.

مذاکرات مجلس - ص ۲۷۱

در جلسه روز شنبه ۲ شوال ۱۳۲۵ نیز تلگرافی از انجمن بجنورد در مجلس قرائت شد مبنی بر اینکه

رئیس - اقدامات در این باب شده.

ادیبالتجار - چه اقداماتی؟

رئیس - سوارهای خراسانی را غیر کرده‌اند<sup>۱</sup>، فوج شاهرود و بسطام هم جمع می‌شود فوج مازنداران هم هم‌منظور دو روزه خواهد رفت.

آقا میرزا ابوالحسن خان - باید مطمئن شد که سپهدار<sup>۲</sup> اینک استرآباد می‌روند یا می‌روند

تنکابین.

رئیس - می‌روند رشت و از آنجا به بندر جز [بندرگز]<sup>۳</sup>.

حالا چه کسی باید به این موضوع رسیدگی کند، یقیناً کسی جز وزیر کشور که آصف‌الدوله است نخواهد بود. بدیهی است که خود آصف‌الدوله در این جریان نقش و تحریکی داشته است تا آزادی سالار مفخم را فراهم کند و موضوع اسرای قوچان و تعقیب خود وی لوٹ شود، تا در سراسر مملکت اغتشاش و هرج و مرج پیش آید و ملت به مشروطه بدبین گردد که دوباره

ترکمانان گوگلان در شمال غربی بجنورد هم در آن نواحی در تاخت و تازاند. این ترکمانها از طریق شاهرود تا سبزوار و میامی و عباس‌آباد را نیز چاییدند و چون از سوی کردان شادلو مطمئن بودند که به سبب زندانی بودن سالار مفخم به تعقیب آنها نخواهند پرداخت با خیال راحت به غارت و چپاول پرداختند تا اینکه حسینقلی خان قراچورلو چون اجل معلق بر سر آنان فرود آمد چنانکه تلگراف این خبر روز پنجم ۲۱ شوال ۱۲۶۵ در مجلس شورای ملی قرائت شد که «حکومت بجنورد با ترکمانها جنگ کرده / البته حکومتی در کار نبود بلکه حسینقلی خان قراچورلو حاکم سرحدات بجنورد بود / ترکمانان شکست خورده چند نفر اسیر هم از ترکمانان گرفته حالا عده اسرا معلوم نیست ولی شکست خوردن ترکمان مسلم است و خیلی هم عقب نشسته‌اند».

مذاکرات مجلس دوره اول ص ۴۰۰

۱ - منظور کرده‌های خراسانی مقیم دماوند برای حفظ پایتخت بودند، که هنوز هم آنجا هستند.

۲ - باید دانست همین سپهدار تنکابینی که چشم و چراغ و امید مجلس بود، خودش این فتنه‌ها را برمی‌انگیخت تا رفیق خود سالار را از زندان آزاد کند. او چنین وانمود می‌کرد که چون سالار مفخم در زندان است ترکمانان از طریق شاهرود که منطقه حفاظتی کردان شادلو است به نواحی شمالی و حومه تهران تجاوز می‌کنند، اگر او آزاد شود جلوی تاخت و تاز ترکمانان را خواهد گرفت.

۳ - مذاکرات مجلس - دوره اول ص ۳۶۲

حکومت استبداد مطلقه برگزار شود که آصف‌ها و سردارها و سالارها و ... به آرزوی خویش برسند. در جلسه یکشنبه ۲۶ رمضان وزیر امور خارجه در مورد مسأله استرآباد در پاسخ وکلای مجلس اظهار داشت:

«اقدامات لازمه شده و اقدام کامل این است که از این جا آدم برود. [یعنی سالار مفخم برود]. کاغذی که از طرف نصرالسلطنه رسیده بود قرائت شد. مشعر بر اینکه عازم استرآباد هشتم دفع تعدیات ترکمنان را خواهم کرد چیزی که هست پیشرفت کار موکول است به بعضی اقدامات که از طرف مجلس شود از جمله حالا میان ترکمنان اختلاف مذهبی باعث اختلال شده است کسی که می تواند رفع ترکمنان را بکند سوار [کرد شادلو] بجنوردی است آن هم به واسطه حبس سالار مفخم مشکل است حرکت داده شود. عقیده بنده این است که سالار مفخم را مجلس مرخص نماید تا با من بیاید که هم اسرا مسترد شود و هم رفع ترکمانها بشود و هم مجلس و ملت از تقصیر او بگذرد.»

آقا میرزا محمود - فی الحقیقه باید خیلی از سپهدار ممنون شد که انتظام مملکت را به وجود سالار مفخم پنداشته است خوب است به جهت رحیم خان<sup>۱</sup> [چلیانلو قزاقه داعی] هم یک مأموریتی پیدا کنند ...

حسنعلی خان - کار این مملکت به افتضاح کشیده شده پنج ماه از دست بکنتفر [آصف الدوله] فریاد می کشند تا اینکه او را از [ایالت خراسان] عزل می کنند بعد او را وزیر [داخله اش] می کنند. شش ماه است از دست یکی دیگر [سالار مفخم] داد می کشند تا زنجیر به گردن او می گذارند بعد به خواهش یکی دیگر می خواهند مرخص کنند. بنده کاری ندارم ... همین قدر می گویم حالا که مجازات در میان نیست کاری نکنید لااقل ترویج قبایح هم بشود ...

سیدالحکما - ... این ترتیب که سپهدار نوشته بد نیست همان مجازات سلب شئونات<sup>۲</sup> و گرفتن

۱ - رحیم خان چلیانلو و پسرش بزاز اشرار آذربایجان بودند که علیه مشروطه قیام کرده بودند.

۲ - سه سال پیش که آصف الدوله والی خراسان بود، از سالار مفخم سلب شئونات کرد و حقوق مزداری او را قطع نمود که منجر به این غائله گردید. حالا باز کدام سلب شئونات می شود نمی دانم. حقوق نظامی او را قطع کرده اند. در زندان کنده و زنجیر هم به گردش انداخته اند. تازه آقای

میبلی که فرمانفرما در زمان وزارت عدلیه معین کرد حالا هم منافات ندارد که همان طور بشود و امنیت را هم به هر نحو ممکن است بدهند.  
**آقا سید مهدی** - اگر سپهدار بدون مقدمه میگفت سالار مفخم را بدهید من بیرم بهتر تا اینکه مقدمات را بچیند ...

**آقا میرزا ظاهر** - آنچه معلوم است این است که تمام این تحرکات از طرف خود سالار مفخم و اکرم الملک و مفاخر الملک [استرآبادی] است که این کارها را بکنند تا او را مستخلص نمایند.  
**آقا سید حسن تقی زاده** - اگر فقط مسأله استرآباد است چون مهم است مطرح شود ضرر ندارد والا خوب است مجلس اندکی تأمل کند و به خاطر بیاورند که آقایان و کلاه آن حکم آخری که مجلس کرد تا آخر رمضان اگر استرداد نشد آنچه بایست درباره سالار مفخم مجازات بشود به عمل آید ...

**آقای سید عبدالله بهبهانی** مجتهد معروف از جمله نمایندگان مجلس شورا بود که این اواخر به علی خیلی دلش به حال سالار مفخم می سوخت و به عناوین مختلف مسأله آزادی او را مطرح می نمود. چنانکه در جلسه شنبه ۲ ذیقعدیه بیان داشت: « هفته گذشته دو مرتبه ما را علماء خراسان احضار کردند تلگرافخانه و ما هم من باب احترام ایشان حاضر شدیم و گفتند تمام اعیان و اشراف خراسان و علماء و تلگرافخانه حاضر و از بابت اینکه ترکمان به آن صفحات [نواحی سبزوار] حمله نموده متوحش شده بود یک اندازه آلت ناریه [تفنگ و فشنگ] را خواسته بودند ...

پس از اینکه در این مورد بین نمایندگان جر و بحث شد باز هم آقای سید عبدالله بهبهانی پس از یک گریز به صحرای کربلا نمودن وارد بحث سالار مفخم شد و طی اظهاراتش بیان داشت:

« ... از این مسأله که خواهران ما را به قید رقیت و اسارت درآورده اند آصف الدوله را به واسطه همین مطلب از حکومت [خراسان] معزول کردند [و به وزرات داخله ارتقاء دادند] و آنها را که

طرف بودند حاضر کردند نمی دانند چه شد که در محکمه تقصیر به گردن سالار مخم وارد آمد و الان هفت ماه است که در حبس است و سابق هم عریضه نوشته بود من اظهار نداشتم و میدانم بعضی اظهارات هم از خارج [در رابطه بین من و او] می شود که نمیشود شنید ولی به سبب همان حدیث که گفتم باید گفت این شخص دوباره کاغذ نوشته که بودن بنده در حبس فایده ندارد و ضامن میدهم و پول میدهم و املاک خودم را اگر میدهم که بروم اسرا را مسترد دارم و اگر نکردم دهات مرا ضبط نمایید. اگر حرفهای او مقرون به صدق است پس عاقل نباید چیزی را که از او نتیجه حاصل میشود از دست بدهد و این شخص اسرا را مسترد می دارد و اگر قبول ننمایم در صورتی است که ما خودمان بتوانیم پول داده باشیم و اسرا را حاضر نمایم<sup>۱</sup>».

**آقا سید حسین [بروجردی]** - در بدو امر چند روز در این باب مذاکره شد که ضامن میداد و املاک خود را وثیقه قرار می داد که مستخلص بشود پذیرفتند.

**آقا سید عبدالله مجتهد** - به چه علت قبول نکرد. [۹]

**حاجی علی آقا** - علت را بنده عرض می نمایم. سابق استرداد هفتاد و دو نفر اسیر را می خواستند حالا هفتصد نفر شده [با اسرای استرآبادی که ترکمانها به تحریک سالار مخم برده اند].

**آقا سید حسین** - حالا که در حبس است هفتصد نفر شده وقتی که خلاص شد هفتاد هزار نفر

۱ - این شخص که حالا از سالار مخم پشتیبانی میکند همان کسی است که قبلاً سالار مخم راه شرو و ه بزیده می خواند و او را لعنت میکرد و مردم را علیه او برمی انگیزت و واجب القتلش می دانست که در تمام گفتارش در مذاکرات مجلس منعکس است، اما حالا می بینیم نه تنها حرفی از آن مقوله نمیزند بلکه در مقام دفاع از سالار برخاسته سنگ او را به سینه می زنند. اینجاست که آدم به یاد اظهار نظرها و یادداشتهای مرحوم بحی دولت آبادی می افتد که می گوید این شخص تقوای چندانی نداشت. در اظهار نظرهای اولاد شادلو نیز برای نگارنده مدلل شد که طلاآلات و قالیچه ها و روغن های زردی که از بجنورد به سوی تهران ارسال گردید نظر آقایان را دگرگون ساخت. به هر حال مردان پاکدامن دیگری مانند مرحوم تقی زاده در مجلس بودند که تا آخر در برابر رشوه خواران و ستیزان ایستادند و تا مجلس به وسیله محمدعلی شاه بمباران نشد نتوانستند سالار را از زندان آزاد کنند.

خواهد شد. [در اینجا دو تن از نمایندگان به ترتیب اظهار داشتند ما از رفتن سالار مفخم اطمینان نداریم او که برود و دیگر به جنگ نخواهد آمد. بهتر است پول بدهد کسان او بروند اسرا را آزاد کنند.]

آقا سید عبدالله مجتهد [بهیانی] - معنی کفیل چیست [؟] معنی کفیل این است که اگر او رفت و این کار را نکرد او را بدست شما بدهند [!]

آقا میرزا محمود خوانساری - هرگاه مجلس و ملت در این باب اطمینان دارند چه ضرر دارد. اولی اگر این شیراز قفس گریخت دیگر چه کسی می تواند دوباره او را بفریبد و به بند بکشد؟ | تعداد زیادی از وکلا و شخص آیت الله بهیانی در این مورد بحث و مذاکره نمودند که به ترتیبی سالار مفخم آزاد شود، لکن آقای سید حسن تقی زاده آب پاکی روی دست و روی همه ریخت و گفت بهتر است سالار مفخم در زندان بیوسد و بمیرد و « هر وقت که این مسأله یادم می آید از حال طبیعی خارج می شوم و کاش سالار مفخم در حبس میمرد و متذکر نمیشدیم اشخاصی که می خواهند به او رحم بکنند به آن [اسرا و] محبوسین بیچاره یعنی صاحبان اسرا که در خیابانها [ی تهران] ویلان و محبوس اند و اکثر روزها اینجا حاضرند و در کوچه و بازار جلو ما را گرفته ناله می کنند، رحم نمایند. ما اگر در مجلس جهت این مطلب روضه خوانی می کنیم حق داریم و قرار بود که تا غزوه شوال [یک ماه پیش] اگر اسرا را [سالار مفخم و سیله کسان خود] مسترد نداشت مجازات شود ولی معلوم می شود که فراموش کردیم پس خوبست حالا که مجلس رأی خودش را مجری نداشت همان طور فراموشمان باشد و به خاطر نیاوریم که بیشتر اسباب افتضاح ما نشود به همان نحو در حبس باشد تا بمیرد. »

در جلسه روز سه شنبه چهار ذیقعدہ نیز این مذاکرات معمول شد و قرار شد سالار همچنان در حبس بماند تا اسرا آزاد شوند. در جلسه سه شنبه ۲۵ ذیقعدہ ۱۳۲۵ شورای ملی تلگرافی از سپهدار تنکابنی از استرآباد مخابره شده بود که در مجلس قرائت شد به این مضمون که: « معهدا

من باب اظهار خدمت ایلخانی<sup>۱</sup> را فرستاده به گوگلان و تهدیدات لازمه را نمودم در سه روز قبل بیست نفر اسیر آوردند و امروز هم قاصد آمد که ده نفر زن و بچه اسیر آوردند و باقی هم نوشته بودند که تحویل خواهیم داد اگر قشون بیاید تمام اسرا سابق و لاحق و اموال منهبه به مسترد خواهد شد. جیره این ضعیفایی که هستند به انجمن محلی استرآباد [گرگان] حواله شود که بدهند ...

رئیس: در حقیقت خیلی خدمت کرده‌اند ...<sup>۲</sup>

در جلسه شنبه ۲۹ ذی‌قعدة - رئیس تلگرافی از سپهدار را که خطاب به وزارت کشور ارسال شده بود قرائت نمود به این معنا که: «دیروز دوشنبه غلام‌شاه خان از طرف ایلخانی آمده بیست و یک نفر اسیر خراسانی وارد کرده و صاحبان اسرا حاضر بودند [در میان شیون و زاری طرفین] تسلیم آنها [بستگانشان] شد و چند نفر دیگر هم خواهند آورد در بین راه است و مابقی اسرا که در آخر خاک يموت [آنسوی مرز ایران] هستند اگر استعداد نباشد نمی‌توان مسترد نمود و مقصود از این تلگراف این است که اظهار التفاتات [مجلس] به ایلخانی و برادرش بشود و نیز مخارجی برای اسرا باید منظور شود منتظر جواب هستم»<sup>۳</sup>

در مذاکرات روز شنبه ۶ ذی‌الحجه ۱۳۲۵ راپورت مانند انجمن ولایتی استرآباد رسیده بود که ۳۷ نفر از اسرا را سپهدار به همراهی اکرام‌الملک مسترد داشته و آن لوازمات را خواسته‌اند.<sup>۴</sup> در مذاکرات روز شنبه ۱۱ ذی‌الحجه وزیر داخله از مجلس شورای ملی خواسته بود که به پاس خدمات میرزا هادی خان ایلخانی در استرداد اسراء درجه دوم سرتیپی برای نامبرده و درجه اول سرهنگی را برای میر غلام خان تصویب نماید.<sup>۵</sup> منظور از میر غلام خان همان غلام‌شاه خان فوق‌الذکر است. نیز در پایان همین جلسه آقای سید عبدالله مجتهد بهبانی که یک روزی سالار مفخم بجنوردی را بدتر از شمر و یزید می‌خواندند، و میفرمودند هر چه زودتر باید به کیفر

۱ - ایلخانی همان میرزا هادی خان است.

۲ - مذاکرات مجلس دوره اول ص ۴۱۹

۳ - مدرک فوق ص ۴۲۱

۴ و ۵ - مدرک فوق ص ۴۲۱ و ۴۲۴

رسد، تقاضای آزادی سالار مخم را برای دومین بار از مجلس نموده و اظهار داشتند، که رحیم خان چلبیانلو [ از اشرار و آدمکشهای آذربایجان ] و سالار مخم که مدتی بود به امر مجلس حبس بودند در حقیقت این دو تن در این انقلاب اخیر [ مشروطیت ] بی نهایت اظهار تعصب و حمیت کردند، زیرا از طرف دولت حکم استخلاص آنها از حبس صادر گردید و اینها راضی نشده در جواب گفتند که:

ما محبوس مجلس و ملت هستیم با آنها است این اظهار ملیت این دو نفر در آن موقع خیلی مایه خوشوقتی و استرضای خاطر عموم شده است و به سبب صدور این حرکت غیرورانه از این دو نفر خیلی مناسب است مثل ابوالمعجن که در بدو اسلام یکی از سرداران نامی اسلام بود که به سبب نوشیدن شراب در جنگ قادسیه از سوی سعد وقاص زندانی و محکوم به حد زدن شده بوده، لکن ابوالمعجن از زن سعد خواست اسب سعد را به او بدهد و او در حالی که ایرانیان داشتند پیروز میشدند بر آنها تاخت و موجب پیروزی مسلمانها را فراهم ساخت و به همین جهت از سوی سعد وقاص فرمانده مسلمین از مجازات معاف شد. پس بهتر است در حق سالار مخم هم این رعایت شده و مجلس او را خواسته همه نوع تائیدات و ضمان گرفته [ یک چیزی هم دستمزد بدهد ] که برود تمام اسرا را بر حسب قولی که می دهد مسترد دارد.

حاجی سید باقر - فرمایشات حضرت حجت الاسلام مطاع است و اینطوری که فرمودید صحیح است مجلس ختم شده.<sup>۱</sup>

در جلسه سه شنبه ۲۲ محرم ۱۳۲۶ رئیس مجلس بیان داشت: « راپورتی از کمیسیون عدلیه قرائت شد که سردار معزز برای استرداد اسرای قوچان به کمیسیون آمده و اظهار داشت که هزار سوار خراسانی و عراده و توپ و ده هزار تومان برای مخارج سه ماهه اردو داده شود [ حقوق و هزینه هر نفر در حالت غیرعادی و لشکرکشی در ماه ۳۳ ریال منظور شده است ] که اسرا را استرداد نمایند و سالار مخم هم حبس نظر باشد تا اینکه اسرا استرداد شوند بعد از آن اولیاء امور

۱ - در این باره بنگرید به تاریخ طبری و تاریخ الکامل ابن اثیر - وقایع قادسیه.

۲ - مذاکرات مجلس - دوره اول ص ۴۲۵ و ص ۴۶۵



هر چه درباره او صلاح دانسته عمل فرمایند.<sup>۱</sup>

در جلسه سه‌شنبه ۲۹ محرم ۱۳۲۶ رئیس مجلس تلگراف سپهدار را در رابطه با جنگ با ترکمانان بموت در شرق گرگان قرائت نمود که: «نزدیک نپه بلغی مشغول تدارکات و متوقف دایبل ات نعلی | هکذا | مستعد محاصره هر قدر به اشرار یا ملایمت به آنها اطمینان داده که به سمت کتول و گوگلان آبرویم راضی نشده جلوگیری نموده و بر شرارت افزودند لهذا امروز اردو متوقف و سرباز حمله نمود و بعد هم خود بنده با سوار پورش برده و سرباز هم از عقب بحمدالله فتح نصیب شد و قریب بیست نفر از اهل اردو شهید و زخمی شده‌اند و اسب هم از طرفین خیلی تلف شد و صاحب متصیان اردو خیلی زحمت کشیده‌اند حال متوط به عنایت و لطف اولیای امور است.»<sup>۲</sup>

قریب چهل روز از تلگراف نخستین سپهدار می‌گذشت که تلگرافی دیگر خطاب به مجلس مخابره نموده بود که تعدادی از اسیران را از ترکمانان پس گرفته است. تلگراف در جلسه سه‌شنبه پنجم ربیع‌الاول ۱۳۲۶ وسیله رئیس بدینگونه قرائت شد که مبنی بود بر استرداد چهار نفر اسیر از ترکمانهای متهمه و مغلوبیت آنها و استرداد ده نفر از اسرای قوچان فروخته شده بودند و عزیمت [سپهدار] از آن مکان [کتول] یا اردو به سمت کشید قابوس و گوگلان ...

رئیس - خیلی مزده بزرگی است برای وکلا و ملت ...

احسن الدوله - خوب است به اولیای دولت نوشته شود که قدغن نمایند برده فروشی در ایران موقوف بشود.

رئیس - لایحه در این باب باید مرقوم دارید تا مطرح شود.<sup>۳</sup>

۱ - مذاکرات مجلس - دوره اول ص ۴۲۵ و ص ۴۶۵

۲ - در متن: کتور و گوگلان آمده بود که احتمالاً اشتباه چاپی است. منظور از کتول شهر علی‌آبادی کنونی بین گرگان و شاه‌پسند سابق است.

۳ - مذاکرات مجلس دوره اول ص ۴۷۲

۴ - همان مدرک - ص ۴۹۹

آخرین جلسه مجلس شورای ملی در تاریخ ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ بود که پس از آن مجلس به امر محمدعلی شاه قاجار به توپ بسته شد و بساط مشروطیت برای مدتی برچیده شد و نمایندگان ملت بعضی کشته و برخی فراری و آواره گشتند و سالار مفخم بجنوردی نیز رها شده و با شوکت تمام به بجنورد بازگشت. عبدالرضا خان شجاع‌الدوله هم به قوچان بازگشت. آصف‌الدوله هم همچنان در وزارت و پستهای عالی باقی ماند. اسیران ما نیز همچنان در ذلت و سیه روزی روزگار گذارند و شمع وجودشان به خاموشی گرایید.

## اولین وکیل دادگستری ایران برای اسرای کورمانج باشکانلو

در اولین دوره مشروطیت که مدیر روزنامه محاکمات آن را اولین محاکمه قانونی نامیده و پیشنهاد کرده است که روز تشکیل آن جشن ملی اعلام شود، اولین وکیل دادگستری نیز قدم به میدان می‌گذارد.

میرزا احمد خان حیدری در این محاکمه به عنوان وکیل سالار مفخم [شادلو] ظاهر شده ... این روزنامه نوشته است: «چون این محاکمه اولین محاکمه قانونی بود لهذا باید تا آخر قانونی تمام شود و جناب میرزا احمد خان حیدری که از اشخاص قانونی مملکت است از طرف سالار مفخم قبول وکالت نموده که در مجلس استیناف از موکل خود به اندازه که تکلیف وکالت اوست ملاحظه نماید ...». میرزا احمد خان به بازداشت سالار مفخم موکل خود اعتراض نمود و لایحه

۱ - همان مدرک - ص ۵۸۲

۲ - آقای بامداد آورده است که: «میرزا احمد خان حیدری اصلاً اهل آذربایجان و شغل او پیشخدمتی در نزد میرزا علی‌اصغر خان اتابک اعظم و محرم اسرار خلوت و مورد توجه او بود. در اوایل سلطنت مظفرالدین شاه بر حسب میل اتابک اعظم به حدود قفقاز مأمور و امور خارجه بعضی از شهرهای قفقاز راجع به او شد، مدتهای مدید در قفقاز و تفلیس، مشغول بود. در اوایل مشروطیت به ایران مراجعه کرده و خیلی جد و جهد نمود بلکه به نمایندگی مجلس برسد، نائل به

اعتراضیه خود را به عنوان شاهزاده فرمانفرما اولین وزیر دادگستری ایران ارسال داشت که اولین زندانی قانونی را بازداشت کرده بود. حیدری نسخه‌ای از لایحه خود را نیز برای درج در روزنامه، به مجدالاسلام<sup>۱</sup> مدیر روزنامه محاکمات می‌دهد که در شماره ۱۱ مورخه دوازدهم جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ چاپ شده است.

حیدری در لایحه خود می‌گوید: «مقصود بنده از قبول این وکالت حمایت از شخص سالار مفخم که در این واقعه مقصر به قلم رفته است، نیست. بلکه امیدوارم علم و انصاف جنابعالی (فرمانفرما) و سایر آقایان تصدیق خواهند فرمود که تکلیف وکیل در حضور قاضی قضیه، کشف حقیقت واقعه و حفظ حقوق است... و اما تشخیص حق از باطل و گناه از ثواب مربوط به وکیل نیست، آن بسته به احساسات قلبیه قاضی عادل منصف است...»

باری... میرزا احمد خان اولین وکیل دادگستری لایحه اعتراضیه مدلل و مفصل خود را علیه توقیف سالار مفخم تهیه و تقدیم وزیر عدلیه می‌نماید.

باید توجه داشت که این محاکمه بر روی یک زمینه بسیط جریان یافته و اقداماتی که در جریان این محاکمه شده همه بر یک مبنای عرفی بنا شده و اعترافات وکیل متهم نیز... نه تشکیل محکمه قانونی دارد و نه صدور حکم و نه اعتراضات وکیل متهم. همه چیز به دانش و تجربه شخصی گرداندگان مربوط می‌شده و از این میان است که حقوق جدید ما جوانه می‌زند و چنانکه بارها گفته‌ایم و باز هم خواهیم گفت، اینهاست جوانه‌های حقوق جدید ما.<sup>۲</sup>

این مقصود نگردید و شروع به وکالت حقوقی در دادگستری تهران و محاکمات وزارت خارجه نمود و در این شغل به طور صحت و امانت رفتار می‌کرد.

رجال ایران - ج ۱ ص ۷۸

۱ - شیخ احمد مجدالاسلام پیش از مشروطیت به کلات نادری تبعید شد و در آنجا سفرنامه کلات را نوشت و در آنجا بود که خبر پیروزی مشروطه خواهان را تلگرافی دریافت داشت و سپس بازگشت.

۲ - مجله خواندینها - شماره ۴۲ بهمن ۱۳۵۱ - مقاله آقای محمدتقی دایمغانی وکیل دادگستری - ص ۲۶ و نیز همان مجله شماره ۴۳ ص ۳۵.

حیدری در لایحه دفاعیه خود می‌گوید: «کلیتاً و قانوناً و عدلاً کسی را می‌توان حبس و توقیف کرد که مقصر، و تقصیر او در محاکمه مملکت رسیدگی و ثابت شده باشد. به این جهت قبل از صدور حکم باید محکمه این قبیل اشخاص را به عنوان متهم بشناسد نه مقصر. علیهذا موکل بنده که امروز متهم به گناه قصور در ایفای وظایف حکومتی خود و دعوت ترکمانان به خاک قوچان به جهت نهب و غارت اهالی است که در صورت ثبوت به ما معلوم نیست مجازات قانونی این چنین تقصیر یک نفر حاکم در مملکت ما چیست [؟] و منبع و مجرای آن قانون که حکم به مجازات خواهد کرد کجاست [؟] قانون امروز حکم بما سبق خود هم نمی‌تواند بکند [ زیرا سبق ندارد ] پس چگونه عدل و انصاف اقتضاء خواهد کرد، شخص محترمی را که سرحددار مملکت و سالهای سال پدر بر پدر به خدمات نمایان دولت معروف بوده و صاحب شرف و آبروست به هوای نفسانی توقیف و حبس شده باشد [؟]. گذشته از اینکه این توقیف موکل خود را خلاف انصاف و قانون تمام دنیا می‌داند مخصوصاً یک نوع اهانتی است که به ذات مقدس همایونی [محمد علی شاه] وارد می‌آید که صاحب منصب نظامی را قبل از حکم قطعی توقیف نمایند و اگر چنین حکم واقعاً تغییر نکند باید عموم مردم از جهت حقوق بشری<sup>۱</sup> و شرفی خودشان در زیر سایه مبارک بندگان ذات اقدس همایونی که مظهر عدل الهی هستند مأیوس شوند.

به جهات و دلائل معروفه فوق، توقیف موکل خود را به حضور مبارک [وزیر عدلیه] ایراد و پروتست کرده و ضمناً مستدعی است امر و مقرر شود که حکم توقیف مشارالیه را که بر خلاف قانون صادر کرده‌اند متسوخ فرموده و به قید ضمانت یا التزام، از توقیف مرخص فرمایند تا حکم قطعی در حق ایشان صادر شده به مدلول آن رفتار شود. وکیل سالار مفخم میرزا احمد خان حیدری به تاریخ ۶ جمادی الثانی ۱۳۲۵ ه.<sup>۲</sup>

۱ - علاوه بر اینکه آقای حیدری به نکات ظریف حساسی در لایحه خود اشاره کرده است، از نظر قانون حقوق بشر و نیز هشتاد سال پیشگام‌تر از جیمی کارتر رئیس جمهوری سابق امریکا بوده است، که خود را پشتیبان حقوق بشر میدانست.

۲ - مجله خواندنیها - شماره ۴۳ سال ۱۳۵۱ ص ۳۶ به نقل از روزنامه محاکمات.

آقای دامغانی وکیل دادگستری در ذیل این مقاله حقوقی خود افزوده است:

« این محاکمه چه از نظر شکل و چه از نظر اندازه ماهیت، تحت تأثیر مسایل سیاسی روز قرار داشته و این جریانات در تنظیم محکمه و تکوین رأی آن سخت مؤثر بوده‌اند. مشروطه‌خواهان می‌کوشیده‌اند آصف‌الدوله و سایر حکام دوران استبداد را به عنوان مظاهر و نمایندگان آن حکومت محکوم کنند و وابستگان حکومت هم سعی داشته‌اند آنان را از این دام برهانند. در واقع این محاکمه کشمکش بوده است میان استبداد و مشروطه. چنان‌که ... » درباره همین محاکمه، کسروی و دیگران نوشته‌اند که: فرمانفرما وزیر عدلیه سعی داشت از طریق تمهید موجبات پرائت آصف‌الدوله و رضایت‌خاطر محمدعلی شاه را فراهم آورد و نیز نویسندگان وقایع مشروطه تلاش کرده‌اند که نتیجه دادگاه در مجلس و مجلسیان سوء اثر داشت و آنان را سخت برانگیخت ... »<sup>۱</sup>

آقای حسین سعادت‌نوری نیز در این رابطه آورده است:

« محمدعلی شاه از این پیشامد بسیار ناراضی و خشمگین گردید و حتی مایل نبود که آصف‌الدوله را برای ادای شهادت و توضیحات هم به محکمه دادگاه احضار نمایند. عبدالحسین خان میرزا فرمانفرما وزیر عدلیه به اشاره شاه از آصف‌الدوله حمایت می‌کرد کوشش داشت که وی از اتهامات منتسبه تبرئه شود و به همین سبب تقی‌زاده در مجلس به وزیر عدلیه اعتراض کرد ... »<sup>۲</sup>

به هر حال دادگستری آن روز در حدی نبود که قاطعیت شدیدی بتواند در مورد متهمین به کار برد. به همین جهت آصف‌الدوله جنایتکار را بار دیگری می‌بینیم که در کابینه ناصراًملکی قراگوزلو که روز شنبه ۱۸ رمضان سال ۱۳۲۵ به مجلس معرفی شد، به پست وزارت داخله

۱ - در مورد انعکاس این دادگاه تاریخی اسیران زعفرانلو نگاه کنید به:

الف - تاریخ مشروطه ایران - کسروی صفحات ۲۲۷ تا ۲۰۰ جلد اول و نیز صفحات بعد.

ب - تاریخ انقلاب ایران ضمیمه شماره ۷ سال ۱۴ مجله یغما ص ۴۲.

ج - تاریخ انقلاب مشروطیت ایران - مهدی ملک‌زاده ج ۲ ص ۲۸۶.

۲ - مجله یغما - شماره ۱۸۰ تیرماه ۱۳۴۲ ص ۱۸۴ مقاله آقای حسین سعادت‌نوری.

(وزارت کشور) منصوب می‌شود و هیچیک از نمایندگان مجلس نیز به پاس احترام چیزی نمی‌گویند، تنها روزنامهٔ آدمیت به مدیریت میرزا عبداللطیف یزدی مقالهٔ شدیدالحنی خطاب به آصف‌الدوله نوشت و جنایات او را برشمرد.<sup>۱</sup>

مستر مارلینگ وزیر مختار انگلیس در تهران نیز طی گزارش ۷ نوامبر ۱۹۰۷ میلادی این وقایع را به سرادوردگری وزیر امور خارجه بریتانیا به لندن مخابره نمود.<sup>۲</sup> چنانکه گذشت باتمام این تفاسیل و درگیریها هیچ اقدام جدی برای آزادی اسیران به عمل نیامد. بنابراین ما هم این پرونده را در اینجا می‌بندیم و شما را به قبض‌های مالیاتی دولت که موجب فروش دخترها میشد و نیز خاطراتی از یک اسیر حواله می‌دهیم.

## خاطره‌ی غم‌انگیز یک زن اسیر کرمانج

با به توپ بسته شدن مجلس اول و فرار نمایندگان و شروع استبداد دوباره، آخرین امید بستگان و کسان اسیران باشکائلو به یأس انجامید و همه چیز بیش از پیش در هاله‌ای از غم و اندوه که زایندهٔ شکست آزادیخواهان بود بر زندگی مردم ستمدیدهٔ ایران، فرو رفت. دیگر آنها نه می‌توانستند فریاد آزادیخواهی و عدالت اجتماعی را در مقابل شاه و آصف‌الدوله‌ها و سالارها و ... سر دهند و نه از حقوق از دست رفتهٔ خویش دم بزنند.

مسألهٔ رسیدگی به عرایض باشکائلوها به فراموشی سپرده شد و بسیاری از زنان و دختران و کودکان در ترکمن صحرا به حال اسارت باقی ماندند که بگذر از آنها تا سال ۱۳۶۲ هم در کوران در بخش مراوه تپه زنده بود و نگارنده چند بار تصمیم به رفتن به محل و دیدار از وی را گرفت ولی به علت نبودن وسیلهٔ نقلیه این آرزو برایم ممکن نشد، تا اینکه این آخرین اسیر ما هم در گذشت.

۱ - مدرک فوق.

۲ - کتاب آبی به نقل از صفحات ۱۹۷ و ۱۹۸ کتاب آرزو تألیف عباس اسکندری.

آقای ملک محمد محمد دوست اوغازی و همسرش زینب دودانلو که بیشتر عمر خود را در گله‌داری و چادرنشینی گذارنده و به ترکمن صحرا برای قشلاق رفت و آمد داشتند، با این زن ملاقات و گفتگو کرده بودند و خاطرات او را برایم اینچنین تعریف کردند:

هفت، هشت ساله بودم که در آن شبخون شوم به اسارت ترکمنها درآمدم. سختی‌ها و رنجها و مرارت‌های فراوان کشیدم و خون‌دلها خورده و سیه‌روزی‌های زیادی را در غربت و اسارت تحمل کردم و درد دوری و جدایی از پدر و مادر و خواهر و برادر و ایل و تبار را با اشک دیدگان مرهم نهادم.

چند بار به فکر فرار و خودکشی افتادم که موفق نشدم. تا اینکه رفته رفته به زندگی ذلت‌بار اسارت خوگرفتم و مرا به عقد یکی از جوانهای ترکمن درآوردند.

این ازدواج جز خاطره‌های تلخ و غمناک برایم نتیجه‌ای نداشت. یاد پدر و مادر و عزیزان همواره مرا رنج می‌داد و اشک از چشمانم جاری می‌ساخت و وجودم را چون موریانه می‌خورد و ضعیف و علیم می‌ساخت. شبها تا صبح چون مارگریده‌ای بر خود می‌پیچیدم و زانوانم را در میان رختخواب به بغل می‌گرفتم و زار زار بر سیه روزیم می‌گریستم. هیچ امید، هیچ روزنه‌ی نجاتی برایم وجود نداشت. باید می‌سوختم و می‌ساختم. سالهای غم می‌آمدند و می‌رفتند و من دارای فرزندان شده بودم. در یکی از روزها دیدم که در افق شرقی دور دست صحرا چند تپه‌ی سیاه وجود دارند که سابقاً نبودند. دلم از دیدن آن تپه‌های سیاه فرو ریخت و زانوانم سست شد و لوزه بر اندام افتاد و خاطرات شوم گذشته از نظرم رژه رفتند و اشک از چشمانم جاری شد. هیچ نمی‌دانستم چرا به این حال افتاده‌ام. تازه از آن سوی مرز ایران، به مراوه تپه بازگشته بودیم و ترکمنانها قاناتهای خود را برمی‌افراشتند، ولی من تا شب به آن تپه‌های سیاه می‌نگریستم. آن شب را به هر نحوی بود به پایان رساندم. صبح روز بعد، که مردان قبیله دنبال کار روزانه رفتند، من خودم را به داخل رودخانه انداختم که ترکمنانها مرا ببینند. با سرعت هر چه تمامتر به سوی تپه‌های سیاه دویدم. در بین راه شتران و گوسفندان را مشاهده نمودم که در آن نزدیکی مشغول چرا بودند و این خودگمان مرا قوت می‌بخشید که آن تپه‌های سیاه چادرهای کردها باشند. لذا از رودخانه خارج شدم بار دیگر تپه‌ها را نگریستم، اما چه دیدم؟ قلم تکان خورد و بشدت ضریان

آن تندتر شد، زیرا آنچه میدیدم برایم غیرقابل تصور بود. آن تپه‌های سیاه، چادران سیاه کرمانجی بودند که در کنار هم و در دو ردیف قراگرفته و پس از سالهای زیاد بار دیگر در این دشت برافراشته شده بودند! به سرعت به سوی دودی که از داخل رودخانه برمی‌خاست پیش دویدم و زنان و دختران کرد را دیدم که در میان رودخانه آتش افروخته لباس می‌شستند و قارغ از غم ایام می‌گفتند و می‌خندیدند. با نزدیک شدن به آنها فریاد برکشیدم و بر زمین افتادم. ساعتی بعد خود را در میان زنان و دختران کورمانج با لباسهای رنگارنگ و زیبایشان یافتم که سرم را بر زانو نهاده و آب بر حلقم می‌ریختند. چشم گشودم و دوباره به گریه افتادم پس از ساعتی بر اثر دلداری زنان و مردان کرد حالتی تسکین یافت و قلبم آرام گرفت.

زبان کوردی را فراموش کرده بودم و خیلی کلمات آن را به سختی ادا می‌کردم. آنها منتظر بودند دریابند من که از نظر آنها زنی ترکمن بودم چرا به سوی آنها متواری شده‌ام و این چنین خوناب دل میریزم.

زنی که گیسوانش سفیدگشته و غم ایام فرسوده‌اش ساخته بود بیش از دیگران نسبت به من محبت می‌نمود و اشک میریخت، علت واقعه را از من پرسید.

من حق‌کنان گفتم: مادر شما از اوبه‌ی کی می‌باشید و این اوبه‌ها متعلق به کیست؟  
او گفت: این چادرها مال (اخذ) <sup>۲</sup> است.

گفتم: مادر شما هیچگاه دچار شیخون ترکمان‌ها شده‌اید؟

گفت: آری فرزندم، گیسوان سفید و قد خمیده‌ام نشان از آن روزهای شوم میدهد.

گفتم: در میان طایفه شما کسی وجود دارد که دختری از اوبه اسارت رفته باشد.

۱ - به خاطر نامی ترکمن صحرا از زمان به اسارت بردن دختران تالشکرکشی امیر جانمحمد خان به آن ناحیه در سال ۱۳۰۴ خورشیدی عشایر کرد خراسان از رفتن به مراوه تپه و ترکمن صحرا خودداری کردند. از حدود سال ۱۳۰۵ از زمان فرماندهی جهانیانی فرمانده لشکر شرق دوباره چادرشیمان کرد به مراوه تپه رفتند و دولت ساخلوهای که بیشتر از خود ترکمنها بودند در منطقه گماشته بود که امنیت آن منطقه را حفظ کنند و این خاطره مربوط به آن روزهاست.

۲ - اخذ، دگرگون شده علی‌اصغر می‌باشد. علی‌اصغر که بعدها حاجی اخذ شد.



فریادی کشید و صورت را خراشید و گفت: دختر هفت ساله‌ام را ربودند، فرزند جوانم را کشتند.

گفتم: مادر اسم دخترتان چه بود؟

گفت: آن عزیزم را که نمی‌دانم چه بر سرش آمد نامش گلبوته<sup>۱</sup> بود.

بیدرنگ خود را در آغوش انداختم و او را به نام فراخوانده و مادر، مادرکنان، های‌های گریستم. تمام زنان و مردان چادرها که جمع شده بودند به گریه افتادند، در میان شیون و زاری آنها گفتم: منم مادر، من گلبوته دختر تو هستم... مادرم از شنیدن این خبر بیهوش شد و بر زمین افتاد. و بدین ترتیب پس از سالها اسارت و رنج و آوارگی پدر و مادر و بستگانم را یافته بودم، اما دیگر دیر شده بود، دو نیروی متفاوت در دو قطب متضاد مرا به سوی خویش می‌کشیدند و من احساس می‌کردم در این کشاکش دارم خرد و نابود می‌شوم. طرفی پدر و مادر و عزیزانم و هم نژادانم و طرفی فرزندانم که از آن ازدواج شوم چون طنابی بر دست و پایم پیچیده و مرا با قبیله ترکمن پیوند داده بودند...<sup>۲</sup>


از این زن کرد چهار پسر ترکمن باقی مانده‌اند که اکنون در گوران و نارلی در شمال مراوه تپه و محل قشلاق کردهای زعفرانلو سکونت دارند و با اقوام مادری خویش در رفت و آمد هستند. متأسفانه چنانکه پیش‌تر هم اشاره کردم، نگارنده به سبب نداشتن وسیله مسافرت نتوانستم به محل رفته و این آخرین زن ستمکش کرد را ملاقات نمایم. در فروردین ۶۴ که به آنجا رفتم آن بیچاره از رنج زندگی راحت شده، به سرای دیگر رخت بر بسته بود. روحش شاد باد.

۱ - راویان در نام این زن اسیر که پس از ۴۰ سال برایم تعریف میکردند دچار تردید شده بودند.

۲ - پایان گفتار راویان، زین و ملک محمد - اوغاز - پاییز ۱۳۶۰.

و اینهم نامه‌ای از یک زن اسیر که اکنون پس از ۷۰ سال از ترکمنستان شوروی نوشته است که پدرش او و خواهرش را به هشت کیلو جو فروخته است. حالاً گران فروخته‌اند یا ارزان نمی‌دانم، زیرا اندکی پیش از این زمان وقتی به صدراعظم ایران علی اصغر امین السلطان اعتراض کردند که مردم ایران را به انگلیس ارزان فروخته است، گفت که خیلی هم گران فروخته‌ام، زیرا هر ایرانی دو قران بیشتر نمی‌ارزد، هشت کیلو جو در آن زمان یک قران و نیم بوده است.

نام این خانم (الیف) است که اکنون ۸۰ سال دارد. خواهرش نیز (ظریف) بوده است. ناپدرش محمد علی بیگ ایدولو کلات آن دو را به مرز آرچنگان برده که به ترکمنان روس بفروشد، الیف را ترکمنان آن سوی مرز به ۸ کیلو جو خریده و برده‌اند اما ظریف را کردهای رشوانلو چادر نشین کلات خریده‌اند که نمی‌دانیم چه بر سرش آمده است. این شما و اینهم عکس و نامه الیف که از عشق‌آباد پیش از نوروز ۱۳۷۲ آمده و تلفن منزلش هم ۲۱۱۲۶ عشق‌آباد می‌باشد. عکس و نامه را برادرمان آقای غلامحیدر افسری ایدولو برایم آورد.



Handwritten text in Persian script on lined paper:

- از علی بیگ ایدولو
- محمد علی بیگ
- این خانم یار علی
- الیف
- ظریف
- خبرگزار
- سوالی
- آریا
- چالیش
- چو
- آریا
- چالیش
- چو

قبض رسید کردهای جالکاتلو (جاف) و ورائلو

تاریخ قبض ۱۳۲۲ ماه شعبان

که وسیله‌ی امیر قلیخان سرهنگ هیوه دانلو گرفته شده است. میرزا ابوالقاسم خان از تهران مأموریت گرفته و به قوجان آمده بود. چون کردها شکایت کردند که دولت مالیات زیاد از ما می‌گیرد و مردم ناچار شده‌اند کودکانشان را بفروشند و مالیات امثال آصف الدوله‌ها که دختران قوجانی را به اسارت داد، فراهم نماند. این موضوع در مجلس زیاد سروصدا به پا کرد و در نتیجه میرزا ابوالقاسم خان را برای مسیژی به قوجان و اسیران فرستادند و او به کمک هزار دیوان و دیگران چنان بلایی بر سر مردم آورد که آنها راه فرار پیدا نمی‌کردند. در این قبض ۵۰ تومان از این دو طایفه گرفته شده است. سند از آقای محمد بلوریان:

این سند بر سر قتل بر قاصد شریف محمد قاسم  
 است این شریف محمد قاسم قاصد است  
 میرزا ابوالقاسم خان  
 محمد قاسم

محمد قاسم  
 میرزا ابوالقاسم خان  
 محمد قاسم

محمد قاسم  
 میرزا ابوالقاسم خان  
 محمد قاسم

محمد قاسم  
 میرزا ابوالقاسم خان  
 محمد قاسم

## فعالیت سازمان جاسوسی روس در قوچان

گفته شد که چون روسها قصد بلعیدن خراسان، بلکه سراسر نواحی شمالی ایران از مهاباد گرفته تا تربت جام را داشتند، پس از قرارداد آخال ۱۲۹۹ و بلعیدن شمال خراسان در صدد پیشروی و تجاوز بیشتر در خاک ایران برآمدند که اخبار و اسناد آن به خارج نشت کرد و انگلیسی‌ها بوی آن را فهمیدند که نتیجه‌اش آمدن لرد کرزن به قوچان بود تا نظر امیرحسین خان شجاع‌الدوله و امکان نیروی دفاعی او را در مقابل تجاوزات روسها جویا شود. در اینجا بود که امیرحسین خان آن جمله‌ی معروف خویش را اظهارات داشت که: «ما دوغ نیستیم روسها ما را سر بکشند»<sup>۱</sup>.

روسها میدانستند امیرحسین خان استخوان ناهنجاری است که بلعیدن او گلوشان را خواهد درید، از این رو از راه جاسوسی پیش آمدند، خصوصاً پس از زلزله‌های متعددی و قوت امیر حسین خان فرصت مناسبی یافتند تا خود را از طریق رساندن کمکهای خیریه به قوچان و خان جوان کرد نزدیک کنند. به سبب بی‌تفاوتی دولت قاجاریه به امور زلزله‌زدهگان قوچان، تا حدودی روسها برای بدست آوردن قلوب مجروح و رمیده قوچانیها در این جهت موفق شدند. کاروانسراهایی بر سر راه قوچان عشق‌آباد ایجاد نمودند. و به خرید کشمش و فروش قند و جای و نفت پرداختند. چون کاروانسراها محل رفت و آمد بازرگانان بود و هر خیر سیاسی و اقتصادی را بهتر می‌توانستند از طریق آنان کسب نمایند بدین وسیله پیروزی‌های شگفتی به دست آوردند. بدون اینکه محمدناصر خان شجاع‌الدوله یا مردم قوچان یا دولت ایران به اهداف شوم آنها پی ببرند. این جاسوسان روسی بیشتر از ارمنی‌ها و بعضی از ترکهای مقیم روسیه بودند که به نام مهاجریه ایران کوچیده و در شهرهای شمالی خراسان اسکان یافته بودند و همه جا سر و کله‌شان پیدا میشد، چنانکه به قول آقای شناکری اینها در واقعه شهرپور بیست با نقل وثبات پاشیدن بر سر و

۱ - تفصیل آن در گزارش علاءالملک در جلد دوم بیان گردید.

۲ - ایران و قضیه ایران - لرد کرزن ص ۱۷۲ و تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس - محمود

محمود ج ۵ ص ۹۸ - و حرکت تاریخی کرد به خراسان ... تألیف نگارنده ص ۴۲۲ جلد دوم.

روی سربازان اشغالگر شوروی در قوچان، و گفتن زنده باد لتین و زنده باد استالین ماهیت خویش را نشان دادند.<sup>۱</sup>

روسها نه تنها در قوچان بلکه در تمام شهر ایران تا سمنان و دامغان از این کاروانسراها تشکیل داده بودند در افغانستان و هندوستان هم این عمل را ادامه دادند.<sup>۲</sup> بهتر است در این مورد به نوشته آقابکوف که خود ریاست سازمان جاسوسی شوروی در خراسان را مدتی بر عهده داشت توجه کنیم او از عملیات سرهنگ هوفمن در بیرجند پرده برمی دارد که به عنوان نماینده «مجمع تجارت پشم شوروی» با نام مستعار «پان» فعالیت جاسوسی داشته و گزارش های دقیقی از ناحیه بیرجند و سیستان و بلوچستان به وی میداده است. مأمور دیگری ژنرال «ساموئلوف» در دزدآب (زاهدان) بوده و تمام فعل و انفعالات سیاسی در نواحی بین سیستان و بلوچستان تا پاکستان و کراچی را زیر نظر داشته است و هم او بود که در مسافرت امیر امان الله خان پادشاه افغانستان به شوروی به عنوان پیشخدمت مخصوص خود را جا زده بود تمام حرکات و افعال پادشاه افغان را به روسیه گزارش میکرد.

بکوف می گویند: «ما همچنین یک نفر مأمور به صورت رابط نیز داشتیم که نامش «بلچین» و از روسهای سفید مهاجر بود. این شخص سرویس اتومبیل رانی دزدآب و مشهد را در اختیار داشت و گزارش های هوفمن و ساموئلوف را در مشهد به ما می رساند. | اولیای دولت ایران نیز در خواب خرگوشی فرورفته بودند. |»

مأمور ما در قوچان شخصی به نام «میشل گانف» بود که نمایندگی «سندیکای نفت» شوروی را به عهده داشت و سالهای متعددی در آن شهر زندگی کرده بود. او نیز اطلاعات میسوطی از منطقه خود به ما می رساند که مخصوصاً از نظر موقعیت کردهای قوچان برای ما جالب بود. گانف در آنجا فعالیت های یکی از مأمورین مخفی انگلستان به نام «آرامانیس» را که از قوچان، امور جاسوسی در مرزهای شوروی را

۱ - جغرافیای تاریخی قوچان - شاکری ص ۱۲۲. یکی از این جاسوسها هم پس از پیروزی انقلاب اسلامی در شیروان، چون خود را در مخاطره دید، شبانه از طریق مرز به شوروی گریخت.  
۲ - نگاه کنید به خاطرات آقابکوف.

اداره می‌کرد، تحت نظر داشت.<sup>۱</sup>

برای منطقه بجنورد یکی از پناهندگان روس به نام « کروگلف » را فرستاده بودیم که فقط فعالیت ترکمن‌ها را تحت نظر داشته باشد و دولت شوروی به او قول داده بود که اگر خدماتش رضایت‌بخش بود، مورد عفو قرار گرفته و اجازه اقامت در خاک شوروی را خواهد یافت. من دیگر لازم نمی‌بینم که درباره سایر مأموران خودمان توضیحی بدهم، ولی همینقدر باید دانست که تنها در ایالت خراسان ما در حدود ۵۰ مأمور مخفی داشتیم و چنان بر اوضاع مسلط بودیم که از یک نامه یا یادداشت معمولی دولت ایران گرفته تا مهمترین اسناد سیاسی کنسولگری انگلیس در بدو ورود یا در هنگام خروج از این ایالت محال بود از نظر ما مخفی بماند.<sup>۲</sup>

یکوف سپس اشاره به جاسوسی مدیر روزنامه آزاد که در مشهد منتشر میشد، می‌کند که وی عبدالقدیر آزاد نام داشته و نیز به همکاری « صولت السلطنه »<sup>۳</sup> باخواری فرزند شجاع‌الملک هزاره‌ای رئیس ایل هزاره اشاره کرده<sup>۴</sup> می‌گوید:

« موقعی که حزب محافظه کار، قدرت را در انگلستان به دست گرفت، روابط دولت شوروی و انگلستان به وخامت گرایید، و به دنبال آن هر نامه‌ای که به دست ما میرسید تأکید بر این داشت که هر چه زودتر تشکیلات شبکه جاسوسی را در داخل خاک هندوستان سازمان داده و زمینه ایجاد شورش در مرزهای هند و حتی داخل آن کشور را در صورت

۱ - در شرح حال ابوطالب بگک بیچرانلو به فعالیت جاسوسهای انگلیس در قوچان اشاره خواهد شد.

۲ - احتمال دارد ربنوده شدن پست بولی دولت هم که بعداً به وسیله حدود سردار در منطقه قوچان صورت گرفت، با راهنمایی و اطلاع این سازمان جاسوسی روسی بوده باشد.

۳ - در جلد پنجم در واقعه قیام کلنل محمدتقی خان پسیان با صولت السلطنه و پدرش شجاع‌الملک هزاره‌ای آشنا خواهیم شد.

۴ - اخیراً کتابی به نام صولت السلطنه به وسیله آقای کاوه بیات منتشر شده که به این جریانات اشاراتی دارد.

بروز کشمکش‌ها بین شوروی و انگلستان آماده‌نمایم.

برای این کار لازم بود که به وسیله رشوه دادن به سران عشایری مرزی و آماده نمودن مخازن مخفی اسلحه و مهمات برای مسلح نمودن افراد آنها هر چه زودتر اقدام گردد. در ابتدای این اقدامات من به وسیله تاجری به نام «محمداف» با «صولت‌السلطنه» حاکم شهر «باخرز» (واقع در جنوب شرقی مشهد و نزدیک مرز افغانستان) آشنا شدم، که علاوه بر حکومت شهر، ریاست ایل «هزاره» را نیز به عهده داشت و متطقه استقرار ایل او تا داخل خاک افغانستان گسترده بود. «صولت‌السلطنه» که هنوز در مرحله جوانی قرار داشت به علت خوش‌گذرانیهای زیاد از حد، بیشتر ثروت خود را به باد داده و تا گلو در قرض فرو رفته بود.

من پس از اقدامات احتیاطی اولیه، توانستم با «صولت‌السلطنه» به توافق برسم و او تعهد کرد و اسلحه و افراد ما را به هر تعداد از مرز بگذرانند و در ضمن مرا با عده‌ای از دوستانش نیز آشنا نماید تا بتوانیم با کمک آنان افراد و سلاح‌ها را تا قندهار و از آنجا به بلوچستان انگلستان بفرستیم<sup>۱</sup>.

باری از مطلب دور نیقیم و به موضوع جاسوسی شوروی در قوچان و نواحی مرزی خراسان خانم دهیم و اضافه نمایم که یکی از این ارمنی‌ها که در اوغاز باغی بزرگ و کاروانسرای عظیم تشکیل داده و مسافرین قوچان به بازگیران و عشق‌آباد را می‌پذیرفت و اختیار و استناد را به روسیه می‌فرستاد، سرانجام وسیله محمدحسین خان اوغازی شناسایی و به قبیح‌ترین وجهی به قتل رسید و کاروانسرا خراب و باغش تصرف شد<sup>۲</sup> دروازه باغ کاروانسرای ارمنی هنوز در حیاط محمدحسین خان خودنمایی می‌کنند.

همان شب عبدالرضا خان شجاع‌الدوله حاکم وقت قوچان نیز در اوغاز بود. باغ ارمنی در اوغاز هنوز وجود دارد و اکنون در تصرف مردم چپانلو است و قبر ارمنی نیز در وسط باغ

۱ - خاطرات آفابکوف - ترجمه دکتر حسین ابوترابیان ص ۱۲۱ تا ۱۱۸.

۲ - ارمنی مذکور در حدود سال ۱۲۹۷ خورشیدی شب هنگام به دست خالمر پسر محمد سردار و یوسف کایشگانی کشته شد.

است.

نیز در این زمان دو نفر از ترکهای کهنه اوغاز تبعیت روسها را پذیرفته دنبال اسم خود « اوف » افزودند و شناسنامه روسی گرفتند، این زمینه‌سازی‌ها به وسیله جاسوسهای روسیه در منطقه مرزی انجام می‌شد.

این دو نفر کهنه اوغازی که « حسن خان اوف » و « علی خان اوف » بودند، محمدحسین خان قبادی اوغازی رئیس ایل سیوکائلو را محرک اصلی ججو خان و ابوطالب بگ و قائل ارمنی کاروانسرادار معرفی کردند. روسها برای دستگیری محمدحسین خان وارد اوغاز شدند و محمدحسین خان به کوهها متواری گردید.

پس از رفتن روسها محمدحسین خان به اوغاز بازگشت. حسن خان اوف از ترس به اسفنجیر فرار کرد، لکن علی خان اوف به چنگ محمدحسین خان افتاد و به چوب و شلاق بسته شد. علیخان گفت من اوف هستم تبعه روس و تو حق نداری با یک تبعه روس چنین رفتار کنی. محمدحسین خان گفت: تو خودت اوف هستی، کونت که اوف نیست من با کونت کار دارم. محمدحسین خان گفت: باید از این چوبها بخوری تا ننگ پذیرفتن تبعیت بیگانگان را بر ایل سیوکائلو روانداری و بدین ترتیب نوکران محمدحسین خان آنقدر چوب بر پشت کون اوف زدند و آنها آنقدر اوف گفت که زیر چوبها جان داد.

و این نمونه‌ای از تحریکات روسها در نواحی مرزی خراسان بود.

آقای شاکری آورده است که: « هنوز از حکومت عبدالرضا خان شجاع‌الدوله سوم<sup>۱</sup> مدتی نگذشته بود که سپاهیان روس نزاری وارد قوچان شدند. عبدالرضا خان در حالیکه مانع ورود روسها به سرحد ایران شده بود قضیه را به تهران تلگراف کرد. پاسخ رسید مانع نشوید. روسها عداوت باطنی که با عبدالرضا خان داشتند و بعد هم به خاطر پناه دادن ججو خان [ که با روسها در درگز جنگیده بود و این زمان به سوی قوچان عقب‌نشینی کرده بود ] و روسها

۱ - شجاع‌الدوله اول سوم خان فاتح هرات، دوم امیرحسین خان، سوم محمدناصر خان، چهارم عبدالرضا خان است.



در تعقیب او بودند به عمارت مسکونی عبدالرضا خان ریخته و او را بردند بعداً معلوم شد که به تهران برده‌اند.

در غیاب عبدالرضا خان، رکن‌الدوله قاجار والی خراسان فرزندش رضا قلی میرزا اعدال‌الدوله را به عنوان حکومت قوچان تعیین و اعزام داشت. پس از سه ماه، همزمان با به توب بستن محمدعلی شاه مجلس شورای ملی را [سال ۱۳۲۶ ق] عده‌ای از مردم قوچان به تلگرافخانه رفته و عبدالرضا خان را از تهران خواستند بر اثر درخواست اهالی عبدالرضا خان وارد قوچان شد تا زمان حکومت قوام‌السلطنه در مشهد حاکم قوچان بود. <sup>۱</sup>

تقریباً می‌توان گفت در سرتاسر مدت زمامداری عبدالرضا خان، شمال خراسان، به ویژه قوچان در اشغال روسها بود. نفوذ روسها که فعالیت جاسوسانشان در زمان محمدناصر خان در شهر جدید قوچان شروع شده بود در دوره عبدالرضا خان به نفوذ و اشغال نظامی انجامید، که در تلگرافهای کنسول انگلیس در کتاب آبی مندرج است.

با تمام این احوال نمی‌توان به هیچ عنوان ضعف و بی‌کفایتی و بی‌اجدهی عبدالرضا خان به دولت قاجار و ستم‌پیشگی وی در اخذ مالیتهای سنگین به خاطر تثبیت موقعیت خویش را توجیه نمود. نیروهای خود جوش مردمی و احساسات ملی مردم علیه نفوذ بیگانگان را که در سرزمین قوچان به ظهور آمده و در وجود ججو خان‌ها و ناصر لشکرها و ولیخان‌ها و خدو سردارها و فرهاد خانها و سعادتعلی خان‌ها و فرج‌الله خان‌ها و ... متجلی گشته بود در کمترین دوره‌ای از این تاریخ کرد خراسان مگر در زمان نادر نمونه آن را می‌توان دید و بایستی به عنوان قوی‌ترین و مؤثرترین اهرم‌های برتری ایل زعفراللو مورد بهره‌برداری قرار داد که بار دیگر موقعیت متزلزل قوچان را در دل تاریخ تحکیم می‌بخشید. اما از آنجا که بیشتر اوقات عمر عبدالرضا خان در پای منقل و وافور و شیره و بزم ساقیان سیمین ساق و در محاصره چابلسان مغرض و بی‌عرد می‌گذشت، نتوانست از وجود این نیروهای فعال که نظیر آن در

کمتر جایی از گوشه و کنار مملکت یافت میشد، به نفع خویش و میهن خود استفاده نماید. تا آنجا که خود و بیشتر این نیروها ناامید و نابود شدند و یا هرز گردیدند و بساط قدرت ایل زعفرانلو برچیده شد و کار به آنجا کشید که قوام السلطنه با چند نفر ژاندارم آنجنانی رئیس ایل را از مرکز ایل دستگیر نموده و در زندان از بین برد.



شجاع الدوله آخرین ایلخان زعفرانلو - از کتاب جغرافیای تاریخی فرجان - شاکری ص ۶۷

۱ - به قول شاعر:

آزاده دلان گوش به مالش دادند  
وز حسرت و غم سیه به مالش دادند  
بشت هنر آن روز شکسته است درست  
کاین بی هنران بشت به مالش دادند

## تظلم اهالی قوچان [از پسر رکن الدوله به صوراسرافیل]

گفته شد که پس از عزل عبدالرضا خان، چند نفر از جمله ابدال الدوله برادرزاده ناصرالدین شاه به حکومت قوچان منصوب شدند و به غارت و چپاول قوچانیها پرداختند که به قول لطفعلی خان باید عبدالرضا خان در تهران پنجهزار تومان به رکن الدوله میداد که او را همراه خود به خراسان آورد. اما نتوانست این پول را فراهم کند و رکن الدوله هم از خدا میخواست که او نیاید. لذا به محض رسیدن به خراسان، پسرش را به حکومت قوچان فرستاد و به قول قوچانیها:

«نواب رکن الدوله به محض ورود به مقر فرمانروایی خویش، مملکت خراسان را در بین پسران و برادران خود تقسیم کردند! یعنی هر کدام را پادشاه مستقل یک ولایت قرار دادند، و ما بیچارگان در سهم فرزند ارجمندش حشمت السلطان واقع شدیم! و این طفل نابالغ هم از وقتی که وارد قوچان شد به اسباب چینی به جان ما یک مشت بیچاره‌های پریشان روزگار افتاد و هر روز به یک طور به اذیت و آزار ما اقدام کرده! مثلاً داده است به عوض بره‌ای که ایلات و دهاتیها برای حکومت می‌آوردند، یکی یک تومان نقد بدهند! و انجمنی را که

۱ - این یکی از رسوم و عادات کردها بود که وقتی از قشلاق بازمی‌گشتند به دیدن امرای خود که رؤسای ایل زعفرانلو بودند می‌آمدند و هم احوالی می‌پرسیدند و دیداری می‌کردند و هم از باب احترام بقرا خود حال بره و کره هم برای کمک به هزینه‌های مهمانخانه و آشپزخانه‌های آنان می‌آوردند. معروف است که در آشپزخانه امیر حسین خان روزی چندین گوسفند طبخ میشد. این رسم تا سالهای سال باقی بود و خواین و روسای ایل از آن بهره‌مند بودند، لکن پس از پادشاه شدن شکایات نظامی، زاندارها این حق را به خود اختصاص دادند و تا حدود سال ۱۲۴۱ در بیشتر جاها حالها و زاندارها با هم کنار می‌آمدند، هم بره می‌گرفتند، هم کره، هم شیر و هم پول و ... پسر رکن الدوله که خیلی زرنگ و خوش سلیقه بود تبدیل به دلار کرده بود، یعنی در آن زمان با یک تومان یک میش را با بره‌اش می‌فروختند. یک رأس گوسفند پنج قران بود. از این رو بچه شاهزاده تبدیل به احسن کرده است و به جای یک بره یک تومان می‌گرفته.

بعد از فروختن دخترهای خود، از ناچاری به آن دلخوش بودیم، حکم کرد به هم زدند و از اول محرم بسته شد! و به معاونت علی اصغر قزوینی که وزیر اوست، (جعفرآباد) را که در چهار فرسخی شهر واقع است تصرف کرده و مردم فلکزده آنجا از ضرب چوب، متواری و پراکنده به خراسان<sup>۱</sup> شدند!!

و کیلی هم که در مجلس شورای ملی داریم دو سال است که یک کلمه حرف در صلاح و صرفه ما نزده است!<sup>۲</sup>

در جریده خورشید هم که شرح حال خود را بیان نمودیم الری نبخشیدا از میان هیأت وکلای ملت و اولیاء دولت نیز تا به حال یکنفر نپرسید که یک سرحدی مثل قوچان حاکمش کیست؟ آیا بجهت غیر مکلف لیاقت حکومت نمودن را دارد؟!!

آیا طفل بدین سن می تواند حکمران یک همچو سرحدی باشد؟!!

اگر به زودی وکلای عظام و وزرای کرام رفع شر او را از ما نمایند، یا او را از ... می نمایم، یا با اهل و عیال به خاک خارجه هجرت خواهیم کرد. ( ادب العلماء، تنی، عبدالحسین الموسوی ) -<sup>۳</sup>

برای اینکه قوچانیهای با غیرت خودمان دلگیر نشوند که این رفتار با آنها به تنهایی معمول نبود، سایر هموطنان هم از این خوان تعمت بی نصیب نبوده اند، به ذکر مطلبی درباره

۱ - در اوایل شروطیت انجمن های محلی در بیشتر شهرها تشکیل شد که به داد مردم برسند، بیشتر آنها در همان روزهای اول تخته قابو شدند.

۲ - منظور از خراسان، شهر مشهد است.

۳ - از بدشاسی قوچانیها، همیشه در تمام طول تاریخ مجلس شورای ملی ( غیر از دوره چهاردهم و پانزدهم که آقای رحیمیان نماینده بود و به جای همه حرف می زد ) بقیه نمایندگان آنها به محض رسیدن به مجلس لال می شدند. این تنها حاج میرزا آقا بابا نماینده دوره اول قوچان نیست که لال بود و حتی ابن سید بی وجدان مفتخور در مورد واقعه فروش دختران قوچانی که تمام نمایندگان ایران در مجلس و کوچه و بازار فریاد کشیدند، او و دیگر نمایندگان خراسان یک کلمه هم حرف نزدند.

۴ - روزنامه صویر اسرائیل - ص ۴ شماره ۲۷ - چهارشنبه ۲۷ ربیع الاول ۱۳۴۶.

مردم جوین و سبزوار اکتفاء می‌نماییم و منتها قوچانی‌ها می‌خواستند با ترتیب دادن شاهزاده دق دل خود را تسکین بخشند ولی سبزواریها از چنین راههایی وارد نمی‌شدند.

## تظلم مردم سبزوار از برادران رکن‌الدوله والی خراسان

، ایضاً از سبزوار - در اوقاتی که ترکمانها برای تاخت و تاز این صفحات مصمم شده بودند، اهالی تلگرامهای عدیده به انجمن ایالتی خراسان کرده که قشونی به جهت جلوگیری و دفع آنها سوق نمایند ولی بدبختانه از اهمال و غفلت اولیاء و والی اتزی از سوار و سرباز ظاهر نشد تا شجاع‌الممالک دلاور بجنوردی ترکمانان را شکست داد.

بعد از آن با هزار لیت و لعل دو بیست نفر سوار | تیموری خوانی | و پیاده با یک عراده توپ وارد سبزوار شدند.

رفت‌الدوله (برادر نواب والا رکن‌الدوله والی خراسان - برادر زاده ناصرالدین شاه) آنها را با خود به عنوان وصول مالیات به | جوین | برد. مردم بیچاره‌ی آنجا که از توپ و سوار مطلع شدند از ترس و واهمه به این قلعه و آن قلعه فراری و متواری شده‌ا! سوارها نیز هر کسی را یافتند مشلق | شلاق کاری - کتک زدن | و لخت و جریحه نمودند! حتی آنها یکه در قنوت

---

۱ - در این زمان که سالار مفخم شادلو بجنوردی در زندان بود | به اتهام همکاری با ترکمانان در اسیر گرفتن دختران قوچانی | ترکمن‌ها به سروار و میامی و اطراف شاهرود تاخت و تاز می‌کردند، در میامی خیلی خرابی به بار آوردند و مردم آنجا هر چه داد کشیدند کسی نبود به دادشان برسد. زیرا تنها نیروی صرخی در خراسان کردهای شادلو در بجنورد و کردهای زعفرانلو در قوچان بودند، آنها چون رؤسای ایل از حکومت معزول شده بودند، دیگر دخالتی نمی‌کردند، سرانجام پس از مدت‌ها بیچارگی توانستند چند سواری از ایل تیموری که لباس و اسلحه هم نداشتند تهیه کنند و به سبزوار بفرستند. روزنامه خورشید که آنروز در مشهد چاپ میشد شرح تمام این بدبختیها را به تفصیل آورده است..

پنهان شده بودند، گماشتگان شاهزاده‌ی دادگر هیزم و بوتنه آتش زده در جاهها ریخته و آن ستمزدگان که فریب به خفه شدن از قنات بیرون می‌آمدند به امر نواب والا گوشهای آنان را بریده و بعضی را مهار کرده<sup>۱</sup> و حبس نموده مالیات می‌خواستند.

مردم [زورآباد] جوین که از این رأفت، رفعت‌الدوله مستحضر شدند برای حفظ جان و مال و عرض و ناموس خویش در حدود خاک خود اجتماع کرده که اگر آن قشون غارتگر بخواهد وارد آنها بشود ممانعت کنند.

شاهزاد خیال دفاع آنان را به اسم یاغیگری به رکن‌الدوله تلگرام کرد و جواب رسید از اسلحه و استعداد که قصوری نشده [کم و کسر ندارند] تعلق چیست؟ [چرا آنها را نمی‌کشید] او هم با کمال اطمینان قلعه زور آباد را یک روز به گلوله بست و شب هنگام [شبانگاه] گوسفند اهالی را چاپیده به طرف جوین حرکت کرد!! اهالی جوین به سبزواری آمدند گفتند اگر چند نفر تا فردا صبح خود را به آنجا نرسانید، تنور جدال مشتعل خواهد شد، این بنده با حاج میرزا علی محمد رئیس الحمن به جوین رفته میان شاهزاده و مردم را صلح داده، ولی سرکار والا آنچه خواست کرد و هر چه توانست گرفت!! و هنوز هم دست برنداشته!!

مالیات جوین اصلاً هزار و پانصد تومان است. اهالی آنجا برای دستورالعمل خواستن فرع مالیات به خراسان رفته<sup>۲</sup>، رکن‌الدوله و نجدالسلطنه و مجلس معدلت رضوی، قرار دارند [قرار گذاشتند] که سیزده هزار و پانصد تومان هم به اسم فرع بپردازند [که بشود ۱۵ هزار تومان] و نوشته هم دریافت کرده مراجعت نمودند، اما رفعت‌الدوله در جواب آنها گفت: رکن‌الدوله به من نوشته است که شماها به زور این قرارداد را از او گرفته‌اید ولی بی‌باکانه مبلغ سی و دو هزار تومان مالیات و ده هزار تومان جرمانه [جریمه] از آنها گرفت!!<sup>۳</sup>

۱ - مهار چنین بود که بینی افراد را سوراخ می‌کردند و ملنایی از آن رد می‌کردند و به دنبال خود می‌کشیدند.

۲ - آن زمان به شهر مشهد، خراسان، می‌گفتند.

۳ - روزنامه هفتگی صوراسرافیل - شماره ۲۸ - سه‌شنبه ۴ ربیع‌الآخر ۱۳۲۶ ص ۵ -

## اوضاع اجتماعی شیروان در صدر مشروطیت

« مکتوب از شیروان قوچان - ... لهذا لازم دانستم دو کلمه به حضور مبارک ( مدیر روزنامه خورشید ) عرضه بدارم که در برنامه مقدس درج فرمایید، شاید به نظر اولیای دولت و وکلای ملت رسیده نظر مرحمتی در این ولایات سرحدی بفرمایند و در رفع نواقص آن بکوشند. اهالی این ولایت به درجه‌ای گرفتار استعمال افیون و شیرهی او هستند که گمان ندارم از صد نفر پنج نفر گرفتار نباشند!! چه اشخاص متمول بواسطه‌ی گرفتاری به این درد بی‌درمان در بدر و محتاج به نان شب شده‌اند باز عبرت نمی‌گیرند و روز به روز در تضاید است!!!

هر گاه از جوانب دولت برای نهی و جلوگیری این بلای عام اقدام می‌شود هم رعیت به فاصله چند سال متمول می‌شوند و هم در موقع لزوم چندین هزار سوار قابل از جوانان سرحدی می‌توان انتخاب کرد.

دیگر از بدبختی اهالی اینجا این است که یک نفر طبیب نداریم. الان که زمستان است روزی پنج تنس نفر در این قصبه بواسطه‌ی نبودن طبیب و دوا تلف می‌شوند اشخاص را دیده‌ام که جزئی کسالتی داشته‌اند از نبودن طبیب و دوا دنیا را بدرود گفته‌اند. حالا ملاحظه فرمایید در تابستان که هوا گرم شود و عفونت قهوه‌خانه‌های شیرگی‌ها چقدر از این مردم تلف خواهند شد.

خوبست دولت یا ایالت یک نفر طبیب به این قصبه بفرستند مثلاً در پاییز گذشته از همین قصبه کوچکاً نهمیناً هفتصد نفر به مرض تب و نوبه<sup>۱</sup> جزئی که علاجش خیلی آسان

۱ - شهر سابق شیروان که اولین بار به وسیله کردهای خراسان در زمان شاه عباس اول ساخته شد در جنوب شرقی شهر کنونی بود که در اردیبهشت ۱۴۰۸ بر اثر زلزله به کلی ویران شد و شهر کنونی شیروان در کنار آن بنا گردید. محل خرابه‌های سابق شهر شیروان اکنون داخل شهر جدید گشته است.

بود مردند. اگر طبیب می بود شاید بیش از بیست نفر نمی مردند.

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دیگر.<sup>۴</sup>

**شیروان قوچان** - از وقتی که حکومت شیروان [فرج الله خان] مغزول شده کسان<sup>۲</sup> مشارالیه در شیروان و دهات اطراف انتشارات بی اصل داده و مردم را تحریک و اغوا می کردند که به تلگرافخانه ریخته حکومت سابق را بخواهند نزدیک بود اغتشاشی فراهم بیاید بعضی از آقایان و مأمورین ایشان را ساکت کردند و حال از دیشب باز بنای بعضی کارها در مسجد شهر شده و مجالس متعددی در منزل حاکم سابق منعقد میشود تا بعد چه شود. زوارم<sup>۵</sup> که یکی از قلعه جات شیروان و رعایای فرج الله خان هستند روز گذشته به تلگرافخانه ریخته چند نفر قزاق حکومتی را کتک زده مقصرین خود را آنجا بیرون برده و در راه قوچان بیست ذرع سیم تلگراف را خراب کرده و چند تیر شکسته اند تا دیروز اهالی در هیجان از دیروز قدری آرام شده اند.<sup>۶</sup>

فرج الله خان ضیغم الملک از اولاد امان الله خان زعفرانلو و پدر امیرحسین خان نگهبان

۲ - یکی از مراکز مهم پشه مالاریا در خراسان، شهر شیروان و روستاهای اطراف آن به ویژه زیارت، بود که همه سال تعداد زیادی بر اثر بیماری مالاریا جان خود را از دست میدادند. هنوز هم پشه های این خطه مردافکن اند. باغات انگور و سیب شیروان در خراسان معروفست. شیروان این زمان مرکز شهرستان شیروان است. هر چند که نارساییهای بیشتر به ویژه در زمینه ی آموزش و پرورش و بهداشتی و بیمارستان و حمل و نقل و جاده سازی دارد، اما رو به ترقی است.

۳ - روزنامه خورشید - شماره ۲ ص ۸ سال اول ۲۸ محرم ۱۳۲۵.

۴ - از اقدامات مهم دوره اول مجلس شورای ملی بود که در هر جا توانست حکام قاجار و خوانین محلی را از حکومت عزل و برکنار کرد و حکام جدیدی بگماشت که از جمله آنها حکومت شهرهای شمالی خراسان مانند قوچان، شیروان، درگز، بجنورد و غیره بود.

۵ - اکثر مردم زوارم شیروان از ترکهای معروف به قارشی نوری هستند که پس از حمله های مکرر نادر شاه به ماوراءالنهر از آجا کوچانده و در درگز و زوارم اسکان دادند.

۶ - روزنامه خورشید - ص ۶ شماره ۱۷ روز ۱۴ جمادی الاول ۱۳۲۵.



بود.

## اسنادی در مورد درگز و خوانین آن دیار

۱- اسنادی در رابطه با تحویل و تحول سرزمینهای مرزی ایران از فیروزه گرفته تا لطف‌آباد درگز که همزمان دیگر نواحی شمالی خراسان از پیکر ایران جداگردید. در چاپ دوم جلد اول و در جلد‌های دوم و سوم وقایع ناگوار روزگار شوم قاجار و اثرات منفی و ذلت‌بار آن را بر مردم ایران و بویژه نواحی شمالی خراسان آوردیم که به موجب قرارداد یکجانبه و غیرقانونی تحمیلی آخال وسیلهٔ امپراتوری خون‌آشام روس بر حکومت ننگین و فاسد قاجار در محرم سال ۱۲۹۹ قمری سرزمینهای شمال خراسان از رود جیحون و ماوراءالنهر گرفته تا خیوه و بخارا و خوارزم و عشق‌آباد و نسا به چنگال روسها افتاد. بعدها که روسها فهمیدند باید فیروزه را هم از ایران بگیرند ناصرالدین شاه را تحت فشار قرار دادند و آنجا را هم گرفتند و قلعه خرابهٔ حصار لطف‌آباد را که قبلاً از ایران جدا کرده بودند، با بزرگمنشی خاصی به ایران بخشیدند. آنهم تنها دیوارهای قلعه حصار را نه سرزمینهای متعلق به آن و کوهها و جنگل‌ها و مراتع آن را یعنی خط مرزی را پای دیوار قلعه حصار گذاشتند که حتی گوسفندان و حیوانات مردم حصار جایی برای چرانداشتند.

۱- سندی است، یعنی راپورتی است در مورد آب درگز که روسها به موجب قرارداد تحمیلی خود از نواحی درگز و لایین و کلات آب چشمه‌هایی را هم که در داخل خاک ایران بود، برای آبیاری زمینهای آن سوی مرز که در تصرف داشتند می‌بردند و گاهی اوقات از قلدری و زورگویی در این رابطه هم خودداری نمی‌کردند. چونکه آنها غالب بودند و ما مغلوب و ذلیل و پا به قول منصورالملک حاکم درگز امنیت برقرار و رعایا به دعاگویی مظفرالدین شاه قاجار مشغول.

راپورت درجز: امنیت حاصل رعایا به دعاگویی وجود مبارک مشغولند. روز بیستم

۱ محرم | محمد حسین میرزا مهندس و اکبر ط روس برای تقسیم آب به طرف قلعه میرا حرکت کردند. چون توقف مأمور روس در قلعه میر طول کشیده بود سه دستگاه آلاچیق جهت عملجاتشان زده‌اند.

گندم | خرواری | هفت تومان و پنجهزار<sup>۱</sup> جز | خرواری | سه تومان و نیم است. به تاریخ

۱۳ شهر صفرالمظفر سنه ۱۳۱۵ ه<sup>۲</sup>



عکسی از سواران در آن  
مستقر بود در آن زمان (۱۳۱۵ هجری قمری)

۱ - در متن اشتباهاً قلعه میر چاپ شده است.

۲ - این زمان در مراغه گندم گرانتر و خرواری هشت تومان و نیم بوده است. (مدرك زیر) ص ۵۳۷.

۳ - مجموعه خاطرات وحید. فروردین ۱۳۵۱ شماره ۵ ص ۵۳۸.

## فرمان ناصرالدین شاه در مورد برقراری حقوق غلامحسین خان درگزی

غلامحسین خان سرتیپ پسر محمدعلی منصورالملک بیگلربیگی درگز بود که فرمان  
زیر برای برقراری حقوق او بدینگونه از سوی ناصرالدین شاه صادر شده است:

« مهر ناصرالدین شاه	امضای ناصرالدین در بین خط اول و دوم
بالای سند.	در گوشه چپ فرمان.

عنوان ظفرایی

آنکه چون عمده الامراء العظام محمدعلی خان بیگلربیگی حاکم دره جز استدها کرده  
است که مبلغ پانصد تومان از بابث منافع حکومتی دره جز که همه ساله به او میرسید به  
صیغه‌ی مواجب در حق مقرب الخاقان غلامحسین خان سرتیپ پسر مشارالیه برقرار شود،  
لهذا به قبول استدعای او مبلغ شصت و بیست و پنج تومان تفصیل در حق مقرب الخاقان  
مشارالیه مرحمت و برقرار فرمودیم که بعد از وضع رسوم علاوه‌ی جمع دره جز شده از  
هذه السنه ثیلان<sup>۱</sup> و ما بعدها همه ساله اخذ و دریافت نموده مشغول خدمتگذاری<sup>۲</sup> باشد.  
مقرر آنکه مستوفیان عظام شرح فرمان مبارک را ثبت و ضبط نموده در عهده شناسند.

فی شهر ربیع الثانی ۱۳۱۱ هـ

در گوشه‌ی راست سند احتمالاً رکن الدوله برادر ناصرالدین شاه که والی خراسان بود،  
خطاب به وزیر دفتر خراسان نوشته است: وزیر دفتر، از یونت ثیل در کتابچه جمع و به این  
اسم به خرج ( یک کلمه ناخوانا ) مواجب غلامحسین خان ( یک کلمه ناخوانا ) منظور دارد.  
در گوشه‌ی دیگری احتمالاً به خط وزیر دفتر آمده است:

« از قرار این فرمان جهانمطاع مبارک در دستورالعمل هذه السنه یونت ثیل مملکت

۱ - یعنی سال مار.

۲ - مش: خدمتگذاری.

خراسان جمع و به خرج خواهد آمد. در پشت سند هم تعداد زیادی مهر و امضاء وجود دارد که مهرهای صدراعظم، وزیر دفتر، معاون‌الملک از آن جمله‌اند.

## فرمان مظفرالدین شاه در مورد حشمت‌الله خان پسر منصورالملک درگزی

این فرمان باید در زمانی صادر شده باشد که حشمت‌الله خان کودک بوده. حکم والاشده، از آنجا که خدمات چاکران سپهر مدار که در طریقه‌ی جانفشانی... کرده و به پاداش خدمات عمده به درجات عالییه ارتقاء جسته امر به مفاد فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجه بر ذمت و همت والا نیز لازم و متحتم است که ترتیب اخلاف خدمتگزاران اسلاف را خلفاً بعد سلف... صحیحه‌ی السابقون السابقون اولئک المقربون منظور نظر فرموده به مراتب اعتبار و افتخارشان بیفزاییم و به مدارج تقرب و خدمتگزاری ارتقاء دهیم ذالک فضل الله توتیه من نشاء از جمله خدمات مرحومات سلیمان خان و بیگلرخان و الله یار خان...

دره جزواتک بوده‌اند و از بدو ظهور این دولت ابد آیت در آن سرحدات متصدی امور دولتی و در طریقه‌ی خدمتگزاری جانفشانیها کرده‌اند... گردیده خاص امیرالامراء العظام محمدعلی خان منصورالملک میر پنجه حاکم حالیه‌ی دره جزواتک که از بدایت عمر... خدمتگزاری نهاده در انتظام امور سرحدات مزبور و تمشیت... مهتمه‌ی آن ولایات مجاهدات واقیه به عمل آورده از حسن کفایت و کاردانی خود مستوجب بذل شایانی آمده

خواستیم از راه شمول عواطف و الامعزز و بین الاقراء و الاقربان مفتخر فرماییم عمدة الامراء العظام حضرت الله خان سرتیب پسر مشاوریه که به نیابت حکومت دره جزواتک منصوب و مصدر خدمت و جانثاری است و آثار رشد و کیاست و مراتب کفایت و لیاقت از ناحیهی احوال او پیدا و کاملاً در پیشگاه اقدس والا مشهود افتاده محض ظهور مرحمت دربارهی ( او ) از هذه السنه مسعود سیچقان ثیل و بعدها او را در جزو پیشخدمتی خودمان برقرار و به اعطای یک توپ سردازی ترمه کشمیری مخلع و سرافوازش فرمودیم که با کمال افتخار زیب بروش خود کرده بین الاقربان سربلند آید و بیش از پیش در انجام خدمات دیوانی و انتظام امورات سرحدی مجاهدت و فیه به عمل آورده مورد مرحمت آید. مقرر آنکه عموم خدام آشیان مبارک مشاوریه را در سلک پیشخدمتان برقرار دانسته توقیر و احترام او را مرعی دارند و کتاب سعادت الکتاب شرح رقم مبارک را تیت و ضبط نموده در عهده شناسند.

شهر ذیقعده ۱۳۱۸ هـ

چنانکه گذشت در زمان منصورالملک حاکم درگز وضع این خطه از خراسان بسیار استیبار بود. ظلم و ستمگریهای آصف الدوله والی خراسان و پسرش امیرحسین خان و دیگر زالوهای دولتی و درباری هم قوز بالا قوز شده بود. روزنامه جبل المتین اشاره‌ای به اوضاع آن روز درگز دارد.

محمد بگ حضاری که از قلعبجات اتک ( درگز ) است می‌گفت: نایب‌الحکومه‌ی اتک ایران از جانب منصورالملک هفت دختر را به اسم پدر و مادر که من فهمیدم به خارجه ( روسیه تزاری ) فروخته است. و آنهایی را که نمی‌شناسم و از غیر محالات و ولایات درگز است، بسیار است. و علاوه همین مسأله از درجز بیست هزار تومان فقط اجحاف و جریمه‌ی منصورالملک ( از ره‌ایا ) بوده. پارسال ( ۱۳۲۲ قمری ) جمعی عارض و مشککی آمده بودند، از عین‌الدوله ( صدراعظم دوره‌ی استبداد ) نیز حکم عزل حاکم مشاوریه صادر شد، آصف‌الدوله بنای تحقیق غیر حقیقی اسکاتی را گذاشته، یکی از میرزاهای عین‌الدوله را برای رسیدگی مأمور و گسیل درجز کرد و ضمناً سیرده که غرض من ( از دادن این مأموریت به

شما برای رسیدگی به شکایت مردم نیست، بلکه | جلب نفع به شماست. البته باید از منصورالملک | جانبداری و | تصدیق کنی. و به او | به منصورالملک | نیز نوشت مهما ممکن | تا می توانی | محض تصدیق | و تیرتهی | از خود اسباب خشنودی | خاطر مأمور اعزامی به درگز | را فراهم کن. | و بدین ترتیب و سفارش والی خراسان، منصورالملک | یکهزار و پانصد تومان و دو قاطر و دو اسب به مأمور داده تصدیق | این گناهی خود را | گرفت. عارضین فلکزده هم از پارسال بعضی در شهر و جمعی در قلعهجات اطراف حیران و پریشان و سرگشته مانده‌اند، و امسال هم جماعتی آمده از حاکم مزبور شاکی | هستند | و تعدیبات او را حاکی | اند | دوندگی می نمایند. »

و آصف‌الدوله به این علت منصورالملک را از حکومت درگز برکنار نمی‌کند که همشیره عبدالرضا شجاع‌الدوله حاکم قوچان نامزد مسعود خان پسر منصورالملک بود. پانصد لیره عثمانی شال و انگشتری و الماس و غیره فرستاده و شیرینی خوری کردند، مادر عروس هم پنهانی از منصورالملک خیلی زیورآلات گرانبهای زنانه و اجناس مرغوب بخارایی به عروس داده بود. امیرحسین خان پسر آصف‌الدوله که پارسال حاکم قوچان شد و شجاع‌الدوله رفقانلو از حکومت برکنار گردید، با زور و حيله « آقايان علمای قوچان دختر را | که نامزد مسعود خان بود | متصرف شده | به امیرحسین خان دادند و در این میان | قریب پنجهزار تومان مال منصورالملک را بلعیدند و آصف‌الدوله به همین سبب منصورالملک را در حکومت درگز نگهداشته است که جبران ضررهای خود را بکند و از پسر آصف‌الدوله شکایت ننماید. » در صورتیکه صید علی خان عارض است ... »<sup>۱۵</sup>

آصف‌الدوله و پسرش امیرحسین و پسر دیگرش جعفرخان به طوری که در همین روزنامه حبل‌المتین آمده است، ظلم و ستمگری و جنایات بی‌شمار و بی‌حدی نسبت به مردم خراسان انجام دادند و در پناه ریش و تسیح و مذهب بلایی به سر مردم آوردند که هیچکس از مال و جان خود بیزار گشته و آواره‌کوه و بیابان شدند و به قول معروف با چراغ موشی به

دنبال عبدالرضا خان شجاع‌الدوله می‌گشتند. امیرحسین در قوچان آن چنان بر مردم سخت گرفت و آزارها و شکنجه‌ها کرد که مردم ناچار به تلگرافخانه ریخته و بست نشسته و به تهران شکایتها کردند تا اینکه از مرکز میرزا ابوالقاسم خان نامی که هزار مرتبه دزدتر و بی‌وجدان‌تر و ستمگرتر از پسر آصف‌الدوله بود، به معیزي مالیات قوچان فرستاده شده که به شکایات مردم رسیدگی کند. پس از اینکه دختران قوچانی را به اسارت ترکمانها دادند و سر و صدایش به مجلس شورای ملی دوره‌ی اول رسید، آصف‌الدوله ناچار پسر خود را از حکومت قوچان برداشت و همین میرزا ابوالقاسم خان مذکور را به حکومت قوچان منصوب نمود که جلو شکایات قوچانیها را بگیرد که از او به تهران شکایت نکنند.

حبل المتین آورده است که: «میرزا ابوالقاسم از معیزي به حکومت قوچان نایل شده با شیخ حسین شیخ‌الرئیس و میرزا بزرگ امام جمعه [قوچان] و مدیر دیوان و هزیر دیوان<sup>۱</sup> از مخالفان عبدالرضا خان شجاع‌الدوله [ساخته، خانه مردم را خراب کردند. غله‌ی خرواری پنج تومان را دوازده تومان حواله می‌کرد<sup>۲</sup>،

پس از اینکه آصف‌الدوله از برکناری منصورالملک از حکومت درگز طفره می‌رفت، مردم به تهران شکایت کردند و این زمان به دور جه‌جو خان جمع شدند و جه‌جو منصورالملک را پس از یک جنگ محلی دستگیر و زندانی ساخت و سپس از درگز بیرون راند<sup>۳</sup>. آصف‌الدوله نیز به خاطر شکایتهای کردهای باشکاللو که زنانشان را ترکمن‌ها از قوچان به اسارت برده بودند، وسیله‌ی مجلس شورای ملی از حکومت خراسان معزول شد که در جلد سوم بیان گردید. حکومت جدید برای ارضای خاطر مردم درگز، صید علی خان برادر دیگر منصورالملک را به حکومت درگز منصوب نمود. دبری نگذشت که صید علی خان حاکم درجز را سیهسالار محضی اخذ پول احضار کرد و معاون‌التجار از قول آصف‌الدوله که تازه به حکومت آمده بود تا پنج پاکت نوشت که مادامی که ایشان در مشهداند، [تو از درگز به

۱ - مدیر دیوان همان منشی شجاع‌الدوله که شرح حالش گذشت.

۲ - حبل المتین - شماره ۴۱ صفحه ۱۶.

۳ - نگاه کنید به جلد سوم، شرح حال جه‌جو خان.

مشهد | وارد مشو که آنها | سپهسالار و یاران | روز پنجشنبه | به سوی تهران | حرکت خواهند کرد و دو روز بعد | از رفتن آنها به مشهد | وارد می شوی. صید علی خان نیز به همین لحاظ مسامحه کرده وقتی که وارد | مشهد | شد، | آصف‌الدوله و اطرافیانش | بهانه ساختند که چرا سپهسالار تو را احضار کرد اطاعت نمودی. و | به این علت | محبوسش کرده، سی و چهار اسب ممتاز او را ضبط کردند، و علاوه هر شبی هم به هر رأس | اسبی | یک قران و نیم از او می گرفتند و وعده می دادند که هر وقت از حبس بیرون شدی اسبها به تو مسترد خواهند شد. پس از اخذ چهار صد تومان خرج و علیق که صید علی خان | داد و | از حبس بیرون شد، یک اسب هم | به او | ندادند. هزار و پانصد تومان به عنوان جریمه‌ی سپهسالار دفعه‌ای گرفت و هزار و دویست تومان دفعه‌ی دیگر.

امیرحسین خان پسر آصف‌الدوله چونکه دیوان بیگی | پدرش | بود، و بسکه زجر و اذیت می کرد، یومیه صد | تومان | و دویست تومان شلتاق می نمود | حق حساب از صید علی خان می گرفت که او را شکنجه نکند | آخر | صید علی خان از روی ناچاری | به آستان قدس پناه برد. چون خود آصف متولی | آستانه‌ی امام رضا | بود، ده فراش و ده دربان مأمور کرده، حرمت آستانه را که بیهود و نصارانگه می دارند، شکستند و بر سر صید علی خان ریخته و چهار صد تومان نقد و فرش خانه‌اش را | هم به غارت بردند |. مأموری که برای آوردن عیال | صید علی خان | به درجز فرستاده بودند، صریح می گفت که: آقای امیرحسین خان به من سپرده که هر چه در میان این بارها | ای عیال صید علی خان است | لایق آقای امیر | حسین خان | است، باید بردارم | و بدین ترتیب از اموال صید علی خان | بقدر شش هزار تومان از طلا و قالی و قالیجه و حتی ریختهای زنانه را هم ضبط کردند | و آنچه که او از مردم گرفته بود، چند برابرش را از او گرفتند. |

مالیات جوین هیجده هزار تومان بود، سپهسالار اخیراً ترجماً چهار هزار تومان را تخفیف داد. معززالملک هشتاد هزار تومان گرفت. آصف‌الدوله از میرزا ابوالقاسم خان محض پیشکشی قوچان صد و بیست هزار تومان را گرفت، هشتاد | هزار تومان | را پیش از معزولی آصف | در سال ۱۳۲۴ قمری | پرداخت و چهل هزار تومان ماند که هر دو رفتند | از کار برکنار



شدند [دور نیست بقیه را نیز] به آصف [پرداخته باشد].

بعضی از ارباب و ظایف [حقوق و جیره‌بگیرهای مفت‌خور را] به قوچان حواله می‌دهند، چون می‌دانند اگر آنجا رفتند ابداً جوابی نخواهند شنید و حکومت قوچان هم همواره در خراسان برای این نمره کارها کارگزاری دارد و همه وقت در صدد خدمتگزاری به حکومت متبوعه خویش است، اجناس را ارباب و ظایف خرواری سه قران می‌خرند زیرا که همیشه هم برای مواجب‌بگیرها غلیمت است. [این ارباب و ظایف اگر خودشان به] قوچان بروند باید مبالغی خطیره از جیبشان خرج کنند و از کارهای رسمیشان هم باز بمانند و مدتی آنجا معطل بشوند... حکومت قوچان اجناس را خرواری چهارده پانزده بلکه هر چه بتوانند از رعیت بیچاره می‌گیرد.

شخص صحیحی که از یکی از رجال حکومت قوچان طلب داشت، و محض وصول [حواله‌ی] خود به آنجا مسافرت کرده بود، می‌گفت: دفتر مأخوذی یکساله‌ی حکومت عبدالرضا خان را در منزل یکی از نزدیکان او از همه کارهای او مطلع بود، و از او صورت خواسته بودند [احتمالاً مدیر دیوان افشار بوده است که عبدالرضا خان همه‌ی کارهای خود را به او واگذار کرده بود و او پنهانی در صدد براندازی عبدالرضا خان بود و استاد وی را رو می‌گرد]، او هم با کمال احتیاط صورت می‌داد، چهارصد و شصت و چهار هزار تومان اجحاف کرده بود. ممیز نرشیزی [که برای رسیدگی بود] علی‌التحقیق پانزدهم هزار تومان [در این قضیه] دخل کرد.

محل مواجب سواره‌ی خواف را که همیشه باید در مقابل افغانی باشند، امیر بهادر برده است حال رعیت خراسان با آنکه هنوز از هزار، یکی و از بسیار اندکی عرض نشده،<sup>۱</sup>

## اثر تریاک بر حکام و خوانین درگز و قوچان

یکی از اهداف شوم و پلید استعمار انگلیس در ایران معتاد کردن ایلات و عشایر و مردم سلحشور خراسان بود آنها دریافته بودند که اگر نیروهای رزمنده‌ی محلی خراسان تریاکی بشوند، دیگر حال و حرکتی از آنها علیه افغانستان و هندوستان عزیزشان که هر دو از مستعمرات آنان در اواخر دوره قاجاریه بودند، بروز نخواهد کرد. بنابراین ابتدا باید از رأس شروع کرد و آن را به تباهی کشاند که بقیه و دنباله‌ی آن خود به خود تباه و نابود خواهد شد زیرا گفته‌اند که: ماهی از سر گنده گردد نی ز دم.

انگلیسی‌ها که از کردهای خراسان تنها نیروی رزمنده‌ی این ایالت در وحشت بودند، از مدتها پیش در پیاده کردن این طرح بودند، که حتی امیرحسین خان شجاع‌الدوله ایلخانی زعفرانلو را نیز در اواخر عمر معتاد کرده بودند و برای پیشرفت مقاصد خود قوی‌ترین مشروبات الکلی و بهترین تریاکهای بند لول را برای او ارمغان می‌آوردند که در مجالس خصوصی به کار می‌رفت. لکن امیرحسین خان از آن بیدها نبود که با این بادهای بلرزد. اما جانشینان وی از این باد لرزیدند و سخت هم لرزیدند، به نحوی که دیوار حکمرانی آنان از این لرزش به شدت تکان خورد و از هم فرو ریخت و به قول مرحوم مهدی بامداد نشانی از آن بر جای نماند. فرمانروایان درگز نیز از این قاعده برکنار نبودند، چنانکه مرحوم صید علی خان درگزی حاکم آنجا در یک رباعی مستزاد چنین گفته است:

از دیده شب و روز همی بارم خون	زین طالع دون
بیگانه ز عقل و آشنایم به جنون	از چرخ حرون
دانی که مرا چه کرد با مال و زیون	وز حلقه برون
افیون، افیون، افیون	باز هم افیون!

آری آنکه شیر تر زبون آید از او تریاک است. عبدالرضا خان شجاع‌الدوله نواده‌ی

امیرحسین خان و آخرین ایلخانی زعفرانلو از همان دوران جوانی سخت معتاد به کشیدن تریاک و نوشیدن مشروبات الکلی گردید. در مکتوبی که از نواحی مشهد به حیل‌المستین فرستاده شده است، با اظهار تأسف از ویرانی خراسان و نابودی عبور مردان خراسان بر اثر کشیدن تریاک این چنین آمده است: «منجمله غرابیهای این صفحات، خصوص درجز (درگز) و بجنورد و قوچان و شیروان و نواح آنهاست که تماماً گرفتار تریاک و شیرهی تریاک و چراغ و قلیانند به درجهای این بلای عام در این صفحات [که از ثروت و قدرت نسبی برخوردار اند] نفوذ کرده که گمان نمی‌نمایم از هر صد نفر، ده نفر گرفتار چراغ تحس نباشند و چنان حرکت و غیرت از اهل این ولایات سلب شده که اگر یک نفر دزد وارد خانه شود و تمام اسباب آنها را جمع نماید، ابدأ قوهی حرکت از پای چراغ قلیان کوفتی را ندارند [و اینها همان کسانی هستند که روزگاری نادر شاه را در آغوش خویش پرورش می‌دادند و دهلی را فتح می‌کردند که اکنون به این حال افتاده‌اند. اینها اولاد همان سام خان ایلخانی هستند که هرات را فتح می‌کرد. [که امروز به واسطه‌ی ابتلای به این مرض به کلی در بدر و محتاج نان شب شده‌اند... نمی‌دانند عزت چیست و شرف چه؟...]

عیب کار اینجا است که حکومت و اجزای حکومت هم به این بلای بی‌درمان خود را گرفتار کرده‌اند. چندی قبل برای شغلی گذارم به عمارت حکومتی [ایلخانی قوچان] افتاد. پس از اذیت فرمایشی گریسته وارد اطاق مخصوص سرکار حاکم شدم. سلام کردم دیدم سرکار حاکم خوابیده مشغول کشیدن شیرهی تریاک زهرماری است. پس از دو ساعت جواب سلام و اجازه نشستن داد. در گوشه‌ای نشسته در سیر حاکم رفتم. واقعاً تماشا داشت. انسان عبرت می‌گیرد. دیدم یک نفر از نوکرهای مخصوص در کمال ادب نشسته که به حاکم چراغ قلیان بدهد. سرکار حاکم هم گاهی مشغول کشیدن و گاهی در بین کشیدن چرت می‌زند. آن شخص هم که متحمل دادن قلیان است، جرأت اینکه آقا را بیدار نماید، ندارد. همان سیخ آهنی [شیرهی] را آهسته می‌زند به [دوده‌ی] قلیان. عوض زنگ اخبار [از سیخ استفاده می‌کند]. یک مرتبه آقا از خواب می‌بردگویی که زلزله واقع شده است. در این بین یک نفر محترم وارد شد سرکار حاکم هم که حالت حرکت و تواضع نمودن را نداشت همین‌طور اشاره به آن زهرماری

نموده معذرت خواست مثل اینکه مشغول نماز است نمی توان قطع کرد. آن بیچاره را تکلیف به [کشیدن] چراغ قلیان نمود که باید همراهی نماید. هر چه او می گوید سرکار حاکم این چه تعارفی است؟ خان هم می فرماید نمی شود. [سوگند به] سر من باید یک دو قلیان بکشی. آخر مجبور شده یکی دو قلیان کشید. چون همه روزه همین طور مجبور به کشیدن شد. حالا از قراری که شنیدم آن بیچاره هم گرفتار شده

هر که را شیخش چنین گمراه بود      کی مریدش را ...

دیگر از خرابیهای این ولایات که عمده خرابی است فلان شخص ابدأ مربوط از وضع حکومت، بلکه قابلیت فراموشی دربخانه یک بز را هم ندارد. [بدون سابقه و تخصص] می رود مبلغ گزارفی تقدیم [حاکم یا والی] نموده حکومت فلان قلعه یا [فلان] قصبه را برمی دارد. [اجاره میکنند]. صد نفر لات و لوت و گدا و [گرسنه] هم دور خودش جمع می نماید. حالا ملاحظه فرمایید به این مشت رحمت [بدبخت] چه می گذرد. هر کدام را که یک لقمه نان از خود دارند به فاصله دو ماه به خاک سیاه می نشانند [از بس که از آنها اخاذی می کنند و غارتشان می نمایند] آنها هم مجبور شده ترکی خانه و زندگی نموده به خاک خارجه [روسیه] پناهنده می شوند ...<sup>۱</sup>

آری این بود نمونه ای از وضع حکومت عبدالرضا خان شجاع الدوله ایلخانی زغفرانوی. حال وضع رعایا چگونه خواهد بود، پیداست که گفته اند: الناس علی دین ملوکهم.

## اسناد و احکامی در رابطه با حکام و مردم منطقه کلات نادری

حکام و خوانین کلات نادری از زمان ظهور نادر شاه به شهرت رسیدند که معروفترین آنها

۱ - روزنامه جبل المتین - سال چهاردهم - محرم ۱۳۲۵ (۱۱ مارس ۱۹۰۷) - شماره ۲۹

تهماسب قلی خان جلایر سردار وفادار نادر شاه و یلنگ توش خان جلایر هستند. یلنگ توش خان چنانکه در جلدهای پیشین هم گفتیم، از رجال سیاسی دوره قاجار بود، و در هنگام جنگ مشهد در فتنه‌ی سالار در سال ۱۲۶۵ قمری کشته شد و پس از او پسرش بهبود خان جلایر به حکومت و ریاست اهل رسید.

طایفه‌ی ترک جلایر هم که حدود چهارصد خانوار بودند، در زمان صفویه همراه با کردها به خراسان انتقال یافتند و در نواحی کلات مستقر شدند. مردم کلات مخلوطی از ترک و کرد و عرب و فارس‌اند و امیدوارم در کتاب نادر و کردها و ملکی محمود که یک مجموعه‌ی زیبایی است، همچون شاهنامه فردوسی هم‌زمان با این دوران به نظم کشیده شده است، کلات و مردم آنجا را به خوبی به شما عزیزان معرفی نمایم.

اینک استادی از خاندان جلایر و مردم کلات که وسیله‌ی آقای عباس خان جلایر از اولاد تهماسب‌قلی خان جلایر و فرزندشان آقای مهندس عبدالله جلایر رئیس کارخانجات شان رضوی و... در مشهد، در اختیارم قرار گرفته است.

## فرمان اعطای منصب «خانی» از سوی ناصرالدین شاه به بهبود خان جلایر حاکم کلات

در جلد سوم همین کتاب در صفحه ۳۴۲ مطالبی پیرامون کشته شدن یلنگ توش خان جلایر حاکم کلات به امر سالار در فتنه‌ی خراسان را آوردیم و مستندی از بهبود خان پسر او که تقاضا نموده بود منصب پدر او را به او تفویض نمایند<sup>۱</sup> و در این مورد صورت جلسه‌ای در

۱ - حرکت تاریخی کرد به خراسان - توحیدی - جلد ۲ ص ۳۴۲ در این رابطه توضیحات کاملی داده شده است که بعد از حمزه میرزا، شاهزاده سلطان مراد میرزا عموی دیگر ناصرالدین شاه، برای رفع غائله خراسان مأمور شد و به همت سام خان شجاع‌الدوله ایلخانی کرد زعفرانلو پس از یک سال محاصره شهر، مشهد تسخیر گردید و سالار و پسرانش به قتل رسیدند که جعفر قلی شاعر نامدار کرمانج

مورد گشته شدن پدرش به امضای سران لشکری رسانده بود. اینک پاسخ ناصرالدین شاه به بهبود خان به صوابدید شاهزاده حمزه میرزا حاکم خراسان و پسر عموی ناصرالدین شاه انجام گرفته بود.

#### مهر ناصرالدین شاه در بالای فرمان

عنوان طغرابی ( بسمه تعالی، فرمان همایون شد ) که چون مرحوم یلنگ توش خان کلاتی از قدیمی خدمتگزاران دولت ابد مدت علیه بود و در زمان انقلاب خراسان تصدق فوق فرقدانسی همایون پادشاهی شد و عالیجاه عزت و سعادت همراه مجدت و نجدت اکتیاه خلوص عقیدت انبیا بهبود آقا خان پسر مرحوم مشارالیه نزد عم اکرم کامکار حمزه میرزا مصدر خدمات شده صدق ارادت و خلوص عقیدت از خود به ظهور رسانده است لهذا به اقتضای مرحمت خاطر خطیر همایون شاهانه و ملاحظه‌ی حقوق خدمات والد عالیجاه مشارالیه او را به لقب خانی سرافراز و در هذ السنه تخاقوی ثیل<sup>۱</sup> و ما بعدها مبلغ سیصد تومان نقد و مقدار بیست خروار جتنس خانواری در وجه او مرحمت فرموده و برقرار نمودیم که همه ساله از بابت مالیات مملکت خراسان اخذ و بازیافت کرده و صرف گذران خود نماید و به مراسم خدمتگزاری پردازد. مقرر آنکه عم اکرم اسعد کامکار نامدار سلطان مراد میرزا قدغن نماید که عالیجاه مشارالیه را به خطاب خانی سرافراز داشته و مواجب خانواری او را هم حسب‌المقرر دانسته از همین قرار برسانند. المقرر مقرب‌الخاقان<sup>۲</sup> مستوفیان فرمان همایون را ثبت دفاتر خلود نموده در عهده شناسند.

حرره فی شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۶۵<sup>۳</sup>

این فرمان در زمان صدارت میرزا تقی خان امیرکبیر صادر شده است.

هم این جریان را به ترکی به نظم کشیده بود. نگاه کنید به دیوان عرفانی جعفر قلی زنگلی ملک الشعراء کرمانج به اهتمام کلیم‌الله توحیدی ( کانیمال ) چاپ ۱۳۷۰.

۱ - سال مرغ.

۲ - متن مقرب‌والخاقان.

۳ - سند متعلق به آقای عباس خان جلابر از اولاد بهبود خان و یلنگ توش خان جلابر می‌باشد.

## تقدیر رکن الدوله از سرتیب بهبود خان جلایر حاکم کلات

فرمان صدور منصب سرتیپی بهبود خان را در دسترس ندارم و نمی‌دانم در چه تایخی و با پیشنهاد چه کسی به مقام سرتیپی نایل شده است. گفته شد که نظام الدوله والی خراسان با او رابطه‌ی خوبی داشت. بعد از نظام الدوله، محمدناصر خان ظهیرالدوله قاجار از سال ۱۲۹۲ تا ۱۲۹۳ والی خراسان بود و در این سال فوت کرد و محمدتقی میرزای رکن الدوله برادر ناصرالدین شاه به حکومت خراسان منصوب شد که این بار تا سال ۱۲۹۸ قمری والی خراسان بود.

بدون تردید با درخواست رکن الدوله، ناصرالدین شاه منصب سرتیپی به بهبود خان داده. اینک نامه‌ای است از رکن الدوله به بهبود خان جلایر در سال ۱۲۹۷ در مورد اینکه سه سر بریده از ترکمانان غارتگر را به همراهی قراخان سردار ترکمان که اسیر کرده و به مشهد فرستاده است، ملاحظه می‌شود رکن الدوله زیر خط اول نوشته ملاحظه شد.

« هو الله تعالی -

مهر رکن الدوله در کنار راست مند

مقرب‌الخاقان بهبود خان سرتیب حاکم کلات معزز بوده بیداند، عرضیه‌ی آن مقرب‌الخاقان ملاحظه شد. قراخان سردار ترکمان را که همراه سه نیزه سر فرستاده بود، خیلی از ظهور این خدمت و جلالت، خاطر والاقرین انبساط گردید. نهایت از مراقبات آن مقرب‌الخاقان در باب سرحد کلات خوشوقت و خرسند هستم که به هیچ وجه از لوازم و مراسم خدمت و رحمت کوتاهی ندارد. قراخان هم محض آسودگی رعایا و مسکن سرحد به سزای جزای خود رسید. مقرر داشتیم<sup>۱</sup> و رسانیدن موجب فوج و انتظام امور محوله مشارالیه از آنجا بوده حرکت نماید بعد از رسیدن مشارالیه و مواجبات انتظام سرحد چنانکه مقرر

۱ - گویا بهبود خان تقاضا کرده بوده که حضور رکن الدوله برسد و غرایضی شفاهی را به عرض برساند.

۲ - چند کلمه‌ای خوانده شد.

داشته بودم برای برقراری بعضی امور که استدعا کرده بود به ارض اقدس آمده بزودی مراجعت نماید.

غزه شهر جمادی الاولی سنه ۹۷ هـ

رکن الدوله پس از ملاحظه‌ی متن فوق که وسیله‌ی منشی او تهیه شده است بین خط اول و دوم افزوده است:

بهبود خان، بعد از آمدن زین العابدین به مشهد و دادن مواجب و حقوق به سربازان کلات و انتظام امر فوج و اطمینان از سرحدات کلات و انتظام قراولخانه‌ها مآذون هستی که زود به ارض اقدس آمده عرابضی که داری کرده بازه‌ای قرارها را حضوراً داده بزودی مرخص شده مراجعت نمایی.<sup>۱</sup>

## دستورالعمل نیرالدوله والی خراسان به حاکم کلات در مورد علقچرگوسفندان در خاک روسیه

پس از اینکه روسیه نواحی شمال خراسان را به زور در سال ۱۲۹۹ قمری تسخیر و از ایران جدا کرد، گله‌داران و چادرنشینان کرد خراسان مجبور بودند گوسفندان خود را به خاک روسیه ببرند و علقچر به آن دولت بپردازند.

شاهزاده سلطان حسین میرزا نیرالدوله که از والیان ستمگر و زذل خراسان بود و از سال ۱۳۱۸ قمری پس از مرگ رکن الدوله والی خراسان شده بود، تا سال ۱۳۲۳ حاکم خراسان بود و مردم در این سال از ظلم و جور او به ستوه آمده قیام کردند و سرانجام او را معزول نمودند.<sup>۲</sup> علی نقی میرزا رکن الدوله پسر میرزاتقی به جای او منصوب شد.

۱ - چون خط شکسته و بسیار ریز بود، اگر درست خوانده باشم کار حضرت قیل کرده‌ام.

۲ - سند متعلق به آقای عباس خان جلایر است.

۳ - تاریخ رجال ایران - مهدی بامداد ج ۲ ص ۸۷.



از این دستورالعمل پیدا است که خاندان جلایر این زمان که سال ۱۳۲۰ قمری است حاکم نبوده‌اند و فتحعلی خان یعنی فتح‌الملک بعدی پسر بهبود خان نایب‌الحکومه و محمدرضا خان شجاع‌الملک هزاره‌ای پدر صولت‌السلطنه‌ی بعدی که در جلد ششم از او صحبت می‌شود حاکم کلات بوده است. اینک متن نامه:

هـ ( در گوشه‌ی سمت راست مهر نیرالدوله مشاهده می‌شود. )

امیرالامراء العظام محمدرضا خان شجاع‌الملک حاکم کلات

موافق قرارداد جدیدی که به اداره‌ی گمرکات خراسان رسیده هر کس گوسفندی جهت چرانیدن بخواهد به خاک دولت بهیبه‌ی روس ببرد باید جهت هر گوسفندی یک قران به عنوان گرو به مأمور گمرک بدهند و بعد از مراجعت دریافت دارند. از قراری که از خاکستر مأمور گمرک به اداره اطلاع داده در این فقره از طرف اجزای حکومتی همراهی نشده است. لهذا به صدور این خطاب مستطاب والا مقرر به آن امیرالامراء العظام مرقوم داریم که کمال تقویت را در این باب نموده و فدغن کنید هر کس گوسفندی از سر حد خاکستر به خاک روس می‌برد وجه معمول را بدهد. چنانچه وجه نقد برای رعیت ممکن نباشد ضامن به مأمور گمرک بدهد که گوسفند خود را مراجعت بدهد والا از عهده برآید! مقرر آنکه مقرب‌الخاقان فتحعلی خان نایب‌الحکومه‌ی کلات ( یک کلمه خوانده نشد ) حکم والا را اجرا داشته در عهده شناسند. قی شهر ذیقعدہ الحرام ۱۳۲۰ هـ

۱ - خاکستر از روستاهای آباد و پرجمعیت بین کلات و لائین است. مردم آن اکثر از کردهای شادلو می‌باشند. در سابق مال‌التجاره ایران به شوروی از آنجا صادر میشد. گمرک و کاروانسراهای متعددی داشت. امروز رو به خرابی نهاده است.

۲ - چون قیمت گوسفند در خاک روسیه گرانتر از ایران بود گوسفندهای خود را در آنجا می‌فروختند و در بازگشت از کوچ زمستانی خود در اوایل بهار می‌گفتند که گوسفندانشان یا مرده‌اند یا گرگ خورده است، لذا برای جلوگیری از این کار دولت به فکر چاره افتاد. البته چاره‌ای که نتیجه‌ای در بر نداشت فقط راه دخل و درآمدی برای مأمورین گمرک بود. هر کس حق حساب لازم را که همیشه کارساز و حلال مشکلات است می‌داد هر کار که دلش می‌خواست انجام می‌داد و سألهای نبود.

## اسبهای تقدیمی امرای خراسان به دربار تهران<sup>۱</sup>

آنچه در شهر مطابق معمول وجه امراء دریافت داشته و عملشان را ختم نموده‌اند و باید خودشان اسب خریده حاضر نمایند یا عیناً تنخواه آن را از تهران خدمت مستطاب اشرف والا عین‌الدوله بدهند در آنجا تهیه شود.

کلات دو رأس                      قیمت دو رأس اسب                      رسوم دو اسب  
قیمت دو دست جل و نمد

ایل تیموری جمعی نصیرالملک      رأس      قیمت اسب      رسوم      جل و نمد

ایل تیموری جمعی شوکت‌الدوله      رأس      قیمت اسب      رسوم      جل و نمد

قائدت حاجی معاون‌التجار تمام کرده - دو رأس - قیمت دو رأس اسب - رسوم دو اسب -  
قیمت یکصد عدد نمد قاشی

آنچه باقیمانده است:

اسدالله بگ نایب اصطبل مأمور شده بیرون رفته است.

سیستان رأسی حکم نزد موتمن‌الملک مرحمت شده است.

دره جز دو رأس - بجنورد سه رأس - قوچان سه رأس.

و در حاشیه سند نوشته شده است:

جناب مستشارالسلطنه، مطابق معمول از قرار قبض علیق اسبان اصطبل ... برات ...

۱ - سند متعلق آقای عباس خان جلایر است. تاریخ سند مشهود نیست، احتمالاً زمان صدارت عین‌الدوله و روزهای پیش از مشروطیت در زمان مظفرالدین شاه به سال ۱۳۲۴ قمری باشد.

## صورت اسامی سوارهای کلات که سان داده‌اند ( به تاریخ شهر شوال المکرم ۱۳۲۹ تنگور نیل )

طایفه‌ی جلایر ( داخله‌ی کلات ) :

نورمحمد بگ ولد خان محمد بگ اسب قزل هشت سال  
 حسن بگ ولد اسماعیل بگ اسب قزل چهار سال  
 سلیمان بگ ولد کوبلایی برات اسب قره‌ی کهر هفت سال  
 علی اکبر ولد حاجی محمد حسن اسب قزل چهار سال  
 بدل بگ ولد میرزا خان بگ اسب قزل سه سال  
 تمبر خان ولد سالار بگ اسب قزل شش سال  
 جان محمد ولد محمد قلی اسب ( سن و رنگ ندارد )  
 اسماعیل بگ ولد ابراهیم بگ اسب قزل هفت سال  
 حاجی محمد بگ پسر نور محمد بگ اسب کزند سه سال  
 اسماعیل خان ولد ابراهیم خان اسب کهر شش سال  
 خان محمد ولد محمد قلی اسب قزل سه سال

طایفه‌ی کوسانلو کُرد ( داخله‌ی کلات ) :

مهراب بگ ولد حیدر قلی بگ اسب کهر شش سال  
 حیدر قلی بگ ولد مهراب بگ ( پدر همان مهراب بگ قبلی )  
 اسب ( سن و رنگ ندارد )  
 جعفر بگ ولد حاجی محمد قلی اسب قزل هفت سال  
 سعادتعلی بگ ولد حاجی مرشد اسب کهر سه سال  
 نجفقلی بگ ولد حاجی اسماعیل اسب کهر دوپا سفید پنجمال

## کیود گنبد :

عباس بگ ولد ( چیزی نوشته نشده است )  
 میرزا محمدعلی ولد ملا جعفر اسب سمند سه سال  
 رضا قلی بگ ولد ایمان بگ اسب کهر شش سال  
 احمد ولد کربلایی حسین خان اسب کهر هشت سال کربلایی  
 رحمانقلی ولد ( پسرش زینل سان داد اسب کهر دوپا سفید پنج سال  
 سلمان بگ ولد ( ندارد )

## گرو :

عاشور قلی بگ پسر کربلایی عباس اسب کهر شش سال  
 بهبود ولد محمد حسن بگ اسب کهر هفت سال

## طایفه ی کرد اردلان :

ابراهیم بگ ولد حسینقلی بگ اسب سمند چهار سال  
 حسین خان بگ ولد تمر خان اسب قنزل هشت سال  
 برات ولد محمدعلی اسب قنزل هفت سال  
 غلامرضا ولد عوضعلی اسب کردند سه سال خندر  
 بگ ولد ( ندارد ) اسب کهر ( ندارد ) سال

## طایفه جات قله زو :

غلامعلی بگ ولد کربلایی بدل اسب کردند سه سال  
 کربلایی رمضان ولد کربلایی اسماعیل اسب قره کهر هشت سال  
 جعفر بگ ولد کربلایی محمد اسب کردند سه سال

## طایفه بنگی جه قله زو:

حسینقلی ولد حضرتقلی اسپ ( ندارد )  
ولیکخان ولد نادر خان اسپ کهر پنج سال

## بنگی آقداش:

ولیکخان بگ ولد چقور بهادر اسپ کهر هشت سال  
مراد خان بگ ولد آقا علی کندخدا اسپ قزل شش سال  
الله نظر ولد ( تهماسب ) کندخدا اسپ قزل شش سال  
محمد بهادر ولد رمضان بهادر اسپ کهرند هفت سال

## آقداش:

دولیکخان ولد ولیکخان اسپ سمند پنجسال  
ابراهیم ولد خانگلدی اسپ کهر شش سال

## تفته:

حاجی بگ دردی بگ ولد بهادر اسپ قزل پنج سال

## خارجہی کلات: لاین

احمد خان بگ ولد حاجی اکبر خان بگ ( صوفیانلو نایب  
لاین ) اسپ قزل هشت سال  
رحمت الله بگ ولد حاجی آفا گلی بگ ( صوفیانلو ) اسپ مله  
چهار سال

حاجی دمر خان ولد محمد خان اسپ کهر چهار سال  
سلیمان بگ ولد باقر کندخدا اسپ کهرند هشت سال

حسینقلی ولد عسکر کدخداسب گرند هشت سال

### سرکان :

آقا جان بگ ولد اسماعیل بگ سرکانی اسب کهر چهار سال

حیدر بگ ولد بابا خان بگ اسب قره کهر سه سال

آدینه قلی ولد حاجی عیسی خان اسب مله سه سال

### ایگدیگ (ایده لو) :

عیسی ولد کریلایی حیدر اسب گرند پنجسال

محمدحسن مرگان ولد قریانعلی کدخداسب کهر چهار سال

محمدطاهر ولد کریلایی اسماعیل اسب مله چهار سال

### ارجنگان :

بیگلر ولد محمد ابراهیم بگ اسب قره کهر شش سال

عباسقلی بگ ولد محمد باقر اسب قره کهر سه سال

### سینی (کردهای سینانی) :

غلامرضا ولد محمد خان اسب قزول چهار سال

قریانعلی ولد سار خان مرگان اسب گرند پنج سال

رحیم ولد خانگلدی اسب کهر سه سال

حسین ولد اسماعیل کدخداسب مله چهار سال

محمد خان ولد مراد خان اسب قزول چهار سال

**جزم (کردهای بادلانلو):**

علی ولد کربلایی رمضان اسپ مله هفت سال  
 کرم کدخد اولد کربلایی قربان اسپ قزل هفت سال  
 کربلایی اصغر ولد کربلایی رمضان اسپ کهر سه سال  
 برات کدخدا ولد عزیز خان اسپ کهر پنج سال

**جرف (ژرف):**

عباس ولد محمد علی کدخدا اسپ قزل پنج سال

**ردد:**

محمد بگ ولد حاجی درستعلی اسپ کهر چهار سال  
 کربلایی عبدالکریم ولد اسماعیل کدخدا اسپ قزل سه سال  
 رحمان ولد موسی اسپ قزل هشت سال

**قلعه نو (کردهای شیخوانلو):**

محمد کدخدا ولد حاجی مؤمن اسپ کرتد سه سال  
 سلیم خان ولد محمد علی اسپ قزل پنج سال  
 رمضان ولد حضرتقلی اسپ کهر هشت سال  
 محمد صادق ولد حاجی تهر خان اسپ مله چهار سال

**سر رود:**

محمد علی ولد کربلایی حسین اسپ مله چهار سال

## قراتیکان :

کربلایی غلامعلی ولد آقا محمد بگ اسب کهر هشت سال  
 عبدالرحمان بگ ولد سلطانعلی اسب قزل هفت سال  
 حسن بگ ولد ابراهیم بگ اسب قزل چهار سال  
 پولاد بگ ولد سالار اسب کهر چهار سال

## زو سفلی :

خدا ویردی بگ ولد آقا حسنعلی اسب قزل چهار سال  
 سلطان محمد ولد امام وردی بگ اسب مله چهار سال  
 حسن ولد علی احمد بگ اسب کهر هفت سال  
 نادر حسین بگ ولد آقا حسنعلی اسب مله پنج سال

## زو علیا :

اسحق گندخدا ولد کربلایی اسماعیل اسب قزل شش سال  
 آقا گندخدا ولد حسن خان اسب کهر پنج سال

## چنار هیزانلو (کرد هیزولانلو) :

محمد علی یوزباشی ولد احمد خان یوزباشی اسب قزل شش سال

## خرو :

غلامرضا آقا ولد آقا چوپان اسب کهر باید عوض شود  
 رمضان ولد نوروزعلی اسب کهر باید عوض شود  
 حسن ولد کاظم بگ اسب کهر باید عوض شود  
 فضل الله ولد حسن خان اسب کهر ... پنج سال



رمضان ولد قربانعلی اسپ گره کهر بساید عوض شود  
 غلامحسین ولد غلامعباس اسپ مسله سه سال  
 قاسمعلی بگ ولد ( ندارد ) محمدرضا خان قزل هفت سال  
 ملک پسر غلامرضا گزند سه سال  
 کربلایی غلامعلی ولد زینل اسپ کهر هشت سال

## اسنادی از مردم بجنورد و موقعیت آن خطه در روزنامه‌های صدر مشروطیت

مکتوب بجنورد... انوس که اهالی بجنورد هنوز به حالت پانصد سال پیش باقی و از طریقه‌ی مواخات باقی هستند. با اینکه اهالی هر دهکده ایران ( دربارهی مشروطیت ) به هیجان آمده انجمن ملی ترتیب داده و در صدد امورات خود هستند، بجنوردیان جز استیفاء و خودبینی چیز دیگر نمی‌دانند و باقی را هزل می‌شمارند. بعد از این همه هیاهو تازه به صرافت افتاده‌اند که انجمنی ترتیب بدهند و وکلایی تعیین نمایند، دو روز قبل اجتماع نمودند که چند نفر از میان خود انتخاب کنند. بقیه دارد.

شیخ محمدعلی مدیر... روزنامه بشارت ص ۴ شماره ۲۷ سال ۱۳۲۵

« بقیه مکتوب بجنورد - بعضی را هم این داعیه به سر زبانها افتاده که باید ماها را انتخاب نمایند از آن جمله حاج جعفر قلی عطار مجلسی در منزل خود فراهم آورده، جمعی را دعوت نمود که او را انتخاب نمایند.

اولاً واردین به جهت بالا و پایین نشستن و صدر و ذیل منازعه کردند بعد کربلایی علی اکبر نامی گفت انتخاب شما منوط به اکثریت آراء است و این مجلس به قال قال گذشت. فردا سایر طبقات به هیجان آمده دکاکین را بسته در مسجد جناب حاجی میرزا بابا که یکی از علماء بلد است مجتمع شدند بعد از مشاجرات و گفتگوهای زیاد جناب آقا را از طرف علماء و طلاب

منتخب نمودند و حاج علی اکبر ( جاجرمی ) و حاج مهدی هم از جانب تجار و کربلایی مرتضی از قیل کسبه و آقا حبیب و حاج محمد را از ملاکین و فلاحین معین نمودند ولی از استبداد و نفاق که فاطمه اهالی بجنورد دارند استقرار انجمن خیلی اشکال دارد بدلیل اینکه دو نفر دیده نمی شود که با هم یکدل و یک جهت باشند و به همین جهات اغلب محض عداوت به یکدیگر تراکمه را تحریک می کنند که بیاپید ( الامانی ) کنید.

چنانکه در این چند روزه از نتیجه نفاق و دو دسته شدن اهالی، شش نفر از قریه (محمدآباد) و (راز) را که بین این دو قریه چهار فرسخ است سی سوار ترکمن قریب ظهر علناً به قتل رسانیدند. واحدی از سوی سواره قلعجات دور و نزدیک این سوارها را تعاقب نکردند. نمی دانم که این شجره خبیثه‌ی عداوت و نفاق کی از قلوب ما منقطع خواهد شد. و تاکی باید تراکمه را برای ریختن خون برادران دینی و اسیری نسوان دعوت نمود و بعد هم بگوییم تقصیر دولت است.

خاک بر سر این بی غیرت مردم که محض عناد با یکدیگر ناموس خود را به دست اجانب می دهند و دولت را به ضعف منصوب می دارند.

از موضوع خارج نشویم، پس از ختم مجلس حاج جعفرقلی مزبور چون دید اسمش در زمره‌ی مستخین نیست کینه‌ی کربلایی علی اکبر نام را در دل گرفته با عشیره و اقوام خود ریختند و بیچاره را از قرار واقع زدند که چرا دیروز گفتی انتخاب تو منوط به اکثریت آراء است. ملاحظه می فرمایید با این وضع می خواهیم ترقی کنیم. هیئات، هیئات !!! افسوس !!! هزار افسوس. امضاء محفوظ ها

**مکتوب بجنورد - ...** در این اوقات که دهه‌ی عاشورا و ایام تعزیه‌داری حضرت خامس آل عبا علیه السلام است حکومت نیز دست تو سل به دامان آن بزرگوار انداخته بر خلاف ماضی مجلس روضه‌خوانی بر پای داشته در اطعام طعام و بدل انعام و احسان به فقرا و اهل استحقاق خودداری نمی کرد و هر شب علاوه بر جای و شربت شام به هریک از فقرا یک قران پول نقد می دادند و همه‌ی روضه‌خوانها را مخلع داشته و در روز عاشورا به تیغ‌زنها نیز خلعت

و انعام دادند. چندین سال بود که در بجنورد از جانب حکومت اینگونه تعزیه‌داری دیده نشده بود همچنین وضع سلوک حکومت با اهالی بکلی فرق کرده، با نهایت مهربانی و رأفت رفتار می‌کنند.<sup>۱</sup>

## نامه محمد علی شاه مخلوع در مورد شجاع الدوله زعفرانلو

محمد علی شاه قاجار که در ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ قمری از سلطنت خلع و به روسیه پناهنده شد، پس از مدتی به همکاری روسها اسلحه و مهمات قابل توجهی فراهم نموده در سال ۱۳۲۹ برای بدست آوردن تاج و تخت از طریق مازندران وارد ایران شد و ترکمانان گرگان و استرآباد را با خود همداستان نموده در صدد تسخیر تهران برآمد که ایاهی وی از طریق شاهرود و دامغان تا ۴۸ کیلومتری تهران نیز پیشروی کردند. ترکمانان غراوی (قزایی) و راسانی از مهمترین طوایفی بودند که محمد علی شاه را یاری نمودند، محمد علی شاه در یکی از نامه‌های محرمانه خود بیکی از طرفدارانش می‌نویسد: محرمانه - بر حسب لزوم این دو فقره مطالب را فوری نوشتم. اولاً از قرار معلوم راسانیها (از طوایف ترکمنی) به توسط دوست محترم ما که در گنبد است با ترکمانها امان آورده اند. حسن خان غرائی<sup>۲</sup> فی مابین این کار را درست کرده و خودش هم فردا خواهد رسید. اگر اینطور باشد، نعمت الهی است. (براکه آنوقت کار شاهرود بهتر پیشرفت میکند. عجاناً محرمانه باشد، تا اینکه حسن خان برسد. اصل مطلب معین شود. ثانیاً انگلیسها از حرکت صبحی معذرت خواستند... ثالثاً الان تلگرافی از شیخ اسماعیل<sup>۳</sup> رسید. شجاع الدوله قوچانی، قوچان و دره جز را ضبط کرده است. امضاء اختصاری محمد علی شاه<sup>۴</sup>.

بدون تردید نامه مذکور برای ارباب مخالفین و جلب قلوب همداستان بیکی از منتقدین نوشته شده و محتوای آن چیزی جز بلوف نمیتواند باشد، زیرا شجاع الدوله و کردان زعفرانلو

۱ - روزنامه خورشید - صفحه ۷ نمره ۲ سال ۱۳۲۵ قمری

۲ - حسن خان از ترکمانان غرائی که به فراسی و غراوی نیز معروف اند \* شاخه‌ای از بیوت \*

۳ - از روحانیان قوچان ۴ - نامه‌های تاریخی دوران قاجاریه - ابراهیم صفائی ص ۱۴۲

از مخالفین سرسخت نفوذ روسها در ایران بودند و هنگام بمباران حرم، ججوخان با یاران خود تا آخرین لحظه در داخل حرم با روسها جنگید. بمباران روسها در مشهد و بی‌احتراسی به بارگاه امام هشتم نه تنها مردم قوچان بلکه عموم مردم خراسان و ایران را از سیاست روس و انگلیس متنفر ساخت. از این رو هیچ امید کمی از سوی مردم خراسان تصور نمی‌رفت. علاوه بر آن شجاع الدوله هیچگاه به تصرف و ضبط درگز اقدام نکرده است. در تلگراف وزیر مختار انگلیس در ایران نیز که به لندن مخابره نموده، اشاره شده است که محمدعلی شاه به میان ترکمانان برگشته و برای سران ایلات کرد و ترکمن نامه‌ها نوشته و آنها را به حمایت از خود فراخوانده که از آنجمله سردار معزز ایلخانی بجنورد بوده که تازه از حبس مشروطه‌خواهان نجات یافته و به بجنورد بازگشته بود. اینک متن تلگراف از تهران به لندن - ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۱ (برابر ۳ تیرماه ۱۲۹۰) -

از سر جارج بارکلی به سر ادوارد گری،

محمدعلی شاه به ایران بازگشته و با چهارصد نفر ترکمن شاهرود را قبضه نموده، عازم تهران است و برای رئیس تلگرافخانه مشهد و رئیس قشون خراسان و متولی باشی آستانه و والی خراسان و نیز بزرگ بجنورد (سردار معزز شادلو) تلگراف کرده و خطاهای گذشته آنان را عفو نموده تعهد داده است نسبت به برقراری مجلس عمل نماید.

و در تلگراف نمره ۳۰۶ برابر ۲۵ اوت ۱۹۱۱ به لندن خبر داده است که:

ایلات ترکمن تا مسافت ۲۵ میلی ارادان<sup>۱</sup> در راه مشهد پیش آمده اند.

البته این تلگرافات و اقدامات محمدعلی شاه در مشهد میان روحانیون اختلاف انداخت و برخی از آنها از جمله طالب‌الحق به طرفداری محمدعلی شاه پرداختند. اما در میان کردهای خراسان هیچ نشان و علائمی از اینکه پاسخ مثبتی به محمدعلی شاه داده و علیه مشروطه اقدام کرده باشند، به چشم نمی‌خورد. علتش هم اینست که هم سردار معزز ایلخانی

۱۱ کتاب آبی - ۳۹۰ ص ۶۸۴

۲ - ممکن است، رادکان بوده باشد.



## اسنادی از مالیات مردم قوچان در صدر مشروطیت که وسیله میرزا ابوالقاسم خان از مردم گرفته شده است

ابولقاسم خان پس از عزل امیر حسین خان پسر آصف الدوله به حکومت قوچان رسید و مالیات چند برابر از مردم گرفت و ظلمهای بسیار کرد.

### صورت براوات سر ولایت ( قوچان )

مبلغ ۷۳۷/۷ تومان

۵ تومان	کلاته زمو
۷ تومان	بگ نظر
۱۷ تومان	لعل آباد
۲۴ تومان	شورجه
۶ تومان و دو ریال و نیم	یساقی
۵ تومان	خلاتلو
۱۵۰ تومان	جافکانلو
۲۰۰ تومان	مشکانلو
۲۰۰ تومان	ورانلو
۲۰ تومان	۰۰۰ (؟)
۱۵ تومان	دوغانی
۰۰۰ (؟)	هودانلو ( هیوه دانلو )
۴ تومان	کلاته دولو ( هودانلو )
۳۰ تومان	نوروزی

تحويل محمدعظیم خان گردید ۱۵۰ تومان و ... ( در پشت صفحه نیز چندین رقم و تحويل و تحول مندرج است رقم های پولی به خط سیاق بوسیله ی مرحوم غلامحسین رحیمیان نماینده ی اسبق قوچان خوانده شد ).

صورت بر او را بنام اولاد

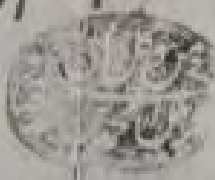
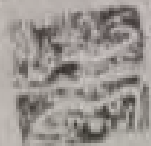
۱۸ **بکرم**

کرانه	حقوق	۸۹	ماه کامل بر کرم	ماه کامل بر کرم
۲	۲	۲	۲	۲
نام سکه	سر لاله	کوه	فانوع	فانوع
۲	۲	۲	۲	۲
فکر صبر	روزنامه	روزنامه	روزنامه	روزنامه
۲	۲	۲	۲	۲
بزرگوار	مکتب	مکتب	مکتب	مکتب
۲	۲	۲	۲	۲
۲	۲	۲	۲	۲

۸ **بکرم**  
صلح با دست

لاء **حسرت**

صلح حضرت **محمد** و کلمه **بکرم** بر او است  
مالیاتی از دهنه بنده **محمد** بر او است



۱۸ **بکرم**

۱۸ **بکرم**

## صورت براوات میان ولایت

۱۹ تومان	جعفرآباد	۶ تومان	ارکند
۱۵ تومان	باشکائیلوی تکمران	۲۰ تومان	دوین
۱۵ تومان	بام تیتکائیلو	۷ تومان	باشکائیلوی حصار
۴ تومان و ۵ قران	نجف آباد	۶ تومان	بُرزل آباد
۲۵ تومان	فاروج	۳ تومان	محمدآباد فاروج
۰۰۰ (۹)	شیره زن با اینچه	۰۰۰ (۹)	قلعه صفدر
۶ تومان	یوسف آباد	۲۶ تومان و ۳ قران	سوگه الله آباد
۱۲ قران و نیم	شورک حاجی	۰۰۰ (۹)	فیلاب
۴ تومان	اوترآباد	۷ تومان	فرخانها
		۲	قلعه حاجی تقی

جمعاً دو بیست و بیست و هفت تومان و پنج قران و نیم

در زیر صفحه باز خوانده میشود: مبلغ هفتصد و شصت و دو تومان دو هزار (برابر ۷۶۲۲ ریال) رایج است. سنه ۱۳۱۹ در پشت سند نیز صورتحسابی آورده شده که خوانده نشد. در سند قبلی بتاريخ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴ هم رسید مالیات ایلات جافکائیلو و ورائلو آمده است که عیناً ملاحظه میفرمائید: الواصل بتوسط مقرب الخاقان امیرقلی خان رئیس طایفه جافکائیلو و ورائلو ...



## حکمی از سوی شجاع الدوله به محمد ابراهیم حاکم سرحدات قوچان و شیروان

عمدة الامراء العظام برادر مهربان محمد ابراهیم خان نایب الحکومه عموم سرحدات و طوائف کهبیکلو<sup>۱</sup> و میلانلو<sup>۲</sup> را مرقوم میدارد ( طوائف و بلوکات سرحدات عموماً، طایفه میلانلو و غیره، قوشخانه، بیجرانلو، سیوکانلو، طایفه میلانلو<sup>۳</sup> طایفه کهبیکلو، بلوک جلیان<sup>۴</sup> و پهلوانلو، کمکیانلو، گیغان پایین ...، جریستان، قریه ریاط ) مدت‌هاست امورات رعیتی کلیه سرحدات قوچان بموجب تفصیل فوق در بوتهٔ اجمال مانده و هر یک از مباشرین جز بواسطه جلب منفعت و تعذبات خودسرانه از عهده خدمت محوله مرجوعه برنیامده اند و هر ادنی رعیتی به خیال نادانی خود حرکت بیقاعدہ‌ای نموده، آن صفحات را بی‌نظم و از انتظام و امنیت رعیتی خارج نموده اند. لهذا بر حسب امر مبارک اولیای دولت قاهره در چنین موقعی بر من لازم و حتم است از این تاریخ نظم ثغور و سرحدات را بدهم<sup>۵</sup>، علیهذا ریاست و نایب الحکومگی سرحدات فوق را با طوائف مرقوم به آن عمده الامراء العظام از سنه پیچی<sup>۶</sup> ثیل<sup>۷</sup> خیرت دلیل راجع نمودم و از هر بابت قدرت و اجازه از طرف دولت قویشوکت دادیم که هر کس از مباشرین سرحدات ابوالجمعی مشارالیه بیقاعدہ حرکت نمایند، فوراً معزول و دیگری را بجای او منصوب نماید، چهل نفر قزاق<sup>۸</sup> هم برای این مطلب قرار دادیم با آن عمده

۱) کهبیکلو، یا کوخ بیکلو که مرکز آن اسپجیر بود، ( این سند عیا در صفحه ۴۷۶ جلد سوم گراور شده است )

۲) منظور میلانلوی اسفراین است.

۳) منظور میلانلوی سرحد میباشد.

۴) جلیان مرکز بعدی خدوسردار.

۵) علیهذا به بعد گمان میکنم دستخط خود عبدالرضا خان شجاع الدوله باشد.

۶) پیچی ثیل = سال میمون

۷) نیروهای دولتی که در زمان رضاشاه تبدیل به ارتش شدند.

الامراء العظام به سرحدات بیاید هرگاه کسی بیجا و بی قاعده حرکت نموده، باید فوراً سزای او را داده. مالیات دولت را خیلی زود در حیطة وصول بدانید. مقرر آنکه عموم مباشرین و بیگ‌زادگان سرحد از حرف مقرون به حساب عمدة الامراء العظام محمد ابراهیم خان خارج شده در عهده شناسند. فی شهر محرم الحرام ۱۳۲۷

پس از اینکه محمد ابراهیم خان روشنی در نظم و انتظامات نواحی سرحد شایستگی و کفایت خویش را بروز داد، از سوی عبدالرضا خان شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو یک قبضه شمشیر بعنوان تقدیر برای ایشان فرستاده شد. عبدالرضا خان شخصا با دستخط خویش در اینمورد چنین نوشته است: ( عمده الامراء العظام محمد ابراهیم خان نایب الحکومه سرحدات و بلوکات ثلاثه. با خواست حق از کفایت و صداقت شما همیشه معنون و راضی هستم بحمدالله آن طوری که مقصودم بود از همه بابت از شخص شما کفایت دیده و صداقت را مشاهده نمودم. لهذا محض بروز محبت و مهربانی در این تاریخ که تمام سرحدات و نایب الحکومتی آن صفحات رابه آن عمده الامراء العظام تفویض نموده‌ام محض امتیاز و ظهور التفات یک قبضه شمشیر یا میلنگ طلا توسط معتمد السلطان شجاع نظام برای آن عمده الامراء العظام ارسال نمودیم که پیوسته و امیدوار به خدمات صادقانه شده زیب پیکر افتخار نماید.

فی شهر محرم الحرام سنه ۱۳۲۷

پشت سند، مهر بیضی شکل شجاع الدوله

نامه ایست از شجاع الدوله به محمد ابراهیم خان حاکم سرحدات ثلاثه قوچان مبنی بر اینکه مالیات را خوب وصول نموده و پاسخ سردار مفخم بجنوردی ( سردار معزز ) را خیلی خوب داده است. نکته جالبی که در این سند بچشم میخورد اینست که جریستان در آن زمان

۱ - محرم سال ۱۳۲۷ - پشت سند مهور است به مهر ( امیر عبدالرضا شجاع الدوله - ۱۳۲۱ ) یعنی مهر در سال ۱۳۲۱ قمری کنده کاری شده که سال شروع حکومت عبدالرضا خان بود.

معتبر و صاحب گمرگ بوده. اینک متن نامه:

( هو - جناب معتمدالسلطان محمدابراهیم خان نایبالحکومه سرحدات مبلغ هزار تومان که هشتصد تومان از بابت مالیات و دویست تومان از بابت سایرالوجه به توسط جلال دیوان فرستاده بودید رسید<sup>۱</sup>. البته باید تا بتوانید جد و جهد در ایصال وصول مالیات بنمائید و خدمت بکنید و کاغذی به جناب مستطاب اجل سردار مفخم نوشته بودید، حظ نمودم<sup>۲</sup>. فی الواقع مطلب همانی بود که نوشته بودید. تا بحال البته به جریستان برای امنیت رعایا رفته‌اید و به رئیس گمرگ جریستان پانزده تفنگدار بدهید که در اداره گمرگ جریستان باشند. در این مورد همه نوع تقویت و همراهی نمائید. و امان‌الله بیگ تفنگدار با دو نفر تفنگدار که آمده بودند نزد شما فرستادم که نزد شما باشند. زیاده مرقوم نمیشود.

فی صفر ۱۳۲۷) مهر شجاع الدوله در پشت حکم.

۱ - وصول و ارسال یکهزار تومان مالیات از جریستان در کمترین مدت کار کوچکی نبوده است. و بز میرساند که هدف اصلی حاکمان وقت وصول مالیات از رعایا به نفع دولت بوده است تا استقرار نظم و امنیت در آن منطقه. مردم جریستان نیز سبب هم مرز بودن با شوروی وضع مالی خوبی داشتند آقای غلامحسین رحیمیان برای نگارنده تعریف کرد که خان و بیگ های جریستان در میان نام رجال و خوانین قوچان و سرحد مشخص بودند. آنها پالتوهای ماهونی اتو کشیده در بر و کلاه پوستی بخارانی بر سر و چکمه های ساق بلند بر پا داشتند و هنگامیکه وارد بازارگیران میشدند، الطار همگی را بخود جلب میکردند.

۲ در متن « هر نمودم » حظ نمودن شجاع الدوله به این سبب بود که محمد ابراهیم خان پاسخ دندان شکنی به سردار مفخم شادلو ایلمخانی و حاکم بجنورد داده بود، زیرا سردار مفخم همواره می‌کوشید روستاهای رعفراللو هم مرز با شادی‌لو را ضمیمه خاک شادلو نماید از این رو بیشتر اوقات سواران خود را در مناطق گیغان و قوشخانه و روستاهای غربی شیروان به چپاول و تاخت و تاز امید داشت. آقای حاج دولت نامالو برای نگارنده تعریف‌های زیادی نمود که بخاطر عدم تطویل کلام از ذکر آن خودداری میشود. چنانکه در اسناد مربوط به خدو هم می‌آید، سردار مفخم با دولت شرط کرد که اگر حکومت شیروان را ضمیمه‌ی خاک شادلو نمایند، خدو را دستگیر خواهد کرد.

دو بار به سرک زد کلاو  
دو بار به سرک زد کلاو

دو بار به سرک زد کلاو	دو بار به سرک زد کلاو
دو بار به سرک زد کلاو	دو بار به سرک زد کلاو
دو بار به سرک زد کلاو	دو بار به سرک زد کلاو
دو بار به سرک زد کلاو	دو بار به سرک زد کلاو
دو بار به سرک زد کلاو	دو بار به سرک زد کلاو
دو بار به سرک زد کلاو	دو بار به سرک زد کلاو
دو بار به سرک زد کلاو	دو بار به سرک زد کلاو
دو بار به سرک زد کلاو	دو بار به سرک زد کلاو
دو بار به سرک زد کلاو	دو بار به سرک زد کلاو
دو بار به سرک زد کلاو	دو بار به سرک زد کلاو
دو بار به سرک زد کلاو	دو بار به سرک زد کلاو

دو بار به سرک زد کلاو



دو بار به سرک زد کلاو

دو بار به سرک زد کلاو

دو بار به سرک زد کلاو

دو بار به سرک زد کلاو

## در مورد اخذ مالیات ایل سیوکانلو از محمدحسین خان اوغازی

محمد حسین خان اوغازی رئیس ایل سیوکانلو به شجاع الدوله مالیات نمی داد و معتقد بود که چون مرز ایران و روس بسته شده و سطح درآمد عمومی تنزل یافته و منطقه اوغاز نیز کوهستانی و غیر قابل کشت است، مردم قدرت پرداخت مالیات را ندارند. اگر در دادن مالیات مردم اوغاز با مردم جلگه چناران یا جلگه شیروان و اسفراین و مانند آن تفاوت نداشته باشند، و از دادن مالیات معاف نگردند، بحال اوغازها ستم شده است. بهمین جهت بارها مأمورین وصول مالیات از اوغاز ناامید برگشتند، زیرا محمدحسین خان کوههای لخت و سر به فلک کشیده منطقه سیوکانلو را به آنها نشان می داد و می گفت بروید هرچه میتوانید از این کوهها مالیات بگیرید. مردم غیر از این کوههای لخت چیز دیگری ندارند که بابت مالیات به شما بدهند. از این رو محمدحسین خان را چند بار دستگیر و تحت الحفظ به قوچان بردند، اما از آنجا که او مردی روشنفکر و شمشیرزبان و خوش بیان بود به محض اینکه با شجاع الدوله مواجه میشد و زبان به سخن می گشود، شجاع الدوله را مجاب میکرد و آزاد میشد. بهمین جهت هر وقت به قوچان جلب میشد به سواران خود میگفت پشت سر من حرکت کنید که مبادا سواران شجاع الدوله مرا بکشند و نگذارند من با شجاع الدوله روبرو شوم، هرگاه با او روبرو شوم، یقین دارم که نجات می یابم و همین طور هم بود. بهمین سبب به او لقب شیخ الخوانین داده بودند.

سرانجام عبدالرضاخان از این طفره رفتن های محمد حسین خان به ستوه آمده با خوانین قوچان عازم اوغاز شد و به جای اینکه به منزل محمد حسین خان برود به منزل یکی از رعایا بنام کربلانی حبیب الله [محمد دوست] رفت و دستور داد محمدحسین خان را گرفته به ستون حیاط بسته با ضرب چوب حسابش را برسند، و مبادا قبل از به چوب بستن با وی روبرو نمایند که باز هم با چرب زبانی خود او را مجاب سازد. همین کار را کردند. محمدحسین خان پس از نوش جان کردن یک کتک حسابی مجبوری به پرداخت دو هزار تومان شد و از مباشری ایل سیوکانلو نیز معزول گردید که نعمت الله بگ یکی از بستگانش

بجای وی منصوب گردید. در زمان همین نعمت الله بگ بود که مأمورینش بخاطر وصول دو تومان از بستگان عروس که بنام «توی پولی» گرفته میشد باعث دو دستگی مردم اوغاز و چندین قتل و هتک حرمت مردم گردیدند و عده ای از جمله یوسف دائی نگارنده در زندان قوچان جان سپردند. بیگلر و عیسو هم از جمله مقتولین این جریان بودند. حال که جریان اخذ مالیات و نتایج آنرا دانستیم به این سند شجاع الدوله و محمد حسین خان توجه کنیم.

هو - رعایای طایفه سیوکانلو و کمکانلو<sup>۱</sup> موافق ثبت جداگانه که جناب فخامت نصاب آقا میرزاتقی خان مستوفی و توفیق دیوان باقی مالیات سنه ماضیه و مالیات جلیل الملکی در محل باقیست که مقرب الحضرت محمد حسین خان متعذر است نگرفته ام لهذا مرقوم شد به مأموریت عالیجاه آقا محمد حسن بیگ پیشخدمت که به وصول حکم باقی مالیات خود را بدون عذر و مسامحه پردازید که کلیه تفریغ حساب مالیات سنه ماضیه و حساب جلیل الملکی بگذرد. بیشتر از این به تأخیر نیافتند چنانچه که مسامحه گردید مؤاخذه خواهید شد فی شهر جمادی الاول ۱۳۲۷ و پشت سند به مهر امیر عبدالرضا شجاع الدوله مسهور است.

در سنه مذکور همچنانکه ملاحظه میشود ما بین خطوط اول و دوم پرداخت کنندگان مالیات به خط سیاق نوشته شده که بدینگونه است:

«از بابت قسط آخر سنه ماضیه قوی ثیل<sup>۲</sup> سیوکانلو بعد از وضع مواجب نوکر باقی می ماند ... از بابت باقی قسط ... هشتاد و شش تومان. درینگی اوقاض<sup>۳</sup> ده تومان و ... در کهنه اوقاض پانزده تومان ... در شکرانلو<sup>۴</sup> در تازه اوقاض باقی مانده است چهل تومان - در کهنه اوقاض

۱ - منظور از کمکانلو مردم روستای چپانلو و قلعه صفا و باجگیران هستند که طایفه ای از اهل سیوکانلو می باشد درست آن کمکیانلو است.

۲ - قوی ثیل = سال گوسفند

۳ - تازه اوغاز

۴ - طایفه ای از سیوکانلو

باقی مانده بیست و چهار تومان در ... هشت تومان ...  
 درالاشلو سه تومان ... در شاهگلندی‌ها<sup>۱</sup> نه تومان ... در بوانلو مانده ... - در بوانلو ... -  
 دویست و سی و چهار تومان دو هزار.  
 هرگاه حرفی دارید سندهای شماها را ... برداشته آمده معلوم شود و الا سند ندارند این باقی  
 را ...<sup>۲</sup>



شجاع‌الدوله عکس از دوست فاضل و ادیبم آقای فلاح مدیر مدرسه عکاسی بانک قوچان

۱ - طایفه ای از سیوکانلو ساکن اوغاز تازه (شاه گلندی)

۲ - جاهای نقطه چین معلوم شد.

## یادداشتی است به خط عبدالرضا خان شجاع الدوله به محمد ابراهیم خان روشنی نایب الحکومه شیروان

« نایب الحکومه شیروان، از این تاریخ قنات آقسه‌ای<sup>۱</sup> را بشما واگذار کردم که آباد کنید. آبش را بقدر ده پانزده زوج<sup>۲</sup> بیرون نمائید. بعد از آباد شدن که فرج<sup>۳</sup> هم باشما باشد آن وقت نصف مال<sup>۴</sup> شما باشد، نصف مال من خواهد بود. به تاریخ نوزدهم جمادی الاول سنه ۱۳۳۰ شجاع الدوله<sup>۵</sup>.

## اسناد بلوک گردشی شجاع الدوله از نواحی مرزی بیجرانلو و جیرستان و قوشخانه

امیر عبدالرضا خان شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو و حاکم قوچان در بازدیدی که از ایلات و عشایر و روستاهای مرزی شمال قوچان در اسفند ۱۳۳۰ قمری به عمل آورده، در نامه‌ای که از منطقه قوشخانه برای محمد ابراهیم خان روشنی نایب الحکومه شیروان نوشته،

- ۱ - قنات آقه را ندانستم در کجای شیروان است. از کهنسالان شیروان خواشتم در صورتی که آنجا را به خاطر دارند، معرفی نمایند تا در جلد بعد توضیح دهم.
- ۲ - منظور از ده پانزده زوج، مقدار زمینی است که ۱۰-۱۵ زوج گاو بتوانند روی آن کار کنند و همین اندازه آب مورد نیاز از قنات بیرون آورده شود. کردها در اوزان، مقیاس‌های دقیقی نداشتند. حال این ۱۰-۱۵ زوج اختلاف آن چند هکتار زمین میشده معلوم نیست.
- ۳ - منظور فرج الله خان شیروانی شیخ امیرلو است که از نوادگان امان الله خان و پسر عمومی پدری شجاع الدوله و محمد ابراهیم خان میباشد.
- ۴ - در متن مال
- ۵ - تمام اسنادی که مربوط به شجاع الدوله و محمد ابراهیم خان می‌باشند، متعلق به آقای حاج سلیمان خان و حاج محمد خان روشنی فرزندان مرحوم محمد ابراهیم خان می‌باشند که از پدر به آنها رسیده‌است.



رتجیدگی خاطر و دلخوری خود را از خوانین بیجرانلو به شرح زیر ابراز داشته‌است: در خصوص ناهمی و جهالت حسن خان<sup>۱</sup> پسر مرحوم حیدر خان خدامیداند به اندازه‌ای تفهم و بی تربیت و جاهل و نادان کم خدمت‌اند که به تحریر در نمی‌آیند. مثلاً دزدی را که آشکار می‌آورد به خانه آنها بعد خیر به من میدهند، میخواهم مؤاخذه کنم، شما واسطه میشوید همین شخص بود که یک ماه قبل از دست جهالت اینها چقدر شکایت داشتید. حالا به یک کلمه تعلق جعلی که به شما از دروغ گفته‌اند، فوراً گول می‌خورید. شرط باشد که بر خود شما با روباه‌بازی اولاد آنها معلوم شود. در هر صورت من به ملاحظه کاغذ شما از تقصیر آنها گذشتم. ولی به جان شما دولتخواهی اینست که شما ذره‌ای بی میل من رفتار نکنید. میل من اینست که رعیت را از چنگال این گرگان گرسنه درنده یعنی اولاد آقا جان بیگ خلاص کنم. شما باز طایفه رابه آنها می‌سپارید. بازی،

ترحم بر پلنگ تیز دندان      ستمکاری بود بر گوسفندان

باقی مطالب را شفاهاً به شما می‌گویم که من از تولگی<sup>۲</sup> خداداد شیطان صفت چه ها در دل دارم. همچه حرامزاده‌ای دوباره روزگار، در سر حد بار نیارد. زیاده زحمت است. صورت سیورسات را هم فرستادیم از اینقرار باید تهیه بینید. شجاع الدوله. رضا خان هم در نبودن شما (بهنگام ورود من به شیروان در ۱۸ روز قبل یعنی در دهم اسفند) میهمانداری صحیح بجا آورد. حقیقت پسر پدر است. منزل من را هم که بیرونی باشد، منزل آقا یوسف است. شجاع الدوله

۱ - حسن خان که روستو او را کشت و بعداً خدو سردار به دستور شجاع الدوله به تعقیب روستو رفت و قلعه سفکالو بین دور بادام و حمزکالو در دهستان اوغار را که روستو در آنجا سکونت داشت محاصره و تخریب کرد و روستو را به قتل رسانید. پس از حسن خان، کریم خان حاکم بیجرانلو شد که او هم به دست علی پسر حسن خان کشته شد و علی بدست علیخان بگن برادر کریم خان درگدوگانلو در سال ۱۲۰۱ خورشیدی کشته شد.

۲ - تولگی = شیطانی، روباه‌صفتی، حقه بازی، واژه کردی است.

در خصوص بعضی وجهات حسن من پروردگار محمد و آن خداوند  
 بجزایزه نعمت و بی تربیت و عیب و نادان کم قدرت که در آن  
 درمی آید شده دردی که انگار می آید به خانه آنها به خبر  
 میدهند خواهی موافقت کنم تا واسطه شود بهین شغل بود  
 که کسی به قدر از دست جهات آنها چه قدر لذت داشته  
 عاد به یک سکه تعلق صحیح تا از زور و غلبه که در آن  
 گول میخورد شرط بشود بر خود تا از دوباره از اولاد  
 معلوم شود در بر صورت از ملاحظه که اندک از قصه آنها  
 گذشته و در به راه تا در شاهی این است که تا  
 دره به این رفتار کنند به این دره است  
 از خصل این ارکان گرسنه دره یعنی اولاد  
 عذر من کنم تا به طایفه را آنها که

در خصوص بعضی وجهات حسن من پروردگار محمد و آن خداوند  
 بجزایزه نعمت و بی تربیت و عیب و نادان کم قدرت که در آن  
 درمی آید شده دردی که انگار می آید به خانه آنها به خبر  
 میدهند خواهی موافقت کنم تا واسطه شود بهین شغل بود  
 که کسی به قدر از دست جهات آنها چه قدر لذت داشته  
 عاد به یک سکه تعلق صحیح تا از زور و غلبه که در آن  
 گول میخورد شرط بشود بر خود تا از دوباره از اولاد  
 معلوم شود در بر صورت از ملاحظه که اندک از قصه آنها  
 گذشته و در به راه تا در شاهی این است که تا  
 دره به این رفتار کنند به این دره است  
 از خصل این ارکان گرسنه دره یعنی اولاد  
 عذر من کنم تا به طایفه را آنها که

## نامه شجاع الدوله از منطقه مرزی قوشخانه به محمد ابراهیم خان حاکم شیروان

عمده الامراء العظاما

کاغذی که به جناب مدیر دیوان پیشکار مالیه نوشته بودید، مطلبش را ملتفت شدم. انشاءالله در مراجعت به شیروان قرار همه کارهای شما را خواهیم داد. خلعت که نقلی نیست (که شما خواسته اید) هرچه دارم از شعاست. به ارواح مرحوم آقا طاب ثراه که درباره شخص شما اگر از مال دنیا مضایقه داشته باشم اگر خیالی بکنید بی انصافی کرده اید. باری چون چاهاری (و یا شتاب به این سفر) آمدیم، پاره ای اشیاء ضرور از خاطر همراهان شده، لهذا مطابق صورتی که در جوف است اسباب مذکوره را گرفته به سوار بدهید فوراً در قلعه قاضی<sup>۱</sup> به ما برساند. هر مطلب تازه باشد از قوچان و غیره اطلاع دهید. زیاده زحمت است. لیلہ ۱۷ شهر ربیع الاول از سنجد<sup>۲</sup> نقلی نوشته شد.

دیروز خبر رسید که چند نفر سوار (ترکمان) به طرف ایزمان (برای چپاول و غارت) آمده اند، فوراً شبانه در هنگامی که برف مثل برق از غربال آسمان میریخت و باد هم از روبرو می وزید حرکت کردیم. خیلی در راه بد گذشت ولی بحمدالله خبر ما را که قلتبانها<sup>۳</sup> شنیده

۱ - نجدانم منظور مرحوم امیر حسین خان ایلخانی است یا مرحوم محمد ناصر خان ایلخانی.

۲ - قلعه قاضی بر سر راه دره فرق به قلیش و راه گیغان در شمال بجنورد قرار دارد که آنزمان جزو خاک زعفرانلو بودند. این غیر از قلعه‌ی قاضی است که بر کنار جاده بجنورد نزدیک قوش قلعه قرار دارد.

۳ - درست تر آن سنجق است. سنجق یا سنجاق از جمله نام‌های تقسیم‌بندی ایالات در کشور عثمانی بود. هر منطقه را یک سنجق می‌نامیدند. کردهای ما که از آنجا به خراسان مهاجرت کردند، این نام‌ها را در اینجا به کار گرفتند. نگارنده در فروردین ۱۳۴۱ یک شب مهمان مردم خوب و مهمان‌نواز سنجق بودم لباس آنها کردی است. ولی خودشان بیشتر به ترکی صحبت میکنند تا به کردی. یعنی ترکی زبان اول آنها شده است.

۴ - در متن قلتان نوشته شده است، زیرا کردها قلتان یا قالتان تلفظ میکنند.

بودند، فوراً بی نیل مقصود فرار کرده، چند نفر دنبالشان فرستاده‌ایم هنوز مراجعت نکرده‌اند. در خصوص برات برادر قربان<sup>۱</sup> و پدرش بعد از ورود به شیروان میفرستم بیارند روپروی شما تفصیر آنها را مدلل کرده بر خود شما واضح خواهد شد که چقدر شرارت و سرقت بزرگ نموده‌اند. هر طور میل شما باشد به عمل خواهد آمد. این چهار پنج روز نقلی ندارد باشد، خودمان شیروان می‌آئیم. خدا میداند مدیر دیوان بیش از شما اصرار در مرخصی برات دارد که محض خاطر شما مرخص کنم به او هم همین وعده را داده‌ام. فردا به سلامتی به قلعه قاضی می‌رویم. دو شب در آنجا توقف نموده انشاءالله از آنجایه گیفان رفته، دو شب هم گیفان خواهیم بود و نظم کامل سرحدات را داده قراول به همه جا گذاشته مراجعت به شیروان کرده یکشب مهمان شما شده انشاءالله به قوچان برای شب عید خواهیم رفت. زیاده مرقوم نمی‌شود. شجاع الدوله

از سوار بیچرانلو ۴۵ نفر نیامده‌اند. این نتیجه مهربانی است که به حسن<sup>۲</sup> و رمضان<sup>۳</sup> کرده‌ایم و از عرض می‌آنهاست که نصف سوار نیامده‌اند. انشاءالله به خدمتشان می‌رسیم. خود جعفرخان<sup>۴</sup> و رمضان هم تا حال نیامده‌اند.

۱ - برات که شناخته شد.

۲ - حسن خان بیچرانلو از خوانین آنجا که بعداً در نزدیکی باجگیران کشته شد که احتمالاً به اشاره‌ی شجاع الدوله بوده است که به محمد ابراهیم خان گفته خدمت آنها می‌رسیم.

۳ - رمضان پدر مرحوم فرج الله خان بیچرانلو که در زندان قوچان درگذشت یا کشته شد و بعد عویش را به گردن محمدحسین خان اوغازی انداختند و بار دیگر جنگ بین دو ایل سیوک و بیچر شروع شد. بیچرانلوها شرکانلوها را که از طوایف سیوکانلو بودند و در میان آنها جا داشتند میزدند و اذیت می‌کردند. تا این که با پادرمیانی ریش سفیدان هر دو ایل، جواهر خانم دختر محمدحسین خان را برای خون بست به عقد فرج الله خان پسر رمضان خان درآوردند و جنگ و دعوا خاتمه یافت.

۴ - جعفرخان هم از بگراذگان قلعه بیگ بیچرانلو و پدر بانو مرصع بود که از زنان هنرمند در صنایع دستی و بانوی آداب‌دان است و اکنون در گدوگانلو زندگی می‌کند.

## نامه دیگریست از عبدالرضاخان شجاع الدوله به محمد ابراهیم خان روشنی در مورد ملاقات با سردار معزز شادلو ایلخانی بجنورد در نقطه مرزی بین دو ایالت قوچان و بجنورد

عمده الامراء العظما، کاخذ شما به صمیمه تلگراف متحدالمآل که فی الحقیقه مزدگانی لازم داشت، رسید.

خیلی خیلی مسرت حاصل گردید، مطالبی هم که خود شما نوشته بودید همه صحیح و مقرون به صلاح است. انشاءالله امروز که جمعه است به گیغان<sup>۱</sup> می‌رویم. دو شب هم در گیغان توقف نموده، از آنجا انشاءالله به شیروان آمده، یک شب مهمان شما می‌شویم. انتظار من در قلعه قاضی<sup>۲</sup> بواسطه تشریف آوردن جناب آقای سردار معزز<sup>۳</sup> است که وعده داده اند برای ملاقات و گفتگوی نظام سرحد یک مجلس همدیگر را دیده طوری ترتیب این کار را بدهیم که دومرتبه انشاءالله خلاف انتظامی رخ ندهد<sup>۴</sup> و این ملاقات فوائد کلیه برای عموم ملت و طوایف زعفرانلو و شادلو خواهد داشت.

- ۱ - گیغان از روستاهای شمال غربی خاک زعفرانلو قوچان متصل به سرحد خاک شادلو بجنورد که با شوروی برهم مرز است. اکنون جزو بجنورد است.
- ۲ - قلعه قاضی در میان دره‌ای نزدیک قلش بر سر راه ایوب یغمر و گیغان.
- ۳ - سالار مفخم ایلخانی بجنورد پس از اینکه از زندان مشروطه خواهان در جریان اسارت دختران باشکانلو به امر محمد علیشاه آزاد شد، به لقب سردار معزز نایل آمد و به بجنورد بازگشت. اینکه آقای علی آذری در کتاب کلل محمد تقی خان بیان نوشته است که این لقب را قوام السلطنه بخاطر کشتن کلل به ایشان داده است، سخنی یاوه و بیجا می‌باشد. علاوه بر سند مذکور یک قباله ملکی دیگری هم متعلق به آقای یساولباشی در دست است که در آنجا نیز که پیش از وقایع کلل بوده، سردار بجنوردی لقب سردار معزز داشته است.
- ۴ - مثل هفت سال پیش شود که ترکمانها بیایند و زبان و دختران کرد را از آن مناطق به اسارت ببرند.

امروز بنا است که به قتلش بیایند، اگر آمدند ملاقات در ایوب پیغمبر<sup>۱</sup> انشاءالله حاصل میشود علی الحساب مطلبی نبود که زحمت دهد. ۱۹ شهر ربیع الاول ۱۳۳۰ شجاع الدوله.

## نامه شجاع الدوله از بازدید سرحدات ایران و روس

عبدالرضاخان شجاع الدوله که کردها به او «سهر کاری وز، وزی» یعنی سرکاری عرضه و بست عنصر میگفتند، در نیمه اسفند ۱۳۳۰ قمری برابر ۱۲۹۰ خورشیدی وارد توکور در شمال شیروان شده که فاصله آنجا تا شیروان یک روز راه است. نامه زیر را وسیله پیک به شیروان فرستاده که محمد ابراهیم خان روشنی را از جریان کارها آگاه سازد. در این نامه نوشته است:

هو

جناب عمده الامراء العظما، عزیز مهربانا، کاغذ شما دو ساعت از شب گذشته در تاکورلو رسید حقیقت این سفر از زحمات شما بی نهایت ممنونم، امتنان بارخانه سفر را اظهار کنم با خدمتگزاری<sup>۲</sup> حضر را که در ورود شیروان نمودید. خداوند مرا از شما و شما را از من نگیرد.

۱ - ایوب پیغمبر که اشتهاها به این نام معروف شده، یک چشمه بزرگ آب معدنی گرم است که چون دارای مواد گوگردی می باشد برای بهبود یافتن زخم های جلدی مفید است. بهمین جهت عوام آنجا را چشمه ایوب نامیده اند. قبر ایوب پیغمبر در شهر حلب سوریه می باشد. ایوب از پیامبران عبری بوده و هرگز پایش به ایران نرسیده است.

۲ - در متن: خدمتگذاری

صد و بیست سال با همدیگر خوش باشیم<sup>۱</sup>.

غرض از زحمت اینکه امروز با علی بگ<sup>۲</sup> نوشته بودم این کاغذ شما (که رسید) دستورالعمل امروز را بهم زد. اسدالله بگ<sup>۳</sup> جلودار را فرستادم، غنچه‌ن کشید. اندرون ابتدا حرکت نکنند<sup>۴</sup>. در خود شیروان باشند. منم فردا به سلامتی شیروان خواهم آمد. مطلب دیگر اینکه در شیروان، یا جودی که سپرده بودم زیر آب خزانه (ی گرمابه) را باز کنند آب عوض شود، بعد از استحمام دیدم آب را عوض نکرده‌اند. به روی شما چیزی نگفتم. اینست که حالا سفارش میکنم. البته مثل آن دفعه حمامی از دروغ نگویید (آب خزانه را) عوض کردم و عوض نکنند. خود شما بفرستید ببینند تمام آب را عوض، و آب را تعیز و پاکیزه نمایند که انشاءالله رفع کسالت بیست روزه سفر بشود<sup>۵</sup>. محض اطلاع شما می‌نویسم که دو شب مهمان شما هستم. یکشب هم گلپان<sup>۶</sup> از آنجا به الله‌آباد<sup>۷</sup>. از آنجا به حول و قوه الهی به سلامتی به شهر<sup>۸</sup> می‌رویم زیاده زحمت است، لیله شنبه ۲۶ شهر ربیع‌الاول

۱ - چه خوش سلیقگی که متأسفانه بیش از چند روز دوام نیاورد. چنانکه در سند بعدی ملاحظه می‌شود و ۱۱ ماه پس از این به ولیخان قزاملو نوشته است که باید محمدابراهیم خان نمک به حرام را با ایل و طایفه و ظرفدارانش سرکوب کنید.

۲ - احتمالاً همان علی آقا یا همان علی بنای تهران.

۳ - این دونفر در تهران هم بهنگام توفیق شجاع الدوله تا آخر به‌مراه او او بودند که نامشان بیان شد.

۴ - منظور از اندرون، حرمسرای شجاع الدوله است که با او به شیروان آمده بودند.

۵ - از متن نامه های شجاع الدوله پیداست که حدود دهم اسفند ۱۲۹۱ خورشیدی از شیروان به منطقه سرحدی بیجرالملو و حیرستان و قوشخانه دهستانهای مرزی قوچان رفته‌اند و این زمان معمولاً این نواحی کوهستانی سرد و برفگیر می‌باشد. چرایی روزها را انتخاب کرده، لابد فلسفه‌ای داشته است که از آنها بی‌خبریم. زیرا معمولاً آدمهای عاقل در زمستان به این نواحی مسافرت نمی‌کنند.

۶ - گلپان، همان روستایی است که در جنوب شرقی شیروان واقع است و بعداً پایگاه خدو سردار شد.

۷ - الله‌آباد روستایی است در شمال راه شیروان به قوچان در دامنه جنوبی کوه کار که وسیله الله وردی خان برادر امیر حسین خان شجاع الدوله بدر بزرگ همین شجاع الدوله ساخته شد.

۸ - آن زمان فقط به قوچان شهر گفته می‌شده است.





## پاسخ شجاع الدوله به عریضه ولیخان قرمانلو

نشان شیرو خورشید

ولایت قوچان - ۱۵ شهر صفر ۱۳۳۱

مقرب الحضرت ولی خان را مرقوم میشود:

عریضه شما را با عرایض رعایای میلانلو<sup>۱</sup> ملاحظه نموده، دبروز که ۱۴ شهر صفر بود بیست نفر تفنگدار زنده به سرکردگی عالیجاه مجددت همراه نایب حسن خان فرستاده<sup>۲</sup> [م] البتّه به شما ملحق شده‌اند. چهل نفر سوار دیگر هم در جیرستان و بیجرانلو مأمور مخصوص فرستاده که آنها هم فوراً آمده به شما برسند. تاکنون یارسیده‌اند، یا خواهند رسید، آسوده باشید وقت خدمت شما است که لیاقت و کفایت شما معلوم شود. البتّه در موقع لزوم خدمات مرجوعه را به خویش پیشرفت خواهید نمود. احکامات<sup>۳</sup> لازمه هم به طایفه میلانلو صادر شده، فرستاد [م] که اگر از حرف شما سرپیچان باشند به بجنورد<sup>۴</sup> یا بطرف محمد ابراهیم خان نمک به حرام رفته تمامی خانه‌شان را کوبیده و آتش بزنید. رمضان بگ را با نصرت‌الله بگ فرستادم. مهر بیضی شکل امیر عبدالرضا شجاع‌الدوله<sup>۵</sup>.

چنانکه گفته شد، محمد ابراهیم خان روشنی که تاکنون همه کاره و نور چشمی

۱ - منظور از رعایای میلانلو، مردم اسقراین می‌باشند که کردهای میلانلو هستند و قبلاً زیر نظر محمد ابراهیم خان بوده‌اند.

۲ - احتمالاً حسنخان شارکی است.

۳ - احکامات جمع جمع می‌باشد و از نظر دستوری اشتباه است.

۴ - گویا مردم میلانلو که همان اسقراینی باشند یا سردار معزز ایلخانی شادلو و حاکم بجنورد مرآده برقرار کرده بوده اند که از قوچان جدا شده و به بجنورد پیوندند. زیرا عبدالرضاخان مجبور بود مالیات بیشتری از مردم بگیرد و بابت قرض‌های خود به دولتمردان قاجار بدهد که خود را در حکومت قوچان نگهدارد. مالیاتهای بی دریغ و سنگین روزگار را بر مردم سخت کرد و آنها را بر او شورانید.

۵ - این سند هم جزو اسناد آرشیو مرحوم محمد ابراهیم خان روشنی بود.

شجاع‌الدوله بود، اینک مورد غضب قرار گرفته و نمک بحرام شده است. لذا ولیخان را به سپهسالاری ایل زعفرانلو برگماشت و محمدابراهیم خان را از تمام امتیازات محروم ساخت و ولیخان را به اسفراین به جنگ وی فرستاد که در جای خود خواهد آمد.

همچنین نیز دستخط دیگریست به تاریخ ربیع‌الاول ۱۳۳۶ از شجاع‌الدوله خطاب به ولیخان که افتخارالذاکرین را که به قول شجاع‌الدوله خیلی فضولی و کاغذ پرانی نموده، در حبس خود نگهدارد. متن این سند در جلد سوم چاپ شده است.



## حکومت دوباره‌ی محمد ابراهیم خان در شیروان

پس از اینکه اختلافات بین شجاع‌الدوله و محمد ابراهیم خان به جنگ و درگیری انجامید، گردان زعفرانلو در جنوب و شمال قوچان سر به شورش برداشتند که مرکز این شورشها اسفراین در جنوب واسپچیر و اوغاز بود و کار تا تجزیه خاک زعفرانلو و پیوستن به شادلو پیش رفت. لذا دولت بار دیگر شجاع‌الدوله را معزول و به تهران فراخواند. باز هم پس از مدتی درگیری شجاع‌الدوله ناچار از طریق اسفراین و متوسل شدن به محمد ابراهیم خان به قوچان بازگشت و با کمک محمد ابراهیم خان دوباره به حکومت نشست که به پاس کمکهای محمد ابراهیم خان بار دیگر او را به حکومت شیروان منصوب نمود که ملاحظه می‌فرمایید.

آرم شیر و خورشید

ایالت خراسان و سیستان - ولایت قوچان - نمره ۳۲۹ مورخه ۱۷ محرم ۱۳۳۴

جنابان مستطابان علماء و سادات و تجار و کسبه و عموم اهالی شیروان و پائین ولایت بدانند چون همیشه آسایش و آرامش خاطر عامه اهالی زعفرانلو خصوصاً پائین ولایت در مد نظر بوده مقصودی جز امنیت و فراغت و آسودگی شماها نداریم و مبیایست بکنفر نایب الحکومه خوش سلوک با رفتار برای شیروان منتخب کنیم، علیهذا عمده‌الامراء العظام محمد ابراهیم خان که همه قسم امتحان خود را در خوش سلوکی با رعیت و پیشرفت خدمات راجعه داده بود، بر شما نایب الحکومه قرار دادیم. حسب العرفوم باید از صلاح و صوابدید مشارالیه خارج نشده از هر حیث با کمال فراغ بال راحت و آسوده خاطر باشید. عبدالرضای زعفرانلو، امضاء و مهر شجاع‌الدوله<sup>۱</sup>

۱ - محمد ابراهیم خان روشی مدت ۱۴ سال در سنوات مختلف حکومت شیروان را داشته. علاوه بر آن حکومت سرحدات قوچان بویژه کوخ بیکلو و میلانلوی اسفراین نیز سالها بر عهده ایشان محول بوده است. احکامی که در این مورد بنام ایشان صادر شده آنچه را که در دست

## تلگرافی است از شجاع الدوله به محمد ابراهیم خان حاکم شیروان

ه از فوجان به شیروان - بتاریخ ۱۹ برج جوزالوئی ثیل سنه ۱۳۳۴

عمدة الامرا نایب الحکومه شیروان

در اینموقع که ایالت جلیله کبری روحی فداه تشریف می آورند، لازم است خود من برای استقبال تا سیزوار بروم در غیبت من کسی که اطمینان داشته و دارم شما هستید که باید عاجلاً حرکت کرده بیائید فوجان، شهر و امنیت این نقاط را بشما سپرده خودم فوری حرکت می نمایم برای همین مذاکره خودم الان در تلگرافخانه منتظر جواب شما هستم که رأی خود را گفته تا تصمیم قطعی حاصل گردد در تهیه حرکت باشم شخص صحیحی را از طرف خود برای شیروان معلوم کنید خودتان فردا صبح عاجلاً حرکت ننمائید. شجاع الدوله.

نگارنده است بشرح زیر می باشد.

- ۱- حکم شماره ۳۱۱ مورخه ۶ محرم ۱۳۲۸ که از سوی سردار مستظم حاکم فوجان بر ایشان صادر و کمانی سابق حکومت کوخ بیکلو را بنامبرده واگذار نموده است.
- ۲- حکم شماره ۳۶۲ مورخه ۲۶ ذبقعدة ۱۳۳۱ که از سوی اعدل الدوله حاکم فوجان به نایب الحکومگی شیروان وتوابع برای ایشان صادر شده است.
- ۳- حکم شماره ۱۳۳۴ بتاریخ برج سرطان [ نیر ] ۱۳۲۷ قمری که از سوی نصرت الملک تیموری حاکم فوجان برای نایب الحکومگی میلانلو به نام محمد ابراهیم خان صادر شده است.
- ۴- بموجب حکم شماره ۱۳۲۵ مورخه ۷ جدی [ ۱۳۰۲ ] خورشیدی از سوی حکومت فوجان و شیروان به نایب الحکومگی میلانلو منصوب شده است.
- ۵- بموجب حکم شماره ۱۷۰ مورخه ۴ شهریور ۱۳۰۴ از سوی مصطفی الموسوی حاکم فوجان به نایب الحکومگی کهبیکلو ( کوخ بیکلو ) منصوب شده است.
- ۶- بموجب حکم ۱۳۷۵ مورخه ۱۳ شهریور ۱۳۰۶ از سوی مصطفی الموسوی حاکم فوجان و شیروان به نایب الحکومگی میلانلو منصوب شده است.
- ۷- بموجب حکم ۱۳۷۵ مورخه ۱۳ شهریور ۱۳۰۶ از سوی اعدل رکنی [ شاهزاده اعدل الدوله پسر رکن الدوله قاجار ] به نایب الحکومگی میلانلو منصوب شده است.

باز در حاشیه‌ی تلگراف قید کرده است: « بطوریکه آقای مبشرالسلطان سابقاً هم دخالت و کفیل بوده‌اند. حالیه آنجا را هم به آنها واگذار کنید امیدوارم کاملاً مرتب نمایند تا خود شما مراجعت نمایند. مرا هم از طرف ایالت کبری نخواستند ولی محض انسانیت و بروز خدمت تا سبزوار میروم. تا نیامده‌اید حرکت نمیکنم منتظرم زود بیائید مقصود این است یا آقای مبشر یا هرکس دیگر که به آن اطمینان داشته سوار و مستحفظ بگذارید خدای نخواستہ اتفاق سوئی نیفتد. خود شما هم خیلی زود خود را به من برسانید. شجاع الدوله»

چند روز بعد شجاع الدوله از سبزوار تلگرافی به محمد ابراهیم خان که جانشین وی در قوچان بود اطلاع میدهد که از سبزوار بسوی قوچان در حال حرکت است در حالیکه از طرف والی خراسان به دریافت خلعت مخلع شده است. و اینک متن تلگراف:

« از سبزوار به قوچان

نمبره قیض ۲۷۰۷. نمبره تلگراف ۳۶ عدد کلمات ۱۹ تاریخ اصل تلگراف ۲۷ تاریخ وصول ۲۸ جوزاسنه ۱۳۴۴ عمده الامراء نایب الحکومه قوچان. بحمداله تعالی به خلعت مبارک ایالت جلیله کبری مخلع شده حضرت اقدس<sup>۱</sup> به مشهد منہم به قوچان حرکت نمودم. شجاع الدوله »

۱ - منظور از حضرت اقدس ناصرالدین میرزا پسر مظفرالدینشاه است که به جای شاهزاده نیرالدوله که برای بار دوم از سال ۱۲۲۰ تا ۱۲۴۴ والی خراسان بود منصوب شد. حکومت ناصرالدین میرزا که بجهای بیش نبود بیش از شش ماه دوام نیاورد و در سال ۱۲۲۵ عیوش کامران میرزا نایب السلطه جای او را گرفت. نگاه کنید به یادداشت لطفعلی خان که به دنبال می‌آید.

## واگذاری حکومت باجگیران از سوی شجاع الدوله به حبیب‌الله خان هودانلو

نشان شیرو خورشید.

ایالت خراسان و سیستان - ولایت قوچان

۳۹۳- شهر رجب المرجب ۱۳۳۵

عالیشانان کدخدا و ریش سفیدان باجگیران و طایفه کمکلاتلو را مرقوم میشود:

چون برای امورات میاشری باجگیران که امروز اهمیت یافته و از هر وزارتخانه‌ای نماینده‌ای در آن نقطه مقیم است از طرف حکومت باید شخص با کفایت و صحیحی انتخاب و فرستاده شود که بتواند از عهده مباشرت آن نقطه برآمده، امنیت و انتظام آنجا را بطور دلخواه از عهده برآید این اختلافی که مابین رعایا فراهم شده و هر روزه اسباب زحمت فراهم نموده، مرتفع کنید، معتمدالسلطان حبیب‌الله خان که امتحانات لایقه داده و شخصاً جوان تربیت شده ایست برای میاشری شما انتخاب نموده، فرستادم. عموم رعایا باید از اطاعت مشارالیه خارج نشده، او را مباشر بالاستقلال خود بدانند. زیاده مرقوم نمیشود. عبدالرضای زعفرانلو، مهر بیضی شکل شجاع الدوله.

۱- این سند متعلق به آقای بهپور داماد مرحوم حبیب‌الله خان است. مردم باجگیران بیشتر از طایفه قوم کیلاتلووند که یکی از طوایف سیوکانلو می باشند. ایلگی سیوکانلو که مرکز اوغاز بود، محمد حسین خان کیکانلو پدر مرحوم قادر قلی خان قبادی بود. در این زمان در این شهرک مرزی اختلافی بین مردم برور کرد که شاه محمد معروف به شامی که ل ته موری (کر بلاتی تیمور) و سلطان بگ سردسته های طرفین بودند و مدتها جنگ و نزاع در میان بود. محمد حسین خان اوغازی عملاً حاکم باجگیران بود. همزمان با ورود قوام‌السلطنه و توجه به مسأله باجگیران، شامو به روسیه فرار کرد، سلطان بگ دستگیر و به مشهد اعزام شد. محمد حسین خان هم به میان ایل فرار کرد. حکم مذکور که برای حبیب‌الله خان پسر حسین خان هودانلو قوچانی صادر شده، سه سال پیش از آمدن قوام‌السلطنه می باشد.

## معزولی شجاع‌الدوله برای چندمین بار

چنانکه میدانیم عبدالرشید خان شجاع‌الدوله که مردی ضعیف‌النفس و بی‌کفایت بود، چندین بار با دادن رشوه‌های کلان بین سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۸ قمری ایلخانی و حاکم قوچان بود و کجدار و مریز به سر میبرد.

لطفعلی خان درگزی در روزنامه خاطرات خود در سال ۱۳۳۴ قمری در مشهد می‌نویسد: شب قبل را در منزل آقای محمد مهدی خان اخوی جناب فتح‌الملک [جلایر] به خوشی گذراندیم ... امشب که شب ششم شهر ذیقعد است، چون جناب آقای شجاع‌الدوله از قوچان معزول شده و آمده بودند، به دیدن ایشان رفته، از اینکه در مدت حکومت قوچان از بنده احوالی نپرسیده‌اند، خودشان معذرت خواستند. گفتم در معزولی هم ممکن است تلافی مافات کرد. [با توجه به اینکه لطفعلی‌خان این روزها هم چون گذشته در نهایت سختی و بی‌چیزی و پریشانی روزگار می‌گذرانیده و مختصر حقوقی را که از اداره عدلیه بابت حقوق ماهانه میگرفته، دردی از او نمیشده است] شب را در خدمتشان بودم و بعد از شام آمدم منزل.

درجای دیگر پس از چند روزی دوباره لطفعلی خان با توجه باینکه تاریخ دقیق عزل شجاع‌الدوله را فراموش کرده، می‌نویسد: «تقریباً در هفتم و هشتم شهر ذیقعد ۱۳۳۴ جناب آقای شجاع‌الدوله امیر عبدالرشیدخان از قوچان معزول شده و وارد [مشهد] شده و در منزل تازه آقای مدیر لشکر که در جنب باغ ملی واقع است منزل کرده‌اند. یک دومرتبه به واسطه سابقه اتحاد و یگانگی و دوستی موروثی خدمتشان رسیدم، ولی چه عرض کنم که: اگر گویم زبان سوزد، اگر پنهان کنم تو رسم مغز استخوان سوزد.

بسکه باطناً به ایشان ارادت و اتحاد موروثی دارم، از ده سال قبل از قوچان و مشهد و

۱ - این مدیر لشکر هم از آن قبیل سرلشکرهای بی‌لشکر و بی‌سرباز بوده است زیرا آنسوق در خراسان لشکری وجود نداشت که مدیر لشکر لازم داشته باشد.

سفر طولانی نهران [در سال ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۶] که بایکدیگر بوده و چه روزها دیده‌ایم، متصل در روزنامه‌های خودم افسوس خورده و می‌نویشم، حال هم می‌نویسم که امسال در عهد ایالت حضرت اقدس والا شاهزاده نیرالدوله<sup>۱</sup> که آقای شجاع‌الدوله معزول شده و در مشهد به منزل تائب رئیس التجار<sup>۲</sup> وارد شده بودند.

گویا در تاریخ ۱۳۳۲ بود و بنده هم که رفیق روز معزولی هستم، شب و روز در خدمتشان بودم روزی که [مجدداً] به حکومت قوچان برقرار شدند، مخصوصاً به خط خودشان چیزی نوشتند به این مضمون که: انشاءالله بعد از رفتن به قوچان هر ماه از لطفعلی خان همراهی خواهم کرد، و فردای همان روز تشریف بردند به [حکومت قوچان] و در آن مدت کسی که به خاطرشان نیامد، لطفعلی خان بود و دومرتبه کاغذ نوشتم جواب ندادند. تا اینکه شاهزاده نیرالدوله معزول و شاهزاده ناصرالدین میرزا به ایالت خراسان به معاونت جناب مشارالسلطنه برقرار شده و شجاع‌الدوله<sup>۳</sup> علی‌الرسم در سبزوار استقبال رفته<sup>۴</sup> و از آنجائیکه یکنفر غمخوار و وزیر با تدبیر هیچوقت نداشته‌اند، مبلغ گزافی پیشکش [شاهزاده] کرده به حکومت قوچان رفتند<sup>۵</sup>. پس از دو ماه دیگر باز ایالت کبری به خیال

۱ - شاهزاده سلطان حسین میرزا نیرالدوله قاجار سه نوبت به حکمرانی خراسان رسید و ظلم و ستمهای بسیار کرد بسیاری از املاک مرغوب نیشابور را به زور از مردم گرفت و به خود اختصاص داد. در شرح حال جموخان در جلد سوم گفتیم که بخاطر همین جنایتهای او، مردم نیشابور از ججو دعوت برای رفع ظلم کردند. ججو به نیشابور آمد و نیرالدوله را به چوب بست و از خراسان اخراج نمود. بار آخر در سال ۱۳۳۰ قمری به حکومت خراسان منصوب شد که تا سال ۱۳۳۴ در این سمت بود. در این سال برکنار شد و ناصرالدین میرزا قاجار پسر مظفرالدینشاه که نوجوانی بیش نبود به ایالت خراسان منصوب شد.

۲ - مهدوی رئیس التجار.

۳ - به گمانم باید مستشارالسلطنه باشد.

۴ - که در سند قبلی خطاب به محمدابراهیم خان اشاره شد.

۵ - ایلخانان قبلی کرد به ضرب شمشیر مقام خود را بدست می‌گرفتند، این یکی هر روز باید پول بدهد و چند روزی در سند کذاتی بنامد



معزولی ایشان افتاده، حضرت والا اعدل الدوله برادر حضرت والا شاهزاده رکن الدوله را به حکومت قوچان برقرار کرده و آقای شجاع الدوله را معزول کردند [که] [با جمعی مرد و زن] [درباری خود] وارد مشهد شده، باز بنده [در آن زمان] حاضر خدمت بودم.

مقصود اینست که پس از ده پانزده روز توقف در مشهد باز بیچاره جناب شجاع الدوله را برده در آرگ توقیف نمودند و علتی هم معلوم نبود، تا اینکه به هزار زحمت و خسارت، از توقیف خارج شدند. در این بین حضرت اشرف والا شاهزاده ناصرالدین میرزا که قلیل مدتی بود که به ایالت خراسان برقرار شده بودند، از مرکز معزول شده، یعنی در تاریخ ...<sup>۱</sup> معزول شدند.

اگر چه معروف است: گدا را به کار سلاطین چه کار؟، ولی بی غرضانه می نویسم که اگر در باطن مطلبی بوده، نمیدانم لیکن علی الظاهر ایشان [یعنی شاهزاده] هم یکنفر وزیر دانا که از اهل مملکت [خراسان] باشد، نداشته، خودشان هم در خراسان کسی را نمیشناختند و اول حکومتشان بود. این بود کم کم امورات [ایالت] معشوش شد، از تهران تلگراف احضار ایشان و خیر ایالت حضرت اشرف اقدس والا نایب السلطنه امیرکبیر<sup>۲</sup> رسید. در عالم هر کسی یعنی حکومت کل یا جز و بدون مشورت و بدون آدم باتدبیر و دلسوز و بلد که محل

۱ - اعدل الدوله برادر علیقلی میرزا رکن الدوله و پسر محمد تقی میرزا رکن الدوله برادر ناصرالدین شاه قاجار بود. خراسان سالهای سال چراگاه این رکن الدوله ها و نیرالدوله ها و آصف الدوله ها بود و از وجود این زالوها صدمات فراوانی را متحمل شد.

۲ - لطفعلی خان تاریخ برکناری ناصرالدین میرزا را فراموش کرده و جای آنرا خالی گذاشته است. یعنی سال ۱۲۲۵ قمری.

۳ - منظور کامران میرزا نایب السلطنه پسر سوم ناصرالدین شاه است که با عنوانهای وزیر جنگ و امیرکبیر و مدتی هم حاکم تهران بود. در اواخر سال ۱۲۲۵ قمری برابر ۱۶۹۴ خورشیدی بجای ناصرالدین میرزا به حکومت خراسان منصوب و در اوایل سال ۱۲۲۷ معزول و به تهران احضار شد. که در اوایل سال ۱۲۲۸ قمری به جای وی قوام السلطنه به ایالت پرماجرای خراسان آمد تا با قاطعیت و سیاستداری ویژه‌ای که داشت بر حکومت مسلط گردد. قریب یکسال فاصله در این جایجایی خراسان بدون والی بود. وقایع تاریخی خاوران - سید علی میرزای ص ۱۹۶.

و ثوقش باشد، داشته باشد، کارها پیشرفت خواهد کرد، والا فلا.

شماره پست ۱۸۶



اداره تلگرافی دولت علیه ایران

Modèle 14

شماره پست ۱۹

سال ۱۳۳۶

شماره کتاب

از	شماره پست	عدد کلمات	تاریخ ارسال	توضیحات	تاریخ وصول	اسم گیرنده
به	شماره تلگراف	۱۰۰	۱۸	جواب	۱۸	اطهری

این عمل در این کتاب تلگرافات مختلف مقرر شده است و از تقسیم خود محفوظ نگردید

و در این موقع به پیش و صفت نظر داشته اند خود را بر قطع و ضرر عمر و زید اجبار بر چه بسیار است

تلگرافی که در این کتاب است نصیب اجبار و بعد از تلگرافات که در این کتاب است و در این کتاب است

پست و در روز اول تلگرافخانه بعد از امور است سرانجام تلگرافخانه در حضرت است و تمام اسطوره تلگراف

خرکان و سبب آن تکلیف قطره است و در این کتاب است و در این کتاب است ۲۴۴ نظر



## پاسخ شکایت علمای شیروان از والی خراسان

نشان شیر و خورشید

اداره تلگرافی دولت علیه ایران

از مشهد به شیروان. نمره قبض ۸۱ - نمره تلگراف ۳۴ - جواب ( علماء شیروان )، تاریخ  
وصول صبح ۱۷ حمل ( فروردین ) سنه ۱۳۳۶ ( قمری ) - اسم گیرنده تلگراف : اطلاع  
الملک -

آقایان علماء و اهالی شیروان .

کیه: عمده الامراء العظام محمد ابراهیم خان حاکم شیروان<sup>۱</sup>

۱ - چون عبدالرضا خان شجاع الدوله دگر بار به حکومت قوچان دست یافت، محمد ابراهیم  
خان را بخاطر سوءظنی که از وی پیدا کرده بود که میاد از سوی والی خراسان به مقام ایلمخانیگری  
ایل زعفرانلو گمارده شود، از حکومت شیروان برکنار کرد. طرفداران محمد ابراهیم خان به نفع وی  
شکایتی به والی خراسان مخابره کرده بودند که وی را در حکومت شیروان ابقاء نمایند و از  
ورود تاج محمدخان مادلو حاکم جدید که از سوی شجاع الدوله به حکومت شیروان منصوب شده  
بود، جلوگیری نمایند، طرفداران تاج محمدخان و عوامل شجاع الدوله در شیروان هم تلگرافی به  
تهران و مشهد مخابره نموده و تقاضای عزل محمد ابراهیم خان و انتصاب تاج محمدخان را داشته  
اما خداوردی سردار که سرکرده سواران سابق محمد ابراهیم خان در شیروان بود و نفوذی داشت،  
از ورود تاج محمدخان جلوگیری می نمود. نصرالله خان برادر فرج الله خان شیروانی شوهرخواهر  
تاج محمدخان هم به مخالفت با خدو سردار برخاست و اوضاع شیروان پیش از پیش پریشان

تلگراف شکایت شماها راجع به اینکه جناب شجاع الدوله، محمد ابراهیم خان را منفصل و تاج محمد خان را برای حکومت آنجا معین نموده است، رسید. چون این اقدام قبل از تشریف فرمائی بندگان حضرت مستطاب اجل اشرف فرمانفرمای خراسان و سیستان دامت شوکت و بدون اجازه ایالت کبری و بیموقع بوده است و چنین حقی ندارند، لهذا به حکومت فوجان تلگراف شد اقدامی ننمایند، تا تشریف فرمائی موکب ایالت کبری دامت عظمت محمد ابراهیم خان باید خود را حاکم آنجا بدانند. ۱۷ حمل نمره ۲۱۶ - مظفری.

مهر وصول تلگرافخانه شیروان

## اداره تلگرافی دولت علیه ایران

از مشهد به شیروان. نمره قبض ۹۳ - نمره تلگراف ۴۰ - عدد کلمات ۱۰۰ تاریخ اصل ۱۸ (حمل) جواب (مردم شیروان) - تاریخ وصول ۱۸ حمل - سنه ۱۳۳۶ - اسم گیرنده (تلگراف): اطلاع الملک.

آقایان علماء شیروان.

تلگرافات مختلف المضمون شما ابداً ایالت را از تصمیم خود منصرف نکرده و در این موقع نباید شماها ضعف نفس داشته، امضای خود را بر نفع و ضرر عمر و زید، اجباری بدهید، اگر ثانیاً تلگرافی مخابره کردید و ایالت فهمید اجبار بوده، بکلی تلگرافات شما را رد خواهند نمود. عجلتاً محمد ابراهیم خان نایب الحکومه است و تا ورود او رئیس تلگرافخانه متصدی امور شیروان است. پس از تشریف فرمائی حضرت اشرف آقای قوام السلطنه فرمانفرمای خراسان و سیستان، تکلیف قطعی آن حدود معین خواهد شد. حمل - نمره ۲۴۲ مظفری.

مهر وصول تلگرافخانه شیروان

گردید.

۱ - منظور از ایالت کبری، احمد قوام السلطنه است.

۲ - اسناد متعلق به آرشو محمد ابراهیم خان.

## تلگراف ابقای محمد ابراهیم خان در حکومت شیروان

از مشهد به شیروان - نمره قبض ۲۶۲ نمره تلگراف ۵ - عدد کلمات ۱۴۰ - تاریخ اصل  
 ۱۸ حمل - دولتی - تاریخ وصول ۱۹ حمل ۳۶ (گیرنده احتمالاً خود اطلاع الملک رئیس  
 تلگرافخانه شیروان).

تلگرافات آقایان علماء، محل تعجب است. اگر علماء به اجبار میتوانند امضاء بدهند بر  
 رضایت یا شکایت از کسی، ایالت از کجا بفهمد اجبار از طرف (شجاع الدوله) حکومت  
 قوچان است (با محمد ابراهیم خان) نایب الحکومه شیروان یا دیگری. بنابراین ایالت به  
 امضای ایشان ابدأ اهمیت نمی دهد و چون حکومت قوچان بدون مراجعه به مرکز محمد  
 ابراهیم خان را متفصل دانسته، ایالت تصویب نمی نماید، محمد ابراهیم خان نایب الحکومه  
 مستقل شیروان است. تا ورود حضرت اشرف فرمانفرمای دامت شوکته بهر چه امر و مقرر  
 فرمودند اطاعت شود. در غیاب محمد ابراهیم خان شما مستصدی امور باشید تا بیاید.  
 تاج محمد خان یا نصرالله خان هم اگر بخواهند بر خلاف اقدامی نمایند شدیداً مسئول  
 ایالت خواهند بود. شما خودتان این تلگراف را به حکومت قوچان ابلاغ نمائید.

۱۸ حمل (فروردین) نمره ۲۶۵ - مظفری

## تلگراف روحانیون و تجار شیروان طرفدار تاج محمد خان به وزارت داخله

تلگرافی است از روحانیان و تجار شیروان که بطرفداری از تاج محمد خان و مخالفت با محمدابراهیم خان به وزارت کشور مخابره شده و خواستار ابقای تاج محمد خان در حکومت شیروان شده‌اند. البته نه به خاطر رضای خدا و خدمت به مردم محرم، بلکه بخاطر نیل به اهداف خود، زیرا در اینکه محمدابراهیم خان آدم مؤمن و خیرخواهی بوده، هیچگونه شک و تردیدی نیست. در این زمان عده‌ای از مردم مهاجر و غیربومی وارد خراسان شده و صاحب مال و مکنت و جاه و جلال و پرو بیاگشته و از ساده دلی کردها نهایت سوءاستفاده را کردند و خوانین و ایلات را در روپروی هم قرار دادند تا آنها همدیگر را تضعیف و نابود کنند. تاج محمد خان را در مقابل محمد ابراهیم خان ولیخان را در مقابل تاج محمد خان، تاج محمد خان را در مقابل حبیب‌الله خان ناصر لشکر، خوانین بیچرانلو را در مقابل خوانین سیوکاللو، و ایسل شادلو را در مقابل ایسل زعفرانلو قرار دادند. این بازیها از زمان محمدناصرخان شجاع‌الدوله بشیانگذار قوچان شروع شده بود که در جلدهای دوم و سوم بیان کردیم که هنوز هم ادامه داشت. بویژه پس از روی کار آمدن رضا شاه هم عوامل انگلیسی به این ماجرا دامن زدند و در روزنامه‌ها و مطبوعات آن روزها منعکس ساختند و خوانین را در برابر هم قرار دادند تا اینکه در کار خود موفق شدند و آنها را به دست خودشان از بین بردند یا به دار آویختند یا تیرباران کردند یا در زندانها کشتند و آنگاه خنده‌های مستان بر خاکستر گور سرد و خاموش ساخته خود بر سرنوشت کردها مسلط شده و آنها را آلت دست خویش و وسیله بازی قرار دادند. حال کمی فرزندان کرد، با سواد شده و به تاریخ و گذشته خویش و چگونگی سرکوبی خویش می‌اندیشند، از زمان پاسخگوی آن خواهد بود.

## تلگراف برخی از مردم شیروان به تهران

مردم شیروان این زمان تحت تبلیغات سوء طرفداران محمدابراهیم خان و خدو سردار از یکسو و طرفداران تاج محمدخان و شجاع‌الدوله از سوی دیگر، تلگراف‌های نامناسب کرده و اعتبار خویش را در انظار کاهش دادند. بنگرید به تلگراف زیر:

آرم شیر و خورشید

اداره تلگرافی دولت علیه ایران

[از شیروان] به تهران - نمره تلگراف ۷ عدد کلمات ۳۸۹ تاریخ وصول ۲۴ حمل  
(فروردین) سنه ۱۳۳۵

مقام مشیع وزارت جلیله داخله روحی فدا.

مدت ماه بود حکومت شیروان از طرف آقای شجاع‌الدوله به محمد ابراهیم خان واگذار شده بود در این مدت خدو معلوم الحال که دوسیه وزارت جلیله داخله از افعال او معلوم است نایب‌الحکومه محمد ابراهیم خان بود از هیچگونه تعدی و هتک ناموس و غارت اموال رعیت بدبخت فروگذار نکرده، به تمام اولیاء و انبیاء قسم است اگر الساعه در تمام پایین ولایت از تعدیات این شخص احدی از خود دارای شام یک شبه باشد<sup>۱</sup> هرگاه یکنفر مفتش اعزام دارند معلوم خواهد شد که ظلم تا چه درجه بوده و رعیت در چه حالتند، تا اینکه آقای

۱ - سال ۱۳۳۶ درست است. تاریخ ۱۳۳۵ در سرنامه‌های این سال به چاپ رسیده و برای سالهای بعد هم از آن استفاده میکرده‌اند.

۲ - گویا خدو یا محمد ابراهیم خان باعث بدبختی مردم بوده‌اند و حالا تاج محمد خان و طرفدارانش می‌خواهند مردم را خوشبخت کنند. این حرفها به تبلیغات بی‌اساس کاندیداهای مجلس شباعت دارد.

شجاع‌الدوله به خوبی از وضع زندگی این بیچارگان مسبوق شده، محمدابراهیم خان را معزول و تاج محمدخان پسر مرحوم ولیخان میرپنجه را که یکی از خوانین محترم و خانواده قدیمی است به دهاگویان رئیس فرار دادند.

قبل از ورود معزی‌الیه، خدو با پنجاه شصت نفر سوار خود که در شیروان بود، یک دو نفره تلگراف مجبوراً از طرف اخالی به کفیل خراسان و حکومت قوچان گرفتند مخابره نمودند. حکومت جلیله چون ترتیب کارهای اینجا کاملاً مسبوق بودند جوابی ندادند، لکن کفیل ایالت گری از آنجایی که بطور خوبی از اوضاع حاضر پایین ولایت اطلاع ندارند، تلگرافی نمودند که تا ورود حضرت ایالت، حکومت [شیروان] یا خود محمد ابراهیم خان است.

لازم شد عاجزانه در مقام استدعا و استرحام برآئیم شهدالله اگر تاج محمد خان از شیروان حرکت نماید و مجدداً حکومت با محمدابراهیم خان بشود دیگر صاحب جان و ناموس هم نخواهیم بود و باید تمام ما فلک‌زدگان دست عیان و اطفال خود را گرفته و به ولایات اطراف متفرق بشویم. محض رضای خدا این بیچارگان را که به هزار نذر و نیاز از چنگال خدو خلاص شده‌ایم مجدداً گرفتار نفرمایید. عموم اهالی پایین ولایت:

حاجی میرزا محمد مجتهد، حاجی قوام‌السادات، شیخ عبدالغفور مجتهد، حاج عبدالغفور مجتهد، حاج عبدالرسول پیشنماز، وکیل‌الرعا، حاج مختار رئیس کسبه، حاج قنیر، حاج علیرضا، حاج محمد، حاج حسین علی، صادق، آقا سلیمان تاجر، حاج حسین علی، علی دربان، حاج گل محمد، رجب علی، آقا علی تاجر، آقا تقی، محمدحسن، حاج کاظم، حاج افضل، حج محمد تقی، حاج اسدالله، عبیدالعلی، اسکندر، حاج محمد اسماعیل، حاج ابراهیم، حاج مهدی، حاج علی محمد، حبیب عطار.<sup>۱</sup>



## تلگراف وزیر داخله به شجاع الدوله در مورد ابقای محمد ابراهیم خان در حکومت شیروان

دولت علیه ایران - آرم شیر و خورشید - وزارت داخله  
تلگراف از تهران به قوچان - به تاریخ ۲ رجب (۲۴ حمل) ۱۳۳۶ - نمره ۴ (نمره کتابت  
۲۷۵) آقای شجاع الدوله حاکم قوچان.  
تلگراف رمزی نمره ۳ رسید. اینگونه (دو کلمه ناحوانا) به نظریات و صلاح اندیشی  
ایالت جلیله است که چند روز است معظم له حرکت نموده‌اند، عنقریب وارد [خراسان]  
میشوند. لازم است بایشان مراجعه کنید. البته هر طور مقتضی است اقدام خواهند فرمود.  
امضاء وزیر داخله!

## تلگراف وزیر داخله در پاسخ مردم شیروان و آمدن قوام السلطنه به خراسان

دولت علیه ایران - آرم شیر و خورشید -  
تلگراف از وزارت داخله - طهران. به شیروان - به تاریخ ۲۷ حمل [فروردین] = ۵ رجب  
۱۳۳۶ - نمره کتابت ۲۸۱ - ۱۵۵۶ کارتن ۶ دوسیه ۲ - جواب نمره ۷

تلگراف شما رسید و از شرحی که راجع به نایب‌الحکومه شیروان نوشته بودید، اطلاع  
حاصل شد. حضرت آقای قوام السلطنه فرمانفرمای خراسان عنقریب وارد به سبزوار  
می‌شوند. لازم است این مطالب و جریان را بایشان اظهار نمایید. البته هر نوع مقتضی بدانند

اقدام خواهند فرمود. امضاء وزیر داخله.

## تلگراف سردار بجنوردی عزیزالله خان شادلو ایلخانی و حاکم بجنورد به وزرات داخله در مورد اختلافات مرزی با شجاع الدوله ایلخانی قوچان

آرم شیر و خورشید. اداره تلگرافی دولت علیه ایران. [۴ خرداد ۱۲۹۶ خورشیدی] -  
تلگراف از بجنورد به تهران - نمره قبض ۴۳ - نمره تلگراف ۴ عدد کلمات ۱۸۴ تاریخ  
وصول [به تلگرافخانه بجنورد] شب ۴ جوزا. اسم گیرنده غلامرضا.  
مقام منبع وزرات جلیله داخله مدظله

راجع به قتل کربلایی علی محمد بیگ رئیس سواره کیکانلو و نهب [یک کلمه ناخوانا] ده  
نفر سواران همراه مشارالیه و اهالی کلانه قتلش در نمره ۸۱ و نمره ۲۰۲ که به سرکردگی  
کریم خان مباشر فوشخانه در حین بلوک گردشی شجاع الدوله واقع گردید، آن وزراتخانه  
محترمه را مستحضر ساخته، چون از شوارت ایشان جلوگیری و توجهی فرمودند بر مراتب  
جرات ایشان افزوده این اوقات بدون ملاحظه بنای چپاول و غارت قلمجات بجنورد را  
گذاشته‌اند.

همان کریم خان معروف با علی بیگ پسر حیدرخان رئیس طایفه بیچرانلو قلاع مرز  
خطاب و سردارآباد را به کلی شبانه غارت نموده تمام هستی آنها را بار و حمل نموده‌اند و  
قریب دو هزار گوسفند از خطاب و چاربرج نقاط دیگر چپاول نموده برده‌اند. مراتب را به  
مقام ایالت جلیله معروض داشته، مستدعی است مقرر فرمایید ایالت جلیله کاملاً رسیدگی  
و احقاق حق مظلومین غارت زده و ورثه و استرداد اموال منهبیه فرمایید که به شمول

توجهات کامله مستهظر و امیدوار باشند. نمره ۳۷ عزیزالله<sup>۱</sup>.

## پاسخ وزیر داخله به شکایت ایلخانی شادلو

دولت علیه ایران - آرم شیر و خورشید وزارت داخله

تلگراف از تهران به مشهد -

به تاریخ ۹ جوزا (خرداد) ۱۹ شعبان - ۱۳۳۶ قمری برابر ۱۲۹۶ خورشیدی

ایالت جلیله خراسان و سیستان

چندی قبل رمضان کربلایی علیمحمد<sup>۲</sup> شادلو به تهران آمده نظلم نمود در موقعی که شجاعالدوله به بلوک گردشی به حدود گیفان نموده، پدر مشارالیه که از طرف سردار معزز ریاست ده نفر سوار برای محافظت راه در کلاته قتلش رفته، در مراجعت کریم خان<sup>۳</sup>، بنا پسرش اسماعیل خان به اتفاق شجاعالدوله وارد کلاته قتلش<sup>۴</sup> شده و بدون مقدمه شلیک نموده، پدر او را مقتول و هشت رأس اسب با ده قبض تفنگ و شش قبضه پنج تیر و چهار قبضه ورندل بلند قد مال او و سواران او را ضبط و اموال اهالی کلاته را هم غارت نموده، مراتب به شجاعالدوله نوشته شد که کریم خان را به مشهد روانه کند تا عارض نیز به آنجا رفته در عدلیه رسیدگی شود. شرحی هم در ضمن مراسله نمره ۵۱۰۱ به نایب‌الایاله خراسان نوشته و (یک کلمه ناخوانا) که بعد از ورود طرفین آنها را مراجعه به عدلیه بدهد. حالا

۱ - سند از مرکز اسناد ملی ایران.

۲ - علیمحمد کبکانلو که جزء ایل رعفرانلو بود به شادلو پیوسته بود.

۳ - کریم خان رئیس ایل رشوانلو در قوشخانه.

۴ - قتلش از روستاهای رعفرانلو هم مرز با شادلو بود، سردار معزز ایلخانی شادلو قصد ضمیمه آنجا را به خاک بجنورد داشت در این درگیریها پیش آمد.

تلگرافی از سردار معزز رسید که سواد آن تقدیم (دو سه کلمه ناخوانا) که بعد از ورود طرفین آنها را مراجعه به عدلیه بدهد. حالا تلگرافی از سردار معزز رسید که سواد آن تقدیم (دو سه کلمه ناخوانا) مبارکه می‌گردد.

اولاً در موضوع قتل چنانکه تا به حال کریم خان حاضر و مراجعه به عدلیه نشده البته مقرر خواهید فرمود او را در مشهد حاضر کرده با ورثه علی محمد بیگ به عدلیه مراجعه و هر نهج حکم از آنجا صادر شد مدلول آنرا به موقع اجرا بگذارند. ثانیاً در باب چپاول و غارتی که سردار معزز می‌گوید تازه واقع شده نیز رسیدگی و در صورت صدق البته استرداد نموده به صاحبانش مسترد، نتیجه را به وزارت داخله اعلام دارند. امضاء وزیر داخله.

در زیر مراتب فوق گویا که خط خود وزیر داخله باشد، افزوده شده: غرض آگاهی حضرت اشرف عالی (یعنی قوام السلطنه) است البته پس از استحضار به آنچه معروض شد میادرت و اقدام خواهید فرموده!

این مطالب افزوده شده بوسیله وزیر داخله با عناوینی بسیار محترمانه و حقیرانه از سوی وزیر داخله به والی خراسان نشانگر اهمیت و موقعیت و قدرت شخصی قوام السلطنه است که قبلاً خودش وزیر داخله بود.

## ایجاد نخستین ناوایی در قوچان به امر شجاع الدوله به مناسبت قحطی سال ۱۳۳۶

به سال هزار و سیصد و بیست و سه به اهل خراسان بیاید گریست

در دوره حکومت قاجارها در ایران که به سبب بی‌لیاقتی شاه و درباریان همواره مردم در بدبختی و تیره‌روزی به سر می‌بردند، هر از چند گاه هم بسبب نیامدن باران، یا آمدن ملخ

قحطی‌های سختی بر مردم وارد می‌آمد و جمعیت زیادی را تلف میکرد که از آنجمله قحطی سال ۱۲۸۸ قمری و ۱۳۲۰ قمری و ۱۳۳۶ قمری و ۱۳۳۸ قمری معروف‌اند که در قحطی اخیر مردم گفته‌اند: «که نیم ده نه و هفته ران» یعنی گندم دانه‌ای یک قران، و میدانییم که یک قران در آن موقع به اندازه‌ی یک هزار تومان حالا و شاید هم بیشتر ارزش داشته‌است و مردم به مناسبت این ترانه را ساخته بودند:

ای سال برنگردی	صد سال برنگردی
مردها را اخته کردی	زنها را شلخته کردی

#### ای سال برنگردی

همزمان با آمدن قوام السلطنه به استانداری خراسان قحطی شدیدی بر خراسان حکمفرما بود، به نحوی که در قوچان که به خمیر خانه خراسان معروف بود، نان مورد نیاز به مردم نمی‌رسید و مردم کم درآمد و غیر کشاورز شهر دچار سختی و تنگدستی شده در معرض نابودی قرار گرفتند. آن زمان هر کس که دستش به اصطلاح به دهانش میرسید، در سر خرمن مقداری گندم و جو مورد نیاز خود را تهیه میکرد و در تمام منازل تنور وجود داشت که زنان خانواده نان در تنوره‌های منازل خود می‌پختند و خیلی زیاد قحطی را احساس نمیکردند، اما بیشتر طبقات محروم جامعه قادر به تهیه این وسایل نبودند، لذا عبدالرضا خان شجاع الدوله به فکر چاره افتاد و دستور داد که یک نانوائی که چند نفر در آن شریک بودند در قوچان ساختند که همه روزه نان می‌پخت و سهمیه نان به مردم می‌فروخت. شجاع الدوله برای اینکه گندم و آرد مورد نیاز این نانوائی را تامین کند، شخصا به روستاها سفر میکرد و مردمی را که گندم بیش از مصرف سالانه داشتند و آنرا احتکار میکردند، به زور وادار میکرد گندم مازاد را به قیمت عادلانه بفروشتند. بدینگونه آرد و گندم را به قوچان می‌فرستاد و باعث شد که در آن سال بسیاری از مردم از خطر مرگ رهایی یابند.

شجاع الدوله بهمین منظور در منطقه بیرک و باش محله بود که تلگراف قوام السلطنه والی جدید از شاهرود رسید که از شجاع الدوله خواسته بود برای استقبال از او به سبزوار بیاید اما شجاع الدوله مشغول تهیه نام و مواد خوراکی مردم بود. مردم مانع رفتن او شدند. لذا شجاع

الدوله تلگرافی به قوام پاسخ داد که به علت این مشکلات نمی‌تواند به سبزوار بیاید، در مشهد به حضور خواهد رسید. همین تلگراف بهانه به دست رئیس‌التجار مخالف شجاع الدوله داد و قوام را علیه شجاع الدوله تحریک کرد و موجبات گرفتاری و نابودی او را فراهم ساخت. در گزارش لطفعلی خان به اختلافات مالی رئیس‌التجار و شجاع الدوله قبلاً اشاره شد.

سندی است از عبدالرضاخان شجاع الدوله خطاب به ولی خان قهرمانلو که این زمان، تنها فرد مورد اعتماد شجاع الدوله بود. در مورد ولیخان در جلدهای بعدی بیشتر گفتگو میشود که وی از شجاعان روزگار بود.

هوا معتمدالسلطان ولی خان

شما رفته‌اید پنجاه تومان راه انداخته بفرستید تمام وعده‌های شما از این قبیل است. نمی‌دانم شما سرحدی<sup>۱</sup> (ها) چرا اینطورید<sup>۲</sup> قبضی را پول حساب نمی‌کنید. وعده<sup>۳</sup> میدهید به وعده

۱ - از زمان محمد ناصر خان شجاع الدوله سلک در اویش ظهیرالسلطانی در میان کردهای فوجان رواج یافت. به همین جهت در بالای تمام نامه‌ها و احکام خوانین فوجان واژه‌ی "هو" دیده میشود.

۲ - نمیدانم چرا ولیخان را سرحدی توصیف کرده‌است در حالیکه منطقه ولیخان کوهسار شاهبجان و دامنه‌های شمالی آنجا میباشد که در قسمت مرکزی شهرستان فوجان قرار دارد. اگر فرض کنیم که حکمت ولیخان تا خمارتاش را هم در بر میگرفته، باز هم نمی‌توان او را سرحدی نامید، منطقه فوجان از جنوب به شمال به سه قسمت تقسیم میشد: شاهجهانی، جلگه‌ای، سرحدی.

شاهجهانی‌ها که فرامالوها بودند، جلگه لوها (جلگه‌ایها)، کتلوخ نشین‌ها و به اصطلاح خرده اویسافات بودند که قدرت رومی چندانی نداشتند و از دانداری نیز بی بهره بودند. فقط مختصری کشاورزی و زندگی محقری داشتند اما سرحدی‌ها یعنی ایل کیکاللو که سرتاسر توأحی مرزی فوجان با خوارزم (روسیه کنونی) را در بر گرفته‌اند از سلحشورترین و رزمنده‌ترین گردان خراسان بوده‌اند که به همین سبب در مرز قرار گرفته و به سرحدی معروف بوده‌اند و هستند.

۳ - در متن: "این توریید"

۴ - در متن: "وحده"

خودتان وفا نمیکنید. بدون عذر فوری پنجاه تومان را بدهید بیاورند باید به مجلس داده شود  
 ۲۹ شهر ربیع الاول ۱۳۳۶. عبدالرضای زعفرانلو.

## تلگرافهایی که در حوادث مرزی باجگیران به سلطان بگ مخابره شده است:

سال ۱۳۳۶ قمری برابر ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ خورشیدی همزمان با ورود قوام السلطنه به خراسان  
 برای شجاع الدوله و سلطان بگ سال سختی بود و روسها در باجگیران آشوب ب پا میکردند.  
 سلطان بگ که بیگمان یکی از مردان رشید و میهن پرست کرمانج است در مبارزه با  
 کمونیستها و شاه محمد نماینده آنها لیاقت و شایستگی اش را در تمام اموری که به وی  
 محول شده بود، به اثبات رسانید. تقدیرهای شجاع الدوله و قوام السلطنه نخست وزیر وقت  
 و دیگر مسئولین از وی دال بر کفایت ذاتی و مدیریت و رشادت اوست. به گفته محمد  
 ابراهیم خان روشنی مظفر السلطنه، در جنگ گردهای قوچان با کلنل محمد تقی پسیان اگر  
 شخص سلطان بگ نبود، بدون تردید کردها شکست می خوردند، حتی در آخرین لحظات  
 ولیخان قرامانلو نیز که در رشادت و جسارت معروف بود، تصمیم به عقب نشینی گرفته بود  
 که در جلد پنجم این کتاب به آن پرداخته ایم.

اینک برخی از تلگرافاتی که در مورد حوادث و وقایع باجگیران در ساله ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷  
 خورشیدی یعنی زمانی که روسها در باجگیران نفوذ کرده و شاه محمد را علم کرده بودند، و  
 نیز دیگر حوادث منطقه به نظر خوانندگان عزیز می رسد.

## دستگیری سلطان بگ کیکانلو از یتیمان و بینوایان

همانطور که سلطان بگ کیکانلو در جنگها سربازی خشن و سلحشور بود، بهمان نسبت نیز نسبت به یتیمان فقرا و بیچارگان دارای رحم و شفقت بود. همه کسانی که سلطان بگ را دیده‌اند از او به نیکی یاد می‌کنند. در آن سالهای قحطی و شوم که مردم اکثرا از گرسنگی تلف میشدند، سلطان بگ در باژگیران یکی از منازل خود را برای فقرا و درماندگان بصورت باشگاه و سالن نهارخوری درآورده بود. تا جائیکه برای خودش مقدور بود از مال خویش آنان را تغذیه می‌نمود و لباس می‌پوشانید. تمام فقیر و فقرای منطقه در زمستان عازم باجگیران میشدند تا از سرما و گرسنگی تلف نشده از خوان احسان این حاتم دوران بهرمند گردند.

وقتی که انبارهای گمرک باجگیران ته می‌کشید به انبارهای فاروج و سیوه لدی (شیروان) می‌ناخت و گندم و جو آنها را به شتران بار میکرد و برای درماندگان می‌برد. سلطان بگ نه تنها از نظر غذا و لباس درماندگان را پذیرائی میکرد بلکه از نظر روحیه‌دان نیز سخت به آنان توجه مینمود و می‌کوشید باشگاه و مهمانخانه فقرا بصورت تنبل خانه و ممتخورخانه‌ای در نیاید. از این رو میان این گدایان و فقرا مسابقات ورزشی از قبیل کشتی، دویدن، پز، کوه پیمائی، رقص، آواز، موسیقی، برقرار میکرد و بدون استثنا بایستی همگی از پیر و جوان و شل و کور و چولاق شرکت میکردند و به برندگان هر رشته از مسابقات، پیراهن و شلوار و مانند آن جایزه داده میشد. تمام کارهای آشپزی، نظافت، هیزم آوردن از جنگل برای اداره امور و مایحتاج باشگاه بین خود فقرا تقسیم شده بود. سلطان بگ شبهای جمعه را به مراسم مذهبی مانند قرآن خواندن و روضه خوانی و روزهای جمعه را به مراسم رقص و تئاتر و آواز و کشتی اختصاص داده بود، ثروتمندان باجگیران را به تماشا دعوت میکرد و حمایت آنها را در جهت رسیدگی به امر بینوایان جلب می‌نمود. سلطان بگ در میان تمام طبقات جامعه از غنی و فقیر محبوبیت داشت و همواره ثروتمندان را به دستگیری از بینوایان تشویق مینمود و درب خانه او بروی همه کس باز بود و پناهگاهی بود



برای ستمدیدگان، پس از دستگیری شجاع الدوله، محبوبیت سلطان بگ دولتیان را بیمتاک ساخت و از وی خواستند که دیگر به انبارهای دولتی و گمرک باجگیران حمله نکند. در ازای این تعهد مقرر شد دولت سالانه ۱۲ خروار گندم و تاج محمد خان بادلانلو نایب الحکومه قوچان ۷ خروار گندم بابت مصرف مهمانخانه سلطان به او بپردازند.

سلطان بگ بعدها که به قوچان آمد، در آنجا هم نوانخانه‌ای دایر و از بیوایسان سرپرستی میکرد و تا آخر عمر هم با کمک فرمانداری و شهرداری و شیر و خورشید سرخ آنموقع قوچان به این کار نیک ادامه میداد. جا دارد که شهرداری قوچان به پاس خدمات این مرد نیکنام نوانخانه‌ی قوچان را به سلطان بگ بنیانگذار آن بوده، به نام او نامگذاری کند.

#### از قوچان به باجگیران

نمره ۱۲ عدد کلمات ۸۵ بتاریخ ۱۳ برج حمل<sup>۱</sup> یونت ثیل سنه (۱۳۳۸) معتمد الحضرت سلطان بگ

سوار تاج محمد خان (بهادری) دور دست هستند فوری وصلت نمی دهد تلگراف شد محمد حسین خان<sup>۲</sup> و الله نظر و داراب خاب و علیخان با سوار بیابند جدا جلوگیری از تراکمه<sup>۳</sup> و اشرار بنمائید فشنگ پانصد تیر انباری و عثمانی فرستاده شد با کمال اقتدار و دلگرمی جلوگیری نمائید از ادارات هم خیلی مواظبت داشته باشید آن بکنفر ترکمان که گرفته اید فوری با محافظت مخصوص به قوچان روانه نمائید. حمل نمره ۱۷ شجاع الدوله

۱- فروردین ۱۲۹۶

۲- محمد حسین خان اوغاری والله نظر جریستانی و احتمالا دونفر دیگر هم جریستانی باشند.

۳- تراکمه از طریق قوشخانه و جریستان به بخش باجگیران می‌تاختند.

Modela 43



از دفتر پست به همراه اداره تلگرافی دولت علیه ایران

اطلاعات

عدد	وزن	ساعت	دقیقه
-----	-----	------	-------

جواب نامه روز چهارم به همراه خطرات به تمام صحیح و تصدیق دارم و آنطور که  
 خود میسر بود در این گونه فرجات میباشی عذر به تصویب دولت که در این نظر لغوی است  
 خوب نشد در جهت قبولی و مبلغ هر کارگاه الم خود را در اینجا به همراه پناه در جهت نظر سطا  
 این بود که صرف رسید از فرات در جهات و در کار سلطه که به ما کشیدیم و در واقع حق هر که براد  
 در ساله پنهانی دارند از مع بر سادت دو هم در این آدم عذر باز می مظهر عم بر بعد کار در حق  
 این دولت را از خود میسر میسر و در در خصوص حسن کار و در این کار به فرزند پنهانی است  
 این در خصوص که حسن است فرزند حواله که میز بین در در این طرف دولت به خصوص که تا آنجا که دولت  
 این عذر بود که فرایه کیم طراه بود به هر است که در در جهت این وجه اعتبار رسید که بحیثیات خارج  
 از روی حرکت صحیح تصویب و حواله فرایه مظهر عم معقول سلطه که به ما کشیدیم و در جهت نظر سطا  
 در جهت جمع باشد و شکر اندک است که در نظر هر کسی که به ما کشیدیم و در جهت نظر سطا  
 معذور بود که نتوانیم که در نظر سطا که به ما کشیدیم و در جهت نظر سطا

تاریخ ۲۵ مرداد ۱۳۳۳ ساعت ۱۲ دقیقه و ۱۳ ثانیه

نمره ۸ دولتی ۱۳۳ کلمه ۱۴ برج حمل<sup>۱</sup> یونت لیل ۱۳۳۶

سلطان محمد بیگ نایب الحکومه باجگیران

از قرار راپرت که رسیده است شاه محمد<sup>۲</sup> و عده‌ای از تراکمه قره داغ (؟) غفلتاً به باجگیران آمده و یا شما و سوارتان مشغول زد و خورد هستند و از قرار معلوم شما و سوارتان باکمال رشادت و جلالت اشرار را تعقیب و آنها را فرار داده‌اید به حکومت قوچان تلگراف شد که فوراً بشما استمداد برسانند مخصوصاً مینویسم که اقدامات شما بسیار جالب تمجید و تحسین است و با نهایت قوت قلب اشرار را قلع و قمع نموده و مطمئن بوده بدانید که خدمات شما در نزد ابالت مکتوم نیست و به عرض هیئت معظم دولت هم خواهد رسید و از خدمات شما صرف نظر نخواهند فرمود البته نتیجه اقدامات خودتان را هم فوراً اطلاع بدهید  
۱۳ حمل - نمره ۱۲۸ - مظفری<sup>۳</sup> (مهر وصول) تلگرافخانه باجگیران

### از مشهد مقدس به باجگیران

حضوری است ۱۵ برج حمل یونت لیل سنه<sup>۴</sup> ۱۳۳۶ | ۱۳۳۸ درست است |

باجگیران : معتمدالسلطان سلطان بیگ نایب الحکومه باجگیران

از رشادت و مردانگی شما همه مسرورند آفرین بر شما الحق دولت به خدمتگزاران رسید مثل شما مباحات دارد خدمات شما به عرض اولیای دولت رسیده و خواهد رسید منتظرم که باکمال جلالت رفع غائله شاه محمد را هم بنمائید جناب کار پرداز هم تشریف آورده‌اند (یک کلمه پاره شده) لازم اقدامات

۱ - برابر فروردین ۱۲۹۸ | سال اسب |

۲ - منظور همان شاه محمد فرزند کربلانی تیمور معروف به شامو است.

۳ - مظفری فرمانده قشون خراسان بود، هر چند که از قشون در این ولایت نشانی نبود لکن یکی فرمانده داشت و پیش از آمدن قوام السلطنه به خراسان احکام و تلگرافها به امضاء وی میرسید.

۴ - برابر ۱۵ فروردین ۱۲۹۸ سال اسب.

را در جلوگیری از تراکمه نموده در بعضی تلگرافات روسای دوایر خسارات گمرک را می‌گویند ولی به حمدالله در تلگراف شما نبود خیلی نگران هستیم کاملاً مطلع سازید به هر صورتی منتظرم به این پیش‌آمدها خاتمه بدهید الحمدالله عشق آباد هم نزدیک است جناب کار پرداز هم در دولتخواهی مشهور هستند همه گونه اقدامات در جلوگیری از همراهی تراکمه خواهند کرد با سرکار شجاع الدوله هم حضوری مفصل داشتیم همه قسم با شما مساعدت خواهند کرد در باب توپ که خواسته بودید نمیدانم محققاً لازم است یا نه امیدوارم تا این اندازه لزوم نداشته باشد. مظفری (مهر وصول) تلگرافخانه باجگیران  
از مشهد مقدس به باجگیران

۱۶ برج حمل<sup>۱</sup> یونت ثیل سنه ۱۳۳۶ [۱۳۳۸ درست می‌باشد]

نایب الحکومه باز هم تکرار میکنم اقدامات شما موجب امتنان است البته مراقبت نمائید تمام خسارات جبران و مرحمت مبذول خواهد شد پیشنهادات لازمه به هیأت دولت به فوریت شد به محض رسیدن جواب اقدام خواهد شد. آفرین بر شما رابطه خود را با جناب کار پرداز مقطاع ننمائید و همیشه با ایشان اطلاع بدهید حالیه چون وقت دیر است با شما خداحافظی میکنم و منتظر مراقبت فوق العاده هستیم همین قدر بدانید در این جلوگیری افتخار بزرگ تحصیل کرده‌اید. مظفری

(مهر وصول) تلگرافخانه باجگیران

از مشهد مقدس به باجگیران

نمره ۱۲ دولتی است ۹۰ کلمه ۱۸ برج حمل یونت ثیل سنه ۱۳۳۶ [۱۳۳۸]  
معتد الحضره سلطان نایب الحکومه

تلگراف راپرت شما راجع به قتل رستم<sup>۱</sup> و فرار اشرار و تعقیب سوار شما کاملاً رضایت حاصل است البته در قلع و قمع فساد منتهای سعی و اهتمام را خواهید نمود مسلم است زحمات و خدمات مجدّانه شما منظور و از نظر ایالت محو نمیشود و درجه‌ها به<sup>۲</sup> پاداش خدمات خود نائل خواهید شد. ۱۶ حمل مظفری (مهر و صول) تلگرافخانه باجگیران

از مشهد مقدس به باجگیران

نمره ۱۴ دولتی ۱۵۵ کلمه ۲۰ برج حمل<sup>۳</sup>  
معمدالحضرت سلطان نایب الحکومه

راپرت تلگراف شما ملاحظه شد از زحمات و جانفشانی‌های شما و مأمورین سرحدی همچون اولیای دولت غفلت نداشته و مخصوصاً مراتب جانفشانی و خدمات حکمران قوچان (شجاع‌الدوله عبدالرضاخان) را به دولت راپرت داده‌ام به اداره مالیه هم اخطار شد زودتر حقوق بودجه را برسانند تا اجازه جدید از طهران برسد از طرف من تمام بازماندگان مقتولین را تعزیت و تسلیت کرده و به آنها تبریک بگوئید که شرف تاریخی برای خودتان گذاشته‌اید<sup>۴</sup> که در راه حفظ

۱ - رستم سفکالطوی که وسیله خدو کشته شد.

۲ - در این قسمت ممکن است کلمه یا جمله‌ای افتاده باشد.

۳ - ۲۰ فروردین ۱۲۹۸

۴ - معلوم نیست حکومتها و دولتهای ایران چه وقت این جانفشانیهارا پاس داشته و برای جانبازی کردهای خراسان در راه استقلال ایران تریه خورد کرده‌اند؟ دولتها تا وقتی که جز کردها پشتیبانی واقعی نداشتند صرفاً با حرف خالی آنها را آلت دست فرار میدادند و آنگاه که نیازشان برطرف میشد و فرصت سرکوبی آنها را می‌یافتند از هیچ جایی نسبت به آنان دریغ نمی‌کرده‌اند که بویژه

وطن و خاک خودداری نکرده‌اید. مجروحین را هم از طرف من احوالپرسی نمائید. انشاءالله بزودی جراحاتشان بهبود حاصل کرده و بعد از این با شرافت به وطن خود خدمت خواهید کرد باید بطوری متجاوزین را بجای خود بنشانید که یقین بدانند تا یکنفر از شماها باقی باشد نخواهند توانست آب باجگیران را بخورند.

۲۰ حمل نمره ۲۹۱ مظفری مهر وصول تلگرافخانه باجگیران

### از مشهد مقدس به باجگیران

جواب حضوری ۲۵ برج حمل یوننت ثیل سته ۱۳۳۶ (قمری)

جواب آقایان رؤسای دوایر باجگیران

اظهارات همه آقایان صحیح است و تصدیق دارم و تاکنون کوتاهی نشده است چون میدانید در اینگونه مخارجات می‌بایستی قبلاً به تصویب دولت برسد مع‌هذا نظر به فوریت امر منتظر جواب نشده در تحت مسئولیت خود (علی الحساب) مبلغ دو هزار تومان حواله فوری از پیشکار مالیه صادر شد که کلیه باجگیران در تحت نظر سلطان بگ و مأمورین بمصرف برسد از خدمات و زحمات و فداکاری سلطان بگ همگی ممنونیم و در واقع حق بزرگی بر ادارات دولتی و اهالی باجگیران دارند آفرین بر رشادت و جوانمردی این آدم غیور باز هم منتظریم که بعد از آکاری خود (یک کلمه خوانده نشد) داده دولت را از خود بیش از پیش مسرور دارد در خصوص جنس هم قرار شد پیشکار مالیه فوراً از شیروان سؤال نمایند در صورتیکه جنس باشد فوراً حواله نمایند همین

نمونه آن در دوره حکومت رضاشاه کاملاً آشکار شد.

۱ - ۲۵ فروردین ۱۲۹۸ سال اسب برابر ۱۳۲۸ قمری درست است.

قدر بدانید که از طرف دولت به هیچوجه کوتاهی نخواهد شد علت تأخیر این چند روز هم خرابی سیم تهران بود بدیهی است پس از دریافت این وجه اعتبار رسیدگی به جزئیات مخارج شده از روی ترتیب صحیح تصویب و حواله خواهد شد منتظریم معتمدالسلطان، سلطان بیگ در جواب آقایان حضار تلگرافخانه اطمینان بدهند که همه خاطر جمع باشند و مشغول اقدامات بشوند.

مظفری رئیس قشون - پیشکار مالیه غلامحسین از طرف کارگزار غلامرضا عیبرخانیان؟ معتمدالوزاره پست - رئیس گمرک دلگرد مرتضی (مهر و وصول)

تلگرافخانه باجگیران

## از قوجان به باجگیران

شماره ۳۲ عدد کلمات ۶۶ بتاریخ ۳۰ برج حمل بونت ثیل سنه [ ۱۳۳۸ قمری ]  
معتمدالخاقان سلطان بیگ

امروز عصر پنجاه نفر سوار زبده با چهار ضد عدد فشنگ برای شما فرستادم امیدوارم انشاءالله تا امروز سر آفتاب به شما برسد شما با نهایت دلگرمی و قوت قلب مشغول دفاع و امنیت آنجا بوده زایرت وقایع را هم اتصالاً بدهید امیدوارم زحمات نتیجه خوبی برای شما داده اسباب ترقیات آتیه شما بشود.

۱ - برابر ۳۱ فروردین ۱۲۹۸ - تاریخ این تلگراف ۱۳۳۶ قمری می باشد بدون تردید این تاریخ در سر عنوان کاغذهای دولتی که در این سال چاپ شده بوده و تا چند سال بعد هم مورد استفاده قرار می گرفته است. زیرا هم حلوی لوتی ثیل یعنی سال نهنگ و هم حلویلان ثیل یعنی سال مار و هم بونت ثیل یعنی سال اسب رقم ۱۳۳۶ چاپ شده است و این رقم برای هر سه سال بکار رفته است. پس اگر ۱۳۳۶ را برای نهنگ و ۳۷ را برای مار و ۳۸ را برای اسب محسوب نعالم درست می شود. ترتیب سالهای ترکی چین بوده است:

موش و سفر و پسلنگ و حرگوش شمار - زمین چار چو بگذری نهنگ آید و مار  
آنگاه به اسب و گوسفند است حساب - هندونه و مرغ و سنگ و خوک آخر کار.

شجاع الدوله (مهر) تلگراف باجگیران

### از تهران به باجگیران

نمره ۱ دولتی ۲۶ کلمه بتاريخ ۲ برج ثور لوتی نیل ۱۳۳۶ (قمری)  
 آقایان رؤسای ادارات دولتی، تلگراف رسید و در باب فشنگ به نایب‌الایاله  
 خراسان تلگراف شد. نهم رجب نمره ۱۴۴ وزارت داخله  
 (مهر وصول) تلگرافخانه باجگیران

شجاع الدوله

شماره	از اداره تلگرافی دولت علیه ایران	شماره
اطلاعات	تاریخ اصل مطالب	عدد کلمات
روز	ماه	سال

بسم الله الرحمن الرحیم  
 به استحضار می‌رساند که نایب حکومت باجگیران کز در وقت و مورد کتبت شما بمجلس  
 اقدسین برخواستن حق حقیقت بخند مسکراته رسید مقرر شد بیانات در اردوستان  
 عمده عرض ادب و حرمت رسید و خولید رسید مقرر شد که با کمال جد و  
 بی‌غش و شاکه مستجاب هر رایج به ترتیبی بنویسد که در وقت در کتب دولتی  
 لازم آمده است را در دولت کز که در تمام بعضی نگرانات در کتب  
 کز که در کتب دولتی هر الم در کتب که آنوقت بنویسد که تمام کتب که مطلع سازید  
 بر صورت منظم باین منبر آید که در هر الم حواله آن در کتب که در کتب  
 در دولت و در هر کتب که در کتب که در کتب که در کتب که در کتب که در کتب  
 شایع بود که در کتب که در کتب که در کتب که در کتب که در کتب که در کتب  
 در کتب که در کتب که در کتب که در کتب که در کتب که در کتب که در کتب  
 در کتب که در کتب که در کتب که در کتب که در کتب که در کتب که در کتب

شماره ۱۰۰ - شماره ۱۰۰ - شماره ۱۰۰ - شماره ۱۰۰ - شماره ۱۰۰ - شماره ۱۰۰ - شماره ۱۰۰ - شماره ۱۰۰



## از مشهد مقدس به باجگیران ( اداره تلگرافی دولت علیه ایران )

نمره ۲ دولتی - ۲۵ کلمه - ۳ برج تور لوتی نیل ۱۳۳۶  
 نایب‌الحکومه تلگراف راجع به لزوم قشنگ و گندم وصول یافت در موضوع  
 قشنگ به اداره قشونی و در خصوص گندم به اداره مالیه نوشته شد نتیجه بشما  
 اطلاع داده میشود. نمره ۵۲۳ محقق‌الدوله  
 ( مهر وصولی ) تلگرافخانه باجگیران

از مشهد مقدس به باجگیران ( اداره تلگرافی دولت علیه ایران )  
 نمره ۳ دولتی ۶۳ کلمه بتاريخ ۳ برج تور لوتی ایل ۱۳۳۶ ( قمری )  
 نایب‌الحکومه باجگیران برای حمل دو خروار امانت ( اسلحه و مهمات )  
 سریع‌السیر پست آنجا لازم است اقدامات فوریه بشود به حکومت قوچان امر  
 شد سوار برای کمک سوارهای شما بفرستد شما هم عده‌ای برای همراهی پست  
 معین نمائید که به معیت سوارهای قوچان پست را صحیحاً و سالمأ عبور داده  
 بمقصد برسانید ۲ تور نمره ۵۵۵ محقق‌الدوله ۲.

( مهر وصول ) تلگرافخانه باجگیران

نایب‌الایاله خراسان و سیستان )

۱ - ۲ اردی بهشت ۱۲۹۷ سال نهنگ.

۲ - ۳ اردی بهشت ۱۲۹۷ سال نهنگ

۳ - تلگراف مذکور گویای موقعیت و نامی جاده بین مشهد قوچان و قوچان باجگیران می‌باشد  
 که پست وسیله سواران باید اسکورت شود. یکی از همین پستها بود که بعداً گیر حد و سردار افتاد و  
 شش هزار تومان را به جیب زد.

## از قوچان به باجگیران

نمره ۱۱۷۲۳/۲ عدد کلمات ۴۳ روز ۲ سرطان سنه ۱۳۳۶<sup>۱</sup> (قمری)

مقرب الخاقان سلطان بیگ مباشر باجگیران

مسئو اسپنلا فرده از قوچان طرف باجگیران حرکت پنج نفر سوار تا امامقلی  
بفرستید که با او باشند در باب حقوق قراسوران<sup>۲</sup> هم با او مذاکره بشما خواهد  
گفت ۱۴ رمضان ۳۳ هزیرالملک<sup>۳</sup> (قلیجی).

(مهر وصول) تلگرافخانه باجگیران.

## از شیروان به باجگیران

نمره ۶۵۱/۲ عدد کلمات ۳۹ روز ۱۷ سرطان سنه ۱۳۳۶<sup>۴</sup> (قمری)

نایب الحکومه

جعفرخان برادرزاده داراب<sup>۵</sup> شب گذشته فواره داراب را توقیف نمائید مواظب  
باشید اگر جعفر هم به آنطرف ها آمد دستگیر نمائید همراهی عمده با من و  
خدمتی به دولت کرده‌اید. تاج محمد<sup>۶</sup>

(مهر وصول) تلگرافخانه به باجگیران

۱- ۱۴ تیر ۱۲۹۷

۲- قراسورانی ( پلیس راه ) بین باجگیران و قوچان بر عهده حبیب‌الله خان ناصر لشکر هیوه دانلو بود.

۳- هزیرالملک ، منشی و همه کاره شجاع الدوله بود.

۴- ۱۷ تیر ۱۲۹۷

۵- شاخه نشدند

۶- تاج محمدخان بادلانلو سطوت‌الملک بعدی که این روزها حاکم شیروان بود.

## از قوجان به باجگیران

نمره ۲۸ عدد کلمات ۳۰ بتاريخ ۲۸ برج دلوشیلان ثیل (سال مار ۳۸ بهمن ۱۲۹۷) سنه ۱۳۳۶ [ که ۱۳۳۷ درست است ]

معمدالحضرت سلطان بگ مباشر باجگیران

چنانچه شاه محمدا را دستگیر کنید خدمت بزرگی به من و دولت نموده‌اید سواره هم برای کمک به شما فرستاده شد. شجاع الدوله

مهر تلگرافخانه باجگیران

## از مشهد مقدس به باجگیران

نمره ۳۶ عدد کلمات ۳۴ اول حوت ثیلان ثیل آسنه ۱۳۳۶ [ حوت ۱۳۳۷ درست است ]

معمدالحضرت سلطان بگ مباشر باجگیران

خیلی در حفظ ادارات دولتی خاصه مالیه مراقب باشید اگر غارتی یا خسارتی به یکی از دوابر وارد شود شما مسئول میشوید.

۳۰ دلو نمره ۳۱۷۸

شجاع الدوله (مهر وصول) تلگرافخانه باجگیران

۱ - علت بیماکی شجاع الدوله و دولت ایران از شاه محمد به این جهت بود که آنها از نفوذ دولت کمونیستی روسیه که یک سال قبل (در ۱۹۱۷ میلادی) به رهبری لنین روی کار آمده بود، اندیشه داشتند. زیرا اگر شاه محمد موفق میشد در بین رعایای سرحدی که همگی کرد بودند محبوبیتی کسب کند سألله حادثی در منطقه بوجود می‌آید، همچنانکه دو سال بعد این موضوع در قیام کمونیستی حدو سردار آشکار شد.

۲ - اول حوت ثیلان ایل یعنی از اسفند ۱۳۳۷ که سال مار برابر ۱۲۹۷/۱۲/۱ خورشیدی.

۳ - تلگراف را روز ۳۰ بهمن شجاع الدوله امضاء کرده و روز بعد یعنی اول اسفند مخابره شده است.

## از قوچان به باجگیران

نمره ۳۷ عدد کلمات ۸۸ اول برج حوت<sup>۱</sup> ثیلان ثیل (سال مار) سنه ۱۳۳۶  
[ اول اسفند ۱۳۳۷ برابر ۱۲۹۷/۱۲/۱ خورشیدی است ]

معمدالحضرت سلطان بگ مباشر باجگیران

سوار برای همراهی شما فرستادم به حسنخان بیگ (شارکی) هم نوشتم امشب از  
شاهرگ (روستائی بین باجگیران - قوچان) با سوارش به همراهی شما بیاید شاه  
محمد را جداً از رستم<sup>۲</sup> خواسته‌ام اقدامات جدی در گرفتاری مشارالیه شده است  
شما هم جداً اقدام نمائید بلکه این خار از سر راه مسلمانان برداشته شود هر یک  
از رعایا او را زنده و یا کشته دستگیر نمایند پانصد تومان نقد داده میشود<sup>۳</sup> مورد  
همه گونه محبت هم خواهد شد نمره ۳۱۷۴ شجاع الدوله ۳۰ دلو (بهمن ۱۲۹۷  
خورشیدی)

## از قوچان به باجگیران

نمره ۸ عدد کلمات ۱۱۳ بتاریخ ۳ برج حوت ثیلان ثیل سنه ۱۳۳۶ [ سوم اسفند  
۱۳۳۷ سال مار برابر ۱۲۹۷/۱۲/۳ ]

معمدالحضرت سلطان بگ

جناب شهدی علی اصغر محمد اف از طرف کومینه محترم قفقازیه عشق آباد به

۱ - اول اسفند وصول تلگراف در باجگیران.

۲ - رستم سفکاتلو

۳ - از این تلگراف عبدالرضاعان شجاع الدوله حاکم قوچان به سلطان بگ معلوم میشود که شاه  
محمد واقعاً برای مردم سرحد و دستگاه حکومتی در دسر بزرگی فراهم داشته که برای کشته یا زنده  
او پانصد تومان جایزه تعیین شده است که بهای بیش از هزار رأس گوسفند بوده است.

باجگیران آمده توسط از شاه<sup>۱</sup> نموده‌اند جواب داده شد البته می‌بیتید بشما هم مقرر میشود چند نفر از اتباع شاه محمد را که گرفته‌اید ضامن صحیح بگیرید و مرخص نمائید یا خود علی اصغر محمداف ضمانت نماید یا آنها را قوچان بفرستید که اینجا آزاد شوند به شاه محمد هم چند روز امان دهید بلکه او را جناب محمد اف مطمئن ساخته قوچان بیاورد که رفع اغتشاش باجگیران بشود و اگر نیامد و تمرد نمود تفصیلات او را به محمد اف که باجگیران آمده بنمائید و نایب اطلاع دهید. ۲ حوت نمره ۳۱۹۳. شجاع الدوله.

( مهر وصول ) تلگرافخانه باجگیران

#### از مشهد مقدس به باجگیران

نمره ۱۵ عدد کلمات ۶۹ تاریخ ۴ برج حوت ثیلان ثیل سنه ۱۳۳۶ | ۴ اسفند ۱۳۳۷ سال مار برابر ۱۲/۴/۱۲۹۷ درست است |

نایب الحکومه باجگیران ( سلطان بگ )

بریشب مهدی نام پسر کربلانی جواد چرم فروش سر حبیب نام را بریده هزار منات هزار منات ( اگر هزار منات دوم تکراری نباشد یک میلیون منات خواهد بود ) روس پول او را برده و بطرف بخارا رفته. علامتی ۱۸ ساله چشم آبرو سیاه ریش ندارد عمامه قهوه ( مای ) داره بسپارید او را اگر از آن سر حد عبور نماید حتماً دستگیر و فوراً به اداره ایالتی اطلاع بدهید ۳ حوت نمره ۹۱۸۴ مظفری ( مهر وصول ) تلگرافخانه باجگیران

احتمالاً این تلگراف بهمه خوانین و مرزداران ابلاغ شده که از خروج سارق از

۱ - کلمه محمد از دنبال شاه افتاده است مقصود شاه محمد است که کمونیستها برای نجات وی از زندان سلطان بگ به دست و پا افتاده‌اند. معلوم نیست سلطان آنها را چگونه دستگیر کرده، و نیز معلوم نیست شجاع الدوله‌ای که می‌گفت برای کشته بازنده وی پانصد تومان بدهم، حالا چرا سکوت کرده و اینقدر ملایم شده. لابد سمه روسها خیلی بر زور بوده است.

ایران جلوگیری و نسبت به دستگیری وی اقدام نمایند. محل وقوع جرم مشهد بوده است.

### از قوجان به باجگیران

جواب نمره ۱۳ عدد کلمات ۶۵ بتاریخ ۷ برج حوت ثیلان ثیل سنه ۱۳۳۶ | هفتم اسفند ۱۳۳۷ قمری برابر ۱۲/۷/۱۲۹۷ خورشیدی درست است |  
جواب توسط جناب مستطاب آقای حاجی یحیی ناظر دام اقباله بتاریخ ۷ معتمدالحضرت سلطان بگ مباشر باجگیران  
به وصول این تلگراف سه نفر سوار کافی (با کفایت) همراهی آقای ناظر و عیالات آنها تا قوجان فرستید در راه کمال مراقبت را داشته باشند رستم هم

۱ - در تلگراف اول اسفند که گذشت شجاع‌الدوله به سلطان تلگراف کرده بود که رستم را مأمور دستگیری شاه محمد کرده است، اما رستم که رهبری تیره سفکاللو را عهده دار بود از انجام این امر خودداری نمود بعد در تلگراف ۱۶ فروردین مظفری فرمانده قشون از مشهد به سلطان بگ در کتبی رستم تبریک گفته، به همین جهت شجاع‌الدوله باز دیگر به سلطان تلگراف کرده است که برود کار رستم مشرد را سازد یعنی او را نابود کند رستم باید قصاص خون حسن خان بیجراللو که به دست وی کشته شده بود کشته می‌شد. ظاهراً سلطان از انجام این امر خودداری می‌نماید. و شاید به رستم خبر می‌دهد که از شمال که دره‌ای نزدیک باجگیران و محل قتلان کردها بود، حرکت کرده به نقطه‌ای روستای سفکاللو (این روستاهای شیخکاللو و حمزکاللو در سه فرسخی خاوری اوغاز) برود و بعداً همچنانکه خواهد آمد خدو سردار مأمور سرکوبی رستم میشود. خدو از گلیان حرکت می‌کند و به اوغاز می‌آید که از آنجا به سفکاللو برود، سعادتقلی خان پسر محمد حسین خان اوغازی با سواران سیوکاللو به دستور شجاع‌الدوله این زمان عازم سرکوبی محمد زشکی راهزن معروف شده بود. محمد زشکی در نزدیکی مشهد زوار و مسافرینی که به مشهد می‌رفتند قتل و غارت میکرد. خدو چون به اوغاز رسید محمد حسین خان او را به داخل قلعه راه نداده، و شخصاً به بالای برج رفته با چند توکری که داشت آماده دفاع گردید، زیرا بیم داشت خدو سوءنیتی نسبت به وی داشته باشد. خدو که چنین دید از بیراهه عازم کهنه اوغاز شد و از آنجا به حمزکاللو رفت و روز بعد قلعه سفکاللو ویران و رستم کشته شد. خرابه‌های این روستا هنوز پابرجاست، باقی مانده سفکاللوها به اطراف پراکنده

طرف شمعخال است فوراً حرکت نموده بروید کار او را یکطرفی نمائید.  
شجاع الدوله

(مهر وصول) تلگرافخانه باجگیران

### از مشهد مقدس به باجگیران

نمره ۴۸ دولتی ۵۷ کلمه ۱۲ برج حوت نیلان نیل | سال مار اسفند ۱۳۳۷ قمری  
برابر ۱۲۹۷/۴/۱۲ خورشیدی |

نایب الحکومه باجگیران راپرت تلگرافی می گوید شاه محمدا و رستم که  
فراری) شده اند سر راه گرفته دو اسب از تاج محمدخان ( بهادری ) و هیجده بار  
آرد باجگیری ها را می برند مواظبت نمائید که سوء اتفاقی و سرقتی پدید نیاید  
و نتیجه اقدام و طرفیت سواران حکومتی با اشرار را اعلام دارید.

نمره ۹۳۷۸ مظفری

### از فوجان به باجگیران

نمره ۳۳ عدد کلمات ۸۹ بشاریخ ۱۴ حوت نیلان نیل ( سال مار ) سنه  
۱۳۳۶ | ۱۳۳۷ قمری برابر ۱۲۹۷/۱۲/۱۴ درست است | معتمدالحضرت  
سلطان بیگ تلگراف رسید ولی خداوردی ( خدو ) سردار تلگراف نموده وقت

---

شدند و بعضی از آنها در اوغاز اسکان یافتند که خانواده کدخدا بیگلر از آن طایفه اند.  
۱ - احتمالاً پس از اینکه - شاه محمد به تقاضای علی اصغر محمداف نماینده کمیته کمونیستی  
قفقاز از زندان سلطان بیگ آزاد شده است که بفوجان برده شود، روسها او را بجای اینکه بفوجان  
برند، به روسیه برده و شایع کرده اند که گریخته است.

ورود باجگیران شما مانع شده و از پذیرائی او مطلقه رفته‌اید میدانید بیشتر این اقدامات من برای دفع مدعی شما (شاه محمد) است. باید من بعد فوق‌العاده از مأمورینی که فرستاده شده و میشود همه نوع همراهی نمائید و در موقع تعاقب اشرار شما هم سوار کافی کمک بدهید بواسطه تنگی آذوقه تلگراف شد (خدآوروی سردار) از باجگیران حرکت نموده شما مخال بروند. شما خیلی مراقب امنیت و حفظ ادارات باشید. ۱۴ حوت نمرة ۳۲۷۶ شجاع‌الدوله<sup>۱</sup>

#### از مشهد مقدس به باجگیران

نمرة ۶۹ دولتی ۵۹ کلمه ۳۱ برج<sup>۲</sup>... حوت نیلان نیل (سال مار ۱۲۹۷ شمسی ۱۳۳۶ قمری)

سلطان بیگ تلگراف شما ملاحظه شد مخصوصاً به دره جز (درگز) تلگراف مؤکد شد هر گاه رستم و همدستانش بخواهند داخل به آن خاک شوند حکومت آنها را تعقیب و دستگیر نمایند<sup>۳</sup> در موضوع کمی مخارج سوار اعزامی هم بحکومت قوچان توصیه لازم شد که ملاحظه رفاهیت احوال بنمایند. ۱۴ حوت نمرة ۹۴۵۸ مظفری<sup>۴</sup> (مهر وصول) تلگرافخانه باجگیران

۱ - شجاع‌الدوله دستگیری رستم را از ابوطالب کلاه‌بالی خواست لکن او با تحمل هزار ضربه شلاق و حبس و شکنجه حاضر به اجرای دستور شجاع‌الدوله نشد که بعداً خدو مأمور قتل رستم گردید.

۲ - به گنگام ۱۳ برج حوت باید درست باشد نه ۳۱ حوت زیرا تاریخ امضای مظفری ۱۴ حوت است. یعنی ۱۴ اسفند ۱۲۹۷ خورشیدی.

۳ رستم بعضی اینکه از شما مخال (بین باجگیران و درگز) به درگز رود، همانطور که گفته شد به زادگاه خویش یعنی به قلعه سفکاتلو بازگشت و سپس به محاصره خدو درآمد.

۴ - با تشکر از آقای سلطانی نواده سلطان بیگ که این تلگرافات را در اختیار نگارنده قرار داد. متأسفانه یکی از این اسناد که به خط قوام السلطنه نخست وزیر وقت به سلطان بیگ در کاخ چاباری کوچک در سه خط نوشته شده بود در این بین گم شده است. من این سند را هنگام تحویل



## دستگیری شجاع‌الدوله به امر قوام السلطنه

گفته شد که عبدالرضاخان شجاع‌الدوله تا سال ۱۲۹۸ خورشیدی بطور کجدار و مریز در قوچان حکومت کرده‌وی علاوه بر اینکه تهور و شجاعت پدر و نیاکان خود را نداشت، از نظر امور سیاسی و اقتصادی نیز فاقد شرایط لازم جهت مدیریت و رهبری مردم و منطقه تحت حکومت خود بود. اطرافیانش مردمی متعلق و چاپلوس و در عین حال خودخواه و مستبد بودند که سعی داشتند برای نفوذ قدرت خود شجاع‌الدوله را به کارهایی غیر ضروری سرگرم و مشغول داشته، از جوینات سیاسی روز برکنار دارند. عبدالرضاخان که در عتقوان جوانی به حکومت منصوب شد، ضرورت داشت که مشاورین و افراد مجرب در حل مشکلات اموری را راهنمایی و ارشاد نمایند، اما عدم وجود چنین افراد سازنده‌ای باعث شد که افراد سود جو و فرصت طلب تا توانستند بعنوان مختلف در رفتار و کردار و افکار وی رسوخ کرده، او را از انجام رسالتی که می‌بایست در اجرای آن بکوشد بازداشتند آنچنانکه در بهره‌برداری از شرایط زمان در فضای سیاسی ایران محروم ماند.

از جد و مندهای دوران حکومت شجاع‌الدوله آخرین قیام کردهای فیروزه و عشق آباه علیه رژیم اشتراکی روسیه و مقاومت در برابر قرارداد تحمیلی و یکجانبه روسیه در مورد فیروزه و اشغال قوچان از سوی آن کشور و کشته شدن ججوخان درگزلی و شیخون ترکمانان به ایل کرد

←

→

گرفتن دادم و خواندم، اما آقای سلطانی دادن آنرا به نوبت دیگر انداخت و به من نداده‌حال بگوید به جده داده است و من بادم نمی‌آید که آن سند را گرفته باشم. بهر حال فعلاً این سند در این میان گم شده است و امیدوارم پیدا شود و ما از خجالت بیرون آئیم. این سند به خط و امضاء قوام‌السلطنه بود که پس از استناداری خراسان در ناستان ۱۳۰۰ خورشیدی به نخست‌وزیری رسید. او در این نامه به سلطان بنگ نوشته بود که در مورد او به والی خراسان سفارشات لازم شده که وی را مورد حمایت قرار دهد.

باشکاتلو و قیام خدو سردار و تشکیل چریکهای محلی از سوی انگلستان و نفوذ سیاسی دو ابر قدرت استعمارگر جهانی را میتوان نام برد.

قوام السلطنه<sup>۱</sup> هنگام ورود خود به خراسان در ۱۲۹۷ خورشیدی از شاهرود تلگرافی دستور داد که حکام و امرای خراسان در سبزوار از وی که به استانداری خراسان منصوب شده بود استقبال نمایند. در اجرای این دستور مستبدانه و خودخواهانه کلیه حکام و بزرگان خراسان به استثنای شجاع الدوله در محل موعود از وی استقبال و تعظیم و تکریم نمودند. شجاع الدوله که از خودخواهی و استبداد قوام بسختی خشمناک شده و عمل وی را توهینی بخود و مردم خراسان تلقی میکرد از رفتن به استقبال قوام خودداری نمود. اطرافیان وی تلگرافی به قوام پاسخ دادند که بسبب فحطی و ناامنی عدم حرکت شجاع الدوله از قوچان ضروری است. قوام که میخواست با کوبیدن مهم ترین شخصیت خراسان قدرت خود را به رخ مردم ناآرام این استان پهنوار بکشد، در تلگراف دیگری دستور داد که شجاع الدوله در مشهد به استقبال یشتابد. شجاع الدوله که قوام را دست نشانده انگلیس ها میدانست، مشاهده این تلگراف وی را بیش از پیش نسبت به قوام لجوج و خودخواره بدبین و خشمگین تر ساخت و از رفتن به استقبال وی خودداری نمود. آقای صفایور ( سرهنگ بازنشسته و گروهیان سوم آنروز ) که یکی از سی نفر مأمورین اسکورت قوام و شاهد عینی جریان بوده در این مورد بیان داشت:

۱ - احمد قوام السلطنه برادر وثوق الدوله فرزند میرزا ابراهیم معتمد السلطنه و نوه میرزا محمد قوام الدوله عامل شکست سپاهیان خراسان از ترکمانان مرو است که در سال ۱۲۷۶ قمری لکه نگی را بر تاریخ ایران به ثبت رساند، پاکان و خانواده قوام السلطنه و خود وی عامل و مجری نقش استعمار انگلیس در ایران بودند و خدمات فراوانی به اربابان خود نمودند.

ما سی نفر افسر و گروهیان و ژاندارم بودیم که قوام‌السلطنه را از تهران به خراسان اسکورت می‌کردیم. قوام خواست در اولین روز ورود خود زهرچشمی از خراسانیهای ناآرام بگیرد. بهمین جهت تلگرافهای متعددی از شاهرود به بزرگان خراسان مخابره و آنان را دعوت به استقبال از خود نمود تا با دیدن و جلال خاصی وارد مشهد شود. خوانین و حکام به استثنای شجاع‌الدوله در سبزوار به حضور رسیدند و بعضی هم که بعلمی نتوانسته بودند در آنجا خدمت برسند دوباره تلگرافی دستور داد که در نزدیک مشهد از او استقبال نمایند. در روستای طرق دیگر بزرگان خراسان به استقبال آمده بودند، اما وی که در انتظار دیدن عبدالرضا خان شجاع‌الدوله از بزرگترین امرای خراسان و حاکم قوچان بود، جای او را خالی یافت.

عدم حضور شجاع‌الدوله که بزرگترین توهین به قوام بود او را بشدت خشمگین ساخت و فریاد زد پس شجاع‌الدوله کجاست؟

مهدوی رئیس‌التجار مشهدی که گویا با شجاع‌الدوله اختلاف قبلی داشت پیش رفته زبان به سعایت و بدگویی گشوده شجاع‌الدوله را یاغی و متعرد جلوه داده احساسات انتقامجویانه قوام را علیه وی بشدت برانگیخت. پس از رسیدن به مشهد قوام در صدد سرکوبی و دستگیری شجاع‌الدوله برآمد اما اجرای چنین مهمی با جنگ و جدال امکان پذیر نبود ناچار حیل‌های اندیشید و ستوان شیبانی<sup>۱</sup> و آسپیران<sup>۲</sup> یحیی خان و مراکه وکیل سوم (گروهیان سوم) بودم با سی نفر ژاندارم مأمور اجرای این نقشه نموده، دستوراتی نیز برای رؤسای ذوایر دولتی قوچان محرمانه صادر نمود. ما ظاهراً جهت همکاری با رئیس داری قوچان در وصول مالیاتهای عقب مانده و انحصار تحدید تریاک (نظیر سازمان دخانیات فعلی) عازم آن شهر شدیم و در کاروانسرای در خیابان عشق‌آباد (روبروی باغ ملی فعلی) اسکان یافتیم. پس از بیست روز توقف در قوچان فرمانده ما با پیاده کردن طرح همکاری رؤسای داری و شهربانی<sup>۳</sup> شجاع‌الدوله

۱- این همان سرلشکر شیبانی بعدی معروف به امیر شیبانی است که در جنگ لرستان علیه لرها در زمان رضاشاه شرکت داشت.

۲- درجه آسپیران آنروز برابر با ستوان سومی امروز بوده است.

۳- ستوان دوم غلامحسین خان رئیس نظمی بود.

را برای انجام مراسم اعطای جوایز به دانش‌آموزان ممتاز مدرسه فوجان ( دبستان شجاع‌الدوله یا مهر داد سابق ) دعوت کردند. اما به محض اینکه شجاع‌الدوله وارد دفتر مدیر مدرسه شد، رؤسای ژاندارمری و شهرتانی از پشت سر لوله اسلحه موزور خود را روی شقیقه و کتف او نهاده وی را وادار به تسلیم کردند. شجاع‌الدوله که غافلگیر شده بود نگاهی به اطراف و صحن مدرسه و پشت‌بامها انداخت و چون همه جا را در محاصره مأمورین دید و با اتکای به اینکه عمل خلافی از او سر نزده راضی به درگیری افراد خود یا ژاندارم‌ها که موجب خونریزی و کشتار بیشتری میشد، نگردیده اسلحه‌اش را از جیب درآورده بیکی از ژاندارم‌ها داد. و به اطرافیان خود دستور داد که هیچگونه عکس‌العملی از سوی آنها و مردم شهر بوجود نیاید! آنگاه به کالسکه سوار و توسطه عبدالله خان گروهبان و ده نفر ژاندارم بمشهد اعزام گردید، سپس مأمورین ژاندارمری طبق نقشه‌ای که از قبل تهیه شده بود، حدود دویست نفر از محافظین و سواران و بستگان شجاع‌الدوله را دستگیر و خلع سلاح و زندانی کردند و سپس به منزل شجاع‌الدوله هجوم برده به بهانه مالیاتهای عقب افتاده تمام اموال و التایه و پول و جواهرات و آنچه را که قابل انتقال بود غارت کرده به دارائی بردند. من که بعنوان رئیس قراول‌ها در اتاق میرآخور شجاع‌الدوله استقرار یافته بودم صدای همسر شجاع‌الدوله را می‌شنیدم که میگفت: شما مأمور دولت هستید یا غارتگر؟ اگر شجاع‌الدوله مقصر بوده خانواده‌اش که مقصر نیست؟ اما کسی گوش به حرفهای وی نمیداد و هر کس در فکر چپاول هر چه بیشتر بود. از اتاق میرآخور نیز دو کیسه پول نقره کشف شد (هر کیسه ۲۵۰ تومان پول نقره داشت) خدا میداند چه اشیاء عتیقه و گرانبها و چه اسلحه و مهماتی و چه پول و جواهراتی که از منزل شجاع‌الدوله به غارت رفت و معلوم نشد چه بر سر آنها آمده.<sup>۱</sup>

- ۱- و این ضعف شجاع‌الدوله را ثابت میکند. زیرا او با اشاره‌ای میتواند فرمان دهد که سواران و تیراندازان ایل زعفرانلو از پشت سر، مأمورین قوام را محاصره و خلع سلاح و همگی را زندانی نموده و با برگ برنده در مقابل قوام بایستد و به او بفهماند که با چه کسی سر و کار دارد. اصولی که شجاع‌الدوله بی‌عرضه بود و باعث سقوط سلسله‌ای مهم به درازای تاریخ شد.
- ۲- سرکار سرهنگ صفابور اضافه نمود که پس از دستگیری شجاع‌الدوله، قوام‌السلطنه، شجاع‌السلطان را به حکومت فوجان گماشت.

بازگردیم بر سر قضیه و علت اختلاف رئیس‌التجار با شجاع‌الدوله که موجب این پیشامد شد.



## اختلافات مالی شجاع‌الدوله با رئیس‌التجار

احمد شاه قاجار که همواره مانند اسلاف و نیاکان خود در فکر عیاشی و خوش‌گذرانی با معشوقه‌های فرنگی و سیر و سیاحت در اروپا بود مجدداً فیلس یاد هندوستان کرده بفکر مسافرت فرنگ افتاد. چون خزانه مملکت تهی و منابع درآمد ملی در گذشته پیش فروش شده بود بنابراین هزینه این سفرها بایستی از جیب رعایای فقیر و زحمتکش و محروم تأمین میشد. دلالتی که هزینه‌رفت و برگشت شاه به اروپا را فراهم می‌ساختند در عوض با صدور فرمانی که از سوی شاه و صدراعظم صادر میشد علاوه بر اینکه بر القاب پر زرق و برقی مفتخر میشدند دستشان نیز بر جان و مال و ناموس مردم باز و کسی را برای مخالفت با اراده آنان نبود.

یکی از این دلالتان مهدوی رئیس‌التجار از بهودیان اصفهان مقیم مشهد بود که لطفعلی خان درگزارش‌های قبلی خود موقعیت او و پسر عمورش امین‌الضرب را در تهران تا حدودی برای ما روشن ساخت. بعضی اقتصاد مملکت در این زمان در دست اینگونه افراد بود که او با تأمین هزینه سفر شاه به فرنگ خواستار شد تا عبدالرضاخان شجاع‌الدوله را از حکومت قوچان معزول به تهران احضار نمایند. بیدرتنگ تقاضای وی اجرا و شجاع‌الدوله احضار شد. جاسوسان مهدوی روز بروز حرکت شجاع‌الدوله و تعداد همراهان وی و توقف در منازل بین راه را دقیقاً به اطلاع او می‌رساندند. روزیکه قرار بود شجاع‌الدوله وارد تهران شود، مهدوی در سر راه وی در یکی از باغهای سبز و خرم بساط عیش و نوش و وافورکشی را برقرار ساخت. لحظه‌ای بعد در حالیکه شجاع‌الدوله خسته و کوفته و گرد و خاک راه بر سر رویش نشسته بود خود را در برابر چنین بساطی یافت و با استقبال مهدوی که تمام این برنامه‌ها را اتفاقی جلوه داده بود روپرو شد. مهدوی به ظاهر از اینکه سعادت بزرگی در خدمت به رئیس ایل زعفرانلو و بزرگترین امیر خراسان به او روی آورده بود بی‌نهایت از خان سپاسگزاری نمود که چنین افتخاری را در حق وی ارزانی داشته است.

لحظه‌ای بعد که مشروب و تریاک اثر خود را بخشیده بود مهدوی علت گرفتگی خاطر و منظور از مسافرت شجاع‌الدوله را جویا شد. شجاع‌الدوله که از همه جا بی‌خبر بود شرح برکناری

خود از حکومت و احضار به تهران را تماماً با وی در میان گذاشت. مهدوی اظهار داشت من هستی خود را در راه تو فدا می‌کنم و هرگز اجازه نخواهم داد که چنین یعدالتی در حق تو روا دارند و ... شخصاً فرمان حکومت را گرفته تقدیم حضورتان می‌نمایم. دومین قسمت تمایشنامه هم بخوبی اجرا شد. و روز دیگر وانمود کرد که با تحمل رنج و زحمت فراوان و پرداخت مبلغ شصت هزار تومان بابت مالیات های عقب افتاده پدران وی موفق شده است حکومت مجده قوچان را برایش پس بگیرد.

شجاع الدوله که فریب نیرنگهای این یهودی زاده را خورده بود ضمن اظهار تشکر و سپاس فراوان از وی خواهش نمود که بجای پول خود فعلاً سندی از وی دریافت دارد تا پس از رسیدن به قوچان وجه مذکور تأمین و ارسال گردد. شجاع الدوله بموجب دستخطی مالکیت چندین روستای شیروان را که محل کار هزار زوج گاو بود به مهدوی تحویل داد و این یهودی زاده به خاطر دستیابی به آن اینهمه مقدمات فراهم کرده بود، شجاع الدوله پس از مراجعت به قوچان نیمی از پول مذکور را شخصاً تأمین نموده و نیم دیگر را از خوانین ایلات و عشایر و مردم قوچان به زور شلاق دریافت داشت از جمله محمد حسین خان اوغازی شیخ الخوانین را سه درخت بسته بضرب تازیانه دو هزار تومان وصول نمود. در این قشون کشی شجاع الدوله به اوغاز دیگر خوانین قوچان از جمله ولیخان قهرمانلو، تاج محمد خان بهادری و قهراد خان توپکاتلو حبیب الله خان ناصر لشکر و چند تن دیگر نیز او را همراهی کردند.

در این مرحله بود که شجاع الدوله دستگیری رستم را از ابوطالب بگ بیچرانلو خواست و چون او حاضر به اجرا نشد یک هزار ضربه شلاق خورد و آخ نگفت. سپس شجاع الدوله او را با کتله و زنجیر و پیاده به قوچان فرستاد و زندانی کرد که در شرح حال ابوطالب بگ در جلسه ی بعدی گفته خواهد شد.

۱ - تهیه این پول ناهنگام که نیمی از آن را به ضرب جوب و شلاق از رعایایی فلک زده قوچان وصول کردند، شدیداً به حیثیت و آبروی شجاع الدوله لطمه زد و او را بی اعتبار ساخت، تا جایکه مردم سرحد اهم از سیکالو و بیچرانلو تا قوشخانه و گبغان و کوخ بییکلو ( اسپجر و کوران توابع ) سر به شورش و اغتشاش برداشتند و از دادن مالیات عوه داری نموده، کشت و گشتار شروع شد. آنها به سردار بجنوردی متوسل شده درخواست نموده آن نواحی را به خاک شانلو ملحق سازد.

سرانجام مقداری پول از میان ایلات و عشایر و روستائیان قوچان تهیه شد که شجاع الدوله قسمتی از آن را مجبور بود به والیان خراسان از جمله رکن الدوله و ناصرالدین میرزا پسر مظفرالدین شاه و کامران میرزا پسر ناصرالدین شاه و دیگر زالوها و درباریان بدهد و مقداری را هم بابت قرض‌های خود به رئیس‌التجار بپردازد. زیرا او تا این زمان بیش از ۱۵۰ هزار تومان بابت اصل و فرع پول خود در چند سال گذشته از شجاع الدوله طلبکار بود و شجاع الدوله اسناد ۶۰ روستای خود را به او واگذار کرده بود. چندی بعد که مهدوی رئیس‌التجار به مشهد آمده بود، به دعوت شجاع الدوله به قوچان آمد، شجاع الدوله پس از پذیرائی مفصل شبانه، قسمت دیگری از پول وی را پس داد و چند قبض خود را از او گرفت، در پایان بزم شبانه که شجاع الدوله مست و بیهوش افتاده بود، دوباره رئیس‌التجار از موقعیت استفاده کرده و قبض‌ها را از زیر تشک شجاع الدوله بیرون آورد، و همان شب سوار بر اسب با همراهان خود راه مشهد را پیش گرفت. روز دیگری که شجاع الدوله از خواب مستی بیدار شد، دریافت که قبض‌ها را برده‌اند، سراغ رئیس‌التجار را گرفت، گفتند شب گذشته به مشهد برگشته است.

شجاع الدوله که تازه فهمیده بود چه دسته‌گلی به آب داده است، از شدت عصبانیت مشتی تو سر خود زد و فریاد زد: ولیخان قهرمانلو را بگوئید بیاید. زود باشید.

ساعتی بعد ولیخان به حضور رسید و شجاع الدوله دستور تعقیب و دستگیری رئیس‌التجار را صادر کرد. اما مرغ از قفس پریده بود. ولیخان تا نزدیکی چناران پیش تاخت، اما به رئیس‌التجار نرسید و بی‌نتیجه بازگشت.

مهدوی هم پس از بازگشت به دسیسه چینی پرداخت و به قوام‌السلطنه والی خراسان شکایت کرد که شجاع الدوله نه تنها طلب او را نمی‌پردازد، بلکه قصد کشتن او را هم داشته است. آنگاه قوام و رئیس‌التجار برای از بین بردن شجاع الدوله متحد شدند و او را از پا در آوردند.



## حکم بهادر دیوانی ولیخان قهرمانلو از سوی والی خراسان

قوام السلطنه والی خراسان، پس از دستگیری شجاع الدوله، برای تحبیب و وابسته کردن خوانین کرد خراسان، دست به اقداماتی زد تا از اتحاد آنان علیه خویش جلوگیری نماید. حکم مزبور نیز در این رابطه صادر شده است این حکم باعث شد که ولیخان از خدوسردار جدا شده و به اردوی دولتی بیوندد:

«آرم حکم: دولت علیه ایران / ۹۷۱۳ بتاریخ ۱۶ برج جدی [ دیماه ] ۱۲۹۹ از آنجا که مراتب لیاقت و شایستگی و خدمتگزاری ولیخان قهرمانلو مشهود افتاده و مستوجب بذل مرحمت گردیده، بموجب این حکم مشارالیه را به لقب بهادر دیوان ملقب ساخته مقرر میداریم که این موهبت دولت را موجب مزید افتخار خود قرار داده بیش از پیش به مراسم خدمتگزاری و جان نثاری دولت قیام و اقدام نموده در عهده شناسند.<sup>۱</sup>

امضاء قوام السلطنه و مهر فرمانفرمای کل ایالت خراسان و سیستان

۱ - این سند و چند سند دیگر را که آقای ولیخان قهرمانلو نواده ولیخان قهرمانلو بهادر دیوان بنامستی فتوکی کرده بودند و در مشهد بود از نابودی نجات یافت. اصل این سند با بسیاری از اسناد دیگر بزرگان اهل زعفرانلو در سیل خانمان برانداز سال ۱۳۵۴ قوچان به کام امواج خروشان فروشد و از بین رفت.

## موقعیت قوچان و ایل زعفرانلو پس از شجاع الدوله

وجود عبدالرضا خان شجاع الدوله با تمام نارسائی‌ها و بی‌کفایتی‌هایش، باز هم موجب دلگرمی و اتحاد مردم قوچان بود و هر چه بود، بهتر از بیگانگان بود که هدفی جز غارت و چپاول نداشتند، او آخرین پادگار سلسله‌ای عظیم و کهنسال تاریخ‌ساز بود. او آخرین شاخه‌ی درخت تنومند و پرشاخ و برگ‌ی بود که سالها و قرن‌ها در مقابل حوادث و طوفان روزگار مقاومت کرده بود.

اما اینکه چرا خوانین کرد برای نجات شجاع الدوله هیچ اقدامی نکردند، باید به فزاینده‌ی زیر توجه داشت:

- ۱- عدم دلخوشی بیشتر خوانین از رفتار ناپایدار شجاع الدوله
- ۲- مخالفت خوانین با همدیگر و عدم اتحاد بین آنها.
- ۳- عدم بینش فرهنگی و سیاسی لازم، که آنها نمی‌توانستند بفهمند که بدنبال از پای درآوردن شجاع الدوله نوبت آنها فرا خواهد رسید و دشمن که قرن‌ها در انتظار تضعیف این خانواده و به زیر سلطه کشیدن کرده‌ها بوده بر آنها رحم نخواهد کرد. نه محمد ابراهیم خان را بر مسند حکومت نگه می‌دارد، نه سردار بجنوردی را نه تاج محمدخان را نه خدو سردار نه ولیخان و نه فرهاد خان را نه فرج‌الله خان شیروانی و نه محمدحسین خان و سعادت‌قلی خان اوغازی و نه فرج‌الله خان بیچرانلو و دیگران را. هدف وسیله استعمار انگلیس و روس مشخص است. تضعیف و نابودی خاندان اصیل کرد که در رأس هرم حکومت و قدرت قرار گرفته‌اند. با ویران کردن رأس هرم، هرم به مرور ویران می‌شود. گاو سیاه همان روزی وسیله‌ی شیر از هم دریده شد که گاو زرد و سپید دریده شده بودند.

قوام‌السلطنه عامل انگلیس در خراسان هیچ نمی‌توانست تصور کند که دستگیر کردن و به

زندانی افکندن شجاع الدوله این چنین می سرورسد و بدون عکس العمل انجام گیرد. او پس از اجرای نقشه‌ی شوم و مزورانه‌ی خود، هر کدام از خوانین را به نحوی سرگرم و امیدوار ساخت و برای برخی هم شمشیر و خلعت فرستاد.

محمد ابراهیم خان روشنی به سرپرستی ایل زعفرانلو و نیابت حکومت قوچان تعیین شد و خیلی هم از قوام السلطنه ممنون گشت.

حکومت قوچان به غیرکرد تعلق گرفت. به یکی از خوانین تربت حیدریه به نام محمد میرزا فیرمان ملقب به شجاع السلطان تاج محمد خان را از این نمد کلاهی ترسیده بود، لذا به دسیسه چینی افتاد و سرانجام محمد ابراهیم خان را از قوچان بیرون راند و خود جایگزین شد. ولیخان و فرهاد خان و دیگران هم بهتر آن دیدند که به دنبال گله‌داری خود به شکاف کوهها بروند، اما اینکه خواهند گذاشت آنها با گوسفندها هم اتیس و جلیس شوند، باید دید که آینده چه خواهد گشت.

شجاع الدوله که علیل و بیمار بود، تاب مقاومت زندان را نیاورد و یا چنانکه مشهور است نگذاشتند مقاومت کند، بلکه با کمک قهوه‌ی قجری به صلاح‌دید قوام و رئیس‌التجار از شر زندگی راحت شد و در ۱۶ صفر ۱۳۳۷ غریبانه و بدون تشییع جنازه‌ی رسمی و شایسته در مشهد در آرامگاه نیاکانش در دارالتوحید حرم مبارکه به خاک سپرده شد.<sup>۱</sup>

اکنون مهدوی رئیس‌التجار بدون هیچگونه عکس‌العملی می‌توانست تمام املاک شجاع الدوله در قوچان و شیروان و اسفراین را تصاحب نماید، اما یک نظر بزرگوار در جسور بی‌باک لازم بود که نقشه‌ی وی را اجرا کند و حافظ منافع او باشد. اما از قدیم گفته‌اند: کرم درخت از خود درخت است.

آیا کسی غیرکرد قادر به انجام چنین وظیفه‌ی خطیری خواهد بود؟ مهدوی یکایک کردها را که سرشان به نشان می‌ارزید، از نظر گذرانید و به تفکر فرو رفت و آنگاه گفت:

یافتیم. یا قسم. آیا بهتر از ولیخان قهرمانلو کسی پیدا خواهد شد؟ هرگز.

ولیخان قهرمانلو از سوی رئیس‌التجار مأمور انجام وظیفه شد او با چند نفر از نوکران خود و به استخدام درآوردن چند نفر از کردهای بیواری که از خودش بی‌باک تر بودند، با در دست داشتن حکم رئیس‌التجار کار را شروع کردند و تمام روستاها را ضبط نمودند که از جمله روستاهای زیراند:

۱- حسین آباد شیروان ۲- بیگان (محل کارخانه‌ی کنونی قند شیروان) ۳- توده ۴- سیاگاو شیروان  
۵- نجف‌آباد ۶- نش ترقی ۷- الله‌آباد شیروان ۸- قسمتی از املاک قلعه چمی شیروان ۹- تاسوان  
شیروان و ۱۲ روستای دیگر از دهنه‌ی شور در غرب لیشابور گرفته تا اسفراین.  
اما ولیخان در باز پس گرفتن یرتان و قاسم‌آباد اسفراین از محمدابراهیم خان روشنی و  
دهنه‌ی شور از فرهاد خان توپکاللو با مشکل و درگیری مواجه شد.

اما پاداش ولیخان چه بود؟

به امر رئیس‌التجار به وسیله‌ی مأمورین رضاشاه در خانه‌ی رئیس‌التجار در تهران در سر  
سفره‌ی غذا دستگیر و سالها زندانی شدن و اعدام گشتن، که در جلد ششم به آن خواهیم پرداخت.  
اما از دیگر حوادث قوچان در زمان شجاع‌السلطان، دستگیری و اعدام تمورخان جیرستانی  
معروف به (تمو) بود که اعمال زشت و ناهنجاری از او سر می‌زد. و پاداشی بهتر از این  
نمی‌توانست داشته باشد وی با همکاری مصرخان جیرستانی میلانلو معروف به پیران ویسه  
دستگیر و مجازات شد.

تمو و برادرش علیخان از اشرار جیرستان بودند. علیخان همان بود که پری گاوآلو آن دختر  
زیبا و قهرمان کرد را از میان ایل ربود، اما هرگز به سبب مقاومت پری که کاردی در دست  
داشت و تهدید می‌کرد چنانچه به او نزدیک شود، خود را خواهد کشت، نتوانست بر او دست  
یابد. تا اینکه علیخان بگ بیجرانلو و سواران گاوآلو او را تعقیب کرده و پس از هشت ماه در  
داخل خاک شوروی محاصره و به قتل رسانده و پری را نجات دادند.

ترانه‌ی معروف پری جان که آقای محمد یوسف‌زاده با قوشمه‌ی آقای علی‌آبشوری خوانده  
است، یادگار این مقاومت جانانه‌ی پری است که در کتاب فلسفه‌ی ترانه‌ها و آهنگ‌های

گرمانجی بیشتر توضیح خواهیم داد.

از دیگر حوادث سال ۱۳۳۷ قمری درگیری شامو و سلطان‌بگ در باجگیران و دخالت روس‌ها در آنجاست.

بدنبال این حوادث مسأله‌ی خدو سردار در دستور کار عوامل انگلیس قرار گرفت. چون خدو در زمان حکومت شجاع‌الدوله، چنانکه خواهد آمد به طرفداری از محمد ابراهیم خان مانع ورود تاج محمد خان به شیروان شده بود.

تاج محمد خان خدو را بزرگترین سد راه و دشمن خود می‌دانست، از این رو برای از بین بردن او دست به تحریکاتی زد. خدو برای اینکه خود را از این درگیری‌های منطقه‌ای بیرون بکشد، برای استراحتی موقتی سری به عشق‌آباد روس که این زمان مرکز فعالیت‌های کمونیست‌های شوروی ماوراء خزر شده بود زد. و در آنجا بود که برای گرفتن انتقام از تاج محمد خان و قوام‌السلطنه و امثال آنها، به کمونیست‌ها پیوست و به شیروان برگشت و گلپان را بعنوان پایگاه انتخاب نمود.

## دخالت روس‌ها در حوادث باجگیران و کشتار آنها بدست کردها

پس از این گفته شده که پس از دستگیری عبدالرضاخان شجاع‌الدوله ایلخانی زعفرانلو بوسیله‌ی قوام‌السلطنه والی خراسان در سال ۱۲۹۷ خورشیدی، شجاع‌السلطان قهرمان از خوالین تربت حیدریه که از سوی پدر به محمدخان قرانی و از سوی مادر به قهرمان میرزا پسر نایب‌السلطنه‌ی قاجار منسوب بود، به حکومت قوچان برگزیده شد و محمد ابراهیم خان روشنی زعفرانلو از بنی‌اعمام شجاع‌الدوله که این زمان بین آنها اختلاف شدیدی بروز کرده بود به معاونت وی در جهت اداره ایل زعفرانلو منصوب شد.

از مهمترین حوادث این زمان قوچان، می‌توان از درگیری‌ها و زد و خورد بین شاه محمد پسر

کربلانی<sup>۱</sup> تیمور کم کیلانو معروف به شامو و سلطان بگ باجگیری بود که نوعی دودستگی در این شهر مرزی و حساس ایجاد کرده بودند. حکومت باجگیران در این زمان به عهده‌ی محمدحسین خان سیوکانلو اوغازی بود. این درگیری‌ها که برای کسب قدرت بین دو نفر از مردم سیوکانلو آغاز شده بود، با تدابیر محمدحسین خان برطرف نشد و چون روس‌ها و انگلیسی‌ها هر دو در این نقطه مرزی برخورد منافع داشتند، آتش معرکه را تیزتر کردند. این درگیری‌ها که از زمان عبدالرضاخان شجاع‌الدوله شروع شده بود، اکنون به اوج خود رسیده بود.

سرانجام شامو نتوانست در برابر سلطان بگ که از سوی محمدحسین خان حمایت می‌شد، مقاومت نماید. لذا به آن سوی مرز فرار کرد و چندی بعد برای بازپس گرفتن باجگیران با یک گروهان از سالدات‌های روس به باجگیران حمله کرد نیروی ۴۷ نفری متشکل از افسران و سربازان روس به هنگام بگام با روشن شدن هوا، شهر را محاصره و خانه‌ی سلطان بگ را به رگبار گلوله بستند. سلطان بگ مشغول نماز صبح بود که گلوله‌ها از پنجره‌ی خانه یکی یکی سرازیر اتاق او شدند.

سلطان بگ در هیچ حادثه‌ای ولو متجر به کشته شدن او می‌گردد به نماز خود را نمی‌شکست. به همین جهت زن سلطان بگ اسلحه‌ی ماوزور را برداشته و در پشت پنجره سنگ‌گیری نموده و سوی روس‌ها تیراندازی کرده و یا کشتن چند نفر از آنان مانع پیشروی آنها شد. در این درگیری گلوله‌ای به دست راست زن سلطان بگ خورد و اسلحه از دستش افتاد و دستش بر پیکرش آویزان شد. این زن جسور و بی‌باک که شوهرش در حال نماز بود، دوباره خود را به اسلحه رسانده و با دست چپ شروع به تیراندازی کرده تا اینکه سلطان بگ نمازش را تمام نموده و به یاری او آمد و با شال سرش دست آویزان همسر را به گردن بست و گفت زود باش، پیکی به روستای برادر فرست و ابوطالب بگ بیچرانلو را از واقعه خبر کن. زن سلطان بگ وسیله‌ی زنان همسایه این پیام را با پیکی مخفی به برادر فرستاد. فاصله برادر تا باجگیران حدود یک فرسنگ و نیم راه کوهستانی است.

سلطان بگ با شامو و روس‌ها در حال جنگ و دفاع بوده و آفتاب از پشت کوهها آرام آرام به وسط آسمان می‌آمده که ابو طالب بگ آن شهسوار میدان شجاعت و قهرمان شکست‌ناپذیر حوادث اخیر چون عقاب تیزبالی بر سر شامو و روس‌ها فرود آمد و از پشت سر آنها را محاصره کرد و به گلوله بست و مانند برگ خزان بر زمین ریخت.

هنوز آفتاب به نیمه‌ی آسمان نرسیده بود که باکشته شدن ۳۳ تن از روس‌ها و ۱۱ زخمی و نیم جان، جنگ به پایان رسید. اما شامو یاسه تن از روس‌ها توانستند از شکاف کوه فرار کرده و خود را به آن سوی مرز برسانند.

تا غروب آن روز هفت تن دیگر از زخمی‌های روس هم مردند. چهار نفر دیگر که زخم‌های کم‌خطری داشتند، به دستور سلطان بگ مداوا و روز بعد به مرزبانان روسیه تحویل داده شدند. چند ماهی از این جریان نگذشته بود که باز شامو از روسیه به باجگیران برگشت و دوباره زد و خورد از سر گرفته شد. کمتر روزی بود که در این شهر مرزی بین طرفداران آنها جنگ خانگی و خیابانی روی ندهد. با تضعیف شدن نیروی آن دو، قوام‌السلطنه که در پی چنین فرمتی بود، عده‌ای از ژاندارم‌های خود را از مشهد به باجگیران فرستاد هر دو نفر را دستگیر نموده و به مشهد آورد و در محل فعلی هتل ستاره در بالا خیابان زندانی نمود. آن زمان اینجا یک کاروانسرا بود که بعنوان پادگان در اختیار ژاندارمری قرار داشت، و همین‌جا بود که دو سال بعد نیز خدو سردار در آنجا زندانی شد. اکنون سال ۱۲۹۸ خورشیدی بود و امیدی برای نجات شامو و سلطان بگ وجود نداشت. اما محمدحسین خان اوغازی ایل بگی کیکاللو به مشهد رفت و شامو و سلطان بگ را در زندان آشتی داده و وسیله فرار آنها را از زندان قوام‌السلطنه فراهم ساخت.

در یکی از شبهای جمعه که ژاندارم‌ها برای هیزم‌شکنی و فعلگی به میان بازار رفته بودند تا پول و پله‌ای برای امرار معاش بدست آورند، محمدحسین خان، علی بلوچ ژاندارم محافظ زندان را با خود همداستان ساخت و زندانیان را آزاد نمود و به همراه یک ژاندارم دیگر به اصطبل مهدوی رئیس‌التجار رفته پنج رأس اسب تیزگام را بیرون کشید و سوار شده به سوی قوچان ناخستند. هنوز آفتاب سر نرزه بود که به چناران رسیدند. آنها سیم‌های تلگراف بین راه را نیز قطع

کردند که به پاسگاه‌های ژاندارمری محل اطلاع داده نشود. در نزدیکی چهاران اسب علی بلوچ سکندری خورد و علی بر زمین افتاد و زیر تنه‌ی اسب جان سپرد و بقیه به باجگیران رفتند. این جریان‌ها را مرحوم سرهنگ صفایور که خودش از همان ژاندارم‌های اعزامی به باجگیران بود، برایم تعریف کرد. قوام‌السلطنه والی خراسان که از فرار زندانیان آگاه شد، محمدحسین میرزا جهانبانی داماد برادرش که ریاست ژاندارمری خراسان را عهده‌دار بود با صد نفر ژاندارم مأمور دستگیری فراریان و محمدحسین خان اوغازی نمود.





محمدحسین خان از باجگیران به اوغاز رفت، شامو به روسیه گریخت و سلطان در باجگیران تسلیم شده ملت عداوت قوام السلطنه از سلطان‌بگ و محمدحسین خان اوغازی این بود که پس از دستگیری و حبس عبدالرضا خان شجاع الدوله، خوانین کرد هر یک مستقلاً عمل می‌کردند و دو نفر مذکور از حزب دموکرات که این زمان در مشهد تأسیس شده بود، پشتیبانی می‌نمودند و مایل بودند شاخه‌های حزب را در قوچان و باجگیران گسترش دهند. عظمی این حزب بر محور قانون مشروطه و حفظ استقلال ایران و آزادی و مساوات دور می‌زد و با قرارداد تنگین ۱۹۱۹ میلادی و توفیق الدوله برادر قوام السلطنه، که ایران را به انگلیسی‌ها فروخته بود مخالفت می‌نمود مردم باجگیران و رهبرشان محمدحسین خان اوغازی روشنفکر و ترقیخواه بودند.

سرباز سرهنگ صفاپور از ژاندارم‌های آن روز نامور دستگیری سلطان بگ بیان داشت که: «امن و آسیران یحیی خان به جهانیانی پیشنهاد کردیم که چون به علت موقعیت کوهستانی منطقه، محمدحسین خان را نمی‌توان بوسیله نیرو دستگیر کرد، بهتر است بعنوان اینکه فرمان حکومت باجگیران را برای وی آورده‌ایم او را فریب داده از اوغاز به باجگیران بیاوریم و به محض ورود به شهر دستگیرش نماییم.

این پیشنهاد تصویب شد و محمدحسین خان به باجگیران دعوت گردید، اما از آنجا که آدم زرنگی بود بجای اینکه خودش اول وارد باجگیران شود، پیش از برآمدن آفتاب از راهی که از دزهی زبلان، اوغاز را به باجگیران مربوط می‌ساخت، سواران خود را گروه گروه وارد باجگیران کرد، با ورود اولین دسته سواران به باجگیران، ژاندارم‌هایی که در تپه‌های جنوبی باجگیران بر سر راه اوغاز سنگر گرفته بودند به تصور اینکه محمدحسین خان وارد شهر شده و به دام افتاده است از سنگرها بیرون پریده و شلیک کردند، که در نتیجه دیگر سنگرهای اطراف شهر نیز همین خطا را نمودند و محمدحسین خان که هنوز به چاههای آب باجگیران نرسیده بود، با شنیدن صدای تیراندازی به این حیل پی برد و با دیگر سوارانش بسوی کوهستان زبلان و اوغاز فرار کرد و همچون مرغ از قفس پرید. در این درگیری دو تن از سواران محمدحسین خان مجروح شده بقیه متواری گشتند.

سرانجام سلطان‌بگ را به مشهد بردیم، مدتی در زندان قوام بود، بعداً آزاد شد. محمد حسین خان هم چندی بعد به مشهد آمد و با آن زبان چرب و نرمی که داشت، قوام‌السلطنه را رام کرد و مورد بخشش قرار گرفت و به باجگیران بازگشت و به حکومت خود در آنجا ادامه داد.<sup>۱</sup>

## قیام کمونیستی خدو سردار کرمانج

انقلاب کمونیستی دیکتاتوری شوروی که در سال ۱۹۱۷ میلادی به رهبری لنین و با کمک کشورهای غربی که از قدرت نظامی نیکلای امپراتور استمگر و توسعه طلب روسیه بی‌مناک بودند، روی کار آمد. این انقلاب که از شور و فعالیت کمونیست‌های به اصطلاح دواآشه بوجود آمده بود، تمام سیاست‌های جهانی آنروز را تحت الشعاع قرار داد که ایران نیز از آن جمله بود. زیرا ایران از دیرباز مورد توجه روس‌ها بود و به نحوی می‌خواستند، آنرا قورت دهند. کمونیست‌ها نیز همان روش توسعه‌طلبی حکومت تزاری را پیشه خویش ساختند و به فکر ایجاد بلوا و

---

۱- این مصاحبه در سال ۱۳۵۷ در مشهد منزل سرکار صفاپور به عمل آمد. یکبار دیگر نیز بین ما ملاقات روی داد. چند سال بعد در تهران از آقای عباس آرمین (سروان عباس اوغازی قبل از طرفداران دکتر مصدق و جبهه ملی که تا پای اعدام هم پیش رفت) شنیدم که سرهنگ صفاپور فوت کرده است. چون پسرش سرلشکر صفاپور از هم دوره‌های آقای اوغازی بوده به مجلس ختم او رفته بود. مرحوم صفاپور کتابی دستنویس با عکس‌های خالی از خوانین کرد خراسان و حوادث آن سالها نوشته بود. پس از پیروزی انقلاب قرار شد آنها را در اختیارم بگذارند که بررسی و مرتب نمایم و به چاپ برسانم. هر چند این کتاب خالی از اغراق و عیوباتی نبود، اما نکات جالب بسیار داشت. چون نامبرده شخصاً در تمام حوادث سالهای اخیر یعنی از ۱۲۹۷ خورشیدی که همراه قوام‌السلطنه به خراسان آمده بود و با تمام خوانین حشر و نشر داشت، به نوعی در ارتباط بود. من به عنوان یک نویسنده تاریخ خراسان از بارماندگان آن مرحوم که متأسفانه با تمام جستجوهای منی دلم در کجا هستند، تقاضا دارم چنانچه مایل‌اند رنج نویسندگی آن فقید ضایع نگردد و قسمتی از تاریخ کشورمان از بین نرود، آن یادداشت‌ها را یا خود چاپ کنند یا در اختیار نگارنده بگذارند که به نام خودشان اسباب چاپ آنها را فراهم نمایم.

شورش در نواحی مرز نشین ایران افتادند و انقلاباتی در آذربایجان و گیلان و خراسان برپا کردند، که عامل شورش خراسان خداوردی سردار از کردهای خراسان بود.

در نخستین کنگره کمونیست‌ها که در باکو<sup>۱</sup> (بادکوبه) برگزار شد، بزرگترین شرکت کنندگان آنرا ایرانیان تشکیل می‌دادند که بعدها اثرات آن در آذربایجان<sup>۲</sup> و گیلان نیز آشکار شد. از خراسان نیز با اینکه مسافتی طولانی با باکو داشت، محمدصادق بگ اسفراینی نماینده خدو سردار در آن شرکت نمود، که بنا به گفته‌ی آقای حاج سلیمان خان روشنی زعفرانلو مقدار زیادی از اعلامیه‌های منتشره در این کنگره را با خود به خراسان آورده بود و تا بعد از شهریور ۱۳۲۰ نیز مقداری از آن در خانه‌ی وی نگهداری می‌شد.

کمونیست‌ها در این گردهمایی به شرکت کنندگان وعده داده بودند که چنانچه نظیر انقلاب کمونیستی روسیه را در کشورهای خود برپا سازند همه نوع کمک و امکانات در اختیار آنان گذاشته خواهد شد. بدینگونه روس‌ها در باغ سبزه مدعوین نشان دادند و آتش انقلابی آنها را

۱- باکو هم‌وزن ماکو از نام‌های کردی شهرت که در آنسوی مرز قرار دارد و امروز مرکز جمهوری آذربایجان شوروی سابق است. وجه تسمیه آن به معنای بادکوب می‌باشد یعنی شهری که در مسیر کوبندگی و وزش باد قرار دارد. در کُردی حرف دال از باد حذف می‌شود و حرف پ از کوب تبدیل به واو می‌گردد و می‌شود باکو. نام این جمهوری هم که کمونیست‌ها بدلائیل سیاسی برای تحریک ایران بر آن نهادند قبلاً نام ایرانی کردی داشت و آران بود که تحریف شده‌ی تاروان می‌باشد. یعنی نگاهایی آتش، آره آریان، ایره ایران همگی مشتق از واژه‌های کرمانجی آری یعنی آتش می‌باشد.

۲- قیام آذربایجان به رهبری شیخ محمد خیابانی (پدر بزرگ موسی خیابانی از سران مجاهدین خلق که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در تهران کشته شد) بوده که بیشتر هدف وی در تحریک آذربایجان بود و به همین جهت آن استان را آزادستان می‌نامید. انقلاب گیلان هم به رهبری میرزا کوچک خان باگرفت و چون کمونیست‌ها به رهبری حیدرخان عسواوغلی تروریست معروف ترک در آن رخنه کردند، با شکست مواجه شد.

نیزتر کردند. اما پس از اینکه این نمایندگان در مناطق خود شورش‌هایی برپا نمودند، هیچگونه کمک چشمگیری به آنان نشد و روس‌ها به تعهدات خود وفا نکردند و این جنبش‌ها یکی بعد از دیگری در آذربایجان و گیلان و خراسان با ناکامی و شکست روبرو شدند. زیرا طبق طرح کشورهای غربی قرار نبود این انقلاب از مرزهای شوروی فراتر رود. به همین جهت با مخالفت انگلیسی‌ها روبرو شد. بی‌بی رابعه نویسنده‌ی معروف روسی در مورد این جنبش‌ها نوشته است:

«در آوریل سال ۱۹۲۰ در تبریز قیام به رهبری شیخ محمد عیابانی آغاز گردید. جنبش گسترده‌ی رهایی بخش ملی، خراسان را هم فراگرفت. در سال ۱۹۱۷ (همزمان با انقلاب شوروی) در بخش شیروان خراسان، شورش تهیدستان کرد به رهبری خود آغاز گشته»<sup>۱</sup>

ژرژ لنچاقسکی نیز در این مورد آورده است که:

«خراسان در سال ۱۹۲۰ (برابر ۱۲۹۹ خورشیدی) صحنه‌ی اغتشاشات شدیدی بود، که بشویک‌ها عامل ایجاد آن بودند. اشغال عشق‌آباد در پائیز سال ۱۹۱۹ و بدنبال آن اشغال سراسر نواحی ماوراء نهر، نفوذ تدریجی کمونیست‌ها را در خراسان در پی داشت، هرچند که ارتش سرخ به هیچ اقدام جنگی در مورد خراسان دست نزد، ولی می‌کوشید که یک حاکم دست‌نشانده شوروی، آنجا روی کار آورد. قرعه‌ی فال بنام خداوبردی<sup>۲</sup> خان سردار افتاد که از طرف شوروی مأمور برپا کردن شورش در آن نواحی شده بود و قراری که اگر نقشه‌ی او با موفقیت

۱- یکی از علل ازدیاد نمایندگان ایرانی در کنگره باکو وجود کمونیست‌های فعال ایرانی نظیر ابوالقاسم لاهوتی از کردهای کرمانشاه بود که بعدها به بالاترین مقام در شوروی دست یافت و به ریاست جمهوری کمونیستی تاجیکستان نایل آمد و چون پس از مدتی به پوچ بودن شعارهای کمونیست‌ها پی برد، از آنجا فرار کرده و خود را به آب رود جیحون زد و به افغانستان رفت. نگاه کنید به زندگی و شرح حال من - به قلم ابوالقاسم لاهوتی.

۲- ترکمنهای ایران - بی‌بی رابعه لوگاشوا - ص ۱۳۸

۳- مترجم بجای «خدا» کلمه‌ی «الله» را آورده و «الله ویردی» نوشته است که اشتباه است. «الله ویردی» برادر خداوبردی بود.

روبرو شود، از ارتش سرخ کمک بخواهد.

روس‌ها برای اینکه خداوردی خان را به اعلام استقلال در آن نواحی تحریک نمایند، مقادیر معتدایی اسلحه از مرزهای شمال ایران به خراسان فرستاده بودند.<sup>۱</sup> این شورش بدون کمک روس‌ها نمی‌توانست انتظار کوچکترین موفقیتی داشته باشد و تنها کاری که از شورشیان ساخته بود آزار رساندن به سران حکومتی خراسان با بستن راهها و غارت دهکده‌ها بود. نقشه‌ای چنین جاه‌طلبانه برای بدست آوردن استقلال داخلی برای کردهای<sup>۲</sup> آن نواحی در شرایط عادی غیرقابل تصور بود.

با فرارسیدن سال ۱۹۲۱ یعنی از زمانی که رژیم اشتراکی عشق‌آباد بتدریج علاقه کمتری به جنبش خراسان نشان داد گردانندگان این جنبش با شکست روبرو شدند.<sup>۳</sup>

بلو مستشرق دیگر روس در مورد قیام خدو این چنین اظهار نظر کرده است:

«در ژوئن ۱۹۲۰ میلادی در منطقه شیروان و قوچان قیامی به سرکردگی خدای (خدو) که سابقاً در خدمت خانهای کرد ایل زعفرانلو به کار چوپانی سرگرم بود، در میان بینوایان آن منطقه فرا گرفت. این قیام علیه اشغالگران خان‌های محلی و اشغالگران ارتش انگلیس برپا شده، ارتش دولتی با دشواری فراوان و با کمک چریکهای زیر فرمان خانهای مرتجع در سپتامبر ۱۹۲۰ توانست این قیام را سرکوب کند.»<sup>۴</sup>

## خُدّه سردار را بشناسیم

### ۱- دوران کودکی و نوجوانی خدو.

خداوردی که کردهای خراسان طبق دستور زبان خود در حالات مختلف فاعلی و مفعولی

۱- همین رفتار در مورد استراباد در غرب خراسان نیز بعمل آمد و مقدار زیادی اسلحه برای ترکمن‌ها فرستاده شد تا جمهوری مستقل ترکمن را در گرگان و دشت ایجاد نمایند.

۲- منظور، جمهوری مستقل کردستان، در خراسان بود.

۳- سی سال رقابت غرب و شوروی در ایران - زرد لجاجسکی، ترجمه حورا یآوری ص ۸۶

۴- تاریخ ایران - ل. ک. بلوی، ترجمه کیخسرو کشاورزی ص ۴۴۰

و مستندی و مخاطبی و مقابلی بصورت (خود. خودی، خوده و خودو) خطاب می‌کنند، از کردهای پهلوانلوروستای تکمران شیروان در خانواده‌ای فقیر و بی چیز یا به گیتی نهاد. معمولاً در اینگونه خانواده‌های ناچیز است که مردان بزرگ و خود ساخته پرورش می‌یابند و بدون تکیه به دیگران روی پای خود می‌ایستند و در برخی موارد سرنوشت تاریخ جهان را برهم می‌زنند. پدر و مادر خدو هم چیزی از مال دنیا نداشتند. اینکه برخی می‌گویند علت قیام خدو این بود که عبدالرضاخان شجاع‌الدوله ایلخانی زعفرانلو گوسفندان پدر خدو را به غارت برده بود، یک یاوه‌گویی بیش نیست و هدف آنها کوبیدن شجاع‌الدوله است.

در این خانواده فقیر، چند کودک قدونیم قد و گرسنه در میان خاکها می‌لایند که تاریخ نام چندتن از آنها را به ما سپرده است.

۱- قلیج ۲- خداوردی ۳- اللهوردی ۴- حسین و دختری بنام گلشن.

روزی یکی از مردان نیک‌اندیش کرد از روستای علی‌آباد بجنورد، گذارش به خانمی پدر خدو افتاد و این آشنای قدیمی خود را با وضع فلاکت‌باری با کودگانی گرسنه و برهنه، پریشان خاطر یافت. ساعتی از ورود مهمان نگذشته بود که مهر خدو بر قلب او نایدن گرفت، زیرا خنده‌ها و اخم‌ها و نگاه‌ها و چین‌های اروان و حرکت‌های این کودک پنج شش ساله که چند زخم پوستی هم بر فرق سرش خودنمایی می‌کرد و به اصطلاح کچل بود، چنان او را که فاقد اولاد هم بود به خود مجذوب کرد که به پدر خدو پیشنهاد نمود، این کودک را به او بدهد تا در پرورش وی اقدام کند و بجای فرزند از وی نگهداری نماید.

پدر خدو ناچار این پیشنهاد را پذیرفت، زیرا می‌دانست دست کم خدو از این پس یک شکم سیر از نان گندم یا جو می‌خورد و خوراکی راهم که هر روز او می‌خورد نصیب دیگر خواهران و برادرانش می‌شود.

بدنبال این توافق خدو و برادرانش در میان چشمانی اشکبار و دلهایی غمگین از همدیگر جدا شدند و خدو راه غربت را در پیش و در دژ مستحکم علی‌آباد در شمال بجنورد که تا نوکور خدو ۴۰ کیلومتر فاصله داشت مستقر شد و این مسافت دور با عدم امکانات آن روز کافی بود که خدو بتواند سالهای سال پدر و مادر و برادرانش را ببیند. خدو در خانه‌ی جدید از

خوراک و پوشاک نسبتاً خوبی بهرند گشت، اما هر بار که به یاد برادران و خواهران و همبازی‌های گرسنه و برهنه‌ی خویش در روستای توکور می‌افتاد دود از دماغش بر می‌خاست و با آهی سرد و دلی پر درد می‌اختیار به گوشه‌ای پناه می‌برد و زار زار می‌گریست، اما ایلکان مادر تازهی او که زلی مهربان و خونگرم و خوش زبان بود و خدو را بیشتر از جان دوست می‌داشت، زود به سر وقت خدو می‌رفت و اشکهای او را با دستها و دامن پر عطفش، کنار می‌زد و از او دلجویی می‌کرد و با وعده و وعیدهایی هر چند بی‌اساس او را امیدوار می‌ساخت که بزودی شوهرش را وادار خواهد کرد که او را نزد خواهران و برادران ببرد و چند روزی در توکور بماند. خدو به امید چنین روزهایی روزشماری می‌کرد، تا اینکه بهار سال بعد فرا رسید و ایلکان و شوهرش خدو را برای دیدار عزیزانش به توکور بردند و چند روز را در آنجا ماندند و مقداری گندم و روغن هم برای پدر و مادر خدو هدیه بردند. این بار که خدو از توکور برگشت، دیگر نگرانی و دلهرهی سابق را نداشت و با دلگرمی و آرامش خاطر بیشتری به دنبال گاو و گوسفندان و بزغاله‌ها می‌رفت و گاهی هم برای کمک به مادرش آفتابه حلبی را بر می‌داشت و می‌رفت از سرچشمه‌ی «بوغاللو» آنرا پر از آب می‌کرد و باز می‌گشت. گاهی هم با بچه‌های جسور بوغانلو دست به گریبان می‌شد و با آفتابه‌ی خالی بر می‌گشت. مردم علی‌آباد از طایفه‌ی جسور و بی‌باک بوغانلو از ایل شادلو بودند. کودکان این طایفه هر روز در میان کوچه‌ها جلو همدیگر را می‌گرفتند و با کوچکترین بهانه‌ای سر و کله همدیگر را به خون آغشته می‌کردند. جنگ در کوچه پس‌کوچه‌ها به تنها برای کودکان بلکه برای بزرگسالان هم یک امر لازم و معمولی بود. به همین جهت هر تیره‌ای بر بالای یک بلندی برجی برای دفاع از خود ساخته بود که هنوز هم این برج‌ها و کوچه‌های تنگ و باریک آن یادگار این درگیری‌ها می‌باشد. کودکان هر گروه می‌کوشیدند کودکان گروه دیگر را بزنند و افتخارات و سرافرازی‌های تازه‌ای نصیب خود کنند. همه روزه سر و کله و دست و گوش و بینی اغلب این کودکان زخمی و آغشته به خون همچون خروسان جنگی بود. در چنین محیطی خدو هم باید وضع خود را روشن می‌نمود. باید آنچنان رفتار می‌کرد که تمام کودکان دژ از او حساب ببرند و گرنه زندگی کردن در آنجا ممکن نبود مگر اینکه به زیر پرچم یکی از کودکان حاکم بر کوچه‌ها می‌رفت. این کار هم با خلق و خوی خدو که

کودکی جسور و سرکش بود، سازگار نبود. دیری نپایید که خدو توانست فرماندهی بگی از کوچه‌ها را به خود اختصاص دهد. خدو که شبها به خانه برمی‌گشت یا کمر بند پشمی‌اش پاره شده بود، یا درزهای چوخ (بالتو پشمی کردی) او پاره شده بود، یا سروگوشش آخته به خون بود و به قول فردوسی:

تسبرزین به خون یلان گشته غرق      چو تاج خروسان جنگی به فرق  
اقا ایلکان آن زن خبور و مهربان نه تنها خدو را از این جنگ و گریزها برکنار و برحذر نمی‌داشت، بلکه او را تشویق هم می‌کرد و می‌گفت: درست است که تو در اینجا غریب هستی، اما فراموش نکن تو از ایل پهلوانلو هستی و باید پوزه و پشت تمام کودکان بوغانلو را به خاک بمالی. کودکان تمام تیره‌ها همه اینها باید از تو اطاعت کنند. ایلکان برای اینکه این نوچه پهلوانش همیشه پیروز و سرفراز باشد، روزهایی که آبگوشت درست می‌کرد، یک ملاقه کوچک از آب بر چربی روی آبگوشت و روی نان خدو می‌ریخت. گوشت سهم خودش را هم به خدو می‌بخشید. او به خدو می‌گفت زیاد بخور تا قوی بشوی و بتوانی حریفان را بر زمین بزنی. صبح‌ها هم به دزدگی از شوهرش یک قاشق روغن زرد، یا چند دانه چرک و فارمه جاشنی صبحانه‌ی خدو، این خروس جنگی خود می‌کرد. و بدینگونه خروس جنگی ایلکان که خدو نامیده می‌شد در اندک زمانی سرآمد تمام نوجوانان علی‌آباد و حاکم مطلق کوچه و پس‌کوچه‌ها شد و بعدها جوانی جسور و بی‌باک و تیرانداز و شمشیرباز و نیزه‌انداز و پهلوان کاملی از کار درآمد که بوغانلوها او را پهلوان ایلکان می‌نامیدند. پیداست که کسی که در میان علی‌آبادی‌ها سرآمد شود، از هیچکس باک نخواهد داشت.

خدو برخلاف انتظار پدرخوانده‌اش کسی نبود که به دنبال گاو و خر برود و از صبح تا غروب زمین‌های دیسه را شخم بزند و برف و باران و سرما و گرما را تحمل کند تا صدمن گندم برای نان بخور و نمیر آنهاً اگر آفت و ملخی از راه نرسد، فراهم نماید. مادرش ایلکان هم نمی‌خواست خروس جنگی‌اش دنبال چنین کارهایی برود. زیرا شوهر او پس از عمری دنبال این کارها رفتن، به قول خودش چه خاکی بر سر کرده و چه نام و افتخاری فراهم کرده بود که حالا خدو بکند!! پس راه خدو راه دیگری بود.



خدو یک روز نوکران سردار بجنوردی را مشاهده نمود که سوار بر اسب‌های تیزگام، درحالی‌که شمشیر بر کمر و تفنگ بر دوش و قطار فشنگ حمایل داشتند با زرق و برق و شکوه و دبده‌ی خاصی وارد دژ شدند، و مردم در مقابل آنها سرتعظیم و کرنش فرود آورده و هر یک از آنها می‌کوشید تا زودتر خود را به افسار اسب سوار برساند و او را به خانه‌ی خویش مهمان و پذیرایی کند. تا افتخاری بدست آورد و دمی با نوکر سردار کُل گفتگو کند که نه تنها خودش، بلکه اولاد و اعقاب او هم سالهای بعد از این مهمانی به عنوان افتخاری در میان سر و همسران بادی به غیب بیدازند.

خدو هم برای اینکه خود را به اسب یکی از سواران برساند، پیش رفت و دور و بر سواری پلکید، اما لحظه‌ای بعد با تشر و تشدد سوار ناچار به ترک آنجا شد. خدو از آن لحظه تصمیم گرفت کاری بکند که مانند این سوارها، مردم علی‌آباد او را تحویل بگیرند و به استقبالش بشانند. اما چگونه؟ معلوم نبود. خدو در جستجوی راهی بود، تا به مقصود نزدیک شود.

### خدو، سردار می‌شود

سالها یکی بعد از دیگری آمدند و رفتند و خدو جوان نیرومند و خشن و برصلاحتی از کار درآمد. پدرش نیز در پناه حمایت‌های ایلکان اسبی برای او خریده بود، خدو هر روز سوار بر اسب به کنار چشمه می‌رفت و دختران زیبای بوغانلو را که با لباسهای رنگارنگ و زیبای خود مانند طاووس‌های سرمستی در کنار آن، تخته سنگ بزرگ بر فراز چشمه گرد می‌آمدند و به شوخی و جست و خیز می‌پرداختند، از نظر می‌گذرانید و در خود احساس شادی و غرور می‌کرد. خدو خیلی آرزو می‌کرد یکی از این طاووس‌های زیبا را بر ترک خود نشاند و فراری دهد. اما از پدر و مادرش جرأت نمی‌کرد.

در یکی از روزها که خدو با جلال و ظمطراق ویژه‌ای سوار بر اسب برای دیدار پدر و مادر و برادران خود به توکور رفته بود، شنید که محمد ابراهیم خان روشنی حاکم شیروان برای بلوک گردشی به روستای توکور آمده است. خدو روز دیگر سوار بر اسب خود را بر سر راه محمد ابراهیم

خان و سواران او رسانید و تعظیمی کرد و از اسب فرود آمد و باز با اشاره‌ی خان، سوار بر اسب شد. محمدابراهیم خان از حرکات و رفتار و جنس و چالاکی خدو خوشش آمد و از حال و روزگار و پدر و مادر او جو یا شد و سپس پیشنهاد کرد که چنانچه مایل باشد می‌تواند به همراه او به شیروان برگردد و در سلک سواران او قرار گیرد.

خدو که با شنیدن سخنان آنچنانی خان غرق در شور و نشاط شده بود و آترا در حکم یک رؤیا می‌دانست، چنان در خود احساس وجد و سبکی کرد که انگار سوار بر اسب در میان ابرها و قراز آسمانها، اسب سواری می‌کند.

لذا از خان سپاسگزاری کرد و اجازه خواست که به علی‌آباد بازگردد و از پدر و مادر کسب اجازه نموده و در شیروان به خدمت برسد. خان نیز با پیشنهاد خدو موافقت کرد.

خدو سوار بر اسب شلاق‌زنان کوه و کمر و دژه و دشت را در نور دیده و هرگز متوجه نشد که این مسافت طولانی را چگونه پیموده است. یکبار متوجه شد که اسبش بر دم دروازه‌ی دژ علی‌آباد سم بر زمین می‌کوبد.

خدو دروازه‌بان را نهیب داد و وارد دژ شد و اسب را با عجله در سر طویله بست و به خدمت پدر و مادر رفت. اما ایلکان شادی غیرمصولی در چهره‌ی خدو مشاهده نمود و شرح حال او را جو یا شد و خدو هر چه بر او گذشته بود بر زبان رانده اما هر چه خدو خوشحال‌تر می‌شد ایلکان غمگین‌تر می‌گشت، زیرا روزهایی را مجسم می‌کرد که ممکن بود خروس جنگی اش از او دور شود.

پدرش گفت: از من می‌شنوی دنبال خان‌ها مرو. یک لقمه نان رعیتی بخور و سرت را به دره‌سرنینداز. خان جماعت و نوکریابه‌ای آنها وفا و مروّت ندارد. آنها همه چیز را فدای منافع خود می‌کنند و آخر هم تو را به کشتن می‌دهند. از قدیم گفته‌اند: نان خان‌ها مستی‌آور است. معلوم است که مستی هم سرانجام خوبی ندارد. ایلکان که دید شوهرش خیلی دور برداشته، خود را به میان سخن او انداخت و گفت:

نه پسرم باک نکن. مردان بزرگ از کارهای بزرگ به جایی رسیده‌اند. کسی که از سختی‌ها و مخاطرات نترسد به جاهای بزرگ می‌رسد و در میان هم‌سن و سالان خود سراقراز و نامدار

می‌شود. زندگی یعنی چه؟

زندگی یعنی نام‌آوری، زندگی یعنی سرافرازی، زندگی یعنی دیگران در برابرت به کرنش درآمدن. زندگی یعنی دشمنانت از تو ترسیدن و دوستان به تکریم درآمدن. یک روز آدم با بزرگی زندگی کند و بمیرد بهتر است که صدسال رعیتی کند و بی‌نام و نشان جان دهد. اصولاً بیره‌ی تو برای کشتن و فریبی کردن خوبست. تو مانند یک بیره لر هستی. من از روز اول در پیشانی‌ات دیدم که قوچ بزرگی خواهی شد، حال که خداوند برای تو چنین شانس را فراهم کرده است، پشت پا به آن مزن. فردا سوار اسب بشو و به سوی شیروان بتاز و از هیچ چیز باک مدار. تو مردی بزرگ خواهی شد نه یک رعیتی که دنبال کون غریب‌دود و پوی چس خیز را در پای کتل‌های بوغانلو استنشام نماید. هر چند جدایی و دوری تو برایم غیرممکن است، اما من سرافرازی تو را می‌خواهم. برو، برو، تو بزرگ خواهی شد و من برایت دعا می‌کنم و می‌بینم که زحمات چندین ساله‌ام به بار نشسته است. شوهر ایلکان که حاج و واج به دهان زنش چشم دوخته و مات و مبهوت مانده بود، بدون اینکه کلامی از دهانش خارج شود، به میان رختخواب خزید و لحاف جاجم را سرکشید و لحظه‌ای بعد به خروپف افتاد. اما ایلکان آن شب نخوابید. مقداری آرد از کندو آورد و با زرده‌ی تخم مرغ و روغن و جرزغاله و زردچوبه و بونه‌ی خشک درهم مخلوط کرد و با آب گرم خمیر نمود و پیش از روشن شدن هوا چند قطیر کلفت و خوشمزه پخت و در توبره‌ای نهاد و به میان خورجین ترک بند خدو انداخت و دستی به سروگوش اسب خدو کشید و گفت:

ای اسب بعد از خدا، خدو را بتو می‌سپارم، آنرا سالم به من بازگردانی. آنگاه اشکی از چشمانش بر زمین غلشید که خدو در خانه را باز کرد و به سوی مادر آمد و سلام کرد. ایلکان دست نوازش بر زلف و کاکل فرزند کشید و اشکهایش را از خدو پنهان کرد. خدو هم که دچار دلهره جدایی شده بود دست ایلکان را بوسید و گفت: مادر زحمات خود را به من حلال کن و من هرگز تو را فراموش نخواهم کرد. سپس هر دوی اختیار سر بر دوش هم نهادند و گریستند خدو پیش از برآمدن خورشید درحالی که پدر و مادر و چندتن از رفیقانش او را بدرقه می‌کردند از علی‌آباد بیرون آمد و بسوی مشرق اسب ناخت. هنوز آفتاب با تیغی کوه به اندازه‌ی یک ریسمان فاصله داشت که از دروازه شهر وارد شیروان شد و یکسر به سوی ارک رفت.

میرآخور خان آن شب آمدن خدو را به محمدابراهیم خان آگهی داد و خان به او سفارش کرد که این نازه وارد سوار قابلی خواهد شد باید در تربیت وی کوشید.

### آغاز دوران سیاسی خدو

خداوردی در شیروان برای اولین بار به گروه نوکران و تفنگداران محمدابراهیم خان زعفرانلو پیوست. محمدابراهیم خان چنانکه گفته شد از بنی اعمام شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو حاکم قوچان بود. حکومت نواحی شمالی خراسان از هنگام آمدن کردها به این سرزمین برعهده‌ی این خاندان بود که اصلاً از ایل شیخ امیرلو بودند. شیخ امیرلو از ایلات معتبر کرد است که اکنون در روستای زیارت شیروان که قبلاً قغان آباد نامیده می‌شد اسکان دارند و بقیه هم در قوچ قلعه در غرب شیروان و در شیروان و دو روستای شیخ امیرلو بالا و پائین در نوار مرزی و نیز در قوچان و اسفراین و اسفجیر و قوردانلو بجنورد و در باغجق سکنا گرفته‌اند.

محمدابراهیم خان حاکمی عادل و خیرخواه و دموکرات منش و محتاط و آینده‌نگر بود و دلش می‌خواست بدون جار و جنجال و درگیری با دیگران زندگی کند. او سالها حکومت نواحی ثلاثه شیروان و اسفراین و سرحدات قوچان را برعهده داشت و مردم رضایت خاطر از او داشتند. اما بعدها شجاع الدوله بی سبب از او رنجید و کار آنها به اختلاف کشید.

خدو در دستگاه محمدابراهیم خان روز بروز ترقی کرد، تا جایی که در حدود سالهای ۱۳۳۵ قمری رئیس سواران زعفرانلو شیروان بود. هر مأموریت مهم و خطرناک که از سوی محمدابراهیم خان یا شجاع الدوله به او محول می‌شد، به خوبی از عهده‌ی مسئولیت خویش بر می‌آمد، که یکی از آنها تعقیب و سرکوبی رستم سفکائی<sup>۱</sup> (سيفکالوئی) بود، که چون با مقاومت و قلعه‌داری رستم مواجه شد، مدتی در سفکالو که بین اوغاز و دوربادام در دره‌ی حمزکالو بالا بر روی تپه‌ای بنا شده بود، محاصره و سرانجام با ویران کردن در رستم را نابود<sup>۱</sup> کرد، که در تلگراف‌های شجاع الدوله به سلطان‌بگ باجگیرانی به این امر اشارت شد.

1. Safkänlo

۶. علت تعقیب رستم این بود که رستم معروف به روستو در نزدیکی باجگیران حسن خان رئیس ایل بیجرالو را کشته بود.

در اوایل سال ۱۳۳۷ قمری، شاهزاده تیرالدوله والی خراسان که از شجاع‌الدوله آزرده خاطر بود، به این فکر افتاد که مقام ایلخانگیری را از شجاع‌الدوله گرفته، به محمدابراهیم خان تفویض نماید. گویا بطور پنهانی هم این موضوع با محمدابراهیم خان در میان گذاشته شده بود. اما این راز از برده برون افتاد و شجاع‌الدوله از بیت والی و حاکم دست نشانده‌ی خود آگاهی یافت و بلافاصله محمدابراهیم خان را برکنار و تاج محمدخان بادلاتلو (سقوط‌الملک بعدی) را به حکومت شیروان منصوب نمود. در این زمان تیرالدوله هم از حکومت خراسان معزول و روانه تهران شد به سفارش محمدابراهیم خان هم مردم شیروان از پذیرفتن تاج محمدخان سرباز زده و خدو سردار رئیس سواران شیروان از ورود تاج محمدخان به شیروان جلوگیری نمود که تلگراف‌های این زمان مبادله شده بین تهران و مشهد و شیروان گویای این واقعیت است.

در این زمان بحرانی بود که دولت احمدقوام‌السلطنه برادر وثوق‌الدوله نخست‌وزیر وقت را به حکومت خراسان منصوب کرده با اختیارات وسیعی روانه نمود تا این قضایا را حل و فصل نماید. محمدابراهیم خان سرانجام شیروان را رها کرد و به اسفراین رفت که در آنجا علاقه و آب و ملک داشت. خدو هم مدتی قدرت شیروان را بدون داشتن حکمی در اختیار داشت، سرانجام بخاطر دخالت فرج‌اله خان (سیف‌الملک بعدی از بنی‌اعمام شجاع‌الدوله) که شوهر نوران بی بی خواهر تاج محمدخان بود، اوضاع شیروان به نفع تاج محمدخان پایان یافت و خدو از شیروان بیرون رانده شد.

خدو برای رفع کدورت خاطر شجاع‌الدوله، سوار بر اسب تنها به قوچان آمد و از شجاع‌الدوله عذر تقصیرات خود را که مانع ورود تاج محمدخان شده بود خواستار شد.

شجاع‌الدوله که به تزلزل مقام خویش پی برده بود، با خدو به نرمی رفتار کرد و گناه سرکشی و نافرمانی او را بخشید. معروف است وقتی که خدو مطمئن شد شجاع‌الدوله او را بخشیده است، در برابر او تعظیم کرد و شجاع‌الدوله تا درب حیاط او را بدرقه نمود، درحالی که امیرحسن خان کودک ۶۵ ساله‌ی شجاع‌الدوله هم در کنار پدر بود.

خدو دست ایلخانی را بوسید و سوار بر اسب شد و دست به خورجین ترک‌بند خود برده و مقداری پول نقره‌ی آن زمان را از خورجین درآورد و نثار سر پسر ایلخانی کرد و به میان خیابان

ریخت که ققرا و مستمندان هجوم آورده و برای به دست آوردن پولها همدیگر را زیر دست و پا له می کردند.

خدو هم درحالی که سوار بر اسب نازیانه اش را به عنوان احترام در مقابل شجاع الدوله تکان می داد، مهمیز بر اسب زده از خیابان سنگفرش به تاخت دور شد.

دیری از این جریان نگذشته بود که قوام السلطنه چنانکه گفته شد با حبله و شیرنگ شجاع الدوله را دستگیر و در مشهد زندانی نمود و خدو که از کینه تیزی تاج محمدخان بیسناک بود، گاهی در اسفراین و زمانی در نواحی سرحدی با سواران خود به سر می برد و بین عشق آباد روسیه و خراسان رفت و آمد داشت.

#### دوران قیام خدو سردار

خدو دردی در عشق آباد وسیله یکی از ترکان مهاجر آن دیار که با وی رفت و آمدی داشت، به سران کمونیست عشق آباد معرفی شد. روس ها که از سوابق جنگجویی و بی باکی خدو آگاهی داشتند، به خوبی از او استقبال کردند و با او قول و قرار می گذاشتند که چنانچه بتواند یک حکومت کمونیستی در شمال خراسان برپا کند، از او حمایت خواهند کرد و او را یاری می دهند.

این زمان که شجاع الدوله در مشهد به زندان قوام السلطنه افتاده بود، وفات یافت. دیگر از نظر وجدانی خدو مانعی برای خویش نمی دید که قیام خود را آغاز نکند. زیرا او هم از تاج محمدخان که این زمان نایب الحکومه قوچان شده بود، سخت آزرده خاطر و دلگیر بود و هم از فرج اله خان شیروانی که او را به شیروان راه نمی داد، متنفر. به همین جهت مرکز فرماندهی خود را به دژ گلپایان در جنوب شرقی شیروان انتقال داد و عملاً قیام کمونیستی خود را آغاز نمود.

کمونیست های روس هم طبق قول و قرار خود، مراحل نخستین کمک رسانی به خدو را آغاز کردند و بنایه قول علی بگ کرد برزلاتلو، دوست جعبه فشنگ و ۶۰۵۰ جعبه طلا و پول نقره ای ایران و حدود یک هزار قبضه اسلحه که عبارت از فشنگ های انگلیسی و مسلسل بود به خدو تحویل دادند که به گلپایان منتقل شد. خدو قبل از اینکه انقلاب کند، دوبار وسیله پسر رئیس التجار

با قوام‌السلطنه ملاقات نموده بود.<sup>۱</sup>

خدو در این زمان مقر فرمانروایی خود را در روستای گلپان در جنوب شرقی شیروان مستقر ساخته بود.

ملاقات خدو با زینوویف<sup>۲</sup>، او را به قول و قرار توخالی و طناب پوسیده‌ی روس‌های کمونیست امیدوار ساخت، خصوصاً که روس‌ها به حیدرخان عموغلی که این زمان در مشهد مشغول فعالیت کمونیستی بود مأموریت دادند که خدو را یاری نماید. حیدرخان عموغلی به گلپان رفت و استحکامات و برج و باروی خدو را مشاهده نمود و در آنجا بین برج‌هایی که گرداگرد قلعه ایجاد شده بوده، خط تلفن کشید تا در صورت بروز جنگ، خدو فرامین خود را مستقیماً به سنگرتشیان اطلاع دهد. بدون شک علاوه بر حیدرخان، سازمان جاسوسی شوروی در فوجان نیز با خدو در ارتباط بوده است. این موضوع از لابلای اعترافات آفابکوف به خوبی آشکار است.<sup>۳</sup>

۱- قوام‌السلطنه نیز به دستکاری رئیس‌التجاره وعده‌ی دیگری قصد داشتند خراسان را از ایران جدا نموده به آن استقلال بدهند، و احتمالاً مذاکره‌ی قوام‌السلطنه و خدو در این رابطه بوده، متناهی خط‌مشی آنها از نظر ایدئولوژی متفاوت بوده است. قوام طرفدار خراسانی مستقل متعادل به سیاست انگلیس بوده، اما خدو در نظر داشت حکومت کمونیستی شوروی را در آنجا روی کار آورد. به همین جهت به توافق رسیدند و اگر خدو با قوام هم‌دست می‌شد احتمال داشت تاریخ خراسان به گونه‌ای دیگر ورق بخورد.

۲- زینوویف پس از مرگ لنین با استالین به رقابت برخاست و سرانجام به امر استالین دستگیر و اعدام گردید. فرهنگ مصاحب ج ۱ ص ۱۲۰۶

برای اطلاع بیشتر از سرنوشت زینوویف و دیگر رقیبان سر به نیست شده وسیله‌ی استالین به کتاب: خاطرات با ژانوف - ترجمه‌ی دکتر عایب‌الرضا مراجعه فرمائید.

۳- آقای قدرت‌اله روشنی زعفرانلو فرزند مظفرالسلطنه که خود از نویسندگان و مترجمین ایرانیست، در تکه یادداشتی که بیان فیش‌هایش بود، نوشته است: «نامه‌ایست که از تهران سفارت انگلیس | به وزارت خارجه انگلیس فرستاده می‌شود، در آن راجع به جداوردی بلشویک گزارش می‌دهد که از طرف بلشویک‌های شوروی حمایت می‌شود و وابستگی آن را با بلشویک‌های گیلان و مازندران و آذربایجان می‌رساند،

البته اگر اسناد استانداری خراسان و کسولگری‌های انگلیس و روس در مشهد را از بین نمی‌بردند،

آقابکوف در این زمان از جاسوسان زبردست شوروی در مشرق ایران بود.

فعل و انفعالات خدو در نزدیکی شیروان، فرج‌الله خان شیخ امیرلو حاکم وقت شیروان را به وحشت انداخت و او با تاج محمدخان بادلانو برادرزن خود که از خوانین منتقد قوچان بود و با خدو دشمنی داشت، محمدرضا میرزا قهرمان ملقب به شجاع‌السلطان را که پس از دستگیری شجاع‌الدوله به حکومت قوچان منصوب شده بود، وادار کرد تا علیه خدو وارد کارزار شود و این حرکت را در تظفه خفه نمایند.

حاکم قوچان نیز موضوع را به قوام‌السلطنه گزارش کرد. قوام یک قبضه شمشیر و حکم قراسورایی راهبای بجنورد، شیروان، قوچان و باجگیران را برای خدو ارسال داشت تا بیشتر پا بگیرد و برای اهداف آینده‌ی وی سودمند شود لکن خدو آن را قبول نکرده برای قوام پس فرستاد، زیرا چنانکه گذشت نقطه‌نظرهای قوام‌السلطنه با خدو در مورد استقلال خراسان فرق داشت، آن طرفدار انگلیسی‌ها و این طرفدار روس‌ها بود.

آقای شاکری به نقل از مرحوم حاج عباس معتمدی قوچانی آورده است که:

شایع شد که روس‌ها با خدو ارتباط پیدا کرده‌اند و محرمانه به روسیه رفت و آمد دارد و با اسلحه زیادی که از روسیه آورده قصد دارد با اتحادگلیه خوانین کرد به قوچان و مشهد و بلکه ایران حمله نماید.

در این موقع حسین خان هژیرالملک (منشی سابق شجاع‌الدوله) جریان امر را به قوام‌السلطنه تلگراف می‌نماید که اگر شخصاً به قوچان نیاید، ایران در خطر است. قوام به هژیرالملک تلگراف می‌کند، خودت برو، اختیار تام داری که خوانین کرد سرحدی را از طرف خدو متفرق سازی. در این جریان کار خدو بالاگرفت و چون با اسلحه‌های روسی مجهز بود، سرکوبی وی میسر

نکات تاریک زیادی از تاریخ این دوره برای ما روشن می‌شد.

- ۱- آقای شاکری در کتاب جغرافیای تاریخی قوچان حاکم این زمان قوچان را امیر تیمور کلالی از خوانین هزاره‌ی مشرق خراسان (نماینده اسبق مجلس شورای ملی ایران) ذکر کرده است. مرحوم علی‌بگ برزلانو و مرحوم سرهنگ صفابور هم ضمن گفتگویی که با آنان داشتم این نظریه را تأیید کردند. احتمالاً امیر تیمور پس از شجاع‌السلطان بوده است.



نشد. قوام السلطنه ناچار شد (علاوه بر استفاده از وجود ژاندارمری خراسان) بتوسط خوانین قوچان و بجنورد و شاهرود و حتی غده‌ای از خوانین سایر شهرهای خراسان مدت سه ماه در حوزه‌ی شیروان با خدو زده و خورد نماید. سرانجام خدو را محاصره کرده و روس‌ها هم دست از حمایت او برداشتند. خدو ناچار شد به روسیه فرار کند و قضیه‌ی خدو خاتمه یابد.

البته قضیه‌ی خدو به این سادگی‌ها پایان نیافت. اسنادی که در این رابطه به دنبال خواهد آمد، موقعیت و فعالیت خدو را تا حدودی آشکار می‌سازد.

## اسنادی در مورد خدو و سردار و اوضاع خراسان

وزارت داخله - اداره کابینه مرموز است. سواد تلگراف رمز شجاع‌الدوله از قوچان

مورخه غره رجب ۱۳۳۶ - نمره ۱۰ برابر ۲۱ فروردین ۱۲۹۶

مقام منبع وزارت جلیله داخله مدظله

به ملاحظه تأمینی که دولت به خداوردی قطاع‌الطریق معروف رحمت کرده چندی بود که با کسی کار نداشت. چون اینطور اشخاص شرور ممکن نیست هیچوقت آسوده باشند. از کوزه برون همان تراود که در اوست، باز ثانیاً مشغول هرزگی و شرارت شده، چنانچه اجازه قلع و قمع مشارالیه داده نشود بکلی صفحات خراسان را عراب و اسباب زحمت اولیاء دولت را فراهم خواهد کرد. در این موقع مخارج سوار و فشنگ هم از طرف دولت باید مرحمت شود والا با این حال بی‌چیزی و پریشانی و پیدا شدن اسباب کار و نبودن فشنگ خیلی مشکل است. این خدمت انجام شود و پیش برود. نمره ۳ چاکر شجاع‌الدوله.

دستور وزیر داخله در حاشیه چنین آمده است:

اداره شرق، جواب دهید حضرت آقای قوام السلطنه حرکت نموده و قریباً وارد می‌شوند. به ایشان مراجعه نموده و بطوری که منتفی است البته اقدام خواهد نمود و وزارت داخله هم مساعدت ...

می نماید. نمره رجب<sup>۱</sup>

### از طهران به خراسان

نمره کتابت ۲۷۶ به تاریخ ۲۲ حمل افروزدین ۱۲۹۶ برابر ۲۱ رجب ۱۳۲۶

### ایالت جلیله‌ی خراسان و سیستان

چنانچه خاطر محترم مسبوق است خداوردی معروف مدتی بود که در حدود قوچان و شیروان بنای یاعی‌گری و خودسری را گذاشته، اسباب زحمت فراهم کرده، جلوگیری مشارالیه را سردار معزز ابلخانی بجنورد<sup>۲</sup> خواهند فرمود در صورتی که شیروان خصیمه بجنورد بشود. هزاروپانصد تومان نیز از بابت حقوق دوست نفر سوار داده شود مشارالیه حاضر است خدو را قلع و قمع نماید. وزارت داخله نیز شیروان را به بجنورد خصیمه و حقوق سواران مطابق تصویب هیأت محترم دولت برقرار و اجازه پرداخت آن صادر و مشارالیه تقریباً تا دو ماه قبل از مالیه دریافت می‌کرد. اگر چنانچه مشارالیه موفق به دستگیری و قلع و قمع نشد، در سنه ماضیه شجاع‌الدوله ابلخانی قوچان<sup>۳</sup> برای او تأمین خواست که در صورت دادن تأمین خدو ترک خودسری نموده، به صداقت خدمت خواهد نمود. وزارت داخله نیز جواب داد هرگاه مشارالیه را خلع سلاح بنماید و اموالی که از مردم برده رد کند و ضامنی نیز بدهد که من بعد مرتکب این حرکات نشود، البته تأمین داده خواهد شد. شجاع‌الدوله این شرایط را اجرا نکرد ولی شنیده شد که خود مشارالیه به او تأمین داده و علاوه، خدمتی هم به او مرجوع نموده.

[یک کلمه ناخوانا] تلگرافی رمزاً از مشارالیه [شجاع‌الدوله] رسیده که سواد آن لفاً ارسال می‌شود. چون این گونه ... برگردن ... حضرت عالی است پس از ملاحظه هر طور مقتضی و صلاح می‌دانید اقدام و وزارت را نیز از نتیجه مسبوقی خواهید فرمود. امضاء وزیر امور داخله

۱- سند متعلق به مرکز آرشیو اسناد ملی. چنانکه ملاحظه می‌شود روز بعد وزیر داخله این تلگراف رمزی را از طریق سبزواری برای والی خراسان فرستاده است، تا تصمیم لازم را در مورد تأمین یا دستگیری خدو اتخاذ کند.



وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

تاریخ ۱۶ خرداد ۱۳۳۷  
شهر کومک کومک ۱۳۳۷

شماره ۵۰۰

تاریخ ۲۹/۳/۳۷

تاریخ وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه  
حضرت آقا میرزا تقی خان کهنه کلبه ای  
درود سرور و استادی زود لایق جناب سرور  
مخترع و پدید آورنده علم با سبقت از سرور  
مگر در جوانی خود در راه کمال سرور  
بهر خصوص در علم و ادب و عبادت  
مستقیم خود از راه علم و عبادت  
که سرور را در کمال حضرت آقا میرزا تقی خان  
تأسیس و خلق سرور را خود گذرد که  
در دستور خود لایق علم و ادب  
و علوم و ادب خود را در این مجال  
و در رسیدن خود را در

مستظرفه  
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه  
تاریخ ۲۹/۳/۳۷

درود سرور

از طهران به مشهد - تلگراف به تاریخ دوشنبه [شهریور ۱۲۹۶/۱۷] ذیقعد ۱۳۳۶

نمره کتابت ۱۵۹۰

ایالت جلیله‌ی خراسان و سیستان

از قرار راپورت شیروان، نصراله‌خان [زعفرانلو] نایب‌الحکومه با سوار از شیروان حرکت نموده، اهالی عنوماً در تلگرافخانه متحصن و استعدادی در شهر نیست. تفصیل چیست؟ مقرر فرمائید از هر اقدامی که برای تأمین و آسایش اهالی به عمل آمده، وزارت داخله را نیز مستحضر دارند. امضاء

لقبه اخبار و خلد  
 شیروان  
 از سوار و ایالتی هنوز خبر نرسیده و دیروز سوار است  
 آنها را در روز دوشنبه روز مانده و یک روز دیگر حرکت  
 حرکت نذر از قهر نکرده و روز دیگر حرکت خواهند کرد  
 بواسطه آمدن خا و دیروز شیروان اشرف را ناک شیروان  
 متفرق کرد (دیروز غروب زمانه‌ی حجاب است)  
 سوار نظام وارد شد و چون سوار با سوار باید در خارج خاک شیروان  
 اشرف را عقب و دیگر نماند حکومت بشرف ملدا  
 از قهرمان اجازه در است ۱۸ مهر ۱۳۳۶

### اخبار تلگرافی داخلهٔ ممالک محروسه (مشهد)

بحمدالله شهر در کمال انتظام است. خداوردی زعفرانلو معروف که سابقه‌ی اعمالش حاجت به شرح ندارد و در عهد هیچیک از ایالات (والیان خراسان) سر تمکین و اطاعت پیش نیاورده بود، بر حسب امر ایالت احضار و امشب وارد مشهد گردید. صفحه‌ی خراسان از وجود اشرار پاک و در اطراف باقی و قطاع الطریق باقی نمانده است.

۲۷ محرب [۱۳۳۶ قمری برابر ۲۷ آبان ۱۲۹۶ که قرار بود بین قوام السلطنه و خداوردی ملاقات انجام گیرد]

### اخبار حوادث شیروان

روزنامه وقایع شیروان در این رابطه چنین آورده است

#### بقیه اخبار داخله - شیروان [۱۳ آذر ۱۳۳۷ قمری]

امنیت حاصل و بواسطه‌ی باران‌های متواتر اهالی مسرور، ۱۲ نفر از سارقین قوشخانه<sup>۱</sup> و بی‌بهره<sup>۲</sup> و (یک کلمه ناخوانا) بواسطه نداشتن یک نفر سرپرست و مباشر یا قزاقی<sup>۳</sup>، اغلب در حدود سرحدی مشغول سرفت و راهزنی‌اند. به خاک شیروان هم تجاوز کرده و راه سرحد قوشخانه را گرفته، چند نفر را لخت کرده، در روز در سه فرسخی شیروان با دو نفر از آدم‌های نصراله خان (برادر ضیف‌الملک بعدی) مصادف شده با آنها نزاع کرده، نورمحمد نام مجروح، اسب و تفنگ او

۱- قوشخانه یکی از دهستان‌های چهارگانه‌ی مرزی قوچان، که در شمال شیروان واقع و با روسیه هم‌مرز است. این دهستان اخیراً جزو شهرستان شیروان شده است.

۲- بی‌بهره یا بی‌توانه از روستاهای دهستان مرزی سیوکانلو بر سر راه شیروان به اوزار.

۳- این زمان شیروان بدون حاکم بود و شجاع‌الدوله ایلخانی زعفرانلو حاکم قوچان، محمدابراهیم خان روشنی را از حکومت شیروان برکنار کرد و ناج محمدخان بادلالو قوچانی هم هنوز برای حکومت وارد شیروان نشده بود که این بی‌نظمی‌ها برقرار بوده و نیروی قزاق هم که به مأمورین حکومتی گفته می‌شد، عملاً کاری از دهستان بر نمی‌آمد.

را هم گرفته، دیروز مجروح را به شیروان آورده، مشغول معالجه‌اند. حکومت قصد دارد عده‌ای از سواره نظام با معیت چند نفر از سواران خداوردی<sup>۱</sup> متعاقب اشرار بفرستد. مباشر سرحدی پائین ولایت<sup>۲</sup> تمام در قوچان و سرحدات بی صاحب است. «۱۳ قوس (آذر) غلامرضا»<sup>۳</sup>

### بقیه‌ی اخبار داخله (شیروان)

از سواره ولیخان هنوز خبری نرسیده. خداوردی و سواره‌اش انتظار آنها را دارند. دیروز مازور واکس و مازور کاسم به طرف بجنورد حرکت نمودند. از قرار مذکور تا ده روز دیگر مراجعت خواهند کرد. بواسطه آمدن خداوردی به شیروان، اشرار از خاک شیروان متفرق گردیدند. دیروز غروب زمان خان صاحب با سی نفر سواره نظام وارد شدند. چون سواره‌ی مأمور باید در خارج خاک شیروان اشرار را تعاقب و دستگیر نمایند، حکومت به شرح تلگراف فوری از قوچان اجازه خواسته است.

۱۸ قوس [آذر ۱۳۳۶] غلامرضا.

دستوری که وزارت داخله زیر نامه ارجاع به اداره‌ی شرقی داده، ۱۵ ربیع‌الثانی است.

### بقیه‌ی اخبار داخله

شیروان - مورخه ۲۸ سنبله (۲۸ شهریور ۱۳۳۶ قمری برابر ۱۲۹۷ خورشیدی)

از قرار مذکور خداوردی و ولیخان [قرامانلو] با هفتاد نفر سواره دوین دو فرسخی [جنوب شرقی] شیروان رفته شصت نفر از اهالی آنجا را دستگیر می‌نماید حاج سیداسداله مجتهد آنجا فوراً به قوچان می‌رود اهالی متوحش حکومت مشغول جمع‌آوری استعدادهای علی‌اکبر در نامه‌ای که راجع به موضوع فوق از وزارت داخله به استانداری خراسان جهت تایید موضوع فرستاده شده و

- 
- ۱- خداوردی سردار این زمان از سوی محمدابراهیم رئیس سواران حکومتی شیروان بوده، اما محمدابراهیم خان شهر را ترک کرده و به اسفراین رفته بود.
  - ۲- منظور از پائین ولایت، شهر شیروان و نواحی جنوبی آن بود.
  - ۳- غلامرضا تلگرافچی شیروان بود و حوادث منطقه را به مرکز بخابره می‌کرد.

به تاریخ ۲۴ ذیحجه ۱۳۳۶ برابر ۸ میزان (مهر ماه ۱۲۹۶) و نمره کتابچه ۱۹۲۴ بوده چنین آمده است:

### ایالت جلیله‌ی خراسان و سیستان

از قرار اطلاعی که رسیده است خداویردی و ولیخان با هفتاد نفر از سوار به دوین دوفرسخی شیروان رفته و شصت نفر از اهالی آنجا را دستگیر نموده و حاجی اسداله مجتهد فرار کرده به قوچان رفته است. مقرر فرمائید از هر اقدامی که شده وزارت داخله را نیز مستحضر دارد. امضاء

وزارت داخله - نمره ۱۹۲۴ مورخه ۱۶ میزان [۱۲۹۷] ۲ شهر محرم الحرام ۱۳۳۷

### راپرت

#### مقام منبع ریاست جلیله‌ی وزراء عظام دامت عظمة

چند روز قبل بر طبق راپرت تلگرافی شیروان راجع به شرارت خداویردی معروف استعلامی از ایالت جلیله‌ی خراسان شده بود، اینک تلگراف جوابیه‌ی ایالت جلیله با سابقه امر از شرف لحاظ مبارک می‌گذرد.

چون خداویردی یکی از اشرار معروف خراسان و مبالغ زیادی ضرر به دولت وارد نموده و مرتکب غارت‌های زیادی نیز شده است. فعلاً از راه لاعلاجی تعهد عدت می‌نماید. یقین است که پس از کناره‌جویی و حرکت حضرت اشرف آقای قوام‌السلطنه مجدداً بنای طغیان و خودسری را خواهد گذارد. لذا مقتضی است که امر و مقرر شود ایالت جلیله [خراسان] خدو را تحت الحفظ به مرکز اعزام دارند تا در اینجا به اعمال او رسیدگی و از شرارت او جلوگیری شود.

---

۱- سند متعلق به مرکز استاد ملی ایران. این راپرت هنگامی از سوی وزیر داخله به نخست‌وزیری وقت رفته است که خدو با قوام‌السلطنه مسلح کرد و قوام برای او یک شمشیر و حکم فراسورانی منطقه شیروان و قوچان را فرستاد. چون وزیر داخله از تأمین خدو بیساکه بوده، از نخست‌وزیر خواست است اجازه دهد، خدو را به تهران آورده مورد مجازات قرار دهند تا مباد قوام با او بندوبستی کرده باشد. اما وثوق‌الدوله برادر قوام که نخست‌وزیر بود، ظاهراً به این گزارش وزیر داخله توجهی نکرده است.

تلگراف. از قوچان به طهران. تاریخ اصل ۲۰ - سنه ۱۳۳۷

از قراری که افواهی اظهار می شود و شیوعی دارد، محمدابراهیم خان، خداویردی را در فرطان دستگیر کرده با سی نفر سوار به مشهد برده، صحت و سقم این مطلب معلوم نیست. تقی چنانکه مشاهده می شود تاریخ ماه تلگراف مذکور مشخص نیست ولی از قراین زیر معلوم می شود که ۲۰ میزان (مهرماه) ۱۲۹۷ بوده است. در گزارش ذیل هم اشاره شده است که از وزارت داخله بک راپرت تلگرافی به وزارت امور خارجه در مورد قضایای شیروان ارسال شده است که معلوم نیست چه بوده.

بتاریخ دهم ربیع الاول ۱۳۳۷

نمره کتابت ۲۵۷ - ارسال در ۲۲ قوس (آذر)

وزارت جلیلهی امور خارجه، سواد راپرت تلگرافی شیروان برای استحضار اولیای آن وزارتخانه لفاً ارسال می شود.

یادداشتی از وزارت داخله به استانداری خراسان بدین گونه مرقوم شده:

از اداره شرق وزارت داخله. مورخه ۲۷ میزان ۱۳۳۷ به: ایالت جلیلهی خراسان و سیستان از قرار راپورنی که رسیده، خدو را محمدابراهیم خان در فرطان دستگیر و به مشهد آورده، لازم است که صحت و سقم قضیه را اعلام فرمایند. ۲۷ میزان نمره ۲۰۳۶ تلگراف دیگری نیز در همین رابطه برای ایالت خراسان از وزارت داخله ارسال شده که از جریان دستگیری خدو و محمدابراهیم خان و آوردن او به مشهد وزارت داخله را در جریان بگذارند. نمره کتابت ۲۰۳۶ به تاریخ ۲۷ میزان برابر ۱۳ محرم ۱۳۳۷

دولت علیه ایران

آرم شیروخورشید

وزارت داخله طهران - مشهد بتاریخ ۴۶ (ربیع الاول) ۱۳۳۷ (۱۸ قوس)



نمره ۲۵۱۹ کارتین ۶ شعبه تحریرات شرق - ارسال در ۱۸ قوس

ایالت جلیله‌ی خراسان و سیستان

از قرار راهرت تلگرافی شیروان ۱۲ نفر از سارقین قوشخانه و بی‌بهره و کمره<sup>۱</sup> (۴) بواسطه‌ی نداشتن سرپرست و مباشر باقدرتی، اغلب در حدود سرحدی مشغول سرقت و راهزنی شده و به خاک شیروان هم تجاوز کرده چند نفر را لخت و نورمحمد نام را نیز مجروح و اسب و تفنگ او را برده‌اند.

قدغن فرمائید سارقین مزبور را دستگیر و وسایل تأمین آن حدود را فراهم نموده نتیجه را اعلام دارید. امضاء

باسخ تلگرافی قوام‌السلطنه به وزارت داخله در مورد دستگیری سارقین سرحدی

از مشهد به طهران - نمره قبض ۵۴۴۷ نمره تلگراف ۱۵۳ عدد کلمات ۶۸ تاریخ وصول ۲۵ قوس | ۱۳۳۷ قمری |

وزارت جلیله داخله

تلگراف نمره ۲۵۱۹ اصل. در این موضوع به محض وصول اطلاع اقدامات به عمل آمده پنجاه نفر سوار برای دستگیری سارقین سرحدی اعزام داشته‌ام. عده‌ای دستگیر و بقیه را هم مشغول تعقیب و دستگیری هستند. در آن حدود فقط همین عده اشوار سرحدی باقی مانده‌اند که آتم انشاءاله تعالی در نتیجه اقداماتی که شده است دستگیر خواهند شد. ۲۴ قوس - نمره ۱۰۵۴۶ - قوام‌السلطنه

## جنگ ولیخان قهرمانلو با خدو سردار در اسفراین

پس از اینکه شجاع‌الدوله، محمدابراهیم خان روشنی را از حکومت شیروان برکنار کرد، وی به سراملاک موروثی خود به اسفراین رفت و از کارهای سیاسی کناره‌گیری کرد. اما عبدالرضاخان

۱- کمره، مفهوم شد.

شجاع الدوله که از بابت وی هنوز نگران بود، فرمان قتل او را به ولیخان قهرمانلو صادر کرد. البته ولیخان مایل به کشتن محمدابراهیم خان نبود، بلکه قصد دستگیری او را داشت.

ولیخان با سواران خود عازم اسفراین شد. اما پیش از حرکت وی این خبر از دستگاه شجاع الدوله درز کرده و به اسفراین رفته بود. محمدابراهیم خان خود را به سر راه ولیخان که گمان می‌کرد که از دره‌ی میلانلو یا اردوغان در شمال اسفراین حمله خواهد کرد، فرستاد. خود چند روز در آنجا انتظار ولیخان را می‌کشید. ولیخان که وسیله‌ی کار آگاهان خود به این نقشه پی برده بود، مسیر خود را تغییر داده، از سوی دهنه اجاقی خان حمله کرد.

یک سواره‌ای که از سوی محمدابراهیم خان به خود رسید، او را از جریان آگاه ساخت. خود بی‌درنگ به اسفراین تاخت و در مقابل ولیخان فرار گرفت. نیروهای اگر چه اندک ولی منظم و مجهز و آراسته به موزیک نظامی و طبیل و شیپور مسعودخان درگزی هم که به تقاضای محمدابراهیم خان برای یاری او از راه تخت میرزا و رویین دژ آمده بودند وارد اسفراین گردیده و موجب تقویت روحیه‌ی نیروهای اسفراین شدند. در این جنگ که خوشبختانه تلفاتی نداشت، مهدوی رئیس‌التجار هم که املاک شجاع الدوله را بالا کشیده بود، با عوامل خود محرک و یاری دهنده ولیخان بود. دوستی ولیخان و رئیس‌التجار که سرانجام به نابودی شجاع الدوله و ولیخان انجامید از اینجا آغاز گشت. سرانجام ولیخان ناچار به ترک جنگ و عقب‌نشینی گردید، زیرا دریافت که اگر در اجرای فرمان شجاع الدوله به نحو جدی‌تری جنگ را ادامه دهد، بی‌گمان تعداد زیادی از طرفین کشته خواهد شد و این به سود هیچکس نیست و هتری هم در میان ایل و طایفه به شمار نمی‌آید.

اما ولیخان در راه بازگشت خود به باغها و یونجه‌زارهای میلانلو آسیب رسانید و اسب‌های خود را به آنها رها کرد و با شکستن کوزه‌های شیره‌ی انگوری باغداران و استفاده کردن از شیره به عنوان آب در گل‌گاری برای اسب‌های سوارانش آخور درست کرد. بعدها که ولیخان مقضوب و به امر رضاشاه مورد تعقیب فرار گرفت، مرحوم کربلایی رمضان میلانلو بیان داشت که ما به قصاص این کار کوزه‌های روغن زرد ولیخان را در کواکی شکستیم و روغن را بجای جو به آخور اسبهایمان ریختیم. ولیخان در نامه‌ای که به تاریخ ۱۷ شهر ذی‌قعدة الحرام سال ۱۳۴۶ قمری برابر ۱۳۰۶

خورشیدی یعنی سالها بعد به محمدابراهیم خان نوشته، از مشکلاتی که شجاع الدوله برای محمدابراهیم خان فراهم کرده بود، چنین مرقوم داشته است:

«فدایت شوم، پس از تقدیم مراسم بندگی و ارادت، تصدیق اینکه مدتی بود از سلامتی سرکار اطلاعی نداشتم، تا اینکه الیوم مرقومه‌ای را که به آقای وکیل زاده نوشته بودید، ارائه دادند. از سلامتی سرکاری نهایت مسرور شدم.

در خصوص نوشتجات و احکام<sup>۱</sup> مرحوم شجاع الدوله که با شما عدوات داشته بلکه همه طور<sup>۲</sup> برای خدمات جانی شما هم حاضر بودند. در آن موقع بنده را به سرکردگی سوار زعفرانلو<sup>۳</sup> برای دستگیری شما مأمور کرده بودند. نوشتجات<sup>۴</sup> عدیده در دست اینجانب موجودی می باشد ولی در قلعه<sup>۵</sup> می باشند. بنده چهار پنج روز در شهر قوچان<sup>۶</sup> اکار لازمی دارم بعد از انجام رفته به قلعه عین خط مرحوم شجاع الدوله و نوشتجات را برای شما می فرستم، آسوده باشید.

در حاشیه بالای نامه نیز سلام و پیامی به آقای هزبرالملک قوچانی داده است. امضاء ولی قهرمانلو مهر او در پشت نامه

## رپوده شدن پست دولتی به وسیله‌ی خدو

یکی دیگر از ضربه‌هایی که خدو به پیکر حاکم قوچان و والی خراسان وارد آورد، به سرقت بردن پست دولتی بود که مبلغ زیادی پول را حمل می‌کرد. خدو با به چنگ آوردن این پول باد آورده مدتی به اوضاع خود و سوارانش سروسامان داد و چند قطعه باغ انگور و زمین هم در جنوب شرقی شیروان خریداری نمود. این اتفاق ظاهراً باید در اواخر سال ۱۲۹۹ خورشیدی بوده باشد.

۱- در متن: احکامات آمده است که جمع جمع می باشد و از نظر دستوری درست نیست.

۲- در متن: همه تور

۳- فرماندهی بر سوار زعفرانلو، یعنی سپهسالاری کردهای تحت فرمان ایلخانی قوچان، که تا این زمان به کمتر کسی داده شده بود.

۴- در متن: نوشته جات آمده، که از نظر املائی نمره‌ی مرحوم ولیخان ۱۶ می شود.

۵- سند مربوط به بایگانی مرحوم محمدابراهیم خان.

زیرا در نامه‌ای که مرحوم محمدابراهیم خان در جواب نامه‌ی مورخه ۱۵ جوزای سال ۱۳۰۲ مرحوم میرزا سلیمان خان خسروی، مدیر جریده‌ی شمس طهران نوشته و ظاهراً ارسال نشده، با پاک‌نویس آن فرستاده شده به این موضوع اشاره گردیده و گفته است:

در دوازده سال قبل که برای مرافعه‌ی ملک قاسم آباد، از املاک موروثی خودم که شجاع‌الدوله به رئیس‌التجار خراسان فروخته بود، در مشهد بودم، خداوردی معروف شش هزار تومان پول دولت را در وسط خاک قوچان بجنورد به سرقت برد. دولت غرامت آنرا از حکام محل می‌خواست. آنها یعنی والی خراسان و حکام قوچان و شیروان و بجنورد، به اسم اینکه خدو معروف زمانی توکر من بوده است، دوسیه برای بنده ساختند که این دوسیه حربه‌ای شده به دست رئیس‌التجار افتاد که تفصیل دارد...<sup>۱</sup>

چنانکه پیداست، خدو این زمان عملاً باغی شده و با سربردن در کوه‌های شمال خراسان به شورش خود ادامه می‌داد و هرگاه فرصتی می‌یافت، ضربه‌ای به مأمورین و حکام دولتی خراسان وارد می‌ساخت.

ربوده، مبلغ شش هزار تومان در آن زمان کم پولی نیست. یا این پول می‌شد ۱۵ تا ۲۰ هزار رأسی گوسفند خرید. یا صدها هکتار زمین و باغ خریداری نمود.

## اسناد دیگر در مورد خدو سردار پس از ترک شیروان

... شیروان - ۲۴ اسد [تیرماه] ظاهراً ۱۲۹۹ |

الآن که قبل از ظهر است نصراله خان کفیل نیابت شیروان با سوار از شیروان حرکت نموده به قلندرآباد رفت.<sup>۱</sup> عجالتاً شهر بی‌صاحب گشته به حکومت قوچان تلگراف نموده اگر تا غروب

۱- این نامه که به دستخط مرحوم محمدابراهیم خان مظفرالسلطنه زعفرانلو است دارای نکات جالبی است که در جلد ششم به جای خود آورده خواهد شد.

۲- نصراله خان برادر فرج‌اله خان زعفرانلو از بنی‌اعمام محمدابراهیم خان روشنی و شجاع‌الدوله بود. قلندرآباد نیز به نام قلندریگ پدر وی از آبادی‌های آنها بود. نصراله خان و برادرش فرج‌اله خان نیز بعداً به دولتیان پیوستند و رضاخان را یاری دادند و چون رضاخان به پادشاهی رسید و از

سوار نرسد منهم حرکت می‌کنم. هر سوء اتفاق رخ داد مسئول کیست. اهالی هم تلگرافخانه آمده عمدتاً تلگراف به قوچان نمودند. عین تلگراف رئیس نظمی هم درج شد. علی‌اکبر حضور حضرت حکمران قوچان دامت شوکته نایب‌الحکومه یا تمام سواران از شهر حرکت و کسی نیست. تا غروب سوار نرسد منهم حرکت خواهم کرد. خداوردی هم در رزمغان است. رئیس نظمی

این تلگراف ظاهراً به تهران مخایره شده و از این حکایت می‌کند که نصراله خان برادر فرج‌اله خان ضیغم‌الملک بعدی که نایب‌الحکومه شیروان بوده، از بیم خدو سردار که در روستای رزمغان شیروان فرود آمده بود، به روستای قلندرآباد که ملکی پدري نصراله خان در شمال شیروان بود، رفته است و شهر شیروان هم بلاصاحب مانده که رئیس نظمی شیروان چنین تلگرافی تهدید کرده است که اگر سوار کمکی از قوچان به شیروان نرسد، او هم شهر را ترک خواهد کرد. در زیر تلگراف در وزارت داخله نوشته شده است:

اداره شرق، به ایالت خراسان برسد. فوری جلوگیری از ... بنمایند. ۱۶ ذی‌قعدة<sup>۲</sup>

## موقعیت خدو سردار از نظر دولت ایران در زمان قیام کمونیستی

دولت علیه ایران. شیرو خورشید. وزارت داخله. شعبه تحریرات شرق

تهران. مشهد. بتاريخ ۹ سرطان (مرداد) ۲۹۹ - ۱۳ شوال ۱۳۳۸. صادره تلگراف رمز.

ایالت جلیله خراسان و سیستان (قوام‌السلطنه)

کارگزار بجنورد اطلاع می‌دهد خداوردی صدوتنود نظر اشرار را که از آن جمله شن نفر فتقازی<sup>۱</sup> هستند، دور خود جمع کرده و هشتصد قبضه تفنگ و سه عراده توپ شصت تیر از

میان ایلات ایران اسکودنی که در واقع گروگان‌هایی بودند، برای خود ترتیب داد نصراله خان به نمایندگی ایل رعفراللو به طهران رفت و در رکاب رضاشاه بود که در جای خود به آن اشاره خواهد شد و اسناد مربوطه همراه خواهد آمد.

۱- سند از آرشیر سازمان اسناد ملی ایران گرفته شد.

۲- البته گزارش کارگزار بجنورد به وزارت داخله بر مبنای شایعات بوده و گرنه هیچ فتقازی بطور

بلشویک‌ها خربده در تحت عناوینی خیال حمله به شیروان دارد و ضمناً اظهار عقیده می‌کنند که چنانچه بزودی قوایی از مشهد برای سرکوبی آنها اعزام شود اطرافیه‌های خداوردی چنانکه خودشان اظهار کرده‌اند، متفرق خواهند شد، گرچه هنوز تفصیل قضیه از طرف ایالت اشعار نشده ولی خاطر محترم کاملاً مستحضر است و هرگاه با اوضاع حاضره زودتر خاتمه به تمرد آنها داده نشده و خداوردی تیبیه نشود به تدریج سایر اشرار به آنها تاسی نموده و بالمآل غائله عظیمی برپا خواهد شد. به مدیریت و توانایی که در این مدت از طرف آن ایالت جلیله در اعاده‌ی امنیت و انتظامات عمومی و آن صفحات ابراز شده، در این موقع دولت را منتظر و متوقع می‌دارد که با حسن تدبیر مخصوص و آگاهی فوق‌العاده که به جریان امور ایالتی دارند زودتر اقدامات مجدانه و مؤثری در رفع غائله و سرکوبی خداوردی اشعاری فرموده دولت را از این رهگذر آسوده خاطر دارند. در نتیجه البته وزارت داخله را مستحضر خواهند داشت.<sup>۱</sup>

[خط امضاء وزیر داخله]

## تصمیم جدی دولت برای سرکوبی خدو سردار

از طهران به مشهد - تلگراف رمز نمبره ۱۰۶ به تاریخ ۱۶ سرطان [مرداد] ۱۲۹۹ برابر ۲۰ شوال ۱۳۳۸

ایالت جلیله خراسان و سیستان

در تعقیب تلگرافی که به مقام منبع ریاست<sup>۲</sup> و وزرای عظام مخابره گردیده، رحمت افزا می‌شود:

مداوم در اردوی خدو بوده است زیرا تمام همراهان خدو از کرده‌های منطقی‌ی شیروان بودند. نیز خبر سه عراده توپ هم نمی‌تواند صحت داشته باشد.

۱- سند از سازمان اسناد ملی ایران گرفته شد.

۲- رئیس‌الوزرای این زمان حسن مشیرالدوله بود که روز ۱۶ شوال ۱۳۳۸ قمری برابر ۱۲ سرطان ۱۲۹۹ پس از سقوط کابینه وثوق‌الدوله برادر قوام‌السلطنه روی کار آمد و در سوم آبان ۱۲۹۹ سقوط کرد و بجای وی کابینه‌ی فتح‌اله خان معروف به سپهدار اعظم در تاریخ ۲۳ آبان به حضور احمدشاه معرفی شد. این کابینه هم با کودتای اسفند ۱۲۹۹ وسیله‌ی رضاخان سردار

دولت تصمیم نموده است که از عملیات خداوردی و امثال او قویاً جلوگیری به عمل آید و با اطلاعات و بصیرتی که حضرتعالی به اوضاع و اشخاص آن صفحات دارید، البته هر طور مقتضی دانستید باید عاجلاً در اجرای تصمیم دولت اقدام فرمایند. نسبت به بلشویک‌ها هم که دولت طریقه مشی همین دو روزه انتخاب خواهد نمود که رمزاً به اطلاع حضرتعالی می‌رسالم. باید قدغن فرمایند بر طبق آن رفتار نمایند. امضاء وزیر داخله

### تأکید دولت بر قلع و قمع خدو سردار

از طهران به مشهد - فوری است - تلگراف رمز نمرة ۹۷ تاریخ ۱۷ سرطان (مرداد) ۲۹۹ - به تاریخ ۲۱ شوال ۱۳۳۸

ایالت جلیله‌ی خراسان و سیستان

تلگراف رمز نمرة ۱۲۹۱ راجع به خداوردی و وضعیت خراسان واصل<sup>۱</sup>، بدیهی است دولت به اهمیت موقع و مشکلات آنجا کاملاً مستحضر است ولی در مقابل کفایت و توانایی مخصوص که در حضرتعالی سراغ دارد قابل حل و تسویه می‌داند و البته با حسن تدبیر و احاطه‌ی کاملی که به جزئیات امور آن صفحات دارید، غائله مرتفع خواهد شد.

تلگرافی هم در این موضوع مخابره گردیده و همانقسم که مطلقاً دولت تصمیم قطعی در قلع و قمع اشرار نموده و بهر قیمتی هم که باشد در اجرای این تصمیم جاهد است و بنا بر این با نظریات سائبانه حضرتعالی حتی المقدور موافقت به عمل خواهد آمد.

از نظر انور مقام منبع وزارت گذشته است<sup>۲</sup>

به سقوط کرد و سیدضیاءالدین طباطبایی دولت کودتا را تشکیل داد. بنابراین قیام خدو سردار در زمان چند رئیس‌الوزرا بوده است.

۱- این تلگراف حاکیست که قوام‌السلطنه والی خراسان پس از توضیحاتی که مرتب وزیر کشور وقت خواسته است، گزارش کاملی از پیشرفت کارهای خدو و اوضاع پریشان خراسان به طهران ارسال داشته و تقاضای کمک‌هایی نموده است.

۲- ذکر این جمله که متن این تلگراف از نظر مقام وزارت گذشته است، این نظر را مورد تردید

## تلگراف رمزی درگیری خدو سردار با نیروهای انگلیسی در جیرستان باجگیران

تهران - مشهد - فوری - تلگراف رمز نمره ۱۰۹ به تاریخ ۱۹ سرطان [مرداد] ۱۲۹۹ - ۲۳

شوال ۱۳۳۸

ایالت جلیله خراسان و سیستان

راپرت‌های تلگرافی شیروان مشعر است که رئیس‌التجار از مذاکره با خداوردی نتیجه نگرفت و مایوسانه به مشهد مراجعت کرده است و در جیرستان<sup>۱</sup> سواران خداوردی یک نفر صاحب منصب انگلیسی را مضروب یا مقتول نموده‌اند و بلشویک‌ها هم به قشون انگلیسی ساخلو هودان اولتیماتومی داده و بیم مصادمه می‌رود. چون به راپرت‌های تلگرافی چندان اعتمادی نمی‌توان نمود و غالباً برخلاف واقع می‌باشد و از طرفی هم دولت ناچار است از جریان امور سرحدات خراسان اتصالاً اطلاع داشته باشد، لازمست قدغن فرمایند هر روزیکه وقایع آن صفحات را با اقداماتی که از طرف ایالت به عمل می‌آید به وزارت داخله اطلاع دهند.

امضاء و خط احتمالاً وزیر داخله

در حاشیه‌ی سند نوشته شده که این تلگراف رمزی: «برطبق راپرت‌های تلگرافی ۱۷ سرطان نوشته شده».

## استقرار نیروهای مزدور هندی انگلیسی در ناحیه مرزی باجگیران

از تهران وزارت داخله به

ایالت جلیله خراسان و سیستان - به تاریخ ۲۰ سرطان [مرداد] ۲۹۹ شوال ۱۳۳۸ - تلگراف رمز

قرار می‌دهد که خط و متن و امضاءهای این اسناد از شخص وزیر داخله باشد. شاید به رئیس‌دفتر او مربوط بوده است.

۱ - دهستان‌های سیوکانلو، بیجرانلو، جیرستان و قوشخانه که با روسیه هم مرز هستند از توابع بخش باجگیران بودند و اکنون جزو شهرستان شیروان می‌باشند.

۲ - سند از سازمان اسناد ملی ایران گرفته شد.



## نمره ۱۱۴

رابرت تلگرافی قوچان حاکیست که اخیراً ۱۲۰۰ نفر سرباز هندی با بیست عراده توپ و مهمات جنگی وارد آنجا شده، ۲۰۰ نفرشان به طرف باجگیران حرکت و بقیه در همانجا اردو زده‌اند.<sup>۱</sup> چنانکه دو روز قبل هم رخصت داده شد قدغن فرمائید وزارت داخله را همواره از جریان

۱- مرحوم حاج دولت ناملو که مختصر گفتگویی از ایشان در صفحه ۲۵۰ جلد دوم حرکت تاریخی کرد به خراسان را نوشته، نیز از استقرار نیروهای انگلیسی در مرز باجگیران خبر داد و گفت: روس‌ها که همواره قصد تجاوز به نواحی شمالی خراسان داشتند، انگلیسی‌ها برای جلوگیری از آنها یک پادگان از نیروهای هندی خود در باجگیران مستقر کرده بودند. اما آنها را رسماً وارد جنگ نمی‌کردند بلکه نیروهای چریکی سازمان یافته از کردها را علیه روس‌ها برمی‌انگیختند و در مقابل اعتراض روس‌ها از خود سلب مسئولیت کرده و می‌گفتند: کردها خودسراه به نواحی مرزی روس حمله کرده‌اند.

انگلیسی‌ها از ترس اقدامات خداوردی سردار به انگاه روس‌ها، سخت به وحشت افتادند که بنیاد خراسان زیر نفوذ روس‌ها قرار گرفته و از طریق افغانستان، هندوستان عزیز آنها مورد مخاطره قرار گیرد. از این رو در قوچان نیروهای چریکی کرد علیه روس‌ها تشکیل دادند و یک پادگان از سربازان هندی را هم در شهر مرزی باجگیران مستقر ساختند. از اوغاز هم چند نفر جزو این چریکهای استبدادی انگلیس بوده از جمله صومیر مرحوم ملا رمضان، دانی‌هابم یوسف و استاد غلامرضا احمدپور و نیز علی و حیدر پسران شاه ولایت و ابراهیم و اسماعیل پسران اسدالله و جعفرقلی پسر محمدقلی و کد خدا صادق و رمضان پسر غلام (پدر غلامی‌ها) و حسین معروف به حومه خزه سنگ و حسین فرزند اللهوردی رنگر و ابوالصغیر برادر یوسفقلی، ابراهیم بیرعلی و چند نفر دیگر که همه مرده‌اند و نامشان از یاد مادرم سبک رفته است، همین قدر می‌دانم که تعداد این چریکهای اوغازی آماده‌ی رزم علیه تجاوزات روس بیست نفر بوده است. اگر از دیگر روسهای منطقه هم بدین گونه حساب تنظیم می‌بینیم که انگلیسی‌ها موفق شده بودند، ارتش قابل توجهی از مردم محل را بر ضد روس‌ها تجهیز و وارد میدان کند. مادرم می‌گوید فرماده اینها شخصی به نام مولی خان بود که در عروسی دایم یوسف شرکت جسته بود. انگلیسی‌ها بازوی تمام این چریک‌ها را داغ کرده و علامت گذشته بودند، که پس از پایان این جنگ هم هر زمان که لازم باشد باید خود را به پادگان‌های انگلیس مقیم خراسان معرفی کنند در این عروسی دایم که تمام چریکها و فرمانده‌شان شرکت کرده بودند، رمضان غلام که عاشق دختری به نام خانگل بود

واقعات حوزه ایالتی مستحضر داشته و مخصوصاً راجع به این قبیل قضایا اطلاعات کامل از چگونگی آنجا به مرکز بدهند.<sup>۱</sup>

(خط و امضاء وزیر داخله)

## تلگراف رمزی در مورد پناهندگان ترک روسیه به خراسان از ترس کمونیست‌ها

این پناهندگان که از مرزهای باجگیران و درگز وارد خراسان می‌شدند همگی از ترک‌های آذربایجانی بودند که به عشق آباد مهاجرت کرده و در آنجا تجارت می‌کردند، چون حکومت نزاری روسیه سرنگون و حکومت کمونیستی برقرار شد، این افراد که علاقه‌ی فراوانی به نگهداری حفظ پول و ثروت خویش داشتند عشق آباد را گذاشته به این سوی مرز فرار کردند که بعداً در زمان رضاشاه مدنی در اردوی درگز ماندند و سپس به شهرهای شمالی خراسان پراکنده شدند.<sup>۲</sup> اینک متن تلگراف:

از طهران به مشهد. تلگراف رمز. به تاریخ ۲۹ سنبله (شهریور) ۱۲۹۹ برابر ۷ محرم ۱۳۳۹

می‌رقصید. در حالی که سکه‌های نقره‌ای به پوتین‌های خود آویخته و مهمیز می‌زد، خطاب به کاره عاشق (کاظم دهل نواز) می‌گفت:

کازو توبخ نه ز بلیزم      نه ز نوکرئی نه نگلیم

له ده فته ری ناؤ نویسم

یعنی: کاظم تو بزنی که من برقصم      من نوکر انگلیم

در دفتر چریکی آنها ثبت نام شده‌ام

۱- سند از سازمان ملی ایران گرفته شد.

۲- چنانکه ملاحظه می‌شود، اوضاع به شدت ناآرام و متلاطم بوده است. شورش خدو سردار، عزل عبدالرضاخان شجاع‌الدوله از حکومت فوجان، درگیری‌های شامو و سلطان‌بگ در باجگیران، استقرار نیروهای انگلیس اعم از هندی و چریک‌های کرد در نواحی مرزی، فرار دسته‌جمعی ترک‌ها از عشق آباد به خراسان و بسیاری مسائل غم‌انگیز دیگر که همگی دست به دست هم داده و موجب قحطی و بدبختی شده بودند.

## ایالت جلیله خراسان و سیستان

از قرار تلگرافات واصله‌ی مهاجرین ایرانی که به حدود خراسان وارد می‌شوند همه پریشان و با وضع رقت‌آوری زندگی می‌کنند. با مخارج فوق‌العاده‌ی اردوگشی و (یک کلمه خوانده نشد) دولت که (یک کلمه ناخوانا) نمی‌تواند با آنها مساعده‌ای بکند خویست همانطور که در فزویین و طهران برای همراهی با گیلانیها اعانه جمع‌آوری می‌کنند، حضرتعالی هم به همین وسایل اهالی را تشویق و از آنها استعانت فرمایند.

امضاء وزیر داخله

دولت علیه ایران. آرم شیروخورشید. وزارت داخله

از طهران به مشهد. فوری - به تاریخ ۲۹ عقرب (آبان) ۱۲۹۹ - ۱۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۹

نمره ۸۴۰

## ایالت جلیله خراسان و سیستان

مقرر فرمایند اطلاع دهند که آیا تاکنون دستوری از ناحیه‌ی آن ایالت جلیله به حکومت قوچان داده شده است که از ورود اشخاص از سرحدات به داخله‌ی خراسان ممانعت نمایند یا خیر.

امضاء (احتمالاً وزیر داخله)

۱- پس از اینکه رضاخان سردار سپه دولت را در دست گرفت، دستور داد در درگزر اردوگاهی برای ترک‌های مهاجر تشکیل دهند و پس از اینکه اقدامات لازم در جهت شناسایی آنها اقدام گردید و دولت وقت مطمئن شد که جاسوسان روس در میان مهاجرین نیستند، سپس آنها را در دیگر شهرها و نواحی خراسان هرجا که خودشان مایل باشند اسکان دهند. البته برخی از جاسوسان همراه این مهاجران وارد خراسان شدند و آقای شاکری هم در کتاب جغرافیای تاریخی قوچان، ضمن وقایع شهریور ۱۲۲۰ به آن اشاره کرده است. ترک‌های مهاجر خراسان ساکن شهرهای بخورد و شیروان و قوچان و مشهد و سرخس که به ترکی آذربایجانی صحبت می‌کنند از بقایای این مهاجرین هستند.

## تلگراف رمز دولت به والی خراسان از نگرانی پیوستن مردم شیروان به قیام خدو سردار

دولت علیه ایران. شیرو خورشید. وزارت داخله. شعبه تحریرات شرق. نمره ۱۲۲  
تهران. مشهد. به تاریخ ۲۲ سرطان ۲۹۹ (مرداد ۱۲۹۹). ۲۶ شوال ۱۳۳۸ صادره از تلگراف  
رمز

### ایالت جلیله خراسان و سیستان

از قرار راپرت‌های واصله اوضاع شیروان گویا کسب و خامت نموده و در اطراف شهر دامت  
شرارت و غارتگری شروع یافته و اهالی هم پیوسته به خداوردی ملحق می‌شوند.<sup>۱</sup> معلوم نیست تا  
چه اندازه باید راپرت‌های تلگرافی را مقرون به صدق دانست. برای آنکه وزارت داخله از جریان  
وقایع آن صفحات بی‌اطلاع نباشد. لازمست مقرر فرمایند چنانکه در تلگراف رمز نمره ۱۰۹ هم  
تذکار شده است هر روزه وزارت خانه را از از چگونگی واقعات و اقداماتی که در... آنها به عمل  
می‌آید مطلع سازند. صحت و سقم اخبار شیروان را هم تهیه سریعاً اشعار خواهید فرمود.<sup>۲</sup>

(خط و امضاء وزیر داخله)

چنانکه از سند بعدی برمی‌آید خداوردی در روزهای بین ۲۲ مرداد تا پنجم شهریور ۱۲۹۹  
خورشیدی از مرز ایران گذشته و به عشق آباد روس رفته بوده که دولت ایران تقاضای استرداد او را  
منطرح نموده است.

## مشورت وزیر داخله با قوام السلطنه والی خراسان در مورد استرداد خداوردی از شوروی

دولت علیه ایران. شیرو خورشید. وزارت داخله. شعبه تحریرات شرق

۱- عجیب است، اگر خدو دزد و باغی و غارتگر و ضد مردمی بوده، چرا ترس داشته‌اید از اینکه مردم گروه گروه به او پیوندند؟

۲- سند از اسناد سازمان ملی ایران.

از اظهاران به افوجان - به تاریخ ۵<sup>۱</sup> سنبله ۲۹۹ [برابر] ۱۴ ذیقعدہ ۱۳۳۸ صادره از تلگراف

رمز انصره | ۴۵۸

ایالت جلیله خراسان و سیستان

از فرار راپرت‌هایی که می‌رسد، خداوردی پس از آنکه به خاک ترکستان قراری و پناهنده می‌شود، حکومت محلی اصرار دارد مشارالیه را برای پاره‌ای مذاکرات نزد وزیر مختار ایران به بادگو ببرند و خداوردی هم از این تکلیف امتناع می‌ورزد.<sup>۱</sup>

معلوم نیست غرض از مذاکرات چیست و حضرتعالی در اطراف این قضیه چه اقداماتی فرموده‌اید. گمان می‌کنم چنانچه بتوان خداوردی را به خاک ایران عودت داده محاکمه و موافق قانون به مجازات رسانید خیلی به موقع و اثرات نیکی خواهد داشت زیرا علاوه بر اینکه چنین اقدامی حیثیات دولت را در مقابل رفتاری مورد حکومت روسیه حفظ می‌کند، سایر اشرار را نیز از عملیات منتقل<sup>۲</sup> و راه هرگونه امیدی را به آنان مسدود می‌سازد. گذشته از این ممکنست در آتیه خداوردی و امثال او در نتیجه یک رشته دسیسه‌کاری‌ها ثانیاً<sup>۳</sup> با تقمات دیگری مزاحم دولت بشوند.

بهرحال نظر وزارت داخله اینست که به وسیله وزارت امور خارجه با مقامات مربوطه [شوروی] مذاکراتی بشود و خاطر نشان کند که خداوردی به هیچ وجه در اعداد مقصرین سیاسی شمرده نمی‌شود. بلکه از چندین سال به این طرف همیشه به<sup>۴</sup> حرف شرارت و راهزنی اشتغال داشته، حالیه

۱- در این زمان که پنجم شهریور ۱۲۹۹ می‌باشد، قوام‌السلطنه والی خراسان برای پایان دادن به اثرات قیام خدو سردار در فوجان مستقر بوده است.

۲- چون طبق گزارش حیدرخان عمواعلی نماینده‌ی کمونیست‌ها در ایران خداوردی دیگر اهمیتی برای کمونیست‌ها نداشت، آنها درصدد برآمده بودند با گرفتن امتیازاتی از دولت ایران این پناهنده سیاسی را تحویل دهند.

۳- منتقل = شرمسار، پشیمان

۴- اگر کلمه ثانیاً را درست خوانده باشم، جمله جالب و زیبا نیست.

۵- حرف جمع حرفه و شغل که گمان می‌رود به کاربردن این واژه‌ی جمع از سوی یک وزیر داخله بجای مفرد کار درستی از نظر املائی نباشد.

هم مقدار معتدایی از اموال مردم نزد او مانده، اتصالاً صاحبان آنها احقاق حق خود را می طلبند. شاید به این عناوین در نتیجه مذاکرات شوروی، دولت موفق شود خداوردی را تسلیم مأمورین ایالتی بنماید.<sup>۱</sup>

این بود نظر وزارت داخله، چنانچه در این زمینه حضرتعالی نظریات دیگری دارید و اینکه معاونت خداوردی را به آن حدود مناسب نمی دانید، البته فوراً عقیده خودتان را اعلام فرمائید تا به طوری که مقتضی است اقدامات به عمل آید.<sup>۲</sup>

(امضاء وزیر داخله)

## تلگراف والی خراسان در مورد شیروان به وزیر داخله

از مشهد به طهران - نمره تلگراف ۴۴ تعداد کلمات ۴۱ تاریخ اصل ۷ (شهریور ۱۲۹۹)

وزارت جلیله داخله

تلگراف ۱۵۱۹ راجع به راهرت شیروان واصل<sup>۳</sup>... قوچان در انتظامات آنجا دستورالعمل داده بودم و حاکم آنجا چند روز است به محل حکومت وارد شده است.<sup>۴</sup>

۶ سنبله نمره ۶۳۶۷ قوام السلطنه<sup>۵</sup>.

## تقاضای استرداد خداوردی از حکومت ترکستان شوروی وسیله دولت ایران

دولت علیه ایران، شیروخورشید، وزارت داخله - شعبه تحریرات شرق.

۱- اینجا هم برخلاف دستور زبان جمع آورده و بنمایند نوشته است.

۲- سند از سازمان اسناد ملی ایران گرفته شد.

۳- یک کلمه خوانده نشد

۴- ظاهراً حاکم جدید دست نشانده‌ی قوام برای شیروان باید تاج محمدخان بوده باشد

۵- سند از سازمان اسناد ملی ایران گرفته شد.

از اظہران بہ ا مشہد. بہ تاریخ ۱۲ میزان ۲۹۹ [برابر ۵ محرم ۱۳۳۹]. صادرہ تلگراف رمز -

۶۵۲

ایالت جلیلہ خراسان و سیستان

متعاقب راپرتی کہ راجع بہ مذاکرات با حکومت ترکستان [شوروی] در موضوع تسلیم خداوردی مرقوم فرمودہ بودید، وسیلہ وزارت امور خارچہ اقداماتی در جریانست. از طرفی ہم چندی است اخباری در باب تأمین خداوردی و اتباع او می رسد لازم است مراتب را مشروحاً اطلاع دهید کہ وزارت داخلہ از جریان امرین سابقہ نباشد.<sup>۱</sup>

رمز فرستادہ شود. (امضاء - احتمالاً وزیر داخلہ کشور)

## تلگراف در مورد جدا شدن ولیخان قرامانلو از خدو

از مشہد - بہ طهران. نمرہ تلگراف ۸۵ عدد کلمات ۷۷ تاریخ مخابرہ ۱۵ میزان [۱۳۹۹]  
وزارت جلیلہ داخلہ

در جواب تلگراف نمرہ ۱۹۲۴ راجع بہ آمدن خداوردی و ولیخان<sup>۲</sup> بہ دوبین<sup>۳</sup> و دستگیری شصت نفر از اهالی آنجا، پس از وصول اطلاع یک عدہ ژاندارم مأمور نمودہ اقدامات دیگری نیز بہ عمل آمدہ کہ در نتیجہ ولیخان بہ مشہد آمدہ بہ ایالت پناہندہ شدہ است. خداوردی ہم بہ محل خود [در گلیان] مراجعت نمودہ عجاتاً تعہد نمودہ است من بعد مرتکب حرکت خلاف انتظار نشود.

۱۴ میزان نمرہ ۷۸۸ قوام السلطنہ<sup>۴</sup>.

۱ - سند از سازمان اسناد ملی ایران گرفتہ شد.

۲ - ولیخان قهرمانلو کہ گویا با وساطت مہدوی رئیس التجار از خدو سردار جدا شد و بہ حضور قوام السلطنہ رسید و مورد تقدیر قرار گرفت.

۳ - دوبین از روستاهای جنوب شرقی در ۱۲ کیلومتری شیروان.

۴ - سند از سازمان اسناد ملی ایران گرفتہ شد.

### موضوع تأمین خداوردی سردار از سوی قوام السلطنه

از مشهد به طهران. نمره تلگراف ۳۱ عدد کلمات ۴۵ تاریخ وصول ۶ عقرب (آبان ۱۲۹۹)  
وزارت جلیله داخله

تلگراف نمره ۲۰۳۶ شرف وصول یافت. در موضوع خطوردی

نظر به این که فعلاً تعهد نموده است مرتکب خلافی نشود، متعاقب ضرورتی ندارد. چنانچه تخلف نماید البته به تنبیه او اقدام خواهد شد. ۴ عقرب نمره ۸۴۸۰ قوام السلطنه  
در زیر متن تلگراف که به طهران رسیده است خطاب به اداره شرق وزارت داخله که مربوط به خراسان و سیستان بوده، چنین افزوده اند:

اداره شرق - راپورت که به عرض مقام منبع ریاست وزراء عظام دامت عظمة رسید گرچه در این موضوع خاطر نشان کاملاً مطلع است ولی سابقه را هم ضمیمه راپورت کرده بالا طرف تقدیم فرمایند.

۱۶ سرطان ۱۲۹۹

طهران  
استخوانی  
ماده: کرافورد

۱-۹

۶۰ دولت ندره ایران ۶۰



وزارت داخله طهران

مرد کت - آنت  
کافوق  
فکر بره ای دل  
شعبه خوروت شرق ضمیمه

اردال فرساعت

بمجلس ریاست رتوز ۱۲  
سرطان دوشنبه

بیت میونسپال درستان  
اداره با ضمیمه  
ملاکین صادره  
بخش انجمن  
کتابخانه  
اداره با ضمیمه  
ملاکین صادره  
بخش انجمن  
کتابخانه

مراجعه دربارت



## جنگ خدو با قوام السلطنه و خوانین خراسان

پیروزی قوام السلطنه بر خدو به این سادگی‌ها نبود. گوش کنیم علی‌یگ برزلائلو از یاران تاج‌محمدخان یا دلائلو که خود شخصاً در میدان جنگ با خدو بوده و امروز حدود ۹۰ سال از عمرش می‌گذرد<sup>۱</sup>، در این باره چه می‌گوید و موضوع تأمین خدو چگونه بوده است:

«امیر تیمور کلانی حاکم قوچان بود. با تاج‌محمدخان و سواران زعفرانلو و ژاندارم‌های اعزامی قوام السلطنه به گلیان آمدند و لیجان قرامانلو هم به آنها پیوست. محمدحسین خان اوغازی و خوانین مرزی بیچرانلو و قوشخانه و نیز از تمام خراسان، قرانی‌ها از تربت حیدریه، شوکت‌الملک علم از بیرجند و سردار معزز بجنوردی ایلخانی شادلو از بجنورد و دیگر خوانین سبزوار و نیشابور هر یک با سواران خود وارد اردوی شیروان شدند و بدین ترتیب بیش از ۱۵ هزار قشون مسلح دور خدو را به فاصله یک فرسخی محاصره کردند. خدو به سلاحهای پیشرفته مجهز بود و دمار از روزگار مخالفان درآورد. هرکس جلو می‌رفت برگشتنش ممکن نبود. تلفات سختی به نیروهای دولتی وارد شد. نجات قوام السلطنه از گلیان به شیروان عقب‌نشینی کرد و چندین ماه درگیر این مسأله بود.

در یکی از روزها سیدحیدر بربری معروف به سیدحیدر شاه که در واقع سیه‌الار و بزنی‌بادر قوام بود، با قوام شرط بست که فردا با سواران بربری به گلیان حمله کرده، خدو را دست‌بسته به حضور خواهد آورد. قوام بکه می‌دانست نتیجه‌ی کار چه خواهد شد شرط را قبول کرد.

روز دیگر که بربری‌ها به گلیان حمله کردند، خدو اجازه داد آنها تا نزدیکی برج‌ها پیش بیایند و چون به نیرس رسیده مسلسل را به آنها بست و مانند علف درو کرد، تعداد زیادی از جمله پسرعموی سید حیدر کشته شدند و خود او که اسب چالاکي داشت با عده‌کمی توانست از جنگ خدو فرار کرده تا شیروان پست‌سزاشان را نگاه نگه‌داشته‌ی استهزاء‌آمیز قوام السلطنه و دیگر خوانین از فرار سیدحیدر آنچنان قهقهه‌انگیز بود که سیدحیدر از خجالت تاب مقاومت نیاورده از مقابل آنان نیز فرار کرده در یکی از منازل شیروان پنهان شد<sup>۲</sup>.

۱- این مصاحبه در سال ۱۳۶۴ با آقای علی‌یگ (پدر آقای صفدر انصاری‌راد) انجام گرفت، لیکن نامبرده پیش از چاپ کتاب در سال ۱۳۶۸ رحلت از جهان برست.

۲- سیدحیدر بربری در حوادث بعدی از جمله در جنگ کلل محمدتقی پسین دست داشت، بعداً در سال ۱۳۹۵ به زنجان تبعید شد و در همانجا مرد. این سال به شورش بربری‌ها در خراسان معروف

روز دیگر به دستور قوام السلطنه قوای ژاندارمری تحت فرماندهی سروان حکیمی (سرهنگ بازنشسته بعدی) و ستوان ایزدی و ستوان رفعت (سرهنگ علی اصغر رفعت بعدی) و سرهنگ جلال الدوله بعدی مأمور شد با قراردادن ستاد عملیاتی و فرماندهی خویش در روستای ورگ، دژگیلیان را مورد تعرض و حمله قرار دهد. طبق نقشه مصوبه در ستاد عملیات، گروهان تحت فرماندهی ستوان ایزدی با مسلسل‌های سبک و سنگین به سوی دژ با تاکتیک خاص پیشروی کرده، برج‌ها و روستای گیلیان را زیر آتش مسلسل و خمپاره قرار داد.

خود که این زمان در شاه‌بورج یکی از بزرگترین و محکم‌ترین برج‌های گیلیان نیروهای خود را رهبری می‌کرد حمله جنگی به کار برده دستور عدم تیراندازی به سوی ژاندارم‌ها را صادر نموده به ژاندارم‌ها فرصت داد تا به تیررس نزدیک شوند. ژاندارم‌ها که تصور می‌کردند انقلابیون برج‌ها را رها کرده و متواری شده‌اند به سرعت و بی‌مهابا پیشروی کردند و چون به هدف نزدیک شدند یکباره به فرمان خود، ضامن نارنجک‌ها کشیده شد و مانند تگرگ بر سروروی نیروهای دولتی بارید. غرش انفجار نارنجک‌های بی‌دری و رنگارنگ گلوله مسلسل و به خاک و خون غلتیدن ژاندارم‌ها و نعره و فریاد جانخوارش آنها در میان دود و شعله‌های آتش همچون جهنم زبانه می‌کشید و منظره‌ای بس هولناک و جانخوارش بوجود آورده بود. خود شخصاً با مسلسل سبک فراریان ژاندارم را زیر رنگبار گرفته و چون غلبه درو می‌کرد و این سرود کردی را برمی‌خواند که اگر:

ژاندارم بی‌توه دوسه ده هه زار  
مینا دژان دنگم فه شار<sup>۱</sup>

تمام این گردان تحت فرماندهی ستوان ایزدی به استثنای دوسه نفر زخمی در این پیکار مرگبار به خاک و خون غلطید و خاکستر شد و عده‌ای نیز به اسارت درآمدند.

سراسر آن شب را یاران خدو اعم از زنان و کودکان و سالخورده‌گان گیلیان برای دفاع از حریم خویش با نارنجک و تفنگ چون شیران خروشان از دژ بیرون پریده و ژاندارم‌ها را دنبال کرده و هاقولن<sup>۲</sup>، هاقولن<sup>۱</sup> می‌گفتند و

بود، پس از آن بربری‌ها نام خود را به خاوری تغییر دادند. صولت السلطنه هزاره - تألیف کاوه بیات ص ۳۰

۱- یعنی: اگر نیروی ژاندارم بیاید دوست هزار مانند شتران بهم برسته و قطار می‌کنم.  
۲- این جمله‌ای اهانت آمیز است که هنگامی که کردها خوک‌ها را از پیشه فراری می‌دهند، بر زبان می‌رانند و خوک‌ها را دنبال می‌کنند.

می‌گرفتند و می‌کشیدند و اسیر می‌کردند و تا پشت دیوارهای روستای وِری<sup>۱</sup> که مرکز فرماندهی ژاندارم‌ها بود تعقیب کردند.

پس از دو روز و یک شب جنگ خونین و هولناک، که نیروهای دولتی به کلی تارومار شدند، خدو از اجساد کشته‌شدگان دیدن کرد و زارزار گریست و گفت: من چنین نمی‌خواستم، آنها کار را به اینجا کشاندند. و سپس بسیار گریه کرد و آنگاه دستور دفن اجساد ژاندارم‌ها را صادر نمود. دفن اجساد زیر آتش خمپاره نیروهای دولتی بر سر یاران خدو انجام می‌گرفت.

سرکار سرهنگ صفاپور که از جمله ژاندارم‌های جان سالم به در برده از این جنگ است، ضمن قلم‌فرسایی در ۳۶ سال بعد که کم‌کم اطمینان می‌یافت که خدو دیگر زنده نخواهد شد، مقاله‌ی پرآب و نواب و حماسه‌ای از شجاعت‌ها و حماسه‌آفرینی‌های ژاندارم‌های آنجانی در آن جنگ، هر چه بدویزاه به نظرش آمده نثار خدو و کردها نموده و هر چه تهمت بوده به آنها نسبت داده و گفته است که کردها ژاندارم‌های اسیر شده را به شدیدترین نحوی شکنجه می‌کرده‌اند. در صورتی که ما مطمئن هستیم که در میان کردها اصولاً شکنجه نبوده و این عمل حیوانی را که ویژه‌ی دولتیان بوده همواره محکوم می‌کرده و با نفرت از آن نام می‌برده‌اند. کردها مردانه جنگیدند. مردانه می‌کشیدند، مردانه هم می‌مردند. و هرگز دست به این رذالت‌ها نمی‌زدند.

در این مقاله که به تاریخ دیماه ۱۳۳۶ در روزنامه‌ی آفتاب شرق در مشهد منتشر شده، دور از چشم خدو و کردها تحت عنوان (سرداران قلابی) در پناه سرنیزه لشکر خراسان آتروزه پس از بارها اهانت باز درجانی ناچار به اعتراف از آزادگی و شرافت جنگجویی خدو شده و گفته است:

اسیران ژاندارم‌ری به دستور خدو خلع سلاح و بین اهالی گیلیان تقسیم شدند و به آنها که برادران و پدران و شوهران خود را در این جنگ شوم از دست داده بودند، سفارش نمود که میاد کوچکترین اهانت و بی‌احترامی نسبت به اسیران روا ندارند، بلکه همچون میهمان از آنها پذیرایی کنند. تنها حق دارند پاهای آنها را بخواب کنند و دونادوتا بهم ببندند که فرار نکنند. یکی از گیلیانی‌ها که به انعام خون برادرش قصد کشتن ژاندارمی را داشت با

1. Warg

۹ - Bekhaw - رنجیری که به پای اسب می‌بستند و مانند دستبندهای امروزی پلیس بود.

تنبیه شدید از سوی غلامرضا سردار برادرزاده‌ی خدو رویرو شد. خدو به مردم گفت که: انتقام در میدان جنگ است، نه هنگام اسارت.

روز دوم تیرد هنگام عصر، ستوان رفعت فرمانده گردان چهارم با آتش توپ و مسلسل و خمپاره گیلیان را هدف قرار داده و پیشروی کرد، اما لحظه‌ای بعد با شروع فرمان حمله از سوی خدو به همان سرنوشی دچار شد که گروهان یکم ستوان ایزدی دچار شده بود.

روز سوم خدو تصمیم گرفت تمام نیروی خود را به کار انداخته به سوی شیروان پیشروی نموده قوام‌السلطنه را دستگیر نماید. به همین منظور دو گروه از سواران زنده خود را به فرماندهی برادرانش الله‌وردی و حسین به سوی شیروان اعزام داشت. هر گروه صد نفر بودند. این گروه‌های صد نفری نیز خود به چند دسته تقسیم شده برای نابود کردن قوای ژاندارمری در سراز خود به طرف ورگ حمله‌ور شدند، درحالی‌که با سه قبضه مسلسل و تفنگ‌های پنج تیر و یازده تیر مسلح بودند.

سرهنگ صفابور برای توجیه شکست و فرار ژاندارم‌ها درحالی‌که خدو و یارانش را اشرار و دزد می‌خوانده علت شکست ژاندارمری را وجود کرده‌های شادلو و دیگر ایلات به‌ویژه بربری‌ها می‌داند که با ژاندارمری همکاری داشتند و آنها بودند که فرار می‌کردند و ژاندارم‌ها را هم وادار به فرار می‌نمودند (۱۱).

بدینال این اظهارنظر خنده‌آور در جهت تیرته ژاندارم‌ها از تنگ فرار از جبهه می‌افزاید:

«اشرار باشند هر چه نامتر با آتش مسلسل مواضع ژاندارم‌ها و عشایر (خراسان) و نیروی دولتی را گلوله‌باران می‌کردند و نیروی دولتی آتش شدیدی در مقابل پیشروی اشرار می‌ریختند، اما فشار اشرار بسیار زیاد و در طرف چند دقیقه پاسداران نیروی دولتی عقب‌نشینی کرده و به مواضع خود بازگشتند و اشرار به سنگرهای اصلی دولتیان حمله‌ور شدند.

الله‌وردی و حسین برادران خدو با مسلسل‌های سبک حملات افراد خود را پشتیبانی می‌کردند و با صدای جیع و داد و هوهو (۱۲) کردن روحیه افراد خویش را تقویت می‌نمودند.

اشرار از جان‌گدشته و خونخوار بدون اعتنا به آتش‌های دولتیان و بدون اعتناء به تلفاتی که می‌دادند با جدیت و دیوانه‌وار پیش می‌رفتند و مرتباً به سنگرها نزدیک می‌شدند. خلاصه پس از دوماه ساعت زدو خورد که تلفاتی به اشرار وارد گردید (۱۳) فتنگ ژاندارم‌ها به ته کشید، سپس ضعف در نیروی دولتی آشکار گردید و اول عده‌ای شروع

به عقب روی کردند [جناب سرهنگ می‌کوشد از به کار بردن کلمه‌ی فرار برای ژاندارم‌ها خودداری کند].

صد نفر تشکیلات ایل هزاره و صد نفر از شادلوها عقب‌نشینی کردند و درحقیقت رخنه‌ای در نیروی دولتی باز شد (۱۱) و اشرار داخل رخنه‌ها شده و جناحین نیروی دولتی را زیر آتش مسلسل گرفته و شروع به جابجایی نمودند و مانند گرگ‌های درنده و پلنگ‌های خشمگین به سوی سنگرها و مواضع دولتیان جست‌وخیز می‌کردند.

عاقبت یک عده از سوارهای زعفرانلو و سواران هزاره که زیر آتش شدید واقع و چند رأس اسب از آنها کشته و چند نفر مجروح شدند تاب مقاومت نیاورده و سوار اسبان شده و عقب رفتند. اما گردوخاکی که از فرار خود ایجاد کردند توجه سایرین را جلب و در سایر قسمت‌ها هم تک‌تک فرار شروع شد، مضافاً به اینکه مسلسل‌های اشرار مرتباً شلیک و رگبارهای شدید به روی سنگر و مواضع دولتیان می‌باریدند. ساعتی بیش به غروب آفتاب نمانده بود، که نیروی دولتی با آن روحیه‌ای که قبلاً گفته شده است پریشان شده و افراد اطاعت‌المسیران و سرکردگان خود را نمی‌کردند و هرکه، هرکه و عموماً رویه فرار نهادند و رگبارهای شدید اشرار بدرقه راه آنها بود.<sup>۱</sup>

و اما واقعیت آنست که جناب سرهنگ صفاپور رویشان نشده، حقیقت را آنچنان که باید بنویسد و بگوید که چگونه مرکز فرماندهی و ستاد ژاندارمری در روستای ورنگ درهم کوبیده شد و افسران و ژاندارم‌ها و سواران ایلانی هر کدام چگونه سوراخ موش را یکی هزار تومان خریداری می‌کردند و چگونه خدو اسیران آنها را مانند قطار شتران بهم می‌بست و به گیلیان می‌برد.<sup>۲</sup> برادران خدو با سواران شیروان و غزان خویش بساط ژاندارمری را درهم نوردیده تا پشت دروازه‌های شیروان تعقیب نموده، می‌گشتند و می‌بستند و خلع سلاح می‌نمودند، در این پیروزی مقدار قابل توجهی مهمات و اسلحه به دست باران خدو افتاد که برایشان بسیار لازم و ضروری بود.

فرار ژاندارمری و دیگر نیروهای چریکی و عشایری ۱۵ هزار نفری، قوام السلطنه و هم‌دستانش

۱- روزنامه آفتاب شرق. مقاله سرکار سرهنگ صفاپور تحت عنوان «سرداران قلابی»، مورخه ۶ اسفند ۱۳۲۶ ص ۲.

۲- در کتاب: «نظری به جنبش کارگری و کمونیستی ایران» نوشته‌ی عبدالصمد کامبخش از رهبران حزب توده و نیز در نشریه‌ی حزب توده‌ی ایران به نام انقلاب اکبر و ایران هم مطالبی در مورد خدو سردار آمده است که متأسفانه اکنون آنها را در دسترس ندارم.

را سخت به وحشت انداخت و برای جلوگیری از ورود خدو به شیروان به تحکیم برج و باروی شهر پرداخت و با مشاوره‌ی خوانین کرد به اشغال روستاهای حومه گیلیان پرداخت تا بدین وسیله مردم را از کمک‌رسانی و آذوقه دادن به خدو برحذر دارد. حربه‌ی محاصره اجتماعی و اقتصادی که بیش از یک ماه به طول کشید، خدو و یارانش را سخت تحت فشار گذاشت تا جایی که خدو مجبور شد در گیلیان روش حیره‌بندی مواد خوراکی را معمول دارد.

خدو و نیروهایش شیبا از دژ خارج شده بر سنگرهای دولتیان شیخون می‌زدند و پس از وارد کردن تلفات سنگینی به دشمن به دژ خویش باز می‌گشتند.

هرچند با فرارسیدن زمستان و بارش برف و باران کار بر خدو تنگتر گردید، لکن نیروهای دولتی نیز از گزند سرما و برف درامان نبودند و چنان روحیه خویش را باخته بودند که در مقابل حملات سواران خدو هیچ عکس‌العملی غیر از فرار از خود بروز نمی‌دادند.

قوام‌السلطنه که این وضع را دریافته بود با سران ایلات به تبادل نظر پرداخت<sup>۱</sup> و این بار

۱- یکی دیگر از نظرهای مورد تأیید در این مشاوره این بود که چند نفر سواره را به اسفراین بفرستند و از محمدابراهیم خان روشنی که این زمان در آنجا گوشه‌گیری کرده بود، دعوت نمایند که برای باره‌ای مذاکرات به شیروان بیاید. اما مأموریت اصلی آنها چنین بود که به هر نحوی که می‌توانند ابراهیم خان را که مسکن بود نیاید، بزدند و بیاورند. زیرا اگر او از خدو که سابق رئیس سوارانش بود تقاضا می‌کرد که جنگ را پایان دهد، خدو حرف او را به زمین نمی‌زد. پنج نفر مأمور و چریک محلی سواره به اسفراین رفتند. و از دور خانه‌ی محمدابراهیم خان مظفرالسلطنه را که در روستای برنان بود زیر نظر قرار دادند. از قضا شانس با آنها یاری کرد. صبح زود خان سوار بر اسبش درحالی که یکی از نوکرانش او را بدرقه می‌کرد به میان‌آباد مرکز اسفراین رفت تا استحمام کند. زیرا در برنان حمام نبود. وقتی خان وارد حمام شد. این پنج نفر رسیدند و خان را درحالی که لنگ بر کمر داشت، خواهی‌نخواهی راضی به حرکت کردند. خان لباس پوشید و سوار بر اسب شد و همراه آنها رفت و به نوکر خود گفت که به منزل اطلاع دهد هیچکس از نوکران و مردم اسفراین حق ندارند به دنبال آنها بیایند. فقط یک نفر اسب سفید مخصوص خان را که بورغه خوب می‌رفت در بین راه به او برساند. خان دو روز بعد به بجنورد رسید و از سوی فرستاده‌ی سردار بجنوردی مورد استقبال قرار گرفت. اما سردار معزز تلگراف درستی از شیروان را به او نشان داد که خدو گیلیان را تخلیه کرده و جنگ تمام شده و رفتن او دیگر موردی ندارد.

تاج محمدخان بادلانلو که سخت با خدو دشمنی داشت پیشنهادی کرد که مورد موافق همگان قرار گرفت.

علی بگ برزلانلو از یاران تاج محمدخان و شرکت کنندگان در این جنگ در مورد این تیرنگ و پیشنهاد تاج محمدخان چنین گفت:

«تاج محمدخان سواری را به روستای رزمغان فرستاد و حاج تاتار را به شیروان فراخواند. حاج تاتار سه پسر جوان داشت که هر سه از یاران و همزمان خدو بودند و خدو نسبت به حاج تاتار ارادت و اخلاص کامل داشت و او را «پدر» خطاب می‌کرد.

تاج محمدخان و قوام السلطنه این پیرمرد ساده‌دل را فریب دادند و گفتند: حاج آقا ما یک توپی آورده‌ایم که در هوا پرواز می‌کند و به هر جا که بفرستیم می‌رود، و در هر جا پیاده شود تا چند فرسخی خود را به کلی خراب و نابود کرده همه چیز را در آتش خود می‌سوزاند. و ما نمی‌خواهیم مردم بی‌گناه گیلیان و زنان و کودکان آن دیار را نابود کنیم. ما تو را به اینجا خواسته‌ایم که به نزد خدو بروی و این جریان را به او بگویی و اتمام حجت کنی، چنانچه قلعه را تخلیه نکند و تسلیم نشود ما فردا این توپ را می‌فرستیم و گیلیان را با تمام آدم‌ها و حیواناتش به خاک و خون می‌کشیم و از خدو آنچه که در آن هست هیچ اثری نمی‌گذاریم. دیگر ما نمی‌خواهیم بیش از این با او مدارا کنیم. و بدین ترتیب حاجی تاتار بیچاره را فریب دادند. حاجی به گیلیان رفت. خدو به استقبال آمد و پرسید: «به بوجان چی خد و ره؟ وه خیر هایتی.»

یعنی: پدرجان چه خبر است؟ خوش آمدی. و حاجی آنچه را که شنیده بود به خدو بازگفت. و چون خدو در صداقت حاجی شک و تردید نداشت سخنان او را جدی پنداشت و با وی به مشورت پرداخت.

خدو در حالی که پیروز بود فریب خورد و همان شب با یاران خود گیلیان را ترک کرد که می‌باید روز دیگر مردم بی‌گناه کشته شوند و فدای وی گردند. و با این تیرنگ روز بعد که ما در روستای ورگ بودیم خبر آوردند: جنگ تمام شده. خدو فرار کرده است.

در صورتی که هیچکس نمی‌توانست این خبر را باور کند. زیرا آنها در صدد بودند که خدو حمله کند و آنها جبهه را بگذارند و به سوی روستاهای خویش فرار کنند. اما این یک واقعیت بود. خدو گیلیان را تخلیه کرده و رفته بود و

قوام‌السلطنه از شیروان خارج شده فاتحانه وارد گیلان گردید و یک انبار بزرگ از تفنگ و فشنگ و نارنجک کشف نمود که همگی را به شتران بار کرده به مشهد فرستاد و ما را تحت فرماندهی تاج‌محمدخان مأمور تعقیب خود نمود. خود به سوی مرز رفت و در بین راه تمام تفنگ‌ها و مسلسل‌های خود را درحالی‌که سوزشان را درآورده بود، انداخته بود که ما آنها را جمع کردیم.<sup>۱</sup> ما جرأت نداشتیم به خود نزدیک شویم. ما همیشه یک فرسنگ دورتر از او حرکت می‌کردیم تا به مرز ایران و روسیه رسیدیم. خود یا برادران و چند نفر از یارانش به روسیه رفت و ما نیز بازگشتیم. چندی بعد که کلنل محمدتقی‌خان پسیان به فرماندهی ژاندارمری خراسان منصوب و عازم این ایالت شد، به او خبر رسید که:

خود از روسیه با تجهیزات فراوانی بازگشته است. این خبر تاج‌محمدخان را در قوچان سخت به وحشت انداخت و او که از سوی کلنل درجی‌السرری گرفته بود جداگانه جریان را به کلنل گزارش داد. کلنل یک افسر و چند نفر ژاندارم از پادگان قوچان را مأمور همکاری با تاج‌محمدخان در جهت دستگیری خود نمود. ما به فرماندهی تاج‌محمدخان از قوچان خارج شده به حصار اندک رفتیم. گفتند خود روز گذشته از اینجا به برزآباد رفته است. ما از سسار به روبروی برزآباد رسیدیم. خود که اطلاع یافت از آنجا به دوین رفت. چون ما به دوین رسیدیم گفتند به سرچشمه رفته و چون به سرچشمه رفتیم گفتند به گیلان رفته است. حقیقت این بود که تاج‌محمدخان بادلانلو و افسران جرأت نزدیک شدن به خود را نداشتند.

در این زمان دریافته‌ایم که روس‌ها کمک چندانی به خود نکرده‌اند و مقدار اسلحه‌هایی نیز که به او داده بودند و او آنها را از طریق بیجرانلو به گیلان فرستاده بود، وسیله خوانین مرزی بیجرانلو توقیف و مصادره شده و خود دست‌خالی مانده بود. از این رو به سوی گیلان پیشروی کردیم. خود که مایل به خونریزی نبود گیلان را رها کرد و به بجنورد رفت و به سردار بجنوردی پناهنده شد.<sup>۲</sup>

حسین مکی به تاریخ ۲۴ فروردین ۱۳۰۰ در این مورد چنین آورده است: «۲۴ حمل ۱۳۰۰ تلگرافی از خراسان به هیأت دولت (سیدضیاءالدین) رسید که خداوردی و همراهان وی که اخیراً در صفحه خراسان پیدا

۱- کاری که ملامصطفی بارزانی آن قهرمان کبیر کرد در سال ۱۳۲۵ در مقابل شاه و ارتش او کرد و سلاحهایش را در این سوی رود ارس گذاشت و برای شاه خبر فرستاد که بفرستد این سلاح‌ها را ببرند. آنگاه یارانش از ارس گذشته و به شوروی رفتند. نگاه کنید به: از ارس تا مهاباد خونین - نوشته پسیان  
۲- پایان گفتار مرحوم علی‌بگ کرد بر بادلانلو.



شده و شروع به باغیگری نموده‌اند. از طرف دولت کلنل محمدتقی خان قوای کافی بصوب قلعه گیلان که محل آنها بود اعزام شد و پس از رسیدن قوا به آنجا بین طرفین جنگ سختی در گرفت که بالنتیجه در اثر پایداری و شجاعت نظامیان، قلعه به تصرف قوای دولتی درآمد و خداوردی و همراهانش شکست خورده و فرار کردند، ولی در نتیجه اقدامات رئیس ژاندارمری کلنل محمدتقی خان و حاکم نظامی خراسان برای دستگیری و قلع و قمع خداوردی پس از یک جنگ دیگر قوای وی به کلی مضمحل و درهم شکست و خداوردی شخصاً به بجنورد ورود نموده و تسلیم حاکم آنجا شد.<sup>۱</sup>

## پایان کار خدو سردار و اعدام وی به وسیله کلنل محمدتقی خان پسیان

قیام کمونیستی خدو سردار که در تیمه‌ی دوم سال ۱۲۹۸ خورشیدی در خراسان شروع شده بود، در پایان اسفند ۱۲۹۹ با شکست کامل مواجه و با اعدام خدو در بامداد هفتم تیرماه ۱۳۰۰ به پایان رسید.

علت اصلی شکست خدو را باید در چند عامل مهم دانست:

۱- نخست اینکه مردم خراسان و بویژه کردها که عموماً از ایلات و عشایر می‌باشند و در سرتاسر مرزهای خراسان با شوروی هم‌مرزاند، بهیچ وجه حاضر نبودند، خوی آزادی و آزاد زیستن خود را از دست بدهند و زیر بار کمونیست بروند.

۲- دوم اینکه کمونیست‌های شوروی علی‌رغم قول و قرارها و وعده‌های توخالی و فریبنده‌ای که به خدو داده بودند، عمل نکردند و او را در نیمه‌ی راه تنها گذاشتند. همچنان که با دیگران کردند، برخی گفتند که گزارش حیدرخان عموغلی که از کمونیست‌های دوآتشه و دورگیده در شوروی بود، سران روسیه را متقاعد ساخت که خدو هرگز نخواهد توانست در مقابل خوانین کرد خراسان حکومت ایده‌آل آنان را در منطقه پیاده نماید.<sup>۲</sup>

۱- تاریخ بیست ساله ایران - حسین مکی - ج ۱ ص ۲۲۲

۲- این روایت را آقای حاج سلیمان روشی به نقل از بهرام خان حصاری از کردهای پهلوانلو برای نگارنده تعریف کرد و افزود که من ماجرای خدو را نیز از زبان میرزا صادق معروف به محمدصادق بگ از کردهای میلانلو ساکن اردوغان اسفراین، که مشاور و مشی خدو بود شنیدم که گفت: من به همراه

حیدرخان این زمان در خراسان بود و ظاهراً در کارخانه‌ی چراغ‌برق مشهد که وسیله یکنفر بازرگان ترک به امر مظفرالدین شاه دائرگردیده بود مشغول کار بود. خود وی نیز همچنان که گفته است، هیچگاه نتوانست در خراسان یکنفر موافق با مرام کمونیستی پیدا کند.

۳- سوم این‌که وجود شخص سیاستمدار انگلوفیل و دیکتاتوری چون قوام‌السلطنه در ایالت خراسان مانع هرگونه پیشروی روس‌ها در خراسان می‌شده و همچنان که دستگاه جاسوسی شوروی در منطقه از تمام امکانات برای پیشرفت کار طرفداران خود بهره‌گیری می‌کرد، دستگاه جاسوسی استعمار انگلستان نیز که پشت سر قوام‌السلطنه قرار گرفته بود، عامل بازدارنده و خنثی‌کننده‌ی اهداف کمونیست‌ها در جهت تشکیل یک جمهوری کمونیستی در کردستان خراسان بود.

۴- چهارم ساده‌اندیشی و عدم مدیریت و کاردانی خدو در جهت مقابله با قوام‌السلطنه مؤثرترین عامل شکست وی بود که فریب نیرنگ‌های بی‌اساس قوام را خورد و دژ گیلیان را که مدت‌ها می‌توانست در آن مقاومت کند، رها نمود و به روسیه فرار کرد.

بهرحال، خدو پس از بازگشت از شوروی درحالی‌که از آنجا رانده و از اینجا مانده بود و تاج، حمدخان، بادلانلو باجدیت تمام با نیروهای چریکی و ژاندارمری در تعقیب وی بود، ناچار شد به سردار بجنوردی پناهنده شود. غافل از این‌که سردار بجنوردی نیز برخلاف سنت ایللیاتی خویش، او را تحویل ژاندارم‌ها می‌دهد

خدو به عشق‌آباد و از آنجا به کنفرانس کمونیستی بادکوبه رفیق و مقداری اعلامیه کمونیستی بادکوبه به همراه خود آورده در خراسان توزیع کردیم.

آقای روشنی افرو که خودم مقداری از این اعلامیه‌ها را پس از شهریور ۱۳۲۰ که روس‌ها به ایران آمده بودند در منزل آقای ذبیح‌الله پسر میرزا صادق دیدم که بعد آنها را پاره کرد و به دور ریخت.

وقتی خدو سردار دستگیر شد، محمد صادق را هم در فوجان گرفتند و در زندان مازور محمودخان نودری حاکم نظامی فوجان محبوس ساختند.

در جریان جنگ کردها با کلل محمدتقی‌خان پسران در فوجان و افتادن پادگان نظامی به دست کردها در زندان گشوده شد و محمد صادق آزاد گردید و گرنه او هم وسیله‌ی کتلل اعدام می‌شد. آقایان ذبیح‌الله و فرج‌الله و نصرت توکلی فرزندان محمد صادق منشی خدو می‌باشند.

تاج محمدخان و ژاندارم‌های همراه وی جرأت نکردند از منطقه شیروان بسوی بجنورد گامی فراتر نهند، زیرا پیشروی آنها به سوی بجنورد به عنوان عبور از مرز و تخطی از مقررات و اوامر سردار بجنوردی بود که عواقب خطرناکی را به دنبال داشت. لذا مراتب پناهندگی خدو به سردار بجنوردی را به کلنل محمدتقی خان پسیان فرمانده ژاندارمری خراسان گزارش کرد.

کلنل که این زمان والی خراسان و حاکم نظامی این ایالت بود، با تلگراف حضوری از سردار معزز بجنوردی خواهرش کرد که یا خدو را شخصاً تحویل دهد، یا به نیروهای ژاندارمری اجازه دهد وارد بجنورد شده او را دستگیر نمایند. ناگفته نماند که بجنورد این زمان کاملاً تحت فرماندهی سردار معزز یکی حکومت خودمختار داشت و نیروهای دولتی اجازه‌ی ورود به بجنورد را نداشتند. به دنبال این مذاکرات و اجازه‌ی سردار بجنوردی، تاج محمدخان با افسران و ژاندارم‌های تحت فرمانش وارد بجنورد شد. علی‌یگ برزلاتلو و سرهنگ صفاپور هر دو از جمله کسانی هستند که در این مأموریت شرکت داشتند و نگارنده با تک تک آنها و نیز با عمویم ملا رمضانعلی و کدخدا صادق اوغازی که شاهد دستگیری خدو و در بجنورد بوده‌اند مصاحبه نموده‌ام. اصل مطلب یکی است، هر چند که جملات متفاوت‌اند. گوش کنیم علی‌یگ چه می‌گوید:

«آخر اسفند بود که واره بجنورد شدیم. تاج محمدخان و میرزا محمودخان درگزی (صاحب‌المسالک بعدی) و یک افسر ژاندارمری به دیدن سردار بجنوردی رفتند.

پس از این ملاقات، سردار به بهانه‌ی شکار از شهر خارج شد و به محل بیش قارداش در یک فرسخی شهر رفت. خدو و برادرانش در یکی از کاروانسراهای بجنورد نزدیک برج سردار منزل گرفته و از جریانات پشت پرده بی‌خبر بودند و به این امید که چون سردار به او پناهندگی داده است، هیچ احدی نمی‌تواند بر او دست یابد به استراحت پرداخته بود. در همین هنگام بود که ما به سوی کاروانسرا پیشروی کردیم و از چهار طرف آنجا را محاصره نمودیم. بجنوردی‌ها حمله کردند که مانع انجام مقصود ما شده. از خدو دفاع نمایند، لکن سرعت عمل و اقدامات تاج محمدخان کاملاً موثر افتاد و هر چند یک نفر از بجنوردی‌ها در این درگیری کشته شد و خدو برادرانش نیز بر اثر سروصدای مردم از کاروانسرا بیرون پریده و دست به اسلحه بردند، لکن دیر شده بود.

حسین برادر خدو چون بلنگی برجست و خود را به ژاندارمری رساند و تفنگ او را گرفت و به سوی ما نشانه رفت که میرزا محمودخان درگزی فرصت نداد و با گلوله‌ای او را از پای درآورد. فریاد جگرخراش حسین خدو را منقلب ساخت و درحالی که به تاج محمدخان بدویبراه می‌گفت، افزود که: ما تسلیم هستیم. درگزی‌ها می‌خواهند ما

را بکشند، ما را تحویل سواران قوچانی بدهید. به دستور تاج محمدخان ما سواران قوچانی که قلیج قازمه‌ای و برات محمدلیگ نیز همراه ما بودند، خداوردی خان و برادرش الله‌وردی خان را دست بسته بر روی اسبها نشانیدیم و پیش از آنکه هجوم و حملات بجنوردی‌ها روبه فزونی گیرد با سرعت تمام از شهر خارج شده به سوی شیروان حرکت کردیم. تاج محمدخان و افسران ژاندارمری و تعدادی از ژاندارم‌ها به فاصله کمی از ما در پشت سر با جنگ و گریز از مقابل بجنوردی‌ها حرکت می‌کردند که مانع پشروی و دست‌یابی آنها بر خدو شوند و بدین‌گونه روز بعد به شیروان رسیدیم و در منزل فرج‌اله‌خان شیروانی (ضیفم‌الملک بعدی) فرود آمدیم. الله‌وردی برادر خدو هم که گلوله خورده بود از دزدی می‌نالید. برای آنها غذا و خوردنی آورده شد و پذیرائی گردید.

سرهنگ صفاپور هم در این رابطه افزود که: چون خدو بولی به همراه نداشت ساعت دستش را باز کرد و به من داد و گفت ما غذای این نامرده‌ها را نمی‌خوریم. کمی نان و مقداری شیره برایمان حاضر کن. من رستم نان و شیره قلیان برایشان فراهم کردم و آنها از ناراحتی تا صبح شیره کشیدند، و خدو یکسر از ست‌شکنی سردار بجنوردی ناراحت بود و بر او نفرین می‌فرستاد.

در فاروج خدو را تحویل ژاندارم‌ها دادیم که آنها به مشهد انتقال دادند. زن<sup>۱</sup> و بچه‌های خدو را نیز قوام‌السلطنه

۱- سرکار سرهنگ صفاپور در مقاله روزنامه آفتاب شرق نام همسر خدو را «سروناز سردار» نوشته که او مانند دیگر زنان کرمانج دوش بدوش خدو با قوای دولتی می‌جنگیده است. سروناز هنگامی که اسیر شده بود و به سوی مشهد برده می‌شد، برای اینکه از تنگ‌اناریت جلوگیری نماید، شجاعانه خود را در بین راه فاروج قوچان زیر چرخهای گاری اسبی انداخت و گاری از روی بدن این زیاروی عبور و دلیر گذشت و استخوان‌های او را حرد کرد و لحظه‌ای بعد جان به جانان سپرد. و هم او بود که تا لحظه‌ای که زنده بود، مأمورین دولتی را از نزدیک شدن و اهانت کردن به اسیران، با کلمات آتشین و شجاعانه خوش دور می‌ساخت و همچون ماده‌بری خروشان بر آنها می‌غزید. شیرزن دیگری که با شنیدن واقعه‌ی ناگوار بجنورد سخت دگرگون شده و بدنبال خدو پیاده راه افتاده بود و خدو، خدو، لاوکم، لاوکم، می‌کرد و بر سروروی خوش می‌زد و به سوی مشهد سینه خراشان و موی پریشان پیش می‌رفت، آن زن نامدار بوغائلو بود. ایلکان بود. زنی که اکنون عزیز کرده‌ی خوش را، خروس جنگی خوش را، قوچ جنگی خوش را می‌دید که به سوی فلنگاه پیش می‌رود. اما او با تمام سختی‌ها و راه‌نوردی شبانه‌روزی که تمام کف‌پاها و انگشتانش تا اول زده بود شی وارد مشهد شد که نامدادش خدو را تیرباران کردند. هر چند او نتوانست باز دیگر روی این عزیز خوش را ببیند، اما شجاعت خود را در

اسیر کرده و به مشهد برده و زندانی کرده بود.»

سرکار سرهنگ صفاپور افزود که: زن و بچه‌ی خدو در مشهد در بالاخیابان در کاروانسرای کوچه‌ی آب میرزا زندانی بودند. خدو را که در روز چهارم اردیبهشت وارد مشهد کرده و تمام مردم شهر به تماشا آمده بودند ۶۵ روز بعد تیرباران شد. کلنل محمدتقی خان پسیان به خدو فرصت نداد و بر او سخت گرفت. حتی اجازه نداد با زن و بچه‌اش ملاقات و وصیت نماید و در یکی از نیمه‌شب‌ها خدو و برادرش را سوار درشکه کرد و برد در پشت کوه سنگی تیرباران نمود.

معروف بود که خدو به کلنل گفته بود مرا نکش، می‌دانم تو هم روزی به سرنوشت من دچار خواهی شد. مرا برای روز مبادای خود نگهدار. من می‌دانم این کاری که خوانین کرد بر سرم آوردند روزی هم بر سر تو خواهند آورد، پس بگذار تا در آن روز در کنار همدیگر باشیم و تو از تجربیاتم بهره‌گیری. اما از آنجا که کلنل دچار خودبینی و غرور شده بود، به سخنان خدو توجهی نکرد، مگر زمانی که پریشان و درمانده در تپه‌های شرق قوچان به محاصره‌ی خوانین گرد افتاده بود، آنگاه آهی کشید و گفت: راست گفتی خدو سردار. تو مرد غیرتمندی بودی و من ارزش تو را نداشتم. افسوس دیگر همه چیز تمام شده است و من هم ساعتی دیگر به تو ملحق می‌شوم.

کنسول انگلیسی در مورد دستگیری خدو گزارش کرده که: «خداوردی خان و برادرش الله‌وردی به همراه برده نفر از افراد ایشان در ۲۹ آوریل (چهارم اردیبهشت ۱۳۰۰) به مشهد آورده شدند. این دو برادر احتمالاً محکوم به مرگ می‌شوند.»

باز هم در گزارش کنسول انگلیس در مشهد، ضمن وقایع هفته‌ی پیش از ۲۸ ماه مه ۱۹۲۱ (هفتم خرداد ۱۳۰۰) در مورد محاکمه‌ی خدو سردار وسیله کلنل چنین آمده است:

«بازجویی از خداوردی خان عنقریب به پایان می‌رسد. شنیدم که خداوردی خان در جریان بازجویی گفته است

تاریخ به ثبت رساند و روز بعد درحالی که اهل بیت اسیر شده‌ی خدو را شجاعانه سرپرستی می‌کرد به سوی شیروان و بخورد بازگشت.

۱- جنش کلنل محمدتقی خان پسیان بنابر گزارش‌های کنسولگری انگلیس در مشهد. گردآوری و ترجمه غلامحسین میرزاصالح - ص ۵۰

یکی از نوکران رئیس‌التجار پیش از آخرین فرار (خود به روسیه) از وی خواسته بود، که نواحی مرزی (قوچان و شیروان) را به آشوب بکشد، و وقتی رئیس‌التجار (که این زمان به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شده و قصد عزیمت به تهران را دارد) گفته می‌شود در این باره توضیح دهد، می‌گوید وی نوکر خود را به درخواست قوام‌السلطنه و حاج شیخ جعفر کشمیری<sup>۱</sup> و مقبل‌السلطنه<sup>۲</sup> نزد خداورد فرستاده بود.<sup>۳</sup>

در گزارش هفته‌ی پیش از دوم ژوئیه ۱۹۲۱ خبر داده است که: «خداوردی و اللهوردی دو برادر راهزن در ساعت یک باعداد روز ۲۸ ژوئن (۷ تیر ۱۳۰۰) تیرباران شدند».<sup>۴</sup>

بلی و بدین ترتیب کلنل محمدتقی‌خان کردپسیان از روی احساسات خود، یکی از خاندان کرد خراسان را از صفحه‌ی تاریخ برانداخت.<sup>۵</sup> در صورتی که خودش نیز سه ماه بعد گشته شد. ای گشته کرا گشتی، تا گشته شدی زار با باز که او را بکشد، آنکه تو را کشت. زنان و کودکان خود و برادرانش نیز پس از اعدام آنها از زندان آزاد گشته و با حالتی پریشان و شکسته به سوی گیلیان بازگشتند. روزگار است آنکه گه عزت دهد، گه خار دارد جرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد...

## گفتگو با خاله جهان‌بی بی بیچرانلو ۹۵ ساله در مورد خود

پیش از گفتگو لازم است اندک آشنایی با خاله جهان‌بی بی داشته باشیم. او فرزند محمدقلی بیگ فرزند یعقوب‌بیگ از طایفه‌ی شاملو از ایل بیچرانلو است. زمستان ۱۳۶۸ بود، شی در مشهد به خدمتشان رسیدیم که در منزل پسرش آقای خالقی زندگی می‌کند. زنی مثنی و موقر و مؤدب است و دیانت و شجاعت و متانت و بزرگی و آگاهی از چهره‌اش هویدا. در روستای قلعه‌ی بیگ دیده به

۱- حاج شیخ محمد جعفر کشمیری رهبر حزب دمکرات مشهد.

۲- مقبل‌السلطنه نیز در همین دوره به نمایندگی مجلس انتخاب شده بود.

۳- همان مدرک ص ۵۹ و ۶۹

۴- همان مدرک ص ۵۹ و ۶۹

۵- اگر که ریش حریق نشاد در دست بدان که مال تو هم به دست دیگری افتد  
رسید دوره به پایان بهوش باید بود  
گذار پوست به دباغ خاله می‌افتد.

جهان گشود و اکنون ۹۵ سال از عمرش گذشته. اما مانند زنی ۶۰ ساله به نظر می‌رسد. قامت بلند و موزونش هنوز زیبا و سروگونه است. پوست صورتش سبزه و صورت و اندامی کشیده یا ابروان بریشت و پیوسته بهم و دماغی کشیده دارد. از تمام جزئیات حوادث سرحدی اعم از ایلات سیوکاتلو، بیجرانلو، میلانلو و جیرستان و قوشخانه آگاهی دارد و ایلات و طوایف را به خوبی از هم تفکیک می‌کند. از دوران کودکی اش و دوران نامزدی و ازدواجش پرسیدم.

گفت: از نه سالگی نمازم ترک نشده است. یادم می‌آید که حسن قلی به خواستگاریم آمد. پس از گفتگوهای نخستین که انجام شد و طرفین راضی گردیدند. پدرم آمد که از من اجازه بگیرد که اگر من رضایت بدهم کار ازدواج سر بگیرد. منم گفتم که اختیار من با شماست. اگر مرا به داخل چاه بیاندازید و سنگ بر سرم بریزید من مخالفتی با خواسته‌ی شما نمی‌کنم.

پدرم که رضایت مرا دریافت، جواب قبولی داد و من و حسنقلی رسماً نامزد شدیم. آن موقع رسم بوده که نخست عقد کنند. همان قول و قرار بزرگان در حکم عقد بود. بعد در هنگام عروسی که معمولاً سه چهار سال پس از دوران نامزدی می‌گذشت، ملا را می‌آوردند، صیغه‌ی عقد می‌خواند و عروس را به خانه‌ی داماد می‌بردند.

پرسیدم پشت قباله‌ی شما (مهریه) چقدر بود؟

گفت: آن زمان پشت قباله‌ی دختران ده تومان و پشت قباله‌ی بیوه‌زنان پنج تومان بود و برای دارا و نادار و خان و رعیت فرق نمی‌کرد. همه یکسان بودند.

گفتم از دوران نامزدی خودت بگو.

گفت: چنانکه می‌دانید نامزد کردن یکی از مشکلات دختران و پسران کرد است و اگر پسر در شبی که به نامزدبازی می‌آید دستگیر شود، نه تنها به بی‌عرضگی معروف می‌شود و آبرویش فرود آید پیش

۱- روح آزادی و احترام گذاشتن به حقوق زن از روزگار باستان در فرهنگ کرد رواج داشته، در صورتی که در جوامع دیگر بویژه در شهرها هنوز هم می‌بینیم که بدون اینکه پسر و دختر همدیگر را دیده باشند، مادر داماد به خواستگاری می‌رود و دختری را که نمی‌داند رضایت دارد یا نه اصلاً رضایت او مطرح نیست برای پسرش خواستگاری می‌کند که اغلب این گونه ازدواج‌ها آینده‌ی خوبی را نوبد نمی‌دهند، چون در حکم خرید نوعی کالای نادیده است.

هم من و سالهایش می رود، بلکه کتک جانانهای هم می خورد.

در یکی از شبها حسن قلی خواسته بود که به نامزدیازی بیاید. از این رو رفته بود در میان طویله‌ی ما خودش را پنهان کرده و منتظر فرصت بود که چراغ خانه‌ی ما خاموش شود و پدر و برادرانم به خواب بروند و او به گونه‌ای که گمان می‌کرد، خودش را به من برساند. او گمان کرده بود که چون در وقتی از شب گذشته، حتماً پدرم گاو و اسب و خرها را گاه و علف داده و دیگر به طویله نخواهد آمد. لذا این حساب اشتباه از کار درآمده بود و پدرم به هنگام خوابیدن برای دادن خوراک به حیوانات به طویله می‌رفت. پدرم چراغ موشی در دست با چوال گاه به سوی طویله رفته بود، و حسن قلی از سوراخ طویله او را دیده بود و بدون درنگ در آخور گاو دراز کشیده و چشمهایش را بسته بود. چون هیچ راه فرار دیگری برایش نبود، پدرم می‌رود که علف به آخور گاو بریزد، حسن قلی را می‌بیند.

گوشش را می‌گیرد و می‌کشد و می‌پرسد: اینجا چه کار می‌کنی؟

حسن قلی می‌گوید آمده‌ام تا جوانه گاو را ببرم. این گاو جوان را هم که او می‌گفت به جای شیربهای من چندماه پیش به پدرم داده بود.

پدرم می‌گوید: پس چرا گاو را نمی‌بری و داخل آخور دراز کشیده‌ای؟

هنوز حرف پدرم تمام نشده بود که او مانند پلنگی از داخل آخور به پانین می‌پرد و گوشش را خلاص می‌کند و پا به فرار می‌گذارد و در می‌رود.

پدرم لحظه‌ای بعد به خانه آمد که از خنده بی‌حال شده بود و می‌گفت: حسن قلی آمده بود گاوش را ببرد. این داستان فردا در قلعه‌ی بیگ در همه‌ی خانه‌ها دست به دست گشت و جوانان برای حسن قلی دست گرفته بودند که باز کی می‌روی گاو را بیاوری؟ نه تنها پسرهای برای او بلکه زنها و دخترها هم برای من دست گرفته بودند و سر به سرم می‌گذاشتند.

پس از شنیدن داستان بامزه نامزدیازی خاله جهان‌بی بی از او خواستم که اطلاعات خود را در مورد خدو سردار بیان دارد.

او گفت: حسن قلی شوهر من از جمله سوارانی بود که با خوانین بیجرانلو به جنگ خدو رفته بود.

خدو اصلاً از مردم توکور بود. او برادری داشت به نام قلیج.



قلیچ یک جویی مانند تفنگ درست کرده بود که با او سرراهها را می‌گرفت و راهزنی می‌کرد. این کارهای او در نزدیکی روستای لوجه‌لی در تکمران شیروان روی می‌داد و هرچه را که او از مردم می‌گرفت می‌برد در سوومی که در آن نزدیکی بود پنهان می‌کرد. بعد ماجرای پیش آمد که رازش برملا شد.

یک روز بهاری بود، زندهای لوجه‌لی برای جمع کردن سبزی‌های خودرو و بهاری به میان گندمزارها می‌روند. زنی حشمیه نام می‌بیند که از کنار تپه‌ای مختصر دودی خارج می‌شود. به سوی آن دود که غیر معمولی بود می‌رود. می‌بیند از در آن سووم که با علف‌های خشک تاتران پوشانده‌اند، دود خارج می‌شود.

پیش می‌رود تاتران‌ها را کنار می‌زند، وارد سووم می‌شود. می‌بیند که دیگ کوچک پلو را روی اجاق گذاشته و دم کرده‌اند و کسی هم نیست. دیگ پلو را می‌گذارد. قدری از آن می‌خورد. و بعد متوجه اسباب و اثاثیه‌ای می‌شود که مانند یک دکان در آنجا پنهان بوده است. پول نقره و توبهای رنگین پارچه بیشتر حشمیه را به خود جلب می‌کند.

او پس از پلوخوری، پول‌ها و مقدار دو توب پارچه را برمی‌دارد و باز به همان‌گونه در سووم را می‌بندد و به سوی لوجه‌لی باز می‌گردد و چند روز بعد دودست پیراهن و شیلوار قشنگی می‌دوزد و می‌پوشد و به میان ده می‌رود، اتفاقاً حیدرخان رئیس ایل بیچرانلو هم آن روزها در لوجه‌لی بوده است.

قلیچ برادر خندو هم از کار دزدی که اسباب‌های دزدی او را دزدیده بود، سخت حیران بود و بعد بنال او می‌گشت که انتقامش را بگیرد. او در کنار حیدرخان نشسته بود و در میان کوچه با مردم حرف می‌زدند که ناگاه حشمیه با شیلوار نودوخت و زیبای خود همچون طاووس مستی از جلو آنها گذشت، قلیچ فوراً پارچه‌ی خود را می‌شناسد و بی‌اختیار فریاد می‌زند. دزد، دزد خود را پیدا کرده‌ام و می‌رود جلوی حشمیه را می‌گیرد.

حیدرخان ماجرا را می‌برد و همه چیز آشکار می‌شود. بعد لباس‌ها را ناز شست به حشمیه می‌بخشد و پول‌ها را از او می‌گیرند و به قلیچ می‌دهند. حیدرخان می‌گوید، حشمیه از تو سردارتر است. یک توب پارچه هم که هنوز سالم مانده بود، به حیدرخان می‌دهند.

دیری نگذشت که این داستان بر سر زبان‌ها افتاد و به گوش دولت رسید. امیه‌ها از شیروان آمدند و شیانه قلیچ را در سووم گرفته و بردند.

در شیروان دیواری را که به اندازه‌ی کله‌ی قلیچ سوراخ کرده بودند، سرفلیچ را از آنجا بیرون آورده به ریسمانی بستند و به گردن گاوها انداختند و گاوها را شلاق زدند آنها با فشار کشیدند، سرفلیچ از روی تنه‌اش کنده شد و از بین رفت. عامل اصلی دستگیری قلیچ یک نفر به نام حسین قلی از روستای شورک شیروان بود، که بعد به دست خدو کشته شد.

مهراب‌بگ بیچرانلو پس از اینکه خدو گیلانک را تخلیه کرد، با صد نفر سواران بیچرانلو وارد آنجا شد. این سواران تفنگدار را در آن زمان قره‌نوکر می‌گفتند. قره‌نوکرها حقوق‌بگیر بودند. اما نوکرها فقط در جنگها از غنایم به نوایی می‌رسیدند. هشت نفر از این قره‌نوکرها از روستای ما، یعنی از قلعه بیگ بودند که در برج‌های خدو مستقر شدند و مدت ۱۵ روز آنجا ایستادند.

در آنجا بود که شوهرم حسن قلی متوجه می‌شود سربک نخ به توالت خدو وصل شده است. نخ را بیرون کشید دید سنگین است. جستجو کردند، معلوم شد ۱۶ قبضه تفنگ را با طنابین به توالت انداخته‌اند که از ژاندارم‌ها به غنیمت گرفته بودند. این تفنگ‌ها بعداً تحویل ژاندارمری شیروان شدند.

اسلحه و مهماتی که از طریق مرزهای جبرستان و بیچرانلو وسیله‌ی شوروی برای خدو ارسال شده بود به دست مصرخان بیچرانلو افتاد. یک زن خدو در کهنه قوچان خود را زیرگاری انداخت و کشته شد. وی به خاطر اذیت و آزار ژاندارم‌ها و اهانت‌هایی که نسبت به آنان روا می‌داشتند، خودکشی کرد. از خدو تنها یک دختر بجا ماند. آنروزها این کلام ورد زبان زنان و مردان کرد شده بود که:

گیلان کس وه دار گویزه گوله ده که ویزه ویزه  
زه خودی ما یلکه قیزه ۱

۱- برگردان: همانا روستای گیلانک درختان گردو دارد گلوله از بالای سر و زوزکنان می‌گذرد از خدو تنها دختری بجا مانده است. این ترانه تأیید می‌کند که از خدو تنها یک دختر باقی مانده است. حال معلوم نیست همین دختر وی است که در سالهای اخیر ادعای خود را ثابت کرد که دختر خدو است

نیز این شعر را فارسی زبانها می خوانندند:

صدبار گوئم پلونخور خداویردی سردار  
به دور بچتورد تاو نخور خداویردی سردار  
در اینجا سخنان خاله جهان بی بی در مورد خدو پایان یافت. در موارد دیگر حوادث اخیر منطقه نیز مطالب جالبی بیان داشت که در جای خود از آن سخنان استفاده خواهد شد.  
از او خواستم اجازه دهد عکسی از او برای چاپ در کتاب بگیرم. گفت به شرطی حاضرم که در حال نماز خواندن از من عکس نگیری، زیرا من نماز و طهارت را بیش از هر چیزی دوست دارم و سفارش می کنم که زنان کرمانج ما از این عمل خوب غفلت نورزند. آنگاه برخاست به نماز ایستاد و نگارنده عکس را که ملاحظه فرمودید، از او گرفتم.

## گفتار با بانو سیگل توپکانلو در مورد خدو سردار

علاوه بر خاله جهان بی بی دختر ضمویمان سیوگول (سیگل) فرهادی دختر علی محمدخان پسر فرهادخان ابلهگی توپکانلو هم گفتگویی داشتم. زیرا هم پدرش علی محمدخان و هم پدر بزرگش فرهادخان در جنگ خدو شرکت داشتند. بانو سیگل که همسر پسرعمویش آقای افراسیاب فرهادی است، از زنان شایسته و مهربان کرمانج و از هنرمندان معروف در زمینه ی صنایع دستی بویژه، جوراب کردی، پاناووه، پلاس، جاجم، قالیچه، عرفچین می باشد که منزلش را با صنایع دستی خویش آراسته و به صورت یک موزه فرهنگی درآورده است. گفتگویی با او افتخار آفرین است و

---

اکنون هم وارث اوست، یا دختر دیگری بوده است. اگر سن این دختر حداقل ۷۱ سال باشد معلوم می شود که منظور این ترانه همان دختر است. در غیر این صورت اگر ماها بعد از مرگ خدو تولد یافته باشد، بر او صدق نخواهد کرد.

۱- بعد از خرداد ۱۳۲۶ که گل محمد کلپشی (که کتاب کلیدر را آقای دولت آبادی در مورد او نوشته است) هم به دست زاندارم ها در سروزار کشته شد، همین ترانه ی فارسی را برای او از قول مادرش گلستان تکرار کردند:

صدبار گوئم پلونخور نه گل محمد      در گرد کوهها تاو نخور نه گل محمد

در جلد هفتم همین کتاب به تفصیل در مورد پیام گل محمد کلپشی سخن خواهیم گفت.

انسان را سرفراز می‌دارد که در میان کردها چگونه شیرزنانی وجود دارند<sup>۱</sup> که به قول ما کردها از سرانگشتانش طلا می‌ریزد. زه سه ری نینکان زئرده رزی.

گفتگوی با بانوسینگل نیز در زمینه‌ی تاریخ صدساله‌ی خراسان جنوبی سودمند بود، چنانکه گفتگو با خاله جهان‌بایی در مورد خراسان شمالی جالب بود. اینک سخنان او در مورد خدو.

پدربزرگم فرهادخان با کمونیت‌ها و روس‌ها به سختی دشمن بود، به همین جهت به جنگ خدو رفت، وگرنه دیدیم که شش‌ماه بعد وقتی جنگ کردها با کلنل محمدتقی‌خان در قوچان شروع شد، او وارد کارزار نگردد.

فرهادخان با هفتاد نفر از سواران خود که پیشترشان در تیراندازی و جنگاوری بی‌مانند بودند وارد قوچان شد و سپس به سوی شیروان حرکت کرد. در بین راه عقاب‌ی از روی سرآنان پروازکنان گذشت. فرهادخان به پسرش علی محمدخان گفت: اگر این عقاب را ببندازی، ما بر خدو پیروز می‌شویم وگرنه شکست می‌خوریم. علی محمدخان تفنگ را روی دست گرفت و ماشه را چکاند و عقاب پرپرزان از هوا پیش پای اسب فرهادخان بر زمین افتاد که همه آفرین گفتند.

فرهادخان به هنگام محاصره‌ی گیلیان (گیلانک - گیلانک) شخصاً برای خدو بی‌قام فرستاد که من هیچ‌گونه امیدی برای پیروزی تو در این جنگ نمی‌بینم. بهتر است پیش از اینکه عده‌ای را به کشتن بدهی و خود نیز کشته شوی به نحوی از طریق به سوی شوروی بروی یا تسلیم شوی.

اما از آنجا که خدو مردی با غیرت و باشجاعت بود، این حرفها را نپذیرفت و مردانه جنگید و مردانه هم در مقابل جوخه‌ی اعدام ایستاد و بر مرگ لبخند زد به این حرف‌ها اعتنا نکرد.

پدرم فرهادخان گفت: از منزل خدو پس از پایان کار او هفت خروار قند و پنجاه من (۲۰۰ کیلو) روغن زرد و مقداری پول و تفنگ به دست آمد یک زاغه [نیار] هم گنج و ساروج کرده پر از تفنگ پنج تیر و فشنگ بود که قوام السلطنه همه را با خود به مشهد برد.

یک شمیر قبضه‌ی طلایی را قوام السلطنه بخاطر رشادت فرهادخان در جنگ خدو به او داد.

۱. بدبختانه و متأسفانه این شیرزن مهربان و هنرمند و سخن‌دان سه ماه پس از مصاحبه‌ام در حالی که سالم و سرحال بود، یکباره حالتش بهم خورد و جان به جان آفرین تسلیم کرد و همه‌ی ما بویزه خانواده‌اش و ایل توپکالو را به سختی داغدار ساخت. روحش شاد باد.

این شمشیر پس از مرگ فرهادخان به دست عمویم اسداله‌خان افتاد که بعد نمی‌دانم چه بر سرش آوردند.

یک خنجر مرصع هم هنگامی که پدرم فرهادخان غلامعلی کر را کشت، قوام السلطنه به او جایزه داد.

پدرم فرهادخان گفت: موقمی که کلنل محمدتقی‌خان خدو را محکوم به اعدام کرد، به او گفت وصیت خود را بکن که در پایان همین شب تیرباران خواهی شد.

خدو گفت: من هیچ وصیتی ندارم. یک حرف به تو می‌گویم، نه بخاطر زنده ماندن خودم، بلکه بخاطر جوانی و بی‌تجربگی خودت. من از تو می‌خواهم مرا نکشی و برای خودت نگهداری، زیرا من آشکارا می‌بینم، این رفتاری که خوانین کرد با من کردند، با تو نیز خواهند کرد و اگر من زنده باشم تو را در آن روز حمایت خواهم کرد.

کلنل لبخند تمسخرآمیزی زد و گفت: مرا نیازی به یاری امثال تو نیست، آنگاه دستور داد خدو را بردند و پشت کوه‌سنگی با برادرش الله وردی تیرباران کردند.

اما چند ماه بعد هنگامی که کلنل در قوچان در محاصره‌ی کردها قرار گرفته بود، گفته بود: آه خدو تو کجا هستی و چه خوب گفتی که با من چه‌ها خواهند کرد. گاش امروز می‌بودی و به یاریم می‌آمدی. افسوس که ندانسته‌تر نابود کردم و...

## صورت حساب مال خداویردی سردار

این صورت حساب اموال نیز که مربوط به خدو سردار می‌باشد، همراه با یک برگ شکوائیه مردم اردوغان اسقراین در داخل یک پاکت بود که مرحوم مظفر السلطنه روشنی با خط خویش روی پاکت نوشته است: «سندت دارد». پشت پاکت را مرحوم حسین هژبر دیوان با خط زیبای خود به عنوان مظفر السلطنه نایب‌الحکومه قوچان نوشته و فرستاده است. اینک متن سند:

«در گلیان یک قطعه محرته (قطعه زمین مرغوب نزدیک به روستا را در کردی مرفه‌ته می‌گویند، که نویسنده

هم مهفته نوشته است). در وژگ یک زوج<sup>۱</sup> ملک با یک تخته<sup>۲</sup> باغ میمی (انگور).  
 در رزمغان<sup>۳</sup> یک دست عمارت پنج تخته باغ میمی. سه قطعه مهفته‌ی اورنچه (سه قطعه مزرعه‌ی یونجه). و در  
 پیر شهید<sup>۴</sup> چهار تخته باغ میمی با چهار یک ملک.  
 و در زیارت<sup>۵</sup> یک زوج ملک با دو تخته باغ میمی دو قطع (قطعه) مهفته اورنچه.  
 در تکمران<sup>۶</sup> پنج زوج ملک دیمچه. هفت (هفت) شبانه‌روز غنات یک<sup>۷</sup> (هفت شبانه‌روز از آب قنات روستای  
 بیک). جمع حساب دار رعیت خداوردی سردار این بود.  
 مرحوم محمدابراهیم خان روشنی مظفرالسلطنه حاکم قوچان و رئیس ایل زعفرانلو با خط  
 خودش در حاشیه‌ی این صورت حساب توضیح بیشتری بدین گونه داده است:  
 «در حلیان (گلیان) محوطه... قطعه قیمت یک صد تومان در وژگ ملک یک زوج با باغ قیمت هزار تومان.  
 در رزمغان باغ چهار تخته، یونجه سه تخته، عمارت یک باب ایتیعی از حاجی عزیز. یک تخته باغ به  
 انضمام... عمارت که ساختمان نموده. یک محوطه یونجه پانصد تومان. ایضاً دو محوطه ایتیعی از حاجی عزیز  
 یک تخته باغ حوالی محوطه پانصد تومان. سه قطعه باغ دو قطعه یونجه سپیدال زار و زمین عمارت خداوردی  
 هفتصد تومان. در پیر شهید باغ تخته یکصد بیست تومان. در زیارت باغ یک تخته یونجه دو تخته ملک یک زوج  
 تقریباً دو سه هزار تومان. در تکمران دیمچه پنج زوج. در قنات بیک توکور تکمران هفت شبانه‌روز.  
 نه تخته باغ لنگ ملک امانت عیال... تصرف نموده است قیمت پانصد تومان»<sup>۸</sup>.

- ۱- زوج: واحد اندازه‌گیری زمین است. یک زوج یعنی مقدار زمینی که یک جفت گاو بتواند از  
 عهده‌ی کشت وکار آن در آید، در حدود ده هکتار.
- ۲- تخته: واحد اندازه‌گیری باغ است و اندازه‌ی آن دقیق نیست.
- ۳- Razmaghan یا رزمغان از روستاهای شهرستان شیروان.
- ۴- Pir Shahid از روستاهای شیروان
- ۵- زیارت که نام قدیمی آن فغان آباد بوده در شمال غربی شیروان است.
- ۶- Tik Maran دشت وسیعی در شمال شیروان به فاصله ۲۵ کیلومتر.
- ۷- Bik از روستاهای شمالی شیروان در شرق تکمران.
- ۸- اسناد مربوط به خداوردی متعلق به بایگانی اسناد مرحوم محمدابراهیم خان روشنی مظفرالسلطنه  
 است خوشت که حال دختر خود از این اسناد استفاده کرده میرانش را پس بگیرد.

## صورت اثاثیه الله وردی برادر خدو سردار

این صورت اسباب منزل در پایگانی مرحوم مظفرالسلطنه روشنی بود. زن الله وردی از قلعه شور بوده و این سند را که به مهر الله وردی سردار مهمور است و در سال ۱۳۳۷ یعنی سه پیش از کشته شدنشان تهیه گردیده، بعداً برای مرحوم مظفرالسلطنه حاکم وقت فوجان فرستاده شده است، که به شرح زیر می باشد:

یک چادر نماز ابریشمی . یک دانه کلجه (کت زنانه) اطلس . نیم توپ الاجه (؟) . یک قواره اطلس سبز . یک سفره قند اطلس . یک سفره قند کبود . یک زوج ترکند اطلس . یک رومجمعه ای اطلس . یک زوج رومجمعه ای ابریشمی گلدار سفید . یک قواره پوش ابریشمی . یک شال قرمز زنانه . یک شال بخارانی . یک قواره اطلس . شش ذرع اطلس . یک پیراهن قرمز زنانه . یک پیراهن اطلس سفید . یک قواره اطلس سفید . یک قواره قناریز زود . یک چادرشب صاف ابریشمی درگزی . یک شلوار قرمز . یک شلوار مخمل تل دار (منگوله دار) . یک زوج شال بخارانی . یک زوج کفش زنانه (قندره) . یک قواره قناریز تل دار . یک توپ قرمز تافته . یک شال بخارانی مردانه . یک شال سیاه . یک جفت نرسمی مخمل سیاه (شلوار نظامی تنگ) . پنج دانه دستمال ابریشمی (مردانه) . بیست دانه پیراهن قرمز . یک قواره سفید (شلینت زنانه کرمانج) با یک پیراهن . یک شلوار اطلس قرمز . یک سرداری ترمه . یک جلیقه ترمه . نیم توپ اطلس . یک شال ابریشمی سفید . یک زوج جوراب ابریشمی سفید . یک پیراهن قرمز . یک ترکند اطلس . یک پیراهن قناریز سفید . یک دانه عرقچین . یک شال قرمز . نیم توپ اطلس . یک سرداری ترمه . یک شلوار اطلس گلدار . یک چادرشب جمعی . یک بل الاجه (نیم تنه زنانه . کت ماهوتی یا مخمل زنان) . یک قواره اطلس . یک قواره قناریز تیل دار . پنج زوج جوراب نخی . یک شلوار قناریز سرخ . یک شال قرمز . یک شال مخمل سبز . یک پیراهن مردانه قرمز ابریشمی . یک پیراهن زنانه قرمز . یک چادر نماز سفید . یک شلوار قناریز تیل دار . یک شلوار اطلس . یک پیراهن سفید زنانه . یک چادرشب ابریشمی . یک (؟) اطلس . [پایان صفحه اول | مهر بیضی شکل الله وردی سردار

(صفحه دوم از صورت اثاثیه الله وردی سردار)

یک شال دو رنگ . یک پیراهن قرمز . یک توپ الاجه . یک شال بخارانی . یک جلیقه اطلس . یک شال آرمالی . یک چادر نماز سفید . نیم توپ اطلس . دو زوج جوراب ابریشمی . دو زوج پی تابه ای پا . یک مجموعه ای

پوشش اطلس - یک توپ الاجه ابریشم سفید - چهار دانه دستمال ابریشم - یک دستمال پشمی - یک چارقد مشهدی  
گلداز - یک سینه‌ریز ترکمانی - ساور یک دانه - جام یک دانه - ابریشم سفید سه من - دوری هفت عدد - دوشک دو  
عدد - شش لول (۹) شش عدد - سینی برنج دو عدد - مجری<sup>۱</sup> (۹) اسباب ... دار در تور خانه نه خانم  
خانم اسماعیل ده بیچه اسباب گرانها.

ابریشم دو من - کلیجه گل پشمی دو عدد - بُغ بند دو عدد - لحاف چیت ده عدد - جوال پیر (بار) اسباب سه عدد -  
پول نقد ۱۰۰ تومان - سینه بند چهار عدد - چادر شب هشت عدد - جوراب ده زوج - غیر از اینها در شور نیست هرچه از  
خود هم بوده در خانه نه خانم است. مجری ها لاک ... گوشواره و انگشت طلا دارد. ۱۵ شهر ذیقعد ۱۳۳۷. مهر  
اللهوردی سردار».

### سیاهه‌ی اسلحه نوکران اللهوردی سردار

بابا محمد تفنگ روسی، موزر روسی - فاسم تفنگ عثمانلو فشنگ چهل و پنج دانه - موزر...  
فشنگ شش دانه - نصراله تفنگ سه تیغ فشنگ شصت و سه دانه - مرصاقلی تفنگ روسی فشنگ  
یکصد و پنجاه دانه - موزر... فشنگ شش دانه - حسن بُزآبادی تفنگ روسی فشنگ یکصد دانه -  
مؤمن علی تفنگ آلمانی فشنگ سی و پنج دانه - غلامرضا تفنگ سه تیغ فشنگ سی و پنج دانه -  
صفر در تفنگ روسی مولار روسی - فشنگ [ندارد] - علی محمد تفنگ روسی فشنگ یکصد و ده دانه  
- سید حسین تفنگ روسی - فشنگ سی و دو دانه - باباقلی تفنگ روسی - فشنگ پنجاه دانه - آدینه  
محمد تفنگ عثمانی فشنگ پنجاه دانه. (مهر اللهوردی سردار)

در پشت همین برگ هم سید جلال نامی تأیید کرده است که یک قبضه اسلحه در دست دارد  
«واضح بوده باشد یک قبضه تفنگ اسطری (سه تیری) از مال جناب مستطاب اللهوردی سردار با یازده دانه  
فشنگ نزد اینجناب اقل سادات سید جلال امانی است هر وقت بخواهند حاضر نمایند به تاریخ ۱۵ شهر ذیقعد  
۱۳۳۷. (مهر مستطیل شکل) جلال حسین»

۱ - مجری یا مجریگ Mejerig - صندوقچه‌ی کوچکی را گویند.



## شکایت مردم اردوغان از محمدصادق بگ منشی خدو سردار به مظفرالسلطنه

این شکایت به امضاء یا مهر کسی معصنی و مهمور نیست تنها در پایان عریضه آمده است: عرض محمدکاظم «اما همانطوری که ذکر شده مرحوم مظفرالسلطنه روی پاکت نوشته است:» راجع به خداوردی و از جرائم آن از اردوغان مندرت دارد آنچه می باشد.

فدای حضور مبارکت شویم. عرض ما چند نفر از رعایای اردوغان (اردوغان) حضور مبارک حضرت مستطاب مقام محترم سید ارفع امجد حکمران قوچان دامه اقباله العالی آنست که محمدصادق بگ با خداوردی سارق در مدت چهار سال قبل بر این وارد اردوغان شد. به واسطه عداوتی که داشت محمدصادق با ما رعایای اردوغان، هشت نفر ما از رعایا را دستگیر نموده اند. مبلغ چهارصد و شصت تومان از ما قدویان، محمدصادق گرفت و چند رأس مادیان هم ایضاً از رعایای اردوغان، محمدصادق گرفته است از بگ محمد یکصد و پنجاه تومان. فیض اله صد تومان. از کریمانی اکبریا ولدان اسحاق هفتاد تومان. از کاظم [نویسنده همین شکایت] دوازده تومان. از علی چراق [علی فرزند چراغعلی] دوازده تومان. از محمدولد رجب مبلغ سی تومان. عید محمد [فرزند] صادق دوازده تومان. از خالق وردی مبلغ یکصد تومان. یک رأس مادیان از جهانگیر می باشد. دیگرش مادیانی مال برات [فرزند] اسحاق است و یکی مال ولدان ملا محمد باقر و یک مادیان مال کریمانی اکبر است و یک مادیان مال صغیرهای فیض اله می باشد و یک نفر پسر سلمانی هم گلوله کردند. امیدواریم به عرض ما رعایا برسید. عریضه رعایای اردوغان. عرض محمد کاظم.

همانگونه که ملاحظه می شود، عریضه تاریخ هم ندارد فقط در پشت پاکت به خط خوش هزیرالملک آمده است «۵ شهر صفر ۱۱۴۲» اما چون در بالا نوشته شده است «چهارمال قیل» گمان می رود در سال ۱۳۴۲ قمری برابر ۱۳۰۱ خورشیدی که محمد ابراهیم خان روشنی حاکم قوچان بوده و هزیرالملک عریضه را داخل پاکت گذاشته و مهر کرده و به مظفرالسلطنه تقدیم نموده که محمدصادق بگ منشی و همکار خدو با مردم اردوغان چه کار انجام داده است مربوط به اوائل سال ۱۲۹۸ خورشیدی (۱۳۳۹ قمری) می باشد.

### قحطی ۱۳۳۶ و اوضاع زمان خدو سردار در اسناد بجنورد

بجنورد و روستاهایش جایگاه مردمی با فرهنگ و خوش سلیقه و اهل ذوق بوده و تا جایی که  
برایم گفته شده چند بار در طول زمان کتابها و جزوات و یا به قول ما کردها دستکهایی در مورد  
تاریخ و ادبیات و شاعران آن دیار نوشته شده لکن به مرور زمان از بین رفته‌اند. اخیراً دوست  
مهربانم آقای علی رحمتی قردانلو که در جلدهای پیشین هم از همکاری ایشان تشکر کردم،  
نوشته‌هایی از کنار و گوشه جمع کرده، در این نوشته‌ها هم چیزهایی پیدا می‌شود. از جادوگری،  
فال‌گیری، روضه خوانی، صیغه کردن زنان، شرح حال رجال و اشعار به زبان کردی و ترکی و فارسی  
و نیز شرح حال خدو سردار. این نوشته‌ها نیز از این قبیل است که نمونه‌هایی از آنها ملاحظه  
می‌فرمائید. از جمله چنین آمده است:

«گشته شدن نادر در قوچان ۱۱۶۱ (درست تر آن ۱۱۶۰ می‌باشد).

وفات اخته شاه ۱۲۱۱ (آغامحمدخان اخته بیانگذار شوم سلسله قاجار است).

آمدن اسماعیل طلایی ۱۲۳۹ (احتمالاً اسماعیل خان قاجار که به جنگ رضاقلی خان ایلخانی زعفرانلو آمد).

وفات رضاقلی خان (ایلخانی زعفرانلو) ۱۲۴۸

وفات جعفرقلی خان (ایلخانی شادلو) ۱۲۷۴

خرابی بجنورد (وسيله) امیرماکونی ۱۲۶۴

سال قحطی یک من چهار هزار (چهار قران) ۱۲۸۸ (در همین سال است که جعفرقلی عارف و شاعر گرمایج مناجات

نامدی معروف خود را سروده است که بسیاری از مردم خراسان از گرمسنگی هلاکت شدند)<sup>۶</sup>

گرفتن مهین (از نواحی شمال بجنورد) ۱۲۰۱ (وسيله‌ی خوانین شادلو از تراکمه)

شکست هزارچشمه سلفان ۱۲۸۹ (این همان شکست پالچق سردار شادلو است از ترکمن‌ها)

حکومت یارمحمدخان (ایلخانی شادلو) ۱۲۸۹

آمدن ناصرالدین شاه در زمان حیدرقلی خان ایلخانی ۱۲۸۴

آمدن ناصرالدین شاه دفعه‌ی ثانی (زمان یارمحمدخان) ۱۳۰۰

۱- دیوان عرفانی جعفرقلی زنگلی ملک الشعراء گرمایج - کلیم الله توحیدی (کانیمال) چاپ ۱۳۶۹ - ص

گرفتن روس گوگ تپه را در ۱۲۹۸ (در شمال بجنورد که اکنون جزو جمهوری ترکمنستان شوروی سابق است) زلزله کهنه قوچان ۱۳۱۱. دفعه‌ی ثانی ۱۳۱۲. کشته شدن رمضان خان (وزیر قوچان) و میرزا نجفقلی ۱۳۱۲ وفات ناصرالدین شاه ۱۳۱۳

گرفتنار شدن سلیمان خان بدست پدرش (یارمحمدخان ایلخانی) ۱۳۱۴ (کشته شدن سلیمان خان چنانچه در جلدهای دوم و سوم بیان کردیم به امر ناصرالدین شاه بود. احتمالاً نامبرده دچار اشتباه شده و باید ۱۳۱۲ باشد.) وفات امیرمحمدخان ۱۳۱۶

وبای آخر که آقای سیدمحمدرضا مرحوم شد ۱۳۱۰ آمدن طبع که پنج سال در قلمرو بجنورد خرابی وارد آورد ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ خرابی بجنورد از سیل ۱۳۱۹

خرابی آتک (نواحی مرزی بجنورد با ترکمنستان) ۱۲۹۸ (فتح گوگ تپه به دست روسیه تزاری) سال طاعون ۱۳۰۹

تولد مظفرالدین شاه ۱۲۶۹ تولد ظل السلطان (پسر ناصرالدین شاه) ۱۲۶۶

سال طاعون (دوم) ۱۳۲۰

در تخت نشستن مظفرالدین شاه ۱۳۱۴ در تخت نشستن محمدعلی شاه ۱۳۲۲ (۱۳۲۴ درست است و احتمالاً کسی که از روی نوشته‌های اصلی نسخه برداری کرده به درستی نتوانسته است بخواند. تاریخ کشته شدن سلیمان خان هم که ۱۳۱۴ نوشته، بی گمان نتوانسته است تاریخ آنرا به درستی بخواند).

دعوی ملت با دولت ۱۳۲۴ (منظور قیام مشروطه است)

وفات یارمحمدخان ۱۱ شوال ۱۳۲۱ (که ما تاریخ روز و ماه وفات یارمحمدخان را نمی دانسیم)

دعوی آلمان یا روس ۱۳۰۲ (جنگ جهانی اول)

توب بستن روس به گنبد و تقاره خانه امام رضا (ع) به قولی ۱۳۳۰

تاریخ سال یک من یک تومانی (سالی که گندم کیلویی ۱/۵ ریال شد) که حقیر در همان سال به مکتب می رفتم و

باران و برف یک قطره نبارید و ملاحظی آخوند بچه‌ها بود و اجرت درس دادن به آخوند نرسید<sup>۱</sup> بعد از هشت ماه بچه‌ها را ترک نمود و مردم زیادی از گرسنگی مردند و تمام مال و اموال مردم از بین رفت و گوسفند و گاو و شتر و تمام حیوانات غلف خوار از بی‌علفی از بین رفتند و از طرف سبزوار و نیشابور و از سمت بیرجند و کلات نادری و درگز و حوالی قوچان و شیروان و جوبین تماماً به مانه و سملقان و کسبایر بجنورد زن و بچه از گرسنگی ریختند (مردم جلگه‌ی سملقان به سبب جلگه‌ی حاصلخیز و چشمه‌سارهای نسبتاً خوب توانسته بودند مقداری گندم در این سال بدست بیاورند، به همین سبب از همه جای خراسان مردم به آنجا روی آوردند).

و بعد از عبدالنورور که سال بعد آن باشد غلفهای خوردنی (مانند یونجه و اسپنگ و شوش کزنگ و پیاز کوهی و ...) که سبز شدند، مردم از گرسنگی غلف می‌خوردند و توت نارسیده و به مرض ریا و طاعون گرفتار می‌شدند. بنده خودم دیدم که بالای توت بیرون شدند (حمله‌بندی کرده‌ها برقیاس زبان خود در فارسی چنین می‌شود بعضی بالای درخت توت رفتیم) در بالای توت و با گرفت و به زمین آمد و به فوری از بین رفت (بر اثر ضعف سقوط کرده و مرده است). همان سال برنگردد. تاریخ همان سال ۱۳۳۶ (سالی که عبدالرضاخان شجاع‌الدوله برای نجات جان مردم از گرسنگی در قوچان نانوائی دایر کرد، که قبلاً گفته شد).

گندم یک من ۱۲ ریال (کیلویی ۳ ریال) جو یک من هشت ریال (هر من چهار کیلو بود)

ارزن یک من ۲ تومان روغن زرد یک من ۵ تومان (کیلویی ۱۲/۵ ریال)

برنج یک من ۲ تومان روغن خشخاش منی ۱۲ ریال

کنجد منی یک تومان نخود منی یک تومان

ماش منی ۶ ریال لوبیا (منی) ۶ ریال

یک باره گاه ۸ تومان (که واقعا گران بوده است)

غرض همان سال برنگردد. مردم از بین رفتند.

### شهرت کردن خداوردی سردار

که دولت روسیه براق و قورخانه و تلیقون کمک به خداوردی سردار داد و آنهم درگیان و نخته‌ی ورگ برج و

۱- پیداست که بول عامل گسترش فرهنگی است.

۲- یکی از شعرای کرد ما از منطقه‌ی درگز و لالین و کلات نادری هم چنین سالی را گزارش نموده که در جلد سوم تاریخ ادبیات کرمانج چاپ خواهد شد.

مناره‌ها ساخت و پانصد نفر نوکر مقرب، خواست با دولت ایران در اولین پادشاهی احمدشاه قاجار به جنگ درآید و از خوانین قوچان هم طاقت این کار و این هزمنندی از خداویردی سردار برنیاوردند و فوری راپورت به دولت دادند. دولت هم قوام‌السلطنه (را) مأمور کرد به سرکوبی آن و با خوانین شیروان و بجنورد در گلستان را محاصره و یک ماه درست خداویردی در محاصره بود. اما باز هم نتوانستند یک‌کاری بکنند (و بر او چیره شوند) و سرانجام دولت حمله کردند که بلکه شاه برج را بگیرند. از این طرف خداویردی شصت تیر را بست (مسلل شصت تیر را به سوی مأمورین دولت و چریک‌های محلی بست) و بر مثال گوسفند بلوچی و مثال برگ درخت سرانجام را به زمین ریخت و سردار بجنوردی این کار (را) که دید خداویردی را مخفی ساخته و گفته بود شما خرابی کلی به دولت وارد آوردید، یک مدتی چند روزی از گلستان بیرون شو و کنارگیری فرما و خداویردی به حرف سردار از جای محکم خود بیرون شد و زن و بچه خود را به بجنورد فرستاد این قدر قورخانه در گلستان ترک نمود و یکسره به روسیه رفت. بعد از چند ماه دیگر با نوکرهای کم و نامنظم از روسیه بیرون شد. یکسره آمد به گلستان که چیزی در گلستان نمانده و حتی برجها را هم زیر و زبر نمودند و زن و بچه‌اشان (را) هم سردار (بجنوردی) داده به دولت «۱»

## انعکاس قیام خدو سردار در مجله‌ی کردی‌ها و کارهای ترکیه

در مجله‌ی کردی زبان هاوکاری شماره ۱۹۹ مورخه ۱۹۹۰/۸/۲ میلادی که در کردستان ترکیه منتشر شده، آقای دکتر کمال مظهر مقاله‌ای در مورد قضیه‌ی خدو سردار در خراسان نوشته و افزوده است که قیام خدو وسیله‌ی خوانین کرد خراسان که منجر به نیات انگلیس‌ها و قوام‌السلطنه

۱- از اینجا به بعد به تاریخ‌های برجسته و حوادث دوره رضاشاه و سردار بجنوردی و سرانجام‌گیری در خاک شادلو پرداخته که در جلد‌های بعدی از آن به موقع استفاده خواهد شد.

عامل انگلیس بودند، سرکوب شد.

آقای دکتر مظهر نگفته است که مطالب مقاله را از کدام منبع گرفته است، کیفیت مقاله رویهم رفته بد نیست، لاکن تمام نام‌های خوانین خراسان از جمله شخص خدو سردار اشیاء نوشته شده‌اند. خداوردی را خدو خان‌وری، و تاج محمدخان بادلاتلو و محمدابراهیم خان روشنی را یکی دانسته و سردار معزز بجنوردی را سردار معظم خان بجنوردی، و ولیخان قهرمانلو را ولی کرمانلی و محمدحسین خان اوغازی را مه‌میدبا جگری و کریم خان رشوانلو را کریم‌بگ و مصرخان میلانلو جبرستانی را میسرخان و دژگلیان را گلین نوشته است.

از آنجمله از سیدمرتضی بربری و سیدحیدر بربری نیز نام برده که همراه قوام‌السلطنه علیه خدو وارد جنگ شده‌اند و در تموز سال ۱۹۲۰ میلادی گلیان را محاصره کرده بودند.

فتوکی این مقاله را برادرمان آقای ربکار احمد از کردهای بارزانی و مسئول مجله کردی پیشه‌نگ در ایران که در دیوان جعفرقلی در قسمت صفحات رنگی عکس ایشان را هم چاپ کرده‌ام، برایم فرستاد که نظر خود را درباره‌ی آن اعلام دارم. لذا مقاله‌ی مفصل با مدارک لازم تهیه نموده و برایشان فرستادم که در مجله هاوکاری چاپ شود، لاکن به‌دنبال آن آوارگی کردهای عراق که وسیله‌ی صدام از شهروندیارشان رانده شده و به ایران پناهنده گشتند پیشامد و ارتباط ما با آقای ربکار قطع شد نمی‌دانم مقاله چاپ شده یا خیر؟

انقلاب خدو در مجلات زمان خود به‌ویژه در مطبوعات کارگری و کمونیستی نیز چاپ شده است که نگارنده بر آنها دسترس ندارد و آنچه را که یازگو نمودم برای روشن شدن قیام خدو سردار زعفرانلو کافی به‌نظر می‌رسد.

## موقعیت کردهای قراچورلو پس از مرگ نادر شاه

یک ضرب‌المثل عرب هست که می‌گوید: الامور مرهونه با وقاتها.

تقریباً مفهوم این ضرب‌المثل فارسی را به یاد می‌آورد که: نهنگ در دریا بزرگ می‌شود.

ضرب‌المثلی هم در کردی خراسان است: فلانی ئاف ناوینی نازینی که، ئاو ناوینه نازینی که

یعنی فلان کس آب پیدا نمی‌کند که در آن شناکند و مهارت و قابلیت خود را در فن شناوری نشان

دهد.

مفهوم این سه ضرب‌المثل آنست که محیط و زمان پرورش، برای پیدایش و بوجود آمدن شخصیت‌ها و قهرمانان ملی، نقش اساسی و اصلی دارد. درست است که کردها با فطره جنگجو و قهرمان هستند، اما زمینه‌ای باید فراهم گردد که این نیروی فطری به فعل و عمل درآید. در روزگار نادرشاه کردهای قراچورلو بیش از هر طایفه‌ی دیگر درخشیدند ولی در عوض شادلوها بالکل بی‌نام و نشان شدند.

پس از مرگ نادرشاه بویژه از زمان حکومت شاهرخ در مشهد و دولیخان شادلو در بجنورد، این وضع بکلی معکوس شد. یعنی ایل قراچورلو در بونه‌ی فراموشی قرار گرفت و ایل شادلو که مرکزش بجنورد بود، نام‌آور شد و بویژه پس از جنگ رضاعلی‌خان ایلخانی با عباس میرزا نایب‌السلطنه در قوچان، ایل کرد به دو ایلخانی شادلو و زعفرانلو تقسیم شد و شادلو دوباره شهرت تاریخی خود را بازیافت و ایل قراچورلو که از شاخه‌های زعفرانلو و مقیم غرب بجنورد است تحت الشعاع و تحت‌الحمایه‌ی شادلو قرار گرفت و با ازدواج رؤسای این دو ایل از همدیگر، تقریباً این دو ایل یکی شدند، تا دوره سردار معزایلخانی شادلو و پس از شهریور ۲۰ بهنگام مرحوم اردشیرخان شادلو، وضع بدین منوال بود. اما بعداً با ورود خاندان قراچورلو به صحنه سیاست که پدر او مرحوم حسین قلی‌خان نیز به امر رضا شاه در کنار سردار معزایلخانی شادلو اعدام شده بود، بار دیگر نام قراچورلو بر سر زبانها افتاد. این زمان در واقع آقای خاندان قراچورلو و دکتر امان‌اله خان شادلو که نسب اولی از سوی مادر و دومی از سوی پدر به ایلخانی بزرگ کرد یارمحمدخان سهام‌الدوله می‌رسد، از بزرگان این دو ایل هستند.

از آقای خاندان که اطلاعات جغرافیایی و تاریخی و فرهنگی خوبی از شهرستان بجنورد و ترکمن صحرا دارد و چهار دوره نمایندگی بجنورد در مجلس شورای ملی سابق را برعهده داشت علت افول ایل قراچورلو در دوره‌های تاریخی بعد از تادر را خواستم که روشن سازد. ایشان نظرات خود را این چنین نوشته و برایم فرستادند که بنظر می‌رسد بقیه‌ی کردهای قراچورلو در شرق دریاچه وان در کردستان ترکیه‌اند. برخی از قراچورلوها هم در آذربایجان در جنوب رودخانه ارس و منطقه قراچه داغ ساکن‌اند، که در جایی دیگر به آنها خواهیم پرداخت. اینک گفتار آقای خاندان:

## ترک سپاهیگری اکراد قراچورلو پس از نادرشاه

آقای قراچورلو در رابطه با ایل و طایفه خویش چنین نوشته‌اند: «پسام جان<sup>۱</sup> همانطور که شما پیش از هر کسی اطلاع دارید و در کتابها پتان نوشته‌اید، بالاخره کردهای قراچورلو پس از سالها جنگ با دشمن این آب و خاک در رکاب نادرشاه، پس از اینکه نادر از صحنه‌ی سیاسی ایران خارج شد، آنها هم که از جنگ وجدال و غوربزی خسته شده بودند، به سرزمین خراسان بازآمده و به میان ایل و طایفه خود بازگشتند هرچند که بسیاری از جوانان رشید و سرداران بزرگ قراچورلو در طی سالهای طولانی جنگ مداوم، کشته شده و یا به سختی مجروح شده بودند. هرچند که اکنون مرکز ایل قراچورلو واقع در غرب بجنورد است، اما بسیاری از آنها هم در درگز و خوار و ورامین و دماوند، اسکان گرفته‌اند. قبلاً هم به هنگام کوچ بزرگ کرد به خراسان عده‌ای از کردها در دماوند مانده بودند که به گازستانلو. یعنی کسانی که گاوهایشان خسته شده بودند و قدرت کوچ را نداشتند معروف بودند، اما نادرشاه هم عده‌ای از جنگجویان قراچورلو را دوباره برای پادگان و ساخلو تهران به ورامین کوچاند که اکنون در آنها هستند و نقش حساسی را برعهده دارند که موسی کرد قراچورلو در این باره کتابی نوشته است برعی هم در توی و زاری در اسفراین مقيم شدند، که مسعودخان قراچورلو سرپرستی آنها را برعهده داشت.

اما چنانکه گفته شد، بیشتر قراچورلوها در غرب شهرستان بجنورد در سملقان و شوغان<sup>۲</sup> و مانه پراکنده‌اند، اگر روستای کزک<sup>۳</sup> خان‌نشین و مرکز حکومت قراچورلو بود. مناطق کوهستانی جنوب آسخانه یعنی حدود درکش و شوغان و رشته کوهستان آلاداغ نیز محل بیلاق قراچورلوها بود که برج و باروهای محکم و تسخیرناپذیری نیز در این

۱- واژه پسام جان یعنی سرعموجان، تکیه کلام جناب خالرخان است که همه‌ی کردها را به آن مخاطب و مهربانی خویش را بیان می‌دارد

۲- بخش مانه و سملقان بجنورد که از صدپارچه آبادی تشکیل شده عموماً کردی‌نشین‌اند و چند روستای ترکمن‌نشین گوگلان در قسمت غربی ساکن‌اند که به کار کشاورزی و دامداری اشتغال دارند.

۳- کزک KERREK قصبه‌ی خان‌نشین و مرکز فرمانروایی حسین‌قلی خان قراچورلو حاکم سرحدات ثلاثه‌ی بجنورد بود. نگارنده در بازدیدی که از آنجا داشتم، هنوز از ابهت دیرین سخنها دارد. میدانی کوچک و چهارگوشه در میان قصبه به چشم می‌خورد که با همان سبک دوره قاجاریه است. رودخانه‌ای از شمال آن و جاده تهران - مشهد از جنوب آن می‌گذرد. کزک از روستاهای قدیم کردنشین در لبنان بود بعدها در حکومت عثمانی کزک دیگری در ترکیه ساختند و این سومین کزک است.



نواحی ایجاد نموده بودند.

به مرور زمان اینها از کوچ نشینی و چادرنشینی که هنوز هم برخی از کردهای ما به آن مشغولند دست کشیده و به کار کشاورزی و باغداری پرداخته و خود را از اختلافات محلی به کلی کنار کشیده‌اند ولی در این زمان بعد از مرگ نادرشاه افشار و اعتقاد او اختلافات بین ایلات به اوج رسیده و ارتش ایران که همان ایلات بودند به کلی پراکنده شده هیچ کس اطاعت از سران ایل نمی‌کرد و هرگاه تراکمه مهاجم و باغی حمله می‌کردند غالباً بدون معارض و گاهی با مختصر زد و خورد و دفاع محلی موفق به غارت و چپاول می‌شدند.

### سرپرستی سرداران شادلو به ایلات

خوشبختانه در این موقعیت افرادی از یازماندگان ایل شادلو پیا خوسته طوایف پراکنده و بدون سرپرست را جمع‌آوری و با اولاد نادرشاه کهچدار و مریز و با قاجاریه نیز میانه خوبی نداشتند. تا زمان آغامحمدخان قاجار در حمله به مشهد که ابراهیم خان شادلو سرپرست ایلات بجنورد و استرآین و مضافات مورد غضب قرار گرفت و شاید هم اموالش مصادره گردید، ولی افراد لایق از موقعیت ایلات دفاع نموده و حاکمیت خود را تثبیت نمودند و روزیروز به اعتبار آنان افزود و از طرف سلاطین قاجاریه احکام ایلخانی‌گری به آنان تفویض و رفع کدورت و پدربخشگی گردید. اما همانطور که گفت شد اگراد قراچورلو ترک سپاهگیری نموده و از اختلافات محلی بین سایر خوانین خودشان را کنار می‌کشیدند و تراکمه چندین بار به منطقه حمله و تعدادی از گله‌های سمنقان بجنورد را غارت و افرادی را از قراء اطراف به اسارت می‌بردند، که در قری میدان جنگی سختی بین تراکمه مهاجم و اگراد مامیانلوی قراچورلو روی می‌دهد که عده زیادی از افراد در قنواخ

۱ - در جغرافیای تاریخی ولایت زاوه (تربت حیدریه) به قلم محمدرضا خسروی ص ۵۸ آمده است که اختلاف بین فرزندان شاهرخ افشار (نصراه میرزا و نادر میرزا) شدت گرفت. نصراه میرزا به اگراد پناهنده شد و لفظ محمدامین خان قراچورلو و جعفرخان زعفرانلو یا شش هزار از افراد جنگجو به کمک نصراه میرزا شتافتند ولی چون او دختر حسن خان قرآنی از خوانین تربت حیدریه را به عسری انتخاب نموده بود تحت تاثیر این وصلت فرار گرفت لذا اگراد از حمایت وی دست کشیده و پراکنده شدند و از آن زمان ایل قراچورلو تا اواسط سلطنت قاجاریه زمان قنوت را گذرانیدند.

مامیالوی<sup>۱</sup> قری میدان که از سرمای شدید به آنجا پناه برده بودند محاصره و به قتل می‌رسند. که هنوز آثار قبور آنان در وسط قری میدان روبروی همان پناهگاه پیداست.

### شکست محمدقلی خان شادلو معروف به پالچق سردار

محمدقلی خان شادلو که در آن زمان سرپرست ایل بوده شکست سختی از تراکمه خورده و هنگام فرار به یاتلاق‌های هزارچشمه در سملقان فرورفته و به پالچق سردار یعنی سردار گلی معروف می‌شود. (۱۲۸۹ قمری)

متأسفانه در این موقع اختلافات بین خوانین زیاد شده و بعد از مرگ حیدرقلی خان شادلو هرج و مرج سختی در منطقه روی می‌دهد و چون ایلات از اختلافات و ناخوشی و تاز تراکمه بستوه می‌آیند شرحی به دربار قاجار به نوشته یارمحمدخان فرزند یزدان‌قلی خان، برادرزاده حیدرقلی خان متوفی که فردی لایق و کاردان بوده به سرپرستی ایلات شادلو معرفی و تقاضای صدور حکم حکومتی منطقه آشفته و بهم خورده بجنورد و تراکمه گوگلان را برای او می‌نمایند. یارمحمدخان شادلو که مردی مبارز و باکفایت بوده به سرداری ایلات بجنورد تعیین می‌گردد و مثل آبا و اجداد خود به حکومت بجنورد، اسفراین، جوین، سبزوار، نردین، جاجرم، گوگلان، استراباد منسوب می‌گردد.

### حکمرانی سبزه‌علی خان قراچورلو

در این موقع که ایلات منطقه از ناخوشی و تاز تراکمه همیشه در عذاب بودند شرحی به یارمحمدخان حاکم وقت مرقوم و بین بازماندگان نجف سلطان قراچورلو معروف به شرف‌خان<sup>۲</sup> و جعفرخان و سبزه‌علی خان و سایر بازماندگان، سبزه‌علی خان را که مردی رشید و سیاسی و لایق بوده به سرپرستی ایلات قراچورلو معرفی و مورد تأیید قرار می‌گیرد. متأسفانه اختلافات عموزاده‌های سردار یارمحمدخان شادلو بالا می‌گیرد که با حضور سران ایل اختلاف به شرح ذیل تا حدودی

۱- مامیالو: طبق قبایله‌های موجود زمان سابق مامیالوها طوایفی از ایل قراچورلو بوده و اکنون نیز در نقاط مختلف خراسان پراکنده‌اند.

۲- شرف‌خان نهری که قریه کریمک را مشروب می‌نماید و هنوز هم به همان حال و اسم مشهور است.

قیضه می‌یابد. یعنی اولاد حیدرقلی خان و یزدان‌قلی خان آقا و اولاد بقیه اخوان یارم آقا (نصف آقا) در حکومت و مابملک سرداران بجنورد سهیم می‌گردند و هر کدام از یارم آقاها را برای حفاظت ایلات به مناطق بجنورد به حکومت تعیین می‌نماید از جمله رضاقلی و بیگلر<sup>۱</sup> یارم آقا به حکومت و نیابت برای سملقان تعیین می‌شود. ولی چون قدرت حفاظت ایلات و امنیت منطقه را نداشتند با مخالفت شدید اکراد قراچورلو روبرو می‌شوند و در جنگی که واقع می‌گردد رضاقلی یارم آقا زخمی و خانه‌نشین می‌شود و سبزعلی خان به حکومت سملقان، شوقان و قسمتی از گوگلان منصوب می‌گردد.

سبزعلی خان که مردی سپاهی و بسیار لایق بوده در چندین حمله به تراکمه آنان را سخت شکست و گوشمالی داده و چنان ضرب‌شستی به آنان وارد می‌نماید که گویی با وجود سرداری لایق همچون یارمحمدخان شادلو دوباره دوره نادرشاه افشار تجدید گردیده و قراچورلوها که پس از جنگهای نادرشاه و مرگ او ترک سپاهیگری نموده بودند دوباره تجدید قوا نموده و با شکست تراکمه متجاوز امنیت فوق‌العاده خوبی به منطقه می‌دهند و اهالی در رفاه و آسایش از شر تراکمه مهاجم به راحتی بیلاق و قشلاق نموده و ثروتمند می‌شوند.

### به قتل رسیدن الله‌قلی خان<sup>۲</sup> نایب سبزعلی خان قراچورلو

اما رضاقلی و بیگلر یارم آقا و دار و دسته ایشان راحت ننشسته مشغول ایل‌شوری و دسیسه می‌گردند در این موقع که سبزعلی خان حاکم منطقه از لطف یارمحمدخان سردار مخم شادلو چند وقتی هم نایب‌الحکومه او بوده، سردار مخم، محمداعلم خان مستوفی خود را برای رسیدگی به تصفیه حسابهای معوقه به سملقان می‌فرستد رضاقلی یارم آقا که در اثر زخم مهلک در قریه مهمانگ خانه‌نشین بود یکی از نوکران خود را تحریک به قتل الله‌قلی خان<sup>۳</sup> نایب سبزعلی خان می‌نماید فرد مذکور کمین نموده روزی که محمداعلم خان<sup>۴</sup> مستوفی سردار و الله‌قلی خان نایب

۱- بیگلر آقا بعداً به ایلخان پهانده شد.

۲- اولاد الله‌قلی خان اکنون تغییر نام داده و فامیلشان یزدخواه است.

۳- اولاد محمداعلم خان معروف به اعلمی هستند.

برای برداشت خرمن‌ها به قلعه نجف و قلعه مصلی می‌روند فرد قاتل حمله نموده بین راه دو نفر از نوکران الله‌قلی خان نایب را به قتل می‌رساند و این خبر به ایشان می‌رسد. اطرافیان پیشنهاد می‌نمایند که فرد قاتل قصد کشتن شما را دارد شما که اسلحه ندارید فرار کنید، فرار نمی‌کنند. دوباره پیشنهاد می‌شود که شما را زیر سفال خرمن‌ها مخفی نماییم به خان‌گران می‌آید و چنین عملی را انجام نمی‌دهد که ناگاه فرد قاتل سررسیده و با فحاشی یک تیر به سمت ایشان شلیک می‌کند که تیر هدر می‌رود.

الله‌قلی خان چاره نداشته محمداعلم خان را بغل کرده و برای خود سنگر قرار می‌دهد، هرچند هیت می‌نماید که پیرمرد را ول کن، رها نمی‌کند و با تیر دوم هر دو را بهم می‌دوزد که متأسفانه چون تیر به بازوی محمداعلم خان و قلب الله‌قلی خان اصابت کرده بود جابجا گشته می‌شود و تا خبر به آبادی می‌رسد قاتل که اسب قوی داشته و تنگ فروب هم بوده متواری می‌گردد هرچند افراد ایل حدبت می‌نمایند آثاری از قاتل به دست نمی‌آید. پس از چند روزی رضاقلی یارم آقا شکایتی مفصل از سردار یارمحمدخان شادلو و سبزه‌علی خان قراچورلو رئیس ایل به همان قاتل داده به تهران می‌فرستد قاتل عریضه شکایت را به دربار قاجار به داده خود نیز متحصن می‌شود و از طرف دربار عین عریضه به والی خراسان ارسال و چگونگی آن از یارمحمدخان سردار مقخم سؤال می‌گردد. یارمحمدخان شرحی در جواب به والی نوشته و تأکید می‌نماید که در تعقیب اختلافات محلی و دسیسه مخالفین فرد شاکلی یک نفر از سران ایل قراچورلو را به قتل رسانیده که امنیت منطقه بجنورد بیشتر در اثر فداکاری و از جان‌گذشتگی آنان می‌باشد و هرگاه قاتل به مجازات نرسد امنیت قسمت عمده‌ای از منطقه بجنورد متزلزل می‌گردد.

لذا در اثر تقاضای نامه سردار یارمحمدخان شادلو که مورد توجه دربار نیز بوده از طرف والی به مرکز منعکس و دربار قاجار به پس از اطلاع کامل از موضوع قاتل را همراه چند نفر به مشهد اعزام و به وسیله نفراتی چند روانه بجنورد می‌گردد و به سبزه‌علی خان حکومت سملقان تحویل و ایشان به قضاصلی الله‌قلی خان که برادرزاده‌اش نیز بوده به قتل می‌رسد و تا مدتها آشوب و ایل‌شوری از بین رفته اهالی بهترین روزهای زندگی و آرامش را در زمان سردار یارمحمدخان شادلو و افرادی فداکار چون سبزه‌علی خان قراچورلو بسر می‌برند و اگراد ایل قراچورلو کاملاً از سرداران شادلو

اطاعت می نمایند ولی متأسفانه سبزعلی خان پس از چندسال حکومت و امنیت و آسایش دادن به منطقه حساس سرحدی که محل عبور تراکمه مهاجم یاغی به شاهرود و پل ابریشم و عباس آباد و سبزوار بوده فوت می نماید و بنا بر وصیت آن مرحوم اقوام، جنازه اش را برای دفن به نجف اشرف می برند و نزدیک گور جعفرقلی خان ابلخانی شادلو به خاک می سپارند.

### حکومت محمدقلی خان قراچورلو

چون سبزعلی خان اولاد ذکور نداشت لذا حکومت منطقه و سرپرستی ایل قراچورلو به محمدقلی خان فرزند شاه حسین خان برادرزاده دیگرش تفویض می گردد. خیر فوت مرحوم سبزعلی خان به گوش تراکمه یاغی می رسد که دشمن سرسخت آنان از بین رفته است لذا دوهزار سوار ترکمن بیوت و غیره به قصد چپاول به منطقه حمله و دهات را غارت می نمایند و به دستور سردار یارمحمدخان شادلو محمدقلی خان قراچورلو جلوی تراکمه مهاجم را هنگام عبور در چهل گذر<sup>۱</sup> اترک نزدیک جرگلان سد نموده و در آن دره صعب العبور عده ای را مقتول، اسراء و اموال غارت شده را پس گرفته معاودت می نماید.

سردار یارمحمدخان شادلو برای تشویق سواران اگراد تا شاه آباد<sup>۲</sup> سملقان به استقبال آمده همه را مورد تشویق و لطف خاص قرار می دهد. بعداً هم چندین بار تراکمه یاغی برای غارت به منطقه می تازند و شکست خورده ناامید مراجعت می نمایند. حکومت محمدقلی خان چندان طول نکشیده فوت می نماید حکومت و سرپرستی منطقه سملقان و شوقان و قسمتی از گوگلان و مضافات به حسین قلی خان قراچورلو فرزند ارشد نیابت به مرتضی قلی خان اخوی ایشان معروف به خان نایب تعلق می گیرد. مقبره مرحوم محمدقلی خان قراچورلو در دو کیلومتری قریه کریک بین راه مشهد - تهران همچنان پایرجاست.

۱- چهل گذر: منطقه ای بین مانه و جرگلان می باشد

۲- اسلام آباد فعلی

## آخرین حکام و سرداران ملوک الطوائفی در خراسان و حکمرانی حسین قلی خان قراچورلو

حسین قلی خان قراچورلو که مردی صاحب سقره و مردم‌دار، بسیار عادل باسواد بوده در منطقه شهرت به سزا یافته و تربیت شده محضر سبز علی خان و محمد قلی خان با روی کار آمدن سردار معزز بعد از فوت مرحوم سردار مفخم که سفارشات لازم از طرف آن مرحوم نسبت به انکراد قراچورلو به فرزندش سردار معزز شده بود نهایت توجه و تصمیمیت بین این دو ایل برقرار و حسین قلی خان که داماد سردار مفخم یا محمد خان و شوهر خواهر سردار معزز شادلو بوده خواهر خود را نیز به عقد یکی از برادران سردار معزز معروف به شاهرخ شادلو در آورده، مودت و یگانگی با این وصلت بین طرفین ایجاد و نهایت خدمتگزاری را نسبت به دولت و امنیت منطقه داشته همان رویه آباء و اجدادی را در خدمت به مردم از نظر سپاهبگری و سرحداری شعار خود ساخته و واقعاً به مردم منطقه خدمات شایانی انجام می‌دهند و عشایر که تا آنروز همیشه در کوچ بودند برای اسکان و دلگرمی آنان بنابه پیشنهاد سردار و موافقت سلطان وقت قسمت عمده‌ای از دهات و مراتع آلاداغ و غیره که تا آن زمان تیول یا خالصه بوده وسیله حسین قلی خان به عشایر فروخته می‌شود که هنوز قبایله‌های اهالی آن منطقه به مهر و امضای آنان مزین می‌باشد.

عشایر کرد منطقه با چنین عمل خیرخواهانه دلگرم شده نیمه چادر نشین در همان منطقه معتدل بست اینچه و امنه و اترک و آلاداغ بیلاق و قشلاق نموده در نهایت آرامش و آسایش مشغول زراعت و دامداری می‌شوند. در این موقع دولت تزاری روسیه برای سرکوبی تراکمه همیشه ناآرام و مهاجم تکه و یموت و غیره به آنان حمله و در گوک تپه شکست سختی به آنان وارد و پراکنده می‌شوند. عده‌ای از سرداران تکه معروف به آراز سردار و تخمه سردار شکست خورده از طریق حرگلان به حسین قلی خان قراچورلو پناهنده می‌شوند و ایشان آنان را به سردار معزز معرفی می‌نمایند که دیگر بعد از آن اطلاعی از سرنوشت آنان در دست نیست و عده دیگری از تراکمه شکست خورده از قشون تزار به منطقه بجنورد کوچیده و در سرحد ایران و روسیه بلاتکلیف زندگی می‌کنند و آن تاخت و تازهای چند هزار نفری تراکمه تکه آخال به خراسان

فروکش می‌کند و قسمت عمده‌ای از مناطق سرحد خراسان از شر تاخت و تاز آنان راحت می‌شود. ولی منطقه بجنورد که قسمتی ترکمن‌نشین داشته پناهگاه همان تراکمه شکست خورده و فراری از روسیه تزاری بعداً بلشویکی به اسم باسه‌چی<sup>۱</sup> می‌شود و غالباً حملات متواتر به منطقه حکومتی حسین قلی خان که با تراکمه هم سرحد بودند می‌نمایند و چندین جنگ شدید بین آنان واقع می‌شود که خوشبختانه همیشه تراکمه مهاجم باغی از اکراد شکست خورده و ناامید می‌شوند. از جمله در جنگ شدیدی که در (چشمه‌نک‌تردین) بین اکراد و تراکمه باغی که از چیاول بین شاهرود و میامی و عباس‌آباد با اسراء و اموال غارت شده مراجعت می‌نمودند روی می‌دهد که متأسفانه چند نفر از افراد سرشناس ایل از جمله آدینه محمدبگ قراچورلو از کریک و جلالی از آشخانه و غلامرضابگ<sup>۲</sup> از بدرانلو سران طایفه و چند نفر دیگر مقتول ولی تراکمه سخت شکست خورده و با دادن تلفات سنگین اموال غارت شده و اسراء از آنان پس گرفته می‌شود که در جلد سوم حرکت تاریخی کرد به خراسان شرح آن به تفصیل نوشته شده و عکس مرحوم حسین قلی خان نیز چاپ گردیده است. اما ایام حکومت سردار معزز شادلو و حسین قلی خان قراچورلو مصادف با تحولاتی در دنیا شده جنگ بین‌الملل اول و نغمه مشروطیت و انقلاب کمونیستی در روسیه به سرزبانها افتاده و حکومت سلسله قاجاریه روبه زوال می‌رود و حکومت‌های ملوک‌الطوایفی متزلزل می‌گردد. سردار معزز که فردی بسیار باهوش و مدبّر بوده با تشخیص اوضاع زمانه تغییر جهت در حکومت داده و به استمالت طوایف تراکمه می‌پردازد و بنا به پیشنهاد حسین قلی خان قراچورلو حکمران منطقه دعوتی از سران مختلف طوایف ترکمن که خود را ظاهراً مطیع حکومت سرداران شادلو می‌دانستند به عمل می‌آورد.

سران طوایف گوکلان از جمله دولت گلدی<sup>۳</sup> خان و شادی خان از طایفه تفتمش و

۱- باسه‌چی: تراکمه‌ای که بارهزنی و چیاول امرار معاش می‌کردند.

۲- اولاد غلامرضابگ اکنون در بدرانلو معروف به امیری هستند.

۳- دولت گلدی خان پدر دردی خان معروف که در اینجا پائین بودند و رؤسای طوایف تفتمش‌ها می‌باشند.

علی محمدخان از طایفه جان‌قربالی و کوچک‌خان و آرازمحمدخان و جانی‌خان از طایفه قارناس گلی داغ و دو نفر از بزرگان طایفه یموت بنام شیخی‌خان و ساتلق‌خان دوجی از تراکمه مراوه که غالباً مایهٔ فساد و تحریک همان عده تراکمه باسعه‌چی پناهنده بوده‌اند به کریک مقرر حکومت حسین قلی‌خان دعوت می‌شوند مجلس کورینگ<sup>۱</sup> یا مشاوره تشکیل می‌گردد. پس از گفتگو و تبادل نظر بسیار و تفهیم اوضاع و احوال دنیا و هرج و مرج در مرکز تصمیم به اتحاد کامل بین آنان گرفته می‌شود.

مقرر می‌گردد به حق همدیگر تجاوز ننموده و سران طوایف در منطقهٔ محدودهٔ خودشان در علف‌چر و ساخلوبولی گله‌داران غیربومی شریک شوند و با این تدبیر و با توجه به اوضاع و احوال آشفته مرکز بین سران تراکمه و اکراد صلح و اتحاد برقرار می‌گردد. حسین قلی‌خان را برای نظارت و جمع‌آوری وجوه فوق از گله‌داران غیربومی به ریاست قبول و امنیت گله‌داران در محدوده حکومت سردار معزز از طرف سران طوایف تضمین می‌گردد.

این اطلاع به گله‌داران غیربومی ابلاغ و امنیت منطقه باعث می‌شود تا مراتع بسیار غنی گلی داغ و سوقه<sup>۲</sup> شاه‌آباد<sup>۳</sup> و اینچه و امتد، مراوه و قری میدان و سملقان و دشت و نزدیکین در اختیار گله‌داران گذاشته می‌شود و گله‌داران مناطق شاهرود، چهارده، موجن، شاه‌کوه، سمنان، دامغان تا لاسگرد طهران برای استفاده از مراتع گوسفندان خود را در فصل زمستان برای قشلاق به آن منطقه می‌آورند و طی قرارداد و شرایطی امنیت گله‌داران تضمین می‌شد. این خود درآمد خوبی برای حکومت وقت محسوب می‌شد و امنیت و آسایش گله‌داران برقرار بود.

حسین قلی‌خان قراچورلو که مسئول حفاظت و تقسیم چنین درآمدی بین سران طوایف مذکور بوده مورد احترام خاص قرار گرفته چندین پایگاه معتبر برای امنیت گله‌داران در مسیر تراکمه مهاجم در قریه ایشیکلی<sup>۴</sup> و دشت و آرموتلی و سوقه برقرار، سرپرستی اطراف دشت و

۱- کورینگ: اصطلاح ترکمنی به معنی مجلس مشاورت و شورا.

۲- سوقه: هم‌اکنون به‌کده مرکز بهداشت جزایران می‌باشد.

۳- شاه‌آباد اکنون پایگاه نظامی و دارای فرودگاه همان تنگه دره گلستان است.

۴- ایشیکلی: به معنی دروازه گرگان به خراسان



نردین<sup>۱</sup> به حسین قلی بیگ یوزباشی از طایفه گودری که نژاداً ترکمن و از نوکران سردار بوده سپرده می‌شود و پسر ایشان به اسم سلیمان که در دهنه دشت ساخلو بوده بوسیله تراکمه یاغی به قتل می‌رسد و همچنین کربلانی علی اکبر که ساخلو ایشیکلی تنگه گل فعلی بوده بوسیله چند نفر ترکمن مهاجم باسه‌چی یا زن و بچه به قتل می‌رسند که بعد از چندی قاتلین به سربرستی نورحق دستگیر و با حکم حاکم شرح و دستور مرکز پس از محاکمه روی قبر همان کربلانی علی اکبر در همان منطقه تیرباران می‌شوند. بقیه به محمدبهداد معروف به مشو سپرده شده و قریه آرمودلور میرزا بابلو که بارها در سفرنامه‌های ناصرالدین شاه از آن نام برده شد مرکز ساخلو می‌گردد. بدین وسیله امنیت کامل به منطقه و گله‌داران غیره بومی داده می‌شود.

حسین قلی خان با صداقت عمل مورد احترام و حمایت قرار گرفته صاحب پرچم (بیرق) و دارای فراول و یساول و یاج‌گیر می‌شود که هنوز خانواده‌های محمدحسن بیداق‌چی و اصغر یساول و حسن یاج‌گیر در آشنخانه به همان اسم و رسم معروفند و منطقه تا حدود بسیار قابل توجه امنیت یافته و اهالی در آسایش و آرامش بسر می‌برند. ولی متأسفانه اختلافات سیاسی در دنیا و نغمه مشروطیت در ایران و سیاست مزورانه دولتهای استعمارگر که نقشه براندازی حکام محلی را در ایران داشتند روز به روز از قدرت خوانین و روسای ایلات کاسته و آرامش منطقه را به هم می‌ریزد. حتی حکام غیر محلی را به ایلات و ولایات تحمیل می‌نمایند. ولی تا آخرین روز اعدام سرداران بجنورد نمی‌توانند حاکم غیر بومی از مرکز به آنان تحمیل نمایند و تا آخرین لحظه، حکومت منطقه در دست سرداران و خوانین باقی می‌ماند و با قدرت گرفتن رضاشاه اوضاع فرق می‌کند.

## نقشه براندازی سرداران ایلات و حکام محلی

با کمونیست شدن روسیه تزاری در ایران هم ملوک الطوائفی باید کنار می‌رفت و قدرت

۱- زادگاه عبدالحسین تیمورتاش وزیر معروف دربار پهلوی است که در سال ۱۳۲۴ از شهرستان بجنورد متبرع و جزو شهرستان شاهرود شد.

تصمیم‌گیری تمرکز می‌یافت تا سیاست‌های دول استعمار و استعمارگر در ایران با یک سردار یا یک پادشاه در تماس باشند و نمی‌توانند برای حفظ منافع خود با چندین سردار دارای اقتدار و ایل و نیار و وطن پرست کنار بیایند لذا بی‌بهره جویی گشته و شروع به تبلیغات سوء در سرتاسر ایران بر علیه سرداران و خوانین ایلات نموده و حکام ولایات را که غالباً از ایلات بودند یکی پس از دیگری عزل و یا از گردونه خارج و حکامی با قشون جدید جایگزین آنان می‌نمایند. از جمله آخرین سردار با اقتدار خراسان سردار معزز شادلو بوده که چون نتوانستند او را با دسیسه و تبلیغات سوء عزل و کسی را جایگزین او نمایند، یکی دوبار به تهران احضار نمودند که برگشت، یک بار دیگر که سردار می‌خواست بدون اطلاع سران ایل که به تهران احضار شده بود برود افراد ایلات از جریان باخبر شده با یک هزار سوار به سرپرستی حسین قلی‌خان قراچورلو مأمورین دولتی را که گویا یکی از جهانبانی‌ها فرمانده آن بوده در سنخواست<sup>۱</sup> محاصره و خواستار مراجعت سردار از بین راه می‌شوند. ولی سردار، حسین قلی‌خان قراچورلو را که سرپرست اکثر محاصره کننده بوده احضار نموده و دستور می‌دهد که محاصره را رها کرده و مانع رفتن او به تهران نشوند و با چندین ساعت مذاکره سران ایل قانع شده سردار وعده می‌دهد که چون ایراد و اشکالی در کار خود نمی‌بینم این بار نیز با اعتبار بیشتری مراجعت خواهم نمود. لذا حسین قلی‌خان دستور می‌دهد افراد محاصره کننده مرخص شوند. سردار از طریق سنخواست، حاجرم، شاهرود بوسیله همان افراد نظامی به تهران اعزام و به حضور سردار سپه می‌رسد. پس از مذاکرات و روشن شدن قضایا مورد لطف قرار گرفته به دریافت یک قبضه شمشیر و حکومت مجدد منطقه منسوب و مراجعت می‌نماید. هنگام مراجعت از طریق مشهد مورد استقبال شایانی از طرف اهالی مشهد و خراسان قرار می‌گیرد.

این مطلب دوباره باعث وحشت سردار سپه می‌گردد که جزئیات مطالب فوق را مرحوم ملک‌الشعراى بهار در جلد اول و دوم احزاب سیاسى مرقوم داشته‌اند. ولی متأسفانه چون نقشه و سیاست مرموز دیگری برای انهدام ایلات و سرداران درکار بوده نه تنها سردار معزز بلکه

۱- سنخواست: دهتالی بین راه بجنورد، حاجرم و شاهرود می‌باشد.

هیچکدام از سرداران و خوانین آن زمان واقف به اصل مطلب که همانا براندازی حکام محلی و تمرکز قدرت بوده نبودند و برای نابودی خوانین مین برست مشغول دسیسه و توطئه بودند. از جمله در غیاب سردار معزز به دستور سردار سپه قشونی از لشکر خراسان به سرپرستی سرهنگ مهدیخان به بجنورد اعزام و به اکراد و تراکمه گلی داغی حمله می نمایند. که آنان را قلع و قمع نموده و وانمود نمایند که احتیاج به وجود سردار معزز بجنوردی برای امنیت منطقه نیست و مثل سایر ولایات دولت مرکزی می تواند به این منطقه در غیاب سردار امنیت بدهد. ولی قشون دولتی در گلی داغی چنان شکست فاحشی می خورند که شیانه کلیه تجهیزات را رها نموده و پابرهته و لخت به سمت بجنورد فرار می نمایند و دندان سرهنگ مهدی خان طماح که جیب بزرگی برای غارت ایلات دوخته بود به سنگ می خورد. سپس دولت مرکزی تقاضا می نماید تا اثاث و قنایم جنگی غارت شده بوسیله تراکمه توسط سردار و خوانین پس گرفته شود. لذا حسین قلی خان قراچورلو و محمد بهادر معروف به مُمو مأمور می شوند و کلیه تجهیزات غارت شده قشون دولتی را از بین تراکمه جمع آوری و تحویل می نمایند. ولی متأسفانه این خدمت نتیجه معکوس می بخشد تبلیغ و وانمود می نمایند که به دستور سردار حسین قلی خان و مُمو باعث شکست قشون اعزامی شده اند. بالاخره بعد از این ماجرا تراکمه گوکلان غرب گلی داغی را از طویف داز، بوقچه، داری، پهلکه و بایندر و غیره با اضافه تراکمه فراری از روسیه بلشویکی که در آن منطقه پناهنده بودند به سرپرستی الله یارخان قرناوی به منطقه تحت حکومتی حسین قلی خان با دوهزار سوار ترکمن حمله نموده کلیه گوسفندان واحشام منطقه را به غارت می برند.

سردار معزز با برادران و حسین قلی خان قراچورلو با کلیه سواران تحت اختیار جلوی آنان را در اینجا علیا و قزلبا و قره قواخ<sup>۱</sup> سد می نماید. متأسفانه در اثر طوفان و سرمای شدید افراد

- ۱- گلی داغ: گلی داغی قبلاً قسمتی از منطقه مانه و سلفقان بجنورد بوده که اخیراً قسمت غربی آن با مراوه به از شهرستان بجنورد جدا شده و جزء شهرستان گنبد کاووس می باشد.
- ۲- قواخ واژه‌ای ترکی است که به زبان کردی خراسان راه یافته و به معنای غار و پناهگاه می باشد. معادل کرمانجی آن اشکمت می باشد. بوقچه.

ایل شادلو شکست خورده تعداد زیادی از احشام را به غارت می‌برند. بعد از چندی در منطقه شهرت می‌یابد که تراکمه مهاجم از طرف فرماندهان پایگاه نظامی استرآباد تحریک و تجهیز شده‌اند و حتی فشنگ‌های افراد ایل شادلو که از طرف لشکر شرق داده شده بود فاسد و قدرت جنگی نداشته است که سردار معزز را بی‌اعتبار کند. عاقبت الامر دشمنان سردار معزز به سرپرستی عبدالحسین خان تیمورتاش نردینی مباشرزاده سردار متختم که کینه دیرینه با این ایل و طایفه داشته دست‌اندرکار شده در آن‌موقع که همه‌کاره سردار سپه و بعد هم وزیر دربار پهلوی شد تصمیم قطعی برای از بین بردن سران ایل و طایفه شادلو گرفته می‌شود. (ردالت و نمک بحرامی تیمورتاش را در جلد‌های بعد خواهیم آورد)

پس از چندی عزیزالله خان سردار معزز، عبدالله خان، اسداله خان، شاهرخ خان، یوسف خان، افراسیاب خان برادران سردار و حسین قلی خان حکمران سسلقان و رئیس ایل قراچورلو و محمد رضاخان کیکانلو میرآخور و جعفرخان حمزانلو رئیس قزاق یاگارد سردار معزز و محمد بهادر قراچورلو سرکرده سواران کرد به مشهد احضار و با دسیسه چند نفر از مخالفین و ساختن نامه‌های جعلی از طرف سردار جهت دعوت احمدشاه برای قیام بر علیه سردار سپه متهم می‌شوند. در این موقع ایلات بهم خورده به انگیزه اعتراض به احضار آنان بتجاوز از سه هزار سوار کرد و ترکمن گوکلان موافقین ایل شادلو به سرپرستی اصغر<sup>۱</sup> برادر محمد بهادر به بجنورد حمله نموده قشون دولتی را به سرپرستی سرهنگ انصاری پدر وزیر کشور محمد رضا شاه بعدی محاصره می‌نمایند.

سرهنگ انصاری فرمانده نظامی یا عده‌ای به قتل می‌رسند. ولی این بار نیز قشون خراسان با کمک خوانین قوچان و شیروان و با بمب باران نمودن شهر بجنورد وسیله هواپیماهای یونگرس که اجاره نموده بودند محاصره درهم شکسته ایلات پراکنده و ناامید به اوطان خود مراجعت

۱- اصغر معروف به اصغر هرّ پس از متلاشی شدن ایلات در محاصره بجنورد به روسیه پناهنده شده و بعد از اعلان غفو عمومی مراجعت اما در آسخانه دستگیر و اعدام می‌گردد.

می نمایند.

سردار معزز عزیرالله خان، عبدالله خان و اسداله خان شادلو و حسین قلی خان و محمد بهادر قراچورلو و محمدرضاخان کیکانلو و جعفرخان حمزکانلو بدون محاکمه اعدام و بقیه زندانی می شوند و افسران طماع و افراد چپاولگر فرصت طلب حتی برخی از سواران خوانین کرد قوچان دست به غارت و چپاول می گشایند. کلیه اغنام و احشام آنان را به مشهد برده و به نفع فرمانده لشکر به فروش می رسانند. جان محمدخان امیرلشکر شرق پس از ورود به بجنورد و حرکت به سوی سملقان در روستای کرک مرتضی قلی خان نایب برادر حسین قلی خان را به شلاق بسته و داغ می کشد. تمام ثروت نقدی آنان را از جواهر و طلا و غیره شخصاً گرفته و چند نفر را در ده قصر قجر و بدرانلو و آشخانه به دار آویخته به حکومت چهارصد ساله آخرین سرداران مقتدر وطن پرست اکراد شمال خراسان خاتمه داده می شود. هر چند برای دلجویی از ایلات حکم ایلیخانی گزی به اسم یارمحمدخان دوم فرزند عزیزاله خان و امنیت منطقه سملقان به یحیی خان فرزند محمد بهادر و سرپرستی ایل قراچورلو به حاج محمد قراچورلو و تقویض می گردد ولی هیچوقت به مرحله اجرا نمی رسد و از طرف دولت مرکزی مأمورین امنیتی و ساخلو در بجنورد می گمارند.

مترل مسکونی حسین قلی خان قراچورلو در بجنورد به شهرتانی و ساختمانهای کریک را به دوایر دولتی از قبیل دارائی و امنیه و غیره واگذار می نمایند و بقیه اموال و املاک ضبط می گردد.

۱- حاج محمدخان قراچورلو: چند سال بعد از سلطنت رضاشاه دولت تصمیم به خرید تریاک از اهالی می گیرد. لذا داور وزیر دارائی به بجنورد آمده اعلان خرید تریاک از اهالی می نماید. مردم از ترس جرات فروش تریاک را نمی نمایند لذا داور شخصاً به آشخانه مترل ایشان رفته از حاج محمدخان قراچورلو که مردی طرف اعتماد اهالی بوده تقاضای می نماید تا به مردم قول بدهد که نیرنگی برای به دام انداختن آنان نیست و حاج محمدخان به کلیه دهات اعلان می نماید و اهالی تریاک چندین ساله را که در زیر خاک و در شکاف کوهها پنهان نموده بودند در آشخانه به مرحوم داور وزیر دارائی وقت می فروشند و باین عمل باعث جرات سایرین شده و اطمینان حاصل نموده تریاکهای خود را به دولت می فروشند.

برج و باروی کریمک و درکشش و غیره را که پایگاه سواران ایل بود طبق دستور تخریب و ایلخی سردار و حسین قلی خان مصادره ولی دست نخورده به اصغر ایلخی بان که در ده حسن مست نیم فرسخی کریمک که قبلاً هم سرپرست ایلخی بوده، به نفع دولت کمافی السابق به بیلاق و فشلاق برده می‌شود. درآمد آن که بهترین اسبان منطقه بوده به قشون دولتی تعلق می‌گیرد.

مراغه آلاداغ (چشمه خان<sup>۱</sup> و مرجان) از دست عشایر کرد خارج و به ایوان خان معروف به یاور ازمنی که از سوی دولت مأمور بجنورد بوده و تحصیلات دامپزشکی داشته تحویل و سرپرستی می‌گردد. املاک ضبط شده آقایان به وزارت دارایی تحویل می‌شود. چندسالگی وزارت دارایی عواید آنرا به نفع دولت جمع‌آوری و به بهانه کسر مالیات‌های معوقه و قرامت جنگی مختصر جیره بخور و نمیر به آنان داده می‌شود.

بعد از چندی رضاشاه کلیه املاک را به نفع خود تصرف و مسئولیتی برای اداره املاک ضبط شده قرار داده و در بجنورد ساختمان شخصی سردار معزز شادلو و در سملقان کلاته حسین قلی خان قراچورلو را که دارای آب و هوای بسیار خوب و ساختمانهای معتبری بوده مرکز املاک اختصاصی شاه می‌گردد و چند نفر از جوانان تحصیل کرده آن روز را که شاید اولین دیپلمه‌های کشاورزی بودند به اسم رئیس بخش یا کارپرداز برای اداره امور املاک تعیین می‌نماید که با اختیار تام شروع به کشاورزی جدید می‌کنند. سرهنگ رخشا فرماندار و رئیس کل املاک پهلوی در بجنورد در ساختمان مسکونی سردار معزز معروف به ایجری مستقر و کلیه خانواده شادلوها را از خانه‌های مسکونی مذکور خارج می‌نمایند. خانواده‌های شادلو بعد از چند سال سرگردانی که در بجنورد پراکنده بودند باز هم سرهنگ رخشا راحت نشسته گزارش می‌نماید که با بودن خوانین در بجنورد رعایا آنطور که باید و شاید تمکین نمی‌کنند تقاضای تبعید خوانین و حتی جایگزین کردن رعایای دیگری به جای رعایای بومی از مناطق دیگر مملکت را می‌نمایند. لذا

۱- مراغه چشمه خان و مرجان در مرکز رشته جبال آلاداغ که متعلق به حسین قلی خان قراچورلو بود به تصرف بنیاد پهلوی درآمد. از طرف وراثت به ثبت رسیده بود ولی مورد اعتراض بنیاد پهلوی قرار گرفت که هنوز هم بلا تکلیف در تصرف دولت می‌باشد.

بنا به دستور مرکز کلیه بازماندگان سردار غیراز یوسف خان که مردی درویش مسلک و مورد حمایت سرهنگ پورسیف فرمانده پادگان بوده و خانلرخان قراچورلو فرزند حسین قلی خان که در بجنورد تحت قیمومیت عمومی خود مرتضی قلی خان مشغول تحصیل بوده بقیه بازماندگان را به اصفهان تبعید و املاک مرتضی قلی خان صمصام و سایر خوانین بختیاری به آنان واگذار می‌شود. عده‌ای از سران کلهر و قبادی از اکراد کرمانشاه را به شهر بجنورد و همچنین تعداد زیادی جمعیت لر از خرم‌آباد لرستان به مناطق مختلف بجنورد کوچانیده و در املاک آقایان و غیره جا داده می‌شوند.

رؤسای طوایف لر که معروف به میردنوس خان، میرنصراله خان، میرمحمد تقی خان، امیرخان جان بودند در شاه‌آباد، قاضی<sup>۱</sup> و اینکه علیا ساکن می‌شوند که بعد از چندی میردنوس خان رئیس طوایف الوار تبعیدی بوسیله چند نفر مهاجم بین اینکه علیا و سملقان به قتل می‌رسد. مأمورین املاک برای حفظ آبروی خود که درآمد بیشتری عاید دربار پهلوی نمایند چند نفر از لره‌های بسیار جسور را مأمور وصول درآمد نموده با ضرب و شتم کلیه حاصل را از ید زراعین مخصوصاً بومی‌ها خارج و بسیار گذران مردم سخت می‌شود و شتمگری رژیم از حد می‌گذرد. تا شهریور ۱۳۲۰ وضع بدین منوال بوده پس از رفتن رضاشاه الوار تبعیدی تصمیم می‌گیرند به اوطان خود خرم‌آباد لرستان مراجعت نمایند و چون افراد در مناطق بجنورد پراکنده بودند از طرف رؤسای آنان به عموم ابلاغ می‌گردد که چون رضاشاه رفته و وضع مملکت بهم خورده و سران تبعیدی به منطقه آباء و اجدادی خود برمی‌گردند. لذا لازم است کلیه افراد الوار تبعیدی از لرستان در ریاط عشق سرجمع شده تا از طریق جاجرم و شاهرود به لرستان حرکت نمایند. چون وسیله حرکت نداشتند افراد شروع به فروش اموال و اثاث خود نموده و به دستور رؤسای خود عمل می‌نمایند. در این موقع که ایلخی دست نخورده دولتی از آلاداغ برای قشلاق به گرماب و امند در حرکت بودند به دستور میرنصراله خان و میرمحمد تقی خان درکشانک سملقان مصادره و ایلخی بانان قرار و ایلخی مذکور که به سرپرستی سرهنگ مهرپویا اداره می‌شد و بهترین و

۱- قاضی و اینکه و شاه‌آباد از املاک آقایان شادلو در اختیار طوایف لر قرار می‌گیرد.

اصیل ترین اسبهای لشکر خراسان از آن تأمین می‌گردید بوسیله الوار تصاحب و این جریان در آن موقع که وسیله حمل و نقل فراهم نبود بهترین شانس جهت مراجعت به اوطانشان بود. افراد لر ظرف یک ماه برای کوچ در رباط عشق سرجمع و حتی مقداری اسلحه برای حفاظت خانواده‌های خود تهیه می‌نمایند. هنوز چند روزی برای رسیدن بقیه افراد پراکنده در منطقه منتظر بودند که یک نفر از افراد بسیار شرور و ناراحت ساکن قلعه خان خود را به قوچان رسانیده و روس‌ها را که در آنجا و سایر جاها پادگان داشتند تحریک به اینکه عده‌ای از ایلات لر در رباط عشق سرجمع شده و قصد حمله به پادگان شما را دارند.

چند گامیون حامل سربازان روسی مسلح به مسلسل و غیره به الواری خیر از همه جا حمله نموده و آنان را به مسلسل می‌بندند که یک نفر مقتول و چند نفر زخمی و میر نصیراله خان رئیس الوار را دستگیر و بقیه افراد بدبخت تبعیدی نیز غارت می‌شوند. با بردن میر نصیراله خان و خلع سلاح آنان دیگر روس‌ها مزاحم حرکت آنان نشده به سمت خرم‌آباد لرستان حرکت و به سلامت به منطقه آباء و اجدادی خود می‌رسند.

تمام خوانین دیگر ایران نیز که به نقاط مختلف تبعید شده بودند به همین ترتیب هر کس به سوی وطن اصلی حرکت می‌نمایند، از جمله بازماندگان سردار معزز بجنوردی تبعیدی به اصفهان که بختیاری‌ها املاک آنها را تصرف کرده بودند به سرپرستی شاهرخ خان، نصیراله خان، اردشیرخان و خسروخان شادلو به تهران می‌آیند و اردشیر خان شادلو که فعالترین فرد ایل بود بوسیله مرحوم فروغی خدمت شاه وقت رسیده پس از گفت و شنود مطلع شدن از جریانات املاک آنان در بجنورد پس داده شده و آنها هم به سمت بجنورد حرکت و بعد از چند سال مجدداً به سلامت به سر املاک و زندگی آباء و اجدادی خود می‌رسند. بعداً شنیده شده میر نصیراله خان رئیس الوار خرم‌آباد که توسط مامورین روسی به عشق‌آباد برده شده بود مرخص و به بجنورد آمده مهمان نصیراله خان شادلو شده و با گرفتن مبلغی پول وسیله حرکت خود را به سمت خرم‌آباد لرستان فراهم می‌آورد.

آمدن خوانین شادلو و تحویل املاک و اموال و ماجراهای بعدی، بعد از تبعید رضاشاه و...





آسدرخان

در جلد بعدی به نظر خوانندگان خواهد رسید»<sup>۱</sup>.

## قراچورلوهای خوار و ورامین

اینک بنگریم که کردهای خوار و ورامین که وسیله‌ی نادرشاه برای حفاظت تهران به آن دیار کوچ داده شدند، در چه حال اند:

در میان کتابهای کتابخانه جستجو می‌کردم که چشم به کتابی به نام «انسیب و فراز» نوشته‌ی آقای موسی قراچورلو برخورد نمود. کتاب را با شادی تمام که نشان از گذشته‌ای دیگر بود، گشودم و خواندم. دیدم مؤلف از سران کرد آن دیار است و طبع شعری داشته و اشعار خود را در این مجموعه به چاپ رسانیده که بیشتر به سالهای حدود ۱۳۵۲ خورشیدی مربوط می‌شود. اما آقای قراچورلو از نشان دادن ویژگی‌های ملی خویش نیز به دور نمانده در بیوگرافی ایل و تبار خود، این چنین داد سخن سر داده است:

قراچورلو کردست و ایران‌نژاد	همه شه پرستند <sup>۲</sup> و نیکونهاد
همه آریایی نژادند و بس	نژادی کهن‌تر ز کردان چه کسی

- ۱- با ابراز سپاس و تشکر از جناب آقای عالم خان قراچورلو، بقیه‌ی مطالبشان در جلدهای پنجم تا هفتم حرکت تاریخی کرد به خراسان خواهد آمد. در آنجا آشکار می‌شود که چگونه محمدرضا شاه پهلوی از بیم قیام فرج‌اله خان بیچرانلو که بجنورد و شیروان و فوجان رانسخیر کرد، مجبور شد املاک خوانین شادلو را باز پس بدهد، تا آنها در مقابل فرج‌اله خان و ایل زعفرانلو تجهیز و وارد کارزار شوند.
- ۲- کردها همواره در طول تاریخ با شاهان و ستمگران در جنگ و بیگار بوده‌اند.

نیاکان بگفتند ما را مکان  
 به امر شه عباس جنت مکان  
 که سرحد ایران ز بیگانگان  
 ز کردان سه تیره ابا نام لو  
 به گفتار کرمانجی گفتی سخن  
 به قوجان و بجنورد و هم شیروان  
 ز بجنورد نادر شه آورده است  
 چه خواهی ز کرد کجا دانیم  
 نژاداً ز کرد خراسانیم  
 کنون من کشاورز تهرانیم  
 ورامین دهی داودآباد نام  
 قراچورلو را نام موسی بود

بدی غریبی آذر آبادگان  
 بگشتند سوی خراسان روان  
 نگرده پر آشوب و بپند زبان  
 دوم زعفرانلو سوم شادلو  
 که بوده است از روزگار کهن  
 درگزر نمودند بعضی مکان  
 به خوار و ورامین فرستاده است  
 من از کردهای خراسانیم  
 سه پشت است که اکنون تهرانیم  
 به اطراف تهران ورامینیم  
 گذشته است عمرم در آنجا تمام  
 زیبایش به اشعار گویا بود<sup>۱</sup>

نژادم کرد و از تیره قراچورلو نام موسی شلم کشاورز حکم داودآباد ورامین است. تاریخ تولدم بیست  
 شهریور هزارودویست و هشتاد و هفت خورشیدی. پدرم بنام حسن خان کرد قراچورلو که در زمان سلاطین قاجار  
 درجه سرتیپی و ریاست سواره اکتراد قراچورلو در بلوکات اطراف تهران و حکومت بلوک فشافویه را به موجب  
 فرامینی که در دست است عهده دار بوده و نیایم به علیخان سردار معروف به شیخ علیخان بوده است. از پدران خود  
 شنیده ام تا قبل از سلطنت صفویه در آذر آبادگان غریبی می زیسته اند و در زمان سلطنت صفویه چند تیره از اکتراد به  
 نامهای قراچورلو کیوانلو زعفرانلو و شادلو که معروف به چمشگرک بوده اند به فرمان شاه عباس بزرگ برای  
 نگهداری سرحدات خراسان از تجاوز بیگانگان رهسپار خراسان و در شهرهای بجنورد، شیروان، قوجان، درگزر و  
 اسفراین ساکن می گردند و در موقع قیام نادرشاه کردهای خراسان با نادرشاه افشار حرکت در تمام جنگها و فتوحات  
 نادر با او همراه بوده اند که پس از رسیدن نادرشاه به سلطنت ایران، عده ای از سواره ایلات قراچورلو و شادلو به

۱- شب و فراز - موسی قراچورلو - البته این شعر احتیاج به بازسازی داشت، لکن صلاح ندیدم در  
 آن دست ببرم.

فرمان نادر در حومه تهران و دعاونده، ورامین و گرمسار ساکن می‌شوند و به امور کشاورزی و دامداری می‌پردازند و دوست نفر هم سواره نظام از قراچورلو و شادلو در سپاه پایتخت تهران مشغول خدمت و آماده‌باش بوده‌اند.

ریاست و سرکردگی ایلات قراچورلو و شادلو از دوران نادرشاه افشار تا انقراض سلطنت قاجاریه با نیاکان و پدر اینجانب حسن خان قراچورلو بوده است. در سلطنت رضاشاه پهلوی سواره نظام ایلات منحل و با آنها هم مطابق قوانین نظام وظیفه عمل گردید. نیاکان بنده از قراچورلوهایی بوده است که از بجنورد به ورامین آمده و ساکن می‌شوند و خود این بنده هم که قبلاً ذکر گردید به نام موسی کرد قراچورلو می‌باشم، در مکان خود باقی و به شغل کشاورزی اشتغال دارم. تحصیلاتم قدیمیه و در همین قریه در مکتب خانۀ ملاهای طالقان و تفرش بوده است. از دوران شانزده سالگی به شعر و موسیقی علاقه داشته‌ام گاهی که فراغت بود چند بیت نیز می‌سرودم و جمع آوری می‌کردم.»

«موسی کرد قراچورلو»

## پژوهشی بر سنگ قبرهای گورستان امام لنگر بجنورد

زگورستان گذر کردم صبا می شنیدم ناله و افغان و آه می شنیدم کتله‌ای با خاک می‌گفت که این دنیا نمی‌ارزد به گاهی سنگ‌های گورستان بهترین گواهان بی‌اعتباری دنیا هستند و از نظر مردم‌شناسی نیز بی‌جالب و ارزنده.

در تیرماه ۱۳۶۸ که با دوستان خوب آقای حاج قنبر رحمتی قوردانلو و برادرش علی رحمتی و پسرش علیجان رحمتی برای تحقیق از بجنورد عازم روستای لنگر بر روی تپه‌های غربی بجنورد بودیم، بر سر راه در کنار گورستان امام لنگر که مدفن بسیاری از دلاور مردان آن دیار است فرود آمدیم و فاتحه‌ای برای شادی روح آن به خاک خفتگان خواندیم و سپس به بررسی سنگها پرداختیم:

۱- سنگ گور لطیف بگ بوغانلو یا غنچس. از سرهنگان دستگاه یارمحمدخان شادلو ایلخانی بجنورد بود، و این همان کسی است که یارمحمدخان به هنگام کشتن فرزند خود سلیمان‌خان که شرح حالش در جلد ۲ آمد، به او فرمان داده بود که سلیمان‌خان را بکشد و او گفته بود: من او را نخواهم

کشت، تو مرا بکش. تاریخ سنگ ۱۳۳۸ قمری (زمان حکمران مرحوم سردار معزز ایلخانی بجنورد).

۲- علیخان بیگ بوغانلو فرزند همان لطیف بیگ که در جنگ با ترکمانان در جوانی کشته شد. تاریخ سنگ گور ۱۳۲۲ قمری.

۳- علی قلی خان فرزند محمد که از قباله نویس های یارمحمدخان ایلخانی و فرزندش عزیزاله خان سردار معزز بوده. تاریخ سنگ گور ۱۳۳۶ قمری.

۴- آرامگاه مرحوم حاج شیرمحمد خندقلو متوفی ۱۳۴۹ قمری.

۵- آرامگاه مرحوم سلطان قلی خان سرتیپ از کردهای هیزانلو که بر روی سنگ او نوشته شده است. «هو الغفور. مرقد مرحوم و مغفور جنت مکان سلطان قلی خان سرتیپ صدوقدار حضرت مستطاب

اجل اکرم مدظله. سردار منعم (یارمحمد ایلخانی). سنه ۱۳۱۸ قمری

که آقای حاج علی و آقایان علمی ها از اولاد او می باشند و در بجنورد اند.

۶- سنگ گور رحمان قلی خان سرهنگ هم چنین بود:

«هذا مرقد مرحوم المغفور خلدآشیان رضوان مکان رحمان قلی خان سرهنگ بن

مرحوم المغفور المرور خلدآشیان محمد بیگ ایزانلو الاصل. ۱۳۰۱ قمری

۷- سنگ گور آقا رضا مرگان باغچنی هم به تاریخ ۱۳۴۹/۲/۱۰ بود.

اما چرا همه این بزرگان اینجا جمع شده اند؟

بدان سبب است که اینجا آرامگاهی است که مردم امامزاده اش می گویند. و به امام لنگر معروف است، زیرا روستای لنگر در نزدیکی آنجا قرار دارد.

آرامگاه باز هم منسوب است به اولاد امام موسی کاظم. زیرا آن امام همام دارای زنان

و فرزندان بسیار زیادی بوده، بنابراین اگر هر چند تا مثل امامزاده لنگر و امامزاده شیروان و

فوجان و دودمان صفوی و غیره هم قاطی اهل و عیال او بشوند فرقی نمی کند. چون از وقتی که

ترکان مغول وارد ایران شدند، شروع کردند برای مردم ایران به امامزاده درست کردن تا اینها را

خوب و حسنی مسلمان کنند. امامزاده که سهل است پیغمبرانی هم ساختند. مانند ایوب پیغمبر در

شمال بجنورد. زکریا پیغمبر در منطقه ییجرانلو در مرز ایران و روس و خالدلی در ترکمن صحرا

و... پس بنگرید به آرامگاه امام لنگر بجنورد که در معرفی آن نوشته شده است.

آرامگاه متسب به سلطان محمد رضا فرزند حضرت امام موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام و اصل این بنا در زمان سلطان محمد خدا بنده (خرینده) در تاریخ ۸۷۶ قمری بوده که در تاریخ ۱۳۷۰ قمری تعمیر شده است.

آقای علی اصغر قراچوللو از روستای بیدک<sup>۱</sup> هم به آنجا آمده بود، او ۸۵ سال عمر داشت، خود را به صندوق امامزاده بسته بود که شفا نیابد.

از او سؤال کردم اگر خاطراتی دارد برای ما بگوید.

گفت: از سال فحطی به یاد دارم (منظور فحطی سال ۱۳۳۶ قمری است). دوره‌ی تومانی را به یاد دارم.

گفتم: دوره تومانی چیست؟

گفت: در آن سال گندم شده یک من یک تومان. که آن هم دیگر گیر نمی‌آمد. یک دختر از چادر نشیان قهرمانلو را به یک تکه نان دادند. یعنی شیربها و مهریه او یک تکه نان بود که مردم کلام ساختند که:

سالا گنه نم وه قه ران      زه گنه چکنی قه ره مانان

ده ده ن وه تیکه گنه نان

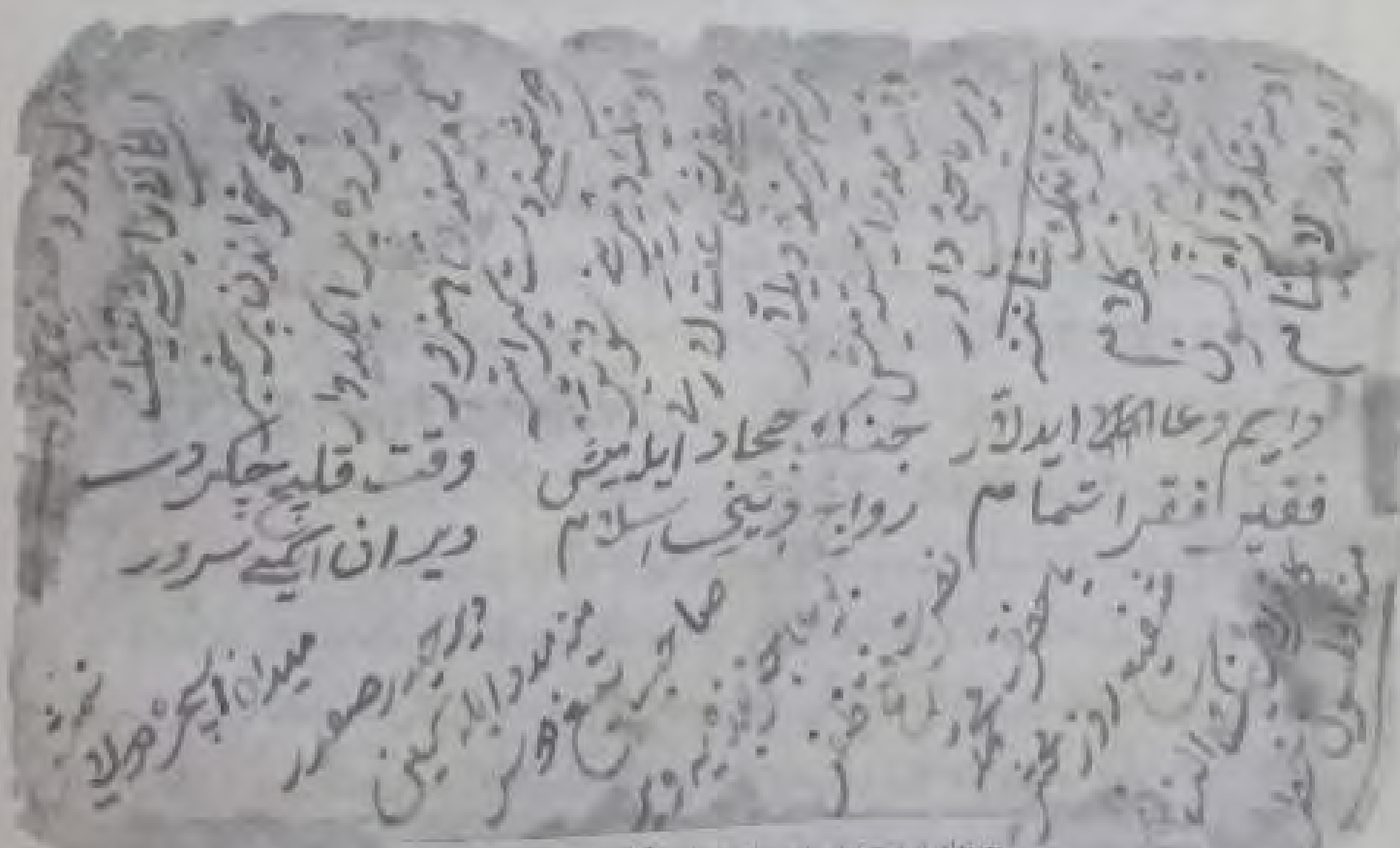
آقای حاج رحمتی هم آهی کشید و گفت: در این سال در قوردانلو گفتند: گنه نم ده نه وه قهران،

ده نه وه قهران. یعنی گندم دانه‌ای یک قران.

۱- مردم روستای بیدک بجنورد از کردهای چکنی و قراچوللو (قرکولو - قرقلو - که همان طایفه نادرشاه باید باشند) و قهرمانلو هستند.

## اسناد یافته شده درباره‌ی ججو خان سردار خاوران

در جلد سوم مطالب مفصلی از آنچه را که توانسته بودم به دست آوردم از سردار گلگون کفن کرمانج یعنی ججو خان درگزی سردار خاوران به نظر شما خوانندگان عزیز رساندم. پس از انتشار کتاب برادرمان آقای اسماعیل کریمی زنگلاتلو از روستای خریج که زادگاه مردان ادیب و فاضل و دلیر کرد کیوانلو و شیخوانلو و زنگلاتلو است و بین چناران و زادگان در دامنه‌ی کوه قرار دارد، نسخه‌ای از اشعار مرحوم ملا رمضان خریجی برایم آورد که در توصیف جنگها و رشادت‌های ججو خان سروده و در نسخه‌ای که خوشبختانه از حوادث ایام جان به در برده نوشته است. این اشعار برای ما بسیار اهمیت دارند. زیرا شاعر خود ججو خان را دیده و به دلاوری‌های او آشنا بوده. این اشعار به زبان ترکی است.



نسخه‌ای از دستخط و شعر ملا رمضان زنگلاتلو خریج در ملاح ججو خان

غزل در وصف ججو خان<sup>۱</sup>

ای آفتاب از ایشینگ ججو خاندان بیروخبر      هر پنده بی را یگیت وار<sup>۲</sup>، هاموستدان هنرور  
 دشمنی دستگیر ایسته، او یینگ<sup>۳</sup> دیرینی سویر      وصف<sup>۴</sup> شجاعت لاری هنر شهر یدیه دیلار  
 وقت مدد ایسته میش دیر یا حق داور

ججو خانیگ شائیه، باغلیوم نیچه کلام      اونه نگهدار اولسون خداوند لاینام  
 دایم دعا ایسه لاره، فقیر فقرا تمام      جنگ جهاد ایله میش، رواج دین اسلام  
 وقتی قلیج چکردی، دیراون ایکی سرور<sup>۵</sup>

میدان ایچره دولانمیش دیر جیدر صدر      منه مدد ایله گنین، صاحب تیغ دوسر  
 بو عاجز بنده، یه ویره نصرت و فتح و ظفر<sup>۶</sup>      یا حضرت محمد شفیع روز محشر  
 کافر لر یینگ الیدن، منه اولسون خطر

ججو بیرجه گورلدی، دنیا اولدی پایمال      دیدی ای دل غافل<sup>۷</sup>، نیته تا یلدی زوال  
 غیبت ایشو ایلدی، دگرگون اولدی احوال      دیدی: یا فتح ایلم<sup>۸</sup>، یا اولار من، من ابدال  
 یا مفتح الابواب، منه ایله گنین نظر

۱- در متن: غزل در وصف ججو خان

۲- متن: ایگدوار

۳- او یینگ دیرینی سویر

۴- متن: وصفی

۵- متن: وقت قلیج چکردی دیراون ایکی سرور

۶- متن: نصرت فتح ظفره آورده، یعنی همانگونه که ترکی حرف می زدند به همان گونه سروده است، زیرا کردها، واو عطف را حذف می کنند، و معطوف را وسیله ی کسره به معطوف علیه مربوط می سازند. البته این نقص و عیب نیست و نمی توان بر ملا رمضان خرده گرفت

۷- متن: ای دل قافل

۸- در متن: اولجشم آمده که از نظر دستور زبان ترکی درست نیست و به معنای شده ام می باشد. که ترجمه ی این لنگه چنین می شود گفت یا فتح می کنم، یا شده ام من ابدال. که قسمت اول آن مضارع و قسمت دوم ماضی نقلی است. اما اگر ایلم می آورد درست می شد، یعنی یا فتح می کنم یا آواره می شوم.

در جزاینگ ایگتی، تورینگ گلینگ یانیه  
ظالم لری قسور من، یا با خلاز<sup>۲</sup> قنینه  
نظمیه<sup>۱</sup> بیداد ایستی، کاری اولدی جانیه  
خداوند نصرت بیرمه، رواج بیرسم اسلامه<sup>۳</sup>  
بیج تن آل عبا، میم چون اولینگ رهبر  
محمد آباء<sup>۴</sup> شهرتدن، مسعودخانی چخاردیم  
اولینگ<sup>۵</sup> دوشمنانی، هاموستی تالاندیم  
منه مدد ایلسون هم شیرو هم شهر  
در جزوه سورولدیم، قایتشدیم باجگیره  
شونده ییگانه<sup>۶</sup> لری، قسوراً ایستدیم اسیره  
باجگیری خراب ایتمیم، ال آپاردیم<sup>۷</sup> بیج تیره  
سیرجه گوردیم سالاهلار، چالیدیلار شیوره

۱- متن: در جزاینگ ایگدی

۲- متن: ترمیه بیداد کار ایلدی جانیه

۳- با توکلار قایمه آورده که درست نیست. اگر توکلار بیاید، باید قایمی آورده شود، یعنی یا خون را می ریزند. اما قایمی با یانیه و جانیه قایمه نمی شود. پس هیچ راهی نیست مگر اینکه بجای با توکلار از جمله ی یا با خلاز قایمه استفاده کنیم که قایمه درست بشود، زیرا با توکلار قایمی قایمه نمی شود آورد که معنایش چنین می شود: ظالم ها را ریشه کن می کنم یا می ریزند به خونم. در صورتی که باید بشود: با ظالم ها را ریشه کن می کنم. یا خونم را می ریزند.

اما چنانکه تصحیح نمودم می شود: یا ظالم ها را ریشه کن می کنم، یا آنها به خون ریخته شده ام بر روی خاک، می نگرند.

۴- در اینجا هم برخلاف قاعده دستوری اسلامیه آورده، در صورتی که باید اسلامه باشد. اما او توجه بوده است که اگر واژه را درست بیاورد، قایمه خراب می شود، و اگر قایمه را جور کند، معنای دست می رود. و من معتقدم اگر اندکی قایمه فرق کند بهتر از فرق کردن معناست.

۵- محمد آباء مرکز ولایت درگز

۶- بلجیک - مامورین گمرگ باجگیران

۷- متن اولینگ

۸- متن: سکر مینگ منات لاری

۹- متن: آلدیم بیجه بیج تیره

۱۰- متن: هر برده ببردشمن وارد. یعنی در هر کجا یک دشمن هست او را اسیر کردم، در صورتی که



یا علی ولی الله، دیزمن<sup>۱</sup> شام و سحر

دورت یوز سلاه گلمیشدی، ایچنده ایکی افسر      تا گنلیم علیاباده<sup>۲</sup>، اونده باغلدیم سنگر  
اورس، حارث<sup>۳</sup> هییتلی، هامودوبوداختر      دورت اطرافیم دونلاز، دیدی<sup>۴</sup> ایلینگ حشر  
منیم ایمن دوتسون علی فاتح خیر<sup>۵</sup>

دیدیم ای نوجوانلار، بیز دولمشوق<sup>۶</sup> میدانه      سیزلار آرغام ده دو رنگ، باخینگ شیر<sup>۷</sup> زیانه  
نیجه ای ایلدر میثم، سیزلار چخینگ بیربانه<sup>۸</sup>      اوندن سلامت چخدیم<sup>۹</sup>، گیتدیم مست و مستانه  
نعش لری آپاردیلار قولسره یتدی<sup>۱۰</sup> خیر

یه سالت گلمیشدی، گردی<sup>۱۱</sup> هم سوله ساغه      تجیر بیو فاجهدی، باروب قناچدی قراغه  
عمارت یولی دو تدیم، آرغام ویر میثم داغه      اورس قورغون<sup>۱۲</sup> ایلدی، گلور سوراغ سوراغه  
یوز نجفه دولاندیم، دیدیم یا شاه حیدر<sup>۱۳</sup>

باید هر کجا یک دشمنی بود، او را اسیر کردم. در این صورت بجای وار، باید واردی می آورد که وزن شعر بهم می خورد.

۱- متن: ساغله گیم شام و سحر. یعنی یا علی ولی الله نگهدار شام و سحر که درست نیست. پس بهتر است شود. یا علی ولی الله می گویم شام و سحر

۲- متن: الیاباده. منظور جنگ روستای علی آباد قوچان است.

۳- متن: حارث.

۴- متن: دیر

۵- اول کننده ی خیر، یعنی علی آن برکننده ی در خیر.

۶- متن: دیدم این جوانلار، گیر میثم میدانه.

۷- مثل شیر زیانه

۸- شول وقت چه خینگ بیربانه.

۹- ساغلیق میدانده چخدیم.

۱۰- قولسره ویر میثم خیر

۱۱- متن: دوندی هم سول ساغه.

۱۲- متن: قورغون.

۱۳- اوز نجفه دود میثم دیدیم الله اکبر. یعنی رو به نجف کرده ام، گفتیم الله اکبر.

چخدییم داغینگ اوجینه<sup>۱</sup>، روشفیده دوتدییم آرام سحر چاغی تابلدی نیچه سلاذ ناکام  
دعوا اوندی قسورولمیش، دیدیم اون ایگی امام لاش لاش اویسته دوشدی<sup>۲</sup>، خوشحال اولدی خاص و عام  
خدایا ایله مگین، من حقیری<sup>۳</sup> دریدر

روشفیده قوغون ایتدییم، یقدییم قوچال یوردینه گنه سلاذ باش وردی، منده دوردییم بیرانه  
امنه آتلی گلدی، شول هم دوردی بیرانه دیدیم ای ایگیت لاریم، قرینگ مرد مردانه  
شونده دوزخه باروب اوز سلات ایگی افسر

هر وقت میدانه گرمیش نوره چکوب<sup>۴</sup> چو سهراب بیشه ده بیرسان ره ره سی اولمیشدی آب  
اونینگ همتاسی مگر رستم و افراسیاب رقیب لاری خد گلسون، یا نینده تیر سیحاب  
خداوند جانیندن قاچار چوباد صرصر

درجز ده بیرایگیت، آدی شریف ججوخان اونینگ عدالتنه، همتا اولماز تو شیروان<sup>۵</sup>  
وقت سخاوتنده، حاطم پاینده حیران اونینگ تلی تاپلماز، نه ایرانده نه توران  
ایل بنده اولیم وار، حیف که اجل میز گیر

ججوخان نینگ صولتی، مثل سام و نریمان جهانگیر و فرامرزه برزو<sup>۶</sup> ایلان جنگ کنان  
دوشمن لری دوتنده، دیرگورینگ ایمان خدایه شکر ایلمیش هر برده وار مسلمان  
تاری نگهدار اولسون، مانند دژ و گوهر

ججوخانینگ هنرین، جهانده وصف ایلدییم بودینا غم خاتنه دی، یا عشی یمان بیلمدییم  
بوقالیدن اوغول سیز، گیتدییم وفا گورمدییم «رمضان»<sup>۷</sup> دیردیه گیم، خداوند دن دیره دیم  
«عندلیب رمضان»<sup>۸</sup> هاتمه گین زار و مضطر

۱- متن: اوجینه

۲- متن: لاش لاش اویسته دوشمیش خوشحال اولدی خاص و عام.

۳- متن: من حقیر

۴- متن: چون سهراب

۵- متن: گلدی عدالت همتاسی او شیروان.

۶- چون کردها به شاهنامه و قهرمانان ملی و حماسی آن بیشتر عشق می ورزیدند

۷- چنانکه گفته شد از مرحوم رمضان خریجی که متأسفانه بدون اولاد از دنیا رفت، اشعار فراوانی

## جنگ ججو و روسها در علی آباد قوچان

داستان جنگ ججو در علی آباد را هم پس از چاپ جلد سوم شنیدم. به روستای علی آباد در ۱۰ کیلومتری شرق قوچان رفته و با آقای حاج قربان سلیمانی آشنا شدم. چون مرحوم رمضان پدر حاج قربان، سلمانی علی آباد بود، از این جهت نام خانوادگی آنها سلیمانی شده است. مردم علی آباد ترک‌اند و قبلاً در مرزهای ایران و خوارزم مستقر بودند، چون این ترکها شیعه مذهب بودند، خوششان از نظر ترکمن‌ها و ازبک‌ها که ترکهای سنی مذهب هستند، حلال بود. به همین جهت بیشتر اینها که از شعبات ایل قاجاران در آنجا کشته و اسیر شدند. چون مرحوم رضاقلی خان ایلخانی کبیر کرد، این وضع را مشاهده نمود که این مردم به دست ازبک‌ها از بین می‌روند و توان دفاع از خویششان در برابر حملات دشمن را ندارند، از آنجا کوچانده و آورد در مزرعه‌ی علی آباد خود اسکان داد. مزرعه و قنات علی آباد را رضاقلی خان بخاطر علاقه و ارادت فراوانی که به حضرت علی امام شیعیان داشت وقف آن حضرت نمود و بنام حضرت علی آنجا را علی آباد نامید. علی آباد امروز از روستاهای بزرگ و آباد شهرستان قوچان است که در ابتدای دره‌ی دیزادیز و گوگان زادگاه جعفرقلی قرار دارد.

بهر از اولاد از او بحا مانده که نامش را جاودان می‌سازد و مادر جای خود از دیگر اشعار او نیز بهره‌مند خواهیم شد. خدایش بیامرزد. نام نیکوگر همانند زآدمی به کرو ماند سرای زرنگار

- ۱- نگاه کنید به جلد اول حرکت تاریخی کرد به خراسان. جلد اول شرح حال رضاقلی خان ایلخانی.
- ۲- نگاه کنید به دیوان عرفانی جعفرقلی زنگلی. ملکن الشعراء کرمانج. کلیم‌اله توحیدی کاتبمال.

آقای حاج سلیمانی از قول پدرش کربلایی رمضان ۸۳ ساله (متوفی ۱۳۶۹ قمری) بیان داشت: یک روز ججوخان با ۷۵ نفر از سوارانش که هر کدام همتای گبو و گودرز بودند، وارد علی آباد شدند. طبق قرار قبلی با حاج بابا محمد (عموی پدر باباپورها) وارد منزل او شدند. پس از صرف نهار سوارانش را مردم روستا هر کدام یکی و دوتا به منازل خویش برده و پذیرائی کردند.

عصر همان روز در چهارسوق روستا ججوخان مرا فراخواند و گفت: کربلایی، خواهش می‌کنم که سرورسورت

ماها را اصلاح کن

گفتم: به چشم قربان. در اجرای اوامر سردار حاضریم.

آنگاه لنگ را از کمر گشودم که به گردن ججو بیندازم و اصلاح کنم، گفت:

نه، هرگز، من اول اصلاح نمی‌کنم. سوارانم بر من مقدم‌تر هستند، اول آنها را اصلاح کن، آخرین نفر من هستم. آنگاه من مشغول کار شدم و نوکران ججو را یکی بعد از دیگری اصلاح کردم تا روز بعد یکساعت به ظهر مانده نوبت خود او رسید، ججو در عین حال که مردی خشن و جنگجو و رعب‌آور بود، به همان اندازه هم بذله‌گو و شوخ بود. این قدر حرفهای خنده‌دار جالب برای من و اطرافیان گفت که من متوجه نشدم کی سرورسورت او را اصلاح کرده‌ام.

آنگاه با مهربانی مقدار پول نقره بابت دستمزد به من داد. من هرچه اصرار کردم که شما همان را رهبر ما هستید، من از شما دستمزد قبول نمی‌کنم، مفید واقع نشد. ججو گفت: همین قدر که بر ما منت نهادی و زحمت ما را کشیدی، ممنون هستیم، و دستمزدت را هم باید قبول کنی. در همین هنگام بود که دیدبانانش خبر دادند که یک نفر دوچرخه سوار از سوی قوچان به سمت علی آباد می‌آید. دوچرخه سوار آمد و درودیوار قلعه را دیدی زد و از وجود ججوخان در آنجا مطمئن شد و به سرعت بازگشت

ججو گفت: او جاسوس روس‌ها بود. هم اکنون سالدات‌های روس به دستور فونسول روس مقیم قوچان به سوی علی آباد حمله خواهند کرد.

ججو به سوارانش آماده‌باش داد. هنگام عصر بود که قشون سواره و پیاده‌ی روس از قوچان حرکت کرده در علی آباد فرود آمده و دورتادور قلعه را مثل نگین انگشتر محاصره کردند. نزدیک غروب مشغول مستقر کردن توپها در اطراف روستا شدند.

ججو گفت: ما نباید به اینها فرصت بدهیم که توپها را مستقر کرده و به کار اندازند. اگر در این کار موفق شویم، تمام روستا را با گلوله‌های توپ ویران می‌کنند.

به فرمان ججو، تیراندازان بر روی بامها سنگ گرفته و مشغول تیراندازی شدند و روسها را پریشان کردند. ججو گفت: به محض اینکه شب فرا برسد، روسها توان جنگی خود را از دست می دهند و قادر به ادامه ی جنگ نخواهند شد. نظر ججو کاملاً درست بود، زیرا او بارها با آنها جنگیده و روش کار آنها را به دست آورده بود. با تاریک شدن هوا روسها، محاصره ی تنگاتنگ را رها کرده و در سه نقطه ی دور از هم سرجمع شده و به امید اینکه ججو نمی تواند از روستا خارج شود، به کار پخت و پز و شام خود مشغول شدند. اما گاهی برای مشغول کردن آنها از سوی علی آباد، سواران ججو تیراندازی می کردند و آنها هم از قره جوب به فاصله دو کیلومتری روستا با ننگ های سرخ خود جواب گلوله ی آنها را می دادند. بدین گونه ججو آنها را مشغول کرد و دستور داد، دیوارهای سه حیاط را که پشت سرهم قرار داشتند، سوراخ کردند که سوارانش از آن سوراخها خارج شده و از پشت روستا به سوی ناوخ پیش رفتند.

ججو به مردم روستا گفت: درب طویله ها و کاهدان های خود را باز بگذارید، که آنها فردا صبح به روستا حمله خواهند کرد. اگر دیدند شما آذوقه و علوفه را از آنها مضایقه نکرده اید خیلی بر شما سخت نخواهند گرفت، در غیر این صورت شما را اذیت خواهند کرد.

روز دیگر که آفتاب خیلی بلند شده بود و آنها گمان می کردند هنوز ججو و نوکرانش در خواب هستند، دوباره روستا را گلوله باران کردند. مردم روستا پرجم سفیدی برافراشتند و پیکی فرستاده و گفتند: ما که با شما جنگی نداریم. دشمن شما هم از روستا خارج شده است.

روسها ابتدا باور نمی کردند، اما هنگامی که چند نفری را برای بررسی به علی آباد فرستادند و آنجا را خالی از وجود ججو و یارانش یافتند، با تعجب وارد روستا شده و مردم را به جرم همکاری با ججو زیر شلاق و کتک گرفته و ۲۵ نفر از جوانان را دست بسته اسیر کرده و به عنوان یاران ججو به سوی قوچان بردند.

یک نفر ترک عشق آبادی که در قوچان و این روستاها تجارت می کرد و پوست و روده می خرید و با پدر بزرگم علی پهلوان رفت و آمد خانوادگی داشت، چون این وضع را دید، سوار بر اسب شده و به قوچان رفت و از قونسول روس کالمذی گرفت و آورد به فرمانده سپاه روس داد و این اسیران را از بین راه آزاد و به روستا آورد.

در تیراندازی روز قبل بین ججو و روسها یک زن علی آبادی مجروح شد و بکنفر از مردم یسافی هم کشته شد. جریان این چنین بود که: گلوله ای از سوی روسها آمد به دروازه ی روستا خورد و از دروازه گذشته و به گردن یک خروس خورد و گردن خروس را قطع کرد و سپس به پای سکنه زن ولی خورد و پایش را شکست که تا آخر عمر

می‌نگید. سکنه حدود ۹۰ سال عمر کرد. او مادریزرگ آقای خوشبخت بود که اکنون در قوچان تاکسی تلفنی دارد. آن مرد هم که کشته شد از روستای یساقی بود که به آنجا آمده بود. وقتی جنگ شروع شد، او ترسید و فرار کرد. مردم هر چه به او گفتند از روستا خارج نشو، او قبول نکرد و به سوی یساقی رفت. و از میان جوی باغهای انگور کمرخم کمرخم می‌رفت. به محض اینکه از جوی خارج شد، روس‌ها زدند. افتاد و جابجا مرد.

روس‌ها پس از اینکه مطمئن شدند ججو از روستا بیرون رفته است، به دنبال او حرکت کردند و به سوی دره‌ی دیزادیز پیش رفتند. ججو با مهارت تمام با دوربین خود آنها را زیر نظر داشت تا آنکه آنها را از روستای خَلْکَانَلو و گُجَلَانَلو هم بالاتر کشید و به دره‌ی تنگ گوگان وارد کرد.

ججو و سوارانش دو طرف دره را گرفته بودند. نزدیک غروب بود که روس‌ها را زیر رگبار گلوله گرفته، روزگار آنها را سیاه کردند. روس‌ها به هر طرف فرار می‌کردند از پشت تخته سنگها هدف گلوله قرار می‌گرفتند و بر زمین می‌افتادند. صدای شهبه‌ی اسبان ناله‌ی مجروحان، نفیر گلوله‌ها که به میان دره می‌پیچید و پژواک می‌کرد، آنچنان رعب‌آور بود، که دشمن روحیه‌ی خود را بکلی از دست داد.

به هنگام غروب آن روز یک تن از ۷۰۰ نفر قشون روس زنده نماند که این خبر را به قوچان برساند. این جنگ خونین بین گوگان و ددان روی داد که هنوز هم آنجا را ججو کش می‌گویند.

چند روز بعد وسیله روستائیان غیره به قونسول روس رسید و او رفت جنازه‌ها را برمی‌دارد و در آنجا دفن کرد و برخی را هم به قوچان آورد و به روسیه فرستاد»

در اینجا آقای سلیمانی آهی کشید و گفت: حیف، حیف که دیگر آن مردها و آن سوارها نیستند. دیگر هیچ مادری نمیتواند ججو بزیاید، نه آن زنها هستند و نه آن مردها.

پدرم گفت: ججو می‌گفت اگر ما غیرت و شهامت داشته باشیم اگر یک دولت با لیاقت داشته باشیم چرا دشمن سرزمین ما را اشغال کند و دین و ملیت و فرهنگ ما را به مسخره بگیرد و به ما توهین کند و به جان و مال و ناموس ما تجاوز کند مردن از چنین زندگی ننگین بهتر است ججو به چابکی یک تیره مار و به شجاعت و غرور زندگی یک شیر بود ججو یک پلنگ بود یک ببر بود که بر روی دشمن می‌پرید و کارش را تمام میکرد. او به دشمن فرصت نفس کشیدن نمی‌داد.<sup>۱</sup>

۱- پایان گفتار آقای حاج قربان به نقل از پدرش کربلایی رمضان، در اشعار ترکی ملا رمضان خرمی

جه جو خانو توبو جباروی سه لات هائيه دهوی داری

جه جو خانه ک به پدا ناوی<sup>۱</sup>

## ججو به روایت حسین براتی خریجی

آقای حسین براتی خریج از ایل شیخکائلو طبع شعری دارد و خوش ذوق و علاقمند به آداب و رسوم و فرهنگ نیاکان می باشد. در رابطه با زندگی و اشعار جعفرقلی از اطلاعات وی بهره مند شدیم.<sup>۲</sup> اینک درباره ی ججو خان می گوید:

مادر بزرگم کربلایی زهرا گفت: ما بچه بودیم. در میان دره ی بهمنگان روبروی گوم های کربلایی اسداله چادر زده و به کار گله داری مشغول بودیم. آنجا نارگه<sup>۳</sup> ما بود. روس ها آمدند پشت نارگه های ما و فریاد برداشتند: ججو قره پشی، ججو قره پشی.

یعنی می خواستند بگویند ججو قره پشی کجاست؟ قره پشی یک جمله ی ترکی است، یعنی گریه ی سیاه. و این عنوان توهین آمیز یعنی گریه ی سیاه دزد را روس ها به ججو داده بودند و این بدترین فحش و توهین از نظر روسهاست.

مرحوم علیخان پدر کربلایی احمدخان کیوانلو که اندکی روس می دانست، از چادرش خارج شد و با آنها گفتگو کرد و گفت: ججو ماههاست که این طرف ها نیامده است. آنگاه روس ها ریختند به چادرهای ما، علیخان و مردان را کتک زدند و اموال ما را به جرم همکاری با ججو غارت کرده و سپس به سوی خه مته رخانی معروف به ذوآبی پیش رفتند.

ججو هم از آن سو از طرف دره ی عمارت به سوی بهمنگان می آمده. عباس سویریو (دوست خاطرم نمائده که

به جنگ علی آباد اشاره شده و تعداد کشته شدگان روس را از قول ججو ۴۰۰ نفر سرباز و دو اسیر ذکر کرده است.

۱- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به حرکت تاریخی کرد به خراسان - توحیدی - جلد ۲

۲- دیوان عرفانی جعفرقلی زنگلی - به اهتمام توحیدی - ص ۲۸

۳- نارگه: آتشگاه، اجاق. اصطلاحاً به محل برافراشتن چادرهای کوچ نشینان کرمانج گفته می شود که در آن آتش می افروزند و زندگی می کنند.

مادرم گفت حیدر سویرو<sup>۱</sup> یا عباس سویرو<sup>۱</sup> هم دیلم‌اج روس‌ها بود و با آنها همکاری می‌کرد، او جاسوس بود دودوزه بازی می‌کرد. هم با ججو رابطه داشت، هم با روس‌ها، اطلاعاتی از روس‌ها به ججو می‌داد، از ججو هم به روس‌ها می‌داد و پول می‌گرفت. روس‌ها پول بیشتری به او داده بودند که ججو خان را به چنگ آنها بیندازد، او هم ججو را فریب داده از سوی عمارت به آنجا کشانده بود که به کمینگاه روس‌ها وارد کند که در یک جای گودی در میان کوه کسین کرده بودند ولی فکر نمی‌کردند که ججو به زودی به آنجا برسد. ججو که وارد کمینگاه شد، باد بوی ماهر قه‌ی<sup>۱</sup> روس‌ها را به دماغ او رسانده و او به وجود روس‌ها پی برده بود. آنگاه ما زور را کشیده و گفته بود:

حرامزاده چقدر پول گرفتی که مرا به چنگ آنها بیندازی؟

عباس سویرو که رازش برملا شده بود، از ترس پا به فرار گذاشت. ججو از پشت سر زد و او را نقش زمین ساخت. روس‌ها از کمینگاه حسته و به سوی ججو تیراندازی کردند. ججو تازیانه بر اسب زد و مانند عقابی از مهلکه بیرون رفت. ججو از آنجا به سوی کُواته و سربال در رشته کوه‌های هزار مسجد رفت.<sup>۲</sup>

## ججو خان در روایت آقای سهراب فرهادی توپکائلو

آقای سهراب فرهادی از مردان برتلاش و غیور ایل جلیل توپکائلو و نواده‌ی فرهاد خان ایلگی است. او اهل مطالعه در روزگار تپاکان و افتخارات باستانی کردان است و نگارنده همواره از گفته‌های ایشان سود جست‌ام.

از ایشان پس از انتشار جلد سوم که شرح حال ججو خان را خوانده بود به تاریخ ۱۳۶۸/۱/۱۲ نامه‌ای این چنین دریافت داشتم:

دروید سردار عوض، شادباد روح ججو، زنده باد کلیم حمامه‌آفرین

برانگی کلیم‌الله توحیدی: نه وه تالاشی خایی شه فانه رۆ، تاریخ و فه رهه لگن مه کورمانجان وه گیان هانی، زه خادی ده خازم هه میشه وه گیان به ویس، تا خهلک زه کاری ته پرتی بهره‌مهند به وی..

۱- یعنی سرخ‌صورت، بور، سرخ‌مو.

۲- نوعی سیگار.

۳- پایان گفتار آقای برانی شیخکائلو.



آنگاه آقای قهرادی نامه را با نام ججو سردار خاوران آغاز کرده و گفته اند: ججو پیش از اینکه قیام کند و زمانی که مباشر کپکان و دزه‌ی میانکوه درگذر بود، با اسداله بیگ شورکی دوست بود. ججو توانست از مرحوم عبدالرضاخان شجاع‌الدوله ایلیخانی زعفرانلو و حاکم قوچان، مباشری روستاهای شمال رودخانه اترک را برای اسداله‌بیگ بگیرد. این روستاها شامل دهستان‌های امروزی محریگ (مزرج) و یدک و دره‌ی عمارت و دره‌ی کیکان (اینچه‌ی کیکان و اینچه‌شهباز و امامقلی و ...) می‌باشد.

اسداله بیگ فرزند ابراهیم از شورک ترکها بر سر راه قوچان به امامقلی بود، اسداله بیگ مذکور را در درگذر به نام «اسداله‌بیگ داغدان اولی» یعنی اسداله بیگ آن سوی کوهستان می‌شناسند. اسداله بیگ با پدر حاج عزیز امیدوار قوچانی که به ملاعلی اصغر شورکی معروف بود، در قوچان کسب خبر می‌کردند و برای ججو اخبار تازه را می‌فرستادند. اسداله بیگ هنگام قیام ججو نیابت او را داشته و همه جا در تمام جنگها همراه ججو بوده است.

اولاد اسداله بیگ و برادرش امروزه در قوچان به ابراهیمی معروف‌اند که منسوب به ابراهیم پدر بزرگشان می‌باشند و این اطلاعات را از آنها گرفته‌ام.

رابطه‌ی ججو در آغاز قیام با شجاع‌الدوله خوب بوده و شجاع‌الدوله او را علیه روس‌ها تشویق می‌کرده و اسلحه و فشنگ در اختیار ججو قرار می‌داده است. یک بار هم از سوی شجاع‌الدوله بوسیله‌ی همین ملاعلی اصغر شورکی پدر حاج عزیز امیدوار اسلحه برای ججو فرستاده شده است.

اسداله بیگ در منزل حاج محمد علی گرجی، حدود یک ماه پنهان بود سپس به شورک برگشت. چون از سوی حاکم وقت قوچان در امان نبود، ناچار شبانه به سوی معدن نیشابور رفت که زادگاه پدران او بود. در آنجا زندگی محقرانه‌ای داشت. تا اینکه انقلاب کمونیستی ۱۹۱۷ در روسیه روی داد و سالدات‌های روس تزاری از خراسان بیرون رفتند. اسداله‌بیگ پس از رفتن روسها به شورک برگشت و چندی بعد در آنجا درگذشت.

از قول او می‌گویند: ججو مردی نسبتاً کوتاه قد، چهارشانه، چشم درشت و مشکلی، ابروتند و پیوسته، دماغ کشیده، گوشها نسبتاً بزرگ، سیل کلفت، و دارای صدایی بسیار قوی و برطنین

او مردی شریف و امین و فروتن و درستکار و پاک سرشت و آزاده بود و به قرآن و شاهنامه عشق می ورزید. دشمن زورگویان و ستمگران و بیگانگان و یار مظلومان و ستمدیدگان بود. عشق به آزادی و دفاع از آب و خاک و ناموس و آبروی مردم، او را به قربانگاه عشق کشانید و از زن و فرزند جدا ساخت. روانش شاد و نامش جاودان باد.

حاج عزیز می گوید که پدرم گفت: یک شب ججو با تفاق اسداله بگ آمدند فوجان منزل ما آنها یک کیسه قند روسی به همراه داشتند. قند در آن زمان کمیاب بود. روز بعد سه نفری رفتیم به دارالحکومه ی شجاع الدوله. مذاکرات ججو و شجاع الدوله چند ساعت ادامه داشت و سرانجام قرار شد در روزی معین به شجاع الدوله مراجعه کنم و اسلحه ی لازم را تحویل گرفته برای ججو ببرم. چند روز بعد من مقداری تفنگ و یک خورجین فشنگ تحویل گرفته با برادرخانم محمدتی از راه دره ی عمارت به سوی کوه کماس (بین فوجان و درگز) رفتیم. نوکران ججو منتظر ما بودند، به او خبر دادند، ججو و اسداله بگ آمدند آنها را از ما تحویل گرفتند. چون غروب آفتاب بود، ما را بوسیله ی یک سوار به روستای رُشقی فرستادند که آنجا استراحت کنیم. خود ججو به جنگل کماس رفت...

در هنگامی هم که روس های لامذهب گنبد امام رضا را در مشهد بمباران کردند، ججو در کنار مردم با روس ها می جنگید، ججو خودش در صحن نقاره خانه سنگر گرفته بود و می جنگید و اسداله بگ در صحن ساعت می جنگید. آنها در آن جنگ تعداد زیادی از روس ها را کشتند. سرانجام فشنگ آنها تمام شد و آنها بیکار ماندند. در این زمان بود که روس ها به خشم آمدند و گنبد امام رضا را به توپ بستند.

ججو با همکاری مردم دین دار و وطن پرست مشهد از معرکه بیرون جست و در یکی از خانه های نوغان پنهان شد و روس ها که در بدر به دنبال او می گشتند، نتوانستند او را پیدا کنند. ججو به یاران خود که آنها نیز هر چند تا در جایی پنهان شده بودند، پیام داد که فردا شب همگی در پشت باغ خواجه ربیع بهم برسند تا به سوی درگز بازگردند همان شب در ساعت موعود، ججو و یارانش از مشهد خارج از طریق چشمه گیلاس و بُسج به کوههای درگز رفت و بعداً بطور علنی قیام خود را علیه روس ها و حکومت مرکزی قاجاریان آغاز کرد و...

سرانجام روس ها خوانین کرد را علیه ججو تحریک کردند که از جمله محمدابراهیم خان

روشنی و فرج‌اله‌خان شیروانی نیز با کمک روس‌ها به جنگ ججو رفتند.

چون ججو از ولیخان قهرمانلو بدگمان شده بود او را ترک کرد و به محاصره‌ی سپاهیان روس و خوانین نامبرده درآمد او شجاعانه و قهرمانانه جنگید و تسلیم دشمن نشد و نام نیکی در تاریخ ایران برای خود بجا گذاشت.

ما به وجود مردانی چون ججو افتخار می‌کنیم و به روانش درود می‌فرستیم و راه و هدفش را ستایش می‌کنیم. او یک ایرانی وطن‌پرست و دشمن بیگانگان و بیگانه پرستان بود. با افتخار و شرف زیست، مردانه جنگید و قهرمانانه کشته شد.

پس از کشته شدن ججو و بسیاری از یارانش در جنگ کوه شاه‌جهان، نیروی چریکی او از هم پاشیده شد. اسداله‌بگ هم که نمی‌توانست به شورک که در اختیار روس‌ها بود برگردد، به سوی روستای گرجی از توابع بام و صفی‌آباد رفت.

نیز در مورد ججو خان نگاه کنید به نام‌های منظوم برادرمان آقای نوبهاری از ترکان فاضل آذربایجان که سالها پیش پدرانشان به خراسان کوچیده و در مشهد زندگی می‌کنند.

گلدیم ججو سنی بیروصیوخلیام	ایبوردین اصلان اوغلین حاخلیام
الله‌ویردی ججو خانین آناسی	کپکان اونین یوردی آناد و غمماسی
نوفان باغلی شنتلی قامت بیلنده	بیش آچلان چاتما آسیب چیتنده
ججو قالخدی گوی آتینن بیلنه	آرخادورا وطته ایکنه
چاپوپ گلدی داش آرامسی داشینه	گوله‌نی یاغورا، دشمن باشینه
کوماندورا، ناچار نیکا قه تیم دی	مظلوم لاره، یالقوزلاره ندیم دی
دشمن مکری داوانسی چکدی بامه	قافلاتی بلکه سالا اوردا دامه
بام باتلاق ججو خانه دام اولدی	ججو خانین دو دشمن لاری شادا اولدی
ایسل اوسانین خالقی‌ها می پورقوندی	شاهی جهان، خاوران یاسا دوندی
«نوبهاری» مثل واردی او به لارده ایل لارده	آدی سانی همیشه وار دیلارده
کیشی اولسه اونون یاری دول اولار	کیشی ده‌وار اولسه ایل لارداغیلار

## ۱- برگردان:

چو آمدم اندکی به نو بیدیشم

به نوای شیرجه‌ی ایورده آن چنانکه حتی ادای دین نمایم

الله‌ویردی پدر ججوخان بود

و کپکان سرزمین مادری او

بوغان (نوعی اسلحه کمربندی) را که بر قامت زیبای خود بسته

پنج تیر روسی را نیز به کمر حمایل نموده است

چو بر پشت آب آسمانی رنگ پرید

او پشیمان ایل و وطن خود می‌باشد

به تاخت آمد تا به کوههای داش آراسی رسید

گلوله را بر سر دشمن یارید

او آفت کماندوها و افسران روسی است

او یار مظلومان و یکان است

دشمن از خیمه‌ی خود جنگ را به منطقه‌ی بام کشانید

تا او را چون پلنگی به دام اندازد

بالتاق بام برای ججوخان دام شد

دشمنان ججوخان شاد شدند

مردمان ایل و جادرتشینان ما همگی سوگوارند

از کوههای شاه جهان تا خاوران در گز همگی به عزانستند

نوبهاری، ضرب المثلی است در میان ایلات و عشایر

که مرد نامی، همیشه نامش بر سر زبانهاست

مردی بسیرد، تنها زن او بسیره می‌شود

مردی هم هست که اگر بسیرد ایل و عشیره‌اش برشان می‌شود

برادرمان آقای غلام حیدر افسری ایده‌لو در نامه‌ای خطاب به بنده نوشته‌اند:

آقای توحیدی بعد از سلام راجع به عباسقلی کرد بادلاتلو از روستای ایده‌لیگ از قول پیرمرد

بوقمچی ۹۵ ساله در جلد سوم نوشته بودید که عباسقلی پس از کشته شدن ججو از بوقمچ برگشته

و به کلات رفته و به سلک نوکران مرحوم فتح‌الملک جلایر حاکم آنجا در آمده است.

من دنباله‌ی مطلب را گرفتم و از پیرمردان منطقه سؤال کردم. آنها گفتند که عباسقلی یازدهم

جنگیدن باروسها را نکرده او هر سالات روس را که در داخل خاک ایران می‌دید با تیر می‌زد

و می‌کشت و اسلحه‌اش را می‌گرفت. در یکی از این جنگها بود که روسها تیری به دستش زدند و

بقیه را نشان کنید در زیر زمین ص ۳۴۸ ←

## قلم شیرزن مرزدار کرمانج

در تاریخ پرفرازونشیب زندگی حماسه آفرین کردهای خراسان، شیرزنان نامداری وجود داشته‌اند که در میدانهای جنگ و نبرد، با سواران دشمن همدوردی نموده و جنگ تن‌به‌تن می‌کردند. اما از آنجا که نویسنده نداشته‌ایم که نام این قهرمانان گمنام را ثبت تاریخ نماید، تنها ما از یکی دو سال گذشته که تقریباً روزهای پایانی جنگهای خونین بوده، به نقل قول از پیران زمان به نام چند تن از آنان آشنا شدیم که از جمله بانو قلم شیرزن کرد میلانلو در منطقه‌ی حادثه‌آفرین و مخاطره‌انگیز مرزی جیرستان با ترکمنستان بوده است. جایی که حماسه‌سرایانهای شیرزنان کرد خیرآباد نیز در آنجا روی داد که قبلاً به آن پرداختیم. قلم‌زنی پرهیبت و برصلایت و چابک سوار و هشیار و خواهر برات بهادر معروف بوده که در جلد اول تا حدودی او را معرفی کردیم که هنگام خواب و بیداری حتی غذا خوردن هم نیزه‌اش همراه بود.

هنگامی که ترکمنان از دشت خوارزم به جیرستان حمله می‌کردند دیده‌بانان کرد بر فراز کوهها و تپه‌ها با روشن کردن آتش نزدیک شدن آنها را خبر می‌دادند. بی‌درنگ مردان سوار بر اسب به مقابله دشمن می‌رفتند.

قلم نیز شیرزنان میلانلو را به سنگرها فرامی‌خواند و برجها را به اختیار می‌گرفت به قلعه‌داری می‌پرداخت و بارها اتفاق افتاده بود که ترکمنان به علت کثرت جمعیت مردان میلانلو را شکست داده و خود را پشت دیوارهای قلعه می‌رساندند، اما بانو قلم و زنان هم‌رزم وی به شدت مقاومت و سنگردازی کرده و هر ترکمنی که می‌خواست بر فراز دیوار و باروی قلعه راه یابد با تیر دلدوز و نیزه جانسوز هیکلش را سوراخ کرده و نعش او را بر زمین می‌انداختند. در این هنگام مردان مدافع شکست خورده هم فرا می‌رسیدند، آنها از پشت سر اینها از روبرو عرصه را بر دشمن تنگ نموده و آنها را وادار به فرار می‌کردند. قلم هر دشمنی را که به اسارت می‌گرفت، برای اینکه قادر به فرار نشود، اول با تبرزین نیز خود پاهای او را قلم می‌کرد، آنگاه با خیال راحت دنبال کارزار خود می‌رفت.

قلم از نظر فکری نیز دارای رأی محکم و صائب و متین بود و هرگاه مصرخان جیرستانی رهبر میلانلو جلسه مشاوره تشکیل می‌داد، تا قلم حاضر نمی‌شد و برجای خویش فرار نمی‌گرفت، مشاوره آغاز نمی‌گردید.

## حاج بابا پهلوان برجی

حاج بابا پهلوان از مردان روستای بوج زبدانلو در یک فرسنگی شمال غربی قوچان بود. نام حاج بابا هم که روزگاری در سرتاسر خراسان ورد زبان بود، این زمان مانند صدها پهلوان و قهرمان دیگر به دست فراموشی سپرده شده است. در فروردین ۱۳۶۸ در قوچان به خدمت جناب آقای سیدحسین هاشمی مرغزاری که از دانشمندان و شعزای بنام این دیار است رسیدم. آقای مرغزاری ضمن گفتگو از حاج بابای پهلوان افزود که:

پدرم مرحوم سیدمحمد هاشمی برایم گفت:

حاج بابا پهلوان یازده قطار شتر (هفتادوهفت نفر شتر) داشت که با آنها کالاهای منطقه قوچان را به دیگر نقاط ایران و شوروی و بالعکس منتقل می نمود و به تجارت و دادوستد می پرداخت. روزی از او پرسیدند چگونه به مقام پهلوانی رسیدی؟

گفت: ناچهل سالگی متوجه نشدم بودم که دارای زور و یازوی فوق العاده هستم، نا اینکه در یکی از مسافرتهایم به عشق آباد روسیه حادثه ای برایم رخ داد و من به وجود این موهبت الهی پی بردم. در یکی از شبهای تیره و تاریک که کاروان ما عازم عشق آباد بود، شتر نربارگیرم<sup>۱</sup> به کهنه چاهی افتاد. دهانه چاه ناشی از روزگاران کهن، گشادتر از ته چاه بود. هیچ چاره ای جز فرود آمدن کاروان در آن مکان و انتظار ماندن سپیده دم بامدادان را نداشتیم.

شب از نیمه گذشته و خواب بر چشمانم نمی آمد و نگران حال بارگیر بودم. ناچار به سر چاه رفتم و از خرخر شتر فهمیدم که با وضع ناجوری به ته چاه سقوط کرده است. طاقت بر من نماند و بی اختیار ته چاه پریدم تاکنکی به حیوان زیان بسته بنمایم. در ته چاه که خیلی تاریک بود دریافتم که گردن شتر زیر تنه اش رفته و کم مانده است که غرق شود. به تندی دستم را زیر ته شتر بردم و گردن او را کشیده و از زیر تنه اش بیرون کشیدم. که حیوان نفسی به راحتی کشید. پس از این کار به کاری که کرده بودم اندیشیدم که چگونه توانستم این کار را انجام دهم و گردن شتر را مانند گردن بزغاله ای از زیر تنه اش بیرون بکشم؟

در اینجا بود که بی بردم نیرویم چند برابر شده است. بنابراین درصدد برآمدم بار دیگر زورم را

۱- شتر بارگیر به شتر نربار یا مایه ای گویند که قدرت کاملی و نیروی ذهنی برخوردار باشد تا بتواند قطار

بازمآیم. از گورانک شتر گرفتم و سینه اش را بالا کشیدم. حیوان هم زوری و تکانی به خود داد و مرا امیدوار کرد که سالم است و دچار شکستگی دست و پا نشده. بار شتر را که از جوال‌های کشمش بود، باز کردم و جوال‌ها را اهرم گونه زیر زانوهای شتر کشاندم و هی کردم، شتر روی جوال کشمش ایستاد. سپس به پشت شتر جستم و از روی شتر به بیرون چاه پریدم. تمام کاروانیان خواب بودند. نخواستم کسی را از خواب بیدار نموده و زحمت بدهم. طنابی را دولا کردم و به زیر سینه و کمر شتر بستم و دو سر طناب را روی دوشم نهاده و زور زده و پیش رفتم و مانند بره‌ای آن شتر کوه پیکر را از چاه بیرون کشیدم.

پس از اینکه از شتر پرستاری و تیمار نمودم، رفتم در کنار دیگران خوابیدم. صبح زود مرا از خواب بیدار کردند که زود برخیز که ملانکه‌ها شتر را از چاه بیرون آورده‌اند!!! بدین گونه موفق به کشف نیروی نهفته در وجودم شدم. اما هنوز با کسی دست به گریبان نگشته و کشتی نگرفته بودم. تا این که سفر تهران پیش آمد که از فوجان کشمش به مازندران برنج به تهران می‌بردیم.

در کاروانسرای که منزلگاه ما بود یک اتاق انباری جداگانه‌ای در اختیارم گذاشته بودند که جل و پلاس و لوازم اضافی کاروان را در آنجا می‌گذاشتیم. در یکی از این سفرها بود که هنگامی که وارد کاروانسرا شدم، دیدم که کسی دیگر در اتاق انباری ما اتراق کرده. از کاروانسردار علت را پرسیدم، گفت:

او پهلوان شاهرودی است و صاحب کاروان بزرگ مرکب از ده قطار شتر. از ما کلید انبار را خواست، ندادیم اورفت و زلفی و زنجیر را با دستش بیرون کشید و لوازم خویش را به آنجا انتقال داد.

در اینجا بود که لازم دیدم این پهلوان شاهرودی را ادب کنم. لذا یکی از لوک‌هایش را روی سر بلند کردم و از پله‌های ایوان به بالا پرده و به طرف پهلوان رفتم و گفتم: از جایت برمی‌خیزی و شتران را به سوی مقصد رهبری کند. شتر اول هر قطار را بازگیر و شتر هفتم را که آخری است، دُم‌دار یعنی دنباله‌دار گویند.

۱- نوعی شتر است که پدرش شتر نر و مادرش اروانه و بدنش کم پشم‌تر و کوچک‌تر از شتر نر یا مایه می‌باشد.

اتاق را تخلیه می‌کنی یا اینکه لوک را بر سرت بگویم؟

پهلوان که از مشاهده این وضع سخت خود را باخته بود، بی‌درنگ بیرون پرید و به عذرخواهی پرداخت و دستور تخلیه اتاق را صادر کرد. من لوک را برده در میان کاروانسرا بر زمین نهادم. مردم همه جمع شده بودند. پهلوان شاهرودی پیشنهاد کرد که برای آشتی کردن یا همدیگر به پاس این آشنایی تمام ساریانان و کاروانیان هر دو کاروان قوجان و شاهرود را شام مفصلی بدهیم. من موافقت کردم که یک پوت برنج بدهم، بقیه مخارج را هم بالمناصفه هر دو بپردازیم به شرط این که او اجازه بدهد من یک مشت کشمش از بار او بردارم.

پهلوان شاهرودی از این پیشنهاد بیگانگانم به شگفت ماند و گفت: هر چند مشت که می‌خواهی بردار. این که چیزی مهمی نیست. آنگاه من دهانه یکی از جوال‌های کشمش او را گشودم و پنجه‌ام را باز کرده به داخل کشمش فرو بردم. بهم فشردم. اینقدر کشمش‌ها را در کف دست بهم فشردم که وقتی خواستم مشت را بیرون بکشم از جوال بیرون نمی‌آمد که ناچار بغل جوال را شکافتند، درحالی که پهلوان شاهرودی و عده‌ای زیادی از مردم به دور ما جمع شده و به این‌کار می‌نگریستند. یک وقتی مشت کشمش خود را که بیش از نیمی از کشمش جوال بود، روی فرشی خالی کردم، پهلوان شاهرودی با حیرت به خنده افتاد و گفت:

این مشت شما قوجانی‌هاست؟

گفتم: بلی، این مشت قوجانی است.

بدین گونه آوازه حاج بابا پهلوان ساریان باشی در سرتاسر تهران پخش شد. او را به دربار ناصرالدین‌شاه بردند. شاه از او خواست تا او یا پهلوان دربار کشتی بگیرد. در روز معین هزار نفر زن و مرد در اطراف میدان جمع شده بودند، تا دست و پنجه نرم کردن پهلوان کرد قوجانی را با پهلوان پایتخت مشاهده نمایند.

یک ساعتی پیش از انجام مسابقه نگذشته بود که پهلوان قوجانی، پهلوان پایتخت را روی سر بلند کرد در میان فریاد و هلهله مردم او را به زمین کوبید.

تهرانی‌ها و توجیه‌های پهلوان دربار با چوب و قمه و کارد به طرف پهلوان قوجانی حمله کرده که او را بکشند حاج بابا به ناچار خود را به میان جمعیت انبوه زنان تماشاگر انداخت و از میان



شلوغی متواری شد و خود را به کاروانسرا رسانید.

آن شب کاروان حاج بابا به سوی قوچان حرکت کرد و دیگر به تهران سفر ننمود.

در سرتاسر خراسان نیز حریفی برای وی وجود نداشت.

گفته می‌شود که حاج بابا نظر کرده حضرت علی (ع) است و جای انگلستان آن حضرت در روی کتف راست او مشاهده می‌شد. به همین سبب بود که هنگام حمام رفتن به جای یک لنگ از دو لنگ استفاده می‌کرد و لنگ دومی را به روی شانه و زیر بغل خود می‌بست که چشم مردم به آن نشانه نیفتد.

آقای مرغزاری بیان داشت که: او وصیت کرده بود که فقط عموی من مرحوم سیدعلی پس از مردن او را غسل بدهد، تاریخ دقیق فوت پهلوان را نمی‌دانیم. احتمالاً سالهای آخر دوره‌ی احمدشاه بوده است.

### پهلوان صفی ناز قهرمان دختر مبارز درد نرگه

رژیم صیہونیستی و خودکامه‌ی ترکیه که در برخورد خصمانه‌اش نسبت به ملت کرد، در تمامی طول تاریخ بدتر از اعراب خونخوار و بی‌ش صفت بوده، سالهاست که می‌کوشد وجود کردستان آن دیار و کردهای مبارز و آزادیخواه آن خطه که رقمی بیش از ۱۵ میلیون نفر را در برمی‌گیرد، نادیده انگاشته و به آنها لقب «ترک کوهی» بدهد! اما مبارزات افتخارآفرین شیرمردان و شیرزنان کرد، آتش آنچنان ناچیزی نیست که بتوان آن را با خاکستر و سرپوش پوشاند. بلکه شعله‌های تند و سرکش آن در آینده‌ای نزدیک پایه‌های این‌گونه حکومت‌های دیکتاتوری و خون‌آشام و ضدبشری را به لرزه درآورده و از هم خواهد پاشید، هرچند که بیدادگاههای نظامی ترکیه و عراق هر روز صدها نفر را در برابر جوخه‌های اعدام قرار دهند و با در زیر شکنجه‌ها و تک‌سلولهای زندانهای خود آنها را نابود کنند. آنها به خوبی می‌دانند تا زنان کرد فرزندان کرد بزنند، محال است که آب خوش از گلوی آن خون‌آشامان حاکم پایین رود، مگر اینکه زنان کرد عقیم شوند. اما تا آنجا که می‌دانیم، هنوز زنان کردستان عراق و زنان کردستان ترکیه، بچه‌کرد می‌زنند و اصالت فرهنگی و ملی خویش را از دست نداده‌اند و هنوز هم نوری پاشا<sup>۱</sup> و صفی ناز و قراقاطمه<sup>۲</sup> و لیلانازدار و خیری و ملا مصطفی و عزت نامدار<sup>۳</sup> تحویل ملت کرد می‌دهند.

صفی‌نار دختری است آگاه و روشن و مبارز و کردمنش همچون نحفه گل شیرزن کرمانج خراسان در برخورد با بیگانگان. او در یکی از دبیرستان‌های ترکیه، دانش‌آموز است. در اوایل اردیبهشت ماه جاری (۱۳۶۸) یکی از دبیران وابسته به سازمان امنیت ترکیه، ضمن بحث از شعرا و نویسندگان آن دبار در سر کلاس درس، می‌گوید: متأسفانه یکی از بزرگترین شاعران ترکیه، گرد بوده است، هرچند که کردها مردمی پست و زشت و فاسد هستند، باز هم چنین مردانی در میان آنها پیدا می‌شود.

صفی‌نار آن آشفتگان کرد تحمل شنیدن این مهملات و یاوه‌سرانی‌ها را نداشته، از جا برمی‌خیزد و زبان به اعتراض می‌گشاید و با منطق و استدلال این نادبیر را سرجایش می‌نشانند و می‌گویند: کردها مردمی آزادبخواه و مبارز و اصیل و شریف هستند، هرچند که امروز فرزندان هون و مغول بر آنها حکومت می‌کنند، اما آفتاب از زیر لنگه‌های ابرهم گرمی و روشنی می‌دهد. من دختری گرد هستم و به زبان و ملیت و نیاکاتم افتخار می‌کنم و به شغلاتی چون شما اجازه توهین به ملت‌ها نمی‌دهم. دبیر مذکور که پاسخی منطقی در برابر اعتراضات به حق صفی‌نار را نداشت، به همان شیوه همیشگی دیکتاتوران تاریخ متوسل شد و مأموران ساواک ترکیه یعنی همکاران واقعی خویش را فراخواند و صفی‌نار را به اتهام جدایی‌خواهی و تجزیه‌طلبی تحویل آنان داده از کلاس درس به زندان فرستاد. روز دیگر پدر صفی‌نار در جستجوی دختری برآمد و به هنگام بازجویی دادن به مأمورین ساواک بیان داشت که: صفی‌نار هیچ تقصیری ندارد، زیرا او در کردستان ترکیه متولد شده و ویژگی‌های ملی خویش را حفظ نموده و در برابر توهین‌های بی‌مورد دبیر کلاس تاب تحمل نیاورده و از شرافت ملی خویش دفاع نموده است. معلمی که کوچکترین بویی از فضیلت انسانی و شرافت شغلی در وجودش نیست، به جای اینکه دانش‌آموزان خود را راهی دانشگاه کند، روانه زندان می‌نماید.

۱- مرحوم احسان نوری پاشا مؤلف کتاب ریشه‌زادی کرد.

۲- طبقات‌الامم - حرجی ریدان - چاپ الهلال مصر - سال ۱۹۱۲ میلادی ص ۲۷. حرکت تاریخی کرد به خراسان - نوح‌دی ج ۳ ص ۲۴۲

۳- حرکت تاریخی کرد به خراسان - ج ۳ ص ۵۲۱

آری برادرم، آری خواهرم، در پایان قرن بیستم که بشر به تسخیر کرات آسمانی نایل گشته، هنوز در برخی جاها می‌بینیم که حتی معلم کلاس کوچکترین نشانه‌ای از درس اخلاق و رفتار و روانشناسی را نیاموخته است. خبر بالا را در به زندان افتادن صفی ناز و محروم شدن از کلاس درس، رادیویی بی‌بی‌سی در ساعت ۸ بعد از نیمروز ۶/۲/۶۸ پس از گزارش کوتاهی در مورد جنایات رژیم ضد بشری صدام یزید در کردستان عراق نسبت به آزار و اذیت کردها و ویران کردن شهرها و روستاهای کردنشین عراق و کوچ دادن اجباری کردها به نواحی گرم و کوبیری مرز بین عراق و عربستان، بخش نمود. رژیم خونخوار صدام بعضی اقلیتی پس از یحسان شهر حلبچه و به خاک و خون کشیدن بیست هزار نفر زن و مرد و کودک کرد، اکنون دست به ویران کردن شهر و روستاهای کرد زده و قصد دارد اعراب را در کردستان به جای کردها اسکان دهد. ما به توبه خود تمام جنایتکاران و ستم پیشگان تاریخ در سراسر جهان بویژه در ترکیه و عراق را تقبیح و محکوم می‌کنیم و به صفی نازها و تمام آزادبخواهان درود می‌فرستیم و به وجودشان افتخار می‌کنیم.



مراسم مردس لاسین، مهرماه ۱۳۷۱  
 پهلوان حسینجی پاهلی درین  
 ازترین لنده است.

## بمناسبت بزرگداشت مادران و زنان کرمانج

همه میدانند که من شاعر نیستم، اما گاهی قلم یاد هندوستان میکند و چیزهایی را بهم می‌یافم. از جمله همین امشب (۷۱/۲/۲۳) که باران بهاری هم بشدت می‌بارد، تا ساعت ۱۱/۵ داشتم برای آخرین بار کارهای همین کتاب را برای فرستادن به چاپخانه مرتب می‌کردم که چشمم به بخش پهلوانان افتاد. از وجود این همه پهلوانان سرافراز کرمانج نامدار غرق در شادی و نشاط شدم و آنگاه بر آن مادرانی که این همه پهلوان زائیده و شیر داده و تربیت کرده‌اند درود فرستادم و بی اختیار دوباره دست به قلم و کاغذ برده و به عنوان برگ سبزی شروع به نوشتن این ابیات کردم تا تقدیم نمایم به حضور تمام مادران بویژه مادران گُرد کرد خراسان که شور و نشاط چالاک‌گی و دلاوری و جنگاوری و هنرآفرینی آنها بویژه در موسیقی و فرشیافی و صنایع دستی موجب اعجاز محققین داخلی و خارجی است.

به صد خراسان چه گویم سخن	که باشد زبان الکن اندر دهن
شمال خراسان بزرگ و چه تُخرد	همه پهلوان‌اند و گُردند و گُرد
همه باغدار و همه بزرگ‌ر	همه گله‌دار و همه پر هر
همه نامداران گُردتفراز	همه مهربانان مهمان‌نواز
همه مرزداران ایران زمین	زدشمن همه قلبها پر زکین
همه جنگجویند و جویای نام	همه چون بلنگان اندر کُشام
همه از زن و مرد و پرنایا و پیر	دلیرند و باقر و روشن ضمیر
چو شیر زیانند هنگام رزم	همه سر حریف‌اند، هنگام بزم
همه از زن گُرد گویند سخن	که باشد هنرمند و چالاک‌زن
چو شیرین <sup>۱</sup> و تحفه گل <sup>۲</sup> و شاعیار	چو گلکشان <sup>۳</sup> و مرجان دشمن‌شکار

۱- شیرین زن قهرمان و جنگجوی خطه‌ای کلانات ولایت. نگاه کنید به جلد ۲ ص ۲۹۶

گلستان کلمیشی<sup>۱</sup> نامور کلبدر گرفته از او زیب و قر  
 چو ناووس زیبا به هنگام بزم چو گُرد آفریدان به هنگام بزم  
 زن کرد باشد هنرآفرین به گیتی کجا باشد او را قرین  
 دلیر و هوشیوار و چابکوار خردمند و با رأی و والاتبار  
 اگر بنامشان یکایک هنر به صد شایسته نیاید به سر  
 زن کرد زاید یل پهلوان از او سر بلند نام ایرانیان  
 بگویی عمارلوی گنج نیزه ازین مادران خورده شیر تمیز  
 از آنها بزاده دو جعفرقلی<sup>۲</sup> یکی شادلو و یکی زنگلی  
 چو سام خان<sup>۳</sup> و ججو خان یل چو سردار شیوه زگو<sup>۴</sup> بی بدل  
 وفا دارو فیلابی و دادرسی که شیر ژبان نزدشان چون مگس  
 چو محمود مرگان و چو خاخیان<sup>۵</sup> چو پهلوان بُرجی پرتوان  
 چو صحرایسی و با علی پهلوان دگر نامداران روشن روان  
 و با همچو جوزانی<sup>۶</sup> استاد تار دگر آن رحیم بخشی<sup>۷</sup> نامدار

۱- نگاه کنید به جلد سوم همین کتاب ص ۲۴۲

۲- داستان گلستان (گلشن) بیچرانلو و مرجان شیخکانلو لایینی رادر همین جلد بخوانید

۳- گلستان مادر سه فهیمان کتاب کلبدر معروف آقای دولت آبادی، یعنی مادر گل محمد و خان محمد و بگ محمد، که به نام ستعار بلقیس از او نام برده شده است.

۴- نگاه کنید به حرکت تاریخی کرد - جلد اول چاپ دوم یا سفرنامه جیمز فریزر به خراسان، ص

۲۹۵

۵- جعفرقلی ایلخانی دلیر و سلحشور شادلو و جعفرقلی زنگلی عارف نامدار.

۶- نگاه کنید به جلدهای اول و دوم و سوم همین کتاب.

۷- پهلوانان یکه تاز ۵۰ سال اخیر، بوزره پهلوان دادرسی که درختان کهنسال چنار را از زمین بیرون می کشید.

۸- محمد باقر پهلوان خاخیانو - حرکت تاریخی کرد ج ۲ ص ۲۴۲

۹- استاد محمد جوزانی که حدود ۳۵ سال پیش درگذشت و او خداوند دوتار و موسیقی کردی بود.

و یا همچو سارو خداوند نیی  
 رمو عاشق آن مرد گردنفرز  
 که سرنواز نت او، قوشمه نواز  
 نیاشد کنون مثل و همنای او  
 اگر بشحرم من هنرمهای او  
 دبیران باقر و دانش پزوی  
 همه شیرپستان این مادران  
 مکیبند و گشته فرید زمان  
 بر این گوهر پاک مادر به نام  
 همه چشمه‌ساران در جام اوست  
 به یزدان که تا در جهان زنده‌ام  
 به مهر زن گُرد، دل آکنده‌ام

به گیتی «کلیم» شد چنین خوش بیان

که خورده است شیر چنین مادران

- ۱۱- مرحوم استاد رحیم خان بخشی بیچراللو نوازنده‌ی دوتار، که مادر دهر دیگر همانندش نرآید.
- ۱۲- رمضانعلی عزیزی اوغازی از عاشق‌های معروف خراسان از آخرین یادگار شایسته‌ی این رشته هنری از آخرین نگهبانان موسیقی کرمانج خراسان که نوازنده‌ی سرنا و قوشمه و دهل، کمانچه است و در رقص کرمانجی استاد تمام. البته در کنار او باید از آقای نیازعلی صحراوشن استاد دهل و کمانچه و رقص نیز که از معاصر موسیقی ما است، نام برد این عزیزان در جشنواره‌های بی‌نوازان و هفت اورنگی که به همت سازمان تبلیغات اسلامی در نالار اندیشه تهران برگزار شد به همراه نگارنده بودند و افتخار آفریدند. نوارهایی که از موسیقی اصیل کرمانجی بر کرده‌ایم، امیدوارم بزودی وارد بازار شوند. نگاه کنید به دیوان عرفانی جعفرعلی رنگلی، توحیدی ص ۴۸۸

→ بقیه از صفحه ۳۴۸ - شرح حال مجروحان دیوان:

دست راست او را از کار انداختند که از آن زمان به بعد به عباسقلی چمبو معروف شد. پس از اینکه دولت تزاری و اشغالگر روسیه سرنگون شد و حکومت کمونیستی روی کار آمد و اوضاع آرامتر شد، عباسقلی به شوروی رفت و دیگر برنگشت، نمی‌دانم چه بر سرش آمد. پسری به نام حسینقلی از او بجا ماند که سال گذشته (۱۳۷۰) در ایده‌لو فوت نمود. از حسینقلی هم پسری به نام محمد حسن ثابتی بجا مانده که داماد آقای حاج موسی طاهری باداللو ایده‌لو می‌باشد.

ارادتمند غلام حیدر افسری ایدلیگی. ۷۱/۲/۲۸

### نامه‌های رسیده پس از انتشار جلد سوم

کتاب و خوانندگان

کاغذها تن و به چه والان ژه یارانو، ژه سه فالان  
ژه وان یاری ته «کاینمال» ژه گالاتو، ژه مه‌تدالان





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صورت‌نشد محبوب محترم و محقق دلسوز کرد، حضرت آقای کلیم الله تومنی رحمه الله علی ما یحببه و یرضاه

از سرزمین مقدس کردستان، بیدار کردن خراسان درود میفرستم و بر شما که سلاطین پاک و دلسوز این قوم  
نیج هستی سلام و احترامات زائد الوصف را تقدیم میدارم و توفیق سعادت بیشترتان را  
در راه خدمت بگردد و کردستان از خداوند تبارک تعالی خواستارم.

نوع تحقیقات بسیار دلسوزانه و محققانه حضرت که حاکی از حال صدق و حقیقت گویی و انجام شرایط  
باده که محتاجی که زبان حال همه ملت کرد است مورد تأیید و تحسین منکرفوق العاده باشد. آری :

زهر فاک که بوی عشق بر غایت  
یعنی آن تربت یلی و آنجا است

گرچه آنطور که شاید و بیدار باره کرده‌ام خراسان با اطلاع نبودیم، خوشحانه با انتشار کتابهای تاریخی  
و تحقیقی شما که از قلم توانایی یک کرد خالص و مخلص تراوش کرده، با همه ابعادش، همه خواسته‌ها برآورده  
و همه نقیصه‌ها برطرف گردیده است و آنچه‌هایی خواستیم شما همه را نوشته‌اید، خداوند با کتاب  
توفیق بیشتر و سعادت رفاهیت فرماید که همواره سعادت قرین برای قوم خود افتخار آفرین باشید.

این مردم کرده بچوخت خاطر است تأثیر نور اقوام و زبده طویف اصل کرده و کوه چاییدن آنها را از کوه  
بخارا از یاد نبوده و دور. این دوری و نقل اشکالات را با تأثیر خاطر نشان ساخته‌اند. اکنون ما حوریم  
که شما با انتشار کتابهای تاریخی این گسیختگی دوری را هر چه ممکنه باز پیوند داده‌اید و هدیه ما حور و موفقی و شادان بدارید.

و چون در جلد دوم تاریخ، حرکت تاریخی کرده خراسان خواست‌اید که این قلم که شرح حادثه‌ها را خود  
برایت بفرستند، منم برای اینکه دعوت شما را یک گفته و در جمع این دعوت شدگان هشتم، استک نهمی اند  
شرح حال و نمونه آنها را خود را ارسال خدمت نمودم، که در آن و بار از من یا گوکار باشد. و سلام علیکم و رحمة الله و بركاته

تاریخ : باخران - بوار صادق بان کوبه ۱۱۹ شب سالن غذاخوری قدس پاک ۲۱ محلی لیلی صلی





۱- قلعه‌ی بیگ: گزارشی جالب از برادرمان آقای بیرعلی حسن‌زاده بیجرانلو است که ضمن ابراز احساسات صمیمانه و تقدیر از کار حقیر در جهت احیای تاریخ و فرهنگ کرد، بیوگرافی و شرح حالی از ایل و طایفه‌ی خودشان که در نوار مرزی ایران و شوروی در شمال قوچان استقرار یافته‌اند، در دو دفتر چهل برگ نوشته و برایم آورده‌ند. نگارنده ضمن تقدیر از کار ارزنده‌ی ایشان خلاصه‌ای از آن را در اینجا بیان می‌دارم و از بقیه‌ی نیز در جاهای مناسب استفاده می‌کنم. این‌گونه کارها بسیار ارزنده و سازنده است و من از تمام خواهران و برادران کرمانجم انتظار دارم مانند ایشان دست به کار شوند، تا به همت یکایک آنان تاریخ نانوشته و گمشده‌ی ما تا حد امکان احیاء و بازسازی گردد.

آقای بیرعلی از معلمان خوب منطقه با مراجعه به پدر و پدربزرگان و مادر بزرگان ایل و گفتگوی با آنان بدینگونه حقیر را مخاطب قرارداد و نوشته‌اند که: آقای نوح‌دی:

«به این واقعیت رسیدم که بدون اوراق خدمت شایانی به تاریخ کرمانج خراسان نموده‌اید. اگر بعد از چهارصد سال شما به کتاب شرقنامه پتلیسی مراجعه فرمایید، فقط کتابهای شما اسناد ارزنده‌ای هستند که آیندگان می‌توانند برای تحقیقات تاریخی از آن استفاده نمایند. و از آنجا که کتابها در حکم فرزندان نویسنده هستند و هر پدر و مادری برای پرورش و تربیت فرزندانش بهترین و بیشترین تلاش را می‌کند، شما نیز در تدوین و تألیف و نوشته‌هایتان قطعاً رنج فراوان برده‌اید ولی در عوض صاحب‌گنجی معصومی شده‌اید و بدون مبالغه نام شما نامی است آشنا برای همه مردم کرمانج در خراسان و دیگر دوستانان تاریخ ایران و کرد»

و اما در کتابتان راجع به سردار کرد صلاح‌الدین و تلاش‌های او در جنگهای صلیبی نوشته‌اید، این سردار کرده تنها در شجاعت بلکه در سخاوت و مردانگی نیز سرآمد روزگار بوده است و این نه صلاح‌الدین بلکه صفت بیشتر کردها است که در مواقع تنگی و بحرانی به ستمدگان و آوارگان پناه می‌دهند. چنانکه وقتی عرصه بر عمادالدین محمدبن صفی‌الدین اصفهانی معروف به عماد کاتب نویسنده و ادیب برجسته قرن ششم ششم تنگ می‌شود و مورد غضب‌الملك‌الصالح اسماعیل فرمانروای دمشق قرار می‌گیرد، به موصل می‌گریزد. چندی بعد که صلاح‌الدین دمشق را می‌گیرد

عماد در دستگاه صلاح‌الدین تقرب می‌یابد و کتاب «الفتح القسی فی الفتح القدسی» را که در فتوحات شام و فلسطین وسیله‌ی صلاح‌الدین ابوبی است می‌نویسد و پس از مرگ صلاح‌الدین به گوشه‌ی عزلت می‌خزد و سرانجام در دمشق در می‌گذرد<sup>۱</sup>. اما بحث اینکه کرده‌ها به خراسان تبعید شده‌اند یا به میل آنان بوده، بهر حال نتیجه‌ای منفی برای ما داشته، زیرا قدرت اتحاد کرده‌ها به نفع شاهان در دو قسمت دور از هم تجزیه و محدود گردیده و این چیزی است که دشمنان ما همواره در طول تاریخ از آن بی‌حساک بوده و همواره در تضعیف و نابودی کرده‌ها کوشیده‌اند و در هر فرصتی که پیش آمده آنها را تبعید کرده و در مقابل شمشیر دشمن قرار داده‌اند که اگر بکشند یا گشته شوند، به نفع سلاطین و حکام وقت بوده است.

اما اینکه در صفحه ۱۶۶ جلد دوم کتاب حرکت تاریخی کرد نوشته‌اید که مردم قره، چشمه طایفه‌ی کوبانلو هستند و اسنادی را هم در این مورد چاپ کرده‌اید، باید عرض کنم تلفظ درست آن کوبانلو است که به عقیده‌ی پدران ما یعنی گوش بهن‌ها چون در گذشته همه جا کاف فارسی را مانند کاف عربی بدون سرکش می‌نوشته‌اند، لذا کوبانلو را کوبانلو نوشته‌اند که در قبایله‌ها و احکام ۲۰۰۰ ساله‌ی ما همین کوبانلو است.

در مورد این وجه تسمیه شاید شما نظری علمی تر داشته باشید و ما را آگاه فرمائید؟<sup>۲</sup>

پدرم در مورد تقسیم‌بندی ایل و طایفه‌ی ما می‌گوید:

۱- اولاً شلوها اصلاً «کال عباس» یعنی عباس پیر می‌باشند که نیای ایشان بوده است که مردم

۱- دهخدا ذیل نام کتاب اصفهانی از عمادالدین کاتب نام برده و یازده کتاب از او ذکر کرده که هشتمین آن همین کتاب «الفتح القسی فی الفتح القدسی» یا «الفتح القسی فی الفتح القدسی» می‌باشد.

۲- مجله علمی دانشمند - بهمن ۱۳۶۱ شماره ۲۳۲

۳- من هرچه در شکل و شمایل مردم بیجرانلو بویژه قلعه‌ی بیگی‌ها دقت کردم گوش هیچکدام از آنها را بهن‌تر از گوش خودم نیافتم که به این جهت نام طایفه‌ی شما گوش بهن بوده باشد. بیشتر واژه‌ها و لغات فرهنگی چون تاکنون نوشته نشده‌اند و مفهوم و معنایشان هم از بین رفته است، شاید تلفظ این واژه هم در طول تاریخ تحریف شده باشد.

کاله‌واس می‌گویند.<sup>۱</sup>

۲- تارانلوها در اصل «کال ره زا»<sup>۲</sup> یعنی رضا پیر می‌باشد که نیای ایشان بوده است.

۳- قره‌چشمه‌ای را «کال حاج»<sup>۳</sup> می‌گویند که مردم کالاج تلفظ می‌کنند، یعنی پیرمرد حاجی

۴- زیندیلوها<sup>۴</sup> را «کال ته م» می‌گویند که برخی هم فال ته م (فالتجانلو) می‌گویند.

حال نظر شما چیست نمی‌دانم. (نظرم همان بود که در زیرنویس عرض کردم، تا اسنادی که

امکان دارد در آینده به دست آید و مطالب روشن شود، عرض دیگری ندارم)

دیگر اینکه در صفحه ۲۵۰ تا ۲۵۲ جلد دوم از قول آقای حاج دولت نامانلو نوشته‌اید که در

قلعه‌ی شواته (سوخته شده) نامانلوها ساکن بوده‌اند.

اما پدرم می‌گوید مردم این نواحی بیجرانلو و سیوکانلو که کیکانلو هستند، از هر روستا و

طایفه‌ای یک خانوار به عنوان سنگردار در قلعه‌ی شواته استقرار دارند که نگهبانی و دیده‌بانی

مرزی را در برابر دشمن داشته باشند، نه اینکه تمام آنها نامانلو باشند، بلکه یکی دو تا خانوار آن

۱- همه‌ی اولاشلوها از کال عباس هستند. بلکه تویه در مرحوم الله نظر اولاشلو که بر اثر اختلاف با

اولاشلوها از آنجا کوچیدند و به اوغار آمدند، کال عباس هستند و املاک ایشان که مراغ تابستانی هم

هست در کوه آرموتلی به همین نام می‌باشد و امروز اولاد آنها در آنجا بیلاق می‌کنند که سرینه‌شان

آقای دولت نظر رشیدی است. در مورد اولاشلوها که منسوب به قلعه‌ی اولاش در کردستان کنونی

ترکیه بوده‌اند به گمانم در جلد دوم توضیح داده‌ام. نیز نگاه کنید به سفرنامه اولیاء جلی.

۲- تارانلوها هم خودشان یک طایفه‌ی جداگانه‌اند و کال ره زای یکی از تویه‌های آن می‌باشد.

۳- در مورد قره‌چشمه‌ای‌ها که قبلاً از روستاهای ترکان گرایلی بوده که خان آنها در دست کردها در

تردیکی نامانلو کنه شد که به «خان ایلدران» هنوز معروف می‌باشد، قبلاً هم توضیح داده‌ام، و کال

حاج یکی از تویه‌های گویانلو است.

۴- زیندیلو هم که امروز در منطقه‌ی شما و نیز در درگز در روستایی به همین نام به سر می‌برند از

طوایف مشهور کردها هستند که نامشان همواره در تاریخ ذکر شده و کال ته م‌ها از تویه‌های آن می‌باشند.

۵- این نظر ممکن است درست باشد، زیرا مردم لاین هم از چند طایفه به عنوان سنگردار در دژ

لاین به همین منظور مستقر شدند که امروز به نامهای شیوانلو، صوفیانلو، نوروسانلو (دورزانلو) -

کردهای دروز که گوهیهای توروس یا دوروس در ترکیه جایگاه آنها بوده است، ایلردانلو و ... معروفند.

نامانلوی بوده‌اند که در شیخون ترکمان کشته شدند.

قلعه‌ی بیگ که از دو قسمت قلعه‌ی بگان (بیگ‌ها) و قره‌چشمه تشکیل شده، مردم آن از طایفه‌ی گویانلو می‌باشند به چهار توپه تقسیم می‌گردند،

۱- توپه‌ری قه جی (اولاد فجر) ۲- توپه‌ری میری (مهرآب) ۳- توپه‌ری قاسی (قاسم) ۴- توپه‌ری شیمی (امام‌بردی)

حدود ۱۲۰ سال پیش که شجاع‌الدوله (محمدناصرخان) کوهستانهای این ناحیه‌ی مرزی را بین ایلات و طوایف تقسیم کرد، کوهستان مرزی گلیل به بیجرانلوها و شیخ امیرلوها و جیرستانی‌ها افتاد و منطقه‌ی نوار مرزی برادر به طایفه‌ی گویانلو افتاد و اینها بیشترشان از قلعه‌ی بیگ به آنجا کوچیده و روستای برادر در نزدیکی باجگیران را بنا نهادند که از هر چهار توپه‌ری فوق‌الذکر در آنجا ساکن‌اند و دو طایفه دیگر به نام تایانلو و شاملو هم بر آنها افزوده شده است. مناطق جنوبی را که به سئوکانلو معروف است و «نالی سئوک»<sup>۱</sup> هم می‌گویند که از روستای قهرچقه گرفته تا باجگیران و دره‌ی اوغاز و بوانلو و گمک‌تالانلو را به ایل سئوکانلو دادند که مرکز آن اوغاز است. بنابراین طوایف زیر در قلعه‌ی بیگ و برادر ساکن‌اند:

۱. قجری‌ها	} ۱. گویانلو (کالاجلو)	} قلعه بیگ بیجرانلو
۲. میزایی‌ها		
۳. قاسمی‌ها		
۴. امام‌بردی‌ها که سندهایشان را در جلد دوم چاپ کرده‌اید		
۳. شاملو یا شامالیان که ساکنین اولیه‌ی قلعه‌ی بیگ هستند و از کردهای شام هستند که در جلد اول توضیح داده‌اید که مرحوم دکتر شاملو از آنها بود.	} قلعه بیگ بیجرانلو	}
۳. تایانلو که به دو توپه تقسیم می‌شوند: توپه‌ری حقی (حقی و بردی)، توپه‌ری شامیان		
۴. آل و دولان که اولاد دو برادر هستند به نامهای آخان و دولخان که مرحوم ملا احمد بردی از آنهاست.		

۱- سئوک - سئوک سÉVİK که منسوب به سئوک یا سیک در کردستان ترکیه‌اند.

شاملوها: شاملوها که شاملیان هم می‌گویند، بعداً پراکنده شدند که امروز علاوه بر قلعه بیگ و برادر در روستاهای قلعه‌ی حسن، مَنامه، قَلجوق (گلجوگ)، قلعه‌چه، کلاته بالی، لوجه لی، بنگی قلعه‌ی قوشخانه، قلعه‌ی نقدو (نقدعلی بیگ) و شیروان اسکان دارند.

شاملوها تا جایی که پدرم و بزرگان ما می‌دانند به پنج توپه‌ر (اولاد) تقسیم می‌شوند که به نام نیای بزرگشان معروف‌اند و همگی همراه حسن بیگ معروف از شام آمده‌اند. قلعه‌ی حسن هم به نام حسن بیگ دوم می‌باشد.

۱- توپه‌ر آقا جان بیگ ۲- توپه‌ر رمضان بیگ ۳- توپه‌ر سجاخان (شجاع خان) ۴- توپه‌ر مامه جان ۵- توپه‌ر نقدو (نقدعلی بیگ)

از آقا جان بیگ امروزه اولاد موسی بیگ و آقا جان فعلی است.

از رمضان بیگ، اولاد مرحوم فرج‌اله خان بیجرانلو معروف که قیام شهریور ۲۰ را رهبری کرد، از سجاخان آقای حبی قربان کلاته بالی است که در جلد دوم کتاب خود نیز از آن نام برده‌اید از مامه جان، اولاد جعفرخان، فتحعلی بیگ و محمدرضا و اولاد آنها می‌باشند.

از نقدعلی بیگ، اولاد مرحوم رحمان قلی بیگ و آقای مرصادقلی بیگ و اولاد آنها می‌باشند.

بری پزشکی و جراح بیجرانلو: آقای توحیدی، داستان تخت کشتار شما که در صفحات ۲۸۲ تا ۲۸۴ جلد دوم آورده بودید که زنان و مردان کرد لاین در جنگ با دشمنان ایران چه حماسه‌هایی آفریده‌اند، به سختی مرا و پدرم رانکان داد و دیدم که پدرم بی‌اختیار گریه می‌کند.

پس از آنکه گریه‌اش تمام شد و عقده‌اش خالی گشت، سروصورتش راست و اشکها را پاک کرد و آهی کشید و گفت: فرزندم تونسی دالی بر نیاکان ما بر زنان و خواهران و برادران و پدران ما چه گذشته است که شما امروز راحت هستید و ارزش هیچ چیز را نمی‌دانید، فقط یاد گرفته‌اید بگوئید پدران ما سواد نداشتند و چیزی نمی‌فهمیدند.

شما نمی‌دانید که شب و روز دشمنان ما از این کوهها و دره‌های مرزی گذشته و بر ما شبخون می‌زدند و هر چه را در سر راه خود می‌دیدند، غارت و نابود می‌کردند و زنان و کودکان را گرفته و

به خبوه می بردند و به بردگی می فروختند، در این موارد بود زنان هم که همیشه پایه پای مردان جنگجو در جنگها شرکت می کردند. آنها چوبدستی و تبر و شمشیر و نیزه و دیرنگ چادر را بر می داشتند و کمر خویش را می بستند و به سوی دشمن حمله می کردند. بیشتر این استخوانها و گوره‌های دسته جمعی که هنوز در این دژها و کوهها می بیند، یادگار کشتار آن جنگهاست که از هر دو طرف بر زمین می افتادند. ترکمن‌ها همیشه شکست می خوردند و فرار می کردند. آنها تپا و توان جنگ رودررو با کردها را نداشتند، بلکه سوار بر اسب مانند دژها حمله می کردند و هرچه را که بر می داشتند، بر اسب نهیب زده و به داخل کویر خوارزم فرار می کردند. آنها به اسبهای خود تریاک می دادند که خسته نشوند و مثل عقاب در دشتهای بی آب و علف پرواز کنند. این اسبهای ترکمنی بودند که آنها را قادر به غارتگری می ساختند.

جنگ که تمام می شد، کشته‌ها را زیر خاک می کردند و زخمی‌ها احتیاج به مداوا داشتند. یکی از این پزشکان درس ناخوانده و به قول شماها، بی سواد، زنی بود همچون شیر شریزه، که پس از پایان جنگ، شمشیر را بر زمین می گذاشت و کار مداوا و جراحی مجروحین را برعهده می گرفت.

بری از زنان نامدار گویانلو بود. او پزشک و گیاه‌شناس و داروساز و جراح بود. او مادر مرحوم کدخدایان حیدری بود.

پدران ما می گفتند: بری با ساده‌ترین ابزار و امکانات از قبیل کارد و قیچی و سوزن معمولی و نخ ابریشمی به جراحی می پرداخت و بیشتر جراحی‌هایش موفقیت‌آمیز بود.

او از گوشت کشته شدگان دشمن که ریزریز می کرد در دیگ می جوشانده، یکنوع پماد درست می کرده که در بهبود زخم‌ها اثر بسیار شایخشی داشت. بارها اتفاق افتاده بود کسانی که در میدان جنگ شکم‌هایشان پاره شده بود، بری با نخ و سوزن و شستشوی آن به وسیله‌ی شاش کودکان، دوباره بهم می دوخت که بهبود می یافتند. او کارد و خنجر و سوزن جراحی خود را با آتش میکرب زدایی می کرد. دماغ‌های بریده شده، دستهای قطع شده، شکم‌های پاره شده و... را بری بهم می دوخت و از آن پماد و دیگر داروهایی که از گیاهان محلی ساخته بود، به زخم‌های مالیده و آنها

را نجات می‌داد. آری فرزندانم، ما با چنین سرنوشتی که در جلوی شمشیر دشمنان گذاشته بودند، هنوز تمام نشده و زنده مانده‌ایم، گناه ما کرد بودن ماست.

باری آقای توحیدی، اگر فرصت شد سری از قلعه‌ی بیگ و به میان ایل و طایفه‌ی ما بزنید، هنوز زیاداند بیان روشن ضمیری که بسیاری از این حوادث جانخراش را به نقل از پدرانشان یاد دارند. داستانها، ترانه‌ها، آهنگها همه و همه از این تاریخ خونین و پرفرازونشیب ما گفتگو می‌کنند. به امید دیدار و آرزوی موفقیت شما در جهت به ثمر رساندن کارهای فرهنگی‌تان، برادران بیرعلی گویانلو.<sup>۱</sup>

### حماسه گلشان و امام‌بردی کیکانلو

۳- نامه‌یست از بزرگ برادرمان آقای جلیل امام‌بردی‌زاده گویانلو (نیره‌ای از ایل کیکانلو) که اسنادی از نیاکانشان در جلد دوم صفحات ۴۹۴ و ۴۹۵ منتشر نموده‌ایم. اینان بنیانگذاران قلعه‌ی بیگ هستد که پیش از آمدن کردها آنجا مسکن ترکان مغولی گرایلی بوده و قره‌چشمه نامیده می‌شد که شرح آن در نامه‌ی قبلی آمد.

نامبرده پس از ابراز لطف و مرحمت نسبت به نگارنده، ضمن ارسال دو داستان جالب و تاریخی «گلشان» و «امام‌بردی» که از نظر می‌گذرد، فرموده‌اند:

خاطره‌ی دلاوری‌ها و سلحشوری‌های کردهای خراسان که می‌رفت در دل خاک پنهان و محو شود، شما با کنجکاو‌ی‌ها و پژوهش‌ها و زحمات شبانه‌روزی و طاقت‌فرسای خود، آنها از کام زمین بیرون کشیده و برای ابد در خاطره‌ها زنده نموده‌اید. تصور نمی‌رود کسی که رگ و ریشه‌ی کردی داشته باشد، از زحمات جنابعالی تقدیر و تشکر نکند.

اینجانب به نوبه‌ی خود می‌خواهم از این همه شوق و شعفی که از مطالعه‌ی جلد دوم کتاب

۱- بانسکر و سپاس فراوان از برادر شایسته‌ام آقای بیرعلی حسن‌زاده بقیه‌ی مطالبشان را هم در موارد دیگر مورد استفاده قرار می‌دهیم. نامه‌ی ایشان باید در جلد سوم چاپ می‌شد، چون زمانی رسید که کار چاپ جلد سوم در حال پایان بود، لذا در جلد چهارم آوردیم.

حرکت تاریخی کرد به خراسان تألیف آن برادر به من دست داده که حاصل زحمات بی دریغ شما می باشد از صمیم قلب تشکر نموده پیروزی شما را در مسیری که در پیش گرفته اید، از خدای بزرگ خواستار شوم.

در اینجا لازم می دانم از چگونگی واقعی قلعه‌ی شواته (قلعه‌ی سوخته) که در صفحه ۲۵۲ به نقل از آقای حاج دولت نامانلو نوشته اید، توضیحی بدهم که در صورت لزوم به عنوان یک سند تاریخی در تاریخ کرمانج درج فرمائید. قلعه‌ی شواته که پدر بزرگم (پجی‌ای آنجا بود برای ما تعریف کرد که هنگامی که ترکمن‌ها به قلعه‌ی ما شیخون زدند نتوانستند از دیوار قلعه بالا بروند، اما از بدبختی یکی از روستائیان که چوب شخم‌زنی (زخت) خود را در خارج قلعه جا گذاشته بود، ترکمن‌ها از آن استفاده کرده میخ طولی‌ای اسبها را به آن چوب گویدند و به صورت نردبان ساخته و کنار دیوار گذاشته و از آن بالا رفتند. چون فصل زمستان بود و در داخل منازل و حیاط‌ها بوته و جنگل و چوب درخت ترخ (ارس) برای سوخت زمستانی از پیش تهیه کرده و فراوان بود، ترکمن‌ها آنها را آتش زدند تا مردم را بیشتر به وحشت اندازند. در نتیجه آتش همه جای روستا را فرا گرفت. انبوه‌های گاه و بیده و گندم و جو آتش گرفت. گاو و گوسفندان در طولی‌ها سوختند. فریاد و فغان کودکان و زنان و هیاهوی مردان رزم به هوا برخاست. پدر بزرگم امام‌وردی گفت: من آن موقع هفت ساله بودم که پدرم ابراهیم در این درگیری و جنگ با ترکمنان به شدت مجروح شد. زیرا تبری که به آرنج او خورده بود، دست چپش را از کار انداخته بود. مادرم خواست شیون کند. پدرم فریاد زد که صدایت در نیاید. اگر دشمن دریابد که مردان روستا زخمی و کشته شده‌اند، جری تر شده و تا آخرین لحظه در نابودی قلعه و اسارت شما خواهند کوشید. به مادرم دستور داد تا با شال (روسری) خود زخم را ببندد. آنگاه مادرم تفنگ بخولی را با باروت پر می‌کرد و آنرا در مقابل هدف نگاه می‌داشت و پدرم با دست راستش که سالم بود، تیراندازی می‌کرد. در این میان یک جوان ترکمن که بسیار قوی و چابک بود و کلاه شبورمه‌ی سفید داشت به تیررس نزدیک شد،



پدرم سینه‌اش را هدف قرار داد و او را با فریادی جگرخراش نقش زمین ساخت که از روی دیوار به میان آتش‌های داخل قلعه افتاد. بعداً مردان ده توانستند عده‌ای از زنان و بچه‌ها را از پشت قلعه به بیرون بفرستند و به آنها یاد داده بودند که چه بکنند، آنها در میان کوه و تپه فریاد برداشتند:

آقا جان بگ، حسن بگ<sup>۱</sup> زود باشید سر ندهید، از پشت سر راه را بر دشمن ببندید نگذارید فرار کنند. زود باشید. امان ندهید. هیچکدام را زنده نگذارید و...

بدون اینکه آقا جان و حسن بگی در میان باشند، زن و بچه‌ها به آنها دستور می‌دادند که چنین و چنان کنید. ترکمن‌ها گمان کردند که آقا جان بگ و مردم بیجرانلو از جریان خبر داشته‌اند و به یاری ما آمده‌اند و ترکمن‌ها به دام افتاده‌اند، از این رو فریب خورده و در صدد فرار برآمدند. آنها فقط توانستند دو پسر بچه و دو زن را به اسارت ببرند. نام یکی از زنها گلشان (گلشن) و دیگری پری بود. گلشان که آخرین ماههای بارداری را می‌گذرانید و قادر به پیاده روی همراه سواران ترکمن نبود در میان قلعهک در دژهای برادر<sup>۲</sup> درحالی که نفس نفس می‌زد و تا زانو در میان برف فرو رفته بود، خود را به تخت سنگی تکیه داد و گفت دیگر قادر به حرکت نیستم. هرچه از دستتان برمی‌آید کوتاهی نکنید. ترکمن‌ها بر سر او ریخته یا شلاق و شمشیر چند ضربت به او زدند، او نیز زخم شد چوب خشکی را که در میان برف افتاده بود برداشت و بر فرق یکی از ترکمن‌ها زد که خون از بین دو ابروی سوار ترکمن قواره زد. دشمن که چنین گستاخی از این زن دید با شمشیرهای تیز خود بر سر او ریخته تکه تکه‌اش کردند.

بعدها مردم در محل کشته‌شدن این زن دلیر و متهور یک چیل<sup>۳</sup> ساختند که هنوز آثارش باقی است و به «چیل گلشان» معروف است.

۱- آقا جان بگ از خوانین مشهور ایل بیجرانلو بود و حسن بگ هم پسر او بود. ایل بیجرانلو چنانکه گفته شد شاخه‌ای از ایل بزرگ کیکاللو بود. چنانکه از سند ص ۴۹۴ جلد دوم حرکت تاریخی کرد برمی‌آید آقا جان بگ در سال ۱۶۲۰ قمری وفات کرده است.

۲- برادر Hardir یکی از روستاهای بیجرانلو در نزدیکی بازگیران وصل به نوار مرزی

۳- چیل توده‌ای محرومی از سنگ ریزه‌ها و قلوه‌سنگ‌ها که برای یادبود می‌سازند.

ولی ترکمن‌ها پری را بهر وسیله بود به همراه خود بردند. پری که در فکر نجات خود بود، خود را به لنگیدن زد. یکی از پیادگان ترکمن مأمور شد، پری را از دنبال بیاورد. از این رو آنها قدری از دیگر سواران عقب‌تر ماندند. آن ترکمن برای اینکه راه را میان‌بُر بزند، پری را از بیراهه برد. وقتی به صخره‌ی بزرگ رسیدند، ترکمن شانه خم کرد پری از روی پشت او به بالای صخره رفت. آن وقت ترکمن تفنگ خود را به پری داد تا خودش بتواند از صخره بالا رود همین که دست و پایش را به شکاف صخره داد که بالا رود و هنوز هوا تاریک بود، پری سر لوله را به روی پیشانی ترکمن هدف‌گیری می‌کند و ماشه را می‌چکاند که مغز ترکمن در هوا پراکنده می‌شود. با جدای شلیک گلوله، ترکمن‌ها بر سرعت فرار خود می‌افزایند. زیرا گمان می‌کنند که آقاچان بگ بیجرانلو به یاری قلعیگان آمده است، پری هم تفنگ را برمی‌دارد و با سرعت خود را به قلعه می‌رساند.

دو پسر بچه‌ای که ترکمن‌ها به اسارت بردند یکی سلطان و دیگری محمدخان نام داشت. بعدها کسانشان رفتند سلطان را از اسارت خریدند و باز آوردند، لکن مادر آن ترکمن جوانی که در میان قلعه با گلوله‌ی پدرم افتاده بود، محمدخان را نمی‌دهد. چون او را از گریبان خود گذرانیده بود. بعدها در سال ۱۳۲۴ خورشیدی در قلعه باقراز روستاهای کردنشین عشق‌آباد روسیه من خودم (آقای امام‌وردی زاده) نوادگان همان محمدخان را دیدم که به چادرهای ما برای احوالپرسی آمده بودند.

#### داستان امام‌وردی:

پدر بزرگم ابراهیم که گفته شد در جنگ قلعه‌ی شوانه، دست چپش قطع شد و بر اثر عفونت جراحت، از بین رفت، پدر بزرگ او هم که امام‌وردی نام داشت، در پایین‌تر از قلعه‌ی نامانلو

---

۱- آن زمان رسم بود که وقتی زنی پسری را برای خود نگاه می‌داشت و به عنوان پسر خود تربیت او را برعهده می‌گرفت، برای این که محرمیت مادر و پسری برقرار گردد دست پسر را از گریبان زن عبور می‌دادند و بدین‌گونه رابطه‌ی مادر و فرزندی برقرار می‌شد و نسبت بهم محرم می‌شدند.

(قلعه‌ی سوخته‌ی بعدی) با سه تن از پسرانش و یک نفر کارگر، گیاه درو می‌کردند که برای گاو گوسفندان خود در زمستان انبار نمایند.

آنها روزها گیاه درو می‌کردند و شبها بر بالای درختان مرغ کهنسال می‌خوابیدند که اگر دشمن شبخون زد آنها را نبیند.

یک روز صبح که به سرکاری می‌روند، امام‌بردی متوجه می‌شود که خرمن گیاههای درو کرده‌ی روز قبل بهم خورده است. بی‌درنگ به بچه‌ها دستور می‌دهد که شمشیرهای خود را آماده کنند، که احتمالاً، دشمن در کمین است. وقتی آهسته آهسته پیش می‌روند، یکباره از پشت خرمن گیاه ۲۱ نفر ترکمن شمشیر به دست به سوی آنها حمله می‌کنند و با اینها مشغول زدوخود می‌شوند. کارگر امام‌بردی که مردی قوی هیکل بود، یک ترکمن را بغل کرده و به زمین می‌زند و روی سینه‌اش می‌نشیند. ترکمن در آن حال کارد را از کمر خویش بیرون می‌کشد که به کارگر بزند. کارگر مچ دست او را می‌گیرد و فریاد می‌زند:

عمو امام‌بردی، این نامرد از خدا بی‌خبر می‌خواهد کارد را به شکم من فرو کند، چکار کنم؟  
 امام‌بردی نهب می‌زند که کارش را تمام کن. کارگر کارد را از دست ترکمن در می‌آورد و در سینه‌اش فرو می‌کند و می‌کشد. امام‌بردی هم تا این وقت یکی از ترکمن‌ها را کشته بود، ترکمن‌ها با تلف کردن دو نفر از زنده‌ترین یاران خود هراسان فرار می‌کنند. امام‌بردی شمشیری به دست پسر کوچکش می‌دهد. می‌گوید هر کدام از برادرانت از مقابل دشمن گریختند با همین شمشیر گردنش را بزند. ما باید امروز همه‌ی اینها را بکشیم که بار دیگر اینها از این کارهای احمقانه نکنند. امام‌بردی و سه نفر از یارانش به دنبال ترکمن‌ها می‌روند و سر راه را بر آنها می‌گیرند و آنها را به سوی یکی از دژه‌های بن‌بست می‌کشانند. ترکمن‌ها ندانسته به آن سو می‌روند و یک وقت متوجه می‌شوند که دژه بن‌بست است و به تله افتاده‌اند. امام‌بردی با پسرانش جلو دژه را گرفتند که فرار نکنند. دو تن از پسران را جلو دهنه‌ی دژه گذاشت و خودش شمشیر به دست با کارگر خود به ترکمنان پورش برد. جنگ مغلوبه شد. دو تن از ترکمنان کشته و چند نفر مجروح شدند. امام‌بردی هفت زخم شدید برداشته بود که یکی از آنها خیلی کاری بود، چون خنجر می‌گفت که به

شکمش فرو رفته بود، روده‌هایش را به بیرون ریخته بود و او هر بار به هنگام جنگ روده‌هایش را جمع می‌کرد و به داخل شکم می‌داد و باز می‌جنگید. ترکمانان که پنج برابر آنها نیروی رزمی داشتند، از مشاهده‌ی این وضع هراسان و بی‌حناک شده ناچار به تسلیم شدند و شمشیرهایشان را بر زمین گذاشتند. به دستور امام‌یردی دستهای ۱۶ نفر اسیر را از پشت سر به هم بسته مانند شتران به دنبال همدیگر قطار کردند. یکی از رزمندگان ترکمن به هنگام محاصره در درّه توانسته بود از کوه بالا بپرد و فرار کند.

امام‌یردی به سبب خونریزی زیاد و روده‌هایش که پاره شده بودند، وضع خطرناکی داشت. پسرانش از درختان جنگلی تخت روانی ساخته و او را بر دوش اسیران نهاده به سوی روستای قره‌چشمه (قلعه‌ی بیگ) به راه افتادند. در بین راه امام‌یردی هفت بار بیهوش می‌شود. پسرانش هر بار دو نفر ترکمن را به عنوان صدقه دور سر امام‌یردی می‌چرخانند و زیر پایش سر می‌برند که باشد خدا نذر آنها را قبول نموده، پدرشان شفا یابد. بدین ترتیب ۱۴ نفر ترکمن را برای صدقه سری امام‌یردی سر بریدند و به هنگام غروب آفتاب با ۳ نفر ترکمن زنده و ۱۸ سر بریده خود را به قلعه بیگ می‌رسانند. امام‌یردی به علت نبودن امکانات پزشکی مناسب پس از دو روز درگذشت. از تاریخی که روی سنگ سیاه‌گور امام‌یردی در قلعه بیگ برمی‌آید ۲۵۰ سال از آن می‌گذرد. سرها و اسرار را به قوچان به نزد ایلخانی می‌برند. برای هر اسیر ۱۰ تومان و برای هر سر ۵ تومان پاداش از ایلخانی زعفرانلو می‌گیرند. آن ترکمن فرار هم که کرده و خبر به ترکمنستان برده بود، اولوله‌ای در آنجا به راه افتاده بود که چطور پنج نفر کردی سلاح ۲۱ نفر سوار رزمنده‌ی ترکمن را نابود کرده‌اند؟

### لاین - داستان مرجان و شاه‌یردی

۳- در کتابهای جلد دوم و سوم حرکت تاریخی کرد به خراسان گفتیم که منطقه‌ی لاین و درگز و قوشخانه‌ی قوچان و نواحی شمالی بجنورد که با ترکمنستان هم مرز بود، در طول تاریخ پانصد ساله‌ی اخیر صدمات و خرابی‌های فراوانی را از تاخت و تاز ترکمانان غارتگر و متجاوز متحمل شدند و در این راستا مردان و زنان و کودکان بسیاری به دست دزدان و غارتگران بی‌رحم و از خدا

بی‌خبر به اسارت برده شدند و به بردگی به فروش رسیدند. اگر بگوئیم لاین و درگزیش از همه جای دیگر آسیب دیده‌اند، سختی گزاف نگفته‌ایم. داستانهای زیر را آقای حاج‌الله‌ویردی صوفیانلو از اولاد و بازماندگان شاه‌ویردی خان صوفیانلو معروف که از سرداران معروف نادرشاه بود برآیم چنین بیان کرد:

«داستان اسارت مرجان. داستان اسارت ملک خواهران حیدرقلی مرگان. شاه‌ویردی خان دوم فرزند محمود است که خودش پدر خداویردی پدر الله‌ویردی خان گوینده است. منطقه‌ی زواله که بین زوخاکستر و بابا رمضان قرار دارد شاه‌ویردی مذکور مشغول امور کشاورزی بود که گروهی از ترکمانان که برای غارتگری به آنجا تاخته بودند، او را دستگیر و اسیر نموده به خیوه بردند. چند سال بعد پسرعمویش حاج آقاگلی بگ حاکم لاین که شرح حالش در جلد دوم آمده است، به خیوه می‌رود و شاه‌ویردی و چند اسیر دیگر لاین را زخرید نموده و با خود به لاین می‌آورد.

شاه‌ویردی خان که جوان شده بود با دختری به نام مرجان که خواهر حیدرقلی مرگان و خواهر ملک بود، ازدواج می‌کند. در بهار سال بعد در همان دره‌ی بابا رمضان که گذرگاه و دریند دژ لاین بود، ولایتی‌ها مشغول کارهای کشاورزی و گله‌داری بودند، ترکمن‌ها حمله نموده دوروبر چادرها را محاصره کرده، چون مردها در بیابان پراکنده بودند، سه نفر از زنان را به نامهای مرجان، مریم و مرار را که هر دو دختر بودند، زود زیر بغلشان را گرفته و به ترک اسب انداخته و فرار می‌کنند. اما ترکمنی که مأمور ربودن مرجان بود، نمی‌تواند مرجان را بر ترک خود سوار کند، زیرا مرجان حامله و سنگین وزن شده بود. ترکمن از اسب پایین می‌پرد و دهنه‌ی اسب را زیر پایش می‌گذارد تا مرجان را سوار کند. مرجان زرنگی نموده خود را به عقب کشیده و مقاومت می‌کند که ترکمن در حال کشمکش پایش از روی اسب کنار می‌رود. مرجان بی‌درنگ خود را به اسب می‌رساند و مشت محکمی بر پوزه‌ی اسب می‌زند که اسب رم کرده و سر در بیابان‌گذارده و فرار می‌کند. ترکمن از شدت خشم شمشیری به مرجان می‌زند که او را هلاک کند. مرجان جاخالی می‌کند، که در نتیجه شمشیر به ران پایش خورده، آنرا از هم

۱- این مصاحبه در روز ۶۶/۸/۲۷ در لاین نودر منزل آقای حاج ذوالفقار جلایز و در حضور نامبرده و آقای حاج یحیی صفایی، ملا اسکندر صوفیانلو، نادرخان عالمی شیخکالو نواده‌ای حیدرقلی مرگان معروف انجام گرفت که ملک Malink خواهر حیدرقلی مرگان و برادرش را نیز ترکمانان به اسارت بردند.

می شکافد. ترکمن به دنبال اسب می دود که او را بگیرد.

در این بگیروبیند یکی از مردان لاین فرا می رسد. ترکمن ها که آمدن کردها را مشاهده می کنند، بر اسبهایشان تازیانه زده و فرار می کنند. مرجان هم خود را زیر پل رودخانه انداخته و پنهان می شود. مرد لایینی به سوی ترکمنی که به دنبال اسب می دوید حمله می کند و با تبری که در دست داشت مغز سرش را در هوا متلاشی نموده و اسب فراری را به سوی مرجان رم می دهد، اسب درحالی که با تاخت از روی پل رد می شد، مرجان بدون توجه به زخم و خونریزی پای خود، مانند شاهین به روی پل می پرد و اسب را گرفته و رها نمی کند، هر چند که اسب چند قدمی مرجان را با حال حاملگی و زخم شدید روی زمین به دنبال خود می کشد، اما نمی تواند از دست این شیرزن کور رهایی یابد. مرد لاین می رسد و اسب را از دست مرجان می گیرد و سوار می شود و به بالای کوه می تازد و لایینی ها را به کمک می طلبد. لایینی ها سر می رسند و به تعقیب ترکمن ها می روند، اما به آنها نمی رسند. مرار دختر کرد که در مقابل امبال هست و حیوانی ترکمن ها به شدت مقاومت کرده بود، زیر شکنجهی ترکمنان جان سپرده بود، اما مریم را چندی بعد که آقا گلگی بگ به ترکمنستان تاخت از اسارت باز آورد.

## لاین - داستان ملک و محمود مرگان لایینی

داستان محمود مرگان لایینی آن قهرمان گمنام کرد را در جلد دوم بیان کردم. به دنبال انتشار کتاب لایینی های مهربان حقیر را به لاین دعوت کردند و بزرگان لاین و بویزه آقای حاج ذوالفقار جلایر نهایت محبت ها را معمول داشته و مرا به محل تخت کشتار<sup>۱</sup> و دوشلی کمر<sup>۲</sup> بردند تا تبردگاه

۱- تخت کشتار و دوشلی کمر بر سر راه لاین نو به رباط واقع شده است داستان تخت کشتار را در جلد دوم ص ۶۸۶ آورده ایم. رباط را که آثار خرابه ای آن هنوز در کنار رودخانه مشاهده می شود بر سر راه قدیم ایران به خوارزم که یکی از شاخه های راه شمالی ابریشم بوده است ساخته اند. رباط در دامنه ی شمالی رشته کوه هزار مسجد قرار دارد و چندین چشمه ی آب سرد و گوارا از آنجا می جوشد که آب آن این زمان به سوی خاک شوروی می رود چون در نوار مرزی قرار گرفته است.

۲- دوشلی کمر Dushle Kamar یعنی کوه یا کمری که سوراخ دارد. اینجا در واقع کوه نیست، بلکه تپه های بلندی هستند که از نظر زمین شناسی حائز اهمیت می باشند. این تپه ها در روزگاران باستان بر اثر ته نشین شدن گل و لایهای بر کف دریاها و رودخانه های بزرگ به وجود آمده اند و به همین جهت شی

دلاوران کرد با دشمنان و غارتگران ایران را از نزدیک ببینم. در آنجا من متوجه شدم که یک تاریخ نویس حتماً باید یک جغرافیدان هم باشد و از نزدیک مکانهایی را که حوادث تاریخی در آن روی داده‌اند ببیند، تا بهتر و یا آگاهی بیشتر بتواند بر قلم و کاغذ و جمله‌بندی مسلط گردد.

آقای حاج‌الله وردی ارجمندی ۹۵ ساله صوفی‌انلو از اولاد شاه‌وریدی خان داستان ملک و محمود مرگان و تخت‌کشتار را برایم این چنین توضیح داد که مکمل داستان تخت‌کشتار در جلد دوم است.

حاج‌الله وردی گفت: یک روز از دامنه‌ی دوشلی کمر عبور می‌کردیم. ناگاه مرحوم نوروردی خان جلایر (که خدایش پیامرزد تاریخ متحرک این دیار بود) ایستاد و به من گفت:

این سنگ را می‌بینی؟

گفتم: آری.

گفت: داستان آن را شنیده‌ای؟

گفتم: خیر.

گفت: بیش از یکصد نفر از سواران غارتگر ترکمن به قصد شیخون زدن به گله‌داران کرد از منطقه‌ی غبوه به ناخت آمدند. آنها رسم داشتند وقتی به شکارگاه خود می‌رسیدند، اسبها را به استراحت و می‌داشتند، آنگاه هر کدام به اندازه‌ی یک مثقال تریاک به دهان اسب می‌انداختند. اسب که تریاک را قورت می‌داد ترکمن‌ها سوار می‌شدند و به هدف و شکار خود حمله می‌کردند. زمانی که اسیر خود را می‌گرفتند و بر ترک اسب می‌نشاندند، تریاک در معده‌ی اسب آب می‌شد و انرژی بسیار

ولای طبقه طبقه با ضخامت‌های متفاوت روی هم‌دیگر قرار گرفته‌اند و در بعضی جاها حفره‌هایی که انگار به دست بشر در دل کوه کنده شده‌اند نمودار است که به کردی «کُن» و به ترکی «دوشی» و به فارسی «سوراخ» گفته می‌شوند و عربی آن حفره است. این سوراخها از دور مانند قلعه‌یی معلوم می‌شوند که گویی درب خانه‌ها همگی به یک سو باز می‌شوند. دیواره‌ی این کوه که سوراخها در آن ایجاد شده‌اند بسیار بلند است و به همین جهت هم به آن دوشلی دیوار یعنی دیوار سوراخین می‌گویند. و محمود مرگان و چند تن از مرگانان لاین از همین سوراخ‌ها که بهترین سنگر مشرف بر تخت‌کشتار هستند، ترکمن‌ها را با تیرنگ‌های خرنی خود هدف قرار می‌دادند.

زیادی را به اسب می‌داد و اسب با سرعت و قدرت بی‌مانندی به سوی خبوه باز می‌گشت که هیچ آسیبی به گرد او نمی‌رسید.

آن روز هم بسیاری از مردان کرد برای انجام کارها هر یک به سویی رفته و تنها عده‌ای زن در میان چادرها مانده بودند.

غار تنگران بر سر چادرها ریختند و دو گله گوسفند را با بره‌هایشان تاخت زده بهم مخلوط کرده به سوی خبوه به راه انداختند و زنان و کودکان را هم دست بستہ برخی را به ترک خود نشانده و برخی را به سینه‌ی اسب انداخته جلو راندند. در این وقت محمود مرگان که همواره در کوهها به نگهبانی مشغول بود، سر می‌رسد.

محمود مرگان با تیراندازی و روشن کردن بوته‌ها گون<sup>۱</sup> توانست واقعه را به دیگر مرگانان<sup>۲</sup> و مردم لاین بنه‌مانند حیدرقلی مرگان پلنگ‌پوش و برادرش محمد ملک<sup>۳</sup> و خداویردی سیستانی<sup>۴</sup> و اللهیار مرگان شیخ‌کاللو و حاج سلیمان صوفیانلو زودتر سر رسیدند و به تعقیب ترکمن‌ها رفتند تا دیگر لایینی‌ها هم به آنها پیوستند. آنها از فراز همین قله‌ها ترکمن‌ها را که مشغول بردن اسرا و گوسفندان بودند محاصره کردند. یکی از مرگان‌ها که در سوراخ‌های دوشلی گمر سنگر گرفته بود با

۱- گه‌وه‌ن که به کردی گویی گفته می‌شود بوته‌های خاردار و نیم‌کوه‌ای هستند که به راحتی آتش می‌گیرند و دودشان به هوا مانند لوله‌ای بالا می‌رود. مرگان‌ها هر وقت احساس خطر می‌کردند آنها را آتش می‌زدند و مردم می‌لهبیدند و به یاری آنها می‌رفتند.

۲- مرگان Margan همان مردان رزمده‌ی کرد بودند که در زمانهای مختلف با سلاح‌های متناسب اهم از فلاخن و تیر و کمان و نیزه و تفنگهای باروتی مسلح بودند و برای نگهبانی از مرزهای ایران همواره در کوهها به گشت‌زنی مشغول بودند و مراقبت از تاخت و تاز دشمنان داشتند. یعنی گارد جاویدان بودند. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به مقاله‌ی اینجانب تحت عنوان «مرگان در ادبیات کرمانجی» فصلنامه هنر - شماره ۱۲ بهار ۱۳۶۶ ص ۶۰۴

۳- Malek

۴- سیستان از نواحی بین کوههای کلالت نادری و لاین که آبریزهای کوهستانی آن به سوی جُرم و آرجنگان روان است.



فریاد به محمود مرگان که خود رابه نقطه‌ی نزدیکتری به دشمن رسانده بود، می‌گوید که مادامی بزیر جلوگله (نبره‌ی) را برنگردانی، ترکمن‌ها به راحتی گله را به دنبال بز نیز می‌کشانند. در اینجا بود که محمود مرگان سینه‌عیز خود رابه پشت این تخته سنگ رسانید و قلب بز نیز را هدف گرفت. با افتادن بز نیز جلوگله گله گره خورد به دور خود چرخید و از رفتن بازماند. ترکمن‌ها هر کار کردند که گله را پیش برانند، ممکن نشد. چون گله‌ی گوسفند بدون جلوگوش پیش نمی‌رود. کردها حلقه‌ی محاصره را بر دشمن تنگ کردند و جنگ خونین را آغاز نمودند. بسیاری از ترکمن‌ها کشته شدند و بقیه به سوی سنگ دیوار معروف به داشلی کمر متواری شدند. در دریند سنگ دیوار جنگ نیز به نین بین کرد و ترکمن شروع شد.

در اینجا یکی از برادران حاج اکبر بگ نایب لاین<sup>۱</sup> به نام نادر محمد صوفیانلو کشته می‌شود. عموی حاج حسن آقای پناهی (از کردهای بابان ساکن لاین) هم در آنجا کشته می‌شود. حاج آقاگلی بگ<sup>۲</sup> حاکم لاین هم زخمی می‌شود. چند نفر از ترکمن‌ها اسیر و بقیه همگی کشته می‌شوند. تعداد ۸۱ سر از ترکمانان بر فراز نیزه‌های برای ایلخانی کرد به فوجان فرستاده می‌شود. اما چندی بعد در شیخون دیگری ترکمن‌ها انتقام مقتولین خود در سنگ دیوار را گرفتند. آنها در یک شیخون عده‌ای از کردها را کشتند و محمدملیک و برادرش حیدرقلی مرگان شیخکانلو و خواهرشان ملک که خواهر مرجان هم بود به اسارت بردند. در بین راه محمد ملک خود را به انگیدن می‌زند و ترکمنی مأمور می‌شود او را با خود ببرد به

۱- اکبر بگ نایب لاین از کردهای صوفیانلو و پدر مرحوم آقا صوفیان بود که در سال ۱۳۱۱ قمری حاکم لاین بوده است. آقا صوفیان نخستین رئیس جمهوری اسلامی لاین بود که سنگ نبشته‌اش بر دیوار مسجد لاین کهنه هنوز مشاهده می‌شود. سندی از اکبر بگ نایب لاین را چاپ کرده‌ام در جلد دوم ص ۴۸۷

۲- در جلد دوم ص ۲۹۵ و ۲۹۹ آقاگلی بگ را فرزند میرزابگ زیداللو از اولاد اسماعیل کرد زیداللو نوشته بودیم که وقتی لاین رفتم آقای حاج امین صفایی تذکر دادند که آقاگلی بگ از تیره‌ی زیداللو بود و از تیره‌ی صوفیانلو و پدر بزرگ اینجا بود که بعد از میرزابگ زیداللو به حکومت لاین رسید. علت این اشتباه برداشت از کتاب نادر فرزند شمیر آقای لارودی بود.

همین جهت مقداری از بقیه‌ی اسراء عقب می‌ماند. چون به سر چاهی می‌رسند، سوار ترکمن که نشسته بوده بالای چاه می‌رود که بادلو آب از چاه بکشد، محمد ملک که دستهایش از پشت بسته شده بود تنه‌اش را به او می‌گوید و او را به ته چاه آب سرازیر می‌کند و خودش سوار اسب می‌شود و از منطقه‌ی بین باجگیران و درگز یعنی از کوههای آسلمه<sup>۱</sup> به لاین باز می‌گردد که بعدها در جنگ تپه محمود مرگان او تیرکشته می‌شود جنازه او و محمود مرگان را روی دست گرفته به کوه هزار مسجد بردند و به خاک سپردند که سنگ قبرشان هنوز موجود است.

حیدرقلی مرگان هفت سال در اسارت می‌ماند. آنگاه کسانش رفته و او را به مبلغ بسیار زیادی یعنی با صد تومان خریداری کرده و می‌آورند. اما از خواهرشان ملک هیچ نشان و اثری برجای نمانده بود و کسی نتوانست او را پیدا کند. یا او را بسیار به دوردست برده و فروخته بودند و یا اینکه او هم مانند مرار<sup>۲</sup> در مقابل امیال شیطانی ترکمن‌ها مقاومت کرده و زیر شکنجه مانند صدها تن دیگر از هموطنان خود کشته شده بود.

آقای حاج‌الله ویردی صوفیانلو<sup>۳</sup> در اینجا درحالی که اشک در گوشه‌ی چشمانش حلقه زده بود و حاضرین در حلقه هم سخت متأثر شده بودند به سخنانش پایان داد و گفت زندگی نیاکان ما در تمام طول تاریخ با این رنج‌ها و مرارت‌ها و بدبختی‌ها همراه بوده است، تا مرزهای ایران در تاخت و تاز بیگانگان در امان ماندند و استقلال ایران تضمین شد.

۴- نامه‌یست از استاد محترم آقای دکتر شوکت که از برادران کرد منیم کرج هستند که هم

۱- Aselma

۲- Marar یعنی گوزن که به ترکی جیران و به فارسی مرال یا مارال، گویند و از نامهای زنان کرد است.

۳- حاج آقای الله‌وردی از اولاد شاهرودی خان صوفیانلو سردار و وزیر حمل و نقل نادر شاه که طبق اسناد موجود در جلدهای دوم و سوم معرفی نموده‌ایم.

محبت خویش و هم محبت و عنایت استاد بزرگوار آقای هزار<sup>۱</sup> را اعلام داشته و فرموده‌اند که از هنگام قیام کردان بارزانی در عراق که از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۵ میلادی به رهبری بارزانی کبیر انجام گرفت و به قرارداد شوم الجزایر منجر شد، از لانه و کاشانه خود در عراق آواره شده و اکنون در ایران به سر می‌برد. نامه‌ای را به زبان کرمانجی (به‌دینی) نوشته و به همه کردهای خراسان سلام گرم کرمانجی رسانده‌اند که حقیر هم به نیابت سلام سرافرازانه‌ی کردان خراسان را حضور همگی این عزیزان و دیگر برادران مبارز کرد عراقی اعلام و پیروزی آنها را در جهت نیل به آرزویشان خواستارم.

۵. نامه‌ایست تشویق‌آمیز و سراسر مهر و محبت از آقای دکتر محمد صالح ابراهیمی از نویسندگان و دانشمند معروف اخیر کرد که در تهران سکونت دارند و شب و روزشان چون حقیر صرف تحقیق و تألیف در مورد فرهنگ و ادبیات کرد می‌باشد. به همین جهت مقداری اسناد و مدارک فرهنگی ارسال فرموده‌اند که انشاءالله در دایرةالمعارف کرد به چاپ خواهند رسید.

۶. نامه‌ایست از برادرمان علی مقدسی از کردهای سارمیران اسفراین که اکنون ساکن آزادشهر (شاه پسند سابق از توابع گنبد قابوس) می‌باشد. ایشان نوشته‌اند که من اصلاً از ایل دیرانلو می‌باشم. ضمن اظهار محبت در جستجوی پیدا کردن جلد اول برآمده بودند که امیدوارم اکنون به آرزویشان رسیده باشند. مطالبی نیز در مورد روستاهای اسفراین از جمله اردوخان و بیدواز نوشته بودند که در جای خود از آنها استفاده خواهد شد.

۷. نامه‌ایست از دبیرکم نظیر و دانشمند ما آقای محمد ربانی ساکن مهرشهر از توابع کرج، که با قلم شیوایشان بنده را بیش از حد مورد عنایت قرار داده و افزوده‌اند:

من یک فرهنگی بازنشسته هستم که مدتی را نیز در صدا و سیماي تهران در برنامه کردی به کار مشغول بودم و فعلاً نیز در یکی از دبیرستان‌های مهرشهر مجدداً مشغول تدریس هستم... بعضی از اوقات خود را نیز صرف یادداشت‌هایی که قبلاً ترجمه نموده‌ام، سیری می‌نمایم مدت چهار سال

۱- استاد والامقام کرد مرحوم هه زار که در تابستان ۶۷ در کرج خدمتشان رسیدم و از مفاخر ما بود در زمستان ۱۳۶۹ در کرج درگذشت و در مهاباد به خاک سپرده شد. جایش خالیست.

است که تاریخی به نام «حرکت اکراد» از یکی از نویسندگان فرانسه به نام کریس کوچراکه در سال ۱۹۷۹ میلادی نوشته است، آماده‌ی چاپ نموده‌ام که شامل مطالبی از بدو تأسیس حکومت کردی | بدرخانی‌ها | در عراق | یعنی از سال ۱۸۴۰ شروع و به ترتیب نهضت‌های دیگر را تا سال ۱۹۷۵ میلادی دربر می‌گیرد، که به زبان کردی ترجمه نموده‌ام...

در پایان برادرمان ریانی از عدم بضاعت مالی برای چاپ کتاب و اینکه هیچ یک از سرمایه‌داران کرد در فکر خدمات فرهنگی ما نیستند و هیچگونه کمکی نمی‌کنند، ابراز تأسف فرموده بودند، که البته این یک واقعیت است، واقعیتی تلخ و تأسف‌بار، و من امیدوارم که ثروتمندان کرد همه‌اش در فکر مادیات نباشند بلکه به معنویات و فرهنگ ملی خویش نیز توجه و سرمایه‌گذاری نمایند و نام تیکی از خویش به یادگار گذرانند که گفته‌اند:

نام لیکوگر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زرنگار  
 ۸. نامه‌ای از برادر دانشمند و نویسنده آقای عمر فاروقی از شهرستان سنقر، شهرستانی که مجموعه‌ی زیبایی از فرهنگ اصیل کردی است، بهترین و زیباترین لباسهای زنان و مردان کرد را باید در شهر سنقر جستجو نمود.

ایشان در نامه نوشته بودند دو نفر از برادران کرد عراقی ما که این زمان دوشادوش برادران ایرانی خود علیه بعضی‌های متجاوز عراق به جنگ و مبارزه ادامه می‌دهند و از اعضای اتحادیه‌ی مبین پرستان کردستان عراق تحت رهبری آقای جلال طالبانی می‌باشند، در جستجوی جلد اول کتاب شما بودند که متأسفانه نتوانستیم برایشان پیدا کنیم...

موضوع دیگری که خواستم توضیح دهم که شما در جلد دوم صفحه ۸۳ (سرحدان کوردستان) شعر مشهور حاجی قادر کوبی را در مورد حدود کردستان به مؤلف شرف‌نامه نسبت داده‌اید و آن را تصحیح بفرمائید.

بنده از بذل توجه برادرمان سپاسگزارم و از این اشتباه پوزش می‌خواهم، حق یا ایشان است. اما به علت عدم دقت در چاپ شرف‌نامه که این شعر از متن به خوبی تفکیک نشده بود، حقیر هم به اشتباه افتاده‌ام. (شرف‌نامه یا مقدمه آقای عباسی ص ۵۸۷)

۹- نامه و کارت تبریکی از استاد عبیداله ایوبیان و آقای سید واحد علوی از مهاباد که ضمن ابراز محبت خواستار تجدید چاپ جلد اول شده بودند، فرستادم.

۱۰- نامه‌ی محبت‌آمیز آقای رحمت الله سعادت‌ی هم از کلات نادری که حقیر را به دژ معروف کلات که مدتها نادرشاه افشار را در پای دیوارهای خود سرگردان کرده بود، دعوت فرموده بودند، که از لطف‌شان سپاسگزارم و امیدوارم بتوانم هر چه زودتر خدمتشان برسم و تحقیقات کلات را از نزدیک آغاز نمایم و از برنج معروف عنبربوی کلات نادری هم بلوی در کلات بخوریم که نظیرش در هیچ جای دنیا پیدا نمی‌شود.

۱۱- نامه‌ایست از برادرمان سید هاشم کریمی از مهاباد که امیدوارم جلد اول را بدست آورده باشند.

۱۲- درگذر - آقای حبیبعلی بیری زیندانی هم ضمن ابراز محبت تقاضای ارسال چند جلد حرکت تاریخی کرد کرده بود که مردم درگذر نتوانسته‌اند به موقع آن را خریداری نمایند.

۱۳- بوکان - نامه‌ایست از برادر شاعرمان آقای مصطفی ایلیخانی زاده از شهر زیبای بوکان که خود آن سرور از فضلا و اهل قلم سرزمین کردستان می‌باشند و چند جلد کتاب هم تا کنون از ایشان به چاپ رسیده است. ضمن ابراز تفقد و مرحمت خواهان دو نسخه از جلد اول شده بودند که امیدوارم با چاپ این کتاب آرزویشان برآورده شود. اشعار ارسالی ایشان هم در کتاب شاعران کرد به چاپ خواهد رسید.

۱۴- اندیشک - نامه‌ایست از برادر کرمانج آقای خضری از جبهه‌های جنوب کشور و اندیشک، به همراه تبریکات عید نوروز و ضمن ابراز لطف فرموده‌اند کتاب شما را ما در سنگرهای دفاعی ایران با دیگر برادران کرد دست به دست می‌گردانیم و از مطالب آن سراپا شور و شوق می‌شویم و همچون پدران مرزدار خود در خراسان که از بزرگترین سنگرهای کشور دفاع نموده‌اند ما هم امروز از مرزهای غربی کشور در مقابل متجاوزان دفاع می‌نمائیم و بر شما درود می‌فرستیم که نام نیاکان ما و تاریخ ما را زنده گردید. سپس افزوده‌اند: ای کاش می‌توانستیم این نامه را به زبان شیرین کرمانجی بنویسم که دلنشین‌تر باشد ولی افسوس که به خط کرمانجی آشنایی ندارم، امیدوارم ما را یاری فرمائید و به ما یاد بدهید که در آینده نامه‌های خود را به کرمانجی برایشان بنویسم. من و

تمامی همسنگران کرمانجیم از افسران و درجه‌داران و سربازان برایتان سلام می‌فرستیم و آرزوی موفقیت شما را در جهت اهداف فرهنگی‌تان خواستاریم. اندیشک ۶۷/۱/۷

۱۵- همدان - برادر فاضل و دانش‌دوست آقای سید حسین رزبان نیز امیدوارم جلد اول را بدست آورده باشند.

۱۶- کرمانشاه - برادر معلم و شایسته مان آقای میر احمد خسروی از روستای منصور آقای جوانرو (سهره شاری پاوه) نامه‌ی بسیار محبت‌آمیز و فاضلانه‌ای به خط کردی نوشته بودند که:

برادر سرفراز و خردمند توحیدی

از دامنه‌ها و فراز کوهستان‌های اوزمان و جوانرود سلامی گرم و صمیمی تقدیم می‌دارم... از تسلط و آگاهی شما بر فرهنگ و تاریخ و ادبیات کرد، آفرین گفتم. تو همچون عیسی مسیح بر کالبد مرده‌ی تاریخ و ادبیات کرد، روح دمیدی و آن را دوباره زنده ساختی.

۱۷- مهاباد - از شهر فرهنگ پرور و تاریخ ساز مهاباد از سرزمین زردشت و ایل مگری نامه‌ی زیبای برادرمان یوسف رسولی (سوران) را داشتم که همراه با پیام نشوینق‌آمیز حاج آقا موفقی که از فرهنگ پروران آن دیار هستند به دستم رسید.

۱۸- تربت حیدریه - نامه‌ای بود از برادران کرد بارزانی و عراقی‌مان از تربت حیدریه که فقط ساکن آن دیار هستند. برادران خوب و مهربان و پرتلاشمان آقایان عصمت هاشم، بهزاد، میکائیل، آقامحمد و دانش آموزان کرد عراقی تربت حیدریه همراه با ابراز لطف و مرحمت‌های بی‌شائبه و ترجمه‌ی فارسی متن اساسنامه تشکیل جبهه ملی کردستان در عراق که تمام احزاب و جمعیت‌های کرد آن دیار پس از سالها مبارزه توانسته‌اند این زمان علیه حکومت شمشگر بعضی عراق در کنار برادران ایرانی خود با آن متجاوزان خونخوار بجنگند و به حقوق مسلم خویش دست یابند.

ما به نوبه‌ی خود از شنیدن این خبر شادمان گشتیم و این موفقیت را به برادران و خواهران کردها، به ویژه به رهبران قیام آقایان جلال طالبانی و مسعود بارزانی و دیگر ارگان‌ها و احزاب از جمله به ارگان فرهنگی اتحادیه دانش‌آموزان کردستان شاعری تربت حیدریه شادباش و تبریک می‌گوئیم که یک نسخه از سرود ملی خود «نسرین» را هم برایم فرستاده

بودند که در جای خود از آن استفاده خواهد شد.

نیز در محکوم کردن صدام خون‌آشام که شهر حلبچه را بمباران کرد و بیست هزار نفر زن و کودک بی‌گناه را به خاک و خون کشاند، این شعر زیبا و پراحساس را فرستاده بودند که:

دوشمن بزانه خیالت خواوه	بتجینیه ریگهت لهسه ر لیلوه
هه روه گ له تاریخ دیاره و نوسراوه	بسوکی ئازادی به خوین رازاوه
نه بسوه له میژوو کوردی قاره‌مان	سهر دانه وینی، شهو بود و دوزمه‌نان
ده بیان نمونه‌ی وه گو هه له بچه	له را بردومان بسوه به مهرجه ...

۱۹- بجنورد - محمدآباد مانه - برادرمان بهروز رحمانی به پیوست برگ ۱۲۴ کتاب مطلع الشمس اعتمادالسلطنه که در رابطه با تاریخ بجنورد و شادلو است، نوشته بودند که این کتاب را در این روستا بود، این قدر دست به دست گشت و مورد بی توجهی قرار گرفت هم‌اشار از بین رفت و تنها این برگ مانده است. علاوه بر آن یکی از اجداد کتابی در مورد ایلات و طوایف و ریشه‌های کردهای شادلو و سرزمین بجنورد نوشته بود که تا چند سال پیش هم بود، متأسفانه آن هم گم شد و من از این بابت سخت متأسفم.

ما هم از این بی توجهی‌های گذشتگانمان به کتاب و کتابخوانی و نگهداری آن سخت متأسفم. ما چوب بی توجهی و لاقیدی آنها را می‌خوریم. امیدوارم نسل جوان ما با تلاش خود این نقیصه را جبران کنند. از اینکه نوشته بودید در مورد محمدآباد و راز تحقیق کنم، البته این وظیفه‌ی بنده است، اما چندبار آمدم آب رودخانه‌ی بدون پل محمدآباد این اجازه را به من نداد. موجب تأسف است که فرمانداری و نمایندگان بجنورد در مجلس شورای اسلامی کوچکترین توجهی به امر راهسازی و پل‌سازی که هزینه‌ی چندانی هم ندارد، ندارند. محصولات مردم از این بی توجهی حضرات از بین می‌رود و به موقع به بازارها نمی‌رسد. من این مشکل را طی نامه‌ای به آقایان حسینی و رضایی نمایندگان بجنورد به تاریخ ۱۷/۳/۷۱ گزارش کردم و از آنها خواستم که به این مشکل پایان دهند. همچنین آقای دکتر رحمانی به پل‌سازی بروی رودخانه‌ی قولجوق شیروان که ماهها مانع رفت و

آمد مردم به شهر است نوجهی مبذول دارند و مردم را از این بدبختی نجات دهند. مردم جهان به فتح کرات آسمانی می بردازند، ما نمی توانیم یک پل بسازیم و این باعث بدبختی است.

۲۰. انریش - آقای اشتانسر در تاریخ ۲ نوامبر ۱۹۸۷ نامه‌ای محققانه ارسال داشته و فرموده بودند: مدت یک سال است که مشغول تحقیق درباره‌ی فرشها و گلیم‌های کردی خراسان هستم. شش ماه پیش به مناطق اسفراین و بجنورد و شیروان و فوجان و درگز و لاین و کلات نادری آمدم تا از نزدیک صنایع دستی کردی خراسان را مورد بررسی قرار دهم. من در وین پایتخت انریش ۲۵۰ قطعه از این صنایع دستی را در اختیار دارم و در کتابی به چاپ می‌رسانم. اما در برگشت به وین شنیدم که کارهای بسیار ارزشمندی در مورد تاریخ و فرهنگ و صنایع دستی و موسیقی کردهای آن دیار انجام داده‌اید. از شنیدن این خبر بسیار متأسفم شدم که نتوانستم در خراسان با شما دیدار نمایم. چون کتابهای شما در خارج از کشور نایاب است، خواهش کردم آنها را برایم بفرستید، که بطور حتم در کتاب خود از نوشته‌های شما بهره می‌گیرم و به عنوان منبع و مرجع آثار شما در اروپا معرفی خواهم نمود... بهای آن را نیز به هر طریقی که اعلام نمائید ارسال خواهد شد.

با تشکر از ابراز لطف و زحمات آقای اشتانسر، چون جلد اول را نداشتم، یک نسخه از جلد دوم برای ایشان فرستادم جلد سوم را از زیر چاپ خارج شود برای ایشان تقدیم خواهم نمود و موفقیت ایشان را آرزو مندم.

در اینجا لازم است اضافه نمایم که آقای اشتانسر امسال هم به خراسان آمد. کتاب فرش کردهای خراسان را هم بطور بسیار زیبایی به دو زبان انگلیسی و آلمانی چاپ کرده و از کتابهای من هم به خوبی استفاده نموده و اظهار تشکر کرده است. روز ۷۱/۳/۱۵ با هم به کوهستان آرموتلی به میال چادر نشینان سیوکانلو، هیزولانلو و کاویانلو رفتم و جای شما خالی بود که قطیر مسکه و دوغ بی مانندی هم خوردیم. مخصوصاً از طرز لباس پوشیدن زیبای زنان کرمانج در پشه‌ی حاج السراچه کوهستانی هیزولانلو و صنایع دستی و فرشهای زنان هنرمند عکس‌ها و اسلایدهایی تهیه کردیم و او از این سفر بسیار خوشحال و شادمان شد. او به دعوت ایران برای شرکت در نمایشگاه بین‌المللی فرش ایران که در تهران برگزار می‌شود شرکت نموده است. او کارهایم را بسیار ستود و مخصوصاً از من خواست که هرچه زودتر کتاب «پوشاک و صنایع دستی و فرش و



زبورآلات زمان کرمانج خراسان را «چاپ و منتشر کنم» تا راهگشای مراجع تحقیق محققین داخلی و خارجی بشود. او به من گفت: کارهایت در اروپا و خارج از کشور بسیار مورد توجه محققین و نویسندگان قرار گرفته و در کتابهای زیادی از شما تجلیل شده است.

آقای اشناسر یک نسخه از کتاب نفیس فرش کردهای خراسان را هم به نگارنده اهدا کرد که من از ایشان سپاسگزارم به خاطر گامی که در جهت اشاعه و گسترش فرهنگ و هنر کرد خراسان برداشته است. و برای تکمیل سپاس خود، یک دوره از کتابهایم را به ایشان هدیه کردم.

۴۱- تهران - نامه برادر دانشمندانمان آقای محمدباقر نجف‌زاده از اداره‌ی روزنامه اطلاعات. مجله‌ی اطلاعات هفتگی نیز رسید که همراه با پیام آقای دکتر فریدون جنیدی نویسنده‌ی شهر ادبیات باستان ایران، که خواهان برخی تصنیف‌ها و فولکلورهای کرمانجی شده بودند که به موقع برای ایشان تقدیم خواهم نمود که در کتاب خود به چاپ رسانند.

۴۲- تربت حیدریه - نامه زیبا و خوش خط خواهر کرد پارزانی مان خانم قیان (همسر برادر فاضل و دانشمندمان آقای عصمت هاشم متخلص به دل‌رهش) از تربت حیدریه نیز رسید، که پس از ابراز لطف و مرحمت نوشته بودند:

من از مطالعه‌ی آثار شما برآن شدم که مراتب قدردانی و تشکر خود را نسبت به فعالیت فرهنگی و ادبی بزرگ و گسترده‌ای که انجام داده‌اید و می‌دهید، ابراز نمایم. تا آنجا که آنگاه هفتم سالهاست که جنابعالی بار سنگین این مسئولیت تاریخی را بردوش گرفته‌اید و این باعث افتخار و دلگرمی هر فرد کرد است، زیرا چنانکه تاریخ گواه است سایه شوم عقب‌ماندگی فرهنگی و بی‌سوادی بر ملت شجاع ما تاثیر نامطلوبی در به ثمر رسیدن آزادی ما داشته است. امیدوارم روزی روز قلمتان بوینده‌تر و پرتلاش‌تر باشد و در راه خدمت فرهنگی به این مردم شتمندیده موفق باشید.

سلام و ارادت مرا به همسر و فرزندان خود و یکاپیک خواهران و برادران کرد خراسانی ابلاغ نمایند.

خواهر کرد پارزانی نان قیان - ۶۷/۴/۲

۲۳- رشت - برادر دانشمندمان آقای علی اکبر مرادیان گروسی که به زبانهای گیلک و فارسی آثار و

اشعار فراوانی دارد، خطاب به حقیر فرموده بودند:

سلام، کاک کلیم‌اله توحیدی.

امیدوارم پیروز و سربلند باشید. جلد دوم کتاب حرکت تاریخی کرد به خراسان را خواندم، سعی و تلاش شما را در تهیه و تنظیم آن می‌ستایم...

من کردی هستم که در گیلان متولد شده‌ام ولی همه‌ی کردان مادی و ایرانی در هرجا که باشند صمیمانه دوست دارم. سپیدرود گرچه در گیلان است ولی سرچشمه‌اش از کوههای بابای چهل چشمه کردستان جریان دارد.

پدرم عزیز فرزند مراد از مردم روستای (میدان مظفرخان گروس) در آغاز انقلاب جنگل به گیلان آمد و در کنار میرزا کوچک خاں برای آزادی جنگید. یکی از برادرانش کشته شد و دیگری به گرجستان متواری گردید و خودش هم مدتها سرگردان و دربدر بود، تا اینکه در روستای بوسار رشت اسکان یافت. من در رشت به دنیا آمدم. مدرک تحصیلی‌ام لیسانس در رشته بازرگانی می‌باشد و اکنون بازنشسته هستم. اما سربلند و پرغرور همچون کوههای زاگرس و قله‌ی درفک. هرچند گاهی قلم می‌زنم و نمونه‌ای از شعر گیلکی، غزل فارسی می‌سرایم و نمونه‌هایی را تقدیم می‌نمایم. از سال ۱۳۵۹ نیز امتیاز هفته‌نامه گیله مرد را داشتم که ۷۲ شماره آن منتشر شد و سپس توقیف گردید.

بنده هم موفقیت برادر فاضل‌مان جناب گروسی را از خداوند آرزو مندم و عکس و شعر و مطالبشان را در دایرةالمعارف کرد گنجاندم. امیدوارم به زودی چاپ و با آثارشان همه‌ی اهل فضل و هنر آشنا گردند.

۲۴- این بار نامه‌ی برادر کارگر و زحمتکش و فرهنگ‌دوست ما آقای شعبان صبری زیندیلو درگزی از گرگان رسید که نوشته بود:

کردهای عبدالملکی که در استان مازندران پیدا کرده‌ام. کردهای عبدالملکی مازندران ساکن زاغمرز و بهشهر، می‌گویند که حدود ۱۸۳ سال پیش [حدود ۱۲۲۵ قمری] به امر فتحعلی شاه قاجار از قروهی کردستان به اینجا تبعید شدند که به دریا ریخته شوند و رژیم شاهنشاهی قاجار از دست آنها راحت شود، اما آنها با اینکه تلفات زیادی را متحمل شدند، لکن در کنار مردابهای دریای

مازندران که پشه‌هایش در آن روزگار قیل را از پا در می‌آورد، همچنان پا برجا و مقاوم برجا ماندند و هنوز سنگرها و حتی زندان‌های آنها که برای دشمنان ساخته بودند آثارشان نمودار است.

چقدر از این کردها بر اثر زجر و شکنجه و ناملایمات از بین رفته نمی‌دانم، اما امروز اینها در این روستاها و شهرهای مازندران سربلند و سرافراز و شادکام زندگی می‌کنند که به قرار زیر است:

۱- زیتوند ۴۰ خانوار.

۲- امیرآباد ۷۰ خانوار.

۳- حسین آباد ۳۵۰ خانوار.

۴- زاغمرز ۱۵۰۰ خانوار.

۵- بکه توت در کنار دریا در نزدیک بهشهر ۱۲ خانوار.

پنجاه خانوار هم به تهران و ۲۰۰ خانوار به شهرهای نکا و ساری و بهشهر کوچیده‌اند و ۶۰ خانوارشان هم در آلمان غربی زندگی می‌کنند. بسیار فعال و مهربان و خون‌گرم هستند، لکن زبان خود را تا اندازه‌ای از دست داده‌اند و اکنون با قوم و خویش و بستگان خود در قروهی کردستان رفت و آمد و آشنایی دارند. این اطلاعات را آقایان علی یاسمی عبدالملکی و حاج ولی سلیمی عبدالملکی در زاغمرز نزدیک بهشهر در اختیارم گذاشتند. خوش باشید. به امید پیدا کردن بقیه تبعیدی‌ها و آواره‌های کرد در سراسر گیتی.

شعبان مبری زیندیلو.

با تشکر از برادرمان صبری که در صبر دوم نیز در مورد ایلات و طوایف کرد درگذر ما را یاری دادند، موفقیت‌شان را آرزومندم و یادآور می‌شوم که درباره کردهای مذکور در جای دیگری خواهم نوشت که تاریخ بسیار جالبی دارند.

۲۵- تبریز- نامه‌ی محبت‌آمیز برادرمان آقای محمد مرتضایی از تبریز بود که خواستار تجدید چاپ جلد اول شده بودند.

۲۶- نقده- نامه‌ی محققانه است از برادرمان بهزاد برواری از روستای چینه‌ی نقده‌ی کردستان که فرموده‌اند:

آقای توحیدی سلام گرم مرا از کردستان پذیرید... بطوری که در کتاب پرافتخار حرکت تاریخی

کرد به خراسان جلد دوم در مورد نام زعفرانلو اظهار نظرهایی شده بود، من معتقدم که گویا اصل کلمه‌ی زعفرانلو امروز معنای روشنی ندارد و اینجانب به همراهی و یاری دوستانم با توجه به علاقه‌ی خاصی که به کتاب و نوشته‌های شما داریم در مورد این نام تحقیقات گسترده‌ی محلی انجام داده و به این نتیجه رسیدیم که:

تقریباً بیش از یکهزار سال پیش شهری به نام «زعفران» در پانزده کیلومتری شهر راحو (در مرز کردستان عراق و کردستان ترکیه) بوده و اکنون نیز آثار آن که مرکب از دیوارها و بعضی آثار دیگر از جمله یک چشمه آب بزرگ به جا مانده است. سرچشمه‌ی آب مذکور از روستای دیره بینه در دو کیلومتری بین مرز ترکیه و سوریه جاری است. به نظر ما واژه‌ی زعفرانلو از همان شهر خراب شده زعفران سرچشمه گرفته و کردهای زعفرانلوی خراسان منسوب به آنند. بهزاد براوری ۱۳۶۷/۶/۵ آری برادر محکمی است که منسوب به شهر زعفران یا دیر زعفرانیه بوده باشند که پس از انتقال به نواحی تهران نیز نام زعفرانلو را در آنجا از خود به یادگار گذاشته و سپس عازم خراسان شده و رباط زعفرانی سبزوار را ساخته باشند و همچنین معروف به زعفرانلو گردیده باشند.

۲۷- مه‌باد - نامه محبت آمیزی است از جناب آقای حاج محمد خلیل موفقی مدیریث کتابفروشی و انتشاراتی موفقی در مه‌باد که حق بزرگی برگردن ما کرده‌ها دارید و سالیانست که در جهت پیشبرد اهداف فرهنگی کرد تلاش خستگی ناپذیر خویش را ادامه می‌دهند و کتابفروشی معتبر و آبرومندی دارند.

ایشان ضمن گفتن تبریک عید نوروز به بنده و تمام کردهای خراسان فرموده‌اند: «امیدوارم دعایتان در باره‌ی کردان برآکنده و سرگردان و تحت شتم برآورده شود، انشاء الله... ۶۸/۱/۶ بنده هم دوباره عرض می‌کنم انشاء الله.

۲۸- خوزستان - نامه‌ایست زیبا و محبت آمیز و محققانه از برادر کرد ما آقای علی مرادی هزاروند زنگنه از خوزستان. ایشان در بخشی از نامه خود فرموده‌اند:

عرض از مزاحمت، بیان مسائلی در مورد کتاب حرکت تاریخی به خراسان و هم چنین سؤالاتی در مورد ایل زنگنه می‌باشد. از اینکه در گردآوری تاریخ کرد واقعاً رحمت خالصانه کشیده‌اید، به عنوان یک برادر هم ایلی تشکر و قدردانی می‌شود. ولی در این میان یک مسأله برایم گنگ مانده و

آن اینکه تا حال نتوانسته‌ام کتابی جامع و کامل در مورد ایل خودم [زنگنه] بیابم. البته کتاب زیاد وجود دارد، ولی کامل نیستند. بیشترشان زنگنه‌ها را از طوایف نه گانه‌ی کرد می‌دانند و از این ایل به عنوان یکی از بزرگترین ایلهای ایران نام‌آوری شده... از جمله در کتاب خوزستان کهگیلویه بویراحمد نوشته‌ی آقای اقتداری از زنگنه‌ها سخن رفته، اما وقتی طوایف کرد کرمانشاهان را توضیح می‌دهند، زنگنه‌ها را در این تقسیم‌بندی جای نداده‌اند. مثلاً در مورد ایل کلهر یا سنجایی بیشتر بحث کرده‌اند، اما از زنگنه‌ها خبری نیست.

می‌خواستم ای استاد عزیز از شما پرسم که ایل زنگنه از چند طایفه‌ی اصلی تشکیل شده و وضعیت آنها در طول تاریخ چگونه بوده است و اکنون در کجا و در چه شرایطی هستند؟

خودم از ایل زنگنه هستم. خانواده و ایل و تبارم علاقه‌ی شدیدی به دانستن تاریخ ملی خود دارند. می‌گویند: ایل زنگنه در باغملک جانکی خوزستان در زمان نادرشاه افشار هنگامی که می‌خواست محمدخان بلوچ را سرکوب نماید، حکومت جانکی را به علیرضا بیگ زنگنه سپرده است و به سه دسته‌ی: زنگنه - کردزنگنه و کرد تقسیم شده‌اند و هر کدام در منطقه‌ای جای گرفته‌اند. شاخه‌ی زنگنه از دو تیره‌ی هزاروند و مادی‌وند تشکیل شده است.

هزاروند شامل: شرامند، کیچوند، سلمانوند و پادراز است. مادی‌وند شامل: عباسوند، گراوند، کلابوند، قدوئی، آوند و لر می‌باشد. آیا تقسیم‌بندی این ایل در مرکز اصلی‌اش کرمانشاه هم به همین گونه بوده است یا نه؟

البته شما در مورد این اشیاء عامیانه که کردهای زنگنه را برخی عرب تصور کرده‌اند، در جلدهای دوم و سوم توضیح خوب داده‌اید و مطالبی در مورد دعای حضرت امام سجاد بیان کرده‌اید و پدران ما هم همین را برای ما گفته‌اند...

ای کاش می‌توانستید کتابی جداگانه در مورد این ایل بزرگ و پراکنده بنویسید که در اصفهان و کرمانشاهان و خوزستان و فارس و خراسان و جاهای دیگر بخش شده‌اند...

توحدی جان به خدا قسم جوانان ما نمی‌دانند که چکاره هستند و از تاریخ خود خبر ندارند. فقط می‌دانند بگویند که بختیاری هستیم. چون در بختیاری زندگی می‌کنند. ما از شما می‌خواهیم ما را بیشتر با تاریخ ایران و نیاکان آشنا بسازید و از سردرگمی نجات دهید...

برادر شمال علی مرادی هزاروند زنگنه. ۶۷/۱/۱۶.

در پاسخ برادرمان علی مرادی هزاروند زنگنه‌ی خوزستان عرض می‌کنم که زنگنه از ایل‌های معتبر و پراسابقه‌ی کرد است و مرکز اصلیشان سرزمین کرمانشاهان می‌باشد که از آنجا به دیگر نقاط ایران پراکنده شده‌اند. این ایل مردان نامداری همچو شیخ علیخان زنگنه وزیر مقتدر و بی‌نظیر دوره‌ی صفویه را به جامعه‌ی ایران عرضه داشته، در حال حاضر نیز برادرمان بیژن نامدار زنگنه وزیر محترم نیرو از وزرای بسیار فعال است که سابقاً وزیر جهاد سازندگی بود، نگارنده در کتاب «ایلات و عشایر ایران» که انشاءالله امیدوارم به زودی چاپ و منتشر شود، تا جایی که توانستم به معرفی ایل شما و دیگر ایلات ارجمند ایران پرداختم. از همکاری ارزنده‌ی شما سپاسگزارم. نیز نامه‌ی دوم شما را هم که مفصل بود در این کتاب به چاپ می‌رسد.

۲۹- فوجان - نامه‌ی پراحساسی است از برادر عزیزمان آقای رحمت‌الله ابراهیمی از کارمندان فعال جهاد سازندگی فوجان که خطاب به حقیر فرموده‌اند:

از آنجا که بنده نیز یکی از افراد جامعه‌ی اکثراد شمال خراسان هستم به سهم خودم از زحمات بی‌دریغ و بی‌وقفه‌ی جنابعالی تشکر و سپاسگزاری می‌نمایم...

هر سه جلد کتاب حرکت تاریخی کرد به خراسان را که نتایج زحمات مداوم شبانه‌روزی شماست در دست دارم...

به نظر حقیر جلد سوم بهتر و مقبول‌تر از جلدهای پیشین آمد. امیدوارم در ادامه‌ی جلدهای بعدی اثرات جامع‌تر و هرچه ارزنده‌تری از خود به یادگار بگذارید.

نیز اگر من بجای شما بودم ابتدا کتابهای: لغت‌نامه کرمانج، ریزمانی کورمانجی، گه بی مه‌زنان را هرچه زودتر چاپ می‌کردم و اولویت به آنها می‌دادم. چون همانطور که آگاهید زبان و فرهنگ ما دارد به سرعت در فرهنگ بیگانه‌ی شهری محو و نابود می‌گردد و اگر چاره‌ای اندیشیده نشود، تا چند سال دیگر این زبان و فرهنگ از میان می‌رود و شما در این مورد مسؤولید.

برخی از جوانان کرد ما بدون توجه به اصالت فرهنگی خود به محض اینکه پا به شهر گذاشتند چنان غرق در فرهنگ و زبان غیر می‌شوند که یکباره اصالت کرد بودن خود را فراموش می‌کنند، آنچنان که گمان می‌کنی اصلاً کرد نبوده‌اند و هیچ رابطه‌ی با فرهنگ کرمانجی نداشته‌اند. دلم از

مشاهده این ناسپاسی‌ها و گریز از فرهنگ خویش خون است.

متأسفانه این دل‌باختگی به فرهنگ غیر شیوع پیدا کرده و بر همه‌ی ابعاد زندگی اعم از شیوه لباس پوشیدن، طرز تولید، طرز زندگی، روش سخن گفتن و فرهنگ مهمانوازی سایه‌ی شوم و نامیمون انداخته. مثلاً از خودم بگویم با اینکه پدر و مادرم کرد هستند و خودم با هم‌سن و سال‌هایم کرمانجی حرف زده‌ام و زندگی کرده‌ام، باز هم احساس می‌کنم در برابر فرهنگ غنی و اصیل کرمانجی بسیار ناتوانم و چیزی نمی‌دانم. بسیاری از اوقات در گفتگو با دیگران می‌بینم که چقدر ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات و شعرهای خوب و نامهای زیبای افراد یا گیاهان یا درختان و غیره وجود دارد که بنده از آنها بی‌اطلاعم، حال چه رسد به آنهایی که در شهر بزرگ شده‌اند و از فرهنگ خویش هم بیگانه‌گشته‌اند.

از این‌رو عرض می‌کنم که بهتر بود کتب فرهنگی را جلوتر از کتب تاریخی چاپ می‌کردید تا مانعی برای نابودی این فرهنگ و زبان به وجود می‌آورد که به سرعت راه زوال نیماید. زیرا معلوم نیست که چرخش روزگار فرصت انجام هرکاری را به انسان بدهد البته به فال بد نگیرید... والسلام.

۱۳۶۷/۹/۹

ضمناً یک دویش هم برایتان می‌گویم:

له موسلمانان، له گشتی کورمانجان	ژه ژورا سلام ده کم له نیامتی هه شان
له شیرانسو، ژنسی نه پاک وه نیمان	له برانگس توحدی، متیری وه غیرت

با تشکر از برادرمان آقای ابراهیمی فوجانی که فرموده‌اند از کدام ایل و طایفه‌ی کرمانج‌اند، امیدوارم بتوانم خواسته ایشان را برآورده سازم و به همین جهت دیوان عرفانی کرمانجی جعفرقلی را جلوتر از این کتاب به چاپ رساندم و بقیه را انشاءالله به زودی چاپ می‌کنم. و نیز یادآور می‌شوم که در کرمانجی ما به رباعی یا دویش، چارخشی یا چارلنگه‌ای می‌گوئیم.

۳۰. آذربایجان غریب - سردهشت - نامه‌ایست از برادر عزیزمان آقای لحافدوز که نوشته‌اند:

برادر خوبم کاک کلیم‌الله توحیدی

باکترین سلام این بنده فانی تبار وجود مبارکتان باد. قبل از هر چیز انتشار سومین جلد کتاب حرکت تاریخی کرد به خراسان را به شما سرور گرانقدر و تمامی دوستداران دانش صمیمانه تبریک می‌گویم. خدا سایه‌ی شما را از سر ما کم نکند که به شما توفیق بدهد که با چاپ کلیه آثار خود ما را برای ابد مرهون زحمات سرکار جنابعالی قرار دهد...

از دیدن جلد سوم کتاب شما دقایقی چند عظمت کار شما چون جرقه‌ای قلبم را روشن نمود. لیکندی که حاکی از خوشحالی اندرون من خسته دل بود، بر لیاقت نقش بست و بر این اثر زیارت هزاران بار آفرین گفتم...

سردشت ۶۷/۹/۱۲. برادرت لحافدوز

۳۱- مشهد - برادر دانشمند و فاضل و نویسنده‌ی پرتلاشمان جناب آقای جابانی (کرد جابان) قوچانی که از فرهنگیان بازنشسته و نامشان با قوچان عجین است نوشته‌اند. انتشار سومین جلد کتاب حرکت تاریخی کرد را به حضرتعالی تبریک می‌گویم.

همانطوری که می‌دانید بالندگی مردم هر کشور به تاریخ و سرگذشت نیاکانشان بسته است. تاریخ زوایای تاریخ ملتها و ترقی و تعالی آنان را به ما می‌نمایاند. قلم گذاشتن در این راه کحکی است به روشن نمودن سرگذشت حقیقی پیشینان و کاری است بس مشکل.

جمع‌آوری اطلاعات تاریخی و تجزیه و تحلیل آنها در هر منطقه از وظایف افراد محلی است. آنان که دست به قلم دارند، همه مشکلات را با جان می‌خورند و در این راه پرخطر گام برمی‌دارند و از هیچ مشکلی نمی‌هراسند. گام نهادن در این راه به همت و پایداری افراد هر منطقه بستگی خواهد داشت...

آرزوی توفیق و پیروزی برای آن محشهری فاضل گرامی دارم. مشهد ۱۶ آذرماه ۱۳۶۷  
محمد جابانی

۳۲- تهران - برادر فاضل و نابغه‌ی ما جناب سرهنگ مهندس شهربانی آقای قلی‌راستخدیو بویوانلو که تیزهوشیش به ویژه در ریاضیات موجب اعجاب همگان بود و هست و از مفاخر ایل کیکاللو می‌باشد. در دانشکده افسری هم دوره بودیم. راستخدیو در سال ششم ابتدایی دبستان رودکی اوغاز شاگرد اول شد. بعدها که در شهربانی بجنورده استخدام شد شش سال دوره دبیرستان را در سه سال



گذراند و از شاگرد اولهای دانشکده افسری پلیس شد و بعد از دانشسرای عالی نارمک مهندسی تأسیسات گرفت و اکنون چند مدرک لیسانس و فوق‌لیسانس دارند و سرهنگ شهربانی می‌باشند در نامه‌ای خطاب به حقیر نوشته‌اند:

کلیم جان ضمن عرض سلام و آرزوی موفقیت روزافزون شما در ارتقاء سطح فرهنگ ملت غیور کرد و تهیه و تألیف و تدوین سری کتابهای حرکت تاریخی کرد به خراسان، جلد سوم را نیز دریافت داشتم. بسیار مایل بودم که جلد سوم را که شاهکار شماست از نزدیک دیده و مطالعه کنم، بخصوص با توجه به موانعی که در راه چاپ کتاب پیش آمده بود و من آگاهی داشتم که ماهها و سالها در راه تهران - مشهد دچار چه مشکلاتی شده بودید تلاش‌های هوشیارانه‌ی شما و رفت و آمدهای مکرر به تهران و سرانجام حصول نتیجه و از همه مهمتر زحمات چند ساله اخیر شما در گردآوری کتاب، بیشتر مرا مشتاق دیدار این کتاب کرده بود. پس از گرفتن کتاب خواستم بلافاصله مراتب قدردانی و تشکر از محبت‌های شما را تلفنی یا کتبی به عرض برسانم ولی به دلایل چندی از همه مهمتر لزوم مطالعه‌ی صفحات بیشتری از کتاب مرا بر آن داشت کمی دیرتر خدمتان نامه بنویسم.

اکنون که بیش از نیمی از آن را مطالعه نموده‌ام، می‌توانم تا حدودی بهتر روی آن اظهارنظر نمایم. گرچه هیچ شرح و تفسیری نمی‌تواند بازگوکننده آن همه زحمت، بررسی دقیق، استادی و مهارت قلم تیز نویسندگی شما در تهیه کتاب باشد، ولی به‌طور خلاصه می‌توان گفت: آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری.

آمیخته‌ای از شعر حماسی، تصاویر مردان و زنان مصمم و پراہت کرد، مثالهایی رایج و به یادگار مانده ایل از دوران‌های گذشته و بسیار دور، سرودها و ترانه‌های غمگین یا نشانه‌های بارزی از وضعیت زمان، قضاوت نویسندگان ادوار گوناگون درباره ملت اصیل کرده بزرگان و مفاخر ملت کرد، آگاهی دادن به مردمی که همیشه در آرزوی احراز هویت خویش بوده‌اند و به دلایل زیادی امکان دستیابی به آن را نداشته‌اند و همچنین اطلاع از پراکندگی تیره‌های مختلف کرد و تاریخ و جغرافیای آنان و مدتها مورد دیگر را فقط در کتاب حرکت تاریخی کرد به خراسان می‌توان یافت و این عوامل کافی است تا هر خواننده، بخصوص اگر کرد باشد، خط به خط آن را با

کمال علاقه مطالعه کند و لذت ببرد.

ایستجانب به سهم خود از شما و زحمات شما تشکر نموده و آرزو می‌کنم که سالهای سال زنده بمانید تا با تداوم این رسالت فرهنگی ملت کرمانج را برای همیشه از وجود کتابهای پرارزش خویش بهره‌مند گردانید.

ارادتمند همیشگی شما، راستخدیو، تهران ۶۷/۹/۱۸

۳۳- سندج - برادر دانشمند ما آقای احمد شریفی ضمن ابراز لطف و مرحمت اطلاعی درباره مجله کوهستان به ما داده‌اند که در سالهای ۲۵ - ۱۳۲۴ در تهران به وسیله آقای دکتر اسماعیل اردلان منتشر می‌شد. و به زبانهای کردی و فارسی بوده است.

متأسفانه نگارنده نیز مانند ایشان هنوز نتوانسته‌ام نسخه‌ای به دست آورم. امیدوارم دوستانی که این مجله را در بایگانی خود دارند ما را هم از نعمت مطالعه‌ی آن بهره‌مند سازند.

۳۴- همدان - دوست فاضل و دانشمند و نویسنده‌ی محقق ما آقای پرویز اذکایی که در حال نوشتن تاریخ اقوام باستان ایران هستند و از جمله درباره‌ی کردان جبال تحقیقات دامنه‌داری دارند نیز حقیر را مورد لطف قرار داده و از نداشتن جلد اول کتاب حرکت تاریخی کرد اظهار نارضایی کرده بودند که نگارنده نیز از حضورشان شرمسارم زیرا نسخه‌ی اضافی نداشته‌ام که خدمتشان تقدیم دارم. امیدوارم چاپ دوم جلد اول به دستشان رسیده باشد.

۳۵- ایلام - مه‌ران، برادر دانشجوی عزیز ما آقای علی اصغر فریبا کهرنوب در نامه‌ی زیبا و پراحساس خود که به کردی چنین ابراز لطف فرموده‌اند: به ناوی خوای گوره کلیم گیان توام به ژیم که تو تیا یارو دوسی نیمه مردم کرد هیل. نو اراه کردیل به افتخار و غنیمی. بریز و سه رکه وت بی کاگ کلیم.

کلیم جان، کتاب حرکت تاریخی کرد به خراسان جلد سوم را مطالعه کردم و خدا را شاهد می‌گیرم که برای اولین بار در عمرم این قدر خوشحالی به خودم ندیده‌ام. نمی‌دانید چطور و با چه عشق عجیبی آنرا خواندم. ما کردهای استان ایلام خیلی خیلی افتخار می‌کنیم که شما برادران عزیز کرمانج هم از تبار و ریشه‌ی ما باشید. مردم غرب کشور رزم دلیر مردان شما کردهای خراسان را در جبهه‌های جنگ تحمیلی عراق علیه ایران از نزدیک دیده‌اند و به حماسه آفرینی آنان می‌بالند.

من از طرف بچه‌های استان قهرمان پروزیلام آمده‌ام که شخصاً به حضور رسیده به شما تبریک و تهنیت بگویم. بخاطر تلاش و سعی فوق‌العاده‌تان برای چاپ این کتاب بسیار زیبا و ارزنده، کتابی که سبیل حماسه است، سبیل شجاعت و دلیر مردی و عظمت و از جان‌گذشتگی و پیوندابدی کرد و کرمانج.

موفقیت هرچه بیشتر شما و مردم غیور کرمانج را از ایزد یکتا خواهانم. با احترام فراوان از سوی دانشجویان استان ایلام علی‌اصغر فریبا کهرنیپ، ۳۰ آذر ۱۳۶۷

نامه‌ی مذکور را برادر بسیار خوب و شایسته‌ام علی‌اصغر عزیز با خود به کتابخانه‌ی باغ نادرشاه در مشهد آورد و به من ارائه داد و با همان صداقت و صفای کردی خود فرمود که من آمده‌ام از سوی دانشجویان استان ایلام بردستان خستگی ناپذیر شما بوسه زنم و آنگاه از تو بخواهم به من اجازه دهی پس از اینکه عروسی کردم و خدا اولین پسری را که به من داد نامش را کلیم بگذارم.

من غرق و مات و مبهوت به احساسات پاک و بی‌شائبه‌ی این دانشجوی عزیز کرد هموطنم و پاره تنم فرو رفته بودم چون سخنانش به پایان رسید، صورتش را بوسیدم که به نمایندگی من صورت و دست همه‌ی بچه‌های رحمت‌کش و خوب ایلام را ببوسد. آنگاه گفتم: من هم خواهش از شما دارم، و آن اینکه نام اولین پسر خود را ججو و دوّمین را سردار عوض و سومین را کلیم بگذارند...

آری، آری هموطن، من اگر شب و روز و تا لحظه‌ی مرگ هم بنویسم و کنار کنم نمی‌توانم با سخنگوی یک دره از محبت‌های این عزیزان بشوم. خداوند مردم این مملکت را از گزند حوادث محفوظ و مصون بدارد و سعادت دو جهان را بر آنان ارزانی بدارد. انشاء الله.

۳۶-قم - ۱۴/۹/۱۹۸۸ نامه‌ی قشنگ و پراحساس و آموزنده‌ایست از برادر فاضل و دانشمند و شاعر آوازه‌ی کرد در شهر مذهبی قم. او «یکس کردی» است که بیشتر دانشمندان بویژه مردم کرد با اشعار دل‌انگیز ایشان در روزنامه‌ی جهاد کردی و کتب و مقالات متعدد ایشان آشنا هستند. او کردی است آوازه و ستم‌دیده از جنای روزگار، رانده شده از کردستان عراق همچون صدها و هزاران خانوار کرد دیگر که از ظلم و جور و ستم حزب غیرانسانی بعث عراق و خون‌آشامانی همچون البکر و صدام بزیده، در بدر و آوار گشته. اما از تلاش و کوشش و مبارزه علیه خون‌آشامان حاکم بر عراق همچون دیگر هم‌نژادانش لحظه‌ای آرام نداشته و ندارد.

آری بیکنس کرد در نامه‌اش به حفیر نوشته است که سرزمین زیبا و حاصلخیز عراق که در واقع گلستانی پررنگ و نگار بود اکنون به گورستان آهن پاره‌های تانک و توپ و هواپیما و میدان مین و بمبهای شیمیایی تبدیل گشته است. همه جا تخریب و نابوده شده و شهرها و روستا همچون هیروشیما به امر صدام یزید بمباران گشت و از بین رفته و این سلسله جنایت جاتوران ضدبشری همچون صدام و حامیانش می‌باشد.

بیکنس افزوده است: «آری برادر، بگذار آشکارا بگویم که اگر بندند از استخوانهایمان را جدا کنند. اگر سر ما را به بالای دار ببرند، اگر در شعله‌های آتشیان بسوزانند. اگر زن و فرزندان و هستی‌مان را جلو دیدگانمان به اسارت و غارت برند، و اگر در زندانها و سیاه‌چالهای حکام عراق زیر تازیانه و آهنپای گداخته، خرد و نابودمان کنند، هرگز و هرگز از حقوق حقه و مبارزه‌ی ملی خویش دست‌بردار نخواهیم بود و امان‌نامه با بیعت لامذهب و صدام کافر امضاء نخواهیم کرد بلکه مبارزه‌مان ادامه خواهد داشت تا شاهد پیروزی را به آغوش کشیم و با سرفرازی و سربلندی به کردستان عزیزمان در آنسوی مرز ایران بازگردیم و آن ویرانه را بار دیگر به گلستان مبدل سازیم... آری برادر، پس از کشتارهای دسته‌جمعی شهر حلبچه، دهها کشتار و قتل عام دیگر بر ما وارد آمده است که اینها نه اولین‌اند و نه آخرین.

در روز ۱۹۸۸/۸/۲۸ بار دیگر دست کثیف صدام از آستین جنایت آمیزش بیرون آمد و سه هزار نفر دیگر از کردان هم‌نژاد ما را در شهر عمادیه و اطرافش با بمبهای شیمیایی به خاک و خون کشید و هزاران زخمی و معلول برجا گذاشت. نیز در روز ۱۹۸۸/۸/۳۰ در یکی از بیابانهای موصل به نام «الحضه» یازده هزار تن کرد بی‌گناه و بی‌دفاع بک جا تیرباران شدند. نیز در یکی از اردوگاههای نازی‌گونه‌ی صدام در جنوب عراق به نام «البضیه» تعداد ۵۰۰ نفر از مبارزان کرد را در ملاء عام به دار آویختند. اکنون نیز دو میلیون کرد در اردوگاههای هیتلری عراق با مرگ دست به گریبان‌اند.

تیر آگاهی دارید که ۸۰ هزار کرد از ۱۵۰ هزار نفر زن و مرد و کودکی که مجبور شدند به ترکیه پناهنده شوند در مرز بین دو کشور عراق و ترکیه در سرمای ۱۵ درجه زیر صفر شبها بی‌پوشاک و غذا در انتظار مرگ لحظه‌شماری می‌کنند. اما ما از این چیزها نه می‌ترسیم و نه می‌هراسیم. ما به راه

خود ادامه می‌دهیم و این شعار مقدس را تکرار می‌کنیم.

«با کوردستان پاننه‌مان»

برادر کرد ما بیکس قطعه شعر زیبایی هم خطاب به کودکان کرد به نام «وصیت بومندالانی

کورد» نوشته و ارسال داشته‌اند که انشاءالله در کتاب شاعران به چاپ می‌رسانیم.

۳۷- گرگان - ۶۷/۱۰/۲۷ - از برادر کارگر و زحمتکش ما آقای برات سعادتزاده‌ی زیندیلو که از

درگز برای تلاش و کوشش به سرزمین گرگان رفته و با نیروی بازو و عرق جبین شرافتمندانه زندگی

می‌کنند، نامه‌ی زیبا و بلندبالایی به کورمانجی رسیده که از مطالعه‌ی سومین جلد کتاب حرکت

تاریخی کرد برسر شوق آمده و قطعه شعر دل‌انگیزی نیز به گونه‌ی زیر جاشنی نامه خود کرده است:

من دی کورمانج خوشحالن، نه زیی خوشحالووم که نیم

زه شوقی خوشحالی، ژوردا ویی دا ده فریم

تا چاشنی من هینگنی، له فی تاریخی کورمینج

بئیه دور بووم، حشمت مام، ژوردا ویدا تفکریم

خه لکو تاریخی کورمینج، رونای کره دلئ مه

مینا نه خاش ده وینی، ده زمان زه دهستی خه کیم

وه گیان بوون زه نویان، دلیر و تاقداران

له گسوری زنده بوونه دوباره «عظم رمیم»

نه گه رته م زه بیر بوونی، دیاوه بیرهاتن

بپاس ده وئم ماته را، ئستی کردگار رحیم

«بهرات» ده ویی قه‌له‌م کیش، نه نویه تاریخ

ته کورمانج سه‌ربند کر، خادتی یاری ته «کلیم»<sup>۱</sup>

۱- برگردان:

دیدم کورمانج خوشحال‌اند، منم خوشحال‌شدم و خندیدم

از شوق خوشحالی، این سو و آن سو بال و پر کشیدم و پریدم

۳۸. باختران (کرمانشاه). نامه‌ی بسیار دل‌انگیز و پراحساس از برادر عزیزمان جناب آقای شیخ علی‌اکبر باجوانلو که از طلاب فاضل روستای سنگلی فوجان هستند و تمام سالهای جنگ شوم و تحمیلی عراق به عنوان یک بسیجی مؤمن و مخلص در جبهه‌های سراسری غرب کشور بوده‌اند. آقای شیخ علی‌اکبر خدمت ارزنده‌تر دیگری هم انجام دادند و آن اینکه دو سند قدیمی از ایل استاجلو را برایم آوردند که تا آن زمان نمی‌دانستم استاجلوها در کجای خراسان اسکان گرفته‌اند. استاجلوها در زمان شاه‌عباس در برابر ازبکان به شدت مقاومت کردند و تا آخرین نفر ایستادگی نمودند که در جلد اول صفحه ۴۳ در معرفی امت خان استاجلو بیان شد. از آن زمان به بعد دیگر هیچ خبری از آنان به دست نیامده بود. این برادر فاضل، ضمن ارسال اسناد استاجلوها که در جلد پنجم چاپ می‌شود نوشته‌اند: «آقای توحیدی، بنده علی‌اکبر چوبانی (رضوانی) به نوبه‌ی خود از این اثر گرانبهای شما (جلد سوم) که در حقیقت برای گردان خراسان یک شناسنامه است تشکر می‌نمایم. مطمئن هستم که مردم کرد هرگز زحمات شبانه‌روزی شما برای چاپ این آثار گرانبها را فراموش نخواهند کرد... امیدوارم ایزد منان طول عمر با برکت و عزت به شما عنایت نماید تا اینکه در زنده

تا چشم من بیفتاد، به این تاریخ کورمانج

بی طافت شدم و حیران ماندم، این بر و آن بر نگریستم

الای مردم، تاریخ کورمانج، قلب ما را روشن ساخت

احال ما خوب شد | مانند بیماری که از دست حکیم درمان ببید

جان گرفتند دوساره دلیر و نامداران

استخوانهای پوسیده‌شان دوساره در گور زنده شدند.

(اشاره به آیه ی ۷۹ سوره یس)

اگر ما فراموش شده بودیم، باز به خاطرها آمدیم

سپاس می‌گویم تو را ای کردگار رحیم

و برات، گوید: قلم کش، تو نوشته‌ای تاریخ

تو سربلندی کردی کورمانج را، خدا یار تو، کلیم،

کردن تاریخ و فرهنگ زبان کرمانج تحقیق و تلاش و کوشش بیشتری بنمائید. چون ترسیم اجل مهلت ندهد لذا فرصت را مغتنم می‌شمارم و از جبهه نامهی تشکرآمیز تقدیم حضور می‌دارم و در موقع نماز و دعا، سلامتی از شما را از خداوند بزرگ می‌خواهم که شما را برای ما کرده‌ها زنده نگهدارد. دوستدار شما علی اکبر چوپانی (باچیانلو). من هم به نوبه‌ی خود از خداوند می‌خواهم این برادر و تمام رزمندگان ما سالم و تندرست و موفق باشند و دهان دشمن را بکوبند. آقای چوپانی قطعه شعر زیبایی به کردی هم ارسال فرموده بودند که به علت طولانی شدن مطلب در جای دیگر چاپ خواهیم کرد.

۳۹- قوچان - ۶۷/۹/۱۴ - دوست و معلم و راهنمای خوبم جناب آقای حسین حاجی‌زاده اوغازی و برادرشان چپیر حاجی‌زاده به اتفاق نامهی محبت‌آمیزی نوشته و فرموده‌اند در صفحه ۱۵۷ جلد سوم در مورد قباله‌ی کوهستان «کلم» آمده است که شاهگلدی از طایفه‌ی اولکانلوها بوده‌اند. در صورتی که شاهگلدی‌ها طایفه‌ی ما می‌باشد. امیدوارم در جلد بعدی تحقیق بیشتری نموده، به این اشتباه احیاناً جایی اشاره شود.

سرور عزیزم آقای حاجی‌زاده؛ شاهگلدی‌ها اصلاً همان طایفه‌ی اولکانلو هستند که گفته شد از زمان آمدن شاه تهماسب صفوی (پسر شاه سلطان حسین) به کوه آرموتلی آنها به این نام نامیده شدند، ولی طایفه‌ی شما که اکنون هشت پست است در اوغاز سکونت دارند و در جلد دوم صفحه ۱۵۵ هم آمده است به «اولاد حسین اوغان» مشهوراند، که اوغان بودن آنها هم یک اشتباه، بلکه خرافی است زیرا ویژگیهای زبانی و جسمانی طایفه‌ی شما هیچ رابطه‌ای از نظر قیاسه‌شناسی با افغانان ندارد. هر چند که افغانها هم یک شاخه‌ای از ملت باستانی و بزرگ ایران هستند. اما چرا اخیراً طایفه‌ی شما به شاهگلدی‌ها معروف شده هیچ دلیل و مدرکی نیست، اما با تحقیقات بیشتری که به عمل آمد، معلوم شد که وجه پرداختی که در صفحه‌ی ۱۵۷ جلد سوم اشاره فرموده‌اید متعلق به شاهگلدی‌های شما می‌باشد، نه از شاهگلدی‌های اولکانلو.

۴۰ - آتخانه (بیجورد) - ۶۷/۱۰/۳ - برادرمان رحیم علی شعبانی قهرمانلو نوشته‌اند که هر سه جلد کتاب شما را خواندم و از زحمات شما تشکر می‌کنم که مردم کرد خراسان را خوشحال نمودی. ما از ایل بزرگ قهرمانلو هستیم و بزرگان ما حاج رضاقلی و حاج جعفرقلی شعبانی قهرمانلو

می‌باشند. که ما اصلاً از روستای دوین شیروان به آشخانه آمده‌ایم. پسرعمویم مهدی شعبانی در مورخه ۶۱/۳/۲۰ در عملیات بیت‌المقدس در خرمشهر شهید شد و برادرم سهراب شعبانی قهرمانلو در نوروز ۶۷/۶/۱ پس از آتش‌بس وسیله‌ی عراقی‌ها دستگیر و اسیر شد. نیز پسر حاج ابراهیم شعبانی قهرمانلو در عملیات مسلم‌بن‌عقیل مفقود شده است. خودم نیز به عنوان یک سرباز ارتش ایران ۲۶ ماه در جنگ تحمیلی عراق شرکت داشتم و آنقدر جسارت و بی‌باکی از خود نشان دادم و بعضی‌های لامذهب را به گورستان فرستادم که از سوی ارتش به من برگ رشادت داده شد... ما قهرمانلوی آشخانه صمیمانه چشم انتظار به راه شما داریم که به آشخانه تشریف بیاورید و ما را سرافراز بفرمائید.

عکس صفحه ۴۵۷ جلد سوم که از کردهای قهرمانلو برداشته‌ای و دو زن و سه مرد کنار هم هستند (از پینه‌ی حسین خاکشور معروف به حسین قه‌می) نفر سمت راست دخترعموی خودم هست که چند سال ندیده بودم، از دیدن عکس او خوشحال شدم و از شما باز هم تشکر می‌کنم. ۴۱- تهران - ۶۷/۱۰/۱۵ - از تهران جناب آقای سید عبدالکریم هاشمی سرغزازی فوجانی همشهری قاضی و دانشمندم که دانش و کمال را از پدر به ارث برده‌اند، نامه‌ای مفصل با خطی بسیار زیبا برایم ارسال فرموده‌اند، که به هیچ‌وجه نمی‌توانم آنرا خلاصه و سانسور کنم. ایشان فرموده‌اند:

«منی دانم با چه قلمی احساس درونی خود را رقم بزنم. آنچه مسلم است زحمات بسیار ارزنده و توانفرسای شما هر کردی را چنان مغرور می‌نماید که نمی‌تواند بر احساس و غرور خود مسلط گردد، و در این رابطه همین غرور برآتم داشت تا هر چند صاحب قلم و رقم و علم و اندیشه‌ای نیستم لکن تا حدودی که بتوانم احساس آمیخته با غرورم را با زبان قلم بر لوح کاغذ نهم که حضورتان عرضه خواهم داشت.

در مسافرت اخیرم که به فوجان و مشهد داشتم به لطف یکی از دوستان کردم مجلدات دوم و سوم کتاب ارزنده و تحقیقی حرکت کرد به خراسان را به دست آوردم. همان شب در منزل خواهرم بسیاری از اوراق و صفحات آنرا بهم زدم، نگاه کردم، خواندم، ورق زدم و با التهای تمام و اشتیاقی فراوان و دقتی دیدم شما با این همه زحمت و سرارت تحمل سختی‌ها و رتجهای مسافرت



و بسیاری نارسائیهای مادی و معنوی دیگر، چنین زخمی را متقبل و چنین مرحمتی را به کرده‌های خراسان، بلکه تمام ایران می‌ذول فرموده‌اید و آنان را به خودشان معرفی نموده‌اید، بسی بر خود بالیدم. با ولی تمام دو جلد مذکور را مطالعه نمودم. دیدم شما آنچه را که هر کردی در دل دارد، آشکار کرده‌اید. شما آن نیروئی که بتواند رگهای منجمد و پست را باز کند و خون کرد بودن را در عروق جاری نماید، با تحقیقاتان به عروق وارد کرده‌اید.

منی خواهم قلم به توصیفی نابجا بپریم و نمی‌توانم حقایق را نیز نادیده انگارم. چون آنچه در مورد زحماتان نوشته و گفته شود، باز هم کم است و این مخلص نیز بر خود می‌بالم که یکی از میلیون کردی هستم که در لایلهای صفعات تحقیقات پرارزشان خود را می‌بینم، و در فداکاری‌ها، جانبازی‌ها و سلحشورهای قهرمانانان شریک و سهیم هستم. هنگامی که کودکی خردسال بودم، مادرم داستانهایی از کردهای همزاد و زادگاه و عشایر مختلف، خصوصاً داستان تحفه گل<sup>۱</sup> و ترکان خاتون، سوز خان، آراز محمد و ججو خان را برایم نقل می‌کرد، و از همان اوان کودکی با این اساسی آشنا بودم، لکن مروز زمان و... آن عرق کردی را در رگها منجمد و آن آزادگی و علو طبع و بلند همتی را شاید در مخلص نه سائیرین، به کمترین حد رساند. ولی گوهرهای گرانقدرتان با تشعشع خارق‌العاده خود، ضمن اینکه بارها و بارها اشک شوق از چشمانم جاری ساخت، خون منجمد و خفته را نیز در درونم به حرکت آورد.

امیدوارم در راهی که قدم اول را در آن نهاده‌اید آنقدر مصمم و موفق پیش روید که اگراد سرتاسر دنیا در آینهی جهانمای هر یک از صفحات کتابتان خود را ببینند و بشناسند.

در خاتمه در صورتی که مصلحت من دانند در قوچان با تلفن ۲۸۵۲ با پدرم آقای حاج سیدحسین هاشمی مرغزاری که سینه‌اش مالا مال از احساس و قومیت کردی می‌باشد، تماس حاصل نمائید تا شاید بعضی از اخبار و احادیث دیده و شنیده‌هایش در مجلدات بعدی مؤثر افتد.

۱- در جلد سوم ص ۲۴۲ داستان آمدن تحفه گل به مرغزار را نوشته‌ام به آنجا رجوع شود. مرغزار خاجایلو زادگاه پدری آقای هاشمی است.

۲- حالا بجای آن داستانها و اساطیرهای قهرمانی ما ابرابان داستانها جورواجور بی‌مایه‌ی بیگانگان را شب و روز برای کودکان ما از رادیو و تلویزیون پخش نموده و فرهنگ زدائی می‌کنند.

موفق و مؤید باشید. به گرمی دست را می فشارم. با احترام. عبدالکریم هاشمی مرغزاری - ۱۵  
دیماه ۶۷

بنده از بذل توجه و عنایت بی‌شائبه جناب آقای هاشمی مرغزاری تشکر می‌کنم و اضافی  
می‌نمایم که نگارنده در گذشته که در قوچان سعادتی نصیب بنده می‌شد همواره از محضر گهربار و  
فیض آثار پدر فاضل و شاعر و دانشمندشان مستفیض و بهره‌مند می‌گشتم، و گفتار ایشان مانند  
شعله‌هایی وجودم را مشتعل می‌ساخت. هیچ فراموش نمی‌کنم که روزی پای صحبت ایشان و  
مرحومان وکیل اوغازی و حبیب‌اله خان ناصر لشکر هیوه دانلو نشسته بودم و سراپا گوش شده بودم  
و...

آری برادر آن گفتار نغز و شیرین و مایه‌دار بود که مرا بر آن داشت، قلم شکسته‌ام را بردارم و بر  
صلحات کاغذ بلغزانم، هر چند که شایستگی لازم را برای انجام این رسالت نداشتم و ندارم. اما من  
از بی‌بضاعتی خویش نهراسیدم، زیرا می‌دیدم آنانکه مایه و بضاعت علمی بیشتر دارند با دیده‌ی  
تحقیر به این امور می‌نگرند.

نامه‌ی زیبای برادرمان هاشمی مرا بر آن داشت، هر چه زودتر از مشهد عازم قوچان شوم و با  
کسب اجازه از پدر دانشمند و ادیبان، به فیض دیدار آن جناب که این زمان خانه‌نشین شده بودند،  
بشنامم. آن حضرت بنده را با آغوش باز و محبت تمام پذیرفتند و سخن در محور فرهنگ و تاریخ و  
فولکلور سرزمین و مردم قوچان و آن دلاوری‌ها و مهمان‌نوازی‌ها گل کرد و...

نکات زیادی بود که نوشتم تا هر یک در جای خود، به چاپ رسد. اینک قطعه شعر زیبایی که  
حاکمی از احساس پاک ایشان است و در سال ۱۳۴۲ که جنگ سرد رادیویی و تبلیغاتی بین ایران و  
شوروی در جریان بود، و روسها در رادیوهاشان اهانت‌هایی به ملت شریف ایران می‌کردند، چون  
عزت کردی و هاشمی جناب ایشان تاب شنیدن و بی‌پاسخ گذاشتن این مهملات را نداشت،  
قصیده‌ی زیبای زیر را سروده و بر سرزبانها انداختند که به نظر می‌رسد:

قطعه شعری که در سال ۱۳۴۲ در جواب یاره گویان رادیو مسکو (که می‌گفت قسمت عمده‌ی ملت  
ایران از گرسنگی یا ریشه‌ی علف زندگی می‌کنند). از لسان ایل زعفرانلو قوچان سروده شده

من ایل زعفرانلو پاسبان مرزایرانم      من آن سدم که نباید رخته اندر عضو و ارکانم  
 منم قوچان که هتم سنگر مستحکم مین      حصار آهنین و حافظ سرحد ایرانم  
 من آن قوچان کردستانم و ایل سلحشورم      به روز رزم اشکم می‌دراند شاخ قوچانم

۱۲- مهاباد - ۶۷/۹/۲۵ - نامه‌ایست از برادر فاضل و دانشمند و مترجم و نویسنده‌ی گرانقدر، آقای سید محمد صمدی که تاکنون آثار متعددی از ایشان به چاپ رسیده و همچون ستاره‌ای در آسمان ادبیات کردی و فارسی درخشش و برتوفشانی دارند. ایشان ضمن ابراز مهر و محبت فرموده‌اند: «شکی نیست که بخشی از تاریخ هرملتی را مردان و زنان نامدار آن با برافراشتن پرچم علمی و فرهنگی تشکیل می‌دهند، متأسفانه در این مورد به اندازه‌ی کافی و وافی از وجود نویسندگان خوب برخوردار نبوده‌ایم و در مقایسه با سایر ملل باید اعتراف کنیم که ضعف فرهنگی و سیاسی داشته‌ایم و به همین جهت زیانهای فراوان دیده‌ایم. زیرا چه بسیار واقعیت‌ها که نوشته نشده و یا در نهایت نامردی و بی‌رحمی وسیله‌ی مزدوران زمان تحریف شده و یا چه بسا اسناد و مدارک مهمی که بر اثر بی‌توجهی در کنج خانه‌ها با پاره شده، یا سوخته شده یا به گونه‌ای رنگ و رو رفته و ضایع شده است که دیگر قابل بهره‌برداری نیست. به همین جهت است که ارزش کار شعایب از هر چیز نمایان‌تر است و شما توانسته‌اید با کوشش و تلاش بسیار مقداری از این اسناد را جمع‌آوری و از نابودی نجات دهید.

بدون هیچ‌گونه تعارف و مبالغه می‌گویم: کارتان در حد زنده کردن مرده است. اساس حیات یک ملت را زنده و پایه‌ریزی کرده‌اید...

اینک ضمن تشکر از زحمات بی‌مانند شما نامه‌ام را با نیایشی از شاعر توانای کرد معاصر آقای ملاکریم هنرمند (فدایی) که در پایان داستان لاس و خزال سروده‌اند به پایان می‌برم و شما را به خدا می‌سپارم که توفیقتان بدهد.

باید یادآور شوم که آقای فدایی که در میان کردهای غرب کشور به فردوسی زمان معروف است اشعار بسیاری در زمینه‌های گوناگون سروده‌اند که اشعار و شرح حالی از ایشان در کتاب «گلستان کردستان» در ردیف شعرای کرد خواهد آمد. نامبرده در سال ۱۳۷۰ خورشیدی در

روستای سی سر از توابع سردشت دیده به جهان گشوده است. افتخار آشنائی ایشان در کنفرانس فرهنگی کرد در مهاباد در مهرماه ۱۳۶۵ نصیب شد.

۴۳- بجنورد - ۱۸/۱۰/۶۷ - از دانشسرای تربیت معلم آقای رسول محمدیان ضمن ابراز لطف خواسته بود که چگونه می‌توان دوره‌ی کامل کتاب حرکت تاریخی کرد به خراسان را به دست آورد؟

در پاسخ این برادر و دیگر عزیزان عرض می‌کنم که به علت نبودن امکانات مالی متأسفانه دوره‌ی این کتاب را نتوانستم یکجا چاپ و منتشر کنم، لذا هرگاه فرصت و امکانی از نظر مالی پیش بیاید جلدهای بعدی نیز به ترتیب تاریخ چاپ می‌شوند.

۴۴- تهران - بنیاد فرهنگی نیشابور - استاد فریدون جنیدی نیشابوری که همواره بزبان پاک نگهدار جان و روانش باشد و خرد و دانش و کوشش را برای گسترش فرهنگ ایران زمین روز از روز افزون‌تر نماید، چون گذشته مهرورزی نموده، نامه شیرین و شیوا از آنسوی فراز دماوند، بسوی دامنه‌های کوهستان شایجان و پینالود برآیم فرستاده که برای شما سروران بازگوش می‌کنم:

بنام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگذرد

به آوای بلند کورمانج ایران، به بانگ بیداری کردن خراسان، کلیم‌اله توحیدی درود باد.

درود بر فرزندی یگانه‌ی کرد که در تمام رگ و پیوند خود مهر به کردن و عشق به ایران دارد، و با رسالت مهمی که در این دوران تحول و انقلاب برعهده گرفته است، یکدم از زندگی خویش را بی‌ثمر نمی‌گذارد، و همه جان و جهانش را پژوهش و تحقیق فرا گرفته است و دل تبارش در کالون این سینه‌ی ملتهب به آتشکده‌ای تبدیل گشته است که به جان نیم‌خسته‌ی کرد و کورمانج گرما و نیرو می‌بخشد، تا برخیزد و جایگاه خویش را در تاریخ و فرهنگ ایران بزرگ باز شناسد و برای رسیدن به آرمان‌های بزرگ خود، همواره در پهنی فرهنگ و تاریخ و افتخارات ایران حاضر باشد و حرکت جان و روان ایران را محرک و ناظر باشد... درود به فرزندی راستین کرد، کلیم‌اله عزیز و نازنینم.

دفتر سوم «حرکت تاریخی کرد به خراسان» را که با لطف برآیم فرستاده بودی، روزها و روزها از

بیش چشمان نگرانم گذراندم، هر برگ آنرا بوئیدم، بوی برگهای نورسته‌ی بونه‌های کنار چوبیاران و چشمه‌ساران را می‌داد. هر جمله‌ی آنرا خواندم نشانه‌ای از غیرت و مردانگی و پایداری مردان و زنان کرد در آن دیدم. در هر تصویر آن، موج نگاه کردن سخن از تصمیم بی‌ریا و خلل ناپذیرشان در راه حفظ آئین‌های آزادی و جوانمردی می‌گوید... اما هر بار کتاب را ورق می‌زنم و بی‌اختیار نگاهم بر تصویر یک سرو خرامان کورمانج می‌افتد که در میان سبزه زارهای کوهستان خرمی از گل در دامان دارد و پرده‌ای از شرم بر روی چشمان زیبایش کشیده است و آهسته رفتار و باشکوه به سوی من نگرَد اجلد سوم ص ۱۶۴. شاید به کودکانش، شاید به گل و شبنم، شاید به گله‌ی گوسفندانش، شاید به آرزوها و رؤیاهای دورگرانه‌اش ... شاید دارد صدای «کلیم» را می‌شنود که در کوهستانهای خرامان می‌پیچد که:

«خانگی من کورمانج، ای گردآفرید زمان... ای نامدار تاریخ...»

پرده‌ای از اشک روی چشمانم را فرا می‌گیرد و نگاهم روی این تصویر خیره می‌ماند و صدای تو را می‌شنوم که به مرال‌های نارن کورمانج سفارش می‌کنی که فریب زرق و برق ظاهری و پوچ غرب‌گرایی رانخورند و به سنت‌های ایرانی و آئین‌ها، روشها و ارزشهای کرد دل بینند و بدانند که گوهر یگانه فرهنگ و تاریخ و نژاد و زبان ایرانی هزاران بار زیباتر و والاتر و باارزش‌تر از بیگانگی و یگانه از خویش شدن است.

سنت‌ها، آئین‌ها، مراسم، زبان، لباس، آزادی، اندیشه پاک و همت شرف همه را باید حفظ کرد باید بدان افتخار کرد، باید بدان زیست، و به فرزندان سپرد...

کلیم جان، اما آیا ننگبانی همه اینها برعهده‌ی برخی مردان کرد شهرت‌شین شده نیز هست یا نه؟ آیا ما نیز بهتر نیست که خود را آماده کنیم تا جامعه کردی فراموش شده را به خیابانها و ادارات نیز بکشانیم. آیا بهتر نیست که در این راه ما نیز، یاور زنانمان باشیم که همواره پاسدار و نگهبان همه‌ی سنت‌ها و ارزشهای فرهنگی و هنری ما بوده‌اند؟ رویت را می‌بوسم فریدون.

امیدوارم سخنان گهربار و دلنشین سرور دانشمندمان فریدون جنیدی بر ما مردم گریزان از فرهنگ خویش نشان‌گذار باشد.

۴۵- دیواندره - کردستان ۶۷/۱۱/۷ - برادر فرزانه‌مان آقای عبدالله معماری از اداره‌ی مخابرات

دیواندره‌ی زیبای کردستان چنین نوشته‌اند:

استادگرامی و ارجمندم جناب آقای توحیدی

سلامی به ارزش قلم و به عظمت تاریخ و به گردنفرازی کوهستان زاگرس به حضورتان تقدیم

می‌دارم... و امیدوارم همواره قلمتان فزایما باشد و به شیب و فرسایش نگراید.

جلد سوم کتاب شما روحی تازه در کالبدم دمید و سالها مرا جوانتر گردانید و باعث تولید

انرژی تازه گشت. به راستی دست مریزاد که زحمات شایان ستایش است. چون نوشته‌هایت

انسان را همراه خودش به میان تمامی ایلات و قبایل و پهلوانان و نامداران و فرزندگان و آداب

و رسومشان می‌برد، واقعاً دستتان درد نکند که برای خوانندگان کتاب با ارزش خود خالق اثر و

انرژی ارزنده‌ای هستید...

دیواندره برادران معماری

۴۶- پاوه - کردستان - ۶۷/۱۱/۸ - نامه‌ایست از برادر فرزانه‌مان آقای بهرام ولدبگی از دژ

باستانی پاوه سرزمین قهرمانان که چند کتاب از ایشان هم چاپ شده است.

عکسی زیبایی از خود و عکسی دل‌انگیز و رؤیایی از شهر زیبای پاوه ارسال و نوشته‌اند:

حضور ادیب فرزانه، محقق فاضل جناب استاد کلیم‌اله توحیدی<sup>۱</sup>

سلام علیکم

از فراز قله‌های سربه فلک کشیده اورامانات کردستان سلامی گرم تقدیم حضورتان می‌کنم

کتابهای ارزشمند و پرمایه‌ی حضرتعالی، مایه‌ی سربلندی و سرافرازی هر مسلمان کرد در

بهت‌ی گیتی است.

درست است که ما به صورت افسانه و داستانی از تیاکان خود نیز شنیده بودیم که جمعی از

کردان مظلوم کردستان، قربانی اهداف پلید شاهان شده و به مناطق شمال و شمال شرقی ایران

۱- البته بنده بارها عرض کرده‌ام که بهیچ وجه شایستگی داشتن این عناوین و القاب را ندارم، بلکه

این بزرگواری و حسن ظن سروران عزیزم می‌باشد که حقیر را به این عناوین مخاطب می‌سازند

امیدوارم حمل بر خودستایی جان نثار نباشد.

تبعید شده‌اند. اما هیچ‌گاه فکر نمی‌کردیم که نلاله‌ای پاک از این نسل مجاهد برخیزد و قلم را به جولان درآورد و ادیبانه و محققانه ارزشهای فراموش شده یک ملت قهرمان را در تاریخ زنده و به ملت انقلابی ما هدیه کند، اما این واقعیت مهم را «کلیم» مجاهد تحقق بخشید.

ملت مسلمان کرد و پژوهشگران و اندیشمندان به این حرکت نوین فرهنگی در خراسان ارج می‌نهند و اسنادی گرانبها و تاریخی درخشان برای نسلهای بعد و استفاده از تحقیقات و ثبت تاریخ برای خود هدیه می‌دانند.

اوج و ترقی و تعالی تفکر نشأت گرفته از عقیده‌ی مطهر شما به اسلام و کردستان در کتابها، بیان بخوبی نمایان است و این همان چیزی است که ملت مبارز کرد سالها تشنه‌ی این افکار در ثبت تاریخ خود بوده است، کما اینکه این فرزاندگی و درخشش را در آنسوی مرزهای شرقی ایران هیچگاه فراموش نکرده و این جهش را الگویی وارسته برای همه‌ی اندیشمندان کرد در سراسر جهان در معرفی این ملت مظلوم می‌دانند.

قلم جاودانه‌ات و خستگی دستان پرتوانت را صمیمانه ارج می‌نهم.

حقیر و وظیفه خود دانست که با این چند جمله کم‌مایه از خدمات شایان شما با عنایت بر حدیث شریف «من لم یشکر المخلوق، لم یشکر الخالق» تقدیر و تشکر نمایم و خوشحالی خود را در جهت تداوم ارزشهای فرهنگی انقلاب اسلامی در میان کردان مسلمان و غیرتمند خراسان بیان دارم.

این نکته را که کردان قهرمانی از خراسان در مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری در جنگ تحمیلی علیه بزرگترین دشمن خود در تاریخ «اصدام بعثی افلقی لعنی» شرکت داشته و گلهای بربری را در میان لاله‌های شهیدان انقلاب خونین اسلامی هدیه کرده‌اند، هیچگاه فراموش نخواهیم کرد. یادشان گرامی باد.

خداوند شما را برای خدمات هرچه بیشتر به مسلمانان کرد آن دیار موفق و سلامت بدارد عکسی از شهر قهرمان پرور پاوه به عنوان هدیه تقدیم حضورتان می‌دارم. انشاء الله مورد پسندتان واقع شود. والسلام.

معاونت فرهنگی بنیاد شهید شهرستان پاوه - بهرام ولدییگی

۱۷- تهران - ۶۷/۱۱/۱۰ - جناب آقای دکتر ایرج افشاری زدی مدیر محترم مجله‌ی ارزنده آینده و نویسنده پرتلاش و خستگی ناپذیر که برگردن همه‌ی ایرانیان حق بزرگ فرهنگی دارند، تیز طبعی نامه خواهان یک نسخه از جلد سوم شده بودند که تقدیم گردید.

۱۸- اشنویه - ۶۷/۱۲/۲۹ - برادر فاضل و گرانقدرمان آقای احمد احمدپور مدیر کتابفروشی نالوسی در شهرستان اشنویه کردستان فرموده‌اند که ضمن تبریک فرارسیدن سال نو: «به اطلاع شما می‌رسانم که در مسافرت اخیرم به تهران متوجه کتاب گهربار حرکت تاریخی کرد به خراسان» شدم مردم اشنویه به ابراز علاقه فراوان روزانه چندین بار به این کتابفروشی برای دریافت کتاب مراجعه می‌کنند و...»

۱۹- مشهد - ۶۸/۱/۱ - برادر کرد عراقی آقای ایوب هاشم میروزی

#### جنایات صدام در کردستان عراق

نامه تکان دهنده‌ای است از یکی از برادران کرد یارزانی مقیم استان خراسان. این برادر که هاشم میروزی است با بسیاری از برادران دیگر همچون آقایان حسین و جمیل و عبدالقادر و ابراهیم و عسمت هاشم و... در شهرهای مشهد و تربت حیدریه و شیروان و قوچان و جاهای دیگر پراکنده‌اند و به زندگی دور از وطن خویش در غربت ادامه می‌دهند. این عزیزان و بسیاری دیگری از خانواده‌های کرد عراق سالهاست که با روی کار آمدن رژیم افلکی و صهبویستی و ضدبشری در عراق، از زمان حسن البکر، به ویژه صدام یزید از خانه و لانه و کاشانه خویش آواره شده‌اند. اما امروز وضع این آوارگان بیش از هر زمان دیگری رقت‌بارتر و ناسف‌انگیزتر است، زیرا چنانکه می‌دانیم، صدام یزید بطور مداوم شهرها و روستاهای کردستان عراق را بمباران شیمیائی می‌کند، تا دیگر هیچ آثاری از کرد و کردستان در عراق نماند و آنجا را تبدیل به منطقه‌ای عرب‌نشین کند. اما او کور خوانده است تا یک نفر کرد زنده است او این آروز را به گور خواهد برد. کردها در طول تاریخ بر فراز و نشیب خود، هزاران دیکتاتور خون‌آشام چون رضاشاه و آتاتورک و تیمورلنگ را به گورستان فرستاده‌اند و این نه اولین آنهاست و نه آخرین آنها. این سگ‌ها را افسار گسیخته بر به زودی به کیفر جنایات خود خواهد رسید و خون عزیزان به خون خفته‌ی حلیجه او را به سرنوشت هیلتر و استالین دچار خواهد ساخت.



ما کردهای خراسان هم در مجالس فاتحه‌خوانی و بزرگداشت مراسم سالگرد مرحوم ملامصطفی بارزانی کبیر، و حلبچه شرکت کردیم، نه تنها که ما کردها، بلکه بسیار دیگر از مردم نیک سرشت خراسان هم در این مجالس شرکت می‌نمودند، و بر صدام و اقلقیان عراق لعنت و نفرین می‌فرستادند که سبب این همه جنایات شده‌اند. از این رو برادرمان ایوب هاشم به نمایندگی از سوی کردهای عراق مقیم خراسان، نامه‌ای تشکرآمیز به اینجانب نوشته‌اند که در این مجالس و مراسم شرکت کرده‌ایم، در حالی که ما کردهای خراسان به عللی واقعاً شرمنده هستیم و نتوانسته‌ایم دین خود نسبت به این عزیزان ادا سازیم و صرف شرم بر چهره داریم، هر چند ضربات تازیانه‌هایی که بر پیکر آنها وارد می‌شود، درد آن‌را به تمام معنای پیکر خود احساس می‌کنیم و ... ایشان نوشته‌اند: از آنجا که وظیفه‌ی هر کردی است که در هر کجای جهان که باشند نسبت به شهادت‌های دین در جهت چاپ و انتشار این سه جلد کتاب ارزشمند حرکت تاریخی کرد به خراسان بنمایند، که خدمت فرهنگی بسیار بزرگی به این آوارگان تاریخ بنمایند. من هم به عنوان یکی از آواره وظیفه‌ی خود دانستم سپاسگزاری خود و دیگر برادران کرد مقیم خراسان را تقدیم حضورتان نمایم. و از تشریف‌فرمایی جنابعالی و دیگر برادران کرد خراسان در مراسم دهمین سالگرد شادروان رهبر بزرگ کرد ملامصطفی بارزانی و دومین سالگرد مرحوم ادریس بارزانی فرزند بزرگ آن رهبر، و همچنین در یکمین سالگرد فاجعه‌ی خونین حلبچه که در تاریخ ۱۳۶۷/۱۲/۲۹ در مشهد در مسجد امام حسین (ع) برگزار شده، شرکت فرمودید و با اشعار دلنشین و سخنرانی مهیج و تاریخی خود، قلوب داغدار ما را تسکین بخشیدند. بار دیگر تشکر نمایم.

برادر کردم، عمق جنایات صدام در تاریخ ۱۶/۳/۱۹۸۸ میلادی (برابر اسفند ۱۳۶۷) که در شهر خونین حلبچه (هیروشیمای کردستان) انجام گرفته است چیزی نیست که قلم بتواند آنرا به تصویر بکشد، یا زبان قادر به بازگو کردن آن حالت وحشتناک این بمباران جنایت‌آمیز باشد که زنان و مردان و کودکان و حیوانات بی‌گناه و گیاهان و درختان در یک لحظه تمام تبدیل به خون و خاکستر و دود شدند و همه چیز تمام شد، ۱۶ فروند هواپیمای جنگی عراق بر فراز حلبچه ظاهر شدند و غریبتند و همه چیز را درهم گوییدند. پنج هزار نفر کرد بی‌گناه و بی‌دفاع کشته

شدند، ده هزار نفر زخمی که بیشتر آنها هم نه دست داشتند و نه پا و یکی بعد از دیگری جان سپردند به طوری که می‌دانند ۴۴ نفر از این زخمی‌ها را به مشهد منتقل کردند و در بیمارستانهای امام رضا و قائم بستری نمودند.<sup>۱</sup>

عناصر شیعیانی شناخته شده در این بیماران عبارت بودند از:

۱- گازه‌های خردل ۲- سیانور ۳- گاز مخرب اعصاب

که هر سه نوع این گازها در بیماران حلبچه از خطرناک‌ترین بمبهای شیعیانی هستند که تاکنون علیه بشریت به کار رفته‌اند.

برادرم کلیم، نه سازمان ملل، نه حقوق بشر، نه وجدان بشریت، هیچکدام از این جنایت صدام خاطرشان یک ذره هم متأثر نشد و کشورهای کافر عربی هم با صدام همصدا شدند و گفتند این مسأله دروغ است و اصلاً کردستان بیماران نشده است.

برادر این شهادت‌های کذب و به ناحق و این نامردی‌های اعراب به ظاهر مسلمان و دیگر مسلمان‌نماهای جهان ما را خواهد کشت و دردش از درد بیماران صدام شدیدتر است. همه یا لال شدند، یا تکذیب کردند.

چند نفر زن و کودک در بیمارستان مشهد جان سپرده بودند، آنچه هم مانده بودند، تمام ناقص، بی دست و بی پا، دونفرشان از این جوانان دانشجوی دوره‌های فوق لیسانس و دکترا بودند که در اروپا تحصیل می‌کردند و برای گذراندن تعطیلات چند روزه به عراق بازگشته بودند که به این سرنوشت شوم دچار شده بودند.

آری این بود نامهی برادر کردمان آقای میروزی، اما آنچه که خودمان در بیمارستان مشهد بهنگام عیادت دیدیم تکان دهنده بود و آنچه بیش از همه دلم و روحم را جریحه‌دار ساخت و اشک از چشمام جاری نمود، کودک پنج، شش ساله‌ای بود که روی تخت افتاده بود و سرم به بدنش وصل بود، فقط به سختی می‌توانست نفس بکشد، دیگر هیچ.

۱- نگارنده و چند نفر از برادران کرد خراسان که به عیادت این عزیزان به خون آغشته رفیم و آنها را روی تختخواب‌های بیمارستان قائم دیدیم، چنان از درد به خود پیچیدیم که به سختی توانستیم خود را روی پا نگهداریم.

برسیدم پدر و مادر این کودک در کجا هستند. یکی از مجروحین که جوان ۲۶ ساله‌ای به نظر می‌رسید، معرفی شد که پدر این کودک بوده به او گفتم، عزیزجان تو که وضع بهتری داری می‌توانی بروی، مادر این کودک را بیاوری برای آخرین بار روی خونین این پاره تنش را ببیند و با او وداع کند، او با گریه گفت: مادرش را دیگر از کجا پیدا کنم. اگر در بیمارستان از بین نرفته باشد، در کدام اردوگاه و در کدام بیمارستان او را بیابم، تو نمی‌دانی که چه بر ما گذشت و چگونه بی حالمان شدیم و...

ما در حالی که می‌گریستیم، بیمارستان را ترک گفتیم.

هنوز هم که نزدیک به یک سال از آن روز می‌گذرد، الان که دارم این خاطرات را می‌نویسم، اشک بی اختیار از چشمانم سرازیر می‌شود و صفحات کاغذ را مرطوب می‌سازد. من تا زنده‌ام هیچگاه خاطره‌ی آن کودک مجروح بی‌گناه را که نه توانست روی مادر را ببیند و نه مادر توانست لحظه‌ی آخر دست و پای او را نوازش کند، با او وداع نماید، نمی‌توانم فراموش بکنم. این داغ بدتر از داغ فرزندانم ابوالفضل بود که در شهریور ۱۳۵۸ در کوران از دست دادم. این هر دو درد با من به گور خواهند آمد، زیرا بر استخوان بدنم نقش بسته‌اند. این کودک سرانجام جان سپرد و جنازه‌اش به تهران به گورستان کردها منتقل شد. من هیچ دارویی برای تسکین این درد خود ندارم، مگر اینکه تفرین کنم و بگویم پروردگارا هر چه زودتر صدام حسین تکریتی را به وضع و روز این کودک مبتلا کنی. به دردهایی مبتلا کنی که درمان نداشته باشد و روزها و سالها همین‌گونه در انتظار مرگ لحظه‌شماری کند.

آری برادرمان میروزی در ادامه‌ی نامه‌شان نوشته‌اند:

تنها کشوری که با ما ابراز همدردی کرد، دولت جمهوری اسلامی ایران بود که به ما پناهندگی و جا و مکان داد و به مداوای مجروحین پرداخت و فراری‌ها و پناهندگان کرد را در آغوش پرمهر خود پذیرفت و به ما اجازه داد مراسم سوگ عزیزان خود را در مساجد ایران برپا کنیم.

بعضی از کردها که به ترکیه فرار کرده بودند، با تبنانی صدام و دولت فاشیستی ترکیه آب رودخانه را با داروهای شیمیایی آلوده ساختند، و از این طریق بیشتر آن فراری‌ها با آب مسموم

و زهرا گین، بار دیگر مسموم شدند و جان سپردند. جنایت ترکیه هم از جنایت صدام کمتر نبود. روس‌ها که دم از حقوق‌گاری و مردمی دارند در این میان لال شدند و چون حامی و مشوق صدام بودند، اصلاً به روی خود نیاوردند و حرفی نزدند.

آمریکای شیطان هم که دودستی صدام را نگه داشته است، به خاطر بولها و دلارهای عربستان سعودی و حق حسابی که از این کشورهای عربی می‌گیرد، در مسأله‌ی «دفاع از حقوق بشر» قلابی خویش، اصلاً این موضوع را مطرح نساخت. تا این رژیم‌ها هستند تشکیل‌دهندگان سازمان ملل آنچنانی و ...

برادرم، کلیم. از تو می‌خواهم، با قلمت و با زیانت، و به هر طور که می‌دانی سلام و پیام ما را به کوهستانهای کردستان در عراق برسانی و بگویند ای کوهها پابرجا و استوار باشید که اینک ما از راه دور می‌رسیم. ما تفنگ به دست، ما با خشم و نفرت از صدامیان به سوی تو می‌آیم و انتقام عزیزان تو را خواهیم گرفت، صدامیان را به حال خود رها نخواهیم کرد. بند از بند آنها را جدا خواهیم ساخت. زنان ما فرزندان دیگری برای قربانی کردن در راه تو ای میهن عزیز ای کردستان، زاده‌اند و پرورده‌اند، اینها را به تو پیش‌کش خواهیم کرد و دشمن تو را زیون خواهیم ساخت و آزادی را به تو باز خواهیم گرداند.

ایوب هاشمی و دیگر کردهای آواره در خراسان.

نگارنده هم در مراسم سالگرد به خون نختگان حلبچه، قطعه شعری به زبان کورمانجی سرودم. که در جای دیگری چاپ خواهد شد.

این قطعه‌ی زیبا را نیز شاعر کرد دیار ما آقای کیان ربانی دیرالو (شادی) از شهر بجنورد نوشته بودند خوانده شد. عین دستخط آقای دیرالو در صفحه ۴۴۳ گراور شده است

۵۰- اسفراین - منوچهر فرخی - ۶۸/۱/۲۰

برادرم آقای فرخی از شهرستان زیبای اسفراین با خط زیبای خود نوشته‌اند:

«دانشمند گرامی و محقق عزیز، آقای کلیم‌اله توحیدی

با اهداء سلام و تحیات و دعای خیر، آثار قلمی و تراوشات مغزی آن جناب در رابطه با اکراد ایران به ویژه در خطه‌ی دلیرپرور خراسان در کتابخانه عمومی اسفراین، عمیقاً مورد

مطالعه قرار گرفت. بدون اغراق سعی و اهتمام و کوشش تو برادر عزیز کرمانجی، شایان بس تشکر و سپاس است. از یزدان پاک آنچنان مسألت و آرزو می‌نمایم که این خدمات خوب و جاودانه شما برای همیشه به درازای ابدیت سینه به سینه نقل و الگوی واقعی برای آنانکه عرق ایرانی بودن برای آنان افتخار است، باشد. انشاء الله تعالی..

۵۱- باز هم فریادی از کردستان، از حلبچه، از خون سرخ عزیزان و بی‌گناهان.

مقر: ۶۸/۱/۲۶- برادر شاعر و نویسنده مان آقای عمر فاروقی در دومین نامه خود نوشته است:

استاد محقق و فرزانه و بردار مهربان جناب آقای توحیدی

با سلامی دوباره از کردستان مظلوم و به خون آغشته و گهواره‌ی شهیدان حلبچه و سیدصادق و سروان و خورمال و بیاره و این خطه‌ی باستانی و کوهستانی که هم اکنون گروهی از اعراب بدوی جاهل به زعامت هیتلر قرن، صدام وحشی، تلاش در عربی کردن آن دارند، و بزودی صدای مهیب انفجار شهر زیبای قه لادزی را هم، همچون انفجار حلبچه خواهید شنید، و پای ملخ خواران بیابانگرد مصری و سودانی را در آنجا خواهید دید که سرزمین کردستان را لگدمال می‌کنند. هن، جی بوئزم، وه گوتنا فردوسی ناقدار:

ز شیر شتر خوردن و موسسار عرب را به جایی رسیده است کار...

جلد سوم کتاب حرکت تاریخی کرد به خراسان را مطالعه کردم. متأسفم که به جای عرض تبریک و تشکر، از آفرینش این اثر زیبا در تاریخ کرد، نامه‌ام را با آه و افغان و ناله و خیر سیه‌روزی برادران خود در کردستان عراق شروع می‌کنم و خاطر عزیزتان را داغدار می‌سازم. اما چه کنم، تا بوده و هست، سهم کردستان این چنین بوده و شاید هم این خواهد بود.

اینک به گواهی اسناد معتبری که ارائه داده‌اید، همه می‌خوانند و پی می‌برند که سلسله‌های صفویه و افشار و حتی برادران هم‌زبان و هم نژاد زند و بعد هم وطن فروشان ننگین قاجار با ما چه‌ها کردند؟

نمی‌دانم در مجله‌ی سرو، مقاله بنده را تحت عنوان «حسن سلطان اورامی و فرهاد میرزای معتمدالدوله» عموی ناصرالدین شاه خوانده‌اید یا نه؟

در آن مقاله با استفاده از منابع تاریخی آمده است که ناصرالدین شاه یک نفر وطن فروش و

آلت دست استعمار انگلیسی بوده است که با اجرای نقشه‌ی انگلیسی‌ها، به دوران حکومت‌های قدیمی و ایلی که پشتوانه‌ی محکمی برای حفظ و استقلال ایران بودند، در خراسان و کردستان خاتمه داده است، تا چند روزی او را به اروپا دعوت کنند، تا با مادام‌های فرنگ به عیش و عشق‌بازی بنشینند و زیر سایه‌ی گرم و نرم آن لعینگان اروپا، ایران را دودستی تقدیم بریتانیای کبیر، آن رویاه مکار و حيله گر بنمایند.

در این رابطه بود که در سندج هم به حکومت خاندان کردار دلان که سابقه‌ی یکهزار سال امارت و حکمرانی و مرزداری داشتند، پایان داد و با انتصاب عموش فرهاد میزرا به حکومت کردستان به غارت این نواحی پرداخت. همین ایل کرد گلباغی را که در بین دیوان فره و سندج اسکان داشتند، در اواخر دوره‌ی قاجار با کمک هواپیماهای جنگی انگلستان با یاری دولت عثمانی به شدت سرکوب کردند.

روابط دولت قاجار و ترکهای عثمانی با انگلستان نیز باعث سقوط پاشای رواندوز شد که حکومت‌های کرد شمال خراسان از جمله فوجان و بجنورد نیز از این نقشه‌ی انگلستان برکنار نمائند و از بین رفتند.

بهر حال هر روزه استعمار برای ما نقشه‌ای تازه طرح و اجرا می‌کند، این روزها هم نوبت حلبچه بود، تا فردا نوبت کجا باشد؟ اینک به یادبود حوادث تلخ حلبچه و ترکیه و قتل عام مردم و ویران شدن روستاهای کردنشین و براندازی ملت کرد از صفحه‌ی گیتی اشعاری سروده‌ام، که امیدوارم در جای مناسب خود که همانا جلد چهارم کتاب شما می‌باشد، چاپ و منتشر گردد، تا این حوادث تاریخی فراموش نشوند و به فرزندان کرد برسند و آنها را با مشکلات نیاکان آشنا سازند و ... ارادتمند شما. عمر فاروقی

شینی نه نیایی بهیان نه و دم له سه لوتکھی که زوکیو  
آقای فاروقی نامه‌ی مفصل و پراز درد دل دیگری نیز به تاریخ ۷۰/۱/۱۵ برایم ارسال داشته‌اند و شرح آوارگی‌ها و سپه‌روزی‌های خواهران و برادران کرد عراقی مان داده‌اند که چگونه در میان برف و بوران و سرما از ظلم صدام یزید که تمام شهرها و روستاهای آنها را بمباران کرده و آواره‌ی ایران و ترکیه نموده و در ترکیه با چه حالت نامردمی با آنها برخورد کرده، این نامه بسیار

غم انگیز و رقت بار است. و من بخاطر دینی که در این رابطه دارم، با عرض پوزش از حضور شما عزیزان آنرا عیناً بازگو می‌کنم که نوشته‌اند:

بسمه تعالی - ۱۳۷۰/۱/۱۵ - نامه سرگشاده به شعراء، نویسندگان، روزنامه‌نگاران و ادبای ایرانی، با سلامی چو بویی خوش آشنایی

اگر آنچه که خطاب به شما می‌خواهم بگویم، بر روی کاغذ آورم، نه تنها مشنوی هفتاد من، بلکه صدمن خواهد شد.

اما در این مقال و مجال فرصت آن نیست. پس با اندک اشارتی وجدان بیدارتان را به داوری و قلم رسانتان را به یاری می‌طلبم و فریاد برمی‌دارم: ای آدمها، ای انسانهای اشرف مخلوقات، ای هم میهنان پاک سرشت.

من کردم و هموطن و هم‌نژاد شما. زمانی دباکوی ماد بودم. روزگاری مؤید مؤبدان و مرزداران ساسان. آنگاه ابومسلم شدم در خراسان و صلاح‌الدین ایوبی در بیت‌المقدس و فتح فلسطین.

سرانجام در معاملات سیاسی به دست امپریالیسم جهانی تکه پاره شدم و هر قسمت از پیکرم به جایی افتاد. اگر چه من پیکر ایران بوده و هستم اما از طالع نحس و زبون و توطئه‌ی امپریالیسم و حتی خیانت یا ناآگاهی سردمداران اسیر دست اعراب و اتراک شدم و...

اما به من بگوئید شما برای من، که کردستان و پاره‌ای از ایرانم چه کردید؟

زمانی آتاتورک در ترکیه زبان را از کامم بیرون کشید و جنین کودگانم را از شکم مادران با سرنیزه سربازان بر روی زمین ریخت و کلبه‌ام را آتش زد و ویران نمود و آواره گوه و بیابانم ساخت. و برادر او رضاخان قزاق در ایران لباس از تنم بیرون کرده و کلاه فرمایشی تجدد بر سرم گذاشت و همه جا مرا زیر شلاق حکومت‌های نظامی قرار داد و پیکر عزیزانم را بر سردار فرستاد.

در عراق، بریتانیای کبیر، آن استعمارگر پیر، سردارم شیخ محمود برزنجی را دستگیر و به هندوستان تبعید کرد و زندانهای عراق را از آزادیخواهانم مملو ساخت و خیری‌ها و لیلها را از من و در زیر شکنجه جانسان را از من گرفت و..

اما اکنون که صدام حسین خون‌آشام دست تمام جنایتکاران تاریخ را از پشت بسته و روح جنگیز و نیمور و شمر و یزید را از خویشان شادمانه ساخته و شما با دیده بصیرت مصیبت مرا

می‌بینید و بمبارانهای حلبچه و بیاره و سیروان و غیره را می‌بینید و اجساد نیمه سوخته کودکانم را در کردستان عراق مشاهده می‌کنید، برایم چه کرده‌اید و چه می‌کنید اکنون که در برف و سرما و کولاک در کوهستانهای مرزی ایران و عراق آواره مانده‌ام و کودکانم خشک و بی‌جان می‌شوند و هر روز صدها تن از آنها را زیر گل و برف مدفون می‌کنم و شما هم از تلویزیون بدبختی‌های مرا می‌بینید که حتی غربی‌های سازنده‌ی سلاحهای شیمیائی و همپالکی‌های صدام هم برایم گریه می‌کنند، شما برایم چه کرده‌اید؟ آیا من حق ندارم از شما بپرسم که به چه دلیلی بیش از بیست قرن است که مرا به باد فراموشی سپرده‌اید و حتی قطعه شعری در مظلومیت و سیه‌روزی من سروده‌اید و قلمی و قدمی برای بیان رنجهایم برنداشته‌اید؟

شما که به خاطر سوختن پروانه‌ای به پای شمعی و یا ناله‌ی بلبل‌ی بر شاخ گلی صدها دیوان و شعر و مقاله نوشتید و صدها خروار کاغذ سیاه کردید، چرا یک برگ کاغذ برایم و برای عزیزان از دست رفته‌ام ننوشتید و بیتی در عزاداری و سیه‌روزیم سرودید و ننوشتید؟

اینک شما ای همه شاعران و سخن‌سرایان و روزنامه‌نگاران و نویسندگان و ادیبان ایرانی هم میهنم، اگر شما را در دادگاه تاریخ به محاکمه بطلبند، چه پاسخ خواهید داد؟  
شما دیدید آن زن نوجوانی را که پس از اینکه وضع حمل کرد، پای کودکش را گرفت و به رودخانه‌ی خروشان الداخت و گفت: برو عزیزم، برو ای پاره‌نم، در آبهای سرد و خروشان خموش و سرد باش تا همچون من بدبخت و آواره و سرگردان و پریشان نباشی!!

آری عزیزان، من نیز مانند شما برای کردستان عزیز کاری انجام نداده‌ام، اما اکنون که زانوی غم بر سینه فشرده و به سوک عزیزانم نشسته‌ام، از شما انتظار دارم با قلمتان، با شعرتان، با سرودتان به من و به عزیزان از دست رفته‌ام تسلیت بگوئید بر زخمهای خونینم مرهم شوید.

سفر: برادر شما، فاروقی

۵۲. فرانسه - پاریس - آقای دکتر عبدالله مردوخ - ۱۹۸۸/۱۲/۳۰ - آقای دکتر مردوخ که گویا از محققان کرد در خارج از کشور هستند، نامه‌ای به خط زیبای خودشان از فرانسه برای نگارنده در دو نوبت نوشته و ارسال داشته‌اند که در بقم آمده، خط زیبایشان را خوانندگان عزیز ببینند. لذا گوشه‌ای از نامه‌ی زیبایشان گراور می‌شود. اما افسوس که ایشان بدقول‌اند و کتابهایم را که فرموده بود برایشان



به چه زحمتی تهیه کرده و فرستادم، و چند نامه هم نوشتم که اقلأ اعلام وصول کند، خبری نشد. اما آقای دکتر باپلی که از فرانسه آمده بودند، فرمودند کتابها به ایشان رسیده است. این رفتار ایشان مرا رنجیده خاطر ساخت. ایشان در نامه‌ی نخستین به تاریخ ۱۲/۸/۱۹۸۸ فرموده‌اند:

«دانشمند محترم جناب آقای توحیدی اوقازی

... مدت زیادی است با تألیفات با ارزش شما آشنا هستم. اینک برای تدوین کتاب مهمی درباره‌ی «تاریخ شناسی کردی» احتیاج می‌برم به آثار شما در مورد تاریخ کردان خراسان دارم، متأسفانه تمام جستجوهای من برای یافتن آنها در اروپا بی‌ثمر بود، خواهشمندم در صورت امکان هر دو جلد اثر خودتان را برای اینجانب ارسال فرمائید...»

و در نامه‌ی دوم که گراور آنرا ملاحظه می‌فرمائید در تاریخ ۳۰/۱۲/۱۹۸۸ نوشته است:

«شما به عنوان مورخی از کردهای خراسان برای خوانندگان کرد دارای اهمیت فراوانی هستید، بخصوص اثر شما در تاریخ کردهای خراسان جای خود را دارد...»

ضمناً آدرس اولی شما را از آقای دکتر باپلی بزدی یکی از استادان دانشگاه مشهد گرفتم...

دومین آدرس شما از دوست عزیزم آقای سیدمحمد سمعی دریافت داشتم.

برای اطلاعات عرض می‌کنم که اخیراً از طرف آقای تسوکرمان زبان شناس معروف شوروی کتابی درباره‌ی زبان کردهای خراسان تحت عنوان... [به لاتین گراور نگاه کنید] به زبان روسی منتشر شده. آنچه مهم است متن حکایات و داستانهای این کتاب است که شما یا دوستانتان می‌توانید آنرا ترجمه کنید. این متن به خط لاتین نوشته شده‌اند...»

بهرحال بنده منتظر بودم که جلد سوم کتاب حرکت تاریخی کرد به خراسان از زیر چاپ خارج

شود که برایش بفرستم. سرانجام این مهم انجام شد و یک دوره از کتابهای خود و یک دوره از

کتابهای آقای میرنیا را برایشان در تاریخ ۳/۱۲/۶۷ پست کرده به پاریس فرستادم. اما حالا هر چه

بنده و آقای سیدمحمد سمعی نامه‌ی می‌نویسم که آقای دکتر لااقل اگر کتابها رسیده‌اند، اعلام

وصول بفرمائید، به خرج ایشان نمی‌رود. این بی‌احترامی ایشان باعث شد که برای یکی از

دانشمندان کرد اوکراین یکی از جمهوریهای سابق شوروی که کتابم را جهت تحقیق خواسته بودند،

نفرستم. زیرا گفتم مگر من ملانصرالدین هستم که هم کتاب بخرم هم هزینه سنگین پست را

بپردازم. آقا زورش بیاید اعلام وصول کند؟

۵۳- قوجان - نامه‌ای بی تاریخ از برادر پراحساس ما آقای مهدی شجاع درونگری

این برادر ما پس از احوالپرسی نوشته‌اند خواهشمندم متن کامل نامه‌ام را بخوانید. البته من دوبار نامه را خواندم، ولی نامه در چهار صفحه از کاغذهای ورق بزرگ بود که بیشتر مسائل شخصی و غیرهمگانی بود.

چیزی که موجب گلاهی ایشان شده بود، این بود که چرا در جنگ درونگر که بین ججو و شورشیان تحریک شده از سوی روسها و کشته شدن علی اکبر پهلوان مجریگی نوشته‌ام درونگری‌ها ساده‌دل بوده‌اند...

موضوع دیگر که مرحوم صارم درگزی که همان میرزا محمودخان از سادات آن دیار هستند، بر اثر اینکه می‌خواستند قسمتی از اراضی درونگری‌ها را به زور بگیرد و مرحوم قربان نادری که شخص بسیار به قول ایشان فعال و مردم‌دار و خوب بوده در مقابل ایشان ایستادگی کرده و در نتیجه به دست افراد صارم با تبر به قتل رسیده است و تا مرحوم قربان محمد نادری زنده بود کسی جرأت نداشته تریاک و یا حتی سیگار بکشد و...

بنده هم عرض می‌کنم، خدا پدر این قبیل آدمها را بیامرزد که رفتند و ندیدند که درونگر به چه حال و روزگاری افتاده است. بنده در سال ۱۳۶۶ به روستای محمدتقی بگ که ایشان اشاره کردند رفتم و شب را در منزل آقای محمد محمدزاده بودم متأسفانه ایشان شب درب حیاط را قفل کردند، وقتی علت را پرسیدم، گفتند که تمام سیصد و پنجاه خانوار این روستا تریاکی و گردی هستند، برای اینکه به سرنوشت آنها دچار نشوم همیشه درب حیاط را قفل می‌کنم و...

این باعث ناراحتی شدید من و همراهانم شد. امیدواریم با تلاشی که برادران سپاه و انتظامی در طرح و العادیات به کار می‌برند، این روستائیان عزیزمان که از زندگی ساقط شده بودند، ترک اعتیاد کرده باشند و به فعالیت و کار و کوشش و سازندگی خود بازگشته باشند.

ضمناً آقای شجاع نوشته بود که برادرش به نام آقای کیانوش هم در جبهه‌ی جنگ تحمیلی عراق شهید شده‌اند، که ما و همه‌ی خوانندگان به روح شهدای عزیزمان در جنگ تحمیلی درود و سلام می‌فرستیم و امیدواریم خداوند آنها را غریق دریای رحمت خویش کند و به بازماندگان

محرمشان نیز صبر و پایداری مرحمت فرماید.

۵۴. تهران ۶۷/۱۰/۲۸.

برادر فاضل و نویسنده‌ی کرد، آقای صدیق صلی‌زاده‌ی بوره‌که آثار ارزنده‌ی بسیاری چاپ و منتشر نموده خطاب به حقیر فرموده‌اند:

نکته‌ای که باید عرض کنم در شگفتم که در این ۳ جلد کتاب حرکت تاریخی کرده خراسان، یادی از ابومسلم خراسانی، آن کرد دلاور نکرده‌ای نمی‌دانم چرا؟

ابومسلم خراسانی نامش بهزادان فرزند ونداد هرمز نسل گودرز کرد است. وی در سال ۹۸ هجری در روستای قندین از توابع مرو [در خراسان بزرگ] به دنیا آمد و در جوانی ابتدا نزد امام عباس راه یافت و از طرف او مأمور نشر دعوت در خراسان شد و در آنجا لشگری گرد آورد و به سال ۱۳۱ هجری خراسان را فتح کرد و سرانجام سلسله‌ی بنی امیه را برانداخت و خود به سال ۱۳۷ هجری به دست دوانیقی دومین خلیفه‌ی عباسی به طرز ناجوانمردانه‌ای کشته شد و جسدش به دجله انداخته شد که همه می‌دانیم و...

ابودلامه شاعر عرب که در دربار منصور خدمت می‌کرد، درباره او شعری گفته و ابومسلم را بخاطر کردبودنش هجو نموده است:

ابا مجرم هل غیر الله نعمه علی عبده حتی یغیرها العبد  
اقسی دولت المنصور حاولت غدره الا ان اصل الندر نک الکرده...

یعنی ای ابومجرم (ابومسلم) آیا خداوند آنچه را به بنده‌اش بخشیده و منصور را بزرگ کرده، تو می‌توانی آن را از بین ببری؟ تو در عهد منصور می‌خواستی خیانت کنی و بدران کرد تو هم چنین ناپاک بودند.

طبق گفته‌ی ابودلامه و نوشته‌های دیگر مورخین ابومسلم خراسانی کرد بوده است و چنین استنباط می‌شود که کردان در اوایل اسلام و قبل از اسلام در خراسان می‌زیسته‌اند<sup>۱</sup>. چنانکه

۱- البته نظر آقای حاج شیخ عزیراله عطاردی حمزکالو قوجانی هم که از بزرگترین دانشمندان و خراسان‌شناسان می‌باشد و به حق ناصر خسرو زمانش می‌توان خواند، این نظریه را با دلالی که در دست دارد، تأیید می‌نماید. امیدوارم کتاب خراسان بزرگ ایشان هر چه زودتر چاپ و منتشر شود، تا

مورخین نوشته‌اند که ایل‌های شبانکاره و بازرنگی که [بختیاری‌های کنونی بازماندگان آنها هستند] در سرزمین فارس به گله‌داری و چوپانی مشغول بوده‌اند و اردشیر بابکان (۲۲۴-۲۴۱ میلادی) که سلسله‌ی ساسانی را به وجود آورد، از ایل کرد بازرنگی بوده است<sup>۱</sup> و شکی در آن نیست که کردان هم از قدیم‌الایام در خراسان بوده‌اند و ابومسلم از میان آنها برخاسته است. امید است که در این باره تحقیق بیشتری بکنید.

نکته‌ی دوم که باید عرض کنم، یکی از شعرای قرن دوازدهم هجری به نام العباس خان کرد کندوله‌ای (۱۱۹۱-۱۱۹۸ هجری) منظومه‌ای به نام نادرنامه دارد که فتوحات نادر را در آنجا به رشته‌ی نظم کشیده.

العباس خان خود یکی از سرداران نادر بوده و در جنگ نادر با توپال پاشا، او فرماندهی چند تیپ را برعهده داشته است. چون خیرکشته شدن نادر در جنگ با عثمانی شایع شد، او نیز به ناچار میدان را رها و بسوی ایران عقب‌نشینی نمود. نادرشاه هم که برای کمک‌رسانی به العباس خان آمده بود، چون فهمید که العباس خان عقب‌نشینی نموده به فتح بغداد رفت و آنجا را تسخیر کرد. چون خبر پیروزی نادر به العباس خان رسید، دوباره به سوی نادر بازگشت و از او درخواست بخشش نمود و استعفای خویش را تقدیم نمود. نادر هم استعفای او را پذیرفت و او به زادگاهش کندوله در نزدیکی کرمانشاه بازگشت و چند اثر نایاب به رشته‌ی نظم آورد که یکی از آنها نادرنامه است. العباس خان در این منظومه از شرکت فعال و گسترده‌ی کردهای خراسان در جنگ با توپال پاشا سخن می‌راند و می‌گوید:

خاک خراسان، قینول [؟] قوچان      لؤلؤ لالون، شمیر کر و چان  
ایل عارلوه، تارم و تهران      مگری، مریوان او هرودی زنگان  
تیبی قوچانی، تیبی کلاتی      تیبی مشهدی، تیبی هراتی  
از گفته‌های او پیداست که تیبهای قوچان و کلات نادری در این جنگها شرکت فعال داشته‌اند.

ما از تحقیقات وسیع و گزاینه‌ایشان با مدارک و دلایل قطعی بهره‌مند گردیم، آنگاه معلوم خواهد شد که کردهای دوره‌ی ساسانی پاسدار مرزهای خراسان پس از بهرام چوبین چه بر سر آمدند؟  
۱- نظر مرحوم استاد رشید باسی نیز در کتاب تاریخ ریشه‌ی نژادی کرد مؤید این نظریه است.

هر چند که تنها از ایل عمارلو نام برده است، اما در جاهای دیگر از دیگر ایل‌های کرد خراسان هم صحبت به میان آورده است.

حسین حزلی مکریانی مورخ شهیر کرد هم در کتاب «کرد و نادرشاه» خود آورده است که اگر کردهای خراسان نبودند نادر هیچگاه به پیروزی و قدرت نمی‌رسید و...»  
 آقای پوره که افزوده‌اند: این کتاب را در نوجوانی هنگامی که در عراق مشغول تحصیل بودم خوانده‌ام. اگر ندارید، برایتان بفرستم.

بنده عرض می‌کنم: نیکی و پرسش؟ در کار خیر حاجت استخاره نیست. الا کرام بالاتمام

به مرغ آویزان روسها بر دروازه‌ی فیروزه

۵۵. شیروان .

مه رزی گازی<sup>۱</sup>، مه رزی گازی<sup>۲</sup> ده نویم له کارغازی<sup>۳</sup>  
 ده شینه به ر شه غازی<sup>۴</sup> مینی<sup>۵</sup> «کلیم» چس ده خسازی  
 شعر فوق را برادر باذوق ما آقای رمضان سیاح جلالی از دیران آموزش و پرورش شیروان در رشته‌ی تاریخ و جغرافیا به عنوان چاشنی بر سر لوحه‌ی نامه‌ی زیبای خویش نوشته‌اند که برگردان آن چنین است:

۱- گاز: بلندی. فراز. قله‌ی کوهستان، که عکس آن «نال» می‌شود، یعنی فرودست، پالین. این کلمات در بین مردم لاین و جلالی به این معانی استعمال می‌شوند، در جاهای دیگر کرمانج‌نشین، اندک تفاوتی در معانی می‌یابند.

۲- اوغاز که همان ابقاص، و آبقاص می‌باشد، روستای رادگاه نگارنده و مرکز ایل کیکانلو دهستان سیوکانلو می‌باشد. حقیر در جلد اول نوشته بودم که شاید کلمه‌ی «اوغاز» از «اوغوز» نام نیای بزرگ ترکان غر گرفته باشد، که هنوز در ضرب‌المثل‌ها مردم می‌گویند «اوغوز گونه» یعنی اوغوز گفته است. اما بر اثر اسناد و قبایله‌های قدیمی که پس از انتشار جلد اول به دست آمد، معلوم شد که اینجا به علت اولنگزار بودن و داشتن رودخانه‌ها و چشمه‌ها و برکه‌های بسیار فراوان آب مسکن و فرودگاه غارها و اردک‌ها و مرغابی بوده است، و به همین جهت به آبقاز که همان آب غاز باشد معروف گشته و امروزه مردم اوغاز می‌گویند. در دفاتر و دیوان‌های دولتی سالهای اخیر «اوغاز» نوشته‌اند. که «او» همان آب در گویش خراسانی‌هاست، به اضافه‌ی واژه «غاز». تلف غاز = آبقاز.

الای سلندی کوهسار، سلندی کوهسار تراوشات دل بردردم را بر روی کاغذ می نویسم  
 آسرا به سرزمین اوغاز می فرستم ما نا (ببینم) کلیم چه می خواهد؟  
 ایشان نگاشته اند که پس از مطالعه‌ی جلد دوم که حوادث تاریخی جدا شدن سرزمین زیبای  
 فیروزه از خراسان را در برداشت شب و روز منتظر رسیدن جلد سوم بودم که بینم پایان این بازی و  
 سرنوشت سوم تاریخی به کجا انجامیده است، خوشبختانه آرزویم جامه‌ی عمل به خود پوشید و  
 امروز جلد سوم کتاب شما را در شیروان خریدم، نمی‌دانی چه شور و شوقی به من دست داد، از  
 خوشحالی آن شب را تا ساعت یک بعد از نیمه شب بیدار ماندم و تا صبحه‌ی ۲۰۰ مطالعه کردم که  
 چشم سیاهی رفت و من ناچار مطالعه‌ی بقیه را به روز بعد موکول نمودم. الحق داستان درد نکند با  
 این کتاب، که حاوی تاریخ و فرهنگ و هنر و جغرافیای ماست و زنده کننده‌ی آداب و رسوم  
 کرمانج.

اما چند خطی هم در رابطه با ایل و طایفه‌ام لازم دیدم برایتان بنویسم تا نظر شما چه باشد؟  
 پس از مطالعه‌ی کتاب شما مایل شدم بدانم که از کدام طایفه هستیم، و چون با مادر بزرگم و  
 دیگر بزرگان صحبت کردم معلوم شد که من از طایفه‌ی کوران از ایل جلالی هستیم که از فیروزه  
 رانده شده‌ایم و شما در جلد دوم و سوم کتابتان توضیح داده‌اید، مادر بزرگم که متولد فیروزه است،  
 می‌گوید:

ما بعد از انقلاب کمونیستی روسیه در سال ۱۹۱۷ میلادی بلا تکلیف شدیم که در روسیه بمانیم  
 یا به ایران بازگردیم. بیشتر مردم فیروزه (چنانکه از زبان مرحوم تایش نوشته‌اید) هم به همین گمان  
 بودند. تا اینکه دیدیم یک روز روسها سه مرغ سر بریده را بر دروازه‌ی فیروزه آویزان کردند.  
 یکی از مرغها پرنکنده بود، دومی نیمی از پرهاش کنده شده بود، سومی کاملاً لخت و بی پر  
 بود.

روسها مردم را به میدان فیروزه جمع کرده و گفتند:

هر کس می‌خواهد الان ایران برود، حالت مرغ بردار را دارد. یعنی می‌تواند تمام اموال  
 منقولش را یا خود بردارد و برود. هر کس یک ماه دیگر برود، می‌تواند مانند مرغ دومی، نیمی از  
 اموالش را یا خود ببرد. و آنهایی که از شش ماه بعد بخواهند بروند، باید مانند مرغ سوم لخت و

عربان همه چیز خود را بجا بگذارند و بروند.

این عمل روسها که تهدیدی جدی برای گرفتن و مصادره‌ی اموال مردم بود، ما را به وحشت انداخت، و ما ناچار شدیم پس از مدتی مانند مرغ دومی با تیمی از اموال خود از فیروزه کوچ کنیم و با راهنمایی آقای حاج دولت نامانلویی از راه پاجگیران به شیروان بیاییم و در کنار طایفه‌ی کوران که قبلاً از فیروزه رانده شده و در قُلقوق (گلجوک) نشین شده بودند، اسکان بگیریم.

همچنین مادر بزرگم از درخت چنار بزرگ فیروزه که شما در صفحه ۲۴۸ جلد سوم از آن نام برده‌اید و عکس آن را هم با دختران زیبای کرمانج فیروزه در جلد دوم صفحه ۴۸۰ چاپ کرده‌اید، به دریغ و افسوس یاد می‌کند. و من می‌بینم که هرگاه نام این چنار و آن قضای زیبای فیروزه را به یاد می‌آورد، اشک در چشمانش حلقه می‌شود. او می‌گوید این چنار اگر هفت نفر مرد، آغوش گشوده و دست به دست هم می‌دادند، به سختی دستشان بر دور کمر این درخت به هم می‌رسید. کلیم جان ما اکنون در شیروان در شهرک طالفانی می‌نشینیم، اگر سری به ما بزنید بسیار معنون خواهیم شد و مادر بزرگم می‌تواند از خاطرات زیبای فیروزه داستانهای زیباتری برایتان تعریف کند.

بنده هم ضمن عرض سپاس از برادر کرد جلالی ام و مادر بزرگشان امیدوارم زیارت این مادر بزرگ نصیب بشود و خاطرات دل‌انگیز فیروزه را از زبان او بشنوم. انشاء الله

۵۶- تهران - ۶۷/۱۲/۶ - برادر دانشمند و ادیب و فاضل و نویسنده‌ی پرتلاش کرد ما آقای رفوف نوکلی که با سیر و سفرش به نقاط کردنشین خاورمیانه و مطالعات فراوانشان در تاریخ ما صاحب نظر و آگاه هستند و حفر همواره از الطاف بی‌پایان ایشان و دیگر اساتید کرد بهره‌مند بوده‌ام و خواهم بود، در نامه‌ای این چنین بنده نوازی فرموده‌اند:

سه رنامه‌ی نامه به ناوی «الله».

با دی صبا دخیلک واصل که هم پیامه ده میکه لیک براوین و عده‌ی دعا و سلامه ای باد صبا دستم به دامانت، این پیام را برسان. چون مدتی است از هم بریده شده‌ایم و اینک گاه دعا و سلام فرارسیده است.

برانگی زانا کاک کلیم‌اله توحیدی

باز هم سلام علیک. باز دیگر باد صبا از سوی خراسان و از دیار ابومسلم کرد خراسانی و امیرحسین خان شجاع‌الدوله و آراز محمد و جه‌جو خان‌ها و تحفه گل‌ها، ارمغان شما یعنی جلد سوم کتاب «حرکت تاریخی کرد به خراسان» را به ما رساند. بوسیدم و برسر نهادمش. باز هم آفرین و هزار آفرین بر شما، که خستگی و نومیدی و ناتوانی را به بازی گرفته‌اید و همچنان از ثمره‌ی اندیشه و کتابت که به منزله‌ی «شجره طیبه» می‌باشد، کام مشتاقان فرهنگ و ادب کرد را شیرین ساخته‌اید و پیشینه‌ی افتخارآمیز نیاکانتان را در راه پاسداری از مرزهای ایران زمین و مبارزات بی‌امان و مداومشان علیه بیدادگران رابر پیشانی تاریخ نقش بسته‌اید. در جلد سوم از غارت و چپاولگری‌های آصف‌الدوله والی خراسان و مأموران زالو صفتش برده برداشته‌اید و این حاکم محکوم در پیشگاه تاریخ خراسان را به مردم شناسانده‌اید و ستمهای سخت‌کوش قوچان و درگزی ص ۲۶۵ و اسارت زنان و دختران کرد قوچانی و به اسارت بردن به دیار بیگانه. ص ۲۷۸ و واکنش ضعیف دولتمردان بی‌عقل و بی‌بصر عصر قاجار در برابر چنان فجایی آگاه شدم. بخشی از ترانه‌ی «مرغ سحر» سروده‌ی شادروان ملک‌الشعراى بهار کرد دنبلی را که در عصر رضاخان پهلوی سروده، به یادم آمد. آنجا که گفته است:

مرغ سحر ناله سرکن      داغ مرا تازه تر کن  
ظلم ظالم جور حیا، آشیانت داد بریاد  
و تو برادرم کلیم‌اله، مرغ سحر ما، با بیان واقعیت‌های تلخ و مستی که از نامردمان بر کرده‌های دیار خراسان رفته است، داغم را تازه کردی و از جریان بخشیده شدن قصبه‌ی کردنشین و زیبای فیروزه توسط ناصرالدین شاه قاجار به روسها ص ۱۰۶ و کشته شدن سردار ارس محمد (آراز محمد) جلالی ص ۲۳۹، اعدام حسن وبگ محمد ص ۲۴۵، کشته شده ججوخان ص ۴۱۷ و تیرباران کردن پسرش قدم‌بار ص ۴۲۹ که همگی به دست روسها انجام گرفته، داغم را تازه‌تر و تازه‌تر کردی و بر نفرت هرچه بیشتر از ستم‌پیشگان و متجاوزان افزودی.

از سوی دیگر از جانبازی و حماسه‌آفرینی شهدای یاد شده و نبردهای شیرزلی چون تحفه گل در رویارویی با روسهای اشغالگر ص ۲۴۳ که با تار خون پاکشان، جهانی از افتخارات را بر تاریخ پرماجرای کردستان رقم زدند، داغ دلم تا حدودی التیام یافت.

دیگر اینکه فریاد یک جوان کرد که نامزدش را به اسارت برده بودند ص ۲۸۱ و نالیدها و سر به



کوه و بیابان نهادنش داستان‌های غم‌انگیز فرهاد از عشق شیرین، وامق از قراق عذرا و مجنون از دوری لیلی و مم را از غم زین در شاهکار کردی احمدخانی در خاطره‌هایم تداعی بخشید.

خلاصه بگویم، کلیم جان، کتاب شما زمانی خواننده را می‌گریاند، زمانی می‌خنداند و گاه تهییج و خشمگین می‌سازد. تو با این شاهکار فرهنگی‌ات گذشته‌ی افتخارآمیز هزاران کرد خراسان، گیلان، مازندران، سیستان و بلوچستان و پاکستان و هندوستان را از تاق نسیان خارج ساخته، مورد شناسائی قرار داده‌ای. اندرز حکیمانه‌ات به دختر کرد، تحت عنوان: خانگی من کورمانج ص ۴۶۵ برای حفظ لباس و آداب و رسوم فرهنگی چندین هزارساله‌ی به جا مانده از نیاکان ماو پاسداری از آن پندی است که هر که به پای بند بودن به آریایی بودن و شرافت ملی خویش در هر کجای جهان که هست، باید بکار گیرد و آویزه‌ی گوش سازد.

توحدی عزیز، در زمینه‌ی کار بزرگت هر چه بگویم کم گفته‌ام و نتوانسته‌ام حق مطلب را ادا نمایم. الهی دست مرزاد و خدای سبحان همیشه یار و یاورت باد، آمین. دوستدار شما، محمد رفوف توکلی بانه‌ای در پایان یکی دو اشتباه جایی در این جلد را یادآور می‌شوم.

ص ۴۲. چهار سطر به آخر «۱۳۰۸» درست است.

ص ۵۲۱. سه سطر به آخر شیخ محمود رهبر قیام ملی کرده‌های علیه استعمار انگلیس بارزانی نبوده و برزنجه است.

۵۷. کرمانشاه - ۶۷/۱۲/۱۸ - ستار نیازی.

برادر پاسدار ما در نیروی هوایی سپاه که ستار نیازی نام دارد و از کردان شاملو ساکن کلاته بالی (باری) خراسان است، طی نامه‌ی محبت‌آمیزی نوشته است:

در طبیعت با دیدگانی بر از اشک، چون قطراتی از باران که فرشتگان آسمانی بر ایمان به ارمغان می‌آورند، کلمه‌ای در خور لیاقت شما نیافتم. عاقبت قلبم را با کارد محبت می‌شکافم و قطره‌خونی که می‌چکد، به عنوان سلام و درود تقدیم حضورتان می‌نمایم...

آری برادرم توحدی من قبلاً نامه‌ای از جبهه‌ی جنگ تحمیلی عراق، از کردستان برایتان فرستاده بودم، اما نامی از آن در جلد سوم نبود.

متأسفانه جلد اول کتاب شما را در خراسان و کردستان و باختران و تهران، در هیچ جا نتوانستم

به دست بیاورم. من اکنون در یاختران در نیروی هوایی سپاه به مینم خدمت می‌کنم. به یادتان می‌آورم، پدربزرگم، آقاخان سردار کلاته بالای بود. شما را به خدا می‌سپارم. در پاسخ همشهری عزیزم نیازی عرض می‌کنم که نامه‌ی قبلی ایشان به دستم نرسیده است. به پاس محبت ایشان و جبران مافات عکسی از پدربزرگشان آقاخان که در یکی از روزنامه‌های زمان شاه چاپ شده بود و به آقاخان سیبل معروف بود در جلد هفتم چاپ می‌کنم. ۵۸. عشق‌آباد (مانه). ۶۷/۱۲/۲۵

برادر عزیزمان آقای محمدرضا نظری دیرقانلو، ساکن عشق‌آباد از توابع بجنورد به کردی نوشته‌اند: برانگی کلیم، سه لام زه خاژی مه زن ته ندوروستی ته ده خازم و نومیدوارم هه میشه خاشی و سه فه راز به ویی. نیسالان..

این برادر ضمن دعوت از ما به روستای خودشان دیرقانلو و نیز عشق‌آباد، افزوده‌اند: بنده یکی از خوانندگان آثار بارزش شما و طرفداران پروپاقرص کتابهای شما می‌باشم. زیرا این شما بودید که قدمردانگی در این برهه از زمان برافراشتید و کرد کرمانج خراسان را آنچنان که شایسته است به سایر برادران هم میهن ترک و فارس معرفی نمودید. من به خود می‌بالم وقتی می‌خوانم که بدران و اجدادم این قدر سلحشور و بی‌باک و متهور بوده و در برابر متجاوزان و زورگویان ایستادگی نموده‌اند...

چندی قبل در خدمت شاعر کرد زبان و برادر عزیزمان آقای کیان ربانی دیرانلو بودم، ایشان فرمودند که چند روز پیش استاد گرانقدر، توحیدی در بجنورد بوده‌اند، نمی‌دانید که چقدر افسوس خوردم که نتوانستم خدمت برسم و ...

همانطور که عرض شد روستای ما به دراقانلو یا دیرقانلو معروف است و در شمال روستای بدرانلوی بجنورد در دره‌ی عمیقی واقع است و باغهای فراوانی دارد که از چشمه‌سارهای زیبا و گوارای کوههای آخورداغ سیراب و شاداب می‌شوند و از ویژگی‌های این روستا این است که در میان چند روستای ترک‌نشین قرار گرفته ... روستای ترکمن‌نشین گودری صلاح در جنوب و روستای ترک زبان فخرالدین در شمال است، اما دراقانلو در این میان کردزبان است.

در دراقانلو پیرمردی داریم که از آمدن امیرجان محمد خان قاجار دولو صحبت می‌کند و

می‌گوید آن زمان به او امیر قصاب می‌گفتند که در بین روستای فجر و دیرقانلو هفت نفر از کردها را تیرباران کرد و سپس عازم آشخانه و ترکمن صحرا شد...

شما در جلد دوم صفحه ۳۲۰ فرموده‌اید: که دیرقانلو از طوایف ایل شادلو است و پیرمردان ما می‌گویند نام اینجا در اصل دزه‌قانلو یعنی دره‌ی خونین بوده است، چون همیشه ترکمانان به اینجا حمله می‌کردند و جنگ در می‌گرفت و عده‌ی زیادی از طرفین به خاک و خون کشیده می‌شدند... خواهشمند است نظراتان را در این مورد بفرمائید.

(بنده در پاسخ این برادر عرض می‌کنم در مورد وجه تسمیه بیشتر روستاها یا ایلات و طوایف به درستی قطعی نمی‌توان اظهار نظر کرد، ممکن است این نظر پیرمردان که درست باشد و ممکن است آن نظری هم که اظهار کرده بودم که دیرانلوه‌ها و دیرقانلو مربوط به همان دیران و دیرکان در قفقازیه بوده باشند که پس از اینکه به خراسان آمده‌اند، باز هم بر روی روستاهای خویش این نامها را حفظ کرده‌اند.) برادرمان نظری افزوده‌اند: تیره‌های زیر در روستای دیرقانلو ما نشیمن دارند:

- ۱- قره باشلو (که ساکنین اصلی دیرقانلو هستند از طوایف شادی‌لو)
- ۲- وری (ورانلو) که اینها از ایل زعفرانلو هستند و مرکز آنها بین قوچان و رادگان و چساران می‌باشد.
- ۳- اصفهانی که می‌گویند اجدادشان از اصفهان به اینجا آمده‌اند.

۴- اوزبکی (که احتمالاً از طوایف مقلوب شده‌ی ازبک به دست کردها می‌باشند)

۵- بحرئ - که می‌گویند جد آنها از بحرین آمده‌است.

۶- تعالو یا ته‌می - (اینها هم از ایل رشوانلو در شمال شرقی بجنورد و از توابع شیروان زعفرانلو می‌باشند). با تشکر از برادرمان نظری روز ۱۴ فروردین ۱۳۷۰ به عشق آباد رفتم که خدمتشان برسم، از بدشانسی من به مسافرت گنبد قابوس رفته بودند.

۵۹- اصفهان - ۶۷/۱۲/۲۶ - نامه‌ایست از برادری کردزبان که از اصفهان پست شده و ضمن ابراز علاقه و محبت فرموده‌اند، من جلد سوم کتاب شما را از دیدی انتقادی بررسی می‌کنم. امضاء این نامه ظاهراً حکیم هیتوکی می‌باشد.

اما این برادر عزیز مطالبی را در نامه‌ی چهار صفحه‌ای خویش عنوان کرده‌اند، که چون بیشتر جنبه سیاسی دارد و در جهت خلاف مسیر کار نگارنده می‌باشد، لذا از آوردن آن معذورم و ایشان می‌توانند مکتوبات قلبی خود را در یکی از مطبوعات داخل یا خارج از ایران به چاپ رسانند.

۶۰- کارت پستال زیبایی است به امضاء یکی از خواهران یا برادران کرد، که نوروز سال ۶۸ را به بنده تبریک گفته‌اند. امضاء نامه. کوردیک. یعنی یک کرد. نوروز ۱۳۶۸ و ۲۶۸۸ تاریخ کرده.

یادآور می‌شوم در تاریخ کردی که مقدم بر تاریخ میلادی و هجری مسلمانان است، مربوط می‌شود به فتح کشور لیدی و تسخیر آن بوسیله‌ی مادها (کردها)، که در بین‌النهرین کنونی قرار داشت و پس از آن، استقلال و بقای کشور لیدی برای همیشه از گردونه‌ی تاریخ خارج شد. کردها تاریخ خود را از این روز آغاز کرده‌اند. ولی محمدرضا شاه پهلوی بخاطر نفرتی که از کردها داشت، نه تنها در صدد برآمد نام کردستان را از استان کنونی کردستان که سنندج مرکز آنست حذف کند بلکه جشنهای گزایی ۲۵۰۰ ساله‌ی خود را هم از دودمان نیم کرد هخامنشی آغاز کرد و پادشاهان ماد را (کردها را) که نخستین پایه‌گذاران شاهنشاهی ایران بودند، نادیده گرفت و از تاریخ ایران حذف کرد و در برابر آرامگاه کوروش که مادر او ماندانا هم کرد بود، گفت:

کوروش، منم شاه شاهان!! راحت بخواب که ما بیدار هستیم...

و بعد دیدیم که چگونه بیدار بود و پایه فرار گذاشت و کوروش بیچاره را هم در خواب رها کرد و ترک پست نمود. کوروش وقتی از خواب بیدار شد که پاسدارها دورش را گرفته بودند. سری تکان داد و گفت: های زکی، های زکی، شاهنشاه آریامهر!!

۶۱- تهران - برادر فاضل و دانشمند کرد ما آقای نبردجاف که خود و همسر دانشمندش از فرزندان ما هستند، ضمن ارسال کارت پستالی زیبا به مناسبت فرارسیدن نوروز باستانی ۶۸ آرزو نموده‌اند که دیگر کتابهایم را در این سال چاپ و منتشر نمایم...

۶۲. کرج - کارت زیبای خواهر عزیز و دانشمند و شاعره‌مان نازناز لاجانی بارزانی از شهرستان کرج - عظیمه - کوی بارزانی‌ها - نیز رسید.

اما این کارت تبریک خواهرمان، امسال رنگ دیگری دارد. رنگ خون، رنگ جنایات صدام در حلبچه. رنگ خفه خون گرفتن سازمان ملل در مقابل زور و ستم استعمارگران جهان، به ملیتهای مظلوم و تحت ستم. کارت پستال تصویررست از بیماران شهر حلبچه که در این جنایت صدام بیش از پنج هزار نفر زن و کودک و پیر و جوان آغشته به خون شدند و دهها هزار نفر مجروح و معلول گشتند.

خواهرمان نازناز که اتفاقاً در بهار ۶۸ فیض دیدار ایشان و خانواده‌ی فاضل و گرامیشان نصیب بنده شده، قبلاً هم شعر زیبایی به مناسبت چهلیمین روز وفات قهرمان کبیر کرد ملا مصطفی بارزانی برایم فرستاده بودند، که در جلد سوم ص ۵۲۰ چاپ شد.

ما هم متقابلاً برای آن خواهر آواره و دیگر مظلومان تاریخ به ویژه کردان عراق آرزوی موفقیت داریم و از خدا می‌خواهیم که دشمن خونخوار آنها، صدام یزید را نابود و سرنگون ساخته در زیاله‌دانی تاریخ مدفون سازد.

۶۳. کرج - ۱۹۸۸/۱۲/۲۶ - نیچیروان بارزانی نامه‌ی زیبایی است با خط کردی که وسیله‌ی برادر مبارزمان آقای نیچیروان که برخی اشتباهاً نوشیروان تلفظ می‌کنند. نیچیروان به معنای شکارچی است. نیچیروان فرزند مرحوم ادریس بارزانی فرزند ملا مصطفی بارزانی قهرمان کبیر کرد و برادرزاده آقای مسعود بارزانی رهبر حزب کرد دمکرات عراق است، نامه‌ای مرقوم فرموده‌اند. نامه چون به کرمانجی خراسان نوشته شده است، نیازی به ترجمه‌ی آن نیست. عین نامه‌ی گراور می‌شود.

۶۴. قوجان - ۱۳۶۸/۱/۱۲ - برادرمان آقای سهراب فرهادی نوپکائلو نوشته‌اند: شادباد روح ججو - زنده‌باد کلیم حماسه‌آفرین (این نامه را در شرح حال ججوخان بیشتر آوردیم).

۶۵. کرج - ۶۸/۱/۳۱ - دانشمند گرانمایه‌ی کرد آقای رشید کیخسروی هم ضمن بذل و توجه و عنایت در نامه‌ای محققانه و ده صفحه‌ای مطالب زیادی در محل زادگاه رستم پهلوان نامی ایران و جاه شغاد نوشته‌اند، که برای ذکر اختصار از آن تنها نام برده و آرزو مندیم هر چه زودتر

تحقیقاتشان را که قول داده‌اند تکمیل می‌فرمایند، خوانندگان آثار ارزنده‌شان را بهره‌مند سازند. ایشان وعده داده‌اند پژوهش خود را تا رسیدن به نتیجه‌ی مطلوب در زیویه کردستان که احتمالاً پرورشگاه رسم بوده است ادامه دهند. زیرا موفق به کشف یک شاهنامه‌ی قدیم کردی در این سرزمین شده‌اند.

یادآور می‌شود که آقای کیخسروی با نوشتن کتاب پرارزش خود به نام «دوران بی‌خبری» گزارشهای محققانه‌ی ارزنده‌ای از دیار زیویه به دست مطالعه‌کنندگان تاریخ باستانی ایران داده‌اند و اکنون وعده‌ی چاپ قریب‌الوقوع دومین کتاب خود در این رابطه را داده‌اند که به ویژه برای تاریخ سرزمین کردستان مفید خواهد بود، زیرا که تکمیل تاریخ کردستان تکمیل تاریخ ایران بزرگ خواهد بود، و تا این زمان قلم به دستان مزدور و دریاری از هیچ رذالت و نامردمی در مورد تاریخ کرد فروگزاری نکرده‌اند و...

آقای کیخسروی نیز که دلی بر درد از کارکرد تاریخ نویسان آنچنانی دارند، خطاب به حقیر فرموده‌اند:

توحدی عزیز، از چه کسی ننالیم، و من از این بابت سفره‌ی دلم را در براموشما گشوده‌ام و در دلها را با شما در میان می‌گذارم که شما الحق به شکل یکی از سنگرهای دفاع از حق و حقیقت و اثبات نقش کردان در دفاع از میهن و موجودیت ایران درآمده‌اید و با چاپ این سه جلد کتاب خود رسالت و وظیفه‌ی ملی و میهنی خویش را انجام داده‌اید... نمی‌دانید وقتی که یکی از سه فرزند نام جلد سوم کتاب حرکت تاریخی کرد به خراسان شما را برای جشن تولدم هدیه آورده بود، از دیدن آن چقدر خوشحال شدم و باز هم قد کشیدم<sup>۱</sup>...

قدکشیدنی مانند بودن در کنار رودخانه‌ی هیرمند و در خدمت آقای دکتر ایرج افشار سیستانی نویسنده‌ی محترم ما، که من همواره از محبت و خان نعمت ایشان و تمام بزرگان و عزیزان بلوچستان و سیستان ممنون و مرهونم و تبعیدگاه من که بین سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۶۰ در آن دیار بود، در کنار این دوستان تبدیل به گلستان و بوستان شده بود و...

۱- نامه قلبی آقای کیخسروی در این زمینه در جلد سوم چاپ شده است.

ما هم امیدواریم آقای کیخسروی و افشار و دیگر دوستان هر کجا که هستند، همواره در گلستان و در کنار گل و بلبل و شادکام باشند.

۶۶- تهران - ۱۱/۲/۶۸ - برادرمان عبدالسعید امام‌پوری زاده‌ی تایانلو که اصلاً از روستای بیگ دهستان بیجیرانلو هستند، نوشته‌اند:

برانگی کلیم، بکاربردن القاب دانشمند و فاضل و محقق و استاد و غیره، در برابر کار زیبا و پرارزش شما چیز تازه‌ای نیستند، از این رو برای اینکه این عناوین بین ما فاصله نیاندازند، من به همان عنوان برادری ایلپاتی خودمان با شما گپ می‌زنم.

کلیم جان از زحمات زیادی که کشیده‌اید و آثار شایسته‌ای که آفریده‌اید سپاسگزارم و خسته نباشید و خدا قوت می‌گویم. از خداوند می‌خواهم به شما توفیق دهد شب و روز به کوشش فرهنگی تان ادامه دهید و ما جوانان کرمانج بیش از پیش از آثار گرانبمایی شما مرد بزرگ و افتخارآفرین جامعه‌ی کرد، بویژه خراسان بهره‌مند شویم..

به عقیده‌ی بنده کاری که شما انجام داده‌اید و می‌دهید ارزش آن بیش از کتابخانه‌ی ۲۷ هزار جلدی مرحوم استاد امیرتوکل کامبوزیا زعفرانلو فیلسوف کردی است، که استاد باستانی پاریزی در کتاب حماسه‌ی گویر ص ۲۲۷ در مورد ایشان فرموده‌اند:

حقاقتی که این مرد عجیب دهاتی بعضی امیرتوکل را ندیده‌اند، ضرر کرده‌اند..

دلیل برای اثبات عرایض اینست که آن مرحوم با اینکه کرد بود و هم ولایتی، اما نتوانست کوچکترین قدم برای فرهنگ مردم ما، و برای آشنائی جهانیان با تاریخ و فرهنگ کرد، بویژه ایل کورمانج خود بردارد... دیگر اینکه در مورد چاپ و انتشار دستور زبان و فرهنگ کردی اقدام نمائید که مردم شریف و علاقمند به فرهنگ کرمانج در نوشتن املا‌ی کردی دچار اشتباه و سرگردانی نشوند.

بنده هم ضمن تشکر و سپاس از برادرمان تایانلو و دیگر عزیزان مؤدبه می‌دهم که بزودی خواسته‌هایشان جامعه‌ی عمل می‌پوشد، و باز هم به آنها قول می‌دهم که لحظه‌ای از تلاش و کوشش و نوشتن یازنایتم، تا دین خویش را نسبت به این عزیزان تا آنجا که ممکن است ادا نمایم. کما اینکه اکنون ساعت یک بعد از نیمه‌شب است که این نامه‌ها را می‌خوانم و پاسخ

می‌دهم.

۶۷ - بجنورد - روستای توپچار - ۶۸/۲/۲۱ - برادر عزیزمان آقای بیژن ریحانی شادلو از روستای توپچار بجنورد نامه‌ای ساده و پراز مهر و احساس و عاطفه که ویژه‌ی مردمان خپور ایلیاتی ماست به فارسی و کورمانجی به عنوان قدرشناسی برایم نوشته‌اند، که با تشکر از ایشان فرازهایی از نامه‌ی زیبا و خالصانه‌شان درج می‌شود که نوشته‌اند:

دروود بر تو ای مادری که چنین فرزندی به نام تو حدی نصیب قوم بزرگ کرد نمودی.

سلام علیکم تو حدی جان، سلام این قلبهای پر از مهر و محبت که نثاران می‌شود، بپذیرید. مدتی بود که وصف به چاپ رسیدن یک کتاب تاریخی کرد را شنیده بودم، اما هر چه در شهر بجنورد دنبالش می‌گشتم پیدا نمی‌کردم.

یک روز از خیابان می‌گذشتم که دیدم صفی طولانی است، گمان کردم که کوپن تخم مرغ یا آب نبات اعلام شده که مردم این چنین ازدهام کرده‌اند، جلوتر رفته پرسیدم چه خبر است؟ گفتند: منتظر خریدن کتاب حرکت تاریخی کرد به خراسان هستیم. من که گمان می‌کردم دارم خواب می‌بینم، به سرعت خود را به انتهای صف رسانده به نوبت ایستادم و سرانجام موفق شدم یک نسخه از جلد سوم کتاب گهربارتان را به دست بیاورم...

من از دو جهت خوشحال شده بودم، یکی اینکه چنین کتاب مهمی درباره قوم و ملت ما نوشته شده و دوم اینکه سطح آگاهی و رشد فکری مردم ما و علاقمندی به تاریخ و فرهنگشان آنها را واداشته بود، صفی تشکیل دهند که طولانی‌تر از صف سایر ارزاق کوپنی بود و...

برادرم کلیم، نمی‌دانم چرا برنامه‌های فرهنگی و هنری و تاریخی کورمانجی را به تلویزیون نمی‌کشید، درحالی که در شهرهای شمالی خراسان صدی هشتادونود کرد هستند، اما هیچ برنامه‌ای برای آنان از تلویزیون پخش نمی‌شود و به حساب نمی‌آیند و... ای کلیم، ای عزیز کورمانج، ما نمی‌توانیم قدر زحمات تو را سپاس بگوئیم. اما از تو می‌خواهیم یک حزب کورمانج تشکیل بدهی، که وجود یک حزب برای ما از هر چیز لازم‌تر است<sup>۱</sup>، زیرا با تشکیل

۱- در پاسخ این برادر عرض می‌کنم که حتماً شنیده‌اند که حزب اسلامی کورمانج را پس از پیروزی



حزب سطح فرهنگی مردم ما بالاتر می‌رود و از نیروهای خفته و پراکنده در جهت بهبود اوضاع سیاسی و فرهنگی و اقتصادی کشورمان بهتر می‌توان بهره‌برداری نمود. یکی از برادران چادر نشین کاوانلو که در روستای ما اسکان گرفته، از حوادث مراوه تپه ترکمن صحرا در اوایل انقلاب داستانها می‌گفت که اگر کرده‌های ما در آنجا حضور فعال نداشتند، وضع سیاسی شهرستان گنبد کاووس و ترکمن صحرا بسیار وخیم‌تر از آن می‌شد که شد، و کرده‌ها به عنوان یک یازوی قوی انقلاب از پس جریانهای ضدانقلابیون در آن منطقه بیرون آمدند و پوزه‌ی دشمن را به خاک مالیدند...

برادر توحیدی، باز هم به این افراد فریب خورده نصیحت کنید که تا به شهر آمدند، زبان و فرهنگ و لباس ملی نیاکان خویش را فراموش نکنند و با فارسی حرف زدن دست و پا شکست گمان نکنند که حالا فارس شده‌اند و پژ بدهند. به این جور آدمها بگوئید، شما از آقای دکتر امان‌اله خان شادلو پیروی کنید که ۱۶ سال در آلمان درس خوانده‌اند، پدرانشان هم، همگی ایلخان‌های خراسان بوده‌اند، اما وقتی بیمارانش را معاینه می‌کند، با کرده‌ها به کردی، با ترکها به ترکی، با ترکمن‌ها به ترکمنی و با فارس‌ها به فارسی صحبت می‌کند و اصلاً پژ هم نمی‌دهد. آخر انسانیت و شرافت که با تغییر زبان به دست نمی‌آید. اصلاً مگر زیاتهای دیگر چه برتری بر زبان کردی دارند، که برخی فریب خوردگان می‌کوشند فرزندانشان را از کردی حرف زدن بازدارند؟ کلیم جان تو بلبل ما هستی، صدای ما را به گوش دیگر خواهران و برادران ما برسان.

سو بسوله کی راوو زه گمه غسازئی شسیروانسئی  
له سسر گولان ده خساند زه گه لانی تاجه رگه لانی  
شه فانه زو ده خاند، زه هونه ری کورمانجی خوراسانی  
زه بسز سوورتن و شسیروانسئی، زه گمه غسازئی و فوجانی

انقلاب در سال ۵۸ در قوچان دایر کردیم، اما آنهایی که حس خودخواهی و برتری طلبی‌شان همواره بر احساس فرهنگی و مسئولیت ملی‌شان چیرگی دارد، توانستند ما را تحمل کنند، و لابد شنیده‌اید که چه رفتاری با ما کردند؟ ما اینکه انتظار داریم سطح رشد فکری مردم ما به قدری بالا برود که بتوانند خودشان از حقوق و فرهنگشان دفاع نمایند. در غیر اینصورت به قول مرحوم رحیمیان هرگز به ما اجازه نخواهند داد که حزب بگن بیلونی آیس کنیم، چون در هیچ جای آمریکا و اروپا و دیگر کشورهای جهان هم چنین جمعیتی زیر عنوان بگن حزب در نخواهد آمد.

ده رنگی کورمینگ به لاکر له ناوچه لکسی جهانی<sup>۲</sup>  
کور مانجان سوونه سپهری، استقلالی شیرانی

بژنوورت - توپچار - بیژن ریحانی

۶۸ - تهران - ۶۸/۲/۲۹ - سهراب وحدانی بجنوردی در اقاللو (دز، قانلو) نامه‌ایست طولانی و هشت صفحه‌ای پر از احساس و همدردی از برادرمان آقای سهراب وحدانی بجنورد که ساکن تهران هستند. ایشان برای هر چه تکمیل کردن محبتشان نسبت به حقیر یک نسخه از کتاب «خراسان و ماوراءالنهر» تألیف آبلینتسکی ترجمه‌ی دکتر ورجاوند را هم اهداء کرده بودند که از لطفشان بسیار ممنونم. تقریباً نامه‌ی ایشان هم در زمینه‌ی نامه‌ی دیگر همشهری و هم ایشان آقای بیژن ریحانی بود که چگونه مردم کرد خراسان نسبت به حفظ زبان و فرهنگشان در برخی موارد سهل‌انگاری می‌کنند.

ایشان افزوده‌اند: من وظیفه‌ی خویش می‌دانم که از این کار بزرگ شما برای حفظ فرهنگ و تاریخ پریار و فراموش شده‌ی ما نشکر کنم. زیرا من تا زمانی که کتابهای شما را نخوانده بودم، نمی‌دانستم پدران ما چه بدبختی‌ها و مرارتها کشیده‌اند و چه عزیزانی از دست داده‌اند، تا ایران امروزی باقیمانده است. درود بر شما که ما را بیدارتر کردی. این تنها احساس ما کرده‌های خراسان نسبت به شما نیست، بلکه در تهران دوستان زیادی از غرب کشور و برادران لر و بختیاری هم داریم که آگاهانه از کار شما و ارزش آینده‌ی آن تجلیل می‌کنند...

من از شما به عنوان یک کرد می‌خواهم وجودت را وقف فرهنگ و زبان و تاریخ ملت فراموش شده‌ی ما بنمایم و از اینکه ابوالفضل عزیز خود را از دست داده‌ای، نگران نباشی، هر خط از کتاب شما برای ملت ما یک ابوالفضل است...

۶۹ - تهران - ۶۸/۳/۵ - آقای باقر باقرزاده سیوکانلو (اوغازی)

برادرمان آقای باقرزاده که دانشجوی رشته کاردانی مرتجع‌داری است. از ابراز لطف ایشان و برادرشان آقای خلیل باقرزاده که همواره یار و مددکارم بوده‌اند، سپاسگزارم.

۷۰ - خرم‌آباد لرستان - آقای ایرج مخرر - ۶۸/۳/۶

برادر فاضل و نویسنده‌ی دانشمندان آقای مخرر از لرستان نامه‌ای مفصل و ۱۱ صفحه‌ای نوشته و ارسال داشته‌اند، که این زحمت نامه‌نگاری تنها به خاطر علاقه‌ی شدید به میراث فرهنگی

ممکن است و لا غیر.

پاسخی به نامه‌ی محبت‌آمیزشان دادم و عرض کردم که در بهار امسال به مناطق قزوین و الموت و عمارلوگیلان رفتم و در مورد کردها و لرهای آن دیار تحقیقات گسترده‌ای انجام دادم. ایشان مرقوم فرموده‌اند که چگنی‌ها از شاخه‌ی لر هستند، نه کرد. و اینکه مرحوم شرف‌خان بدلیسی در شرف‌نامه لرها را شاخه‌ای از چهار شاخه‌ی اصلی کرد ذکر کرده‌اند، مربوط به ریشه‌ی اولیه‌ی آنانست و الا لرها که چگنی‌ها هم شاخه‌ای از آنند، تاریخ پرفرازونشیب مخصوص خود دارند و...

بنده هم در پاسخ این برادر عرض می‌کنم، که بدلیسی در شرف‌نامه شاخه‌های لر را جدا از چگنی‌ها که کرد هستند، برشمرده است. چنانکه گفته‌ام واژه‌ی تاریخی کرد عنوانی باستانی‌تر و فراگیرتر دارد. کرد، همان ماد قدیم است. یعنی کردهای امروزی سراسر جهان + لر + بختیاری + بلوچ.

بلوچ‌ها خیلی زودتر از غرب به شرق آمده‌اند. امروز که به گویش و قیافه و رفتار و آهنگ سخن و کلام آنها می‌نگریم، این واقعیت بیشتر احساس می‌شود و تیار بیشتری به تحقیق دارد. من لرها را از کردها خیلی جدا نمی‌دانم. بُعد جغرافیایی باعث دگرگونی‌ها در زبان اولیه آنها شده، لرها برای نیاز روزانه خویش واژه‌هایی وضع کرده‌اند. بختیاری‌ها که آنطرف‌تر قرار گرفته، برخی واژه‌های دیگر و... چنانکه کردهای خراسان که قریب پانصد سال است جدا شده‌اند، واژه‌هایی دیگر وضع نموده‌اند. کردهای عمادلو را که نادرشاه قریب ۲۰۰ سال پیش از خراسان به گیلان برده، اکنون برخی واژه‌هایی مخصوص به خود دارند که جغرافیا عامل اصلی آن می‌باشد. پس در ریشه‌ی نژادی کرد و لر و بختیاری و بلوچ که در دوران باستان یکی بوده‌اند، حرفی نیست، و این که هر کدام نقش و تاریخی جداگانه در موقعیتی جغرافیایی جداگانه هم داشته‌اند، تردیدی نیست.

اما در مورد چگنی‌ها هم که از شاخه‌ی لر هستند پا کرده، گفته شد که لرستان از مراکز اصلی کرد و لر بوده و نویسندگان قدیم بویژه در دوره‌ی صفویه همگی چگنی‌ها را کرد نوشته‌اند. بنده هم افتخار می‌کنم که از چگنی‌های خراسان هستم، خواه لر باشند، خواه کرد، خواه گل

سرخ باشند، خواه گل سفید. البته ما که کار تحقیقی انجام می‌دهیم، می‌کوشیم به اسناد و مدارک تاریخی هر چه قدیمی‌تر دست یابیم و در جهت مردم‌شناسی آن که خود شاخه‌ای از علم است، توفیق بیشتر به دست آوریم.

بنده کتاب آقای دکتر ایرج افشار سیستانی را هم که فرموده‌اید مطالعه کرده‌ام<sup>۱</sup>. ایشان از دوستان فاضل و افتخارآفرین بنده هستند. بنده کتابی در سه جلد تحت عنوان: «ایلات و عشایر و مردم‌شناسی ایران» در دست تألیف دارم که اگر موفق به چاپ آن شوم، پاسخ بسیاری از خواسته‌های خوانندگان عزیز را خواهد داد. بنابر این عین نامه‌ی مفصل شما با نقشه‌های ارسالی چاپ خواهد شد. بقیه‌ی مطالب بماند به چاپ آن کتاب که عرض کردم. باز هم در نظر دارم انشاءالله در بهار سال ۱۳۶۹ برای ادامه‌ی تحقیقات هر چه بیشتر به میان چگنی‌های قزوین و کردهای عمارلو و لرهای آن دیار بروم و بعد هم اگر فرصتی شد، حتماً به لرستان سرزمین قهرمانان افتخارآفرین خواهم آمد و دست‌بوس عزیزان کرد و لر آن دیار خواهم شد.<sup>۲</sup>

اینگ نامه برادرمان از لرستان:

جناب آقای توحیدی عزیز درود بر شما

محترماً باستحضار می‌رساند که در اردیبهشت ماه ۶۸ توسط یکی از ادب‌دوستان لرستان جلد دوم و سوم کتاب پرارزش حرکت تاریخی کرد به خراسان به رسم امانت به دستم رسید. مطالب

۱- مقدمه‌ای بر شناخت ایل‌ها چادرنشینان و طوایف عشایری ایران. ایرج افشار سیستانی. تهران ۱۳۶۶

۲- متأسفانه پیش از برنامه حرکت اینجانب به مناطق مذکور زلزله آخر خرداد ماه ۶۹ روی داد و گیلان و رودبار عمارلو و منجیل و لوشان و تا حدود قزوین را تمامی به ویرانی کشید و آن همه زیبایی‌های آن روستاها و میراث فرهنگی مردم مارا از بین برد. شهرهای زیبای لوشان و منجیل همه لر و کرد چگنی بودند. عمارلو رودبار کردان خراسان عمارلو بودند. پس زنجان تا سده سفیدرود تمام کردهای کرمانشاهی بودند. بهر حال هر چه در منطقه کشته شد صدی هشتاد آنها کرد و لر بود و مرایش از پیش داغدار ساخت. زیرا یکسال قبل همان آن مردم خوب و مهمان‌نواز بودم. چه لباسهای زیبایی داشتند. بدبختانه فیلمی هم که از لباس و صنایع دستی و طرز زندگی و روستاهایشان و به ویژه از رودبار و جیرنده گرفته بودم، به هنگام ظهور خراب شد و مراسم آزرده خاطر ساخت.

کتاب شما برای عموم مردم جالب و خواندنی است.

اندیشه بلند و احساسات پاک شما نسبت به ایران عزیز خصوصاً نژاد کرد مرا بر آن داشت که صمیمانه‌ترین تبریکات خود را به شما ابراز دارم.

بی شک مطالب این کتاب پاره‌ای از تاریکی‌های تاریخ را روشنایی می‌بخشد، و این خود قابل تعمق است. اما، به عنوان دوستی صمیمی برای برطرف کردن پاره‌ای از اتهامات جلد دوم کتاب مطالبی چند را صادقانه یادآور می‌شوم.

در رویه ۶۳ جلد دوم کتاب مذکور چگنی‌های ساکن قزوین را از نژاد کرد ذکر کرده‌اید، و در همین کتاب بارها چگنی‌های ساکن در خراسان را نیز از نژاد کرد نوشته‌اید.

شاید اطلاع نداشته باشید که درست در قلب شهرستان خرم‌آباد ناحیه نسبتاً وسیعی متعلق به طایفه بزرگ چگنی‌هاست. بطوری‌که این یکی از بخش‌های مهم شهرستان خرم‌آباد محسوب و به همین نام (چگنی) گفته می‌شود. طایفه چگنی از دیرباز در لرستان مسکونت و به گویش خالص لری تکلم می‌کنند.

بنا به گفته معمرین چگنی: برخی از چگنی‌های لرستان از دوره شاه طهماسب صفوی به نواحی خراسان کوچ کرده‌اند. (که در رویه ۱۰۵ جلد دوم به استناد کتاب شرف‌نامه علت سکونت آنها را در خراسان ذکر نموده‌اید) برخی دیگر نیز از زمان آقا محمدخان قاجار از خرم‌آباد به ناحیه قزوین کوچ کرده‌اند.

همانطور که در رویه ۱۰۵ جلد دوم از بداغ (بوداق خان چگنی) که خود و پسرانش همگی در سراسر نواحی شرقی ایران حکومت و امارت داشته‌اند، یاد کرده‌اید. اگر به کتاب «جغرافیای نظامی لرستان» نوشته رزم‌آراء رویه ۱۵۷ رجوع کنید، خواهید خواند که یکی از تیره‌های مهم ساکنان اولیه ناحیه چگنی خرم‌آباد بنام بداق مشهور بوده‌اند.

ناگفته نماند که بعضی بر این عقیده‌اند که چگنی‌های خرم‌آباد در قرن دهم هجری از ناحیه «دره شهر» به این منطقه آمده‌اند. «دره شهر» در گذشته یکی از نواحی مهم لرستان بوده است و مردم آن نیز از دیرباز به گویش لری تکلم می‌کرده‌اند.

اگر عقیده مذکور درست باشد، احتمالاً برخی از آنان به کوچ خود ادامه داده و در زمان شاه

ظمهاسب (وفات ۹۸۴) در خراسان ساکن شده‌اند.

اما در خصوص چگنی‌های ساکن در قزوین به عرض دوست بزرگوار آقای توحیدی عزیز می‌رسانم که اگر آن جناب به کتاب: «مقدمه‌ای بر شناخت، ایل‌ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران» نوشته‌ی آقای ایرج افشار سیستانی - جلد نخست ۱۳۶۶ رجوع می‌گردید می‌دیدید که ایشان به استاد کتابی دیگر کوچ چگنی‌های ساکن در قزوین را از خرم‌آباد ذکر نموده‌اند و نه تنها طایفه‌ی چگنی بلکه طوایف غیاثوند و جلیل‌وند را که در قزوین ساکنند از طوایف لرستان نوشته‌اند. شما در جلد سوم رویه ۵۰۵ حرکت تاریخی کرد به خراسان از آقای افشار یاد کرده‌اید، اما از کتاب ایشان که در مورد طوایف چگنی، غیاثوند و جلیل‌وند، ساکن در قزوین مطالبی دارد هیچ‌گونه مطلبی را ذکر ننموده‌اید. ایشان در خصوص طوایف یاد شده مطالبی را عیناً به نقل از کتابهای زیر آورده‌اند:

۱- سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان - میرزا ابراهیم.

۲- مردم شناسی ایران - هنری فیلد - ترجمه دکتر عبدالله فریار، تهران ۱۳۴۳

۳- مجموعه اطلاعات و آمار ایلات و طوایف عشایر ایران - سازمان امور عشایر ۱۳۶۱

۴- جغرافیای مفصل ایران (کیهان) - دکتر مسعود کیهان - تهران، ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱

۵- تاریخ کرد و کردستان و توابع یا تاریخ مردوخ - شیخ محمد مردوخ کردستانی، سندج ۱۳۵۳

مطالب کتابهای مذکور بدین‌گونه در جلد یکم «مقدمه‌ای بر شناخت ایل‌ها، چادرنشینان...»

جای داده شده‌اند:

ارویه ۲۰۷ و ۲۰۸ جلد یکم [میرزا ابراهیم نامی که در سالهای ۱۲۷۶ و ۱۲۷۷ هجری قمری به استرآباد، مازندران، گیلان و قزوین مسافرت نموده‌اند و سفرنامه‌ی استرآباد و مازندران و گیلان را نوشته است درباره‌ی طایفه‌ی چگنی می‌نویسد: «چگنی در عهد آقامحمد خان مقفور از خرم‌آباد فعلی خودشان آمدند، ۸۵۰ خانوارند که سرکرده‌ی ایشان باقرخان و برادرش خان‌بابا است.

۱- آنچه را که جنابعالی از کتاب‌های مذکور نام برده‌اید، حقیر سالها پیش مطالعه و فیش‌برداری کرده‌ام. انشاءالله به موقع نتایج آن را ملاحظه خواهید فرمود.

مواجب سرکرده یکصد تومان و نوکر سواره‌ی چگینی چهارصد نفر، سرکرده با ۶۵ خانوار دیگر در شهر قزوین است و سکنه سایرین در تارم از سیاه‌پوش منجیل، لوشان، خزران الی قزوین و در ساوجبلاغ، بالا سر قشلاق هفتاد خانوار ایضاً ساکنند. عملشان کشت و زراعت بسیار می‌نمایند و گلیم، قالی، حاجیم، سیاه چادر، خورجین، نمده، توبره و مفرش خوب هم می‌یافتند به تخمین شانزده هزار گوسفند دارند. زبان ایشان لری است به مثل زبان عهد اهل بخجاری، فارسی و ترکی می‌دانند. (سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان صفحه ۱۷۴)

ارویه ۲۰۸ جلد یکم | این طایفه دارای تیره‌های: پاچناری، میرخوانده، مختاروند، پیرمردوند، نظامی وند، مال‌امیر، بابایی، گوهرزوند، بهاروند، بیرقلی وند، درویش وند، گوگیر، کل وند، حرکاتی تشکیل گردیده است. (مجموعه اطلاعات و آمار ایلات و طوایف عشایری ایران صفحه ۶۴)

ارویه ۲۰۸ جلد یکم | ایلاق آنان کوهستان جنوب غربی دره‌های شاهرود و قزل‌اوزن و قشلاقلشان دره شاهرود می‌باشد در دره‌ی شاهرود به کشت برنج، گندم، جو و در بیلاق به کشت گندم و جو اشتغال دارند و گوسفند، بز، گاو نگهداری می‌کنند (مردم شناسی ایران صفحه ۲۰۴)

ارویه ۲۰۸ جلد یکم | جمعیت طایفه‌ی چگینی در سال ۱۹۳۲ میلادی ۱۳۱۱ شمسی در حدود ۱۵۰۰ خانوار و در سال ۱۹۳۸ میلادی ۱۳۱۷ شمسی در حدود ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ خانوار بوده است. (جغرافیای کیهان جلد دوم صفحه ۱۱۲ و مردم شناسی ایران صفحه ۲۰۴)

ارویه ۲۰۸ جلد یکم | مردم این طایفه به زبان لری و ترکی تکلم می‌نمایند. ایل اصلی آنان در لرستان است.

ارویه ۲۰۸ جلد یکم | طایفه‌ی غیاثوند در زمان سلطنت محمدشاه قاجار از فارس و لرستان کوچ کرده و در پیرامون شهرستان قزوین از پل لوشان در میان ملاعلی دره الی یوزباشی جای ساکن شدند. (سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان صفحه ۱۷۵) این طایفه از تیره‌های کماسی، درویش وند، محمد بیگی، سلخوری تشکیل گردیده است از قشلاق خود در دره‌ی قزل‌اوزن و شاهرود به بیلاق بالای یوزباشی جای حرکت می‌کنند و از راه گله‌داری و زراعت امرار معاش می‌نمایند. این طایفه در سال ۱۸۴۱ میلادی ۱۲۲۰ شمسی ۱۰۳۰ خانوار بوده که ۱۱۰۰۰ گوسفند داشته‌اند و جمعیت آنان در سال ۱۹۲۰ میلادی ۱۲۹۹ شمسی بین ۶۰۰ تا ۱۲۰۰ خانوار و در سال

۱۹۳۲ میلادی ۱۳۱۱ شمسی ۱۲۰۰ خانوار بوده‌اند.

رویه ۲۱۰ جلد یکم اطایفه جلیل‌وند در سال ۱۸۴۱ میلادی ۱۲۲۰ شمسی ۹۵۰ خانوار و رئیس آنان صفرعلی خان بوده است. (سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان صفحه ۱۷۵) مردوخ کردستانی می‌گوید: «اطایفه جلیل‌وند در محال دینور سکونت دارند. قریب ۳۰۰ خانواری هم در نواحی قزوین پراکنده‌اند همه اهل تشیع‌اند و جزء عشیره (لر)‌اند» (تاریخ کرد و کردستان و توابع با تاریخ مردوخ صفحه ۸۶)

محقق گرامی آقای توخدی این درست است که نژادهای کرد و لک و لر و بختیاری از نظر ریشه‌بایی بهم نزدیکند و با سایر نژادهای ایرانی همچون سیستانی، گیلانی، مازندرانی و فارسی زبانان و غیره همگی از نژاد اصیل آریائی محسوب می‌گردند، اما مگر می‌شود تفکیک‌های ایل و تبار و طایفه و تیره را نادیده گرفت؟

لرستان خود کهن‌ترین تاریخ‌ها را دارد و از آنجا که نژاد لک و لر ساکن در آن به اکراد نزدیکی بیشتری دارند، پس از اسلام مورخین عرب زبان به غلط و بدون شناخت تاریخ الوار و اکراد بنام کرد درهم آمیخته‌اند. حتی پس از آن برخی از نویسندگان سرشناس کرد نیز استاد به نوشته‌های آنان کرده‌اند. آیا ما نیز باید بدون هیچ تحقیقی از آنان پیروی کنیم؟

کلاً هر ایرانی از هر ایل و هر تباری و در هر نقطه‌ای از دنیا که باشد برای همه ما عزیز و مایه افتخار است. با این تفاسیر می‌خواهم به شما بگویم که در غم و شادی ایرانیان شریکم و درد اکراد ستم‌دیده را با جان و دل حس می‌کنم. اکراد همیشه مایه افتخار ما هستند.

اما، یک محقق وقتی می‌تواند به مطالب خود تأکید داشته باشد که تحقیق لازم را به عمل آورد. چرا که تحقیق بیشتر تأکید بیشتری را به دنبال دارد. حال شما به من بگوئید که چگنی‌های ساکن در قزوین و خراسان از کجای مناطق کرده‌لشین به نواحی قزوین و خراسان کوچ کرده‌اند؟ شما در رویه ۱۱۵ و ۱۱۶ جلد دوم کتاب پزارزش «حرکت تاریخی کرد به خراسان» خود را از طایفه‌ی چگنی معرفی کرده‌اید. و جالب اینکه در رویه ۱۶۲ همان کتاب صادقانه ابراز نموده‌اید که: «کردهای خراسان شباهت زیادی به لرها دارند تا شبیه به کردهای غرب ایران»!

چون بخوبی زحمات شما را در نوشتن این کتاب پزارزش درک می‌کنم، برای برطرف کردن



پاره‌ای از ابهامات آن، صادقانه به دور از هرگونه تملق نظر خود را بیان کردم. ناگفته نماند که در همین رابطه با آقای دکتر فریدون جنیدی تماس گرفتم و موضوع را با ایشان در میان گذاشتم. ایشان ابراز داشتند که: «شما می‌توانید مطالب خود را در کتابی که در دست تدوین دارید (پوستگی واژه‌های لرستان با زبانهای آریایی) ذکر شماید اما، بهتر است قبل از آن به وسیله نامه با خود آقای نوحی تماس بگیرید ببینید در این رابطه چه نظری دارند. اتفاقاً ایشان یکی دو هفته قبل به تهران آمده بودند و احتمالاً الان در مشهد هستند. حتماً در نامه ارسالی خود سلام مرا به ایشان برسانید.»

دوست عزیز و ارجمند آقای نوحی هر زمان که دوست داشتید به حرم آباد تشریف بیاورید و واقعیت امر را از زبان طایفه خود خصوصاً معمرین چگنی حرم آباد بشنوید. اما قبل از آن می‌خواهم اطلاعاتی هر چند مختصر را درباره ناحیه سکونت آنان برایشان ابراز دارم:

بخش چگنی با مساحتی بطور تقریب ۱۵۰۰ کیلومتر مربع یکی از بخشهای نسبتاً وسیع لرستان است که درست در قلب شهرستان حرم آباد جای دارد. وجه تسمیه آن بخاطر طایفه‌ای است موسوم به «چگنی» cegen که در خاور این بخش و در دهکده‌ای با همین نام مسکونتند. گویش این طایفه لری است و بیشتر این ناحیه کوهستانی می‌باشد. کوههای مهم آن عبارتند از: سفیدکوه، کوه بافته، کوه بیل mupel، کوه پیر آفتاب، کوه وراز، و کوههای «کروشورآب» و «دوشه»

رودهای مهم چگنی عبارتند از: رودخانه حرم آباد، رودخانه تشکن و رودخانه کشکان. جاده حرم آباد حوزستان از کنار چگنی می‌گذرد و بنگ جاده ماشین‌رو دیگر آنرا به کوه‌دشت متصل می‌کند.

در بخش چگنی جنگلهای زیادی با انواع درختهای مو و انجیر و گلانی وحشی وجود دارد. بخش چگنی دارای سه دهستان مهم به نامهای «سرآب دوره»، «ناوه کش» و «چگنی» می‌باشد که مهم‌ترین آبادی‌های آنها عبارتند از دوره، دلیر، دلیر رک، سراب ناهه کش، باباعباس، چگانی، هفت چشمه، کالیاب، سحاق و پیرآفتاب

در بخش چگنی آثار کهن و باستانی فراوانی دیده شده است. بطور نمونه آثار دوره‌های مختلف حجر و پیش از تاریخ عبارتند از:

غار یافته، تپه کرگونه، تپه تنوره بان، طاق ارسلان، غار قازه و نقاشیهای غار دوشه همچنین آثار تاریخی پیش از اسلام عبارتند از: تخت منیژه، چاه بیژن، باغ افراسیاب، قلعه رکی rocky آثار پل ساسانی کشکان، دیوار سنگی تپه سراب ناوه کش آثار پس از اسلام نیز عبارتند از: پل کشکان، پیر شمس الدین، بابا دانیال، تپه‌های باباخانی و تخته چراغ، مقبره حیات الغیب، گنبد الیاس، سنگ نوشته مربوط به سال ۱۰۰۲، سنگ نوشته سراب چنگانی ۱۱۳۱ هجری قمری چگنی‌ها مردمی شجاع و باهوشند. بر روی سنگ‌های قبرستانهای این بخش همچون بخش‌های لکن‌نشین لریستان تصاویری از قبیل سوار در حال شکار و نیراندازی و غیره دیده می‌شود.

«جدول تعداد آبادی‌ها و جمعیت روستائی بخش دوره چگنی»



#### تعداد آبادی

دهستان سرآب دوره جمع خالی از سکنه دارای سکنه  
« ناوه کش  
« چگنی

(مأخذ آمارنامه استان لرستان ۱۳۶۵)

با تقدیم احترامات فائقه

ایرج محرز خرم‌آباد لرستان ۶/۳/۶۸

با سپاس از آقای محرز امیدوارم باز هم بیشتر در این مورد بتوانیم تحقیق و نتیجه‌یابی کنیم.

۷۱- تهران - ۶۸/۴/۱۵ - داراب بیگ اسداللهی (لک)

نامه زیبایی است از برادر بگی ما آقای اسداللهی که در شرایطی که خان‌ها را به حسابشان رسیدگی می‌کنند، من بیچاره را هم لقب «خان» داده‌اند، امیدوارم این یکی به خیر بگذرد که گفته‌اند: چیزی نخورده سفر قندهار!

آقای داراب بگی که از شعرا و افاضل ما و همشهری آقای ایرج محرز هستند که نامه‌اشان را

خواندید و به شما خسته نباشید و خدا قوت من گویم، مرقوم فرموده‌اند:  
 برادر محقق و ارزنده‌ام جناب آقای کلیم‌الله خان توحیدی، تصدقت کردم (البته خدا نکند).  
 پس از سلام چندی پیش نمایشگاه کتابی در تهران برپا شده بود. اینجانب هم جهت انتخاب کتاب  
 به آنجا رفتم. چون به غرفه مشهد رسیدم، جلد دوم و سوم کتاب (حرکت تاریخی کرد به خراسان)  
 مشاهده نمودم و چون اصلاً و یا بهتر عرض کنم نژاداً کرد هستم (از طایفه‌ی لک) و محل زادگاهم  
 الشتر می‌باشد، که بین حرم‌آباد و کرمانشاه واقع شده است. وظیفه خود دانستم از زحماتی که  
 کشیده‌اید و ملت کرد را به نحو احسن معرفی نموده‌اید، نهایت سپاس خود را تقدیم حضورتان  
 بنمایم و توفیق روزافزون آن محقق باارزش از ایزد منان خواستار شوم. آرزو داشتم تماس بیشتری  
 با هم داشته باشیم...

اشعاری از خود و شاعران بنامی همچون مرخومان منوچهر گولیوند و ملا محمد حسن گولیوند  
 که در اختیار دارم به حضورتان تقدیم نمایم و...

قریانت، بچم. برادرت داراب بیگ - تهران حشمت الدوله ..

برادر شاعر و دانشمندمان داراب بیگ مبلغ یکصد تومان هم برای خرید جلد اول فرستاده  
 بودند، که چون کتاب نبود، فعلاً صد تومان را ته جیب انداختم، تا انشاء الله اگر موفق به تجدید چاپ  
 جلد اول شدم، یک نسخه برایشان تقدیم دارم و از خجالت بدرآیم.

۷۲- کرج - ۱۹۸۹/۴/۲۲.

استاد فاضل و گرانقدر ما آقای ملافادر لاجانی که در سفر اخیر به کرج زیارتشان نصیب بنده  
 شد پدر فرزندان فرزاده و کردگونه با نامهای بسیار زیبای ایرانی هستند که یکی از آنها خواهرمان  
 نازناز لاجانی می‌باشد که با نامه و اشعار زیبایشان که در جلد سوم هم چاپ شد آشنا هستید.

آقای لاجانی اکنون وزیر اوقاف دولت شورای کردستان عراق در شهر اربیل هستند.

۷۳- بجنورد - ۶۸/۶/۱۵ - حیدر حیدریان گهنه اوغاز (سیوگانلو)

برادر سیوگانلوی ما آقای حیدریان که از مردان فعال و پرنشاط دیار خراسان و ساکن شهر  
 قهرمان پرور بجنورد می‌باشد، ضمن ابراز محبت خطاب به حقیر مرقوم فرموده‌اند:

«برای من به عنوان یک سیوگانلو موجب مباهات و افتخار است که یکی از اعضاء ایل جلیل

سیوکائلو توانسته است بزرگترین خدمت را در شناساندن تاریخ و فرهنگ پر فرازونشیب کرد به عمل آورده در اعتلای نام فراموش شده‌ی آن یکوشد و خدمات ارزنده‌ی آنان در استقلال میهن ما را با اساد و مدارک انکارناپذیر در برابر دید جهانیان قرار دهد.

کلیم عزیز باید بگویم که بدون اغراق خدمتی در حد فردوسی والا گهر برای ملت ما انجام داده‌اید و نام خود و مردم سلحشور ما را در دل تاریخ به ثبت رسانده‌اید، که من بعنوان کرد بدان می‌بالم و برایتان آرزوی سلامتی و موفقیت دارم. حیدر حیدریان کهنه اوغاز سیوکائلو.

۷۴ - تهران - ۶۸/۶/۱۶

برادر فاضل و دانشمند و نویسنده پر تلاشمان آقای رفوف توکلی بانه‌ای در دومین نامه محققانه و فرهنگی خود از تهران نوشته‌اند.

پسمای خوشه ویت کاک کلیم‌اله توحیدی

... هر چند در باره کرد و کردستان تحقیق شود، باز هم با مسائل جدیدتری آشنا خواهیم شد. چون تاریخ نویسان فارسی و ترک و عرب که نویسندگان سرزمین ما بوده‌اند، هر گاه و هر جا با واژه کرد روبرو شده‌اند، یا درباره آن سکوت کرده‌اند، یا با دیدی مغرضانه با آن برخورد نموده‌اند و مشی تهمت و اخترا و ناسزا نثار کرده‌ای آزاده‌خو کرده و گذشته‌اند، در صورتی که واقعیت چیز دیگری است که باید مورخین صادق و بی غرض از نو به آن پردازند و جغرافی نویسان نیز منتصفانه بدان بنگرند و نواحی کردنشین کشور ما را معرفی نمایند تا روشن شود پراکندگی کردها در این سرزمین چگونه است.

پربروز ۶۸/۶/۱۴ در پارک شهر تهران برای رفع خستگی روی نیمکتی نشسته بودم که جوانی زنبیل به دست هم آمد و کنارم نشست ... از حالش پرسیدم. معلوم شد کرمانج است و از کردهای دیار خلخال آذربایجان شرقی.

گفت: ما دارای ۱۷ آبادی کرمانج می‌باشیم که در بخش سنجید خلخال سکونت داریم و زیانمان کرمانجی است. پدران ما می‌گویند که وسیله نادرشاه به اینجا کوچانده شده‌ایم.

برخی از روستاهایمان از این قرار است: لمبو، گلستان، مورستان، دوده‌خاله، کلار، آغ‌بولاق، مصطفی‌لو، خالنائلی، بلگوکائی، میرغردان، حاجیلو، دی‌لر، پیران و عشایر ما به شاطرانلو

معروف‌اند<sup>۱</sup> ...

کاک کلیم، باید اضافه کنم که جوان مذکور برای کارگری به تهران آمده بود، او تابستانها را در میدان بار تهران کار می‌کند و زمستان را به دیار خویش بازمی‌گردد.

چون به خانه برگشتم به فرهنگ‌های جغرافیایی نگریستم، تنها مرحوم رزم‌آرا که اطلاعات خود را از رئیس یاسگاهها و بخشداران و فرمانداران خود که اکثراً هم سواد کافی نداشتند، می‌گرفت، از برخی از این دهات نام برده و اشیایها یا از روی غرض ترک معرفی نموده‌اند، تنها دوسه روستای آنجا را کرد معرفی کرده و آورده است:

لمبر Lombar - جزء دهستان گیوی بخش سنجد شهرستان هروآباد - کوهستانی، سردسیر، سکنه / ۵۱۳ زبان کردی، شیعه.

آغ‌بولاغ - ... سکنه ۲۸۷ - شیعه، زبان کردی.

داودخانه - دهستان گیوی ... سکنه ۱۳۷ محل سکونت ایل شاطرانلو، شیعه.

حال که جغرافی نویسان ایران در معرفی مردم و سرزمین ما کوتاهی کرده‌اند، بگذار نکته‌ای خنده‌دار برایت بگویم تا از خستگی مطالب جدی بیاسایی.

ملاجمیل بندی‌روزیانی تاریخ‌شناس مشهور کرد که پیش از انقلاب، سالها (از بد حادثه اینجا به پناه آمده بود) و پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، به میان ایل و تبارش به کردستان عراق بازگشت، می‌گفت:

۱- باید خدمت برادرمان توکلی و دیگر خوانندگان عرض کنم که در بهار سال جاری (۶۸) که برای تحقیق در احوال کردهای عمارلوه نواحی رودبار و الموت بین قزوین و گیلان رفته بودم، قصد داشتم از آنجا نیز به بیان حواجر و برادران شاطرانلو در خلخال بروم، اما به سبب پاره‌ای مشکلات آنرا به بعد موکول نمودم. احتمال دارد نادرشاه کردهای خلخال را هم از خراسان به آنجا کوچانده باشد، زیرا اماردپای شاطرانلوه‌ها را در خراسان داشته‌ایم ولی امروز که در این دیار تحقیق می‌کنم، هنوز آنها را در جایی نیافته‌ام. شرح حال امیرعشایر خلخال معاصر میرزا کوچک خان جنگلی و موقعیت کردهای خلخال در کتاب خاطرات و اسناد ناصر دفتر روایی - به کوشش آقای دکتر ابرج افشار یزدی آمده است. منم اسناد و مدارکی دارم که در کتاب ایلات و عشایر ایران به معرفی آنها خواهم پرداخت.

روزی به اتفاق عده‌ای از اساتید و دانشمندان کرد در مغازه‌ی کوچک «بشیر مشیر» از کردهای متعصب عراقی در بغداد نشستیم، که ضمن صحبت، دکتر خزنه‌دار گفت:

امشب رادیو گفت: جمعیت چین از ششصد میلیون گذشته است (حدود ۳۰ سال پیش).

بشیر مشیر بی‌درنگ با حالتی جدی پرسید: راستی دکتر، رادیو نگفت چند میلیون از آنها کرد هستند؟

دکتر خزنه‌دار برآشفته و گفت: آخر، کاک بشیر، کرد در چین چکار می‌کند؟

بشیر مشیر هم برآشفته و گفت: آخر از کشور ششصد میلیونی که سی میلیون آن کرد نباشد، به چه درد می‌خورد؟

کاک کلیم گیان، از اینکه باصطلاح کردها «فره‌ویژی» کرده و سرش را به درد آوردم پوزش می‌طلبم.

شاد باش و شاد زی، برات رشوف توکلی باله‌ای

۷۵- آذربایجان غربی - سردشت - ۶۸/۵/۱۱

برادرمان آقای وهاب محمودی ضمن بذل توجه و عنایت فرموده‌اند که چون کتاب شما در این دیار نایاب است بهتر است مقداری از کتابهایتان را برای شیفتگان مطالعه‌ی تاریخ کرد به اینجا بفرستید.

۷۶- تهران - نخست‌وزیری - ۶۸/۵/۲۰

برادر فاضل و نویسنده‌ی دانشمندان آقای کیانوش کیانی هفت لنگ (کرد بختیاری) - مدیر داخلی فصلنامه‌ی «شایر» ایران، ضمن ابراز لطف فرموده‌اند که:

با آرزوی موفقیت روزافزون جنابعالی در خدمت به فرهنگ جامعه و نشر مطالب علمی، مقاله‌ی جالب آن برادر تحت عنوان «مراجع کردهای خراسان در چهارصد سال اخیر» در فصلنامه‌ی شماره‌ی ۶ به چاپ رسید که یک نسخه از آن به حضورتان تقدیم می‌گردد. امیدوارم اسباب رضایت خاطر شما را فراهم سازد. ضمناً چون در پی گردآوری قصه‌های کودکان ایلات و

عشایر ایران می‌باشم، با توجه به احاطه‌ی شما بر مسائل تاریخی و فرهنگی عشایر منطقه که در لابلای کتابهای وزیتان موج می‌زند، امیدوارم در این زمینه باریم فرموده، با ارسال قصه‌هایی از ایلات و عشایر کرد خراسان، بیش از پیش ممنونم فرمائید...

منتظر همکاری فرهنگی آن برادر، کیانوش کیانی هفت لنگ

۷۷- درگز - زیندیلو - ۶۸/۶/۱۳

برادر پرنشاط کارگر ما شعبان صبری کمیلانلو در دومین نامه خود نوشته‌اند:

این روزها در درگز کاری گیر آورده‌ام و کار می‌کنم. در درگز ساکنین ایلات جغ و تپه لینگ می‌گویند ما کورمانج بلولی هستیم. تحقیق کنید که اینها مربوط به کدام ایل هستند که به اینجا افتاده‌اند<sup>۱</sup>.

قلخانی‌ها هم می‌گویند ما کرد هستیم و قبلاً در آن سوی موز در خاک شوروی بوده‌ایم، که به درگز آمده‌ایم. اما زبان آنها به ترکی تغییر یافته است. می‌گویند پدران ما می‌گفتند ما از کردهای کرمانشاه هستیم<sup>۲</sup>.

یک نسخه از نوحه‌ی سینه‌زنی عید محمد شاعر زیندیلو هم که به کردی سروده است، برایت پیدا کرده‌ام، هر وقت مشهد آمدم می‌آورم. شاوان کومکیلاتی ژه ده ره گه زی

۷۸- دماوند - ۶۸/۶/۱۵

برادر کرد جابان، آقای دکتر علی اکبر قدیمی که برای تحقیقات جامعه‌شناسی خود نیز بعداً به خراسان به تنه منزل هم تشریف آوردند و از محضرشان بهره‌مند شدم، مرقوم فرموده‌اند:  
براکندگی کردها در اطراف دماوند و خوار و ورامین و گرسار و رودهن تا دامغان به گونه‌ی زیر است:

کردهای معروف به کردبچه، در رودهن و تهران و چند خانواری هم در دامغان هستند.

۱- برادرم شعبان، این بلولی‌ها همان پهلوی‌ها یعنی همان پهلوانلوها هستند که در جلد دوم اسناد آنها را چاپ کردیم و توضیح دادیم که آنها قبلاً در این سوی رشته کوه هزار مسجد و در اطراف دور بادام و امامقلی بودند. برخی در جنوب غربی شیروان‌اند.  
۲- آری، قلخانی‌ها از کردهای کرمانشاه می‌باشند.

کرده‌های بازوکی در گرمسار و ایوانکی و ورامین هستند. خانم بیگ بازوکی در میان کویز در ۵۰ کیلومتری گرمسار زندگی می‌کند و به چه نام بیگ معروف است و مهمان‌نوازشی برتر از خانم طایی.

کرده‌های جابان در دماوند در حدود چهارصد خانوار در چند روستا هستند و به طوایف زیر مشهوراند:

سُفکانلو، توشکانلو، شادلو، زعفرانلو.

ابتها در دماوند و گرمسار و ایوانکی و ورامین و تا حدود سرخه‌ی سمنان پراکنده‌اند.

۷۶- کاشان - ۶۸/۷/۱۲

برادر عزیزمان آقای عبدالجبار از کرده‌های عراقی ساکن کاشان که نامی قبلی‌شان هم در جلد سوم ص ۵۲۷ به چاپ رسیده نوشته‌اند:

کار جنابعالی در جهت آگاهی دادن به فرزندان کرد بس بزرگ و بی‌همتاست، و به نظرم هیچ کلمه‌ای نیست که بتوان به وسیله‌ی آن از رحمتان سپاسگزاری نمود. بی‌گمان نام شما در کنار نام بزرگان کرد قرار خواهد گرفت و آیندگان از شما و کارتان به بزرگی و تحسین یاد خواهند کرد.

۸۰- تهران - ۶۸/۷/۱۸

نامه‌ی استاد بزرگوار و نویسنده‌ی نامدار کرد آقای دکتر محمد تقی ابراهیم پور که کار ناچیز حقیر را ستوده‌اند و آرزوی مطالعه‌ی دیگر جلد‌های منتشر نشده را فرموده‌اند، که امیدوارم به زودی آرزویشان برآورده شود.

۸۱- شیروان - برادر دانش‌آموز ما آقای بزمان ابراهیمی سیوکانلو کهنه‌ی اوغاز نیز در نامه‌ی منظوم خود از کار حقیر تجلیل کرده و در پایان از مرگ ناپسند مرحوم قادرقلی خان قبادی پدر مادرشان که رئیس ایل سیوکانلو بود، ابراز غم و اندوه نموده، ما این غم بزرگ را به آن عزیز و دیگر فرزندان و وابستگان مرحوم قادر قلیخان تسلیت می‌گوئیم و برایشان آرزوی موفقیت داریم. وجود مرحوم قادر قلیخان برای ایل سیوکانلو مشأ خیر و برکت بود، او در باسواد کردن مردم منطقه بسیار کوشید اما متأسفانه برخی بی‌خردان در سالهای اخیر قلب حساس او را آزردند و ناسپاسی‌ها کردند. بهر حال قادر قلیخان در قلب مردم آزاده و روشنفکر خطه‌ی قوچان و شیروان جا دارد.



۸۲- تهران - ۶۸/۷/۳۰

نامه محبت آمیز است از آقای دکتر عزیز محمد پور، و گله از اینکه یکبار هم به مشهد آمده و به بنده منزل تشریف آوردند و از بدشانی حقیر در منزل نبوده‌ام که از محضر آن دانشمند فاضل بهره‌مند گردم، زیرا برای کارهای تحقیقاتی به منطقه‌ی درگز و لاین و کلات نادری رفته بودم.

۸۳- شیراز - ۶۸/۸/۲۴

جناب آقای دکتر جمشید صداقت‌کیش استاد دانشگاه شیراز که صاحب تألیفات عدیده‌ای هستید نیز با ارسال نامه و کتاب از دریافت جلد سوم شاد خاطر گشته و افزوده‌اند:

در شماره‌ی اخیر پژوهش‌نامه که مشغول کار آن هستم و بزودی منتشر خواهد شد، در دو قسمت بحثی از شما شده است... دلم می‌خواهد گستره‌ی کار شما روی منابع خارجی درباره‌ی کردهای خراسان کشیده شود... سعی می‌کنم دانشجویانی را روی این موضوع بگذارم و نتیجه را برایتان بفرستم، شاید هم خودم بدین بزرگ دست یازیدم.

برایتان وقت خوش بیشتر آرزو می‌کنم و دست شما و همه‌ی دستان کردان ایران را در هر کجا که هستید به گرمی می‌فشارم.

در پاسخ عرض می‌کنم ما کردها هم در هر کجا که باشیم هرکسی را که به نجات فرهنگ ما از نابودی گامی بردارد یا قلمی بزند، دستش را به گرمی می‌فشاریم و بر آن بوسه می‌زنیم.

۸۴- تهران - اردیبهشت ۶۸ - مجله‌ی سیروسیاحت

در مجله‌ی سیروسیاحت - سال دوم - شماره ۶ - اردیبهشت ۱۳۶۸ به مدیریت آقای داود بهرامی، نیز در صفحه‌ی ۳۲ نسبت به معرفی جلد سوم حرکت تاریخی کرد به خراسان چنین آمده است:

«در این کتاب نگارنده بایه‌ی کار خویش را در جمع‌آوری تاریخ و فرهنگ و جغرافیا و فلکلور کردان خراسان یگانه مرزبانان سلحشور خراسان به‌ناور و سرزمین‌های شرقی ایران قرار داده و در

این راه اسناد تاریخی را به ترتیب مورد بررسی قرار می‌دهد»

۸۵- آزادشهر - (شاه‌پسند سابق). دفتر مسافربری تعاونی ۲ مازندران

آقای احمدرضا تاجی از کردان شادلوی اسفراین که از سوی مادر نیز از کردان ایزانلو هستند، ضمن ابراز محبت فرموده‌اند:

در صفحه‌ی ۵۵۱ جلد سوم مطالعه نمودم که قربانقلی کریمی شرانلو پهلوان قوچان فرهاد شعبانی میلانلو اسفراینی را شکست داده است.

باید یادآور شوم که فرهاد شعبانی میلانلویی نیست بلکه دیراللو است و از روستای سارمیران اسفراین می‌باشد و فرزند مرحوم بهادر پهلوان فرزند مرحوم برات پهلوان دیرانلویی است. غمناً دیگر پهلوانان معروف اسفراین علی پهلوان که ساکن روستای حصار باغی از کردان بادلو بود، دیگر قربان پهلوان دیرانلو از سارمیران و غلامرضا پهلوان از روستای قلی اسفراین از کردهای ملوانلو بود. موسی پهلوان کشوری هم که از کردهای اسفراین بود در جلد دوم معرفی کرده بودید... از بخشی‌های اسفراین هم مختار بخشی از روستای خوش بالا و از طایفه زنبیل بافها بود...

بقیه‌ی نامه‌ی مفصل این برادرمان مربوط به جنگهای گل محمد کلجیسی و برادرش خان محمد در سبزوار و اسفراین جوین بود، که در کتاب کلیدر آقای دولت‌آبادی به تفصیل در آن مورد بحث شده و نگارنده هم نامه این عزیز را در جلد هفتم ضمن شرح حال گل محمدها خواهم آورد.

داستانی هم در مورد مهمان‌نوازی اردوغانی‌ها و بیدوایی‌های اسفراین نوشته بودند که آن هم در جای خودش به چاپ خواهم رسانید. انشاء الله

۸۶- پاریس - نامه‌ی جناب آقای دکتر پاپلی یزدی استاد دانشگاه مشهد که در بیستم تیرماه ۶۸ مرقوم فرموده بودند:

دوست دانشمند جناب کلیم‌الله توحیدی

با سلام، آرزوی سلامتی و توفیق حضرت‌عالی را دارم. در روزگار کمبود کاغذ و فیلم و زینگ و در روزگار تنگدستی کارمندان دولت، از دست گرانفروشان بازار، باید مردان مصممی چون تو باشی که از جیب مبارک پول خرج کنند، تا تاریخ و سرگذشت بخشی از ایران زمین و مردمان آن را چاپ کنند. الحق که هم در جمع‌آوری مطالب زحمت بسیار می‌کشید که جای بسی خوشحالی

و تقدیر است، و هم سعی بسیار در خوب چاپ شدن آنها.

از آبان گذشته از مرخصی بدون حقوق و بنا به دعوت مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه در پاریس مشغول تحقیق هستم. همانطور که می‌دانید این بنده حقیر سرایا تقصیر که با دکترای اتا از دانشگاه سوربن با حقوق معادل  $\frac{1}{3}$  درآمد یک دستفروش کنار خیابان و یا ۱۷ سال سابقه‌ی خدمت در دانشگاه مشهد مشغول به کارم، از آزمایش معلوم نیست چه کسانی بیرون نیامده‌ام و هنوز چون کارمندی آزمایشی هستم.

در همین زمان به علت چاپ برخی مقالات و کارهای علمی با حقوقی درخور آدم به پاریس جهت تحقیق و چند ساعتی تدریس دعوت شدم. فقط دوری از ایران عزیز، بویژه خطه‌ی خراسان و فیض دیدار علاقه‌مندان چون حضرتعالی مرا ناراحت می‌کند.

امروز برای چندمین بار جلد ۳ کتاب حرکت تاریخی کرده به خراسان را از کتابخانه جهت مطالعه گرفتم و یاد شما کردم. و در کنار کارهای تحقیقاتی مختلفی که انجام می‌دهم، مقداری فیش تهیه کرده‌ام راجع به جنگها و قتل عام‌هایی که دولتهای گوناگون از قرن ۱۵ میلادی با کردها دربارہی کرده‌اند. مثلاً قتل عام کردهای مکرری توسط شاه‌عباس و غیره. البته منظورم تفصیل قضایا نیست، چون اکثراً در جاهای دیگر آمده است. اما با کمک گرفتن از مدارک انگلیسی، فرانسه، عربی و روسی و فارسی، فکر می‌کنم مطلب مستندی حدوداً یکصد صفحه با منابع فراوان که تا بحال به بیش از ۵۰۰ می‌رسد بشود چاپ کرد. می‌خواستم اگر شما مطالبی یا فیش‌هایی بطور فشرده در این زمینه دارید، بویژه علاوه بر آنچه چاپ کرده‌اید، بطور مختصر در اختیارم بگذارید. مسلماً با قید مأخذ و با تشکر از شما چاپ خواهد شد. البته شما احتیاج به تشکر ندارید ولی در کار علمی باید از همکاران تشکر کرد.

امیدوارم فرهنگ آبادیها و مکانهای مذهبی کشور که آخرین کار چاپی بنده است به دست شما رسیده باشد. اگر به مدارکی در پاریس احتیاج دارید بفرمائید تقدیم می‌گردد.

روزی در کنفرانسی که درباره تاریخ صفویه بود با آقای عبدالله مردوخ درباره‌ی شما صحبت بود، سلام رساند. تا نوروز ۱۳۶۹ در پاریس خواهم بود. پس از آن به احتمال بسیار برای مدت یکسال به دعوت ژاپنی‌ها به ژاپن خواهم رفت. البته دوری از زن و فرزند همتانقدر مرا رنج می‌دهد

که احساس آدم دست دوم در حقیقت تبعه دست دوم بودن در ایران.

دلم برای مجله‌ام می‌سوزد و دوری از روستاها و مردمان کرد خراسان، به امید دیدار، با تقدیم

احترام یاپلی بزدی

علاوه بر مطالب فوق آقای دکتر در حاشیه‌ی شرقی نامه‌شان مرقوم فرموده‌اند:

راجع به چاپ جلد سوم کتاب که واقعاً درخور ستایش است انتقادهای کوچکی دارم که بعداً برایتان خواهم نوشت، از جمله باید بگویم که لزومی ندارد که مطالب صفحه‌ی ۱۷۲ آنطور چاپ شود و به برخی از هموطنان که به دلایل عدیده در اروپا و یا خارج کشور هستند حمله شود و تصور شود که هرچه دکتر در اروپا است نازی‌پرورده است و خوشگذران و بی‌صبر و کم‌استقامت‌ترین جراح قلب فرانسه پروفیسور گنج‌بخش ایرانی است. بهترین جراح یا در بین بهترین جراحان قلب سوئیس آقای دکتر صادقی اهل سر ولایت قوچان خودتان است، یکی از ریاضیدانان برجسته فرانسه یک آقای رشتی است و ۱۶ ایرانی در حد بالاترین افراد رده‌های علمی پرتاب موشکهای ساترن هستند. باید دید همه برای خوشگذرانی رفته‌اند یا اینکه احساس می‌کرده‌اند که حرمتشان توسط خدمتگزاران بیمارستانها و دانشکده‌ها از بین رفته است. والله اعلم.

با تشکر و سپاس از بذل توجه جناب آقای دکتر یاپلی که خوشبختانه مهر ایران باز هم با تمام مشکلات موجود او را به آغوش کشیده و به مشهد آورده و در دانشگاه مشغول تلاش و کوشش هستند، اضافه می‌نمایم که مطلب بر سر عدم فرار آقای دکتر شادلو بود که علیرغم موقعیت داخلی و خارجی خود، خدمتگزاری به روستائیان هم ایل و طایفه خود را به گردش در اروپا و نازی‌پروری ترجیح داد و در کنار همشهریهای بجنوردی خودش ماند و آنها را تنها نگذاشت، البته بنده عرض نکردم که هرکس برای کسب تحصیل و کسب افتخار برای هموطنانش به خارج رفته، نازنازی است، اما می‌دانم که خیلی‌ها هم با کوچکترین چشم‌غریزای کشور را ترک کردند و رفتند که به عقیده‌ی نگارنده اگر می‌ماندند و با مشکلات می‌ساختند بهتر بود. مگر اینکه رفتنشان بار علمی و توشه‌ی فرهنگی همراه داشته و باعث افتخار ما باشد و لاغیر.

۸۷- زاهدان - خانم صادقه زعفرانلو مدیر کتابخانه کامبوزیا فیلسوف کویر

به دنبال اهداء یکی نسخه از جلد سوم کتاب حرکت تاریخی کرد جهت کتابخانه مرحوم

کامبوزیا زعفرانلو که مختصر شرح حالی از ایشان در جلد‌های دوم و سوم آورده بودم، دخترشان خانم صادقه ضمن ابراز سپاس و محبت، یک نسخه از کتاب «اعلیٰ عرایی بلوچستان» تألیف استاد کامبوزیا را با یک قطعه عکس از ایشان برای اینجانب خلعت فرستاده بودند، که از لطفشان سپاسگزارم و امیدوارم یادگار خوبی برای استاد کامبوزیا باشد. چنانکه ذیل نامه را هم چنین امضاء فرموده بودند: با تقدیم احترام - کتابخانه استاد کامبوزیا - صادقه کرد زعفرانلو کامبوزیا.

۸۸- شهرضا - ۶/۱۰/۶۸ - آقای رحمانیان حقیقی که از نویسندگان و شعرای معاصر هستند و در جلد سوم نیز معرفی شدند، با ارسال نامه‌ای و گله از اینکه تا این تاریخ نتوانسته بوده‌اند جلد سوم را تهیه فرمایند، موجب شرمساری حقیر در محضر ایشان می‌باشد.

«بنا بر عین مالک و فاجد صلیح»

## چرک‌کن

بنفش گرفت کلوی قلم را چسبم	بم‌زادم شده آواره صحرایم
قوم ظلم من را ای کره ستدیده	مانده ام از توجید ازین غم کویا چسبم
خجیر خشم بردن کن ز نیام ویرین	تو طلوب گدشته ز سر ما چه کنم
بتلاشته بر رخمی که ترا درمانیت	شده است همه دم تو در دو بلا با چه کنم
در سلچون تا دل زده و خطاست	کرده است خون جگر و دیده دل با چه کنم
بی گدشته شهید پر جو است ای قوم	بدر از شمر و یزیدند در آنجا چسبم
من بدرگاه خدا هستم نامم مردم	تو بگو من ز خدا عسیر ترا چه کنم

آه براندختن او همچنان همچو کینا

یا بدین دل مگر از غصه تسلیم کنم

۸۹ - تهران - سازمان توسعه‌ی فرهنگ ایران -

جناب آقای دکتر توسلی مدیر عامل سازمان مذکور نیز ضمن ابراز مرحمت، گله از نایاب بودن جلد سوم را طی نامه شماره ۶۸/۸/۱۶ / ۲۱۸۰ مرقوم فرموده بودند، که باز هم موجب شرمساری بنده است، امیدوارم توانسته باشد جلد سوم را پیدا نمایند.

۹۰ - شیروان - آقای محمدرضا منصوری از طایفه‌ی خدر از ایل سیوگانلو که پدرشان بخاطر از رونق افتادن شهر مرزی باجگیران در سال ۱۳۴۹ به شیروان مهاجرت کرده و محمدرضا در آنجا نشو و نما یافته و از خطاطان و چهره‌نگاران و شاعران خوش ذوق این دیار می‌باشد، نامه محبت‌آمیز همراه با قصیده‌ای شیوا با خط زیبا فرستاده‌اند که ضمن سپاس از ایشان شعرشان در دیوان شعرای کرمانج به چاپ میرسد. توفیقشان را آرزو مندم.

۹۱ - شیروان - ۶۸/۱۰/۲ - خواهرمان خاتم فهیمه علایی فهیمانلو دانش‌آموز سال چهارم رشته ریاضی و فیزیک در نامه‌ی شورآفرین و ادیبانه‌ای چنین زیبا نوشته‌اند:  
وه ناغی خادی معزن

مشنو از نی، نی شوای بی‌نواست بشنو از دل دل سرای آشناست  
خدمت برادر عزیز کورد کورمانج کلیم‌اله توحدی

در روزی از روزهای سرد زمستانی در سکوتی غم‌انگیز، سروش دوستی و همنشینی چشمهایم را گرم و روشن کرد و چشمانم از شوق درخشید. پدرم کتاب شما را خریده بود و به منزل ما آورد و خانه را روشن کرد. راستی برادر گرمی، شما فکر می‌کنید چه باشد؟ چه اشتیاقی؟ چه شوقی؟

واقعا کسی این فکر را میکرد که برادری چون شما از خطه‌ی اوغاز به پا خیزد و چنین شور و احساسی در دل دیگران بیافریند و کلبه‌های سردشان را گرمی بخشد و این همه منت بر سر کل جمعیت کرد داشته باشد؟

راستی برادرم، آدم وقتی فکر می‌کند، می‌بیند که چه اختلافات و تفاوت‌هایی در جامعه وجود دارد؟

کرمانج فداکاری مثل شما؟ و کردی بی‌احساس مثل برخی‌ها که فراموش کرده‌اند کرد

هستند.

راستی برادرم با این آدمکهای بی هویت که تیاکان خود را فراموش کرده و نشخوار کننده‌ی فرهنگ دیگران هستند، چگونه باید رفتار کنیم؟ آنانکه کردی سخن گفتن را برای خود عار میدانند؟

برادرم کلیم، واقعاً شما میدانید چه کاری شگفت انجام داده‌اید؟  
واقعاً شما میدانید چه دینی بر ملت کرد دارید؟ برادر کورمانجیم شما خیلی برای ما کرده‌ا  
ارزش دارید.

برادرم این را که می‌گویم حقیقت است و از اعماق دلم برمی‌خیزد. من و تمام خانواده‌ی ما که خوشبختانه همگی اهل مطالعه هستیم، مشتاق مطالعه آثار و فرهنگ پر بار و زیبای کرد می‌باشیم.

شما نمونه‌ی شخصیت بارز و فرهنگ کرد و مردان و انسانهای مبارز کرد هستید... با یک دنیا تشکر شما را به خدا می‌سپارم. فهیمه علایی قهرمانلو.

خانگی من فهیمه، خانگی کورمانج، تو نژایی گو کاغازی ته چی جوور من شادکر. ساکو هوون نگاوه سهواد بوونه. هوون ناموزگاری خره‌مه‌ند و ناگایی خه‌لکی مه‌نه. هوون گوگه‌ری زه‌نکاها‌دا مینا چری شه‌وتن و ساخزانی نه‌مه و جه‌وانی نه‌مه به رتونه‌قشایی بکه‌ن. تا نه‌واناله نایه‌نده وه میزو فه‌ره‌نگی پر بار خا ناشه بون.

برانگی قچک وه که لیمئ کورمانج. دیسا ئومیدوارم دیوانی کورمانجی «جعفرقلی زنگلی ملک‌العشرای کورمانج» زی، وه خاندی‌وی

۹۲- اهواز، دانشگاه شهید چمران - جناب استاد دکتر روحانی نیز ضمن نامه‌ای محبت‌آمیز

حقیر را مورد محبت قرار داده و خواسته‌اند هر چه بیشتر به تحقیقاتم ادامه دهم.

۹۳- بجنورد - ۶۸/۱۰/۱۴

خواهر عزیزمان صفری احمدی دانش‌آموز سوم تجربی هم حقیر را سرافراز فرموده و نوشته‌اند. امیدوارم همواره موفق باشید، بویژه در کاری که به خوبی انجام داده‌اید و انجام

خواهید داد. متأسفانه تا امسال از اینهمه کار فرهنگی که برای ما کرده‌ها انجام داده‌اید، هیچگونه اطلاعی نداشتم. تا اینکه جلد سوم حرکت تاریخی کرد را در یکی از کتابفروشیهای بجنورد دیدم. انگار که دنیا را به من دادند ...

اینک با انتظار تمام چشم به راه کارهای خوب آینده‌ی شما هستیم. ایران و نیلوفر دختران کورمانج خودت را از قول ما سلام برسانید... موفق باشید.

۹۴ - اصفهان - دانشمند ادیب و فاضل جناب آقای رجائی زفره‌ای هم نگارنده را مورد مرحمت قرار داده و فرموده‌اند:

فاضل محترم و محقق عزیز جناب آقای کلیم‌اله توحیدی اوغازی بعد از عرض سلام و آرزومندی سلامتی وجود شریف، «مجلات» آینده، نشر دانش، فارسنامه، پژوهشنامه، می‌بینم اسم کتاب جنابعالی را با تعریف فراوان نوشته‌اند.<sup>۱</sup> به کتابخانه عمومی رفتم جلد سوم را گرفتم و چند صفحه‌ای خواندم و لذت بردم. معمولاً مولفان و نویسندگان ذیال کار پر زحمت و مشقت میروند، کار شما بکر و جالب، و کمتر درباره آن نوشته‌اند ...

دو سه برگ یادداشت کوچک همراه است، این اشتباه است «زیره به کرمان بردن» و یا «حکمت به لقمان آموختن» ... با درود محمد حسن رجائی زفره‌ای

از حسن ظن استاد رجائی سپاسگزاری نموده، امیدوارم خادمی کوچک فرهنگی برای ایشان و دیگر ادب‌پروران باشم و لیاقت و شایستگی اینهمه بذل عنایت سروران گرام را داشته باشم.

از فیض‌های محققانه‌ی ارسالی ایشان، یکی در مورد میرزای سنگلاخ قوجانی بود که در اولین فرصت ذیل نام میرزای سنگلاخ در جای خود به چاپ خواهد رسید.

فیض دیگر در مورد مرحوم آخوند ملا محمد زفره‌ایست که تحصیلات مقدماتی خود را در

۱- من این نشریات را ندیده‌ام، گاهی جناب زفرای شماره‌ی این مجلات را هم برایم می‌نوشت تا ببینم کارم از دیدگاه آنها چگونه بوده است.



آبادی زفره کوهپایه اصفهان طی نموده و سپس به مشهد آمده و مدت ۳۹ سال در خراسان بوده است که به اصرار مردم قوچان به آن دیار رفته و این همزمان با یاغی شدن سالار در خراسان و فرار سام‌خان ایلخانی زعفرانلو از زندان قصر قجر تهران و آمدن به قوچان در سال ۱۲۶۴ قمری همزمان با مرگ محمد شاه و روی کار آمدن ناصرالدین‌شاه می‌باشد که در جلد اول نگاشته‌ایم. از تالیفات مرحوم زفره‌ای یکی اتیس‌الواعظین است.

سرانجام مرحوم زفره‌ای یاد وطن آباء و اجدادی نموده از قوچان به زفره برگشته و در همانجا درگذشته است.

دیگر اینکه فهرست عکس‌های تاریخی ایران، کار شادروان حسین محبوبی اردکانی، عکس‌هایی از قوچان و رجال آن دیار دارد.

دیگر مکارم‌الانار هم در مورد قوچان و امرای کرد مطالبی دارد.

دیگر اینکه در فهرست مقالات جغرافیایی، دکتر محمدحسن گنجی با همکاری دکتر جواد صفی‌زاد عنوانهای زیر دیده میشود:

۱- در ایل زعفرانلو شیربهای دختر سر یک پلنگ است. اطلاعات هفتگی شماره ۵۱۵ / ۱۳۳۱/۳/۳۱

۲- در این شهر شمالی ایران (بجنورد) جوانان شب عروسی، با گاو مست تبرد می‌کنند. همان مدرک شماره ۵۰۷

۳- از عشق‌آباد تا قوچان - لردگوزن - مجله خواندنیها شماره ۳۹ سال چهارم ۱۳۲۳ با عرض سپاس مجدد از راهنمایی استاد بزرگوار جناب آقای زفره‌ای در جای خود از همه مطالب ایشان استفاده خواهد شد.

۹۵ - مرآه تپه - برادر گله‌دار و چادر نشین مان محمدآقای محمدی از طایفه‌ی آلتاس از قشلاق نارلی در مرآه تپه نوشته‌اند:

جناب توحیدی، برادر عزیزم با تقدیر و تشکر از زحمات طاقت‌فرسای جنابعالی که برای شناساندن ایل قنور و سلحشور کرمانج کشیده‌اید، و چند سالی است که همواره در کوه و بیابان و زیر سیاه چادرهای کردی در برف و باران و سرما و گرما از مطالعه‌ی کتابهای افتخار آفرین شما

غافل نیستم. اینکه که آدرس شما را در پایان جلد سوم یافته‌ام شروع به نوشتن این نامه به حضورتان نمودم، امیدوارم که ارادت و سلام مخلص را پذیرا باشید فردا از تارلی به مراوه‌تپه میروم تا این نامه را برایتان پست کنم. امیدوارم پاسخ نامه‌ی مرا بدهید که در این دیار دور افتاده از خراسان باعث خوشحالی من و تمام چادرنشینان کورمانج در استان مازندران باشد.

با عرض سپاس از برادر کرد آخالسی، از مطالعه‌ی نامه‌شان بسیار خوشوقت شدم بویژه که شرح حالی هم از پدر غیورشان مرحوم که خدا خدا یار آخالسی و جنگ ایشان یا زلفو (وبرادرش قمو که شرح حال‌شان در جلد ششم) خواهد آمد، نوشته بود که در همان جلد چاپ خواهد شد. ضمناً جناب محمدآقا در اردیبهشت ۶۶ که از مراوه‌تپه به خراسان بازگشته و چادرهایشان را در کوهستان مرزی زیبا و سرسبز گلیل برافراشته بودند، به مشهد تشریف آوردند و در کتابخانه‌ی باغ نادری زیارتشان کردم و مرا به خوردن فطیر مسکه به گلیل دعوت نمودند و یک قطعه از اشعار زیبای جعفرقلی هم برایم آورده بودند که بسیار بجا واقع شد و در دیوان جعفرقلی به چاپ رسید که لابد ملاحظه فرموده‌اند. از همکاری ایشان سپاسگزارم.

۶۶ - شیروان - خواهر عزیزمان معصومه محمدزاده بولغانی دانش آموز دبیرستان شیروان به کرمانجی بنده را سرافراز فرموده و نوشته‌اند: بنام کسی که محبت در دل انسانها آفرید برانگی کلیم، سلام ده ویزم. زه خادئی ده خارم گو مه خته بی خاش و تندرست بویی نومدوارم گو زمان و فرهنگگی گورمانجی له گشتی ده رتی به لایکی ...

بقیه‌ی این نامه را خواهرمان به فارسی نوشته‌اند و افزوده‌اند که من فرزند محمدزاده هستم که در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران بدرم مفقود شده است.

برادرم کلیم از تو میخواهم ترتیبی بدهی که فرهنگ کرمانجی را به تلویزیون بکشی، چون ما کردها هم در این مملکت سهمی داریم. چرا باید در تلویزیون برنامه نداشته باشیم و...  
نیز امیدوارم هر چه زودتر جلد چهارم کتاب حرکت تاریخی کرد شما به دست ما طالبان فرهنگ و تاریخ کرمانج برسد...

در پاسخ این خواهر عزیز و دیگر سرورانی که در مورد رادیو و تلویزیون خراسان مطالبی نوشته و از نارساییهای بویژه رادیو کرمانجی شکایت فراوان کرده‌اند، باید بدانند که مرا با

دستگاه رادیو و تلویزیون خراسان هیچ کار و ارتباطی نیست و من کارهای فرهنگی برای آگاهی و رشد فکری مردم‌مان انجام می‌دهم و به سیاست کاری ندارم. اگر خدا نخواستہ آنجا هم بروم بدون تردید بنده و امثال بنده را راه نخواهند داد که عرایض شما را به آنها گوشزد کنم، چه بهتر که خودتان مستقیم خواسته‌های خودتان را به آنجا بفرستید.

بنده چند سال پیش به مدیریت صدا و سیما می‌رفتم و گفتم که لااقل ماهی یک ساعت به ما اجازه دهند که برنامه‌ای در رادیو یا در تلویزیون در مورد فرهنگ کرمانجی خودمان داشته باشیم.

جوابی ندادند. اما شنیدم که مدیر دستگاه گفته بود: اینها شایستگی این چیزها را ندارند. بعدها من فکر کردم دیدم نظر ایشان بجهتی درست است!!

بنده به عنوان یک برادر کوچک که کاری از دستش نمی‌آید از شما و مانده‌های شما میخواهم که تا می‌توانید درس بخوانید، یعنی خوب بخوانید تا بعضی چیزها را هم بفهمید. کتب تاریخی، ادبیات و آثار هنری را حتماً چاشنی کتب مطالعاتی خود کنید. خواهرم، بخوان و بیندیش. باز هم بیندیش. چون تنها درس خواندن بدون اندیشیدن هیچ بهره‌ای ندارد. خیلی‌ها هستند که ظاهراً با سوادند و مدرکی هم دارند، اما خیلی بی‌سوادها عقل و شعورشان از آنها بیشتر است. پس بایند درس را به خاطر دانستن خواند و خوب خواند. امیدوارم موفق باشید و مدارج علمی بیشتری را طی نمایید و اندیشیدن را فراموش نفرمائید. زیرا زردشت پیغمبر باستانی ایران فرموده است:

اول بیندیش، بعد عمل کن.

۹۷ - دانشگاه تهران - ۶۸/۱۲/۵

برادر عزیزمان آقای قدیر افروند از فرزندان عبور مردان سلحشور و مرزبان لاین که این زمان دانشجوی رشته‌ی باستانشناسی و تاریخ هنر دانشکده ادبیات تهران است و بنده به این رشته‌ی تحصیلی خوب و زیبایشان غبطه می‌خورم، نامه‌ای به کرمانجی و فارسی نوشته‌اند و سپاسگزاری از کارهای فرهنگی که انجام داده‌ام و نیز مانند خواهرمان معصومه‌ی بلغانی شکایت از نداشتن برنامه‌ی تلویزیونی و ... نیز افزوده‌اند امیدوارم در آینده بتوانم در خدمت

فرهنگی به هم‌نوعان کرمانج خودم مثل شما باشم.  
بنده هم این آرزو را برای برادرمان افروند لاینی دارم و امیدوارم هیچگاه خوی و خصلت  
ایلیانی و مردانه‌ی زنان و مردان لاین زمین را از دست ندهند، تا خون محمود مرگانها به هدر  
نرود.

۹۸ - دانشگاه آزاد اسلامی شیراز -

جناب آقای علی موحد ریاست محترم دانشگاه آزاد شیراز از کمبود کتابهای کتابخانه‌ی  
دانشگاه آزاد به ستوه آمده و خطاب به جناب فرموده‌اند که در این مورد یاریشان نمایم.  
بنده که برای این‌گونه کارها و کمک بسیار مشتاقم و میتوانم کتابهایی بفرستم. اما میدانید که  
اداره پست چند پول بابت یک پاکت از آدم میگیرد؟ به نحوی که انسان از انجام دادن این‌گونه  
کارهای نیک پشیمان میشود. با اینحال یک جلد از دیوان جعفرقلی برایشان فرستادم.

۹۹ - مستدج - نامه‌ای آمد از مؤسسه‌ی راهنمای نیازمندیهای استان کردستان که گویا به همت  
برادرمان نژادبان پا گرفته و آمادگی انجام کارهای فرهنگی و هنری در این دیار را به عهده  
گرفته است. به امید و آرزوی اینکه این مؤسسه مانند بسیاری دیگر از مؤسسات این‌گونه‌ای به  
تعطیلی‌گشانده نشده باشد، بنده در صورت لزوم هر نوع کمک و همکاری که لازم باشد انجام  
خواهم داد.

۱۰۰ - مشهد - ۶۸/۱۰/۱۰

برادر فاضل و دانشمند ما، آقای محمدحسن زینل‌زاده‌ی قوچانی هم که قلم طنزشان در  
مطبوعات پیداد می‌کند شبی را به منزل بنده تشریف آوردند و شاهد برنامه‌های فرهنگی ما  
بودند. لذا بعداً در نامه‌ای خطاب فرموده‌اند:

نویسنده و محقق محترم... توحیدی

ضمن عرض ادب، مدتیست که می‌خواهم بر اثر ارزشمند آن جناب، یعنی حرکت تاریخی  
کرد به خراسان، مطلبی بنویسم. همانگونه که استحضار دارید، چون سبک و سیاق من در  
نگارش «طنز» است، بدیهیست که: نیش عقرب نه از ره کین است، بلکه اقتضای طبیعت طنز  
اینست، که نیش و کتابه‌ای چاشنی شده باشد. و حقیقت اینست که هر چه در لابلای هر سه جلد

کتاب شما گشتم، سوزهای برای طرح طنز نیافتم، چون همه چیز جدی بود و تلاش و کوشش شما در گردآوری و تنظیم و نگارش این آثار ارزشمند مرا به تعظیم و تکریم واداشت و زحماتی را که متحمل گشته‌اید برای ما فوجانیها قابل تقدیر است ...

و باز آنچه مرا تحت تاثیر قرار داد دلسوزی و علاقه‌ی شما در گردآوری و جلوگیری از نابودی و انقراض فرهنگ و ادب «کرد» میباشد و چند شب پیش که به من افتخار داده و مرا برای اظهار نظر در ناره‌ی نوار ججوخان فرا خوانده بودید، از دیدن اسناد-یگانه و دیگر هرمندان کرد از دیار لاین و سپس شنیدن نوار ججوخان که حاصل ماهها و بلکه سالها تلاش و کوشش شما بوده، به راستی در شگفت شدم و موفقی که این نوار بخش میشد و من در سیمای شما می‌نگریستم، عشق بیکران و عظمت روح و توان شگرف بشری را به وضوح در شما میدیدم و نواری که هر قطعه‌ی کوچک آن در مایه‌ای از موسیقی احیل کرد و ساز آن هنر هنرمندترین نوازندگان کرد بود، با صدای گرم و حزین شما که از عمق وجود، احساسات پاک و بی‌آلایش یک کرد در کشیده بر می‌ساخت، چه فضای گرم و دلچسب و مسحور کننده‌ای را به وجود آورده بود و من متأسفم که قلم توانایی پرداخت واقعی آن صحنه‌های روح‌انگیز را ندارد و ناگزیر با بیان همین کلمات ساده اعتراف می‌کنم که از جمله مردانی هستید که وجودتان موجب تفاخر مردم فوجان می‌باشد، و اما چون این اظهار نظر به پایان می‌رسد و اگر بدون زهر کلام و یا همان طنز بگذرم و چیزی نگویم، اقتناع نخواهم گشت و در آغاز نیز عذر تقصیر آوردم که نوشم بدون نیش هرگز نبوده، باید بگویم که «توحیدی» یا همه‌ی این احوال کاری نکرده، و اگر دنبال کوبین قند و صابون و گوشت و غیره، به میان صف‌ها رفته بود و ساعتها و روزها به امید وصال به این مایحتاج در صف مانده بود، دیگر هرگز مجال گردآوری چنین آثاری بر بیهوشی یافت، و این بانوی گرامی و همسر فداکار شماست که تحمل استادگی در این صفها را نموده و با بدوش کشیدن تمام مشکلات و کلیه‌ی مسؤولیت‌های خرید و پذیرایی از مهمانان فراوان و اداره امور خانه، زمینه را برای آسایش خیال و فرصت برای مطالعه و تحقیق شما فراهم ساخته است. اینک خالصانه از درگاه ایزد قادر می‌خواهم که شما زن و شوهر را از هم و سایه‌ی شما را از سر فرزندانان نگیرد تا همواره در جهت به سرانجام رساندن رسالتی که بر دوش گرفته‌اید، موفق و

مؤید باشید. مشهد مقدس. محمدحسن زینل زاده قوچانی.

با عرض سپاس از حسن نظر برادر نویسنده و فاضل‌مان آقای زینل زاده که بالاخره از نیش قلمشان به آسانی در رفتم و این نیش زدنشان مانند دیگر نیشها نبود و بلکه قدح شبیه به مدح بود، باید عرض کنم که ایشان خوب به اصل قضیه پی برده‌اند و بنده هم صمیمانه اعتراف می‌کنم، که بنده نه تنها تمام پیشرفت کارهای فرهنگی‌ام را مدیون همسرم خانم حلیمه دودانلو‌اوغازی میدانم بلکه در این عصر یازده ساله‌ی بازار کوپن هم اگر او نبود، ممکن بود ما از گرسنگی بمیریم. بهمین جهت از میان دختران زیبا و طراز ایل سیوکاللو گلچین نمودم. زیرا ما چند وجه مشترک داشتیم، که مهمترین آنها صبر و مقاومت در برابر مشکلات و نرسیدن از سختیها و بدبختیهای روزگار و تحمل رنجها و مرارتها بود. البته به دست آوردنش هم به این آسانیها نبود، بلکه پنج سال کشمکش طول کشید و کار به تهدید و فراری دادنش (طبق همان رسم زیبای دختران و پسران کرد که در جای خود به فلسفه‌ی آن خواهم پرداخت) کشید و...

اینک می‌بینم که دیدگاه آن زمان من اشتباه نبوده و بنده همواره مدیون زحمات شبانه‌روزی ایشان و بذات توجه دیگر هم‌میهنان ادب‌دوست و فرهنگ‌پرور بوده‌ام و خواهم بود. شاد باشید.

۱۰۱ - سندج - ۶۸/۱۰/۱۰

برادر فاضل و ادیب و دانشمندمان آقای محمدصابر محمودی فرزند استاد و شاعر گرانقدر کردستان جناب توفیق محمودی که به مصداق ولدالعالم نصف العالم می‌باشند و نیم دیگر را هم بهمت خویش به آن افزوده و سرآمد شده و در شعر و خط و نقاشی هم به راه تکامل و ترقی افتاده‌اند، در نامه‌ی پرشور و زیبایی فرموده‌اند:

بسم الله الرحمن الرحيم.

محضر مبارک ارزشمند استاد فرزانه گرانمایه جناب آقای کلیم‌اله توحیدی

سلام و درودهای گرم و صمیمانه‌ی خود را که از اعماق وجود سرچشمه می‌گیرد، همراه با بوی عطراگین سیحای بهشتی گلزارهای کردستان به دست نسیم سحرگاهی می‌سپارم تا سوی تراب پاک کرمانج در دیار خراسان بزرگ به حضور رسیده و به دستبوسی ناثل و فائق آید.

مادر استاد کردم، مادر استاد کلیم، بر تو سلام، بر تو تحیت، بر تو افتخار.

مادرم، زیانم بند، قلمم قاصر از وصف تو، نمیدانم چه زبانی را بیایم که با جمله‌های زیبای آن تو را سپاس گویم، غیر از زبان شیرین کردی که به آن بگویم:  
دایه ک کوردی خوشه‌ویستم هه‌ریژی بو روله‌ت.

بله، پایدار باشی، تا کلبه‌ها در دانشگاه تو تاج استادی را بر سر نهند. تا مشعل بر نور راه دراز خودشناسی خاموش نگرود. مادرم، گوهرین خاک ما امروز به خود افتخار می‌کند چنین فرزندانمانی قدم سربلندی بر او گذارند. مردمان ما امروز از معنویات چنین فرزندانمانی فیض می‌برند. خدایا، این مین و این فرزندان را با مرحمت خود جاودانه گردان. آمین یا رب العالمین.  
اثراٹ پر ارزش و زحمات بی شمار شما (حرکت تاریخی کرد به خراسان) روشنی بخش راه تاریخمان و دریچه‌ای فائق بر دروازه‌ی فولادین بسته‌ی گذشته‌ها می‌باشد.

ما درس اصالت و راه و رسم زندگی و آزادگی را از نیاکان خود به یادگار داریم و این گذشته‌های ما بودند که ادامه‌ی راه دراز نسلهای خود را با استقامت و مشعلهای روشن و پر نور را با ایمان دست به دست به ما سپرده‌اند، پس راه را پایداری و مشعلها را روشنتر فرا خواهیم گرفت و برای همیشه با ایمانی استوار ایستاده‌ایم، چون آدمی ایستاده است.

مفحات جلد دوم تاریخ گرانهای فوق را با احترام پشت سر گذاشتم. وقایع و دورانها مرا سخت تحت تأثیر قرار دادند و بیشتر موارد نمی‌توانستم بر خود غالب گردم و اشک در چشمهایم لانه می‌بستند و احساسات درونیم را سخت برمی‌انگیختند. باید بگویم واقعیات تاریخی کرمانج در دیار خراسان کاملاً زنده و قابل لمس بودند.

صفحه ۶۰۲ گوهرین اثری دیگر را تحت عنوان (سخنوران کرد) معرف بود. ضمن خوشحالی بسیار بر این شدم شرح حال و اشعار چند تن از شاعران نامدار این خطه را تهیه و هر چه زودتر به حضور ارسال دارم ...

متأسفانه من جلد نخست را زیارت نموده‌ام ...

در مکاتبات بعدی که بین حقیر و برادرمان محمودی روی داد ایشان برخی اشعار و بیوگرافی دو شاعر برجسته‌ی کرد یعنی مرحوم میرزا احمد محمدی و استاد توفیق محمودی پدر دانشمندشان را برایم به ارمغان فرستادند که در کتاب «گلستان کردستان» که آماده‌ی چاپ است

چاپ خواهد شد. اشعار به گویش های سورانی، اورامی و لکی سروده شده‌اند، دو قطعه تصویر هم از بانوان نامدار و سخنور کرد یعنی ماه شرفخانم معروف به مستوره‌ی اردلان و نیز بانوی دلیر لر، قدم خیر، به همراه قطعه‌ای از سخنان گهربار پدرشان استاد توفیق محمودی به مناسبت فرارسیدن سال نو (بهار ۶۹) چاشنی نامه کرده و ارسال نموده‌اند که بی نهایت از لطفشان سپاسگزارم.

۱۰۲ - رشت - دوست فاضل و دانشمند آقای علام‌رضا والی زاده و همسر شاعر و ادیبان خانم میترا عمارلو که شعری از ایشان هم در دیوان جمع‌قلمی چاپ نمودیم و اصلاً از کردهای رودبارند به اتفاق نامه‌ای نوشته‌اند و حقیر را مورد عنایت قرار داده‌اند که بسیار سپاسگزارم. شعری زیبایی هم خانم عمارلو فرستاده‌اند که در شرح حال عمارلو گیلان در جلد پنجم چاپ خواهد شد.

۱۰۳ - کرمانشاه - نامه‌ی دبیر فاضل و ادیب و هنرمند گرانمایه والا گهر که به خط پس زیبا نوشته‌اند: یعنی جناب محی‌الدین صالحی کتابچه‌ای نیز از شرح حال و اشعار خود ارسال فرموده‌اند که در کتاب گلستان انشاءالله با خط زیبایشان چاپ خواهد شد. نامه تشنگی جناب صالحی عیناً در صفحه ۲۵۰ آمده است.

۱۰۴ - بجنورد - نامه مشترکی است از آقای دهپنا و همسر مهربان و شایسته‌شان خانم فاطمه قراچورلو که ضمن تشویق نگارنده آمادگی خود را برای کارهای فرهنگی ما اعلام داشته‌اند که بسیار سپاسگزارم.

۱۰۵ - نامه‌ای است از آقای حسن بیری از آشخانه نوشته‌اند روستاهای بالاکوه و چمگردان و احمدآباد و الکش و عباس آباد خلخال هم همگی کرمانج‌اند.

۱۰۶ - نامه آقای خلیل رستمی از خوشنویسان بجنورد که دوره سربازی را می‌گذرانند و از کار حقیر تقدیر کرده و ستوده‌اند.

۱۰۷ - تهران آقای رحمت‌الله آقاچانی از کردهای آمارلو رودبار که ضمن نامه‌ای محبت آمیز درخواست ۲۰ نسخه از جلد اول را نموده بودند و برایشان تقدیم شد.

نامه‌های این عزیزان هم در این جلد ننگینید. با عرض پوزش در جلد پنجم چاپ می‌شود.



شیروان بشیر علی محمدی - جمهوری اوکراین ماروف عمر گل - تهران ابراهیم سعیدی - سردشت حسن جلیلی - قم نبی محمدی - سبزوار مهناز کلیمی - آشنانه حمید سجری - خریج اسماعیل کریمی - روحان حاج بابا محمد اکبری - سردشت اسماعیل زمزیرانی و صبری - ارومیه زینکار احمد - لندن خالقی - مهاباد دکتر سوزان - سقر جوهر کرمانج نویسنده و شاعر - ایلام رمزی رئیس - مجله زرگاری کرد عراق - درگز سلیمان ناظمی قهرمانلو - تهران حمید حسنعلی پور بیچرانلو - لندن انور میرزا عبدالله - سقر محمود ابن الخياط شیروان ستار راهدار - چناران عزیزالله بیانی شاره مانلو - دامغان خواهر کرم سیمای محمدی - سنندج نژادیان - تهران دکتر سجادیه بیارستان فارابی - تبریز محمد نافع علایی - تهران عالم دکتر مهین دخت معتمدی - بانه کریم دافعی - تبریز بنگاه دارویی خوبی - سنندج حسن سبحانی انتشارات گوران - کویته پاکستان سیکو هوشیار - سبزوار جوین صابر کردی - بجنورد مانه حیدر علی قره چایی - آمریکا دکتر اسماعیل حسین زاده یوانلو - کرج محمدعلی سلطان کرمانشاهی - گدوگانلو شیروان علی روحانی و سیاوشی - بانه ناجی احمدی - اسدآباد همدان آزادگرمایی - مشهد محسن هنری - سنندج صدا و سیمای فرهاد غریبی و حسن حسامی - بجنورد فرحدین خداداد امیری - بندرعباس مهناوی یکم علی اکبر پسندی - شیراز صادق همایونی - مهاباد استریو شاهرخ عزیز شاهرخی - سنندج حسین امجدی شورش - تهران سرکار سرهنگ نیروی هوایی غلامحسین ارجمند و اسپهتر قوجان محمد کریمی و بندرعباس برادر کُرد قادر اسدی - اسفراین حجت ساروخانی - رهزورد آقای رحیم رحیمی.

از آقای مهندس رامین ورنالو و مهندس غفار پولادی کیکانلو و مهندس حسین کهندل هم بخاطر کمکهای ارزنده شان و از آقایان یساولیاشی بدراللو و احمد فلاح قوجانی بخاطر عکس و اسناد و از سرکار خانم اعظم مسلمی نویسنده کتاب مسنی و بهشت گمشده شان و نیز از تمام خواهران و برادران کد به انحاء گوناگون یاریم داده و بذل توجه داشته اند، سپاسگزارم. دوستان دانشمند و فرزانه ام نیز که برایم کتاب **ایمپرا کرده اند، در جلد پنجم این کتاب معرفی خواهند شد.**

اینک به نامه برادرمان هوشمند می پردازیم که از شیروان رسیده است:

۱۱۷. شیروان - برادرمان آقای بهمن هوشمند که کتاب کذایی «جغرافیای تاریخی شیروان» - تألیف محمد اسماعیل مقیمی را خوانده‌اند، همچون دیگر برادران و خواهران غیور کرد که به اینجانب تلفن زده با حضوری از این کتاب تحریفی اظهار تأسف کرده‌اند، نامه‌ای در چند صفحه نوشته و ارسال داشته‌اند که از حسن ظن و اقدام شایسته‌ی فرهنگیشان تشکر نموده و عیناً درج می‌نمایم و در پایان شخصاً به برخی مسائل که ایشان نادیده گرفته‌اند، اشاره می‌کنم:

«برادر گرامی جناب آقای کلیم... توحیدی

پس از عرض سلام و با آرزوی موفقیت شما برادر گرامی و با کسب اجازه از حضور شما، ذقابی مزاحم اوقات جنابعالی شده و مطالبی را جهت راهنمایی و کسب اطلاعات بیشتر در مورد کتاب جدید انتشار جغرافیای تاریخی شیروان (تألیف آقای محمد اسماعیل مقیمی)

خدمتتان عرض می‌نمایم. کتاب مذکور هر چند حاوی مطالب ارزشمندی در خصوص زمین‌شناسی، آب و هوا، اوضاع اقتصادی و غیره است و استاد و تصاویر خوبی در آن منعکس گردیده، ولی برخلاف نظر مؤلف که در مقدمه کتاب ص ۱۵ پاراگراف دوم بیان نموده‌اند: «که نباید مسایل و حقایق در لابلاهای ابرهای تیره اغراض شخصی، قبیله‌ای، نژادی، قومی و ملی‌گرایی و... پنهان بمانند»

ولی متأسفانه به نظر اینجانب به اینکه مؤلف ترک زبان می‌باشد، کتاب مذکور از مواردی که خودشان بیان نموده‌اند، مصون نمانده و اظهار نظر و عقاید شخصی و قبیله‌ای و نژادی بخوبی در آن مشهود است که شما ای از آنها را ذیلاً خدمتتان عرض می‌نمایم.

معمولاً در نگارش یک سلسله مطالب معین، مطالبی را که اهمیت بیشتری دارند قبل از دیگر مطالب آورده و به آنها اولویت می‌دهند در صورتی که مؤلف در ص ۹۸ درخصوص بیلاقیهای شیروان، بیلاق عشایر گلیل را که یکی از معروفترین بیلاقیهای ایران است و از دیرباز تحت چرای دام عشایر کرمانج قرار می‌گرفته، بعد از بیلاق زوارم (ترک زبانان) که اصلاً ارزش مرتعی چندانی ندارد، آورده‌اند که دلیل بر حسن ترک بودن مؤلف است. در صفحات ۱۰۹ یا ۱۱۸ کتاب مذکور که جداول مربوط به ترکیب جمعیتی و زبان محلی روستاهای شیروان را

شامل می‌شوند، مؤلف کاملاً مغرضانه و به دور از واقعیت عمل نموده بطوریکه اگر مؤلف براساس حدس و گمان و یا احتمالاً پرس و جو از یک نفر احتمال داده است که در یک روستای معین حتی یک خانوار ترک وجود دارد، زبان محلی روستا را کردی - ترکی بیان نموده و در بسیاری از موارد که حتی بیش از نیمی از جمعیت یک روستا کرمانج می‌باشد آن روستا را ترک دانسته و در مواردی که حتی اثری از ترک زبانان در یک روستای کرمانج نشین وجود ندارد، زبان محلی روستا را کردی - ترکی دانسته‌اند که در نهایت این تفاوت مغرضانه و به دور از واقعیت منجر به ترسیم هیستوگرام ص ۵۵۳ شده که در آن ۴۹/۲٪ از مردم شیروان و قراء تابعه را ترک، ۳۶/۶٪ کرد و ۱۴/۲٪ را فارس زبان دانسته‌اند و اصولاً برای بنده روشن نیست که مؤلف این آمار و ارقام را از کجا آورده براساس کدام منبع این قضاوت مغرضانه را اعمال نموده است<sup>۱</sup> و بنده به جرأت می‌توانم بگویم که بیش از ۶۰٪ مردم شیروان و روستاهای تابعه کرمانج می‌باشند.<sup>۲</sup> علیهذا تعدادی از قضاوت‌های مغرضانه مؤلف را ذیلاً بیان می‌نمایم.

۱- مؤلف در جدول ص ۱۱۰ روستاهای دهستان جیرستان از قبیل پالکانلو از ردیف ۱ تا ۱۲ را که کلا کرمانج‌اند و در تعدادی از آنها حتی یک خانواده ترک زبان وجود ندارد، را کرد و ترک دانسته‌اند ولی در روستای کوسه مرکز جیرستان که کرمانج نیز وجود دارد، زبان محلی روستا را فقط ترکی بیان داشته‌اند.<sup>۳</sup>

۲- در جدول ص ۱۱۲ در قریه الله‌آباد علیا کرمانج نیز وجود دارد در حالی که منظور نشده و الله‌آباد سفلی را که اکثراً خاوری (بربری) و فارس زبان می‌باشند را تماماً ترک دانسته و در مورد قراء امیرآباد و سکه<sup>۴</sup> و حصار سه یک آب (سیاکاو) نیز با وجود خانواده‌های متعدد

۱- آقای دکتر پاپلی و انتشارات استان قدس بهتر است به این سؤالات پاسخ دهند که چنین چیزهایی را چاپ می‌کنند.

۲- در صورتی که جمعیت زیادی از کردهای ما را عشایر کوچ‌نشین اطراف شیروان تشکیل می‌دهند که هرگز آنها را در هیچ آماری به حساب نیاورده است.

۳- در این مورد بعداً توضیح بیشتری خواهیم داد.

۴- مردم سکه هم که من چند سال پیش به آنجا رفتم، به ترکی و کردی سخن می‌گفتند.

کرمانج در آنها، همگی را ترک دانسته‌اند.

۳- مؤلف در جدول ص ۱۱۳ کتاب خود که روستاهای بزآباد (فجرآباد) و حسین آباد را که در آنها تعداد کرمانج‌ها قابل توجه بوده و شاید بیشتر از ترکان باشد، فقط ترک منظور نموده‌اند.

۴- در جدول ص ۱۱۴ در قریه امان‌آباد (از بناهای امان‌اله خان زعفرانلو جد خوانین شیروان) به هیچ عنوان ترک وجود نداشته و ندارد و قبلاً اهالی امان‌آباد کلاً خاوری و فارس زبان (زارعین امان‌اله خان) بوده‌اند و اکنون اکثر ساکنین آنجا کرمانج می‌باشند که از قریه هشت مرخ (فهرمانلو) به آنجا مهاجرت کرده‌اند، در صورتی که مؤلف امان‌آباد را فارس و ترک دانسته‌اند و از طرفی تعداد خانوارهای کرمانج در کارخانه قند شیروان (که به همت مرحوم غلامحسین رحیمیان سیوکانلو نماینده‌ی اسبق مجلس شورای ملی ساخته شد) قابل توجه بوده ولی مؤلف کارخانه قند را فارس و ترک می‌داند.<sup>۱</sup> اهالی فیروزه که از نامش پیداست و اکثر کرمانج‌اند ترک بیان نموده<sup>۲</sup> و نیز قراء خالقی و زیارت<sup>۳</sup> را که اکثر کرمانج می‌باشند که نامبرده کلاً اهالی

۱- بدیهی است که کارخانه‌ای که وسیله کردها و در زمین کردها و در شهر کردها ساخته شده اگر تعداد کارگران و کارمندان کمتری از ساکنین باشد، کمتر نخواهد بود.

۲- برادر عزیزم ایشان قلم را در دست داشته‌اند و هرچه بنظرشان رسیده نوشته‌اند، اما واقعیت همانست که اشاره فرموده‌اید. مردم فیروزه‌ای چه ترکی حرف بزنند چه کردی، آنها از کردهای جلالی‌اند. خانواده‌های آقای دکتر شاهرزاد تاش‌ها، رجب‌زاده‌های اوغازی مقیم شیروان و بسیاری دیگر که بیشتر به ترکی سخن می‌گویند تا به کردی همه کرد جلالی و از مهاجرین فیروزه‌اند.

۳- وجه تسمیه خالقی را در جلد اول بیان کردیم که چون اردوگاه خوانین کرد که برای بردن غروس زعفرانلو از شیروان به مشهد برای نادرشاه بر روی آن تپه برافراشته شده بود و القاب رخان برای بنگهای کرد در آنجا به آنها ابلاغ شد، آنجا را به زبان رسمی ایران آن روز خالقی گفتند. یعنی جای خانها. اصولاً خود کلمه‌ی خان هم، ترکی مغولی است.

اگر از پیرمردان قدیم خالقی پرسیده، هنوز می‌دانند که اوحاق خان، که منزل روشن خان از اجداد خوانین زعفرانلو اسفراین بوده و مردم آنرا مقدس می‌دانسته‌اند به شما خواهند گفت که در کهای خالقی قرار داشته است.

مردم زیارت هم که قبلاً آنجا فعان‌آباد نام داشته بیشترشان کردهای شیخ امیرلوسی‌باشند. چون حکام شیروان و لویجان از ایل شیخ امیرلوی بوده و بواسطه‌ی ارتباط، دربار پادشاهان ترکی، ترکی حرف

روستاهای مذکور را ترک بیان نموده‌اند و حتی نامبرده تناقض‌گویی نموده بطوری که در زیرنویس ص ۱۳۶ بیان فرموده که در روستای خیرآباد کرمانج وجود دارد در صورتی که در جدول ص ۱۱۷ اهالی خیرآباد را کلاً ترک دانسته‌اند.

۶- در جدول ص ۱۱۸ در قریه اسطرخی نیز تعداد قابل ملاحظه‌ای کرمانج وجود دارد که مؤلف همگی آنها را ترک دانسته‌اند. در یک کلام باید عرض کنم بهتر بود مؤلف پیشنهاد می‌نمود تا نام شیروان را به تبریز دوم تغییر دهند و در تقسیمات کشوری جزو استان آذربایجان محسوب نمایند.

۷- در پاراگراف چهارم ص ۱۳۵ مؤلف بیان نموده‌اند که مردم شیروان معمولاً به زبان ترکی محلی تکلم می‌نمایند در حالی که می‌دانیم اکثریت مردم شیروان کرد زبان‌اند و کسبه‌ی آنجا هم اگر هم ترک یا فارس باشند بخاطر معامله با کردها، کردی حرف می‌زنند و به ترتیب اولویت با کردها، ترکها و فارسی زبانان می‌باشد ولی زبان روستائیان ۹۰٪ کردی کرمانجی است.

۸- در ص ۱۶۵ مؤلف لهجه و گویش مردم شیروان را ترکی می‌داند و زبانهای دیگر را در اقلیت و فرعی دانسته‌اند و در نهایت حسن ترک بودن نامبرده منجر به این شده که در جداول صفحات ۱۷۰ تا ۱۷۴ فقط لغات آنچنانی ترکی را بیان فرمایند.

می‌زده‌اند. شیخ امیرلویهای زیارت هم بخاطر ارتباط با دربار خان شیروان، ترکی حرف می‌زده‌اند. الان هم مردم زیارت به کردی و ترکی سخن می‌گویند.

۱- آری عزیزم اینها حق دارند از به خواب خرگوشی فرورفتن کردها در سالهای اخیر سوء استفاده کند. حتماً فراموش نکرده‌اید که چندی پیش رادیو کذایی خراسان در روزهای جمعه برنامه‌ای برای بی اعتبار جلوه دادن کردها تحت عنوان «اندیشه و هنر» یا چیزی شبیه به این که درست بخاطر ندانم ترتیب داده بود. در برنامه فوجان گفت که در اینجا کرد نیست. اینجا یک شهر فارسی زبان است و برخی مردم آنهم ترک زبان می‌باشد. بعد هم نوبت به شیروان رسید از قول همین آقا مؤلف گفت که اقلیت ناچیزی کرد در شهر ترک نشین شیروان وجود دارد.

حالاً که انتظار دارید با سکوت مرگبار و حفظان آلودی که آروز کردهای شیروان تحمل کردند و دم زدند، وضع بهتر از این باشد. بگذار فعلاً مردم ما در خواب خرگوشی فرورفته‌اند هر چه می‌خواهند بگویند و بکنند.

چو رفتند شیران از این مرغزار گند رو به لنگ آنجا شکار

۹- مولف در بحث مربوط به عشایر کوچرو شیروان که بدون شک تمامی آنها کرمانج‌های ایل زعفرانلو و طویف تابعه‌ی آن می‌باشند. در صفحات ۲۱۱ تا ۲۱۵ فقط مطالبی را به طور خیلی خلاصه و گذرا بیان نموده و از بیان نام طویف و ایلات کرمانج و حتی ذکر واژه‌ی کرمانج خودداری نموده‌اند. گویی که بیان کلمه کرمانج احساسات ترک بودن مولف را خدشه‌دار می‌سازد.

۱۰- در ۳۴۰ در مبحث مراسم خواستگاری و ازدواج نامبرده رسومات ترک‌زبانان را توضیح داده و از توضیح سوابق تاریخی در میان کرمانج‌ها خودداری نموده است.

۱۱- مولف در صفحات ۳۵۶ و ۳۵۷ در خصوص غذاها و بازیهای محلی همگی آنها را به زبان ترکی بیان نموده و گویا هیچ کرد زبان یا فارس‌زبانی در شیروان زندگی نمی‌کند، غذا نمی‌خورند و بازیهای تفریحی و ورزشی ندارند.

البته لازم است که عرض نمایم اگر مولف کتاب خود را جغرافیای تاریخی ترکان شیروانی می‌نامید، ما حرفی نداریم اما وقتی نام کتاب جغرافیای تاریخی شیروان می‌باشد، لذا به قول مولف بایستی دور از اغراض شخصی، قومی، قبیله‌ای و نژادی به کلیه جوانب جغرافیایی، تاریخی منطقه بر اساس واقعیتها اشاره می‌شد.

در پایان با عرض پوزش مجدد از جنابعالی، از شما برادر گرامی که به تالیف کتابهای ارزشمند حرکت تاریخی کرد به خراسان و کتب ارزشمند دیگر همچون دیوان جعفرقلی عارف بزرگ کرمانج از فرهنگ کرد و ترک و عرب و فارس یکسان به بحث پرداخته‌اید و گام موثری در جهت اعتلای فرهنگ و تاریخ مسلمانان کرمانج به عنوان بخشی از مردم مسلمان ایران برداشته‌اید، تقاضا می‌کنم پس از بررسی موارد مذکور در صورت صحت یا عدم صحت موارد مذکور در خصوص ممانعت از این گونه قضاوت‌های مغرضانه و تحریر کتب به دور از واقعیت لطفاً این جانب را راهنمایی و ارشاد فرمایید. قبلاً از جنابعالی صمیمانه تشکر می‌نمایم.

با تقدیم احترام برادر کوچکتان، بهمن هوشمند. امضا

## نگاهی به بی‌اعتباری کتاب «جغرافیای تاریخی شیروان»

با اینکه نگارنده از دوران کودکی تحقیقات خود را در هر زمینه از علوم انسانی و هنر و صنایع دستی و تاریخ و جغرافیا و مذهب و مردم‌شناسی خراسان آغاز کرده و تقریباً بیشتر نواحی شمالی خراسان را با پای پیاده رفته و از آنها عکس و اسلاید و نوار موسیقی تهیه کرده و با پیرمردان و پیرزنانی که سالهاست زیر خاک حفته‌اند مصاحبه و بهره‌گیری نموده، و حدود صد هزار فیش در این رابطه جمع‌آوری کرده‌ام و بیش از پنج هزار اسناد خطی منتشر نشده از دوره صفویه تا کنون گردآوری نموده و چند جلد کتاب چاپ و منتشر کرده‌ام و مقالات زیادی از اینجانب در مجلات کشور به چاپ رسیده و در چندین سمینار فرهنگی سراسری کشور شرکت نموده و سخنرانی نموده‌ام، با اینحال هر جا یک برگ کاغذ که پینم در جهت معرفی سرزمین و مردم ایران وسیله‌ی اهل قلم سیاه شده آنرا به احترام برمیدارم و میخوانم و از گفتارش بهره می‌گیرم و بر نویسنده‌اش درود می‌فرستم که زحمتی کشیده و رنجی برده و از خدا می‌خواهم که به جوانان فعال ما شور و نشاط و شوق تحقیق عنایت فرماید. اقا وقتی از شیروان به من تلفن زدند که کتابی تحت عنوان «جغرافیای تاریخی شیروان» چاپ شده که پر از دروغ و ریاکاری و غرض‌ورزی است و باید پاسخ آنرا هر چه زودتر بدهید، من باور نمی‌کردم کار به این اقتضای باشد. تا اینکه نامی برادرمان آقای هوشمند از شیروان رسید و مرا بر آن داشت این کتاب را بخرم. شما میدانید که برای کارمند جماعت خرید یک کتاب چه اندازه مشکل است. زیرا هزینه‌ی چاپ کتاب بطور سراسام‌آوری پیش میرود و من که خودم کتاب چاپ می‌کنم از چنین قیمت‌های فلج‌کننده‌ای رنج می‌برم و قادر به خرید کتاب مورد نیاز خود نیستم.

کتاب را خریده و با دقت خواندم، دیدم آقای هوشمند هنوز هم در رد آن و اغراض شخصی مولف کمتر نوشته‌اند. با خود گفتم بیچاره مردمی که گرفتار چنین نویسندگانی باشند و پول بدهند و چنین مطاعی بخرند.

که خدای ده که مرغابی بود وای بر آن ده که چه رسوایی بود

این کتاب به همت آقای دکتر پاهلی و با سرمایه‌ی بیت‌المال آستان قدس رضوی به چاپ رسیده است. که گفته‌اند سنگ مفت و گنجشک هم مفت.

حال اگر خود مؤلف یا آقای دکتر پاپلی این کتاب را به هزینه شخصی خود چاپ می‌کردند و میدادند که چند تا از آن به فروش میرود و بقیه در کتابفروشیها روی دست فروشندگان میماند، البته چنین کاری نمیکردند و در صفحات مکرر هم به تعریف و تمجید همدیگر نمی پرداختند و خریزه زیر بغل هم نمیدادند.<sup>۱</sup>

بنده از آقای دکتر پاپلی انتظار نداشتم که آبروی فرهنگی خویش را خدشه دار نموده و از چنین کسی چنین تعریف و تمجید بفرمایند، به قول شاعر:

چه حاجت که نه کرسی آسمان نهی زیر پای فزول ارسلان  
اگر کسی از روابط بین من و شما با خبر نباشد، ما دو تا که خودمان را بهتر می‌شناسیم و میدانیم چه دسته‌گلهایی به آب میدهیم و من بیش از این نمیخواهم قضیه را بشکافم و به اصطلاح پرده دری نمایم.<sup>۲</sup>

آقای دکتر پاپلی حال بیابید با هم بشگریم این نویسنده‌ی آنچنانی شما چه کار کرده‌اند: آقای مقیمی مؤلف کتاب جغرافیای تاریخی شیروان پس از تعریف و تمجید از شما در صفحه

#### ۱- نگاه به صفحات ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۵

۲- البته خوانندگان عزیز باید توجه داشته باشند که ما دو نفر هیچگونه غرض شخصی با هم نداریم، صرفاً در مسایل فرهنگی بحث داریم. نام‌های آقای هوشمند را هم اول بردم خدمت آقای دکتر پاپلی نشان دهم تشریف بداشتند، چند بار تلفن زدم پیدایشان نکردم. از آنجا که هر وقت یکی از کتابهایم را چاپ می‌کنم، نخستین نسخه آرا به ایشان اهدا می‌کنم، از دیوان عرفانی جعفرقلی هم بردم به ایشان تقدیم نمایم در دانشکده بود. در اتاق کارشان گذاشتم. هنوز هم که شش ماه است از آن ماجرا می‌گذرد نفرموده‌اند که کتاب را دیده‌اند یا خیر؟

بروز و دیروز ۱۶ و ۱۷ تیرماه هم رنگ زدم و بهسکارشان عرض کردم به آقای دکتر بفرمایید با من تماس بگیرند، چون خبری شد، امروز که دوشنبه ۷۱/۴/۲۲ می‌باشد و کارنایب مدتی است بهمین خاطر به تعویق افتاده است، ناچار شدم نظر خودم را در مورد این کتاب بدون هیچ گونه اغراضی بیان دارم و امیدوارم ایشان از این بابت رنجیده خاطر نشوند و اگر می‌خواهند در مورد خراسان جغرافیای تاریخی بنویسند، از آدم‌های باسواد و باتحریر که به گمانم کم نیستند استفاده بکنند، که در شأن سرزمین و مردم فرهنگ پرور خراسان باشد، نه در جهت معکوس آن



## ۱۵ نوشته‌اند:

«اما تا آنجا که مقدور بوده است در نوشتن مطالبی مستند و مستدل و با پرسش از افرادی بصیر و مطلع و بی غرض سعی نموده‌ام و بررسی بیشتر یا «مشاهده» که یکی از بهترین روشهای تحقیق می‌باشد، انجام پذیرفته است. مع ذلک امروزه چه بسیار عقاید و طرز فکرها و مسایل و حقوق در لابلای ابرهای تیره اغراض شخصی، قبیله‌ای، نژادی، قومی، اقتصادی و سیاسی و ملی‌گرایی و... پنهان شده است. قدمت تاریخی شیروان به زمانهای بسیار دور حتی قبل از میلاد مسیح و زمان زرتشتیان میرسد».

حال جواب میدهیم که:

الف - مطالب مستند و مستدل شما کدام هستند و اسناد و مدارک شما کدام بوده‌اند که ذکر

نگرده‌اید؟

ب - آن بسیار عقاید و طرز فکرهایی که حقایق را در لابلای ابرهای تیره‌ی اغراض شخصی قومی و ملی‌گرایی پنهان شده‌اند چرا معرفی نگرده‌اید. غیر از من که کسی در یکصد سال اخیر کتابی در مورد شمال خراسان ننوشته است. آن منم که کتابهای مستند به عکس و سند و دلیل و برهان، حرکت تاریخی کرد به خراسان را در هفت جلد نوشته‌ام که سه جلد آن چاپ شد و بقیه هم زیر چاپ‌اند و مسایلی که در مورد شیروان نوشته‌ام اگر اغراض شخصی من در میان بوده است باید شمارو میکردید. نگارنده حداقل ۵۰۰ برگ اسناد منتشر نشده در مورد شیروان دارم، شما چه چیزی دارید؟

فقط با انداختن چند عکس از بازار شیروان و چند تپه کوشیده‌اید نام توکی بر آن بگذارید

کتابتان مستند شده است و خالی از غرض ورزی؟

ج - شما که فرموده‌اید قدمت تاریخی شیروان به پیش از میلاد مسیح و زرتشتیان میرسد،

مدارک و سندات در این مورد چیست چرا ارائه نمیدهید تا دیگران هم ببینند؟

در آن سنگ قبرها نامی از شیروان بوده است؟

ما منکر آن نیستیم که هر جای خراسان و ایران را حفاری کنند، آثار تمدن و سنگ قبر و

کاشی و مانند آن بیرون خواهد آمد. معلوم است که سرزمین کنونی شیروان هم حداقل در دوره‌ی

اشکانیان محل زندگی افرادی بوده است و هر جای دل زمین را بشکافی، استخوان سر و سینه و بازو دست بیرون می‌آید. اما در کجا نام شیروان برده شده است؟ جای روستای کنونی اولاشلو در کنار اوغاز محل یک شهر بسیار پیشرفته و با تمدن بوده و تا حمله‌ی ترکان غزو سلجوقی به ایران هم از تمدن درخشانی برخوردار بوده و سپس وسیله‌ی ترکان غارت و تخریب و تبدیل به ویرانه گشته؟ آیا آنجا هم نام شیروان داشته است؟ در صفحه ۲۰ در مورد نام شیروان آورده‌اید:

«۱- نام شیروان منسوب به نقش شیری است که شکل و شمایل آن در دامنه‌ی شمالی کوه اغزقاپوقلی که در امتداد شرقی کوه فراول چنگه مشاهده می‌گردد. این دو کوه در نزدیکی و جنوب شهر شیروان واقع و کلاً به شیر کوه نیز معروف است... هر بیننده‌ای این وجه تمایز «شکل شیر» را به وضوح مشاهده می‌کند. (۱)»



و این هم عکس شیر آقای مفیمی

کوه اغزقاپوقلی و باغهای جلو که شکل و شمایل شیره وضوح در آن مشاهده می‌گردد و وجه تسمیه (نام شیروان) منسوب به این کوه می‌باشد. عکس شماره ۱ (۱)

حال این شیر در اینجا بوده و شهر شیروان را هم می‌گوییم کرده‌ها ساخته و نام شیروان بر آن نهاده‌اند. شما بفرمایید شیروان لرستان، شیروان کردستان عراق و شیروان کردستان ترکیه و شیروان آن سوی رود ارس که همه مسکن کرده‌ها بوده‌اند، آنجا هم شیری برایشان تراثشیده‌اید یا خیر؟

یا آنجا هم چرخ شیره‌ی انگور ریخته است که شیروان مشتق از شیره‌ی انگور باشد که فرموده‌اید. در هر خطی از کتاب کوشیده‌اید چند نام مغولی بیاورید و نشان دهید که شیروان ترک است<sup>۱</sup>. اگر شیروان ترک بود، سردارانش کجا رفتند، کی‌ها بودند؟ کشاورزان و باغداران و گلنده‌دارانش و نوازندگان و سرایندگان، ترانه‌هایش، آهنگهایش که ترکی باشند کجایند؟ بهتر بود نمونه‌ای ارائه می‌دادید. سری هم به گورستانها می‌زد و شهدای جنگ تحمیلی عراق علیه ایران را بررسی می‌کردید؟ چند نفر از این شهدا ترک بودند؟ اگر شیروان ترک بود چرا کرده‌ها بر آن حکومت می‌کردند؟

آنهايي که سواد دارند می‌دانند که مورخین قدیم از جمله مولف گنج دانش تصریح کرده‌اند که شیروان اولین شهری بوده که کرده‌ها در خراسان ساخته‌اند. «بلده شیروان شهر دوم قوچان است ولی بر حسب بنا اول است زیرا که قبل از آبادی شهر قوچان این بلد مسکن آباء و اجداد رضاقلی خان ایلخانی بوده...»<sup>۲</sup>

در صفحه ۳۵ با تیر درشت نوشته‌اید طلوع اسلام و شیروان

۱ و ۲ - همان کتاب ص ۲۱ آنجا که گفته‌اید در غرب شهر قدیم شیروان یعنی در محله «گون بات» قرار داشته است. بدیهی است این گون بات را غیر از چند نفر ترک کسی نشنیده است. البته ما هم می‌توانیم نامهای کردی این محلات را بیاوریم.

و بعد افاضه‌ی کلام فرموده‌اید که شیروان در سالهای ۳۱ و ۳۲ قمری به دست مسلمانان در زمان خلافت عثمان فتح شد!!!

عجب، عجب، تحقیقات محققانه و فاضلانه و مستندی که ادعا داشتید، در زمان فتح خراسان به دست اعراب قوچان هم وجود نداشت، چه رسد به شیروان، آقای پاپلی از شما پرسید که شیروان در روزگار عثمان در کجا بود؟ در کدام کتاب یا سنگ نوشته در کدام کتیبه از شیروان نام برده شده که در زمان عثمان فتح شده!!!

در صفحه ۳۷ گوشیده‌اید نامی برای شیروان از امامزاده آنجا کسب کنید، آنهم جور نشده است. امامزاده‌ای که به استشهاد خودتان سلطان محمود ترک خوارزمی در خواب دیده و بقعه‌ی آنرا ساخته است، آنرا چه اعتبار است که بخواهید شیروان را به آنجا وصل کنید. یک سلطان ترک در حال مستی امامزاده کشف کرده. آدم فحط بود که شاه امامزاده کشف کند؟ بقعه‌ی امامزاده حمزه رضای شیروان هم که در روستای زیارت واقع است، چند تا بقعه و بارگاه بهمین نام و نسب در ایران داریم که همه را برده‌اند و به امام موسی کاظم نسبت داده‌اند. یک نفر که نمیتواند چندین پسر به یک نام داشته باشد. شما از کجا دریافتید که این امامزاده‌ی اصل است؟

۱- گنج دانش، محمد تقی خان حکیم.

۲- بیشتر مورخین معتقدند که اگر قبری به نام حمزه پسر امام موسی در ایران باشد، به احتمال زیاد همان آرامگاه جنب آرامگاه شاه عبدالعظیم در شهر ری است. یک آرامگاه به نام حمزه هم در سرجان و یکی هم در کاشمر و یکی در تبریز و یکی هم در قم وجود دارد. نگاه کنید به کتاب «پرتوی از زندگی هشتمین امام علی بن موسی الرضا تألیف عطایی خراسانی» - ص ۲۶، امامزاده دیگری به همین نام هم در کاشمیر است. مطلع شمس ص ۹۷ نگارنده در کتابی تحت عنوان «امام رضا در فرهنگ کرمانجی به تفصیل با اسناد و مدارک» در مورد این آرامگاههای بی هویت که «ولم موسی کاظم نسبت داده‌اند سخن گفته‌ام، چون پول چاپ آن را نداشتم آن را به آستان قدس فرستادم که بدون اینکه حق‌التالیفی از آنها بخواهم آن را چاپ کنند. اما پس از ماهها این دست و آن دست کردن سرانجام در سال ۱۳۶۴ به من بازگرداندند و گفتند باید جاهایی

که در روستای شیروان مدقون است که این چنین حکم صریح صادر میفرمائید؟ در صفحه ۳۹ با تیر درشت نوشته‌اید: جنگ حلوا چشمه شیروان.

آیا مؤلف حبیب السیر هم در این زمان که اواخر دوره تیموریان است نامی از شیروان برده بود که شما از قول آن بدبخت غفته در زیر خاک چنین دروغی بهم بافته‌اید؟ چرا اینهمه تحریف، چرا اینهمه غرض ورزی و رسوائی؟

بدیهی است که حلوا چشمه در آن زمان معروف‌ترین روستای موجود در این منطقه بوده و از آن نام برده شده و اگر شیروان هم در این دوره وجود داشت مؤلف حبیب السیر زودتر از شما می‌نوشت در حالی که شما کتاب حبیب‌السیر را ندیده‌اید و آن را از روی کتاب من نقل کرده‌اید. حال بیا برگردیم بر سر داستان و کارنامه‌تان را ورق بزنیم، تا مردم هم به تماشا و قضاوت بشینند و حقایق را از باوه‌گویی و ژانر خایی تفکیک نمایند تا معلوم شود که جغرافیای تاریخی نوشتن هم صلاحیت علمی می‌خواهد. بیچاره مردمی که من و شما برایشان جغرافیای تاریخی بنویسیم و آقای دکتر پاپلی خریزه زیر بغلمان بگذارد و مدیحه سرایی کند. اما بدانید که:

کار هر بزیست خرمن کوفتن      گاو نر می‌خواهد و مرد کهن

## فلسفه چاپ و انتشار کتاب جغرافیای تاریخی شیروان

بهرتر است در این رابطه که چرا این کتاب بی‌محتوا از سوی انتشارات مذکور به چاپ رسیده به صفحات ۱۵ تا ۲۲ مراجعه کنیم که آقای مقیمی مؤلف آن می‌گوید:

نگارنده در تألیف این کتاب مرهون راهنماییهای جناب آقای دکتر عباس سعیدی رضوانی و جناب آقای دکتر محمد حسین پاپلی بزدی و جناب آقای دکتر عبدالرضا رحمانی فضل‌...

---

از آن حذف شود. نگارنده هم که راضی نشدم کتاب را فعلاً پایگانی نکرده‌ام تا اگر روزی پولی فراهم شد آنرا چاپ کنم در غیر اینصورت معذورم و نهاد در جلدهای بعدی در مورد اسامی اضافه‌های به اصطلاح فوجان و شیروان مطالبی خواهم آورد.

می باشد... ص ۱۵

در خانمه از آقای دکتر حسین حانمی نژاد و همچنین از معاونت محترم فرهنگی آستان قدس رضوی که نشر این کتاب را عهده دار شده و موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس به چاپ آن پرداخته‌اند تشکر نماید. ص ۱۶

و آقای دکتر پاپلی هم در این راستا فرموده است:

از کسانی که مرا تشویق به تحقیق کرده‌اند در رأس آنها استاد ارجمند جناب آقای دکتر عباس سعیدی رضوانی می باشد... در مورد خراسان نیز باید متذکر شوم که تاکنون تحقیقات زیادی توسط اشخاص و شرکتهای مشاوره‌ای و... آقایان دکتر عباس سعیدی رضوانی و... در این زمینه کار ارزنده و خوبی انجام داده‌اند... خوشبختانه آقای دکتر عباس سعیدی رضوانی مدیر عامل محترم مؤسسه چاپ انتشارات آستان قدس رضوی که خود از پیشگامان و علاقمندان این مسأله بودند و عمری را در شناسایی و شناساندن خراسان صرف کرده‌اند مسأله را پیگیری و

۱- آقای دکتر پاپلی در اینجا از کسانی نام برده است که بکصدم بنده نه در مورد خراسان کار کرده‌اند و نه سند و مدرکی در اختیار دارند. و هر وقت خود ایشان سند یا عکس در این رابطه نیاز داشته باشد به من مراجعه و روع نیاز می نمایند بدون این که دکتری از صاحب سند به میان آورد. همکاریاش در این مورد بهتر میدانند که از پاریس پشت سر هم تلفن میزد و نامه تصویری میفرستاد که به توحیدی مراجعه کنید و عکس‌هایی از او بگیرید و برایم بفرستید تعداد ۱۲ قطعه عکس رنگی از آلبوم فرهنگی ام آقای چگنی همکاری ایشان جدا کرد و برایشان فرستاد که هنوز هم فیلم‌ها و عکس‌ها را پس از دو سال به من تحویل نداده است.

در مورد مقاله‌ای هم که در مجله دانشکده ادبیات مشهد شماره مسلسل‌های ۶۳ تا ۶۶ در سالهای ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ در مورد کوچ نشینان کرد شمال خراسان و چرخ شیر نوشت، ناچار شدم نقدی بر مقالات ایشان بنویسم، که ایشان پس از دریافت انتقاد به من مراجعه و به خواستم خواستند که از چاپ آن معافش دارم. زیرا آبروی فرهنگی‌اش در خطر است. از آنجا که من راضی به خدشه دار شدن آبروی ایشان نبودم، صرف نظر نمودم. اما حالا ایشان مرا نمی‌شناسد و باز همان کارها را تکرار می‌کند که من ناچار به پاسخگویی هستم. زیرا کارهای بی‌اساس بعداً نابجا مورد استفاده دانشجویان و محققان قرار خواهد گرفت و این خیانت فرهنگی است.

کارها را سرو سامان دادند... ص ۱۱

اما نگارنده در پاسخ آقای دکتر پاپلی عرض می‌کنم: اگر آقای دکتر سعیدی خالصانه علاقه‌ای در مورد پیشبرد اهداف فرهنگی خراسان می‌داشتند، در مذاکره‌ای که چندی پیش با ایشان داشتم و موقعیت بی‌پولی و بی‌امکانی خود را در جهت تحقیقات در مورد خراسان را با ایشان در میان گذاشتم و از او خواستم که کتاب «سرزمین و مردم سرخس» را که سالها روی آن کار کرده و رنج برده‌ام و تمام روستاهای سرخس را پیاده زیر پا گذاشته و آمارگیری کرده و از نظر مردم‌شناسی و تاریخ و جغرافیا و آداب و رسوم و اقتصاد و به اصطلاح از سیر تا پیاز آنجا را نوشته‌ام چاپ نماید و حق التألیف نگارنده را هم به بیمارستان جدامیان بدهد، چرا با چاپ این کتاب مخالفت کرد؟ آیا فکر می‌کرد به کتاب سرخس دیروز ایشان حدش‌های بزند؟

۲. آقای دکتر سعیدی که اخلاص زیادی به امام رضا دارد چرا کتاب «اما رضا علیه السلام در فرهنگ کرمانجی» ترا که سالها روی آن کار کرده‌ام چاپ نکرد.

۳. چرا آقای دکتر سعیدی که مخلصانه به فرهنگ خراسان خدمت می‌کنند، از صدور مجوز توزیع کتاب حرکت تاریخی کرد به خراسان خودداری کرد و آن چنین بود که:

بهر بدبختی بود، با قرض و گدایی و گرفتن پول از نزولخواران جلد سوم کتاب حرکت تاریخی کرد را به چاپ رساندم پولهای آی بی ام و لیوگرافی و مقداری از چاپخانه را داده بودم. حالا باید یکصد هزار تومان بقیه پول چاپخانه را میدادم و کتابها را به بازار می‌آوردم. چون نتوانستم این پول را فراهم کنم، لذا کتاب در چاپخانه چاپ مشهد ماند و من سرافکننده از آقای واقفی مدیر چاپخانه که نتوانسته بودم پولش را بدهم، ناچار به آقای دکتر عباس سعیدی رضوانی مراجعه کردم و گرفتاری خویش را بیان داشتم و یک کتاب هم طبق روال قبلی خودم به ایشان اهدا کردم.

آقای دکتر پس از چند روز که مرا از پلکان ساختمانی بالا و پائین دواندند از آخر فرمودند: ما کتاب شما را به این شرط در بازار توزیع می‌کنم که ۳۷٪ قیمت روی جلد کتاب متعلق به آستان قدس باشد و شما در آخر هر ماه بیائید هر چند کتاب که به فروش رفته، ما سهم خود را بر میداریم و سهم شما را میدهم (۱۱۱) از این کمک واقعاً فرهنگی آقای دکتر تشکر کردم و گفتیم اگر

آخر ماه آمدم و گفتید کتابتان هنوز پخش نشده، آنوقت من جواب طلبکارها را چه بدهم؟ ناچار به آقای گرجی مدیر انتشارات کتابستان مراجعه کردم و ایشان که به پریشانی‌حالی من آگاه شد، بسیار متأثر گردید که چرا با یک نفر نویسنده و محقق که اینهمه زحمت کشیده چنین رفتار بشود. بهمراهم به چاپخانه آمد. پول چاپخانه را پرداخت و کتابها را برد و از قرار ۳۰٪ روی جلد سهم پخش برداشت و پولی را هم که خرج آن کرده بودم در مدت چهار ماه که به من چک داده بود پرداخت و شما میدانید که کتاب من در همان سه ماه اول در برخی شهرستانها تا دو برابر قیمت روی پشت جلد خریداری شد و تمام گردید و دیگر یک نسخه از آنهم باقی نماند. آقای دکتر پاپلی من ناچارم به برخی از این چیزها اشاره کنم، تا مردم هم که خوشبختانه بهتر از من و شما به حقایق آگاهند دوباره در جریان قرار بگیرند و علاقمندان و مخلصان صادق را بهتر بشناسند.

حال در مورد کار آقای مقیمی که اینهمه سنگ او را به سینه زده‌اید وارد گفتگو میشویم که در صفحه ۱۲ کتاب ایشان فرموده‌اید:

در این اثنا دبیر فاضل و علاقمند (!!) شیروانی آقای محمد اسماعیل مقیمی برای ارائه و چاپ تحقیق جامع در باره شهرستان شیروان به راهنمایی همکار ارجمند آقای دکتر رحمانی فضلی به اینجانب مراجعه کردند. با ملاحظه کار گسترده‌ی آقای مقیمی شادی و ضعف نگارنده دو چندان شد...

از آقای محمد اسماعیل مقیمی که با تدوین و تألیف این اثر در حقیقت گامی بزرگ و سودمند در معرفی این ناحیه به مسئولان و مردم کشور و همشهریان خود برداشته‌اند سپاسگزاریم و توفیق روزافزون ایشان را از خداوند متعال خواهانیم و امیدواریم که تشکیلات گسترده‌ی علمی و فرهنگی آستان قدس رضوی نیز در انجام خدمات و فعالیتها بیش از پیش موفق باشد... محمد حسین پاپلی یزدی - ۶۹/۵/۶

بنده هم به توبه خود چاپ این کتاب بسیار ارزنده و گسترده و محققانه آنچنانی را به حضرات فوق الذکر بویژه به آقای دکتر پاپلی تبریک عرض می‌کنم و می‌گویم که مردم شیروان میدانند که این کتاب چرا در این زمان چاپ شد و فلسفه‌ی چاپ آن چه بود. اما برای دیگر هم میهنان و



به ویژه دانشجویان عزیز و محققان ما هم باید روشن شود. نقشه‌ای طرح شده بود که می‌باید به مرحله‌ی اجرا درآید، تا آقای مقیمی به مردم شیروان به عنوان یکی خدمتگزار فرهنگی معرفی شود و به عنوان رقیبی در مقابل نماینده قبلی دوره‌های دوم و سوم شهرستان شیروان خودنمایی نماید و با کمک‌های پشت پرده که به او خواهد شد، او را به نمایندگی مردم شیروان به مجلس بفرستند. لذا به سرعت بهم گشتند و کتاب را چاپ کرده و در شیروان توزیع نمودند، اما برخلاف نظریه حضرات کار بر عکس شد. چون آقای مقیمی شهرستان شیروان را که بیش از هشتاد درصد آن کرد هستند، ترک نوشته بود و احسانات کرده‌ها را جریحه‌دار و منزجر ساخته و آنها را که باید رأی بدهند و نماینده به مجلس بفرستند از خود رانده بود و برای حضرات روشن شد که او در مقابل رقیب به سختی شکست خواهد خورد.

حال باید چه بکنند. آقای دکتر رحمانی فضل‌ی را که آقایان پایلی و مقیمی چند بار از ایشان چنانکه گذشت در این همکاری ستوده بودند، وارد کارزار کردند و از او خواستند چاره جویی کند.

آقای دکتر رحمانی بلافاصله مقاله‌ی مفصلی در مدح کرده‌های خرابیان در روزنامه قدس از انتشارات استان قدس رضوی به تاریخ ۱۲ اسفند ۱۳۷۰ صفحه ۳ تحت عنوان: «نگاهی به وضعیت کوچ نشینان کرد شمال خراسان».

به امضای دکتر عبدالرضا رحمانی فضل‌ی معاونت دانشکده ادبیات مشهد نوشتند که تمام یک صفحه را دربر گرفته بود.

ایشان با این کار در واقع کدورت‌های آقای مقیمی را از دل کرده‌ها زدودند و خود را کاندیدای چهارمین دوره مجلس شورای اسلامی بجای آقای مقیمی معرفی کردند و چنانکه میدانید مقاله‌ی مذکور اثر خود را بخشید و رأی کرده‌ها را بدست آورد و به مجلس رفت و بنده هم که سفارشات لازم در کمک به ایشان را به ایلات و عشایر و مردم شیروان کرده بودم، از اولین کسانی بودم که انتخاب ایشان را تبریک گفتم و از ایشان خواستم از عوامفریبی که گذشتگان در این راه داشتند دوری جست و مخلصانه برای مردم شهرستان شیروان خویشتن را خدمتگزار

بدانند چون ایشان استاد دانشگاه هستند و مردم انتظار دارند آیا انتظار مردم چیست؟ تسخیر کرات آسمانی که نیست. قرن بیستم به پایان رسید هنوز ما یک پل نتوانستیم بر روی رودخانه‌ی قلجق بسازیم که در بیشتر ایام بازاری سال راه ارتباطی مردم سرحد نشین شیروان بویژه ایلات سیوکانلو و بیچرانلو با شهر شیروان قطع می‌شود. و مردم ساعتها و بلکه روزها در دو طرف رودخانه به انتظار میمانند که سیل فروکش کند و آنها بتوانند از رودخانه عبور کنند و نیازهای روزمره‌ی خویش را برآورده سازند.

در ۱۶ خرداد ماه سال جاری (۱۳۷۱) که با آقای اشانسر از محققین اتریشی که کتاب بسیار زیبایی در مورد فرش کردی خراسان به دو زبان انگلیسی و آلمانی نوشته و چاپ کرده و سالهاست با هم مکاتبه داریم، برای تحقیق در مورد ایلات کوهستانهای اوغاز عازم شدیم، اما وقتی اتومبیل ما در میان رودخانه قولجوق خاموش شده و ما در میان سیل ماندیم، من از خجالت مردم، زیرا این محقق که به دعوت دولت ایران برای شرکت در نمایشگاه بین‌المللی با آن همه جار و جنجال و تبلیغات که راه انداخته بودند، به ایران آمده بود حالا از ده کیلومتری مرکز شهرستان شیروان نمی‌توانست جلوتر برود و در میان سیل گیر کرده بود.

سرانجام خود را به میان سیل انداخته و بهر زحمتی شده از رودخانه بیرون آمدیم و پس از ساعتها تلاش نتوانستیم تراکتوری گیر بیاوریم که اتومبیل وانت ما را از رودخانه بیرون بیاورد. کار ندارم که باز هم بالاتر از اوغاز یعنی در کهنه اوغاز و راه به اصطلاح عشایری کوهستان آرموتلی چه بر سر ما آمد و آخر هم پیاده رفیم. اینها نمونه‌های جاده‌های ما هستند که اگر بیگانه‌ای به این مملکت پر از شعار بیاید به ریش ما میخندد و به عوامفریبی و بی‌اعتباری ما پی می‌برد اگر مسئولین و نمایندگان شیروان اندکی غیرت و وجدان داشتند کار به اینجا نمی‌کشید من عرض می‌کنم، آقای دکتر رحمانی حالا که بهر جهت مردم از شما حمایت کردند، لاف‌ها شما هم به زن و بچه‌ها و مریض‌های آنها رحم کنید که نمیتوانند خود را به شهر برسانند، یا اگر یک پل برای دولت اینقدر خرج دارد، اقدامی بکنید که ۵۰-۴۰ بسته سیمان ببرند، آنجا ماسه هم که هست، کف رودخانه را مقداری سیمان بریزند و آب‌ها بسازند که سیل هر سال آنجا را گود نکند و کار را مشکلتر نسازد و مردم در میان برف و باران در کنار رودخانه سرگردان نمانند.

من امیدوارم شما مثل پیشینیان دست به عوام‌فریبی نزنید. مردم خوب همه چیز را می‌فهمند این نتیجه انتخابات گذشته بود که به رقیب شما رأی ندادند. زیرا او دو دوره بود که به مردم وعده میداد این پل را میسازد شما هم بدانید اگر این پل را نسازید، بار دیگر دور پیروزی در وکالت را خط بکشید که مقاله نوشتن هم دیگری فایده است. آقایان نمایندگان محترم بجزورد رضایی و حسینی هم باید بدانند که مردم دو سوی رودخانه‌ی محمدآباد مانه هم همین بدبختی را دارند. چند سالی است که من برای تحقیق به آنجا میروم ناچار به یازگشت می‌شوم. زیرا ماشین از رودخانه نمی‌تواند بگذرد. مردم دو سوی این رودخانه هم سرگردان و درمانده‌اند.

## تجاوزات و اشتباهات و اغراض آقای مقیمی

از اینکه اندکی از مطلب دور افتادم پوزش می‌خواهم.

هلاکوخان مغول پس از اینکه تبریز را پایتخت خویش قرار داد و بر اوضاع مسلط شد، به عرایض ایرانیان که زبان ترکی نمیدانستند، رسیدگی و توجه نمیکرد و تنها زبان ترکی را رسمی میدانست. از این رو فرمان داد نام‌های ایرانی کوهها و دره‌ها و رودخانه‌ها و آنچه را که بود به ترکی بدل کردند که مردم تبریز ناچار به مرور زمان در طول قرن‌ها حکومت ترکها زبان اصلی را از دست دادند و کاملاً ترک زبان شدند.

چنانکه امروز کردهای دنبلی و شقاقی و غیره هم در آذربایجان شرقی، کردی سخن گفتن را بلد نیستند. اکنون آقای مقیمی از اخلاف پاک هلاکوخان هم در شیروان خراسان چنین برنامه‌ای پیش گرفته‌اند، و تمام نامهای اصلی کردی و فارسی را به ترکی تبدیل کرده و آنجا را هم ترک نشین نامیده و زبان شیروان را ترکی معرفی کرده‌اند و لغات گوناگون بات و کپداغ و قره‌کال و چایلق و اغز قاپوقلی و غیره را بجای نامهای ایرانی آورده‌اند که هر خواننده‌ی بدون اطلاعی گمان میکند که وارد مغولستان شده است. در برخی جاها که هیچ راهی نداشته و ناچار شده روستا را گرد بنامد، در نتیجه‌گیری که باید مردم شیروان را ترک معرفی کند، جداولی ترتیب داده و روستاهای کرد نشین را ترک نوشته که آمار ترکها را بالا ببرد. اما او نمیداند که مردم

شناسی خود یک علم است و باید بدون غرض شخصی بررسی شود و آیندگان را با کارهای غلط به اشتباه نیندازد.

البته ما قرتها با خواهران و برادران ترک ساکن در منطقه به خوبی رفتار کرده‌ایم و در تاریخ پانصد ساله‌ی حکومت کردها در خراسان، هیچ ترکی یا فارسی نمی‌تواند ادعا کند که حکام کرد نسبت آنها تبعیض نژادی روا داشته‌اند یا به حقوق آنها تجاوز کرده‌اند. کردها تنها مدافع آنها در برابر دشمنان بوده و از جان و مال و ناموس آنها دفاع کرده‌اند و قزلباشان فراوانی در این راه تقدیم داشته‌اند. اما حال که حدود شصت سال است با ناسپاسی اولیای امور مواجه گشته‌اند، هر کس برمیخیزد، نوبی سر آنها می‌زنند به تاریخ و فرهنگ و اصالت آنها می‌تازد و در تحریف نامه‌های طایفه‌ای و روستایی آنها می‌کوشد که آنگمان نمی‌کنم کردها بیش از این حیر و حوصله داشته باشند و تحمل کنند. بهر حال اکنون ما با قاطعیت این جدول بندی و آمارگیری و نتیجه‌گیری غلط آقای نفیسی را رد کرده و واقعیات را در برابر آن می‌نگاریم و اگر آقای دکتر پاپلی و هر کس دیگر هم اعتراضی داشت می‌توانیم برویم تمام روستاها را آمارگیری کنیم.

۱- نامهای گد گابلو و خراسکالو و بسیاری دیگر را در همین رابطه عرض کردند.



جدول ۱۹ روستای کردنشین دهستان جیرستان شیروان که آقای مقیمی از دروغ آنها را ترک نوشته عیناً به گونه زیر تصحیح می‌نمایم و سه روستای غیر مسکونی را حذف می‌کنیم که

ردیف	روستا	خانوار	نظر غلط آقای مقیمی	آمار درست موجود
۱	آلخاس	۹۳	کردی - ترکی	کردی
۲	پالوگانلو بالا	۴۶	کردی - ترکی	کردی
۳	پائین	۶۹	کردی - ترکی	کردی
۴	پاسگاه ژاندارمری گلپل	-	کردی - ترکی	فاقد جمعیت
۵	تخت	۲۴	کردی - ترکی	کردی
۶	چوردمه	۱۹	کردی - ترکی	اشتهاها چرمه نوشته
۷	کاتمانلو	۲۹	کردی - ترکی	کردی
۸	دوله دانلو	۲	کردی - ترکی	کردی
۹	زیندینلو	۴۶	کردی - ترکی	کردی
۱۰	سپل سپرانلو بالا	۴۳	کردی - ترکی	نگاه کنید به ص ۴۴۶ کتاب شیروان
۱۱	سپل سپرانلو پایین	۳۸	کردی - ترکی	کردی
۱۲	کورگانلو بالا	۴۴	کردی - ترکی	کردی
۱۳	کوسه	۱۵۸	ترکی	کردی - ترکی
۱۴	میلانلو بالا	۷۴	کردی	کردی
۱۵	میلانلو پایین	۱۶	کردی	کردی
۱۶	ملوانلو	۷۸	کردی	کردی
۱۷	تامانلو	۱۹۸	کردی	کردی
۱۸	نظر علی	۱۱۴	کردی	کردی
۱۹	نظر محمد	۷۸	کردی	کردی

آمار درست آن از ۱۳ روستای ترک نشین به یک روستای ترک و کرد تغییر می‌یابد که در نتیجه از ۱۸ روستای مسکونی ۱۷ روستای آن کرد هستند و یک روستا ترک و کرد. بنابراین چون مقدمه چنینی آقای مقیمی مفروضه و غلط بوده، نتیجه‌ی کار ایشان هم غلط بوده است.

## دهستان حومه شیروان مرکز الله آباد:

در این دهستان که ۶۰ روستا جدول بندی کرده است ۳۶ روستا مزارع بدون جمعیتند باقی میماند ۲۴ روستای مسکونی که خودش با بزرگواری ویژه هشت روستا را کرد نوشته باقی میماند ۱۰ روستای زیر که بدین گونه تصحیح می شود.

ردیف	روستا	تعداد خانوار	نظر غلط آقای مقبلی	نظر درست	توضیحات
۱	آی سلخ	۴	ترکی	ترکی	
۲	الله آباد بالا	۲۱۰	ترکی	ترکی - کردی	
۳	الله آباد پائین	۲۸	ترکی	ترکی - فارسی	
۴	امیرآباد	۶۳	ترکی	ترکی - کردی	نگاه کنید به صفحه ۳۷۲ کتاب خودش که کرد و ترک و فارسی نوشته
۵	یاغان	۱۷۸	ترکی	ترکی	اینجا کردهای بزرلانلو هستند که مؤلف توجه بنهادهای در
۶	برزق آباد	۱۷۲	فارسی	کردی	صفحه ۲۸۳ روا داشته و آنرا به
۷	چلو	۲۷	ترکی	ترکی	برز نسبت داده است
۸	حصار سیاکانو	۸۲	ترکی - فارسی	ترکی، فارسی، کردی	
۹	دوین	۲۸۲	ترکی	ترکی	
۱۰	سکه	۱۴۵	ترکی	ترکی - کردی	
۱۱	سه یک آب	۶۹	فارسی	فارسی - کردی	
۱۲	فیض آباد	۷۲	فارسی	فارسی	البته کردهای جلالی که به این روستا آمدند هم فارسی زبان شدند
۱۳	کلاته هندی	۲۲	خالی گذاشته	کردی	نگاه کنید به صفحه ۲۵۹ کتاب خودش
۱۴	گنج آباد دوین	۲۹۵	ترکی کردی	ترکی - کردی	
۱۵	مهرآباد	۵	فارسی	فارسی	
۱۶	محمدآباد دوین	۷۱	ترکی - کردی	ترکی - کردی	

بنابراین می‌بینیم که از ۲۴ روستای مذکور ۱۰ روستا کرد و ۴ روستا ترک و ۵ روستا کرد و ترک و یک روستا ترک و فارس و دو روستا (بربری) و یک روستا فارس و کرد و یک روستا ترک و کرد و فارس‌اند.

## دهستان زوارم:

از ۱۰ روستای آن بقول خودش ۷ روستا کردند و ۳ روستا ترک. اما خودش فراموش کرده که حسین آباد را که در جدول ترک نوشته، در صفحه ۱۰۷ کرد و ترک آورده است. عبدآباد هم که بیشترشان کردهای ایزانلو هستند، اگر گاهی با دیگران ترکی حرف می‌زنند، کرد بودن از آنها سلب نمی‌شود. بنابراین زوارم تنها ترک هستند که آنجا هم سالها شاهپورخان زعفرانلو حکمران بود و بیگمان کردهایی هم در آنجا بوده و زبانشان ترکی شده است. بنابراین از ۱۰ روستای زوارم، ۷ روستا کرد و یک روستا ترک و دو روستا ترک و کرد می‌باشند.

دهستان زیارت: در این دهستان ۱۷ روستای مسکونی وجود دارد. ایشان با لطف خودشان ۹ روستا به کردها اختصاص داده‌اند که ممنونیم و سپاسگزاریم. اما بهتر بود که امان آباد را هم که کرداند فارسی و ترک نمی‌نوشته.

کارخانه قند شیروان هم از سه گروه قومی کرد و ترک و فارس کارگر دارد. نه این که تنها ترک و فارس باشند. روستای زیارت هم بیشتر مردمش کرد شیخ‌امیرانلو هستند که هم ترکی و هم کردی حرف می‌زنند. فیروزه هم که ترک نوشته آنها همگی از کرد جلالی فیروزه هستند که پس از اشغال فیروزه توسط روسهای تزاری به این سوی مرز آمده و این روستا را به نام همان فیروزه بنا نهادند. بنابراین مردم شناسی دهستان زیارت چنین تصحیح می‌شود:

کرد ۱۲ روستا

ترک ۲ روستا

قارص (بربری) ۱ روستا

بربر و ترک ۱ روستا

بربر و ترک و کرد ۱ روستا

## دهستان سیوکانلو (سیبکانلو)

اوغاز تازه را که از ۱۸۴ خانوار آن ۸ خانوار ترک است، کرد و ترک نوشته، اما کهنه اوغاز را که قریب نیمی از آن کرد است، فقط ترک نوشته است.

باید دانست که در اوغاز تازه هر کس ترکی حرف می‌زند ترک نیست. ترکها کسانی هستند که در محل خرابه‌های سابق منسوب به خرابه‌ی ترکان زمین داشته باشند و اینها پس از اینکه محمدی بگ رئیس ایل سیوکانلو اوغاز تازه را بنا نهاده آنجا را رها کرده و به اوغاز آمدند.

روستای قلعه چه هم که کرد و ترک نوشته هیچ ترکی وجود ندارد. تنها خانواده‌ی زعفرانلو که از اولاد حکمرانان کرد شیروان‌اند، ترکی هم حرف می‌زنند. بنابراین وضعیت مردمشناسی سیوکانلو چنین است:

روستای کرد ۲۷

روستای کرد و ترک ۲

دهستان قوشخانه: هر دو روستای برزانلو بالا و پایین کرد هستند که ایشان کرد و ترک نوشته است. حصار قوشخانه ترک ندارد که کرد و ترک نوشته است.

حلوا چشمه چنانکه خودش هم در صفحه ۴۱۰ نوشته است کرد قراچورلو و رشوانلو می‌باشند که در جدول ترک نوشته است. خیر آباد را که آفاجان بگ کرد بیچرانلو آنرا به یادگار خیر آباد سابق که به اشغال روسها در آمده و تخریب شده بود بنا نهاد. مؤلف با اینکه در صفحه ۱۳۶ کرد و ترک نوشته در جدول فقط ترک آورده که آمار ترک را بالا ببرد. هر دو شاقی و هر دو قلک هم کرد و ترک هستند که ترک نوشته است.

با توجه به اینکه ترکهای قوشخانه اصالتاً کرد هستند. از کردهای جلالی، رشوانلو و قراچورلو که



به ترکی سخن می‌گویند. هیچ قباچه‌ای را شما در قوشخانه نمی‌بینید که شبیه ترکها باشد. بنابراین با توجه به همان زبان آنها هر کس باشند، مردمشناسی اش چنین تصحیح میشود:

روستای کرد ۱۳

روستای ترک ۱۱

ترک و کرد ۶

دهستان گلپان - ۲۱ روستای مسکونی دارد.

استرخی که کرد و ترک است، ترک نوشته.

روستاهای ملاحقر و ورگ که کرد و فارس هستند و خودش هم در صفحات ۴۵۸ و ۴۹۳ کرد و فارس نوشته، برای اینکه از آمار کردها کم کند در جدول ص ۱۱۸ فقط فارس نوشته است.

بنابراین درست آن چنین است

روستای کرد ۱۱

روستای کرد و ترک ۳

روستای فارس ۵

کرد و فارس ۲

پس جدول دهستانی شیروان این چنین تصحیح می‌شود:

ردیف	دهستان	تعداد روستا	کرد	ترک	فارس	کرد و ترکی	کرد و فارس	ترک و فارس	از سه گروه
۱	کنبران	۲۸	۲۸	-	-	-	-	-	-
۲	جیرستان	۱۸	۱۷	-	-	۱	-	-	-
۳	حومه (الله آباد)	۲۴	۱۱	۴	۲	۵	۱	۱	۱
۴	زولرم	۱۰	۷	۱	-	۲	-	-	-
۵	زبارت	۱۷	۱۲	۲	۱	-	-	۱	۱
۶	سوکالو	۲۹	۲۷	-	-	۲	-	-	-
۷	قوشخانه	۳۰	۱۳	۱۱	-	۶	-	-	-
۸	گلپان	۲۱	۱۱	-	۵	۳	۲	-	-
	جمع روستا	۱۷۷	۱۲۵	۱۸	۸	۱۹	۳	۲	۲

بنابراین موقعیت مردم‌شناسی شهرستان شیروان که از هشت دهستان و ۱۷۷ روستا تشکیل گردیده و بیش از یکهزار خانوار کرد چادر نشین هم دارد، که آنها را هم به ده روستای صد خانواری طبقه‌بندی کنیم به گونه زیر درمی‌آید:

کرد	۱۳۵ روستا			
ترک	۱۸ روستا			
فارس (بربری)	۸ روستا			
کرد و ترک	۱۹ روستا	که تقسیم بر ۲ می‌شود	۹/۵ روستا کرد	۹/۵ روستا ترک
کرد و فارس	۳ روستا	که تقسیم بر ۲ می‌شود	۱/۵ روستا کرد	۱/۵ روستا فارس
ترک و فارس	۲ روستا	که تقسیم بر ۲ می‌شود	۱ روستا ترک	۱ روستا فارس
کرد و ترک و فارس	۲ روستا	اینجا هم از کرد صرف‌نظر می‌کنیم	۱ روستا ترک	۱ روستا فارس

از این روستاهای مخلوط هم طبق تقسیم مذکور  $۹/۵ + ۱/۵$  می‌شود ۱۱ روستا کرد و  $۹/۵$  روستای ترک + ۱ + ۱ می‌شود  $۱۱/۵$  و  $۳/۵$  روستا هم فارس که اگر به سه دسته اول اضافه کنیم می‌شود:

کرد	$۱۳۵ + ۱۱$	$\leftarrow$	۱۴۶ روستا
ترک	$۱۸ + ۱۱/۵$	$\leftarrow$	۲۹/۵ روستا
فارس (بربری)	$۸ + ۳/۵$	$\leftarrow$	۱۱/۵ روستا

بدیهی است که جمعیت شهر شیروان هم که از مردم همین روستاها شکل گرفته و در قالب آن فرو می‌رود، زیرا روستاها مادر شهرها و در واقع سکوی پرتاب جمعیت به شهرها می‌باشند.

بنابراین جمعیت کردها تقریباً ۵ برابر ترکها و ۱۵ برابر فارس‌هاست، حالا چگونه و به چه ادعایی آقای مقیمی پس از جدول بندیهای دروغین خود در

صفحه ۱۳۶ می‌گوید:



شیروان به سه زبان ترکی و کردی و فارسی و با درصد ۳/۲۹٪ ترکی ۶/۳۴٪ کردی و ۲/۱۲٪ فارسی تکلم می‌کنند.»

حال از آقای دکتر پاپلی می‌خواهم اگر اعتراضی در آمارگیری روستاهای کردنشین دارند بفرمایند با آقای مقیمی باز هم برویم آمار بگیریم تا سیه روی شود هر که در او غش باشد، با توجه به روشن شدن گزاره گوئی مولف مذکور مورد حمایت آقای پاپلی که ناچار شدم ۲۷ صفحه از این کتاب را با توجه به گراف کاغذ و دیگر هزینه‌ها به آن اختصاص دهم، هر چند که از دیگر اشتباهات و غرض‌ورزیها او که خود کتابی جداگانه میشد، صرفنظر نموده و به عنوان نمونه به آقای دکتر پاپلی و دیگر حامیانش ارائه می‌دهم تا بدانند نویسنده‌ی بی نظیر و دانشمند بی بدیشان چگونه است!!

البته همه‌ی مردم شیروان کار ایشان را فهمیده و به باد تمسخر گرفته‌اند. از جمله آقای جهانبخش بیجرانلو به مولف مذکور گفته بود؟ این جرت و پرتها چیست که از دروغ به هم بافته‌ای؟

نامبرده پاسخ داده بود، کجایش دروغ است.

بیجرانلو گفته بود، تو یگو کجایش درست است تا برایت ثابت کنم که آن هم دروغ است. با توجه به مراتب فوق دیگر لازم ندیدم چیز دیگری بگویم فقط به چند نمونه اشاره می‌کنم، که نامبرده با توجه به بهره‌گیری از دوره کتابهایم کوشیده است صفحات را پس و پیش کند و نامی از من نبرد تا تحت الشعاع نام آقای دکتر پاپلی قرار گیرد و فقط درسه جا به آن اشاره کرده است. در حالی که کتابهایی را که به آنها اشاره کرده اصلاً ندیده است که برخی از آنها مانند دیار بکر و کورد و کوردستان نه مین زکی را که به کردی نوشته شده است، فقط من دارم و در بازار به دست نمی‌آید.

آقای مقیمی صفحه ۲۱۹ کتاب خود در مورد دوین می‌گوید:

«مقدسی نویسنده معروف معتقد است، دوینی‌های جنوب شرقی شیروان خراسان باید از ایل بزرگ شادلو باشند تا زعفرانلو در صورتی که این گفته‌ی بنده است و بیچاره مقدسی روحش از چنین مطلبی خیر ندارد، نگاه کنید به حرکت تاریخی کورد به خراسان - توحیدی ج

۲ ص ۸۸ مطلب بعدی را در همان خط بتلیسی نسبت داده و به صفحه ۳۸ شرفنامه ارجاع داده، در صورتی که در ص ۳۸ شرفنامه چنین چیزی نیست.

در مورد روستای چپانلو که عیناً از کتاب من جلد ۲ ص ۱۸۵ گرفته و در صفحه ۲۰۴ کتاب خود داشته، بدون این که به کتابم ارجاع دهد مانند دیگر روستاها و ایلات و عشایر که از کتابم گرفته و ذکر مأخذ نکرده است.

در صفحه ۳۷۶ و ۳۷۷ کتاب خود آنچه مربوطه به اوغاز کهنه نوشته است، مربوط به اوغاز تازه است که اوغاز کهنه هم کرد و ترک است و ترک نوشته است. دبستان اوغاز تازه بود که در سال ۱۳۰۸ تاسیس شد و دبستان اوغاز جدید در سال ۱۳۲۹ تاسیس شد.

در صفحه ۳۰۷ کتاب خود خلع سلاح ژاندارم‌ها در شیروان را به قادر قلی خان اوغازی نسبت می‌دهد، در حالی که این واقعه در اوغاز روی داده در شیروان. روستای شکرانلو را از جلد دوم کتاب من ص ۱۵۵ گرفته، اما به امین زکی نسبت داده که کتاب امین زکی به کردی نوشته شده و او در دسترس ندارد.

در صفحه ۴۵ کتاب جغرافیای تاریخی شیروان خود، آنچه مربوط به علی بیگ زاخوری است و به عالم آرای عباسی نسبت داده بیچاره عالم آرا چنین چیزی ننوشته و فقط نام علی بیگ زاخوری را آورده که من در جلد ۲ حرکت تاریخی کرد ص ۱۸۷ مطلبی که او به عالم آرا نوشته است، آورده‌ام.

در صفحه ۴۵۱ کتاب خود شیخ امیرلوه‌لاراز کتاب حرکت تاریخی کرد به خراسان جلد‌های ۱ و ۲ من گرفته که در صفحات ۵۰۶ و ۹۳ و ۹۴ و ۱۹۲ آورده‌ام و او به کتاب دیار بکر، ابوبکر اصفهانی آورده، در صورتی که ابوبکر نهوانی اصفهانی درست است و علاوه بر آن در صفحه ۷۸ دیار بکر به چنین چیزی نسبت. امیدوارم آقای دکتر باهلی این چیزها را پرود تحقیق کند و به عنوان یک استاد دانشگاه که باید وزین و متین و محقق باشد، تحت تاثیر جاه و مقام و سیاست‌بازی و بالا بردن این و آن نکند و مصالح فرهنگی مملکت را فدای مطامع و منافع دنیوی نسازد. خداهمگی ما را به راه راست و به دور از خودخواهی و غرض ورزی و تحریف حقایق هدایت فرماید. آمین.



این عکس را به یاد مرحوم سعیدی چاپ می‌کنم که پس از صفحه‌بندی کتاب به رحمت ایزدی بیوست یادگاری از گردش علمی و تحقیقی در مورد جاده ابریشم در رباط شرف سرخس - اردیبهشت ۱۳۶۹ از چپ آقایان: دکتر سعیدی، باطنی، ابریشمی، روشنی زعفرانی، توحدی، تکمیل هسایون

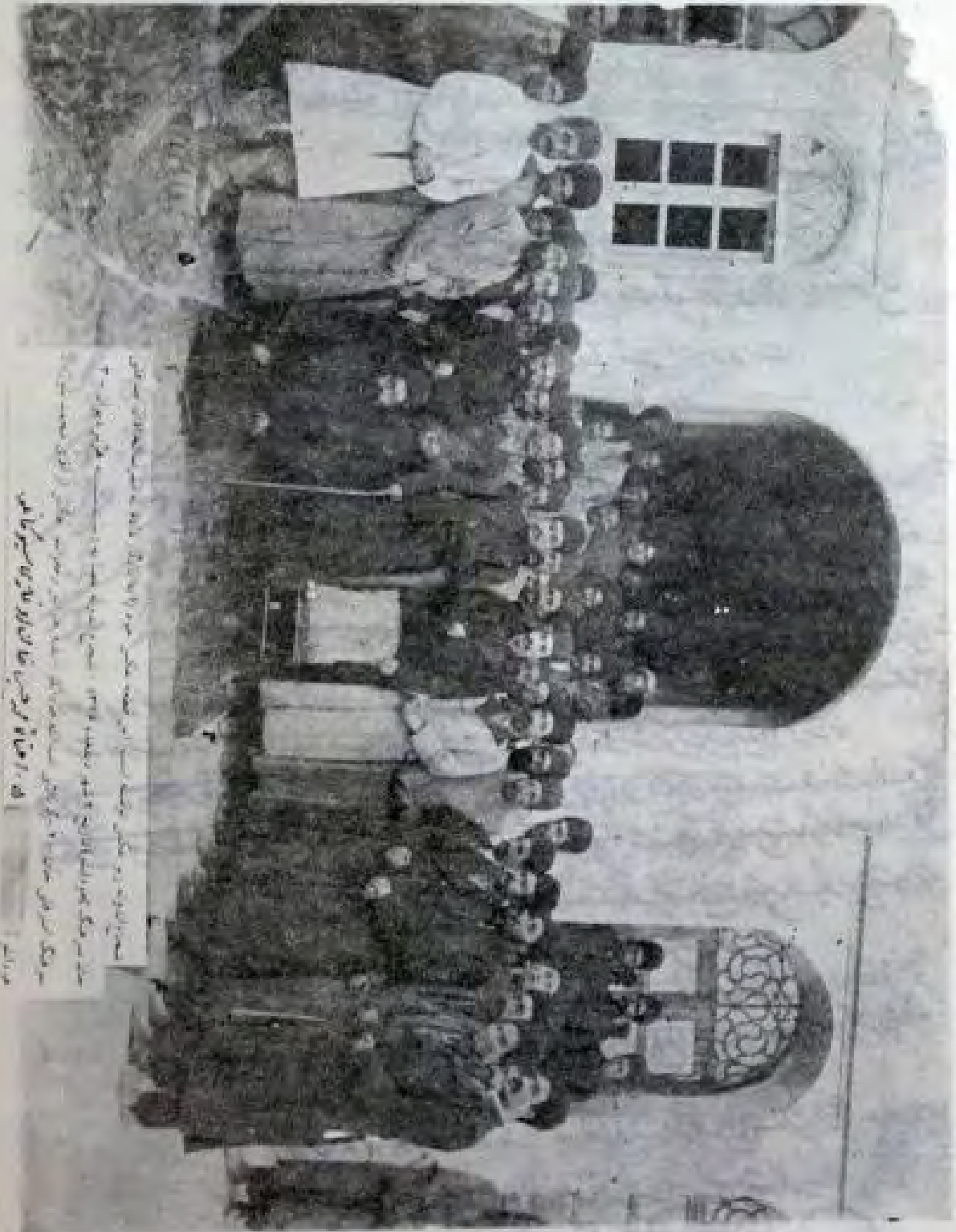


شرکت کنندگان خراسانی در سیار توسعه زندگی عشایر ایران در دانشگاه سمرقند - از چپ: مهدی زاده مدیرکل سازمان عشایری خراسان، دکتر کوشکی مهندس تراری، توحدی، مهندس ویشی و مهندس کوشکی

۱۳۵۹/۱۲/۲۲







تصویری از گروهی از کُردها در تبریز، ۱۳۰۵ هـ. ق. در این تصویر، گروهی از کُردها در تبریز، ۱۳۰۵ هـ. ق. دیده می‌شود. این گروه شامل مردان، زنان و کودکان است. آن‌ها در مقابل یک ساختمان با دروازه‌های گنبدی و پنجره‌های کوچک ایستاده‌اند. در پایین تصویر، یک تابلوی دست‌نویس به خط نستعلیق قرار دارد که حاوی توضیحاتی است.



Model 41

شماره ۱۲



تاریخ ۱۳۲۹

تاریخ به تهران ( اداره تکرافی دولت علیه ایران )

صفحه

اطلاعات	تاریخ اصل مطلب		عدد کلمات	نمره
	ساعت	دقیقه		

شماره البراءت به حکومت تهران در تاریخ فوق که تا این حد عملی نگردد و در صورت لزوم  
 می تواند لازم شود خواهی بود بر این اعتبار که بهر دو طرف در وقت فرستادن  
 داشته و در این تاریخ به بعد عملی حرکت که با شرف و چابکی در وقت لغت  
 نقاط را تا سیر و ختم فوراً حرکت تمام بر این اعتبار که خود الان در کمال  
 نظر جویب تا این حد در این خصوص که تقسیم قطرهاست که در این حرکت تا این  
 محرم از طرف خود بر این اعتبار که معلوم کنید خواهی بود در این عملی حرکت تا این  
 شایع الدولی بطوریکه کار شرفی که در این وقت و در این جهت از حال  
 ران با آنها در کار کنید و در این کامل در وقت تا این حد خواهی بود تا این جهت  
 طرف به این جهت که خواهی بود تا این حد خواهی بود تا این جهت خواهی بود  
 تا این حد خواهی بود تا این حد خواهی بود تا این حد خواهی بود تا این حد خواهی بود  
 و این جهت خواهی بود تا این حد خواهی بود تا این حد خواهی بود تا این حد خواهی بود

البراءت به حکومت تهران

تاریخ ۱۹ ساعت ۱۳۲۴ اول میل به ۱۳۲۴ اتمام نویسنده

۱۳۳۱  
۱۵ مهر



### کتابت حرکت کردستان

دولت کردستان، در عصر رنجش، در پی احیای روحیه مبارزه و ایستادگی است.

در پی احیای روحیه مبارزه و ایستادگی است.

و با آگاهی از حق سرزمین، علیه استعمار و استبداد مبارزه می‌کند.

با بهره‌گیری از روش‌های مبارزه و ایستادگی، در پی تحقق اهداف خود است.

با استفاده از روش‌های مبارزه و ایستادگی، در پی تحقق اهداف خود است.

با استفاده از روش‌های مبارزه و ایستادگی، در پی تحقق اهداف خود است.

با استفاده از روش‌های مبارزه و ایستادگی، در پی تحقق اهداف خود است.

کتابت کردستان

کتابت کردستان  
کتابت کردستان  
کتابت کردستان





Bureau

N<sup>o</sup> 69

دفتر مالی جرد



Treasorerie Générale

خزانه داری کل

Service

رقم ۱۰۰۰۰  
۱۰۰۰

شماره  
QUITTANCE DE PAIEMENT EN ESPECES

قبض پرداخت نقدی

Nom et adresse de la partie versante

اسم و آدرس ادا کننده: مستر سلطان آقا می فرادخان ایلی بیجا ابیت نقدی بیجا بارکس میل طایفه ترکمان

Somme perçue

رقم (۱۰۰۰۰)

و وجه ماهودی مبلغ یکمزار تومان در برابر سلاج فرزند است

Objet de la recette

نوع عایدات: بیجا سرک

رئیس مالی دفتر جرد



Le caissier

نحوه پرداخت

۱۳۳۲

تاریخ: ۳۳ ساج میزان بهر میل هر

Bureau

N<sup>o</sup> 70

دفتر مالی جرد



Treasorerie Générale

خزانه داری کل

Service

رقم ۲۰۰  
۲۰۰

شماره  
QUITTANCE DE PAIEMENT EN ESPECES

قبض پرداخت نقدی

Nom et adresse de la partie versante

اسم و آدرس ادا کننده: مستر سلطان آقا می فرادخان ایلی بیجا ابیت نقدی بیجا بارکس میل طایفه ترکمان

Somme perçue

رقم (۲۰۰۰)

و وجه ماهودی مبلغ بیست تومان در برابر سلاج فرزند است

Objet de la recette

نوع عایدات: بیجا خاخراری

رئیس مالی دفتر جرد



Le caissier

نحوه پرداخت

۱۳۳۲

تاریخ: ۳۳ ساج میزان بهر میل هر



راجع خداورد و از صبر ایمن آن از او روی  
گدازید دارد آتیم پشم



۶۵ سال ما تبع الله در  
عزل  
در سال ۱۳۰۰  
حضرت بزرگواران حضرت احمد کاروان  
مظفر السلطنه

داده مع  
۶۵  
۶۵

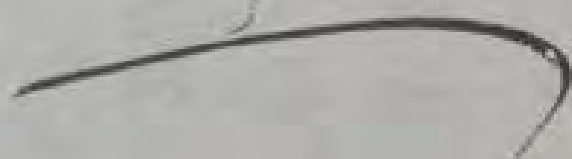
پاکتهایی که در مورد خدو سردار و نوادش الله و پورنی به مهر و خط حضرت السلطان قوچانی به مشخص  
ابراهیم خان مظفر السلطنه رسیده و او برای بایگاری روی پاکت نوشته است مربوط به جراتیم خدو سردار

۶۵  
۶۵

تقی اخبار و فله

شیر و آب

از سوزان و لیج هنوز خبر نرسید خدا و پیوسته آثار آنها را در  
 و پروژها شور و کس و ماژور هم بطرف بکنند حرکت کند  
 از قند مذکور تا دور و نزدیک هر چه می آید باید مطالعه آن  
 اسرار از خاک شیر و ال متفرق گردید و پروژها  
 صفت و سرفه سوزان نظام وار و شدند چون سوزان باید  
 خاک شیر و ال اسرار را قنای و دیگر نیز هکایت  
 شرح عکراف فله از قوجان جانده خراسان است

در عصر غدا  
 بنام  






تعالی

کا نند تا نصیحه

عبد الله بن محمد بن عطاء

منج

که در حکمتی شده کافی لازم است

بصورت

سرت و صد گریه مطهریم در خودنا

جمعه

بر صبح و سحر و صبح

کفایت مردم و شب هم کفایت وقت

از اینجا است در بیشتران

میشود نظار از در سعه خبر و نظر

آوردن خیار سرد است

در راه است و کفایت نظام سرحد

بهدی که دیدن طوری است

Handwritten marginal notes in Persian script, written vertically on the right side of the page.



معاونت وزارت داخله

اداره کاتبه دولتی

سوال کتبی از شایع المذاهب

رداء غریب ۱۳۳۰

شماره ۱۱۰

سقا، سراج دولتی جدید در قزوین

بدر خط آبر که دولت به عنوان سلطان المظفری صرف وقت کرد چنانکه

با کسر کار داشت چون بجز در شای نشد مکتب بی وقت در کتب

در کتب بیرون جان نرود و که در دولت باز نشانی شمره که در کتاب

شود چنانچه در هر نسخه شاد الی و علم خود که کتب صفات قرآن را در

در سبب زحمت ادب و دولت را از ارم خواهد که در هر نسخه پنج

مورد رنگ در طرف دولت باید وقت شود و الا با در حال

چنانچه در برت نشود بیدار شدن اسباب را در نبودن نشانی

شکرت زینت و نام بود و بیشتر بود و چنانکه

الذمونی  
برای دیدن صورت  
و در هر نسخه  
شماره ۱۱۰



انجمن گراف و جلا محو

مشهد

بجمله شهر و کمال اشغال است فدا و پر ز غمغمانا میرو  
 که سابقه اعمالش در جهت شرح نیاز و دوری از مال  
 سرکلین و اطاعتش نیامور و بود بر حسب ابرایات  
 و ایشوار شد که در صفحه ۵۳ آن از وجود اشرا را کرد  
 یا غر و مطاع بهر بقا قرین است ۲۷ نقدی جبرانی

لقبه انجمن در اخبار

شیردان مورخه ۲۸ سنه از قرار مذکور فدا و پر و ونجان  
 بدوین دو دفتر شیردان رفته شدت نغز زانالی انجمن را و دیگر  
 مجتهد انجمن فدا بقوه چنان میروانالی مسوولان مشغول جمع آوردن است

مورثه سال قذیر در سال

در میان محوطه در میان بقطعه فقط

در روز یک روز یک زوج ملک با یک زوج

در روز یک روز یک زوج ملک با یک زوج

بسیخ نقشه باغ نموده فقط او در

در روز یک روز یک زوج

در روز یک روز یک زوج

در روز یک روز یک زوج

در روز یک روز یک زوج

در روز یک روز یک زوج

در روز یک روز یک زوج

نذیر در روز

۲۶۱

بسیخ نقشه باغ نموده فقط او در

بایا هر سنگ لغت در هر کوزل

شش  
شش

در هم لغت همه نگو

شش  
شش

نهر الله لغت ۳ زیر

شش  
شش

در صفا لغت در هر کوزل

شش  
شش

هنر بر آبکس لغت در هر

شش  
شش

کرامت مع لغت آلفا

شش  
شش

فکر در صفا لغت ۳ زیر

شش  
شش

فکر در لغت در هر کوزل

شش  
شش

مع هر لغت در هر

شش  
شش

بید هر لغت در هر

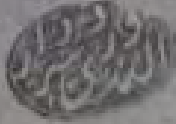
شش  
شش

بایا مع لغت در هر

شش  
شش

آرین مع هر لغت همه

شش  
شش





عزیزالله خان سردار معزز ایلخانی کرد شادلو بجنورد با سران ایلات کرد و ترکمن.





قوچان: خبرنگار ورزشی خراسان

احمد شگفته کشتی گیر وزن ۸۱ کیلو گرم تیم منتخب خراسان که چندی قبل همراه این تیم جهت شرکت در مسابقات بین المللی اجنام میلونه به ایتالیا رفته بود مدال طلاي این وزن را در مسابقات مذکور بدست آورد.

شگفته در بازگشت به موطنش مورد استقبال پرشکوه ورزشلسرستان و خصوصاً علاقمندان کشتی قرار گرفت. در مسیر اتومبیل وی حشدهای نفر با پر تاب گل و شیرینی بسوی وی از زحمات این ورزشکار، با اصلاقی سپاسگذاری کردند. در

مراسمی که جهت تقدیر از وی در ورزشگاه تختی قوچان برگزار شد موحلی شهردار قوچان ضمن برشمردن اهمیت پیروزی احمد شگفته در ایتالیا که موجب گردیده است سرود جمهوری اسلامی ایران در کشوری بیگانه نواخته شود این پیروزی را بوی تریک گفت. آنگاه هدایایی که از سوی شهرداری و شمعیات بانک استان تهیه شده بود به شگفته اهداء گردید. روزنامه خراسان ۱۳۰۴/۲۳/۷۳

## تجلیل از احمد شگفته



قا دو نیامنه زایه که، کاروان ده که گوره ر

در این زمان که ارتباط فرهنگی ما قطع شده بود، چند تن از دوستان فاضل و فرهنگی که کمک دستیارم بودند و بویژه در نژادشناسی و ابلشناسی و اسناد و مدارک شناسی بسیار برایم مفید بودند، درگذشتند که خداینان بیامرزند. مرحوم خسروخان شادلو، فادرقلی خان فیادی، عظیم نوریان، جوادعلی فرخانی. از همه دردناکتر درگذشت حسین علیزاده اوعازی جوان باکام و رئیس نهادت و درمان سوجس که در روز عاشورا متولد شد و روز عاشورا ۱۳۷۲ هم در ساحه گوهوردی در کوههای فلک الافلاک خرم آباد درگذشت.

از همه نیز اسفناکتر درگذشت مرحوم حاج سلیمان خان روشنی بزرگمرد ایل زعفرانلو مرد فاضل و دانشمند و تاریخ متحرک خراسان، بود که روز ۱۴ خرداد ۷۲ در تصادف جادهی سمنان درگذشت که مرگ او ساجده بزرگی برای کارهای فرهنگی ام بود. دیگر کسی نمی تواند مانند او برایم اسناد و مدارک را شناسایی و معرفی کند. روحشان شاد باد.

شادروان درگذشت

**همکار محترم جناب آقای دکتر روشنی**  
 با کمال تأسف و تأثر درگذشت ناگهانی پدر ارجمندتان را به جنابعالی  
 و خانواده محترم تسلیت عرض می نمایم. ان شاء الله  
**دکتر تقی نیا - دکتر قناعت - دکتر مهاجری**  
**دکتر عیدی نژاد و پرسنل آزمایشگاه تخصصی**  
 پاسور

**انالله و انا الیه راجعون**  
 با یکنواختی تأسف و تأثر جناب آقای سلیمان روشنی  
 زهفرانلو یکی از شخصیت های خیر و نیکوکار خراسان در اثر  
 سانحه اتومبیل بر حمت توفیق بوست.  
 همین تسلیت بحضور آقایان حاج محمد روشنی و پدر حضرت الله  
 روشنی و قدرت الله روشنی اخوان محترم ایشان و آقایان دکتر  
 عبدالعزیز روشنی و مهندس محمدعلی روشنی و احمد روشنی و  
 محمد ابراهیم روشنی و علی روشنی و محمود روشنی فرزندان و  
 سایر بازماندگان لقبه سعید با اطلاع همشهریان اسفراهنی موصوفه با  
 شرکت در مجلس ختمی که در روز دوشنبه ۱۶/۳/۷۲ صبح  
 عصر در مسجد حضرت سجاد (ع) منعقد است باحسان تسلی  
 بازماندگان را فراهم نماید. ش ۷۸۴۲

**اسفراهینهای مقیم مشهد**

- انا الله و انا الیه راجعون**  
 با تأسف و اندوه فراوان آقای حاج سلیمان روشنی  
 زهفرانلو بزرگ خاندان روشنی در اثر سانحه اتومبیل  
 بر حمت توفیق بوست.  
 به همین مناسبت مجلس ختم سرفاله و زیاده در روز دوشنبه  
 ۱۶/۳/۷۲ ساعت ۸/۵ صبح قری ۱۱/۵۰ از ۴ الی ۴/۵  
 بعد از ظهر در مسجد حضرت سجاد (ع) واقع در بلوار سجاد مشهد  
 است شرکت درستان و آشنایان باعث تسلی بازماندگان است.  
**خانواده های مصیبت دیده - روشنی - باقراف -**  
**لاهوئی - راجی - بهزادیان - ابراهیمی -**  
**میرعلایی - باقرزاده - ملک زاده - مسلم -**  
**حکیمی - حاتم - مهدوی - سرهنگ حسینی -**  
**نقره چی - فارسیان - شفق - شریفان - اخوت -**  
**نوروز زاده - ملک آبادی - ایزانلو - امیری -**  
**اتقاری مود - انشار - دکتر عبیری - بهشتی -**  
**نوری - رضوی - سرهنگ آقار - رستگار -**  
**طلاچی - صباغ زاده ش ۷۸۴۲**

**خانواده محترم روشنی زهفرانلو**  
 پدر جهان دیده و باحسانیت، کهن درخت تنار و دامین کشاوران حاج  
 سلیمان خان روشنی چهره و ثقل خلاق کشیده و از فرزان شویش شده  
 را عزادار ساخت. در این سوگ حلقه، جا هم در کنار شما عزیزانیم.  
 روحش به رحمت ایزد معال شاد باد. ش ۸۲۸۶  
**بجنورد: خانواده های تقصاری مود - امپاری -**  
**مشکینی**

**سید ناصر**  
 با کمال تأسف و تأثر درگذشتت عزیز و بزرگ خاندان  
**حاج آقا سلیمان خان روشنی زهفرانلو**  
 را که گرامی همکار عزیز و آقای دکتر عبدالرشاد  
 روشنی زهفرانلو را به اطلاع درستان و همکاران  
 می رسانیم مجالس ترحیم آن بزرگوار در روز دوشنبه صبح ۱۶  
 نورسخت سجاد واقع در سجاده شهد و روز سه شنبه صبح ۱۷  
 عصر در مسجد مقام حسین واقع در مقابل دارایی معتقد  
 می باشد حضور هم در آن گرام هم چه شادی روح آن مرحوم  
 خواهد شد.  
**جامعه تخصصی آزمایشگاههای مشهد**  
 ش ۸۱۱۰

**خاندان معظم روشنی**  
 رحلت ناگهانی شهروزان حاج سلیمان روشنی را با غم و تأثر نیکوکاران  
 بزرگوار بود تسلیت می گویم خداوند آن لقبه سعید را غریق رحمت  
 خود و سایه و به بازماندگان اجر جزیل و عسر جنجیل عبادت  
 فرماید. ش ۸۱۴۱  
**سید جلال الدین آشتیالی - فریده و حسن لاهوتی**

اگر با روشنی پروانه ای را شمع میسوزد  
 تو با خاموشیت ما را آتش سوختن تروی

**انالله و انا الیه راجعون**  
 با تأسف و تأثر جناب آقایان  
 بزرگوار و سرور و گرامی  
**جناب آقای سلیمان**  
**روشنی زهفرانلو**  
 بزرگ خاندان روشنی در اثر  
 سانحه اتومبیل بر حمت  
 توفیق بوست با اطلاع  
 درستان و آشنایان موصوفه  
 پیگیر عزیزان دستار شده  
 ساعت ۹ صبح روز یکشنبه ۱۶/۳/۷۲ از منزل لقبه سعید  
 خاندان بهار - این بیجا سوگی خاندان لاله پلاک ۴۹ - سوی حرم  
 مطهر اشج می نمود. ش ۷۸۴۸  
**حاج محمد روشنی - دکتر حضرت الله روشنی - قدرت الله**  
**روشنی - محمد ابراهیم روشنی - مهندس محمد علی روشنی -**  
**دکتر عبدالعزیز روشنی - احمد روشنی - محمود روشنی - علی**  
**روشنی - دانشور سینا روشنی (لاهوئی) - زینا روشنی (راجی)**  
**پروانه روشنی (بهزادیان) - زهرا روشنی**



۴ فروردین ۷۲  
**هواییاتی**  
**جناب آقای حاج محمد خان روشنی زهفرانلو**  
**جناب آقای قدرت ا. . . خان روشنی نویسنده**  
**و مترجم**  
 از سانحه و طعراتی ۱۴ خرداد که به رحلت بزرگ مرد ایل زهفرانلو  
 مرحوم حاج سلیمان خان روشنی برادر عزیزتان انصافه عزادار شدیم.  
 بهمانندگی از ایل جلیل زهفرانلو تقدان آن مرد بزرگ و امین و لاجل و  
 بشمار فرزندان آن مرحوم و تمام قابل تسلیت می گویم. ش ۸۲۵۰  
**مشهد: ولی قهرمانلو - حسین کهندل زهفرانلو -**  
**جمشید حاجی قربانی گیکانلو - حمید محمدی -**  
**کلیم ا. . . توحیدی سپرگانلو**

**استاد گرامی سرکار خانم دکتر روشنی مدیر محترم**  
**گروه شیمی دانشگاه آزاد اسلامی**  
 درگذشت ایوبی گرامی را تسلیت عرض نموده آن ذی بختی محترم  
 بازماندگان را از دردتان دارم. ش ۸۵۴۲  
**گروهی از فارغ التحصیلان شیمی**  
 نوروزیخت، محمدی، امیر عباس سستاری، سوزن هروی، مهدی،  
 نصیری، رحیمیان، لوجی، ملائکه، مرشد، ارشد، روحبخش،  
 شریعتزاری، امیراحمد سستاری، حاجی زاده، کریم زاده  
**جناب آقای مهندس محمدعلی روشنی زهفرانلو**  
 درگذشت ۵۰ روزگی پدر گرامی را با تأسف تسلیت عرض نموده و بخود  
 و اهل هم شما شریک می دانیم. ش ۸۲۶۰  
**شرکت رادیو گرامی صنعتی نور**

## نامنامه

توجه:

- ۱- نامهای: ایران، تهران، خراسان، مشهد، قوچان، بجنورد، شادلو، زعفرانلو، ترک، ترکمن، کرد، قاجار به سبب کثرت استعمال در بیشتر صفحات، فهرست نشده‌اند.
- ۲- از صفحه ۱ تا ۳۷۱ فهرست شده است.
- ۳- نشان (۱) در بین اعداد فهرست نمایانگر این است که بین این شماره‌ها، نام مورد نظر نیامده است.
- ۴- نشان (-) نمایانگر اینست که نام مذکور در بین اعدادی که این علامت گذارده شده، به طور مکرر آمده است. مانند:  
علی آباد ۲۰، ۲۶، ۳۰، ۳۷، ۳۹
- یعنی کله علی آباد در صفحات بین ۲۰ تا ۲۶ جایی ذکر نشده است. اما در صفحات بین ۳۰ تا ۳۷ در تمام صفحات نام برده شده و در صفحه بین ۳۷ تا ۳۹ که همان ۳۸ باشد نامی از آن آورده نشده است.
- ۵- بدیهی است چاپ اعداد، اشتباهات و جایجایی‌هایی علی‌رغم تمام کوششها، موجود خواهد بود که قبلاً پوزش می‌خواهم.

## آ

آشخانه (کیکانلو) ۳۱۵،۳۰۹،۳۰۲	آشوری، علی هنرمند بجنوردی ۲۲۶
آشوراده ۳۶	آتاکه خداکلانی ۱۵۰
آصف‌الدوله، غلامرضاخان شاهسون ۹-۱۰، ۱۵، ۱۳، ۳۳-۱۷، ۵۴-۵۳ ... و ۹۵-۹۲، ۸۹ ...	آقا علی آبدارباشی ۶۸
آقا بالاخان سردار افخم ۹-۸، ۴	آخال ۳۰۸، ۱۲۶، ۱۱۳
آقابکوف ۱۱۶-۱۱۴، ۲۴۵، ۲۴۶	آقا علی اکبر تارزن ۴۳
آقاجان بگ سرکانی ۱۴۸	آدینه قلی بگ سرکاخ ۱۴۸
آقاجان بگ بیجرانلو ۳۵۹، ۳۵۵، ۱۶۸	آقا علی بنا (علی خان) ۱۷۴، ۹۲، ۸۳-۸۱
۳۶۰	آدینه محمد بگ قراچورلو ۳۰۹
آقا حبیب بجنوردی ۱۵۲	آقا غلامحسین تارزن ۴۳
آقای ذوالفقار ۶۱	آقا محمد پیشخدمت قوچانی ۹۳
آقا رضا مرگان ۳۲۲	آقا گلی بگ صوفیانلولایین ۱۴۷
ابراهیم خان شادلو ۳۰۳	آذربایجان ۲۳۳، ۱۰۴، ۱۰۱، ۹۷، ۳۵
ابراهیم بگ اردلان ۱۴۶	آقداش کلات ۳۳۸، ۳۰۱، ۲۳۴، ۱۴۷
ابراهیم ولد خانگلدی ۱۴۷	آذری، علی ۱۷۲
ابوترابیان، حسین ۱۱۶	آق قلعه ۵
ابوالحسن خان زعفرانلو ۴۴	آواز سردار ۳۱۰، ۳۰۸
ابوالمعین ۱۰۲-۱۰۱	آله داغ ۳۱۷-۳۱۶، ۳۰۸، ۳۰۲
ابوطالب بگ بیجرانلو ۲۲۹، ۱۱۷، ۱۱۵	آرامائیس جاسوس قوچان ۱۱۴
ابن اثیر ۱۰۲	آیرون ساید انگلیسی ۵۸
ابن عسگری ۵۱	آرموتلی ۳۱۱-۳۱۰
انابک اعظم (عین‌الدوله) ۳۳، ۱۳	آزادشهر ۳۶۹
انزلی ۳۳۵، ۳۰۸	آسلمه (کوه) ۳۶۸
	آسپیران یحیی خان ۲۱۷-۲۱۶

۳۱۴،۳۰۴		۲۹۷،۱۳۰-۱۲۹	اتنگی
۱۵۰	اسحاق محمد خدایکلانی	۸۶-	اجلال الملک
۱۲۴	اسداله بگ نایب اصطبل	۳۲	احتشام الممالک
۴۷	اسداله خان نوکر خانم	۳۱۴،۲۹۹،۲۲۰،۵	احمد شاه
۲۹۱	اسداله خان توپکاللو	۱۲۶-	احمد ولد گز بلائی حسین خان
۳۱۴-۳۱۵	اسداله خان شادلو	۱۲۷	احمد خان ولد خان لایبی
۳۲۸-۳۲۵	اسداله بگ شورکی	۱۱۰	اغذ (علی اصغر)
۱۷۴،۱۶۴،۱۶۰،۱۱۲،۶۳-	اسفراہین	۱۲۱	ادب العلماء فوجانی
۱۷۷ و...		۹۶	ادیب التجارہ نماینده
۷۷،۷۳	اسکویی صراف تهران	۱۲۸	ارچنگان
۱۲۵	اسماعیل بگ کلانی	۱۲۶	اردلان (کرد)
۱۹۵	اسماعیل خان رشوانلو	۳۱۸،۳۰۱	ارده شیر خان شادلو
۲۹۶	اسماعیل طلائی	۲۹۵،۲۹۱،۲۵۶	اردوغان
۳۲۴	اسماعیل کریمی زنگلانلو	۳۰۱	ارمن
۱۲	اصغر وکیل مرگان	۱۵۹	ارکند
۳۱۱،۱۱۰	اصغر بساولی	۱۱۷-۱۱۶،۱۱۳	ارمنی
۶۷	اصطبل همایونی	۲۲۰	اروپا
۲۲۰،۸۲،۵۸،۵۱-	اصفهان	۳۲	ارومیه
۱۸۸-۱۸۶	اطلاع الملک	۳۲۹	ازبک
۱۸۴،۱۷۹،۱۲۰،۱۱۸	اعدل الدله فاجار	۳۸	اسپرینگ وایس وزیر مختار
۱۷۷	افتخارالذکرین فوجانی	۲۰۸	اسپینلا (میو)
۲۴،۲۱-	افشار	۱۷۸،۱۶۰،۱۱۷	اسپیر (اسفجیر)
۵۵،۵۳	افضل الملک	۱۱۲	اسٹالین
۱۳۵،۱۳۲،۱۱۶،۱۱۴	افغان	۱۵۴،۱۰۱-۹۵،۶۶،۳۱،۸،۵،۳	استرآباد

۱۳۳	امیر بهادر	۱۰۱،۹۷،۲۳-۳۱،۸	اکرم الملک
،۱۰۹،۱۱-۱۰	امیرجانمحمد خان قاجار	۲۲۶،۱۷۴،۱۵۹	الله آباد شیروان
۳۱۵،۲۹۹		۲۰۰	الله نظر جیرستانی
۲۷۱	امیر تیمور کلالی	۱۴۷	الله نظر کلاتی
۵۱،۲۵،۷	امیرحسین خان شجاع الدوله	۳۰۶-۳۰۵	الله قلی خان
۱۷۴،۱۷۰، ۱۳۵، ۱۲، ۱۱۷، ۱۱۳		۲۹۳، ۲۳۶	الله ویردی برادر خدو سردار
،۲۴، ۱۹	امیرحسین خان آصف الدوله	،۴۳، ۲۶، ۲۴	الله ویردی خان درگری
۱۳۳-۱۳۰، ۸۱، ۶۹، ۵۵، ۳۱، ۲۷، ۲۵		۱۲۹، ۹۲	
۱۵۷،		۸	امام حسین
۱۲۵	امیرحسین خان نگهبان شیروانی	۳۳۶، ۱۵۵، ۲۵	امام هشتم رضا
۳۱۷	امیرخانجان لمر	۳۲۲	امام موسی کاظم
۲۵	امیرخان سردار گرگانی	۳۷-	امام جمعه نماینده تهران
۳	امیر سعیدالله خان اسعدآبادی	۲۰۸	امامعلی (روستا)
۱۵۹، ۱۱۲	امیرقلیخان سرهنگ هودانلو	۳۲۳، ۳۲۱	امام لنگر بجنورد
۱۴۰	امیرکبیر، میرزا تقی خان	۳۶۲-۳۵۷	امام ویردی کیکانلو
۲۹۶	امیرهاکوبی	۱۶۲	امان الله بگ تفنگدار
۲۹۷	امیرمحمدخان	۱۶۷، ۱۲۵	امان الله خان زعفرانلو
۲۵۰۷	امیرالملک	۱۰۶	امریکا
۳۵	امین السلطان صدراعظم	۳۵۱	الملک الصالح اسماعیل
۲۲۰، ۷۷، ۶۷، ۵۴	امین الضرب اصفهانی	۳۱۷، ۳۱۰، ۳۰۸، ۲۷	امند
۳۲	انتظام السلطان	۱۳	امیرآباد بجنورد
،۱۰۷، ۱۵۸، ۳۸، ۳۵، ۳	انگلیس - بریتانیا	۲۰	امیرالمومنین (علی)
... ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۳۵، ۱۱۸، ۱۱۳		۱۴، ۹، ۳، ۱	امیراعظم ایلخانی
۱۵۹	اوتر آباد	۱۱۴	امیرامان الله خان افغانی

۱۵۹	باشکائلو تکمران	۱۱۶، ۱۱۱، ۱۸۰ تازہ
۱۵۹	باشکائلو حصار	۲۲۱، ۲۰۰، ۱۸۱، ۱۷۸، ۱۶۸، ۱۴۴، ۱۱۷
۱۸۶، ۱۴۹	بادلو (بادلانلو)	۲۴۲
۳۶۹	بارزائی - کرد	۱۶۵، ۱۱۷، ۴
۱۹۷	باش محلہ	۳۵۲، ۱۶۵
۱۱۶	باغ ارمی اوغاز	۳۲۲
۴۹-۴۸	باغ بھجت آباد تھران	۱۷۰، ۲۸، ۱۳
۲۷-۲۶	باغ سراج الملک	۳۱۰
۱۸۲	باغ ملی مشہد	۱۴۸
۴۳۳	باکو	۲۱
۲۲۹	بالا خیابان مشہد	۳۳۵
۱۴۲، ۱۳۵، ۱۰۴	بامداد، مہدی	۳۱۰، ۳۰۸، ۲۷
۳۳۸	بام (روستا)	۳۱۷، ۳۱۳
۳۱۳	بایندر (ترکمن)	۳۲۲، ۱۷۳-۱۷۲
۳۵۷، ۳۵۱	بیرعلی حسن زادہ گویانلو	
۹۰-۸۹	بتول خانم تھرائی	
۳۵	بحر خزر	۱۰
۱۳۱، ۱۲۶	بخارا	۳۲
۳۱۵، ۳۰۹	بدرانلو	۱۶۵، ۱۶۲، ۱۱۶
۱۲۵	بدل بگ جلایر	... ۱۹۸، ۱۸۱، ۱۷۱
۱۷۱	برات برادر قربان کلانی	۱۱۶، ۱۱۵
۱۴۶	برات ولد محمد علی اردلان	باشکائلو (باشقانلو) - باجیانلو - باچوانلو -
۱۴۹	برات کدخدای جرمی بادلانلو	باجیانلو (۳۲-۱۰، ۵-۴ ... و ۹۳
۳۳۹	برات بہادر جیرمستانی	و ۱۰۳ و ...

## ب

باباخان ترکمن

باباخان نمائندہ مجلس

باجگیران (بازگیران)

باخوز

باشکائلو (باشقانلو) - باجیانلو - باچوانلو -

باجیانلو





۳۳۲، ۲۲۳-۱۷، ۷، ۴	نقی زاده، سید حسن
۱۰۷، ۱۰۰-۹۷، ۹۴، ۵۴، ۳۴	
۱۲۱	نقی قوجانی
۲۹۲، ۳۳۶، ۱۵۹، ۱۳، ۴	تکمران شیروان
۲۲۶	تاسوان شیروان
۱۴۵	تمورخان جلایر
۲۲۶	تمورخان جیرستانی
۳۳۴، ۲۸۹، ۲	توپکاتلو - کرد
۳۵۷، ۳۵۵، ۳۵۱، ۱۷۷	توحیدی، کلیم اله
۲۲۶	توده، روسا
۲۳۹-۲۳۷، ۱۷۳	توکورد - تاکورلو
۱۵۹	تیتکاتلو - کرد
۱۷۹، ۱۴۴، ۱۲۲	تیموری - ایل

ج

۳۱۷، ۳۱۲، ۳۰۴، ۱۵۲	جاجرم
۱۵۵	جاج بازکلی
۳۱۰	جان قربانی - ترکی
۱۵۹، ۱۵۷، ۱۱۲	جانکاتلو - کرد
۱۴۵	جانمحمد جلایر کلانی
۱۳۲، ۱۱۸-۱۱۷، ۲۵	جاجوخان درگزی
۳۳۵، ۳۲۹، ۳۲، ۲۱۵، ۱۸۲، ۱۵۵	
۳۰۸-۳۰۷	جرگلان
۱۵۹، ۱۲۱	جعفرآباد قوجان

۳۰۰	پیشه نگ - مجله کردی
-----	---------------------

ت

-	تاج محمدخان بهادری - بادلانلو ۱۸۶
۲۴۶-۲۲۳، ۲۲۷-۲۲۴، ۲۱۳، ۲۰۸، ۲۰۰	
۳۰۰، ۲۸۷-۲۷۷، ۲۷۱	
	تازه اوغازیم اوغاز
۳۵۴	تاپانلو - کرد
۲۳۴، ۸۵، ۶۸، ۳۵	تیروز
۳۴۲	تخفه گل
۳۶۴	تخت کشمار لاین
۲۵۴	تخت میرزا (مربع)
۳۰۸	تخمه سردار ترکمن
۳۵۲	توانلو - کرد
۱۱۲	ترت جام
۲۷۱، ۲۲۷، ۲۲۵	ترت حیدریه
۱۳۳	ترشیز - کاشمر
۲۶۹، ۲۶۷	ترکستان
۳۳۹، ۲۹۷	ترکمنستان
۳۰۱، ۱۰۹، ۱۰۸	ترکمن صحرا
۳۴۵، ۳۴۳، ۳۰۱	ترکیه
۱۲۷	تخته کلات
۱۰۴	تظلیس
۳۰۹	تقمش

- جهان بی بی بیچرانلو ۲۸۹، ۲۸۴، ۲۹۰  
جیرستان ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۶۶،  
۳۵۴، ۳۳۹، ۲۸۸، ۲۶۲، ۴۰۰
- ج**
- چار برج ۱۹۴  
چیانلو - کمکیانلو ۱۱۶، ۱۶۵  
چرچیل ۳۹  
چرم ۱۴۹  
چشمه خان ۳۱۶  
چشمه گیلاس ۳۳۶
- چلبیانلو ۳۵، ۹۷  
چمچور - چمور ترکمن ۲  
چناران مشهد ۶۲، ۱۶۲، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۵  
چنار هیزلانلو کلات ۱۵۰  
چهارراه مخبرالدوله ۶۶  
چهارده ۳۱۰  
چهل گذر ۳۰۷
- ح**
- حاجی میرآخور کیکانلو بجنورد ۹  
حاجی بگ دردی بگ تفته‌ای ۱۴۷  
حاجیخان سرتیب قوچانی - شیروانی
- جعفر بگ کوسانلو کرد ۱۲۵  
جعفر بگ قله زوی اردلان ۱۴۶  
جعفر خان بیچرانلو ۱۷۱  
جعفرخان پسر آصف‌الدوله ۱۳۱  
جعفر خان برادرزاده داراب ۲۰۸  
جعفرقلی خان شادلو ابلخانی بجنورد  
۲۹۶، ۲  
جعفرقلی زنگلی عارف ۱۳۹، ۲۹۶،  
۳۴۷، ۳۳۳، ۳۰۰  
جلال دیوان قوچانی ۸۰-۸۱، ۸۴، ۸۸-  
۱۶۲، ۱۸۹  
جلال طالبانی کرد ۳۰۹  
جلالی - کرد ۳۰۹  
جلایر، تهما سبقلی خان ۱۳۸  
جلایر - ترک ۱۳۸-۱۴۵  
جلایر، فتح‌الملک ۱۴۲-۱۴۳، ۱۸۳  
جلایر، حاج ذوالفقار ۳۶۴  
جلیان (گلیان)  
جلیل الملک ۱۶۹  
جلیل امام‌پردی زاده تایانلو ۳۵۷  
جنگاه ۲۸، ۱۳  
جوهر خانم سیوکانلو ۱۷۱  
جوین ۱۲۲-۱۲۳، ۱۳۲، ۲۹۸، ۳۰۴  
جهانبانی فرمانده لشکر شرق ۱۰۹

۲۱۲	حاج یحیی ناظر	۹۲،۶۳،۴۱-۲۰
۲۴۶	حاج عباس معتمدی قوچان	حاج میرزا حسن سبزواری مجتهد
۲۵۲	حاج سید اسداله مجتهد	۱۵،۴
۲۲۷	حاج تانار	حاج محمد امین الضرب اصفهانی ۵۲
۲۸۴	حاج شیخ جعفر کشمیری	حاجی معاون ۶۱
۳۲۲	حاج شیر محمد خندقلو	حاجی محمد دوهچی ۱۰-۹
۳۳۲-۳۲۹	حاج قربان سلیمانی	حاجی مقوم ۷۸
۳۳۰	حاج بابا محمد فرخانی	حاج علی آقا نماینده ۹۹
۳۳۶-۳۳۵	حاج عزیز امیدوار قوچانی	حاج محمد بجنوردی ۱۵۲
۳۵۸،۳۵۳	حاج بابا پهلوان نامانلو	حاج جعفر قلی عطار بجنوردی
۳۶۷	حاج الله ویردی صوفیانلو لایین	۱۵۳-۱۵۲
۳۶۸،۳۶۵		حاج علی اکبر بجنوردی ۱۵۲
۳۶۷	حاج اکبر بگ نایب لایین	حاج میرزا علی محمد سبزواری ۱۲۳
۳۶۷	حاج حسن پناهی بابان	حاجی دهر خان لایینی ۱۴۷
	حبيب اله خان هودانلو - ناصر لشکر	حاج مهدی بجنوردی ۱۵۲
۲۲۱،۱۸۹،۱۸۱		حاج سید اسدالله مجتهد دوزین ۲۴۹
۱۴۵	حاجی محمد بگ جلاير	حاج میرزا محمد مجتهد شیروان ۱۹۱
۳۵۵	حاجی قربان شاملو کلاته بالی	حاجی قوام السادات شیروانی ۱۹۱
۱۸	حرمه	حاج عبدالفقور مجتهد شیروان ۱۹۱
۲۰،۱۸	حسام الاسلام	حاج عبدالرسول پیشنماز شیروان ۱۹۱
۱۵	حسن اعظام الوزرا	حاج مختار ربیس کسه شیروان ۱۹۱
۱۴۵	حسن بگ جلاير کلات	حاج قنبر و دیگر معتمدین شیروان
۱۵۰	حسن بگ قرائیکانی	۱۹۱
۱۱۷	حسنخان اوف	حاج غلامحسین استرآبادی ۱



۳۵	خوی	۱۴۵	خان محمد جلایر کلات
۳۳۹	خیرآباد	۱۶، ۱۱۵	خداوردی سردار زعفرانلو
۶۶، ۵۳	خیابان چراغ گاز	۲۲۴، ۲۲۳، ۲۱۶، ۱۹۰، ۱۷۸، ۱۷۴	
۸۹، ۸۴	خیابان لاله زار	۲۷۹، ۲۵۵، ۲۳۲، ۲۲۹، ۲۲۷	
۵۷	خیابان علاءالدوله	۳۶۶	خداوردی سیستانی کلات
۳۳۹	خیرآباد	۱۵۰	خداوردی بگ کلات
۳۶۶، ۳۶۳، ۱۲۶	خیوه	۱۶۸	خداداد بیجرانلو
		۱۴۶	خدرنگ اردلان
		۲۷، ۲	خرتوت مانه
		۳۱۸، ۳۱۷	خرم آباد
		۱۵۰	خروکلات
		۳۳۴، ۳۳۳	خریج
		۶۵	خسروخان زعفرانلو
		۳۷۱	خضری
		۱۹۴	خطاب، روستا
		۱۵	خلانلو - کرد
		۳۳۲	خلکانلو - کرد
		۱۹۷	خمارتاش - روستا
		۱۳	خنجر قلعه
		۶۲، ۶۵	خواجه جراح (مزرعه)
		۳۳۶	خواجه ربیع
		۶۸، ۳۱۹	خوار
		۱۲۶، ۱۹۸، ۳۲۹	خوارزم
		۱۳۳، ۱۲۲	خواف - خالی
		۳۳۲	خوشبخت علی آبادی
<b>د</b>			
۲۰۸	داراب		
۲۰۰	داراب جیرمستانی		
۳۴۷	دادرس		
۳۱۳	داز - ترکمن		
۳۱۰، ۱۵۴، ۱۱۴	دامغان		
۱۰۶ - ۱۰۵	دامغانی، محمد تقی		
۳۳۲	دندان - ددانلو - کرد		
۳۶	دبیر رسایل		
۲۱۴، ۱۵۴، ۱۴۴، ۱۳۶، ۱۲۵	درگر		
۳۶۲، ۳۳۶، ۳۳۵، ۳۰۲، ۲۹۸، ۲۴۶			
۳۶۸			
۲۹، ۲۷	دردی خان گوگلان		
۴۳، ۴۰، ۳۶	دروازه دولت		
۷۰	دروازه دولاب		
۹۰، ۸۷، ۸۴	دروازه قزوین تهران		
۸۱	ذریای مازندران		

۳۲۲	رحمانقلی خان سرهنگ	۱۱۴	دزداب - زاهدان
	رحمت الله بگ ولد آفاگلی بگ لایلی	۳۶۸	دکتر شوکت بارزانی
۱۴۷		۳۰۰-۲۹۹	دکتر کمال مظهر
۳۷۱	رحمت الله سعادت کلات	۲۰۵	دلگرد مرتضی
۳۲۱، ۲۹۶	رحمتی، علی قوردانلو	۳۲۱، ۳۰۲، ۲۹۶	دماوند
	رحیم خان چلبیانلو قراجه داغی	۳۵۲-۳۵۱	دمشق
۱۰۱، ۹۷، ۳۶-۳۵		۱۰۸	گودانلو - کرد
۱۴۸	رحیم سیتانی	۳۴۲، ۱۶۸	دوربادام
	رحیمیسان، غلامحسین نماینده سابق	۸۸۷	دوشان تپه
۱۶۲، ۱۵۸، ۱۲۱		۳۶۷، ۳۶۶، ۳۶۴	دوشلی کمر
۳۴۷	رحیم بخشی بیجرانلو	۱۵۷	دوغایی
۱۴۹	رده کلات	۱۲۷	دولخان کلاتی
۲۹۲، ۲۷۷، ۲۵۹	رزمغان	۲۷۸، ۲۶۹، ۲۴۹، ۱۵۹	دوبین
۲۱۳، ۲۱۰، ۲۰۳، ۱۶۸	رستم سفکانلو	۴-۱	دوهچی - ترکمن
۲۴۴		۳۶۹	دیرانلو - کرد
۹۶، ۳۵، ۳۳۶	رشتی - رشت	۳۳۲، ۳۲۹	دیزادیز - ترک
۱۹۵، ۱۳	رشوانلو - کرد		
۲۸، ۱۹، ۱۴، ۱۲، ۱۰، ۶، ۵	رشید نظام		
۲۲۶، ۲۰۴، ۱۸۹، ۱۶۱، ۵۸	رضاشاه	۳۲۴، ۱۵۵	زادکان
۳۲۱، ۳۱۸، ۳۱۶، ۳۱۱، ۲۴۶		۱۵۳	راز
۱۶۸	رضاخان شیروانی	۱۵۴	راسانی - ترکمن
۱۴۶	رضاقلی بگ کیود گنبدی		رباط (گیقان)
۲۹۶، ۵۸	رضاقلی خان ایلخانی کبیر	۱۴۹	رحمان ولد موسی رده‌ای
۳۲۹		۱۴۶	رحمانقلی کیود گنبدی

ر

ز

۱۱۴،۵۱	زاهدان
۹۳،۹۱	زبردستجان، دکتر
	زعفرانلو ۱۴،۱۳،۱۱ و بیشتر جاها
۳۲۲	زکریا پیغمبر
۲۵۲	زمانخان
۳۲۷،۳۲۴	زنگلانلو - زنگلی
۹۵	زنگی محله گرگان
۱۲۵	زوارم
۱۳۳	زورآباد جوین
۱۵۰	زو سفلی و علیا
۲۹۲،۲۴۲،۱۲۴	زیارت - روستا
۳۴۰	زیدانلو - کرد
۱۱۱،۱۰۸	زیب دودانلو اوغاز
۲۳۱	زیلان - کوه - دره
۱۴۱	زین العابدین
۱۴۶	زینل کبودگنبدی
۳۵۲	زیندیلو - کرد
۲۴۵	زینویف

ژ

۱۲۹	ژرف - روستا
-----	-------------

۳۰۱	رضا قلی میرزا
۱۲۳-۱۲۲	رفعت الدوله قاجار
	رکن الدوله محمدتقی میرزا قاجار
۱۷۹،۱۴۳،۱۴۰،۱۲۸	
۶۳،۵۶-۵۲	رکن الدوله علینقی میرزا
۱۸۴،۱۲۳-۱۱۸،۸۱	
۲۹۷	رمضان خان وزیر قوچان
۱۲۶	رمضان قله زوی اردلان
۱۵۰	رمضان خروی
۱۴۹	رمضان قلعه نو شیخواللو
۳۵۵،۱۷۱	رمضان خان بیجرانلو
۱۷۲	رمضان بگ قوچانی
۱۹۲	رمضان کیکانلو (شادلو)
۴۳	روح الله خالقی
۱۲۶	رود جیحون
۸۵،۸۱،۵۷،۳۶-۳۲،۱۳	روس - روسیه
...، ۱۳۰، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۱۸، ۱۱۴، ۱۱۳	
	روشنی - محمد ابراهیم خان مظفر
	السلطنه
۲۳۳، ۱۶۷	روشنی - سلیمان خان
۱۶۷	روشنی - قدرت الله
۱۹۷، ۱۸۳، ۶۷، ۵۴	ریس التجار، مهدوی
۳۰۰	ریکار، احمد

		س	
۱۷۹	سردار منتظم		
۱۵۵، ۱۰۷، ۳۸، ۳۵	سر ادوارد گری	۳۱۰، ۱۰۰، ۸	ساتلوق - ترکمن
۱۴۸	سرکان کلات	۳۲۸	سارو
۱۵۷	سرولایت فوجان	۲۶	سالارالدوله برادر محمد علیشاه
۷۸	سرور الدوله		سالار مفخم بجنوردی - عزیزالله خان
۱۲۹	سر رود کلات		سردار مغرز ایلیخانی بجنورد ۱-۹۳، ۳۰-۱
۳۳۲	سریال		۱۰۶، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۰۲، ۱۰۰، ۱۰۰
۲۷۲، ۲۷۴	ستوان ایزدی	۱۱۷، ۵۸	سام خان ایلیخانی زعفرانلو
۲۷۲، ۲۷۲	ستوان رفعت	۳۲۷، ۱۳۹، ۱۳۶	
۲۷۲	سروان حکیمی	۱۱۴	سامونلوف
۲۷۲	سرهنگ جلالدوله	۳۵	سایکس انگلیسی
۳۱۶	سرهنگ رخشا	۹۳	سبحان وردی خان
۳۱۴	سرهنگ انصاری	۰، ۱۲۳-۱۲۲، ۹۸، ۹۵، ۲۰، ۱۵	سبزوار
۳۱۷	سرهنگ پورسیف	۲۷۱، ۲۱۶، ۱۹۷، ۱۹۳، ۱۸۳، ۱۸۰، ۱۷۹	
۳۱۷	سرهنگ مهریویا	۳۰۴-۲۹۸	
۳۱۳	سرهنگ مهدی خان	۳۵	سپهدار تنکابنی، محمد ولیخان
۱۱۸	سعادتعلی خان سیوکانلو	۱۰۳-۱۰۰، ۹۷، ۹۶	
۲۲۴، ۱۲۵	سعادتعلی بگ کوسانلو	۱۳۳-۱۳۲	سپهسالار (قزوینی)
۶	سعداله خان	۴۶	سراج الملک
۱۰۲	سعد وقاصی	۲۷۸	سرچشمه
۵۱، ۴۸-۲۷	سعدی	۱۹۴	سردارآباد بجنورد
۴۱	سفارت انگلیس	۳۷، ۳۱، ۱۵، ۸، ۵	سردار احم لاریجانی
۲۴۲، ۲۰۳، ۱۶۸	سفکانلو		سردار گل افشار پدرزن سردار بجنوردی
۳۷۰	سقر	۲۹، ۲۱	



۹۹،۳۴	سلطان بیجرانلو	۳۶۰
۳۹،۳۴ سید عبدالله بهبهانی نماینده	سلطان عبدالحمید	۵
۱۰۱-۹۸	سلطان محمد کلانی	۱۵۰
۳۵-۳۴،۱۶ سید محمد تقی نماینده	سلطان مراد میرزا حسام السلطنه	۱۳۹
۲۰،۱۸ سید محمد جعفر نماینده	سلطان تقی خان هیرانلو	۳۲۲
۲۲ سید محمد واثقی نماینده	سلطان بگ بازگیری کیکانلو	۱۸۱
۳۸ سید نصرالله نماینده	۱۹۸-۱۹۹، ۲۰۸-۲۳۲-۲۳۷، ۲۳۲	
۳۹ سید محمد طباطبایی نماینده	سلماس	۳۵
۷۸، ۶۹، ۶۲-۶۱، ۵۶، ۵۲ سید علی قعی	سلیمان بگ کیود گنبدی	۱۲۴
۹۲	سلیم خان قلعه نو	۱۴۹
۹۷، ۱۲، ۶ سید مهدی نماینده	سلیمان بگ لایسی	۱۴۷
۳۰۰، ۲۷۱ سید حیدر بربری	سلیمان بگ جلایر	۱۴۵
۳۰۰ سید مرتضی بربری	سلیمان خان درگزی	۱۲۹
۲۷۸ سید ضیالالدین طباطبایی	سلیمان خان شادلو	۲۹۷
۲۹۲ سید جلال؟	سمرقان - سلفغان ۲۹۸، ۸، ۳۰۷، ۳۰۲	
سید واحد علوی مهاجد، ۳۷۱	۳۱۷، ۳۱۵، ۳۱۰	
سیستان ۱۹۲، ۱۸۸-۱۸۷، ۱۲۲، ۱۱۲	سمنان	۳۱۰، ۱۱۲
۲۵۲-۲۴۸، ۲۲۳، ۲۰۷	سنجد (سنجق)	۱۷۰
۱۴۸ سینی (سیانی) کرد	سوریه	۱۷۳
۲۲۶ سیاکاو شیروان	سوقه	۲۱۰
-۱۶۲، ۱۶۰، ۱۱۷ سیوکانلو	سوکه	۱۵۹
۳۵۲-۳۵۳، ۱۸۹، ۱۸۱، ۱۷۱، ۱۶۶	سهام الملک	۲۵
۱۹۹ سیولدی	سید باقر نماینده مجلس	۱۰۲، ۳۷
	سید حسین بروجردی نماینده	۳۲، ۱۹

شاملو - کرد		ش	
۳۵۵-۳۵۲، ۲۸۲	شجاع الدوله ۵۱ ← امیر حسین ایلخانی	۱۳، ۱۱۸ و ...	شادلو - ایل
۶۲، ۵۸	شجاع الدوله، محمد ناصر خان	۳۰۱	شادلو، دولیخان بنیانگذار بجنورد
۱۹۷، ۱۸۹، ۱۱۸-۱۱۷، ۱۱۳، ۷۱، ۶۵	شجاع الدوله عبدالرضا خان ۹، ۷، ۲۴-۲۶	۴۱۸، ۲۱	شادلو، خسروخان
۱۲۲، ۲۷	شجاع الممالک شادلو	۳۰۱	شادلو، دکتر امان اله خان
۱۲۳-۱۲۲، ۱۱۵	شجاع الملک هزاره ای	۲۴۶، ۱۱۸-۱۱۳	شاکری، رمضانعلی
۱۶۱	شجاع نظام قوچانی	۱۰۲	شاه پسند
۲۲۷	شجاع السلطان قهرمان	۱۳	شاه تپه
۱۷۱	شکرانلو - کرد	شاهرود ۱۳، ۹۵-۹۶، ۱۲۲، ۱۵۴-۱۵۵	شاهرود
۹۳، ۳۰	شکرالله خان قوچانی	۱۹۷ و ...	۱۹۷ و ...
۱۶۵	شکرانلو - کرد	۸۲	شاه سلطان حسین صفوی
۸۵	شکوه السلطنه	۱۹۸، ۱۸۱	شامو (شاه محمد) باجگیری
۱۰۱، ۹۹	شمر	۲۰۱	شاهگلدی ها (تیره)
۴۱	شمیرانات	۲۰۹، ۱۶۶، ۱۶۵	۲۰۹، ۱۶۶، ۱۶۵
۴۵	شمس العماره	۲۲۹-۲۲۷، ۲۱۴	۲۲۹-۲۲۷، ۲۱۴
	شوروی ← روسیه	۳۳۸، ۱۹۷	شاهبیجان - شایجان
	شوکت السلطنه ← امیر حسین خان	۴۱۰	شاهرک - روستا
	پسر آصف الدوله	۳۰۱	شاهرخ افشار
۱۴۴	شوکت الملک تیموری	۳۱۸، ۳۱۴، ۳۰۸	شاهرخ شادلو
۳۵۸، ۳۵۳، ۳۳۴	شواته، قلعه	۳۱۰	شاه کوه
۱۵۷	شورچه	۳۱۰، ۳۰۷	شاه آباد
۱۵۹	شورک حاجی	۳۰۹	شادی خان گورگلان
۲۷۱	شوکت الملک، علم	۳۶۳-۳۶۲	شاهوردی خان صوفیانلو
		۳۵۲	شام



۱۷۳	عبری	۱۴۰	ظهیرالدوله، محمدناصرخان
۳۷۱	عبدالله ایوبیان	۱۹۷	ظهیرالسلطانی - درویش
۷۷	عبیدزاکانی		
۲۰	عثمان، خلیفه		
۲۰۰، ۱۷۰، ۱۳۱، ۳۵-۳۴	عثمانی (ترکیه)	۱۴۶	عاشورقلی بگ گروی
۳۲	عدالت السلطنه	۳۰۷، ۹۵	عباس آباد سیزوار
۵	عدل السلطنه	۱۴۶	عباس بگ کبود گنبدی
۳۶۹، ۳۴۵، ۳۲۳، ۳۰۰	عراق	۱۴۹	عباس ولد محمد علی زرفی
۱۳۸	عرب	۱۴۸	عباس بگ ارجنگانی
۳۴۴	عزت نامداری	۱۴۴-۱۳۸	عباس خان جلایر
	عزیزالله خان سردار معزز ایلخانی بجنورد ← سالار مخم	۱۰۷	عباس اسکندری
۱۱۲۶، ۱۱۶، ۱۱۳، ۸۱، ۳۵، ۱۹	عشق آباد	۳۳۴-۳۳۳	عباس سویرو
۲۲۷، ۲۲۴، ۲۲۰، ۲۱۷، ۲۱۵، ۲۱۰، ۲۰۲		۳۰۱	عباس میرزا نایب السلطنه
۲۳۱		۱۵۰	عبدالرحمان بگ قراتیکانی
۱۱۳	علاءالملک	۱۳۸	عبدالله خان جلایر - مهندس
۳۴۳، ۳۳۰-۳۲۹	علی (امام)	۳۱۵-۳۱۴	عبدالله خان شادلو
۳۳۱-۳۲۹	علی آباد	۲۱۸	عبدالله خان گروهبان
۱۰۲	علی آباد کتول	←	عبدالرضاخان شجاع لدوله ۷، ۹ شجاع الروله
۲۴۰-۲۳۶	علی آباد بجنورد	۱۲۱	عبدالحسین موسوی قوجانی
۲۸	علی اکبر سرهنگ کشیکخانه	۳۱۴	عبدالحسین تیمور تابش
۱۴۵	علی اکبر جلایر	۱۱۵	عبدالقدیر آزاد جاسوس شوروی
۲۲۹	علی اکبر محیر شیروان	۷۳-۷۲، ۴۸-۴۵	عبدالعظیم - امامزاده
۱۸	علی اصغر فرزند امام حسین	۸۵، ۸۳	

غ

- غزروی (قزروی - قزایی) ترکمن ۱۵۴  
 غلامحسین خان پیشخدمت شجاع -  
 الدوله ۹۲، ۸۴ - ۸۳، ۵۷، ۴۲  
 غلامحسین خان شیروانی ۹۳، ۸۲  
 غلامحسین درگزی ۱۲۸  
 غلامحسین خروی - کلات ۱۵۱  
 غلامحسین پیشکار الیه خراسان ۲۰۵  
 غلامرضا اردلان کلات ۱۴۶  
 غلامرضا سببانی کلات ۱۴۸  
 غلامرضا خرو (خوری) ۱۵۰  
 غلامرضا سردار ۲۷۴  
 غلامرضا بگ ۳۰۹  
 غلامرضا خبیر خانیان ۲۰۵  
 غلامرضا مخابرات بجنورد ۱۹۳  
 غلام شاه خان استرآبادی ۱۰۱  
 غلامعلی بگ اردلان قلّه زو ۱۴۶  
 غلامعلی ولد زینل خوری (خرو) ۱۵۱  
 غلامعلی لُ ۲۹۱

ف

- فارس ۱۳۸  
 فاروج ۳۷۰، ۲۸۲، ۱۹۹

- علی اصغر قزویی ۱۳۱  
 علی بگ باشکانلو - کدخداعلی ۱۵، ۶، ۴۱  
 علی بگ ۱۷۲  
 علی بگ بُرزلانلو ۲۸۱، ۲۷۷، ۲۷۱، ۲۴۴  
 علی بیجرانلو (مقتول) ۱۶۹ - ۱۶۸  
 علی بگ - علیخان بگ بیجرانلو ۱۶۹ - ۱۶۶  
 ۲۲۶، ۱۹۲  
 علیخان بگ بوغانلو ۳۲۳  
 علیخان پیشخدمت شجاع الدوله ۳۰  
 علیخان اوف ۱۱۷  
 علیخان جیرستانی برادر تمو ۲۲۶، ۲۰۰  
 علی بلوچ زاندارم ۲۳۰ - ۲۲۹  
 علی بنا قوچانی ← آقا علی  
 علی بهلولی ۳۲۷  
 علی ولد کربلایی رمضان چرمی ۱۴۹  
 علی محمد بن آقاخان کتولی ۶ - ۳  
 عمادالدین کاتب ۳۵۲ - ۳۵۱  
 عمارت - کوه ۳۳۵  
 عیسی ایدلو ۱۴۸  
 عیسو اوغازی ۱۶۵  
 علیقلی خان بختوردی ۳۲۲  
 علیمحمد خان فرهادی توپکالو ۲۹۰ - ۲۸۹  
 عین الدوله، عبدالمجید میرزا ۱۴۸ - ۵،  
 ۱۴۴، ۱۳۰، ۴۱، ۱۹۷، ۲۸ - ۲۷، ۱۷

	قاروقی، عمر	۳۷۰
	فتحعلی نماینده مجلس	۳۲
	فرج الله	۱۱
	فرج الله خان شیروانی شیخ امیرلوی، ۱۲۵	
		۳۳۶، ۲۸۲، ۲۴۶، ۲۴۴، ۱۸۷، ۱۶۷
	فرج الله خان بیچرانلو، ۱۷۱، ۲۲۴، ۳۳۵	
	فرخان - روستا	۱۵۹
	فردوسی	۱۳۸، ۶۶
	فرمانفرما، عبدالحسین خان وزیر عدلیه	
		۳۶-۱۴، ۱
	فروغی	۱۰۷-۱۰۲، ۹۷، ۳۱۸
	فرهاد خان توپکانلو	۲۲۶-۲۲۱، ۱۱۸
		۲۹۱-۲۸۹
	فرهادی، افراسیاب توپکانلو	۳۱۴، ۲۸۹
	فرهادی، سئوگل توپکانلو	۲۹۰-۲۸۹
	فرهادی، سهراب، توپکانلو	۳۳۴
	فرنگستان	۲۲۰، ۱۷
	فضل الله خروسی	۱۵۰
	فلسطین	۳۵۲
	فغان آباد	۲۴۲
	فوجی خان ترکمن	۶
	فیروزه (فریژه)	۲۱۵، ۱۲۶
	قیلاب	۱۵۹
	قیلابی (پهلوان)	۳۴۷
	قانی، کرد زنگنه	۲۷-۴۶
	قادر قلی خان قبادی سئوکانلو	۱۸۱
	قادیبه	۱۰۲
	قارناس - ترکمن	۳۱۰
	قارشی قوزی	۱۲۵
	قاسم آباد شیروان	۲۲۶
	قاسم آباد اسفراین	۶۵-۶۳، ۵۶
	قاسمعلی خسروی	۱۵۱
	قاضی، روستا	۳۱۷، ۱۳۰
	قاین، قاینات	۱۴۴
	قتلیش - روستا ۱۱-۱۲، ۲۸، ۱۷۰، ۱۷۲	
		۱۹۵-۱۹۲
	قرائیکان کلات	۱۵۰
	قراجه داغ	۳۰۱، ۹۷
	قراچورلو-کرد	۳۰۶، ۳۰۲-۳۰۰، ۹۵
		۳۲۰-۳۱۹
	قراچورلو، خانلرخان	
	قراچورلو، حسینقلی خان	
	قراچورلو، سبزهعلیخان	۳۰۸، ۳۰۶، ۳۰۲
	قراخان سردار ترکمن	۱۴۱-۱۲۰
	قرا فاطمه - کرد	۳۴۴
	قراگوزلو - ترک	۱۰۷، ۹۴

۳۵۵	قلعه نقد علی بیگ (نقدو)	۱۹۸، ۱۹۷	قرمانلو - کرد
۱۴۹	قلعه نو - شیخکائلو	۱۴۸	قربانعلی ولد سارخان مرگان لایینی
۱۴۶	قلعه زوکلات - اردلان	۱۷۰	قرق - بجنورد
۲۵۹-۲۵۸	قلندرآباد شیروان	۳۲۳	قرکائلو - کرد
۳۵۹	قلهک	۳۲۳	قرکائلو، علی اصغر
۲۳۶	قلیح برادر خدو سردار	۲۰۱	قره داغ
۱۰	قلیح ایشان	۳۳۱	قره جوب
۱۶۷	قنات آقسه شیروان	۳۴۲، ۳۵۲-۳۵۲	قره چشمه
۱۱۶	قندهار		قره قواخ ۳۱۳
۱۸۱، ۱۷۲، ۱۱۹، ۱	قوام السلطنه، احمد	۳۱۳	قره لحصار
۲۵۱-۱۸۴		۲۶۵، ۹۵، ۸۳	قزوین
۲۳۶، ۱۷۰	قوج قلعه - قوش قلعه	۲۰، ۱۰۴	قققاز
۱۶۷، ۱۶۲، ۱۶۰، ۱۳	قوشخانه (سرحد)	۳۶۰	قلعه باقر
۲۵۱، ۲۰۰، ۱۹۵، ۱۸۴، ۱۷۴، ۱۷۰		۳۵۷-۳۵۱، ۱۷۱	قلعه بیگ
۲۴۲	قوردانلو	۳۵۵	قلجوق
۲۵	قورش آبادی	۳۵۵	قلعه چه
۱۰	قولدرخان - ترکمن	۳۵۵	قلعه حسن بیجرانلو
۲۴۷	قهرمان میرزا	۱۵۹	قلعه حاج تقی
		۱۶۵	قلعه صفا
		۱۵۹	قلعه صفدر فاروج
		۱۷۲-۱۷۰	قلعه قاضی
۱۷۴	کار - کوهستانی	۳۰۶	قلعه مصلی
۱۰۶	کارتو، رئیس جمهوری آمریکا	۳۰۶	قلعه نجف
۶۲، ۵۱، ۲۰	کامبوزیا زعفرانلو	۱۲۷-۱۲۶	قلعه میر درگز

## ک

۱۵۰	کربلایی غلامعلی فراتیکانی	۷۸-۷۶،۶۸	کامران میرزا نایب السلطنه
۱۵۲-۱۵۳	کربلا علی اکبر بجنوردی	۲۲۲، ۱۸۴، ۱۸۰	
۳۱۱		۷۸	کامرانیه
۹۳	کربلایی علی قوچانی	۱۱۶	کانبشکان - طایفه
۱۹۵	کربلایی علی محمد بگ کیلاکلو	۱۱۵	کاوه بیات
۱۵۲	کربلایی مرتضی	۳۳۵	کبکان
۸۴، ۴۴	کربلایی نقی میر آخور قوچانی	۱۴۶	کبود گنبد کلات
۹۲		۱۰۳-۱۰۲، ۳۱	کتول - علی آباد
۳۴۴، ۳۰۱، ۳۵	کردستان	۳۳۲	کچلانلو - کچرانلو - کرد
۳۱۶-۳۱۵، ۳۰۹، ۳۰	کژک - روستا	۱۱۴	کراچی
۵۳	کرمان	۳۵۶	کدخدا بهادر حیدری
۳۱۷، ۹۳، ۲۶	کرمانشاه	۲۹، ۲۸، ۱۱، ۱۰	کدخدا حسن قتلیشی
۱۴۹	کرم کدخدا جرمی بالانلو	۹۴، ۱۲	کدخدا علی باشقانلو
۲۴	کرد محله مازندران	۳۵	کراسنوادوسک
۱۱۵	کریگلف جاسوسی در بجنورد	۹۸	کریلا
۳۷۰	کریم کوچرا نویسنده فرانسوی	۳۳۳	کربلایی احمد کیوانلو
۹۵	کریم آباد کرگان	۳۳۳	کربلایی اسدالله
۱۹۵-۱۹۴، ۱۲-۱۱	کریم خان رشوانلو	۱۴۸	کربلایی اصغر جرمی بادلانلو
۳۰۰		۲۱۱	کربلایی جواد جرم فروش
۱۶۹-۱۶۸	کریم خان بیجرانلو	۱۶۴	کربلایی حبیب الله محمد دوست
۷۸-۷۶	کریم خان سرهنگ	۹۳، ۴۱	کربلایی حسن قوچانی
۱۰۶-۱۰۷، ۴۱	کسروی، احمد	۲۰۱، ۱۸۱	کربلایی تیمور کیم کیلانلو
۱۴۵-۱۳۸، ۱۲۶، ۱۰۴	کلات نادری	۳۳۳	کربلایی زهرا
۳۷۱، ۲۹۸		۱۴۹	کربلایی عبدالکریم رده‌ای



۳۴۷	گردآفرید	۳۵۵	کلانه بالی - باری
۱۵۲،۱۰۲،۱۰۰،۹۵،۲۵،۸،۵	گورگان	۱۵۷	کلانه دولو (قلعه قودانلو)
۳۱۷	گرماب	۱۵۷	کلانه زمو
۱۲۶	گرو	۶۰	کلانه
۱۱۰	گنبدتپه - زن/سیر کرمانج		کنکلی محمدتقی خان پسیان مومسیان
۳۰۹	گلدی خان ترکمن	۱۳۱،۲۲	کنکته
۳۵۹،۳۵۷	گلستان بیجرانلو	۳۳۶	کنکاس (کوه)
	گیلیان (جلیان - گیلانک - مرکز فرماندهی	۱۱۱،۱۰۸	کوران (مراوه تپه)
	خدا) ۲۷۱، ۲۶۹، ۲۴۵ - ۲۴۲، ۱۷۴، ۱۶	۱۴۵	کوسانلو (کرد دربندی کلات)
۳۰۰ - ۲۹۸، ۲۹۱، ۲۸۸			کوم کبالتلو - کردهای چپانلو و باجگیران
۳۵۲	گنبدکلی	۱۸۱، ۱۶۵، ۱۶۰	
۳۶۱، ۱۵۲، ۱۰۳، ۲۸	گنبد کاووس	۲۰	کوفه
۳۵۷، ۳۵۶، ۳۵۲	گویانلو		کهنه اوقاض - اوغاز کهنه
۳۳۰	گودرز	۱۷۹ - ۱۷۸، ۱۶۰	کهنیکلو (کوخ پشیکلو)
۳۱۱	گودرزی - ترکمن	۱۹۴ - ۱۹۳، ۱۸۱	کبکان - کبکانلو - کرد
۳۳۲ - ۳۲۹	گورگان	۳۵۳، ۳۳۳، ۱۹۹، ۱۹۷	
۳۰۸، ۲۹۷	گورگ تپه	۸۵	کبکاووس میرزا قاجار
	گورگلان	۳۲۲	کیوانلو - کرد
۱۰۳ - ۱۰۲، ۱۰۰، ۹۵، ۲۷، ۲۸، ۱۳، ۶ - ۵، ۳			
۳۱۳، ۳۰۹، ۳۰۲			
۱۷۲ - ۱۷۰، ۱۶۲، ۱۶۰	گیلان	۱۱۴	گانیف جاسوس روس در قوچان
۲۳۴، ۲۳۳، ۳۲۸	گیلان	۱۷۱، ۱۶۹ - ۱۶۸	گدوگانلو
۳۳۰	گیو	۴۵۷	گرابلی - ترکی
		۳۳۸	گرچی - روستا

## گ

۳۳۵	مجریگ (مزرچ)
۱۰۴	مجدالاسلام کرمانی
۳۲	محسن حسینی نماینده مجلس
	محمد ابراهیم خان روشنی
	مظفرالسلطنه ۱۹۸، ۱۶۱-۱۶۰، ۶۷، ۶۳
	به بعد
۱۵۹	محمدآباد فاروج
۱۵۳	محمدآباد بجنورد
۱۱۶	محمد اوف جاسوس روس
۳۰۶-۳۰۵	محمداعلم خان بجنوردی
۱۲۹	محمد بگ زده‌ای
۱۳۰	محمد بگ حصاری
۱۲۷	محمد بنادر کلاتی
۳۱۵-۳۱۱	محمد بهادر - ممو
۳۱۱	محمد حسن بیداقچی بجنورد
۱۴۸	محمد حسن مرگان ایدلو
	محمد حسین خان اوغازی سحرآکائولو ۱۱۷
	۱۵۴، ۹۶، ۲۴، ۱۷۱، ۱۶۵، ۱۶۴، ۲۲۴، ۲۲۱، ۲۰۰
	۳۰۰، ۲۷۱، ۲۳۲-۲۲۸
	محمد حسین میرزا جهانبانی ۲۳۱-۲۳۰
۱۲۶	محمد حسین میرزا مهندس
	محمدخان بگ دلخوش قوچانی -
	آقامحمد ۹۳، ۸۹، ۸۴، ۵۸، ۳۰
۳۶۰	محمد خان بیچرانلو

## ل

۳۱۰	لاسگرد
۳۶۸-۳۶۲، ۱۴۷، ۱۴۲، ۱۲۶	لاپین
۱۱۳	لرد کرزن
۳۱۷	لرستان
۱۲۶	لطف آباد درگز
۸۴-۲۰، ۲۹، ۲۶-۲	لطفعلی خان درگزلی
۳۲۱	لطیف بگ بوغانلو
۱۵۷	لعل آباد
۲۳۴	لنچاقسکی
۱۵۵، ۳۹-۳۸	لندن
۲۳۲، ۱۱۴	لنین
۳۵۵	لوجهلی
۳۴۴	لیلاتازدار

## م

۱۰۷، ۳۵	مارلینگ وزیر مختار
۱۵۴، ۹۶، ۲۴	مازندران
۲۵۲	مازور کاسم
۲۵۲	مازور واکس
۳۰۲، ۱۰	مانه
۱۲۶-۱۲۵	ماوراءالنهر
۱۸۰	میشرالسلطان
۶۸	محتشم السلطنه، حسن اسفندیاری

۳۰۴	محمد قلیخان شادلو	۲۲۷	محمدخان قزایی
۳۰۷	محمد قلیخان قراچورلو	۱۴۸	محمد خان سینایی - کرد
۱۸۲	محمد مهدی جلایر		محمد دوست، ملک محمد اوغازی
۲۴۶، ۲۲۵	محمد میرزا قهرمان	۱۰۸، ۱۱۱	
۲۲۶	محمد یوسفزاده	۱۵۱	محمد رضا خان خوری
۲۹، ۲۵-۲۲، ۷	مدیر دیوان افشار قوچانی	۸۲	محمد رضا شاه پهلوی
۱۷۱-۱۷۰، ۱۳۶، ۱۳۲، ۹۱-۸۱، ۷۲، ۵۷		۴۱، ۷۰	محمد رضا خان قوچانی
۱۸۲	مدیر لشکر	۳۱۵-۳۱۴	محمد رضا خان کیکانلو
۸	محمود آقا	۳۰	محمد رضا خان پسر مستشار دفتر
۱۱۳	محمود محمود		محمد صادق بگ اسفراینی منشی خدو
۳۴۸-۳۴۴، ۳۲۷	محمود مرگان لایینی	۴۳۳، ۲۹۵	
۱۴۷	مراد خان بگ کلانی	۱۴۹	محمد صادق قلعه نو شیخکانلو
۲۹-۲۷، ۲	مراد مرگان خرنوتی - ترکمن	۱۴۹	محمد کدخدای قلعه نو شیخکانلو
۱۲۷	مراغه	۱۴۸	محمد طاهر ایده لو - یاد لانیلو
۳۱۰، ۱۱۱-۱۰۸، ۱۰۸	مراوه تپه	۱۵۷	محمد عظیم خان هودانلو - بلوریان
۳۱۷، ۳۰۷	مرتضی قلیخان قراچورلو	۱۲۴	محمد علیخان منصورالملک درگزری
۳۶۹ (۵)	مرجان (مرتع، چشمه سار بجنورد)	۱۳۲-۱۲۸	
۳۵۵	مرصاد قلی بگ	۳۶۹	محمد صالح ابراهیمی
۱۷۱	مرصع دختر جعفر خان شاملو	۲۶، ۱۸، ۱۵، ۸	محمد علی شاه قاجار
۱۸۴، ۱۴۴	مستشار السلطنه	۱۰۷-۱۰۳، ۹۹، ۸۷، ۶۲، ۵۱، ۳۶-۳۳	
۳۰	مستشار دفتر	۱۷۲، ۱۵۵، ۱۱۸	
۷۰، ۶۳	مستشیر دیوان زعفرانلو	۱۴۹	محمد علی سر رود کلات
۱۵۲	مسجد جامع میرزا بابا بجنوردی	۱۵۰	محمد علی یوزباشی هیزو لانیلو
۲۵۶، ۱۳۱	مسعود خان درگزری	۲۸۴	محمد قلی بگ شاملو

۱۳۳	معززالملک	۳۰۲	مسمود خان قراچورلو
	مفاخرالملک، علیمحمد خان ایلخان	۱۵۷	مشکانلو - کرد
۹۷،۹۵،۳۲-۳۱،۶-۲	کتول	۹۳،۷۵	مشهدی حسین قاپوچی
۲۸۴	مقبل السلطنه		مشیرالدوله پیرنیا، مصباحالملک - میرزا
۳۲۴	ملا رمضان خردمند خریجی	۶۲،۵۳،۵۱،۴۰،۳۸،۱۲	نصرالله خان
۳۳۵	ملاعلی اصغر شورکی	۸۱،۷۱	
۳۴۴	ملا مصطفی بارزانی		مشیردیوان قوچانی پندرگنامبوزیا
۲۴	ملا محمد حسین کرد محله‌ای	۵۲-۵۱،۴۱،۴۰	زعفرانلو فیلسوف کویر
۳۱۳	ملک الشعراى بهار خراسانی	۸۵،۷۲-۶۹،۶۳-۶۲	
	ملک پسر غلامرضا خسروی (خورری) ۱۵	۲۲۶	مش ترقی شیروان
۳۶۷-۳۶۲	ملک مرگان	۲۱۱-۲۱۰	مشهدی علی اصغر اوف
۱۳۸	ملک محمود سیستانی	۲۸۸،۲۲۶	مصرخان جیرستانی میلانلو
۱۴۴	مؤتمن الملک	۳۳۹،۳۰۰	
۳۱۰	موجنی	۳۷۱	مصطفی ایلخانی زاده
۱۰	موسی خان		مصطفی الموسوی فرماندار قوچانی ۱۷۹
۳۲۱-۳۱۹،۳۰۲	موسی کرد قراچورلو	۷	مطیع السلطنه
۳۵۱	موصل	۱۲۶،۱۰۴،۸۵،۵۱،۴۱	مظفرالدین شاه
۱۱۳	مهاباد	۱۴۴،۱۲۹	
۲۲۹،۲۲۵-۲۲۰،۲۱	مهدی رئیس التجار ۲۱		مظفری فرمانده قشون و معاون الایاله
۲۵۶		۲۰۵،۲۰۱،۱۸۷،۱۸۸	خراسان
۱۰۷	مهدی ملک زاده	۱۳۲	معاون التجار
۲۸۸	مهراب بگ بیجرانلو	۱۲۹	معاونالملک
۱۴۵	مهراب بگ کوسانلو	۷	معزالدوله
۳۰۹،۱۲۲،۹۵	میامی سبزوار	۲۵	معززالدوله

۱۰۷	میرزا عبداللطیف یزدی	۳۳۵	میانکوه
	میرزا علی اصغر خان صدراعظم اتابک	۸۲، ۴	میدان توپخانه
۱۰۲، ۶۲، ۵۱		۳۱۷	میر دنیوس خان ترکمن
۲۳۳۷، ۱۹	میرزا علی آقا نماینده		میرزا احمد خان اولین وکیل دادگستر ۱۴
۹۲، ۷۰، ۶۳	میرزا غلامرضا خان قوچانی	۱۰۶-۱۰۲، ۲۰	
۳۴	میرزا فضلعلی نماینده	۳۲، ۲۳	میرزا بابا وکیل قوچان
۲۱	میرزا محسن خان نماینده	۱۲۱	میرزا آقا بابا نماینده
۹۳	میرزا محمد حسن خان قوچانی	۹۶، ۹۴	میرزا ابوالحسن خان نماینده
۳۴، ۱۹	میرزا محمد خوانساری نماینده	۲۴-۲۳	میرزا ابوالقاسم محبزی قوچان
۹۹، ۳۷		۱۵۷، ۱۳۳-۱۳۲، ۱۱۲	
۹۳	میرزا محمدرضا آبدارباشی قوچانی	۹۲، ۵۰	میرزا اسدالله قوچانی
۲۸۱	میرزا محمدخان درگزری	۳۱۱	میرزا بایلو - طایفه ترکمن
	میرزا محمدصادق مدیر روزنامه مجلعه	۱۶۵	میرزا تقی مستوفی قوچان
۲۰-۱۹، ۱۷، ۱۲	میرزا محمود کتابفروشن	۱۳۲	میرزا بزرگ امام جمعه قوچان
۹۷، ۹۴، ۳۴، ۳۲		۳۰	میرزا حسن قوچانی
۲۹۷	میرزا نجفقلی		میرزا حسن مجتهد سبزواری (حاجی) ۱۵
۱۰۱-۱۰۰	میرزا هادی خان ایلخانی	۲۱-۲۰	
	میر غلام خان ۱۰۱ به شانه غلام خان	۶۷، ۶۰	میرزا حسن خان قزوینی
	میر محمد تقی خان، ۳۱۷	۵	میرزا اسدالله خان
۳۱۸-۳۱۷	میر نصرالله خان	۲۳	میرزا رضا نماینده
۱۸۴	میرنیا سید علی	۲۵۸	میرزا سلیمان خسروی
۳۳۹، ۲۵۶، ۱۷۹، ۱۷۶، ۱۶	میلانلو - کره ۱۶	۳۸	میرزا سید محمد
		۹۷	میرزا طاهر نماینده
		۴۳	میرزا عبدالله نازن

۱۲۶	نسا
۱۳۳	نصارا
۹۶	نصرالسلطنه
۹۱	نصرت خانم
۲۵۰، ۱۸۸-۱۸۷	نصرالله خان زعفرانلو
۳۱۸، ۲۵۹	
۱۷۶	نصرت‌اله بگ فوجانی
۱۷۹، ۱۴۴	نصیرالملک تیموری
۱۴۰	نظام‌الدوله والی خراسان
۴۸	نظامی گنجوی
۱۶۵-۱۶۴	نعمت‌اله بگ اوغازی
۶۰	نگارستان تهران
۳۳۸	نوبخاری
۱۴۵	نورمحمد بگ جلایر
۸	نورمحمد قریانلو - ترکمن
۱۵۷	نوروزی - روستا
۳۴۴	نوری پاشا، احسان
	نیرالدوله سلطان حسین میرزا قاجار
۲۴۳، ۱۸۳-۱۸ و ۱۷۷، ۱۴۲-۱۴۱	
۳۳۸، ۲۹۸، ۲۷۱، ۲۲۶، ۱۸۳	نیشابور
۲۳۲	نیکلا امپراتور روس

## و

۳۰۱	وان - دریاچه
-----	--------------

## ن

۱۵۰	نادر حسین بگ زوسفلی
۳۰۳-۳۰۰، ۱۳۸، ۱۲۵، ۱۱۸، ۱۱۳	نادر شاه
۳۶۳، ۳۲۰-۳۱۹	
۳۶۷	نادر محمد صوفیانلو
۱۱۱	نارالی - مراوه
۸۵، ۶۸، ۵۲-۵۱، ۴۳	ناصرالدینشاه
۱۸۴، ۱۳۹-۱۳۸، ۱۲۷-۱۲۶، ۱۲۲، ۱۲۰	
۳۱۱، ۲۹۷-۲۹۶، ۲۲۲	
۱۸۰	ناصرالدین میرزا والی خراسان
۲۲۲، ۱۸۴-۱۸۳	
۱۰۷، ۹۲	ناصرالملک قراگوزلو
۱۱۸	ناصر لشکر فوجانی
۳۶۰	نامانلو
۹۳	نایب حسن فوایش فوجانی
۵۸	نایب‌السلطنه، عباس میرزا
۱۲۳	نجدالسلطنه
۳۰۷	نجف اشرف
۲۲۶	نجف آباد
۱۵۹	نجف آباد فاروج
۳۰۴	نجف سلطان قراجورلو
۱۴۵	نجفقلی بگ کوسانلو کلات
	نردین ۳۰۲، ۳۱۰-۳۱۱
۸۵	نزهت‌السلطنه

۲۵-۲۴،۱۲-۱۱،۷	هزبر دیوان قوچانی	۲۴۳،۲۳۱	ولوق الدوله
۱۳۲،۱۱۲،۹۱-۸۲،۸۱،	۷۳،۵۷،۲۹	۳۲۱-۳۱۹،۳۰۲،۶۸	ورامین
۲۹۵،۲۵۷،۲۰۸	هزبرالملک قلیچی	۱۵۹،۱۵۷،۱۱۲	ورانلو - کرد
۲۶	همدان	۲۹۲،۲۷۷-۲۷۲	ورگ - روستا
۳۵۵	هنامه - روستا	۲۰	وزیر انخم
۱۳۵،۱۱۵-۱۱۴،۱۳	هندوستان - هندئی	۱۲	وزیر نظام، سردار کل افشار
۲۶۳-۲۶۲،۲۲۰		۳۴۷	وفادار - پهلوان
۱۱۲	هوفمن - سرهنگ روس	۳۲	وکیل آباد مشهد
۳۲۲،۱۵۰	هیزولانلو (هزانلو) - کرد	۳۲،۱۲،۶	وکیل التجاره، سید مهدی
۱۸۱،۱۵۷،۱۵۵	هیوه دانلو - هودانلو - کز	۱۹۱	وکیل الرعایا شیروانی
۲۹۷-۲۹۶	یارمحمدخان ایلخانی شادلو	۱۹۱	ولیکان بادانلو میربنجه
۳۲۱،۳۰۶-۳۰۱		۱۷۷-۱۷۶،۱۷۳،۱۱۸	ولیکان قرمانلو
۱۵۹	یام - روستا	۲۶۹،۲۵۶-۲۵۲،۲۲۶-۲۲۱،۱۸۹	
۳۱۵	یحیی خان	۳۳۶،۳۰۰،۲۷۱	
۹۹	یحیی دولت آبادی	۱۴۷	ولیکان خان بگ کلاتی
۳۳۵	یُدک - روستا	۱۴۶	ولیکان ینگجهای
۳۰۵-۳۰۴	یزدانقلی خان	۲۱۴،۲۱۳	ولی خداوردی
۱۰۱،۹۹	یزید	۳۴۰	هاشمی مرغزاری قوچان
۱۵۷	یساقی	۳۰۰	هاوکاری مجله کردی
۱۷۲	یساولباشی بجنورد	۱۳۶،۱۱۷،۵۸،۵۳	هرات
۱۴۰-۱۳۸	یلنگ نوشخان جلایر	۲۹۶	هزار چشمه سملقان
۲۸،۱۳-۱۲، ۶-۵	یعوت - ترکمن	۳۶۸،۳۳۴	هزار مسجد
۳۱۰،۱۰۲،۱۰۱،۳۷-۳۶		۱۲۲،۱۱۶-۱۱۵	هزاره - طایفه
۱۶۵	یئنگی اوقاز	۳۶۹	هزار - استاد شرافکنندی

۹۳،۱۵-۱۶،۶،۱	یوسف باشکانتلو	۱۲۷	بنگنی آقداش کلات
۳۱۷،۳۱۴	یوسف خان	۱۲۷	بنگجه کلات
۲۵	یوسف خان هراتی	۱۵۹	یوسف آباد
۱۳۳	یهود	۱۶۵،۱۱۶	یوسف اوغازی کانیچشکان







پنجمین کنگره ملی دفاع صیدیه  
بزرگواران صرخان ایلی از عفرالو

آثار دیگر مؤلف:

- دیوان عرفانی جعفر فلی زنگلی ملوک الشعراي کرماتج (کردی - فارسی - ترکی - عربی) چاپ ۱۳۷۰
- حرکت تاریخی کرد به خراسان... جلد اول - مختصر تاریخ کردها، ورود به خراسان، دوره صفوی، افشار، قاجار چاپ اول ۱۳۵۹ و چاپ دوم با استاد و مشارکت بیشتر ۱۳۷۱
- جلد دوم - از زمان شاه عباس، فتح هرات در دوره قاجار و قرارداد ننگین آخال - چاپ ۱۳۶۶
- جلد سوم - زلزله ویرانگر فوجان، قیام سرداران کرد عوفی و ججو خان علیه تجاوز روسها، عصر مشروطیت - چاپ ۱۳۶۶
- جلد چهارم - نخستین دانشگاه رسمی ایران در مورد اسپران کرد - قیام گمنامی خدو سردار - چاپ ۱۳۷۳
- جلد پنجم - حوادث پس از مشروطیت و قیام گلشن محمد تقی خان کرد پسیان - زیر چاپ
- جلد ششم - بسیاریان بجنورد و کردهای شادلو به امر رضاخان (پهلوی) و حوادث ترکمن صحرا و اعلام سردار بجنورد - آماده چاپ
- جلد هفتم - حوادث شهر بورد ۹۰ و ملی شدن صنعت نفت به پیشهاد رحیمیان نماینده فوجان در مجلس شورای ملی - آماده چاپ
- نادر شهسوار ایران (نسخه خطی و اسناد) - زیر چاپ
- اسناد خراسان - آماده چاپ
- ایلات و عشایر خراسان - آماده چاپ
- فلسفه موسیقی خراسان (کردی - ترکی - فارسی) آماده چاپ
- موسیقی شمال خراسان - پنج قطعه نوازگاست با عنوان لینگنی کرماتجی